انتشارات دانشگاه تهران
۵۷۴

روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات

تألیف

معین الدین محمد زمچی اسفزاری

۸۹۷ - ۸۹۹ هـ.

در وصف : معرفة الارضی و جغرافیای تاریخی ، سیاسی ادبی خراسان و وصف شهرهای مهم آن سرزمین: نیشابور، هرات بلخ ، طوس ـ مشهد ، مروشاهجان ، غزنین و غیره . وصف : آب وهوا ، زراعت ، معادن ، احوال رجال ، مزارات، ابنیه وعمارات مشهوره آنسامان

بخش دوم

با تصحیح وحواشی و تعلیقات

سید محمد کاظم امام

معلم دانشگاه تهران

تهران

۱۳۳۹

چاپخانهٔ دانشگاه

انتشارات دانشگاه تهران

۵۷۴

روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات

تألیف

معین الدین محمد زمچی اسفزاری

۸۹۷ - ۸۹۹ ه.

در وصف : معرفة الارضی و جغرافیای تاریخی ، سیاسی ادبی خراسان ووصف شهرهای مهم آن سرزمین: نیشابور، هرات بلخ ، طوس ـ مشهد ، مروشاهجان ، غزنین و غیره . وصف : آب وهوا ، زراعت ، معادن ، احوال رجال ، مزارات، ابنیه وعمارات مشهوره آنسامان

بخش دوم

با تصحیح وحواشی و تعلیقات

سید محمد کاظم امام

معلم دانشگاه تهران

تهران

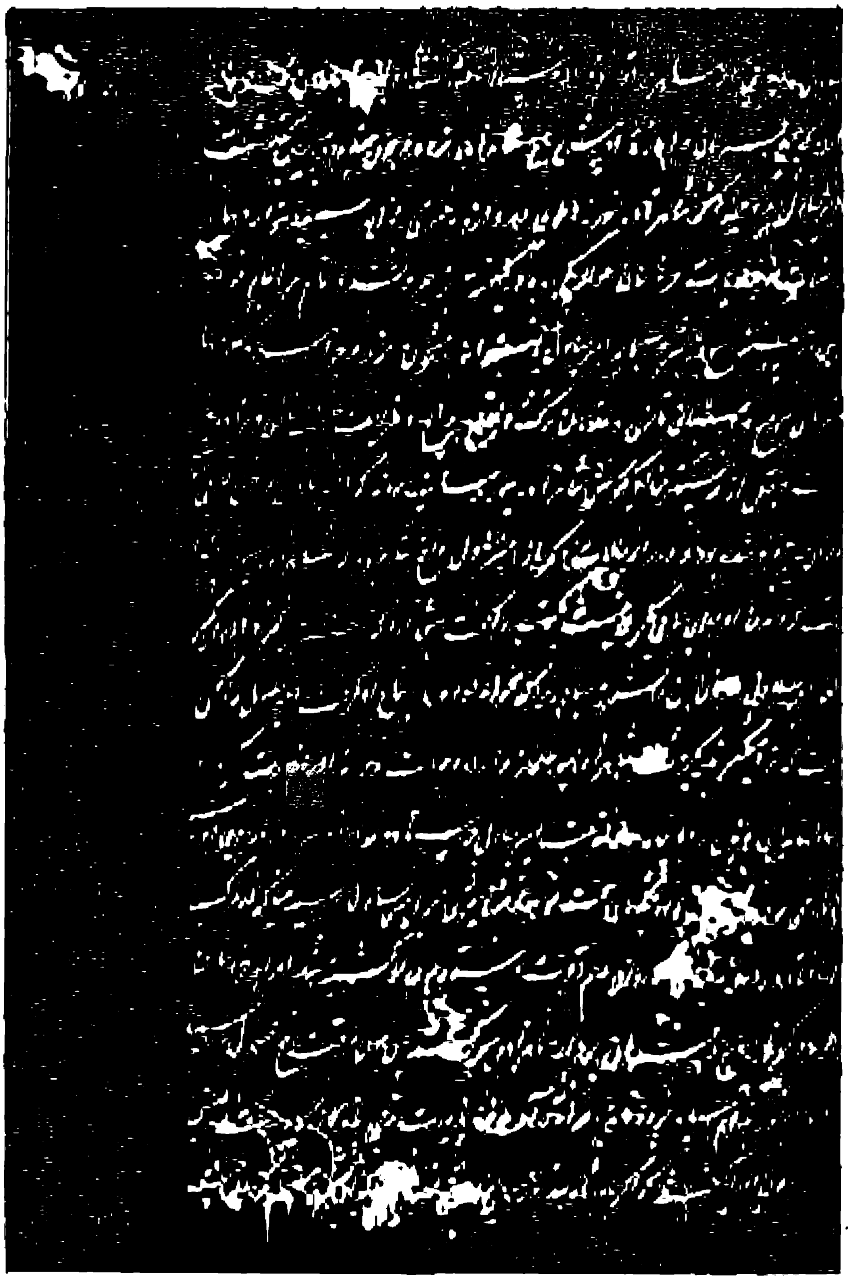
۱۳۳۹

چاپخانهٔ دانشگاه

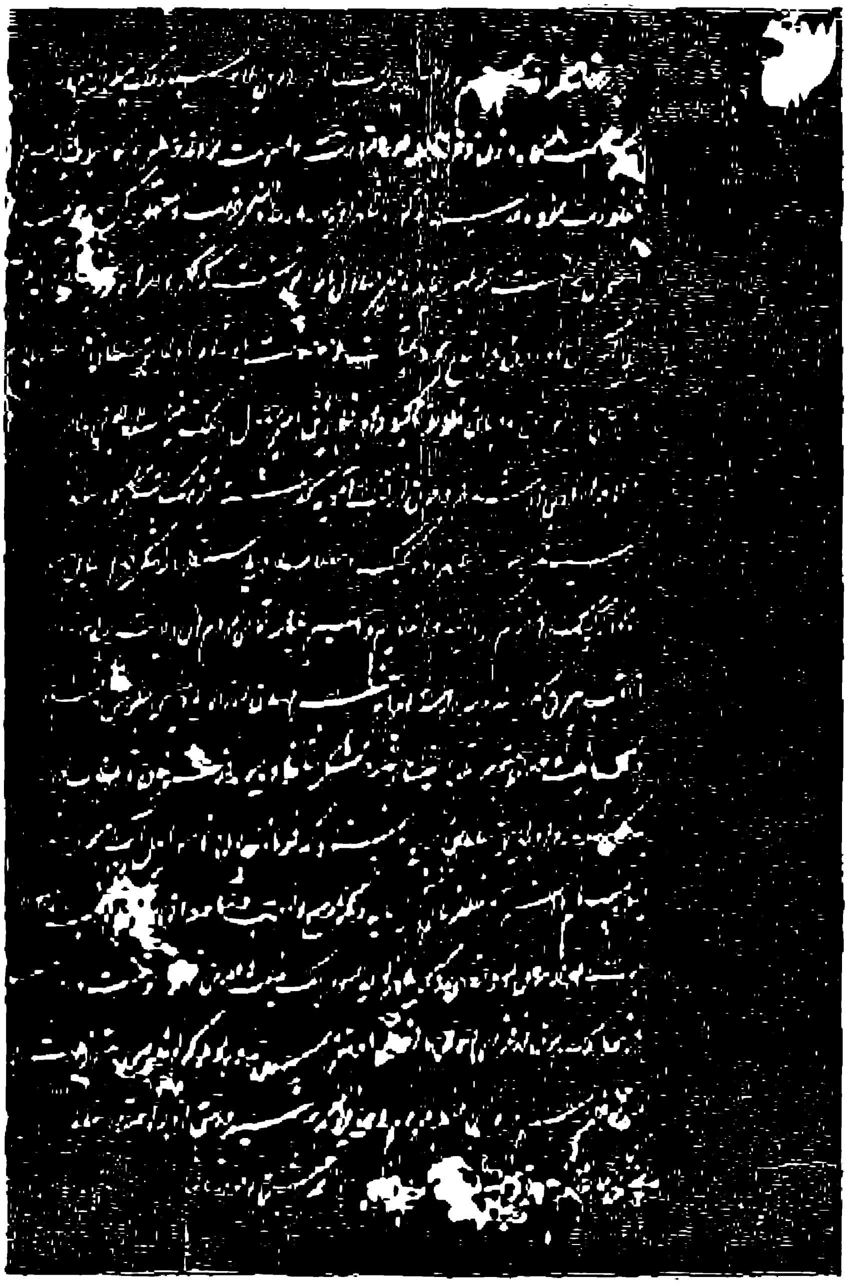
بها : ۱۴۰ ریال



P. 5 مدخل مسجد جامع هرات ازسروش.



نسخه کتابخانه ملی پاریس



نسخه کتابخانه ملی پاریس

بسم الله الرحمن الرحیم
صانع رزاق حکیم قدیم
لطف‌الله نیشابوری

هرات

یکی ازشهرهای بزرگ، پرجمعیت، آبادان، خوش‌آب وهوا ونامدارسرزمین پهناور خراسان هرات بوده‌است. هرات یکی‌ازشهرهای‌باستانی ایران‌وئیجه‌است که‌در نامه مینوی اوستا نامبرده وستوده شده، درفقره ۱۱ ازبخش «وندیداد» از کتاب‌اوستا چنین توصیف شده است: «من که اهورامزدا هستم در بهترین جایها و شهرهائیکه آفریدم‌اوروای(هری=هرات) پرازسبزه است».[۱] ودرفر گردنهم از بخش وندیدادنیز در وصف هرات چنین‌آمده است «فر گردنهم - من که اهورا مزدا هستم دربهترین مکانها وشهرهائی که‌آفریدم ششم هرات دارای بسیار رودخانه است».[۲]

اغلب مورخین ایرانی این شهر را از بناهای اردشیر پاپکان میدانند.[۳]

امّا ذکر نام هرات دراوستا خود دلیل قاطعی است براینکه این شهر قرنهای متمادی پیش از قیام دولت ساسانی موجود ومعمور وبهمین نام نیزموسوم بوده است، ممکن است اردشیر پاپکان - که ویرانیها وپریشانیهای چند صدساله ایران‌را دوباره آبادان وتعمیر نمود - این شهررا تعمیر وتجدید بنا نموده است

---

۱ - بخش وندیداد اوستا - چاپ حیدرآباد دکن ص ۱۱.
۲ - بخش وندیداد اوستا - چاپ حیدرآباددکن ص ۱۰.
۳ - حبیب السیر، خلاصة الاخبار فی بیان احوال الاخیار- خواندمیر. روضة‌الصفا محمد خاوند شاه روضات الجنات - اسفزاری تاریخ نامه هرات - سیفی هروی و غیره

ربیعی پوشنگی پسر خطیب پوشنگ هرات ـ که ازشعراءِ نامدار دربارهرات بوده ـ درحماسه‌تاریخی خودموسوم‌به:«کرت‌نامه» ـ که آنرا درتاریخ خاندان‌پادشاهان کرت و اوضاع واوصاف شهر هرات به‌نظم‌آورده ـ بنیادخطه پوشنگ را از کارهای هوشنگ ـ که ازشاهنشاهان پیشدادیان‌است ـ گفته، واین مطلب رااز موبد دانشور هرات که از تواریخ و کتب باستانی آگاهی داشته نقل کرده چنین سروده است :

شنیدم ز دانش پژوهی براز
که بد بخرد و موبد و کار ساز
که هوشنگ پوشنگ را ساخته است
چه خرم بهشتش بر آراسته است
همه باغ و راغش پر از بوی ورنگ
به آرایش او را فردوس ننگ
بهر گوشه کاخی و کاشانهٔ
بهشت برین پیشش افسانهٔ
در و دشت او سبز و آب روان
بهر سوی سرو و گل و ارغوان
چپ و راستش باغ و بستان و کشت
بصد پایه بهتر ز خرم بهشت
بر خاك او مشك را ارزنی
به گیتی از و خوبتر مرزنی

درعهد هارون‌الرشیداعراب قسمتی ازقلعه شمیران را ـ که ازبلوك کوهستانی حومه نزدیك شهر هرات است ـ ویران نموده ودرزیر یکی‌ازستونها حفرهٔ یافتند که تخته سنگی‌عظیم‌برآن قرارداشت ،آن تخته سنگ‌را برداشته ودرزیر آن صندوقچهٔ فلزی‌یافتند، وآن رابتصورآنکه محتویات‌آن جواهرات است همچنان بسته به‌بغداد

نزد وزیر آل برمك فرستادند ، و او نیز آنرا همچنان بسته بحضور هارون الرشید برد ، ودرحضور خلیفه درب آنرا باز کردند ، درمیان آن صندوقچه لوحی فلزی یافتند که خطوط مختلفهٔ برروی آن نوشته شده بود ، ویك قسمت از آن خطوط که بزبان سریانی نوشته بود بوسیلهٔ جاثلیق بغداد بعربی ترجمه شد ، واز ترجمهٔ بقیه آن خطوط عاجز ماند ، وآنچه را که از خطوط آن لوح ترجمه کرد مطالبی بود راجع بموقعیت جغرافیائی وطول وعرض وارتفاع شهر هرات و خطه پوشنگ که بنیاد کننده آنشهر آنرا درین لوح بیاد گار گذاشته بوده است.[۱]

این را هم میدانیم که شاهنشاهان هخامنشی تاریخ بناء کاخها وابنیه عظیمهٔ را که بنیاد میکردند بدین وسیله بیاد گار میگذاشته‌اند

چندسال پیش درویرانه کاخ عظیم خشایار شاه (تخت جمشید) در زیریکی از ستونها درهنگام کاوش دوصندوقچهٔ سنگی بدست آوردند که درهر کدام دولوح سیمین وزرین قرار داشت ، و درآن لوحها بخطوط باستانی ایران تاریخ بنیاد آن کاخ عظیم نوشته شده بود.

تسخیر هرات بردست اعراب : حملات و اغارات اعراب بر خراسان در سال سی‌ام هجری درخلافت عثمان بن عفان آغاز شد ، ودر همین سال نیشابور ، هرات و مرو شاهجان تسخیر گردید ، یحیی‌بن جابرالبلاذری مینویسد :«فلما استخلف عثمان بن عفان ولی عبدالله بن عامر بن کریز البصرة فی سنة ۲۸ـ ویقال فی سنة ۲۹ ـ ثم غزا خراسان فی سنه ۳۰هـ. وبعث عبدالله بن خازم بن اسماء بن الصلت الی خراسان »

«ووجه ابن عامر جیشاً الی هرات وعلیه خلید بن عبدالله ، ویقال ان ابن عامر سار بنفسه الی هراة ـ ثم صالحه مرزبان هراة عن هراة وبو شنج و باد غیس علی الف الف درهم ، وارسل مرزبان مرو الشاهجان یسأل الصلح فوجه ابن عامر الی مروحاتم بن النعمان الباهلی فصالحه علی الفی الف ومائتی الف درهم».[۱]

---

۱ ـ روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات ـ اسفزاری ـ بخش نخستین ص۹۹.
۲ ـ فتوح البلدان ـ یحیی بن جابر البلاذری ، ص۴۱۲ ـ ص۴۱۰

زمانی که عثمان بن عفان بخلافت نشست عبدالله بن عامر بن کریزرا درسال ۲۸ هجری بولایت بصره فرستاد

ودرسال ۳۰ هجری عبدالله بن عامر برخراسان ایلغار کردوسپاهی بسرداری خلیدبن عبدالله الحنفی بغزو هرات گسیل داشت، مرزبان هرات بوسیلهٔ پیمان‌صلحی درقبال یکملیون درهم که با او منعقد نمود،شرّ آن غارتگران‌را ازخانمان خویش‌دفع نمود، وهراة وپوشنگ وبادغیس را ازغارت وویرانی نجات داد

هنگامیکه شوکت وسیطرهٔ حکومت‌اعراب درایران روی‌بضعف نهاد ، وبرای نخستین بار پس از انقراض دولت عظیم ساسانی چندین سلسلهٔ پادشاهان مستقل و کوچك ـ ملوك الطوایف ـ مانند: طاهریان ، صفاریان سامانیان ، غزنویان ، خوارزمشاهیان در خراسان طلوع نموداند ، شهرهرات در عالم سیاست و علم و ادب مقام ارجمندی را احراز نموده‌است، وگروه انبوهی از رجال علم ، ادب ، حدیث ، فقه ، فلسفه وحکمت ، شعراونویسندگان ازآن شهربرخواسته اند

(برای شرح احوال علما و نامداران هرات به : انساب سمعانی ، یتیمة الدهر ثعالبی ، طبقات الشافعیة الکبری وغیره رجوع شود)

از آغاز فتح اسلامی تاکنون تحولات ، تغییرات، نکبات و سوانح بسیاری بر شهرهرات واردشده ، واین شهرچندین بار دراثرحملات اعراب ، قتل عام لشکریان تاتار، تخریبات سپاهیان تیموروازبك ، زلزله، قحط وغلا وبیماریهای وباوطاعون‌زیر وزبر گردیده است. گاهی‌بکلّی ویران، وزمانی درنهایت آبادانی ومعمور بوده ، دیر گاهی‌جزئی ازقلمرووسیع‌حکومت وسلطنت ایران‌شرقی(خراسان) بوده،وروزگاری بزرگترین مدرسهٔ علوم‌وادبیات وهنرهای زیبای زبان‌پارسی دری وپایتخت ومرکز سلطنت کشور پهناور آفتاب تابان اعنی خراسان بوده است

جغرافی نویسان وصاحبان کتب‌مسالك‌الممالك وجهانگردان در اعصار وادوار مختلفه ومتعاقبه اسلامی که ازاین‌شهردیدن کرده هر کدام اوضاع‌آن شهرراچنانکه درزمان اوبوده شرح وتوصیف کرده اند ،

قدیمترین جغرافی نویسان ایرانی ابن خردادبه * ازوضع سیاسی هرات درعهد دولت ساسانی سخن رانده گوید :«ثم نبداء بالمشرق وهوربع المملکة(مملکة ایرانشهر) ونبداء بذکر خراسان وکانت تحت یدی اصبهبذ ها باذوسپان واربعة مرازبة الی کلّ مرزبان ربع خراسان ، فربع الی مرزبان مروالشاهجان و اعمالها ، وربع الی مرزبان بلخ وطخارستان ، و ربع الی مرزبان هرات و بوشنج و باد غیس ، و ربع الی مرزبان ماوراءالنهر».

وهمودرذکرمبلغ مالیات شهرهرات درعهد عبدالله بن طاهر مینویسد ، «هراة واسفزارالف الف ومایة الف وتسعه وخمسون الف درهم».[1]

---

۱ ـ مسالك الممالك ـ ابن خرداد به، ص ۱۸ ، ص۳٦، لیدن.

* ـ ابوالقاسم عبدالله بن‌عبیدالله بن‌خرداد به نخستین کسی است که جغرافی مشهورخود را بنام «مسالك الممالك» دروصف اوضاع طبیعی سیاسی و اقتصادی قسمت عظیمی ازمعموره ازروی متون باستانی ایرانی واسناد ومدارك دولتی عباسی جمع آوری نموده ودرسال ۲۳۲ هـ تألیف آنرا بپایان رسانیده ، اغلب مورخین وجغرافی نویسان اسلامی مانند اصطخری ، ابن حوقل ، مقدسی ، یاقوت وغیره درآثار خود از این کتاب بهرها گرفته ومطالب بسیاری اخذکرده‌اند ، پدر بزرگ او «خردادبه» براهنمائی برمکیان کیش نیاکان خود زرتشتی را بدرود گفته و بطمع ذخارف دنیائی ظاهراً قبول اسلام نمود ، وبلافاصله بکمك آل برمك وارد خدمات دولتی گردید، ونخستین شغل او بعنوان «صاحب البرید والخبر» در ناحیه ری وطبرستان والجبال بوده ، و بعداً نیز بحکومت بخشی ازخاك طبرستان منصوب شد ، ابن خرداد به در علوم موسیقی وسایر رشته های ادبی تألیفات بسیاری داشته ، ازجمله کتاب مهمی که درموضوع خود بی نظیر بوده درباره نژاد ایرانیان بزبان عربی بنام «انساب الفرس» تألیف کرده است ، که مانند بسیاری ازآثار دیگرصنادید ایران دستخوش حوادث دوران گردیده ونابودشده است

ابن‌خردادبه را باید بعنوان «پدر علم جغرافی ایرانی اسلامی» شناخت ، اوعمری طولانی داشت ودرحوالی سال ۳۰۰ هـ درگذشت

وپس از او احمدبن عمربن رسته اصفهانی متوفی بسال ۲۸۲ ه در وصف هراة گوید : « هراة شهربسیاربزرگی است ، گردا گرد آن شهرچهارصد دهکدهٔ بزرگ و کوچك وجود دارد، وهردهکده مشتمل بر ده‌تا بیست‌نفرسکنه میباشد ، وسیصد و بیست وچهار آسیاب دائردارد ، وناحیه بادغیس قریب سیصد دهکدهٔ آباد دارد »[۱]

ومعاصرابن رسته احمد بن ابی یعقوب بن واضح الکاتب المعروف بالیعقوبی المتوفی سنة ۲۸٤ دروصف هرات در آنعهد مینویسد «وهراة من اکثر بلاد خراسان عمارة واحسنه وجوه اهل ، افتتحها الاحنف بن قیس فی خلافة عثمان، واهلها اشراف من الفرس وشربها من العیون والاودیه وخراجها داخل فی خراج خراسان»[۲]

ودر کتاب مجهول‌المؤلّف «حدود العالم من‌المشرق‌الی‌المغرب» که درسال۳۷۲ هجری بنام مولی امیرالمؤمنین ابوالحارث محمّد بن احمد نگارش یافته در وصف هرات میگوید : «هری شهری بزرگست وشهرستان وی سخت استوار است ، واو را قهندز است ، وربض‌ست، واندروی آبها روان است ، ومزکت جامع این شهرآباذان ترمزکتهاست بمردم ازهمه خراسان ، وبردامن کوه است ، وجای بسیار نعمتست. واندر وی اندکی تازیانند ، واورا روذیست بزرگ کی ازحد میان غور و کوزکنان روذ ، واندرنواحی وی بکارشوذ ، وازو کرباس وشیرخشت ودوشاب خیزد»[۳]

مقدسی صاحب احسن التقاسیم که‌آنرا درسال ۳۷۵ تألیف کرده است‌مینویسد:

---

۱ ـ : هراة مدینةعظیمة وحوالیها دور، وفی رساتیقها اربعمایة قریة کبار وصغار،وفیمابین هذه القری سبع واربعون‌دسکرة تشتمل کل‌دسکرة علی عشرة انفس الی‌عشرین نفسا ولها من الارحاء ثلثمایة واربع وعشرون ، وحدود باد غیس لها ثلثمایة قریه او نحو ذلك»

(الاعلاق النفیسه) ـ ابن‌رسته ص۱۷۳ لیدن.

۲ ـ کتاب البلدان ـ یعقوبی - ص ٤۷ـ٤٦

۳ ـ حدود العالم من المشرق الی المغرب. ص۳۸ P. 38 چاپ عکسی لنینگراد

«هرات بوستان خراسان است، جمعیت زیادی دارد، عمارات آن بهم پیوسته است، مردمش زیرك وشوخ وشنگ ودارای ذوق ادبی میباشند، از هرات انواع شیرینی و پارچه های اعلا بکشورهای مختلفهٔ دیگر فرستاده میشود».[1]

وابن حوقل (که‌درحوالی سال ۳٤۰ هجری کتاب‌خودراتألیف نموده) مینویسد: «هراة یکی از امهات بلادخراسان‌است، حصاری‌مستحکم‌دارد، قهندزوربض درداخل حصار واقع‌اند، مسجد جامع‌داخل ربض‌است، ودارالاماره درخارج حصاردرمحلی‌است که به «خراسان‌آباد» معروف‌است،وازشهر بفاصله قریب یك ثلث فرسنگ درغربی هراة براه پوشنگ واقع‌است، ومساحت شهرهرات مقدارنیم‌فرسنگ درنیم‌فرسنگ میشود، شهر هرات چهار دروازه دارد: دروازه شمالی که از آن بسوی بلخ میروند «باب سرای» نامیده میشود، دروازهٔ غربی که‌براه نیشابورمیرود «باب زیاد» نام‌دارد، ودروازهٔ جنوبی که براه سجستان میرود «باب فیروزآباد» میگویند، ودروازهٔ شرقی را که‌بسوی غور میرود «باب خشك»میخوانند،ودرهای دروازه هاتماماً ازچوب‌ساخته شده غیر از «باب‌سرای» که درهای‌آن‌آهنین است، ودر داخل شهر هرات وربض‌آن آبهای بسیاری جاری است، وقلعهٔ هرات نیزچهار دروازه دارد در مقابل هریك از دروازه های چهار گانه حصار یك دروازه دارد که بنام همان دروازه موسوم میباشد، و گرداگرد حصار شهر هرات دیواری از گل کشیده شده است که از یك قامت

---

۱ ـ « هراة قصبة جليلة هی بستان هذا الجانب، معدن الاعناب الجيده والفواكه‌النفيسة آهلة عامرة حسنة السواد مشتبكة العمارة، جليلة القرى، اهل ادب وبلاغة و ظرف ودراية، من عندهم تحمل صنوف الحلاوات، و بزهم يحمل الى الاقاليم والاطراف، حصينة طيبة، لها مدينةعامرة وقهندز،وعلى‌ربضها حصن، وابواب‌الربض تقابل ابواب المدينة، وتوافقها في‌الاسماء القديمة: باب زياد الى نيسابور، باب فيروز، باب‌سراى الى بلخ، باب خشك الى‌الغور، والجامع وسط المدينة، بين الاسواق عامر، ولهم قنطرةعجيبه...». (احسن التقاسيم الى‌معرفة الاقاليم ـ شمس الدين ابي عبدالله احمد بن‌ابي بكر الشامي المقدسي) ص۹ وص۳۰۷ وص ۲۹۸ ليدن.

بلندتر است، ومیانه آن وحصار سی قدم فاصله است، ومسجدجامع دروسط شهر واقع است؛ ودر گرداگرد آن بازارها بنا شده است، زندان شهر درظهر قبله مسجد جامع واقع است، ودرخراسان وماوراء النهر وسجستان وجبال مسجدی پر جمعیت تر از مسجد جامع هرات یافته نمیشود، آنجا محلّ اجتماع فقهاء وقراء قرآن است شهر هرات مرکز تجارت وانبارکالاهای خراسان وسیستان وفارس میباشد.

کوهستان در سمت راه بلخ تا هرات دو فرسنگ فاصله دارد، هیزم سوخت هرات ازبیابانی است که میانه هرات و اسفزار واقع است، کوهستان هراة نه برای احشام چراگاه و نه هیزم سوخت دارد، تنها استفادهٔ که از کوهستان هراة میشود سنگهائی است که برای آسیابها وبنای عمارات وفرش خانه‌ها بکار میرود وبرفراز کوه هراة آتشکدهٔ بنا شده است که آنرا «سرشك» می‌نامند، واکنون دائر وآبادان وپرستشگاه یزدان میباشد

وآبادان‌ترین دروازه های هراة «دروازه فیروزآباد» میباشد»[1]

اصطخری معاصر ابن‌حوقل(۳۴۰ـ۳۳۰) مینویسد «هراة‌بزرگترین‌شهرهای خراسان است، درتمام خراسان وماوراء النهر و مرو و سجستان و جبال شهری باین بزرگی یافت نمیشود، در هیچ مسجدی باندازهٔ مسجد جامع هراة اجتماع نمیشود، شهر هراة انبارکالاهای واردی دیگر نواحی ایران بخراسان است»[2]

یاقوت وضع شهر هراة را درسال ۶۰۷ هـ ــ که خود درآنشهر بوده ــ چنین توصیف کرده است « هرات شهر بزرگی است، از أمّهات بلاد خراسان، من‌درسال ۶۰۷ هـ که درخراسان بودم‌درآنجا هیچ‌شهری مهمتر، بزرگتر، زیبا تر،پاکیزه‌تر و پرجمعیت تر از هرات در خراسان ندیدم باغها و آبهای جاری بسیار، و نعمت

---

۱ ـ صورة الارض ـ ابوالقاسم ابن حوقل النصیبی ص۴۳۹ ۴۳۷ لیدن

۲ ـ المسالك والممالك ـ ابی اسحق ابراهیم بن محمد فارسی الاصطخری ص ۲۰۴ ـ۲۰۳ لیدن،

فراوان دارد شهرهرات مملو ازعلما ودانشمندان وتوانگران است»[۱]

وزکریابن محمدبن محمود القزوینی الشافعی کتاب جغرافی خود را در سال ۶۸۴ ه تالیف نموده دروصف هرات گوید : «هرات مدینة عظیمة من مدن خراسان ، ماکان بخراسان مدینة اجل، ولااعمر، ولااحصن، ولا اکثرخیراً منها ، بساتین کثیرة، ومیاه غزیره ومن‌عجائبهاارحیةمبنیةعلی‌الریح‌تدیرهاالریح‌بنفسها کمایدیرهاالماءِ ، و یحمل منها الی سایر البلدان کل طریف سیما الاوانی الصفریة المطعمة بـالفضة ، و انواع الذبائح ، والحواصل ، ومن المأکول الزبیب القشمش »[۲]

جهانگرد معروف ابن بطوطه درقرن هشتم در خراسان بوده واز هرات دیدن کرده ومدتی درآنشهراقامت نموده میگوید

« پس از آن بشهر هرات رسیدیم ، و این شهر بزرگترین شهرهـای مشهور خراسان‌است، درخراسان چهارشهربزرگ وپرجمعیت وجوددارد:بلخ، مروشاهجان، نیشابور وهرات ، امااکنون مرو وبلخ ویران شده‌اند ولی هرات ونیشابورهم‌اکنون آبادان وپرجمعیت میباشند»[۳]

حمدالله مستوفی در کتاب خود «نزهة القلوب» که آنرا در حوالی سال ۷۳۰ تألیف کرده است دروصف هرات گوید:

«درعهد فرمانروائی ملکان غور در شهر هرات دوازده هزار دکان، ششهزار

۱ـ « هراة: بالفتح‌مدینة عظیمة مشهورة من امهات مدن خراسان ، لم ار بخراسان عند کونی بها فی سنة ۶۰۷ مدینه اجل ، ولا اعظم ، ولا افخم ، ولا احسن ، ولا اکثر اهلاً منها ، فیها بساتین کثیرة، ومیاه غزیره ، وخیرات کثیره، محشوة بالعلماء ، ومملوة باهل الفضل والثراء ، و قد اصابها عین الزمان ، و نکبتها طوارق الحدثان ، وجائها الکفار من التترفخربوها حتی ادخلوها فی‌خبرکان ، فاناالله وانا الیه راجعون ، و ذلك فی‌سنة ۶۱۸ ه»

(معجم البلدان) ـ یاقوت . ص ۶۵۹ ـ ص ۶۵۸ ، ج/۴ ـ لیپزیك ،

۲ـ آثار البلاد و اخبار العباد ـ قزوینی ، ورق ۲۴۱ ۲۴۰ نسخه مخطوطه کتابخانه ملی ملك

۳ـ رحله ابن بطوطه ـ مصر.

حمام، کاروانسرای و طاحونه، و سیصد و پنجاه و نه مدرسه و خانقاه و آتش خانه (آتشکده) وچهارصدوچهل وچهارهزارخانه موجود بوده است»[1]

هرات درعهد سلاطین گورگانی بخصوص میرزا شاهرخ وسلطان حسین‌میرزا بایقرا بزرگی و آبادی‌آن چندین‌برابرایام سلطنت‌ملوک‌غور وسلاله آل کرت گردیده وباوج عظمت وجلال خود رسیده است.

حافظ ابرو[2] نویسندهٔ فاضل ومشهور دربارهرات درعهد میرزا شاهرخ در کتاب جغرافی خود که آنرا درآغازسدهٔ نهم تألیف نموده است اوضاع واوصاف هرات را به تفصیل نگاشته ازجمله گوید:

«در خراسان هری بهشت برین
شد بعهد معین دولت و دین
شاهرخ پادشاه هفت اقلیم
خلد الله ملکه آمین

۱ـ نزهة القلوب ـ حمدالله مستوفی ص ۱۵۱ لیدن

۲ـ غیاث‌الدین اورا «مولانا نورالدین‌لطف‌الله المشتهر بحافظ ابرو» نوشته، وولادت اورا درشهر هرات دانسته است.

فصیحی خوافی ولادت اورا درخواف نوشته درحوادث سال ۸۳۳ هـ گوید «وفات مولانااعظم شهاب‌الدین عبدالله خوافی المعروف بحافظ ابرو، جامع (مجمع‌التواریخ السلطانی) فی یوم الاحد ثالث شوال بموضع (سرچم) بوقت معاودت حضرت اعلی خاقانی ازآذربایجان، مدفوناً بزنجان قرب مزارشیخ ربانی‌اخی ابوالفرج‌الزنجانی». مجمل فصیحی خوافی ـ

اما وجه تسمیهٔ اوبحافظ ابرو گویا ازین‌جهت بوده که اواصلاً ازمردم «ابرشهر» ـ نام اصلی نیشابور ـ بوده. والنسبه الیه ابرو علی غیر قیاس ـ یاحافظ آندیار بوده یعنی حافظ کلام‌الله. یا ازمردم قصبهٔ «ابرو» بوده ازبلاد مکران، ونیزشاید ازحفاظ آنشهر بوده و این قبیل نسبت بدون یاء در آنزمان معمول بوده است، چنانکه خواجه مجدالدین خواف، شمس‌الدین اسفزار یعنی خوافی و اسفزاری وحافظ ابرو یعنی ابروی

شوارع بازارها درقدیم الایام تمام پوشیده نبود ، وازاثارت غبار وتراکم اقطار متسوقه واهل معاملات درزحمت بودند ، فرمان فرمود تا بنیاد بازارها به گچ وآجر برآورده طاقهای عالی بستند ، و سربازار ها فراهم‌آوردند ، وهرجائی فرجـۀ از بهر روشنائی باز گذاشت ، پس تصفیف دکاکین آن نزهتگاه در دیدۀ نظار گیان مشتمل برصفهای والاوحجرهای بالابازاری درچشم جهان‌نگاری‌ودرچمن‌روز گارساری،وضع چهارسوی اومرتب ، ومربعی متساوی الاضلاع واقع‌برمرکزدایرۀ خیرالبقاع ، و از چهاردروازه‌چهارراست‌بازاربدان‌محل‌میرسد چنانچه‌درصورۀ شهر کشیده‌آمده‌است [۱]

بیت :

مانند چهار سویش در چارسوی عـالم

نه‌دیده دیده هر گزنه گوش کس شنیده

وبرطرف شمال شهرتحت قلعه مدرسه وخانقاه بنا فرمود در برابر یك دیگر مسافت مابین صحن سرای بزرگ و صفۀ عالی دو منار برابر یکدیگر دو طرف در درآمد ، چنانکه مهندسان ومقدران بنی‌آدم اجماع و اتفاق دارند برآنکه کشیده‌تر بقد وتمامتر بمد وباریکتر بعمل ومحکمتر بتفصیل واجمال برروی زمین ازآن بنائی نکرده‌اند ، ازپای تابسرسنگ مرمر.. یکی را استاد قوام الدین که درصنعت طیانی واحد ماله ثانی است ، و دیگریرا حافظ کلام الله خواجه علی حافظ التبریزی غایت استادی ونهایت‌پیشه کاری ازلطف‌استدارت وحسن‌استقامت درابداع‌واحداث‌آنشکل بدیع‌وقدرشیق‌حقایق‌خورد کاری وچابك‌دستی بتقدیم‌رسانیده‌اند، وهیچ دقیقه ازدقایق صنعت فرو نگذاشته ، وامروز درعرصۀ بسیط زمین درس وفتوی را موضعی بنزاهت وموقعی بطراوت آن نشان نمی‌دهند ضیاع و عقار فراوان برآن وقف کرده‌اند

ودرچهارصفۀ مدرسه چهاردانشمند معتبربنشرعلم وافاده، وطلبه مستعدبکسب فضایل واستفاده مشغول ، ودرخانقاه حفاظ بقراءت کلام‌الله مداومت نموده ، درویشان وفقرا شبانه روزی ازسفرۀ آن محظوظ

۱ـ متأسفانه نقشه شهر هرات که حافظ ابـرو بـدان رجوع داده و همچنین کلیه نقشه‌هـا وخریطه‌های جغرافیائی ازنسخه مخطوطه جغرافی حافظ ابروموجود در کتابخانه ملی ملك محذوف است

قبةالاسلام‌هرات بواسطه تمدن وتوطن‌حضرت سلطنت شعاری مستقرسلاطین ، ومطلع خورشید ارباب یقین ، و قبله احرار وابرار، و کعبه اشراف واخیار، ومرکز اهل‌بروتقوی، ومامن زهاد وعباد ، ومسکن اقطاب واوتاد گشته

دردولت این پادشاه که بامتداد ایام مقرون باد کار شهر هرات رونق و نظامی هرچه تمامتریافت ، برموجب **الناس علی‌دین ملوکهم** ، اهالی‌آن‌ازوضیع وشریف هر کس بقدر مرتبهٔ خود در عمارت کوشیدند ، ارکان دولت و اعیان حضرت ببنای دور وقصوروعمارت کاخ‌وباغ، وتشیید طاق‌ورواق‌مشغول گشتند ، منتزهات‌ومتفرجات که فرادیس عدن ازرشك‌آن در تشویرخوردن گیرد (؟) پرداخته شد ،

بیت :

گر کسی پرسد ز تو کز شهرها خـوشتر کدام

گر جـواب راست خواهی داد او را گو هـری

این‌جهان‌چون‌بحردان دروی‌خراسان چون‌صدف

در میـان آن صدف شهر هـری چـون گوهری

شعر:

هراة اردت مقامی بها

لشتی فضائلها الباهـره

نسیم الشمال و اعنابها

و اعین غزلانها الساحره

باد شمال مخصوص هری است ، در اول فصل تابستان بوقتی که باد مرغوب ومطلوب‌باشد البته وزیدن گیرد . وازطرف شمال‌باشد ، چنانکه بادگیرهای عمارات ازین یکطرف بیش نمیگشایند ، ومیوه‌های خوب ازهمه نوعی باشد بتخصیص انگور میتواند بود که صدنوع انگورباشد که هریکی را نامی علیحده است

واین شهررا پنج دروازه است ودروازهٔ که برغربی شهر است ازطرف قبله آن درب را «درب عراق» خوانند ، و آنکه برشرقی شهر است «درب خوش» خوانند ،

و آنکه برجانب جنوب است و براه سجستان و هندوستان از آن طرف روند «درب فیروزآباد» گویند وبردیوار شمالی دهٔ دروازه است

یکی که تردد مردم برآن زیاده است آنرا «درب میدان» و «درب برامان» و «درب ملك» نیزخوانند، ویکی دیگربرشرقی این دروازه قریب بگوشهٔ شهر است آنرا «درب قپچاق» خوانند وبغیر از این درب چهار دردیگر ازهر کدام که درآیند متصل بازارباشد تامیان شهر که چهارسواست، وبرهردروازه‌چندین دربزرگ آهنین نشانده، مابین‌دروب‌مسافتی‌بطریق‌اشتر گردن‌بریکدیگر گشته، وبرروی‌خندق‌پل بسته.عرض دیوار شهر در قدیم که‌بنیاد نهاده‌اندشصت گزبوده‌سی گزمرتفع گردانیده بعدازآن فصیل و مقابله از خاکریز جدا کرده هردیواری‌دو هزار گز و کسری‌است و دور و بیرون خندق فرسنگی گیرند، ومابین دروازه تا گوشهٔ شهر برروی دیوار برجها نهاده‌اند، وچهاربرج بزرگ برچهار ارکان دارد و برجی که بردیوار شرقی است آنکه بجانب شمال است «برج علی اسد» گویند و آنکه برطرف جنوبست «برج حریق» و دو برج که بردیوار غربیست آنکه بجانب شمال است «برج خاکستری» خوانند و آنکه بجانب جنوبست «برج شمعانیان» گویند، و بردیوار شمالی آنشهر قلعهٔ علیحده که ملك فخرالدین در زمان پادشاه عادل غازان خان آنرا ازخشت خام برروی خاك برآورده بود و بمرور زمان مدروس و مطموس گشته حضرت سلطنت شعاری درشهورسنه عشروثمانمایه ببنای حصن‌حصین رسین، وتسدید اساس قلعه منیع رفیع که در استواری باسد سکندر دعوی برابری بی‌تصلف برتری نماید اشاره فرمود، و درهمان موضع ازسنگ و آجرقلعهٔ بنیاد نهاد بتکلف هرچه تمامتر، در مابین دوسال باتمام رسید، یکدر قلعه در اندرون شهر و یکدر دیگر دربیرون.

مؤلف را قطعه‌ایست درصفت عمارت وتاریخ‌آن، ومدح حضرت سلطنت شعاری و فرزندان خلدالله تعالی ملکه، که بعضی ازآن ابیات بر کتابه قلعه بکاشی نوشته شده است :

بیت :

زاولاد تیمور خان صحن گیتی
نخواهد تهی گشت تاروزمحشر
ازآن‌اصل طاهر چنین‌فرع‌زاید
که آید ز پشت غضنفر غضنفر
بجز در نبینند از موضع در
بجز زر نیابند از معدن زر
شهنشاه اسلام شهرخ بهادر
که ازعدل او گشت گیتی منور
زحشمت‌چوفوج‌نجومش‌عساکر
زرفعت براوج سپهرش معسکر
جهان‌قطره وهمتش بحرزاخر
فلك ذره و خاطرش شمس انور
باولاد او باد عالم مزین
باحفاد او باد گیتی معطر
شهنشاه الغ‌بیك‌وسلطان‌براهیم
که هستند شایستهٔ تخت‌وافسر
یکی رانشاندست‌درتخت توران
دگر کرده‌ازبهرش‌ایران‌مسخر
شده روشن از هردوچشم زمانه
یکی‌شمس‌ملك‌ودگرماه کشور
جهان پادشه بایسنقر که‌قدرش
برفعت‌زاوج سپهرست برتر

بچهر منوچهر وفر فریدون
بتایید جمشید و رسم سکندر
کمین چاکر بزم او گشت خسرو
کمین خادم خلق او هست عنبر
رخ زر ز دستش شود زرد در کان
ز طبعش بجوشد دل بحر در بر
ندارد همی ابر با دست او پا
اگر خود کند سر بگردون اخضر
دگر سور غتمش خردمند عاقل
که در جنب او هست عالم محقر
دگر شاهزاده چوجو کی محمد
که شد آیت حق بدیشان مشهر
همه ملك را مستحق اند ولایق
همه تاج را مستعداند ودر خور
بدین پنج صفدر که اندر معالی
چو ایشان نیاورد ایام دیگر
تفاخر نماینده دین الهی
تظاهر فزاینده شرع پیمبر
کسی را که اولاد ازین گونه باشد
بود ملك در خاندانش مقرر
بماناد شه شاهرخ تا قیامت
بر احباب میمون بر اعدا مظفر
بود ملك دنیا بدولت مسلم
شود جاه عقبی بطاعت میسر

نهادند بنیاد این حصن عالی
بمیمون زمان و بفرخنده اختر
ربیع‌دویم[1]«ضاد»با«حج»زهجرت
که رفته زبطحا بەیثرب پیمبر.
ز[2]«تاریخ»اگر بفکنی چارصد را
شود سال او هم ز«تاریخ» اظهر
بوضعی نهادند اول هری را
که شدپنج دروازه دروی مقرر
همان پنج در پنج برج حصارش
ببین وبدان جمله درضرب بشمر
دلیل ثبات بنایش بدانی
اگرخورده‌دانی‌درین‌نیك‌بنگر
زیاده شودلیك‌فانی نگردد
که دایر بود این عددتا بمحشر
مهندس نهاده درون و برونش
قصوری مقرنس بروجی مدور
بمعماریش فخر آورده انجم
بسر کاریش جاه افزوده‌لشکر
زروی لطافت چو ایوان کسری
ز راه حصانت چو سد سکندر
بنای کمالش چو ایوان کیوان
بزلزال دوران نگردد مبتر

۱ـ ضاد باحج ض (= ۸۰۰) + حج ۸ + ۳ = ۱۱
جمع ۸۱۱
۲ـ تاریخ ۱۲۱۱ — ٤۰۰ = ۸۱۱

ورا از حوادث زیان نیست آری
حوادث فلك رانباشد زیانگر
سراپای‌او جمله زیب‌است وزینت
زوایای او جمله‌زراست و گوهر
نهادش‌چوجان‌است درجسم‌ارکان
سوادش‌چونوراست درچشم‌اختر

اما توابع ونواحی‌هرات بلوکات‌است وولایات، آنچه درجلگاه هراتست ومتصل شهر آنرابلوکات خوانند، مابین‌هراترودوفوشنج که پانزده‌فرسنگ باشد درطول‌وپنج فرسخ درعرض تخمیناً، وطول آنجلگاه ازمشرق‌بمغرب‌است، وبلوکات‌هم‌برجانب‌شمال است‌وهم‌برجانب‌جنوب‌ازرود ، ورود‌درمیان‌جلگاه‌است، وازدوطرف‌جویها برداشته‌اند، وقری ومزارع‌بر آن معمور گردانیده ، هرجویباری را بلوکی خوانند ، واین‌رود را خاصیتی است که چندانکه‌آب‌آنرابه‌بندندو آب‌بجویهاروان گردانند اگرچندموضع خشك کنندچون اندك مسافتی قطع کنند بازآب بسیار در رود روان باشد ، دیگردر آنجا سنگ‌ریزه‌های منقش‌بیابند مثل‌سنگ‌ریزه‌های زاینده‌رود اصفهان ».
(جغرافی حافظ ابرو ورق ۱۶۵-۱۶۷ نسخه مخطوطه کتابخانه‌ملی ملك)

ودرعهدسلاطین گورگانی بخصوص میرزاشاهرخ بزرگی وآبادانی شهرهرات چندین برابرایام سلطنت سلاله کرت گردیده . ودرزمان سلطنت حسین میرزابایقرا این شهرباوج عظمت و جلال خود رسیده بوده است ، چه درین دوران طلائی هرات لقب «دارالسلطنه» یافته وپای‌تخت شاهنشاهی گورگانیان درایران بزرگ گردیده ، وممالك : ترکستان ، مغولستان، هندوستان‌وعربستان‌جزء قلمروآن‌امپرطوری‌وسیع بود ، و شهرزیبا وباعظمت هرات مانند آفتاب تابانی در وسط آن امپراطوری عظیم می‌درخشیده است

ابنیهٔ رفیعه ، قصورعظیمه وباغهای‌بانزهت‌وصفاوکاخهای باشکوه که پادشاهان کرت وسلاطین گورگانی‌درین‌شهربنیاد کردند، ودربارخودرادر کمال‌هیمنه‌وشکوه

آراسته بودند مانند کاخ دلگشا، کاخ جهان آرای، باغ سفید، باغ زاغان، موضوع سخنوری وقصائد واشعار بسیار نغزودلکش شعرا وسخن سرایان بوده است

اسفزاری دروصف هرات وعظمت وآبادانی آن گوید: «درانددرون شهر بندچهار بازاراست وازهردروازه تابه چهارسو یك بازار است که بنام همان دروازه منسوب است ... وازبیرون هردروازه نیزبازاری است که تاانتهای سوادشهر میباشد که قریب یك فرسنگ است ودروقت تحریرمؤلف بعضی از تلامذه را فرستاد که تقدیروتخمین وتحقیق و تعیین دور شهربند وبروج واقطارآن نمایند، چنین تقریر کردند که: بروج صدوچهل ونه است، ودور شهربندهفت هزار وسیصد قدم، و قطرشهر ازدرب ملك تافیروزآباد و ازدرب خوش تادرب عراق هزارونهصد درهزار ونهصد قدم پیموده اند»

« وحالا وسعت شهر بمراتب ازآنچه درزمان ملك معزالدین کرت بوده زیاده باشد، چراکه درعرض ازدرهٔ دوبرادران تاپل مالان که دوفرسنگ مساحت دارد تاسیس بقاع وترصیص عمارات وارباع است، بلکه ازدرهٔ مذکوره تا کوه اسکله وگلرخان که چهارفرسخ وازاوبه تا کوسویه که سی فرسخ است عمارات وباغات وقری وبلوکات هرات است که بیکدیگر اتصال دارد»

« امادر روزگار این پادشاه عالیمقدار از اشاعت معدلت، و احداث عمارات و ازدحام خلایق، والتیام مرافق، وسعت مداخل، ونزهت منازل بمرتبه رسید که طیار اندیشه را در مضمار تعریف وسمند فکرت را درمیدان توصیف اومجال طیران وقوت جولان محال می نماید، و ازغلبه مردم مرور دراسواق وشوارع آن متعسر، ودربیشتر اوقات ازترصیص مناکب وتعریك مراکب دخول وخروج ازدرب او متعذر، ازانواع طرایف که دراطراف اقالیم عالم حاصل میشود آنچه خواهند وچندانکه خواهند بی تردد دروی مهیا سبحان الله زهی خطهٔ که هرسال قریب به بیست هزار برده ازترکستان و هندوستان وغیرهما بدین مدینهٔ دین پناه می آورند وهمه ببهاء تمام فروخته میشود که نه قیمت برده ارزان میشود ونه نرخ نان گران، واگرلشکری دویست وسیصدهزار مردم دروی درآیند وبیرون روند نه زیادتی پیداونه نقصان. زبان بیان و اصفان

اصقاع وارباع گیتی درشرح جمعیت وجامعیت آن ابکم...»[1]

محمدخاوندشاه صاحب «روضة الصفا» در وصف هرات ، شمیران و بادغیس گوید « اول قلعهٔ که در خراسان ساختند و پرداختند قلعهٔ شمیران است ، دختر ضحاک اول قصبهٔ اورا بنانهاد ، وآنگاه درعمارت هرات شروع نمود ، ویکی ازفرزندان سیاوش ولایت بادغیس را معمور گردانید ، وآن عرصه ایست دلگشا ، وبغایت طویل وعریض ، مشتمل برمزارع ومراتع بسیار، ومحتوی برجداول وانهار بیشمار

در جهان کس بود چنان
منزل دلفروز جان افزای
عرصهٔ فرخش جهان افروز
ساحت فرخش جهان آرای

وطالع شهرهرات برج ثوراست ، وصاحبش زهره بمریخ ناظراست، مردم این شهرعشرت دوست ودلیروجنگجوی ومردانه باشند ، وچون برج دوم که آنرا بیت ـ المال خوانند جوز است از مثلثه مال در دست ساکنان انجا قرارنگیرد ، واهالی این خطه شریفه غریب نواز ، مهمان دوست ، وبامروت باشند واین مسکن میمون مسکن زهاد وعباد واتقیا وصلحا، ومامن اصحاب حاجات ، ومرجع غرباوفقراباشد».[2]

خیابان هرات یا «کوی خدایگان»

«وازمواضع میمون که بلطافت آب وهوای آن در ربع مسکون موضعی نیست خیابان هرات است،وبی شائبهٔ تکلف مضمون: **روضة من ریاض**،درشأن آن آیتی،وفحوای منقولهٔ **روضة الماء نهرها سلسال** ، در اوصاف بساتین اواست روایتی .

ومزارات اکابر ومشایخ علماوصلحا درآن موضع متبرك بسیاراست ، وحظایر وبقاع دریمین ویسارآن بیشمار ، درزمان جاهلیت نیزاین مقام میمون قبلهٔ دعوات و کعبهٔ حاجات خاص وعام بوده ، واکابرواصاغر ومقیم ومسافربدین منزل شریف تبرك

۱ ـ روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات بخش یکم ـ ص ۲۳ ـ ۲۲
۲ ـ خاتمه روضة الصفا ، مخطوطه کتابخانه ملی ملك

و تیمن مـی جسته‌اند ، چنانکه حالا عید گاه و مصلی خلایقست ، در آن زمان آنرا «کوی خدایگان» میگفته‌اند و از جمله معظم مزارات خیابان مزار فایض الانوار کامل‌مدقق، فاضل محقق، امام‌الجن‌والانس، الواصل‌الی ریاض القدس، شیخ فخرالملة والدین رازی‌است، که درعلوم معقول ومنقول گوی تقدم درفضیلت ازجمیع متأخرین ربوده است » [۱]

هرات زیبا و خوش‌آب وهوا

عبدالرزاق سمرقندی زیبائـی وخوشی آب وهوای هرات را با لحنی دلکش و بیانی شیوا توصیف کرده‌میگوید «دارالسلطنه هرات بلدهٔ است دلگشاتر ازبوستان ارم، وخطهٔ جان فزاتراز گلستانهای عالم ، سوادی چون گیسوی ماهرویان دلاویز ، ومعمورهٔ چون چهره خوب رویان‌طرب‌انگیز، خواص دم عیسی دراو» درنامه‌مینوی اوستا هرات به « پراز سبزه و بسیار رود خانه » توصیف شده است . سید اسمعیل ـ جرجانی پزشك نامی ایران درسدهٔ ششم دروصف هرات گفته است :

«لوجمع تراب‌اصفهان،وماء خوارزم وشمال هرات‌فی بقعة‌قل ان یموت فیهااحد» .

نظامی عروضی سمر قندی ناحیه بادغیس وهری را درضمن داستان اقامت چهار ساله نصربن احمد سامانی درآن خطه توصیف کرده گوید

«نصربن احمد که‌واسطه‌عقدآل سامان بوده، واوج دولت‌آن خاندان ایام ملك او بود، و اسباب تمتع وعلل ترفع در غایت ساختگی بود ، خزائن‌آراسته ، و لشکر جرار ، وبندگان فرمان بردار ، زمستان بدارالملك بخارا مقام کردی ، و تابستان بسمرقند رفتی یا بشهری دیگراز شهرهای خراسان ، مگریکسال نوبت‌هری‌بود ، بفصل‌بهار بباد غیس بود ، که باد غیس خرم ترین چرا خوارهای خراسان است ، قریب هزارناوهست پرآب وعلف ، که هریکی لشکری را تمام باشد ، چون ستوران

---

۱ ــ روضات الجنات ــ اسفزاری خاتمه روضة‌الصفا. محمدخاوندشاه

بهارنیکو بخوردند، وبتن وتوش خویش بازرسیدند، وشایسته میدان وحرب شدند، نصر بن احمد روی بهری نهاد، وبدر شهر بمرغسپید فرودآمد، ولشکر گاه بزد، و بهار گاه بود، و شمال روان شد، ومیوه های مالن و کروخ در رسید که امثال آن در بسیار جایها بدست نشود، واگر شود بدان ارزانی نباشد، انجا لشکر برآسود، وهوا خوش بود، وباد سرد، ونان فراخ، ومیوهها بسیار، ومشمومات فراوان، ولشکری از بهار وتابستان برخورداری تمام یافتند ازعمرخویش، وچون مهرگان درآمد وعصیر در رسید، وشاه اسفرم و حماحم واقحوان دردم شد انصاف ازنعیم جوانی بستدند، ودادازعنفوان شباب بدادند، مهرگان دیردر کشید، وسرما قوت نکرد، وانگوردر غایت شیرینی رسید، ودرسوادهری صدو بیست لون انگور یافته شود هریك از دیگری لطیف تر ولذیذتر، واز آن دونوع است که درهیچ ناحیت ربع مسکون یافته نشود یکی پرنیان ودوم کلنجری تنك پوست، خرد تکس، بسیار آب، گوئی که درواجزاء ارضی نیست، از کلنجری خوشهٔ پنج من وهردانه پنج درمسنگ بیاید، سیاه چون قیر، وشیرین چون شکر، وازش بسیار بتوان خورد بسبب مائیتی که دروست، وانواع میوههای دیگر همه خیار.

چون امیر نصر بن احمد مهرگان وثمرات او بدید عظیمش خوش آمد، نرگس رسیدن گرفت، کشمش بیفکندند درمالن و منقی بر گرفتند، وآونگ ببستند و گنجینها پر کردند، امیر باان لشکر بدان دوپارهدیه درآمد که اوراغوره ودروازخوانند، سراهائی دیدند هریکی چون بهشت اعلی، وهریکی را باغی وبستانی درپیش برمهب شمال نهاده، زمستان انجا مقام کردند، واز جانب سجستان نارنج آوردن گرفتند، وازجانب مازندر آن ترنج رسیدن گرفت، زمستانی گذاشتند در غایت خوشی، چون بهار درآمد اسبان ببادغیس فرستادند، ولشکر گاه بمالن بمیان دوجوی[1] بردند، وچون تابستان درآمد میوهها دررسید، امیر نصر بن احمد گفت تابستان کجارویم که از این خوشتر مقامگاه نباشد، مهرگان برویم و چون مهرگان درآمد گفت مهرگان هری بخوریم

۱ ـ «میان دوجوی عزالدین» از قراء بلوك «کمیران» از توابع هرات

وبرویم ، همچنین فصلی بفصلی همی انداخت تا چهار سال برین برآمد، زیرا که صمیم دولت سامانیان بود،وجهان آباد، وملك بی‌خصم، ولشکرفرمان‌بردار، وروزگارمساعد، وبخت‌موافق، بااین‌همه‌ملول گشتند،آرزوی خانمان برخاست، پادشاه راساکن‌دیدند، **هوای‌هری درسراووعشق هری‌دردل‌او** ، دراثناءِ سخن هری‌رابه‌بهشت‌عدن‌مانند کردی،بلکه بربهشت ترجیح نهادی ، واز بهار چین زیادت آوردی ، دانستند که‌سر آن دارد که این تابستان نیز انجا باشد

پس سران لشکر و مهتران ملك بنزدیك استاد ابوعبدالله‌الرودکی رفتند ، و ازندماء پادشاه هیچکس محتشم ترومقبول القول‌تر ازو نبود، گفتند پنجهزار دینارترا خدمت کنیم اگرصنعتی‌بکنی که پادشاه ازین‌خاك حرکت کند که دلهای ما آرزوی فرزندهمی‌برد ، وجان‌ما ازاشتیاق‌بخارا همی‌برآید ، رودکی قبول کرد که نبض‌امیر بگرفته بود ، ومزاج او بشناخته ، دانست که بنثربا او در نگیرد روی به نظم‌آورد وقصیدهٔ بگفت ، وبوقتی که امیرصبوح کرده بود درآمد وبجای خویش بنشست ، و چون مطربان فرو داشتند او چنگ بر گرفت ودر پردهٔ عشاق این‌قصیده آغاز کرد

بوی جوی مولیان آید همی
بوی یار مهربان آید همی

پس فروترشود و گوید :

ریگ آموی و درشتی راه او
زیر پایم پرنیان آید همی
آب جیحون از نشاط روی دوست
خنگ ما را تا میان آید همی
ای بخارا شاد باش و دیر زی
میرزی شادمان آید همی

میر ماه است و بخارا آسمان
ماه سوی آسمان آید همی
میر سرو است بخارا بوستان
سرو سوی بوستان آید همی

چون رودکی بدین بیت رسید امیرچنان منفعل گشت که ازتخت فرود آمد، وبی موزه پای در رکاب خنگ نوبتی آورد وروی به بخارا نهاد ، چنانکه رامین وموزه تادو فرسنگ درپی امیر بردند به بروته انجا درپای کرد ، وعنان تا بخارا هیچ جای باز نگرفت ، ورودکی آن پنجهزار دینار مضاعف ازلشکر بستد» ۱

---

۱ ـ مجمع النوادر چهار مقاله ـ برلین

مدرسه ودارالعلم هرات

پادشاهان‌وفرمانروایان آل کرت و گورگانیان که برتخت هرات جلوس‌نمودند در نشرعلم و دانش و ترویج کالای ادب وتشویق علما واهل فضل و ادب ، شعراء و نویسندگان و هنرمندان کوشش بسیار وسعی بلیغ مبذول داشته‌اند ، و سیم وزر وجواهرات سلطنتی ومبالغ هنگفتی از وجوه خزانه‌های خود را در راه ترویج علم و ادب وتشویق و تربیت علما و ادبا بمصرف میرسانیده‌اند ، و درنتیجه درقرون ۹ ــ ۸ شهرباعظمت دارالسلطنه هرات بصورت دارالعلم ودانشگاه بزرگی بدر آمده ، واز اطراف‌واکناف جهان آنعصردانشجویان وطلاب کمالات صوری ومعنوی بدان کانون فرهنگ‌وادب‌روی آورده،ودرهر گوشه‌وهر ناحیه آن‌شهر گنبدهای‌عظیم‌مدارس، خانقاها سربآسمان برافراشته ودرزیر آنها حلقات درس ومجالس ادب و بحث و مناظره برپا ودائربوده‌است، وهزاران آثار بدیعه هنری و کتب ورسائل علمی وادبی ازآن‌دارالعلم بزرگ بظهور پیوسته‌است

حوزهٔ علمیه‌هرات ومرکزیت ادبی وفرهنگی و سازمانها و بنگاههای علمی و ادبی آنشهر اززمان حکومت دودمان کرت پیوسته روبتوسعه وترقی‌وپیشرفت‌بوده ، ودرعهدملوک گورگانیان وبخصوص در زمان سلطنت حسین میرزا بایقرا باوج ترقی وتعالی وعظمت رسیده بود ، اغلب پادشاهان کرت و گورگانیان خود از زمرهٔ علما ، عرفا، شعرا، ادبا، وهنرمندان بوده، وبعلم‌وادب دوستی‌موصوف‌بوده‌اند ،چنانکه میرزا شاهرخ واخلاف او میرزا بایسنغروحسین میرزا بایقرا وحتی وزرا ، امرا ، وصدوراین خاندان امثال میرعلیشیرنوائی امیر شیخوم سهیلی و غیره همگی از طبقه علما ، دانشمندان واهل فضل وادب‌بوده‌اند

میرزا بایسنقر شاهزاده فاضل، ادیب ، هنرمند ، هنر پرور وازخطاطان زبر دست وخوشنویسان ارجمند ونامی بود ، مسکن ومحل اقامت اودرشهر هرات کاخ «باغ سفید» مجمع دانشمندان و افاضل شعراء ، نویسندگان ، خطاطان ، تذهیب کاران ، نقاشان وموسیقی‌دانان نامدار بوده، وآثار بدیعهٔ ادبی وهنری بسیاری ازمدرسهٔ ادبی وهنرستان باغ سفید برجای مانده است ،

حافظ ابرو در باره ادب‌دوستی ودانش گستری وهنرپروری میرزا شاهرخ وعلاقه او بعلم ودانش وادب واوقاتی را که آن پادشاه بزرگ باوجود مهام سلطنت صرف درس وبحث ومطالعه و مباحثه وتحقیق درعلوم معقول ومنقول میکرده است شرح مبسوطی در کتاب تاریخ بزرگ خود موسوم به: «زبدة التواریخ بایسنقری» نوشته ازجمله گوید: «بعد از اندك قیلوله ادای صلوة ظهر کرده بمطالعه کتب تواریخ و اخبار و نکات طریقت وحقیقت و معرفت قوانین شریعت بحث کنند

بعداز آن درهر شب یك عشر از کلام‌الله بر ترتیب با چند تفسیر عربی وفارسی مطالعه نمایند، ومباحث ونکات ودقایق که درتفاسیر گفته باشند بتمام وکمال معلوم گردانیده کتب فقه درمیان آورند، چون وقایه، وهدایه، وصلوة مسعودی و غیره ، ویك فصل مطول بهرجا که رسیده باشند بحث کرده تحقیق آن مسائل نمایند ، و پس از آن از طب و نجوم ولغت وغیره ازهریك چند مسئله معلوم فرمایند، بعدازاین جمله یك جزو از کلام‌الله بر ترتیب تلاوت کنند

ومواظبت برین طریقه بحدیست که حالا مدت سی سال است بل زیادت که یك شب یکی ازین وظایف درحضر وسفر وتابستان و زمستان تعطیل نشده است

ودرایام دولت او (میرزا شاهرخ) مدارس هرات بفحول علما وافاضل ودانشمندان مشحون گشته، وعلم وادب وهنر رواج بسیار یافت» [1]

پادشاهان وفرمانروایان آل کرت ودودمان گورگانیان بزرگ ترین مدارس،

---

۱ ــ زبدة التواریخ بایسنقری (= ربع چهارم از « مجمع التواریخ السلطانی » حافظ ابرو نسخه مخطوطه کتابخانه ملی ملك

لنگرها ، خانقاهها ، مساجد، دارالسیاده ، دارالشفا ، و کتابخانه‌هارادرین‌شهر بوجود آورده بودند ، وهزاران دانشمندان علما ، سخنوران ،شعرا ، نویسند گان ، هنرمندان نقاشان ، تذهیب کاران ، خطاطان وموسیقی دانان ماهروزبردست در گردا گردتخت هرات‌درآنشهرزیبا وبا عظمت مانند ستار گان درخشانی نورافشانی میکرده‌اند.

از جمله مدارس مشهوره هرات درین عهد:

مدرسه غیاثیه ـ که آنرا ملك غیاث الدین کرت درسال ۷۲۰ بنا کرده‌است.

» سلطانی ،

» بدیعیه

» اخلاصیه ،

» جمالیه

» خواجه ملك زرگر ،

» سلطان‌حسین میرزا بایقرا ،

» خواجه کمال‌الدین گیرنگی،

» سرمزارخواجه محمد مرغزی ،

» خواجه اسمعیل حصاری ،

» خواجه‌آفرین ،

» خواجه امیرمحمود ،

» محلهٔطفلکان ،

» سرپل فیروزآباد ،

» نظامیه ـ ازآثارخواجه‌نظام‌الملك طوسی که سلطان حسین‌میرزابایقرا عمارت آنرا تجدید بنا

مدرسه فصیحیه ،

» خواجه جلال‌الدین ،

» پل‌بند ،

مدرسه وخانقاه سلطان شاهرخ میرزا ،

این مدرسه و خانقاه را سلطان شاهرخ میرزا درشهر هرات درمحل موسوم به « تحت‌القلعه » بنیاد کرد ، و بناء آن از سنگ‌مرمر بوده، و مناره های خانقاه بازر ولاجورد زینت یافته بود ، درین مدرسه و خانقاه کتابخانه بزرگی مشتمل برانواع نفایس کتب و رسائل فقه واصول ، حکمت وآداب و غیره ایجاد گردیده، وچهارتن از دانشمندان و استادان نامدار دارالعلم هرات در چهارصفهٔ آن بافاده و تدریس اشتغال داشته، و گروه‌انبوهی‌ازدانشجویان وطلاب علوم معقول ومنقول وپویندگان‌وسالکان طریق حقیقت و عرفان دراین کانون علم وادب و معارف ملکوتی با کتساب فضائل صوری ومعنوی مشغول بوده‌اند وموقوفات بسیاری براین دوبقعهٔ شریفه وقف کرده بوده‌است

از جمله مدرسین مشهور این مدرسه در سال ۸۱۳ هـ . مولانا جلال‌الدین‌اوبهی، مولانا جلال‌الدین یوسف حلاج ، نظام الدین عبدالرحیم، و مولانا خواجه ناصرالدین لطف‌الله میباشند

و منصب شیخی خانقاه مذکوربشیخ الاسلام خواجه علاءالدین علی‌چشتی وپس ازاودرخاندان او واگذار بوده است ،

این‌کانون دانش‌وپرورش‌ظاهری ومعنوی‌تاسال۸۷٤ در کمال معموری‌وآبادانی دائربوده ودراین ایام (سال ۸۷٤) منصب شیخی خانقاه بمولانا عبدالرزاق سمرقندی صاحب مجمع‌البحرین ومطلع‌السعدین واگذاربوده‌است.

اینها مدارسی‌بوده که‌دراطراف مسجد جامع هرات بناشده است

وازسایر مدارس داخل شهر

مدرسه سبزبرایان ،

سرمزارسادات ، -

وخانقاه امیرفیروزشاه ،

سرپل انجیل ،

بدیعیه ،

مدرسه چهارمنار ،
سیدغیاث‌الدین باغبان ،
» مولانا لطف‌الله ،
» امیرشیخ ،
وخانقاه امیرعلاءالدین
مشهورمیباشند .

وازسایرعمارات مشهوره وابنیه خیریه‌داخل‌شهرهرات:

مسجد جامع هرات ـ که ازتاریخچهٔ بنیادآن درفائت حواشی‌شمهٔ سخن رانده شده‌است ص ۴۰۳ ـ ۳۹۸

مسجد جامع بانوی عظمی گوهر شادآغا ـ که درفائت حواشی ص ۴۲۰ـ۴۱۶ ذکرآن رفته‌است

مسجد بازارچه شیخ‌چاوش ،
لنگرشیخ محیی‌الدین ،
دارالشفاء (بیمارستان) خاقان مغفور (شاهرخ میرزا) ،
گنبد سرمزار خواجه چهل گزی ،
حظیرهٔ امیرسلطان احمد چوگانچی ،
بی‌بی محب ،
» فیروزه سلطان ،
فیروزه‌بیگم‌والده سلطان‌حسین‌میرزابایقرا درخیابان ،
» امام فخرالدین رازی درخیابان ،
» (آرامگاه) خواجه عبدالله انصاری،این مکان علاوه برآراستگی باطن وصفای معنوی گنبد وایوان ودیوارهای آن اززرمحلول ولاجوردو کاشی‌های گرانبها زیب و زینت ظاهری یافته بوده است ،

خانقاه وجماعتخانه سرمزارمولانا شمس‌الدین محمد آبشارکانی ،

«نشان کلانتری کتابخانه همایون باسم استاد کمال الدین بهزاد نوشت:

چون ارادت مصور کارخانهٔ ایجاد و تکوین، و مشیت محرر نگارخانهٔ آسمان و زمین، که بر طبق کلمه: **وصورکم** نقش وجود غرابت نمود بنی نوع بشر در احسن صور بر صفحهٔ امکان پرداختهٔ قلم قدرت اوست ، و تصویر صورت تفضیل افراد انسان بر سایر مخلوقات ربانی بمقتضای : و**فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا** تحریر کردهٔ انامل حکمت او، منشور انا جعلناك خلیفة فی الارض را بر صحیفهٔ حل کاری خورشید بخامه عطارد بنام همایون اتسام امضاء نموده، واوراق سپهر لاجوردی را جهت کتابت روزنامجهٔ آثار فتح و نصرت ما بافشان نقره کوب کواکب وجدول شنجرف گون شفق منقش ومزین فرمود، لایق آن ومناسب چنان مینماید، که لوح ضمیر الهام پذیر همایون، که مطرح اشعهٔ انوار الهی و مظهر صور آثار خیرخواهی است بدین صورت متصور باشد که هر مهم از کرایم مهمات سرکار کامرانی، و هر امر از عظایم امور کارخانه جهانبانی بهنرمندی داناوکاردانی فضیلت انتما که بطراحی ذهن باریك بین ورنگ آمیزی طبع ظرافت آیین طرح ابداع انواع کفایت و نقش اختراع اصناف فراست بر تختهٔ وجود ظاهر تواند نمود، ونقاب حجاب از چهره مطلوب ومقصود تواند گشود مفوض ومتعلق باشد ، بناء علی هذا درین ولا: نادرالعصر، قدوة المصورین، واسوة المذهبین، استاد کمال الدین بهزاد را که از لوح قلم چهره گشایش جان ما نی خجل شده، واز کلك صورت آرایش لوح ارتنگ منفعل گشته، وپیوسته قلم وآر سر بر خط فرمان واجب الاذعان نهاده، وپر گارمثال پای در مرکز ملازمت آستان خلافت آشیان استوار کرده، مشمول الطاف خسروانه، واعطاف پادشاهانه ساخته، حکم فرمودیم که: منصب استیفا و کلانتری مردم کتابخانه همایون وکاتبان، و نقاشان، ومذهبان، وجدول کشان، وحل کاران، وزر کوبان، ولاجوردشویان، و سایر جماعتی که بامور مذکوره منسوب باشند درممالك محروسه مفوض و متعلق بدو باشد ، سبیل امراء روشن ضمیر، ووزرای بی شبه ونظیر، ونواب در گاه عالم پناه، وایلچیان بارگاه سپهر اشتباه ، ومباشران امور سلطانی، و متصدیان مهام دیوانی عموماً و اهالی کتابخانه همایون و جماعة مذکور خصوصاً آنکه استاد مشارالیه را مستوفی ومتعهد

کلانتری دانسته، کارهای کتابخانه را باستیفا وبر آورد اورسانند ، و آنچه که بر آورد کند بمهر وثبت او معتبر دانند، وازسخن وصوا بدید او که در باب ضبط و ربط امور کتابخانهٔ همایون گوید عدول و تجاوز ننمایند، و آنچه ازلوازم امور مذکور رست مخصوص بدوشناسند، ومشار الیه نیز باید که صورت امانت وچهرهٔ دیانت بر لوح خاطر و صفحهٔ ضمیر منیر مصور ومرتسم گردانیده، بطریقهٔ راستی درین امر شروع نماید ، واز میل و مداهنه مجتنب و محترز بوده، واز جادهٔ صدق و صواب انحراف واجتناب نکند ، از جوانب برین جمله بروند، وچون این حکم همایون بنقش توقیع رفیع اشرف اعلی منقش و مشرف ومحلی گردد اعتماد نمایند. تحریراً فی ۲۷ جمادی الاولی سنهٔ ۹۲۹» [۲]

واز جمله قصور و کاخهای مشهور و باغهای دلگشای تاریخی دار السلطنه هرات :

- باغ جهان آرای ،
- « دلکشای ،
- « چمن آرای ،
- « سفید ،
- « نو،
- « زاغان،
- « نظر گاه ،
- « مختار ،
- « قرنفل ،
- « خیابان،
- « زبیده ،
- باغچه تخت عزیزان ،
- باغچهٔ گازر گاه ،
- تخت باباسوخته ،

را باید نامبرد

(۲) نقل از «مجموعة اسناد رسمی و رسائل و مناشیر دولتی تألیف غیاث الدین خواند میر مؤلف حبیب السیر موسوم به « نامهٔ نامی » نسخهٔ کتابخانه ملی پاریس

استادان نامدار وارجمند مدرسه‌هرات :

دورانی که با پیدایش سلطنت دودمان کرت آغاز، وبا انقضاء ایام سلطنت حسین‌میرزا گورگانی درهرات پایان می‌یابد، یکی ازادوارطلائی‌واعصارمشعشع تاریخ ادبیات زبان پارسی دری بشمارمیرود ، شهرهرات درین روزگار فرخنده سر چشمه معارف وآداب،ومنبع‌فضائل‌ومکتب‌هنرهای‌زیبا ، ومشعله دارکاروانهای سخنوران‌دری بوده ، وهمچون خورشید درخشانی در وسط کشور پهناور آفتاب تابان اعنی خراسان نورافشانی میکرده است

علماء عالیمقدار ، دانشمندان ارجمند ، و استادان ماهر و نامداری درین عصر بروز وظهور کرده ، و گنجینه مشحونی ازآثارعلمی ومحصولات فکری‌آن دانشوران درانواع علوم معقول و منقول وفنون حکمت وآداب در زبان پارسی دری بر جای مانده است .

وازجمله مشاهیرعلماء ، فقهاء ، حکماء ، ادبا وعربی نویسان این عهد

مولانا سعدالدین مسعودبن عمرالتفتازانی ، قطب‌الدین مود ودچشتی، ابوتراب نخشبی‌هروی ، ومحمدبن علی‌الحکیم الترمذی‌الهروی ، میباشند

و از استادان بزرگ ادبیات ونویسندگان نامدار مدرسه هرات درین عصر : شهاب‌الدین‌لطف‌اله حافظ ابرو، معین‌الدین‌محمد فراهی، مولی‌حسین‌کاشفی، معین‌الدین محمد اسفزاری ، کمال‌الدین‌حسین گازرگاهی، مولی عبدالله‌ابن عبدالرحمن‌المشتهر بالاصیل الواعظ (مصنف کتاب : مرصدالاقبال السلطانیه یا مزارات هرات) ، خواجه معین الدین جامی ، یوسف اهل ، محمد طوسی ، محمد خاوند شاه ، خواند میر ـ را باید نامبرد .

و از شعراء سخنوران و معمائیان دربار هرات درعهد دودمان کرت و سلالهٔ گورگانیان :

ربیعی پوشنگی پسرخطیب پوشنگ هرات

سیف‌الدین محمدبن یعقوب الهروی : سیفی هروی .

امیر سید حسینی

قطب‌الدین احمدالامامی الهروی : امامی هروی ،

مولانا جمال‌الدین محمدبن حسام : ابن‌حسام ،

مولانا جمال‌الدین محمدبن حسام (دیگری) : ابن حسام ،

خواجه تاج‌السلمانی = سلمانی

مولانا معین‌الدین محمد فراهی = فراهی

مولانا شمس‌الدین محمد اسفزاری هروی = اسفزاری

مولانا عبدالواسع هروی = عبدالواسع

خواجه عصمت بخاری = عصمت

عارف هروی = عارف

ریاضی

کاتبی

نظام‌الدین استرآبادی

هلالی

اثیری

اهلی

بدخشی

شاه حسین کامی

جلالی

مولانا حسن‌شاه

مولانا مظفر

آهی

آصفی

خالدی

درویش مقصودتیر گر

مولانا وجیه‌الدین نسفی

شیخ احمد سهیلی

مهری هروی

عظمت حوزهٔ علمیه‌کانون علم وادب هرات ، وبسط وتوسعه و رواج کالای دانش و ادب در آنشهر بدرجهٔ رسیده بود که جمعی از زنان فاضله و دانشمند و سخندان را نیز ببار آورده ، ودرعصرواجتماعی که این جنس ازبشر (= جنس لطیف) یا درست‌تر بگویم‌نیمی‌ازاعضاء پیکرجامعه‌بشری همانند قوم‌اسرائیل که محکوم‌به:ضربت‌علیهم الذلة و المسکنه بودند خوارو زبون بوده، ودرپرده سیاه وتاریك ظلمت دیجور جهل ونادانی پیچیده‌شده بودند،بانوی فاضله وسخندان وشاعرهٔ ماهرهٔ مانند

مهری هروی درصحنه اجتماع آن مدینهٔ فاضله بروزوظهورنموده ، وداد فضل و ادب وسخندانی داده است ،

مهری هروی زوجه خواجه عبدالعزیز پزشك مخصوص سلطان شاهرخ میرزا بوده، «اسمش مهرالنساء و از زنان مشهوره زمان میرزا شاهرخ گور گان است ، و در فضایل و کمالات شهرهٔ جهان بوده ، و با گوهرشاد بیگم شاهزاده خانم آن دودمان مأنوس ومعاشربوده است »

مهری‌بدیههٔ درنهایت سلاست ، وطبعی درغایت قوت وروانی داشته است ، اکثر غزلیات واشعاردیوان خواجه حافظ را تتبع‌نموده، ومطلع دیوان مهری این است

ادریا ساقی العشاق اقداحاً و عجلها

که‌شوری میکند شیرین شراب‌تلخ‌دردلها[1]

ازجمله گفته‌های مهری درتتبع غزلهای خواجه حافظ این غزل‌است که درتتبع غزل خواجه که مطلعش این است :

۱ـ مطلع دیوان خواجه حافظ :

الا یا ایها الساقی ادرکاساً و ناولها

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها

یاد باد آنکه سر کوی توام منزل بود
دیده را روشنی از خاک درت حاصل بود

سروده است

حل هر نکته که بر پیر خرد مشکل بود
آزمودیم بیک قطرهٔ می حاصل بود
گفتم از مدرسه پرسم سبب حرمت می
در هر کس که زدم بیخود و لایعقل بود
خواستم راز دل خویش بگویم با شمع
داشت او خود بزبان آنچه مرا در دل بود
در چمن صبحدم از گریه و از نالهٔ من
لالهٔ سوخته خون در دل و پا در گل بود
آنچه از بابل و هاروت روایت کردند
سحر چشم تو بدیدم همه را شامل بود
دولتی بود تماشای رخت مهری را
حیف وصدحیف که این دولت مستعجل بود [1]

و از جمله خطاطان وخشنویسان دربار هرات :

شاهزاده میرزا بایسنقر ، مولانا معروف ، مولانا شمس الدین الهروی ، مولانا جعفر تبریزی ، مولانا اظهر ، مولانا شهاب الدین عبدالله ، مولانا شیخ محمود ، مولانا پیرعلی هروی ، مولانا عبدالله پسر پیرعلی هروی . پیرعلی هروی واضع ومبتکر خط نستعلیق (نسخ تعلیق) بوده است ، اومدت پنجاه سال درشهرهرات مشغول تعلیم خط بود ، ودرخط نستعلیق شاگرد سلطان علی‌مشهدی بود ، اما پس‌ازمدتی ازنگارش این خط براستاد خویش تفوق وبرتری یافت.

پیر علی هروی درسال ۹۳۵ در هرات در گذشت

---

۱ ــ تذکرة الشعراء مرآة الخیال ــ امیرشیرعلی خان ــ مجالس النفائس امیر علیشیر ــ خیراة حسان ــ اعتمادالسلطنة .

وازجمله تذهیب کاران ونقاشان نامی در بارهرات :

مولاناحاجی‌محمد نقاش ، مولاناسلطان علی مشهدی ، کمال‌الدین‌محمودرفیعی، مولاناسلطان محمدنقاش ، شاه مظفر، واستاد خط وتذهیب‌کاری ونقاش‌معروف ونامدار جهانی استاد کمال‌الدین بهزاد میباشند

مولانا حاجی محمد نقاش یکی از هنرمندان و سرامدان روزگار خود بوده ، ودرفنون‌صنایع مستظرفه مهارتی‌بسزا داشته‌است

غیاث الدین مینویسد : « چند گاه همت بر پختن چینی فغفوری گماشت بعد از تجربه‌بسیاروارتکاب مشقت بی‌شمارجسم ظروف واوانی که میساخت با چینی بغایت شبیه گشت اما رنك وصفایش چنانچه میباید نبود »

وازجمله موسیقی‌دانان وسازندگان و نوازندگان دربار هرات :

خواجه عبدالقادربن حافظ عینی ، خواجه رضوان شاه ، حسین عودی ، خواجه قل محمد ، و شیخ نائی مشهورمیباشند .

یکی ازاستادان زبردست و سرامدان در هنر موسیقی خواجه رضوان شاه بوده است ، و از جمله ابتکارات و مخترعات او قطعهٔ موسیقی است مشتمل بر دوازده مقام ، بیست و چهارشعبه ، و شش آوازه ، که قطعات و نغمه های بسیاری نیز درآن بکار برده است ، و بقول قاضی احمد غفاری صاحب نگارستان «خواجه رضوانشا سالیان دراز بدان مباهی و بلند آوازه بوده است » ، وهمو در نگارستان مینویسد (وقتی خواجه عبدالقادربن حافظ عینی درحضور سلطان احمد عرضه میدارد که اگر خواجه رضوانشاه درتمامی مدت حیات خود توانسته است یك قطعه باین کیفیت اختراع نماید ، بنده درین ماه رمضان سی نوبت که هریك در صنعت کم ازآن نباشد بشرف انهارساند، لاجرم زمرهٔ ندیمان حسب الامر پادشاه اشعارعربی و فارسی اختیار نموده ، هرروزنوبتی‌معروض شاهنشاه میگردانیده ودرروزجمعه عید جملگی این‌سی نوبت‌رادرسلك تقریر کشید ، وتمامی‌حضاربارگاه به‌تخصیص خواجه رضوانشاه متحیر گردیدند ، و سلطان دربارهٔ آن نادرة الاوان لوازم لطف و احسان مبذول داشته ،

مسمی به : « یارعزیز » گردانید)[1]

اسفزاری در متن دربارهٔ او گوید « خواجه عبدالقادر که استاد فن موسیقی واوتار، ودراقسام فضایل مثل حفظ کلام‌الله ، وخطوط و اشعارسر آمدهٔ ادواربود ، ودر تصانیف « نقش‌وعمل » وساختن صوت وغزل درخراسان وعراق و اصفهان وحجازبلکه درتمامی آفاق بدل نداشت » [2]

وچنانچه اسفزاری میگوید : در بیماری طاعون که درسال۸۳۸ درشهرهرات اتفاق افتادخواجه عبدالقادر « ازچنك اجل جان نبرد ، و رخت ودیعت حیات ومتاع طول امل را بمقام : القبرصندوق العمل کشید» [3]

---

۱ ـ نگارستان قاضی احمد غفاری .

۲ ـ ص ۹۳

۳ ـ متن ص ۹۳.

تواریخ هرات

عظمت و اهمیت شهر هرات در سرزمین خراسان و مقام ارجمند علمی ، ادبی ، سیاسی واجتماعی آنشهر در تاریخ (ایران خاوری) در عصور و ادوار اسلامی بویژه‌در قرون ۹ـ۸ توجه گروهی از دانشمندان و افاضل مورخین را بخود معطوف داشته ، ودر تاریخ حوادث سیاسی وشرح اوضاع ادبی‌واجتماعی واوصاف جغرافیائی این شهر باستانی ـ که صیت جمال وجلال و آوازهٔ شکوه وابهت آن سرتاسرجهان را فرا گرفته بود ـ کتابها تألیف کرده‌اند.

کاتب چلبی‌نویسنده کتاب مشهور: «کشف الظنون عن‌اسامی‌الکتب‌والفنون» ـ که درعصر خود در کتاب شناسی‌محققی بی‌نظیر بوده، و کتابخانه‌های عظیم ومشحون از کتب نادره ونسخه‌های نفیسه شهر قسطنطنیه ، و کتابخانه‌های بزرگ سلطنتی خاندان آل عثمان را در دسترس خود داشته‌است‌ـ فهرستی مشتمل براسامی هفت تن ازنویسندگان ایران‌را ـ که دراعصارمختلفه‌میزیسته‌ـ وتاریخ هرات وخطهٔ پوشنگ را نثراً ونظماً در زبان پارسی تألیف نموده‌اند یاد کرده است :

۱ـ تاریخ هرات تألیف : ابواسحق احمدبن محمدبن یونس البزاز .
۲ـ « « : ابونصر عبدالجباربن‌عبدالرحمن‌الفامی،
۳ـ « « : ابواسحق الحداد،
۴ـ « « : ابونصر القیسی،
۵ـ « « : نورالدین عبدالرحمن‌الجامی ؟
۶ـ « « : معین‌الدین محمد الزمجی الاسفزاری ،
=روضات الجنات فی‌اوصاف مدینة هرات
۷ـ « « : ربیعی پوشنگی پسرخطیب پوشنگ هرات،
= کرت نامه

ازاین فهرست تنها کتاب روضات‌الجنات برجای مانده‌است ، و گویا از کتاب «کرت‌نامه» نیز یك نسخه در کتابخانه‌خصوصی‌دانشمندوسخنورشهیر آقای «سرورخان گویا» درشهر کابل مـوجود میباشد وظاهراً سایر کتب مندرجه در این فهرست را باید از ضایعات ادبی بشمار آورد

واز جمله تواریخ هرات که از فهرست کشف الظنون فوت شده است

۱ـ کتاب : «تاریخ‌نامه هرات» تألیف سیف بن‌محمد بن‌یعقوب الهروی ـ سیفی هروی ـ میباشد، سیفی ازشعراء و نویسندگان دربار ملـوك کرت بوده وبامر ملك غیاث الدین کرت این کتاب را در تاریخ حوادث ایام سلطنت چند تن از ملوك کرت تألیف نموده است ،[۱]

۲ـ مثنوی «سام نامه» نیزیکی از تواریخ هرات و ازآثار منظوم سیفی‌هروی مذکوراست، این مثنوی حماسه تاریخی وچکامه رزمی بوده «دربیست هزار بیت در پنجاه جزو مصور» برمنوال شاهنامه فردوسی درشرح جنگهای پهلوان معروف‌هرات جمال الدین محمد سام ـ سپهسالار خراسان وسردار سپاهیان دولت کرت در هرات ـ با سردارسپاه سلطان اولجایتومغولی . مثنوی سام نامه یکی از حماسه‌های ملی‌ایران بشمار میرود ، زیرا جنگهای پادشاهان کرت در رأس سپاهیان خراسان وجانبازیهای پهلوانان هرات به سپهسالاری جمال‌الدین‌محمد سام‌با لشکراولجایتو سلطان وضرب شصتی‌را که پهلوان جمال‌الدین‌محمد سام با کشتن دانشمند بهادرفرمانده سپاه مغول به‌حکومت‌ایلخانی نشان داد ، همه‌برای جلو گیری ازتوسعه طلبی وبسط روزافزون امپراطوری مغول در خاك ایران بوده است این چکامهٔ رزمـی نفیس پایمال رذالت وتعصبات دشمنان گردیده وازمیان رفته است ، اما بعضی اشعار وقطعات آن در تاریخ نامه هرات از سیفی مذکور مسطور میباشد [۲]

۳ـ کتاب «مرصدالاقبال السلطانیه ومرصد الامال الخانیه» یا ـ مزارات‌هرات

۱ـ این کتاب با تصحیح‌فاضل معاصر پرفسورمحمدزبیرالصدیقی استاد دانشگاه کلکته در سال ۱۹٤۳ م بطبع رسیده است .

۲ـ بتاریخ نامه هرات صفحات : ۵۲۷ـ۵۲۸ ، ۷۳۰ ، ۳۰۰ رجوع شود

تألیف مولی عبدالله بن عبدالرحمن الحسینی المشتهر به الاصیل الواعظ الهروی ،آین کتاب را درزمان‌سلطنت غیاث الدین ابوالفتح سلطان ابوسعید گور گانی تألیف‌نموده ودیباچه‌آنرا نیزبنام‌آن‌پادشاه موشح‌ساخته است، درین کتاب شرح احوال وتاریخچهٔ زندگانـی وسنین ولادت و وفیات و مزارات ۲۰۹ تن از رجال نامدار هرات را ذکر کرده است

٤ـ خاتمه کتاب: «خلاصة الاخبارفی‌بیان احوال‌الاخیار» که مشتمل برتاریخچه شهر هرات در عهد سلطنت سلطان حسین میرزا بایقرا میباشد

اسفزاری در دیباچه کتاب حاضر نیز نام چهار کتاب از تواریخ هرات را یاد کرده، وآنهارا از منابع خود شمرده، ودرتضاعیف کتاب خود مطالب بسیاری ازآنها نقل کرده است ، ازین قرار

۱ـ کتاب تاریخ هرات از شیخ عبدالرحمن فامی
۲ـ « « « از ابواسحق الحداد
۳ـ « « « از سیفی هروی
۴ـ « « کرت نامه از ربیعی پوشنگی

صدرالدین ربیعی پسر خطیب پوشنگ صدرشعراء دربار هرات در عصر ملوك کرت ، جوانی پرشور بلند پرواز وصاحب طبعی در غایت روانی بوده‌است، اودردربار ملك فخرالدین مقامی‌ارجمند داشت، وبامر آن پادشاه مثنوی درتاریخ ملوك کرت و هرات برمنـوال شاهنامـه فردوسی در ششهزار بیت برشته نظم کشیده و آنرا به «کرت نامه» موسوم نموده‌است .[۱]

۱ـ اینك نمونهٔ دیگری از اشعارحماسهٔ تاریخی کرت نامه
دروصیت کردن‌واندرزملك رکن‌الدین کرت بملك شمس‌الدین کرت گوید

بهر کار رخ سوی دا دار دار	همی یار و یاور جهاندار دار
ز روز پسینت در اندیشه باش	بنیکی شناسی خردپیشه باش
مشو در پی آزو آئین بد	بگیتی به نیکی بمان نام خود
همی تا تو را دست هست و توان	مکن بد بجان کهان و مهان
ره راستی جوی و پاداش یاب	مکن خویش‌را بستهٔخوردوخواب

✿ ✿ ✿

نسخه‌های مورد اعتماد

بطور کلی پنج نسخهٔ مخطوطه از کتاب: «روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات» درین چاپ مورد اعتماد واستناد بوده است

۱ــ نسخه کتابخانه ملی پاریس که بعلامت (پا) نموده شده است [۱]

۲ــ « ملك « (مك) « «

۳ــ « مجلس شورای ملی « (مج) « «

۴ــ « ملی ملك (دوم) « (مد) « « [۲]

۵ــ « « مسجد سپهسالار « (س) « « [۳]

کهن سال ترین نسخه‌های مذکور نسخه (مك) میباشد که در سال ۹۸۱ تحریر شده است (= ۸۲ سال پس از تاریخ ختم تألیف کتاب)

وپس از آن نسخه (پا) که در سال ۹۹۴ نگاشته شده است (۹۵ سال پس از تاریخ ختم تألیف کتاب)

وسپس نسخه مج میباشد که در سال ۹۹۹ کتابت شده است (۱۰۰ سال پس از تاریخ ختم تألیف کتاب)

جای بسی شگفتی است از این کتاب در فاصله هیجده سال سه نسخه (مك، پا

※ ※ ※

چو کاری شود بر تو دور و دراز — نیازی ببر بر در بی نیاز
دل از بهر این خانهٔ خاك خورد — مدار از پی پنج روزه بدرد
بتاج و نگین و کلاه و مهی — بشاهی و شاهنشهی و شهی
منه‌دل که این‌جمله بگذشتنی‌است — بفرمان ایزد رها کردنی است

ودرشاهپرستی وشاه دوستی مردم خراسان‌گوید:

همه شاه را چاکرو بنده‌ایم — بفرمانش یکسر سرافکنده‌ایم

۱ــ یك‌نسخه فتوگرافی که ازروی میکرو فیلم‌نسخه کتابخانه ملی‌پاریس بامر ادارهٔ انتشارات وروابط دانشگاهی تهیه شده در اختیار اینجانب ومورد استفاده بوده است

۲ــ این نسخه فقط شامل پنج روضه است (از آغاز کتاب تا پایان روضه پنجم)، و بخط شکسته تعلیق ونسبتاً نو نویس وبسیار مغلوط و غالباً بی‌نقطه است تاریخ تحریرهم ندارد ولذا غیر قابل اعتماد وچندان استفادهٔ از آن نشده است

۳ ــ اول و آخر این نسخه ناقص است

ومج) ـ آنهم بظن غالب درخود شهر هرات ـ تحریرشده واختلافات فاحشی بخصوص از حیث زیادت ونقصان میانه آنها وجود دارد

در آغاز کار چنین تصور میرفت که نسخه مك اصلی است ودستی غیر از دست مصنف برآن اضافات و الحاقاتی افزوده ، ودرنتیجه نسخه های مج ، پا و س بوجود آمده است

یا نسخه مج اصلی است و دستی غیر از دست مصنف آنرا اختصار نموده و در نتیجه نسخه‌های مختصر مك ، پا وس وغیره بوجود آمده است

اما این همه نقشهای مخالف پس‌ازتحقیقات و امعان نظر و مطالعات عمیقه در متن و اضافات نقش برآب گردید. زیرا این نکته برمن آشکار شد که اسفزاری برای نخستین بار در سال ۸۹۷ ه بتألیف این کتاب پرداخته و پس از دو سال یعنی در سال ۸۹۹ ه (مقارن سال ۲۵ از سلطنت ابوالغازی حسین میرزابایقرا) از تألیف آن فراغت یافته است وسپس تا مدت شاید پانزده سال (بقول اسمعیل پاشا که‌وفات اسفزاری را در سال ۹۱۵ نوشته است)[۱] مرتباً برآن مطالبی می‌افزوده است

و در نتیجهٔ این روش مصنف در تألیف تدریجی این کتاب بطور کلی سه نسخه بوجود آمده است

۱ـ نسخه ابتدائی ـ نسخه مك

۲ـ نسخه متوسط ـ نسخه‌های س ، پا وسایر نسخه‌های موجوده‌این کتاب در مکاتب عمومی

۳ـ نسخه کامل وجامع ـ نسخه مج

وچون اسفزاری یکی از استادان نامدار مدرسه هرات بوده و آثار ادبی اوهم در زمان حیاتش مورد توجه محافل ادبی شهر دارالعلم هرات وديگر بلدان خراسان بوده است-از روی نسخه‌های مختلفه این کتاب نسخه‌هائی تحریر شده و انتشار یافته است و بدین‌ترتیب میانه نسخه‌های این کتاب ازحیث زیادت ونقصان مطالب ، وتعداد

۱ـ به دیباچه بخش یکم ص ط ـ ح رجوع شود

قطعی چمن ها و روضه ها اختلافات فاحشی بوجود آمده است .☆

میانه نسخه های مذکوره نسختان مج و مك از حیث مطابقت با یکدیگر بی‌نظیر میباشند ، چه نسخه مج عیناً همان نسخه مك است بعلاوه اضافات و اسفزاری باچنان مهارت بی‌نظیری اضافات والحاقات واصلاحات را درنسخه ابتدائی وارد نموده که ابداً احتیاجی بحذف یا تغییر عبارت پیدا نشده است، و این نکته یعنی اضافات و تغییرات نسخه کامل مج نسبت به نسخه ابتدائی مك دراین چاپ بوسیلهٔ پرانتز(۰۰۰) و کروشه [۰۰۰۰] درمتن نموده شده است. بطوریکه هرخواننده بدون نیازاندکی تدقیق و امعان نظر نسخه ابتدائی مك را ازنسخه کامل و نهائی مج تشخیص داده ومهارت مصنف را درالحاق اضافات خواهد دریافت .[۱]

اختلافات فاحش ، اغلاط بسیار ، پریشان بودن نسخه‌ها ، وفساد اسامی اعلام و اماکن ـ که درین کتاب بخصوص درقسمت جغرافی آن بسیارمهم است ـ فساد بسیاری از کلمات، لغات نامأنوس، وفساد عبارات و جملات و اشعارمورد استشهاد، و امثال واحادیث واشعار عربی همه مشکلات وصعوباتی بود که در آغازکار انجام آنرا محال مینمود ،

نخستین اشکال کار تصحیح اسامی اماکن و اعلام بود، و بخصوص در بخش جغرافی آن که بسیار بسیارمهم است، تصحیح اسامی اماکن که غالباً دراثر توارد ایادی نساخ

☆ ـ چندین نسخهٔ عکسی دیگر ازمخطوطات کتاب «روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات» متعلق بکتابخانه‌های عمومی وخصوصی خارجه و ایران مورد استفاده بوده است شرح معرفی نسخه‌های مزبوره ، واضافات والحاقات و نواقص واختلافات آنها در بخش سوم (مجلد سوم) مذکور خواهد شد

۱ـ دیباچه مفصل ومبسوطی مشتمل بر

تاریخچه شهر هرات ، شرح احوال اسفزاری مشروحاً مقتبس ازتضاعیف خود کتاب حاضر ، تاریخ تألیف این کتاب، نسخه‌های مختلفه آن ، علل اختلافات نسخه‌های موجوده و مطالب لازمهٔ دیگرقبلا تهیه و نوشته شده بود ، اما بجهاتی فعلا از انتشار آن دراینجاصرف نظر شده ، ومختصری از تاریخچهٔ شهر هرات ازآن استخراج گردیده ودر اینجا نگاشته شد، و بقیهٔ مطالب آن ضمیمهٔ حواشی و تعلیقات ویاد داشتهای اینجانب وتحقیقاتی راجع به معرفی کلیه نسخه‌های مخطوطه وموجوده این کتاب در کتابخانه‌های عمومی وخصوصی بعنوان بخش سوم بخواست خدا در آتیه طبع و نشر خواهد شد .

بی اطلاع وجاهل بکلی فاسد شده بود، وتعیین مواقع‌ومحال آن اماکن درحال‌حاضر ازمنابع مختلفه کاری سهل وآسان نبود ، چه گاهی‌یك اسم یا یك لغة نامأنوس یایك عبارت یا یك مثل‌یاشعرفارسی (یا عربی) یا یك کلمه ازاسامی اعلام واماکن که‌فاسد شده بود، برای تحقیق وتصحیح‌وجستن‌آن‌ازمنابع ومصادرمدتهاصرف‌وقت‌شده است مثلا برای تصحیح کلمه «رباط پی» که یکی از اسامی‌اماکن است یا کلمات «بهلوط» و«زناتی» که از اسامی اعلام‌اند و درهمه نسخه‌ها مخدوش ومحرف وفاسد شده نوشته شده‌اند ـ واکنون بسادگی خوانده‌میشوندوجمیع‌خصوصیات آنها درحواشی‌نوشته‌شده است ـ مدتها وقت صرف مطالعه وتحقیق در بارهٔ آنها گردیده است

اینهمه مشکلات وصعوبات موجب گردید که نویسنده چندین بار از توانائی انجام این خدمت ادبی مأیوس گردیده وتا مدتی آنرا مهجور نماید ، اما باز هم عشق وعلاقهٔ شدیدبانجام‌این خدمت بزرگ‌ادبی‌موجب میگردید که دوباره بکارپرداخته و از موانع ومشکلات نهراسد

شاید گفته شود که : انجام کاری بدین دشواری چه ضرورت دارد ؟ اما بباید دانست که احیاء این قبیل متون کهن سال از جهات بسیاری بر ما واجب و نهایت لزوم را دارد

زیرا این کتاب یکی از اسناد و متون کهن سال زبان پارسی دری است که سبك واسلوب نگارش نثر را درعصر تألیف‌آن بما نشان میدهد، وچون زبان پارسی دری رکن رکین ملیت ، وپایه وشالودهٔ برومند قومیت ، ویادگارسالخوردهٔ نیاگان ما ، و واسطه عقدوپیوستگی ورشته متین‌وناگسستنی همبستگی مردم این مرزوبوم میباشد ، پس‌حفظ ونگهداری ونشراسنادومدارك‌آن نهایت‌لزوم‌وضرورت رادربردارد.

زبان پارسی که رشته ناگسستنی ملیت ما است دارای ثروت عظیم علمی و ادبی وهنری میباشد که تاکنون بصورت نسخه‌های مخطوطه نادره در گوشه و کنار جهان در پردهٔ انخساف مستورمانده،وبرماست که این گنجینه‌های مالا مال فرهنگی را بگشوده وبا داشتن چنان ثروت فرهنگی‌برخود ببالیم.

این متون کهن سال که گوهرهای گرانبها و شراره های خاموش نشدنی

ازبقایای گنجینه های فرهنگی برباد رفته ویغما زده ایرانی است که بطور معجزه آسائی از حوادث آتش بار و خانمانسوز ادوار گذشته برجای مانده و همانند الواح سماواتی است که سر گذشت نیاگان و شرح احوال رجال نامدار واوصاف و اوضاع جغرافیائی نواحی مختلفهٔ مرز وبوم آسیب دیده کشور وصفحات درخشان افتخارات ملی ما را در دل خود جای داده است

از همه برتر و مهم تر اینکه این قبیل متون سالخورده اسناد قطعی و بنچاق و قباله سرزمین کهن سال‌ایران‌است که مرزها وحدودطبیعی ونژادی وتاریخی وفکری کشور ما را ثابت ومحقق ومدلل میدارد

در ختام کلام از یاد آوری چند نکته نا گزیر میباشد : اسفزاری در تضاعیف این کتاب‌به روضهٔ مبسوط ومفصل‌خاصی ـ که‌درآن ازعمارات، قصور ، ابنیه ومزارات هرات و دیگر بلدان مشهورهٔ خراسان به تفصیل سخن رانده‌است، تصریح نموده و رجوع داده‌است ، اما درنسخه‌های‌مخطوطهٔ موجودهٔ این کتاب مطلقاً (اعم‌ازنسخه‌های مورد استناد این‌چاپ یانسخه‌های دیگر که درمکاتب عمومی هند وانگلستان وغیره موجود است) با تحقیقاتی که بعمل‌آورده‌ام چنین روضه که عبارت از روضه ۲۷باشد وجود ندارد

اینك نمیدانم که : آیا نسخه کاملتر وجامعتری از این کتاب مشتمل برین روضه مفقوده وجود داشته که از میان رفته است ؟ یا نسخه ازآن هم اکنون در زوایا موجو وشایدبعدها پیدا بشود ؟ یا اینکه : مصنف هر گزبتألیف ونگارش چنین روضه توفیق نیافته است ؟

راجع به روضه ۲۷ مفقوده در تعلیقات بخش سوم این کتاب بتفصیل و اشباع سخن رانده شده است

عجالةً برای جبران‌این نقیصه دردیباچه حاضرضمن‌شرح تاریخچهٔ شهرهرات اسامی‌واوصاف بسیاری‌ازابنیه؛ عمارات‌هرات از: مساجد،مدارس ، خانقاهها ، لنگرها کتابخانه‌ها، حظائر ، قصور، باغهای سلطنتی ، قلاع‌ومزارات فراهم ومذکور گردیده واین نقیصه یعنی فقدان روضه ۲۷ تا اندازهٔ جبران شده است

نکته دیگر چند فورم‌ازاواسط کتاب مشتمل برحواشی وتعلیقات و اختلاف نسخه‌هاسال گذشته در حریق موحش چاپخانه ازمیان رفته وبکلی‌سوخته شد، و چون کتاب درجریان چاپ بود دیگر برای‌تهیه وتجدیدآنهامجال وفرصتی‌نبود .امیداست که در مجلد سوم که مشتمل برتعلیقات وحواشی است جبران بشود

در پایان این مقال بسیار بجاست کـه یك بار دیگر از الطاف و مساعدتهای ذی‌قیمت‌استاد علامه‌جناب آقای‌فروزانفرسپاسگذاری‌نموده‌ویادآوری‌نماید که‌بواسطه مهربانیهای‌این رادمرد دانش‌مند دانشگستردانش دوست ـ که ازذخائرملی ومفاخر فرهنگی این کشور میباشند وهموارهٔ هم معظم الیه براحیاءِ فرهنگ باستانی‌واعتلاءِ و عظمت دانشگاه مقصور میباشد ـ توانستم این خدمت ادبی را بپایان رسانیده وهمچنان رشته مطـالعات دیگر خود را نیز انجام نمایم زبان تمجید و سپاسگذاری درباره معظم الیه ابکم،وباین ابیات مترنم میباشد:

قصرت عـن منتهاك ظناً	و طلت عماظننت فعلاً
صلبت عوداً ، و دمت جوداً	و فقت فرعاً و طبت اصلاً
یا رجمة الدهر والمعالی	لالقی الدهر منك ثکلاً

اینك هنگام آن رسیده که سخن راکوتاه نموده ونتیجهٔ زحمات ، کوششها ، شب زنده داریهای خودرا که عبارت از: «یك حسن نیت خوب است» نه «یك‌کارخوب» با قلبی‌لرزان به پیشگاه استادان دانشمند وعالیمقدار دانشگاه وسایر افاضل‌واعلام تقدیم‌دارم ، وبطوراجمال یادآورشوم که‌این کاردرشرایط نا مساعد واحوال و ظروف ناسازگاری با فقدان همه گونه وسائل و وجود همه گونه موانع انجام گردیده‌است.

امیدوارم‌مواردلغزش‌وسهو واشتباهات‌را ـ که تمام آن‌لغزش‌وسهوواشتباه‌است ـ یادآوری فرموده، ونگارنده‌را دراین«حسن نیت» یاری ورهنمائی فرمایند.

سید محمد کاظم امام ـ ۲۵ فروردین ماه ۱۳۳۹

روضهٔ هشتم

درذکر وفات ملك غياث‌الدين واحوال[1] اولاد و احفاد او[2]

در شهورسنهٔ تسع وعشرين وسبعمايه ملك اسلام[3] [غياث الحق والدين] بعد از تحصيل‌مراد ومرام‌دنيوی‌واخروی‌ونيل‌طواف‌بيت‌اله‌الحرام، وزيارت روضهٔ مقدسهٔ‌حضرت نبوی صلی‌اله‌عليه وسلم ندای ناگزير ارجعی الی ربك راضية مرضية ؛ را اجابت‌کرده بجوارر‌حمت الهی واصل گشت ، وازوی چهارپسرماند ، اول : ملك شمس‌الدين[4] [محمد که قايم مقام وولی عهد پـدر بود] ، دوم : ملك حافظ ، سيوم : ملك معزالدين حسين ، چهارم : ملك باقر

ودرزمانی که ملك شمس‌الدين محمد بمکان پـدر تمکن يافت مولانا جمال‌الدين محمد ابن‌حسام که ازفضلای عصر وبلغای زمان بلطافت طبع وحذاقت ذهن ممتاز بود از هندوستان بهرات‌آمد ، درتاريخ جلوس‌ملك‌شمس‌الدين اين قطعه[5] [که بر کمال‌فضايل قائل دال است] بنظم‌آورد ،

ابن‌حسام :

اضائت بشمس‌الدين کرت زماننا

و اجری فی بحرالمرادات فلکه

۱ــ مج : واولاد مک : واحوال اولاد .

۲ــ عبارت عنوان بتمامه از نسخه پا محذوف است

۳ــ مج پا غياث الحق والدين

مک : اين عبارت را ندارد .

٤ــ مج پا [محمد که قايم‌مقام وولی عهد پدر بود]

مک : اين عبارت را ندارد

٥ــ مج . پا که بر کمال فضايل قائل دالست .

مک : اين عبارت را ندارد .

و من عجب تاریخ مبداء ملکه

یوافق قول الناس خلد ملکه

وچون ذکر مولانا ابن‌حسام درمیان آمد ، شمهٔ از لطایف محاورات ، وبدایع مطایبات او بیان کردن لایق نمود

از پدر خود چنین استماع دارم که مولانا ابن‌حسام[۱] درمدح سلطان محمد شاه لك بخش[۲] قصیدهٔ که مطلع آن این بیت است که گفته :

نظم :

الهی تا جهان باشد نگهداری جهان بانرا

محمد شاه قتلغشاه سلطان ابن سلطانرا

و چون در پای تخت سلطان بار یافته مطلع را عرض کرد سلطان فرمود که مولانا بس کن که در خزانهٔ من چندان وجه نیست کـه بصلهٔ این یك بیت وفا کند ، بعد از آن سلطان فرمود که مولانا بنشیند ، وحکم کرد تاصرهای زرآورده پیرامن مولانا چیدند تا بسر او رسید ، درین محل مولانا برپای خاست ، سلطان را بسطی عظیم شد ، فرمود تا دیگر زرچیدند تا باز بسر او رسید ، مولانا برسر دوانگشت پای بایستاد[۳] تاقدری دیگر بلندشد سلطان فرمود که دیگر بچیدند تادیگر مجال ارتفاع نماند . وبدین مطایبهٔ شیرین سلطان بصحبت مولانا رغبت تمام نمود واو را ندیم خاص گردانید ، و[۴] [ندیم اورا گویند

۱ــ مج از پدر خود چنین استماع دارم که مولانا ابن حسام .
پا چنین استماع دارم که مولانا ابن‌حسام .
مک : از پدر خود استماع دارم که ابن‌حسام .

۲ــ سلطان محمدشاه بن قتلغشاه غوری یکی ازملوك غور بوده که درخراسان و بخشی از هند سلطنت کرده و بسخاوت‌مشهور بوده‌است . برای‌ترجمه‌احوال او به کتاب « طبقات اکبری » از خواجه نظام‌الدین احمد هروی ــ ج ۱ ص ۱۹۸ مراجعه شود .

۳ــ مج بایستاد تاقدری دیگر بلند شد سلطان .
پا بایستاد تاقدری دیگر بلندتر شد سلطان
مک : بایستاد سلطان .

٤ــ عبارت : [ندیم اورا گویند ... ومحرم باشد ، پس] از زیادات مج و پامیباشدوازمک بتمامه محذوف است .

که درمجالس انس ازاول تا آخر حاضر ومحرم باشد ، پس] خصوصیت ومحرمیت مولانا بآن مرتبه رسید که سلطان اورا درحرمهای خاص خود بارداد[۱]، روزی ملازم سلطان در حرم آمده همه فروش واوانی واسباب وادوات از زرخالص ونقرهٔ صافی دید ،سلطان در مقام بسط واظهارانعام مولانا را فرمود ، که ازین اسباب [حرم مرا] چیزی که پسند خاطر تو افتد بطلب تامبذول افتد ، مولانا حصیرزربفتی دید[۲] [در کمال تکلف پرداخته] اورا طلب نمود سلطان فرمود توحصیری چنین چه میکنی ؟ گفت بامحبوب خود بدولت پادشاه برروی آن غلطم ، سلطان گفت که مگرمرا نمی باید[۳] [گفت هرآینه می باید ، سلطان فرمود که] چیزی دیگر بطلب ،سه پایهٔ زرین دید که وزنی وعیاری داشت مولانا اورا طلبید . سلطان فرمود[۴] [که تراسه پایهٔ زرین بچکار آید ؟ گفت ازبرای پسرخود فرستم تا بعنایت سلطان ازآن متمتع گردد، گفت] مرامگرنمی باید[۵]،[گفت بلی میباید سلطان گفت چیزی دیگر بطلب،] پیه سوزی زرین بتکلف بود مولانا اورا طلب داشت ، سلطان فرمود توازآن چه خواهی کرد ؟ گفت آن قبهٔ بالای اورا جدا سازم ، و باقی اورا استعمال کنم سلطان دیگرجواب نداشت ، مولانا را گفت مجموع ازآنچه طلب داشتهٔ ازآن تست بردارو بخانهٔ خود فرست .

الغرض : چون ملک شمس الدین بجای پدرنشست درظلم دربست ، ودست کرم

---

۱ ـ مج حرمهای خاص خود بارداد .
پا : حرمهای خاص راه بارداد .
مك : حرم خود بارداد

۲ ـ مج پا درکمال تکلف پرداخته
مک این عبارت را ندارد

۳ ـ عبارت [گفت هرآینه می باید ، سلطان فرمود که] از زیادات مج وپا میباشد و از مک محذوف است

٤ ـ عبارت [که تراسه پایه زرین ازآن متمتع گردد گفت] از زیادات مج و پامیباشد وازمک محذوف است .

٥ ـ عبارت:[گفت بلی میباید سلطان گفت چیزی دیگر بطلب] اززیادات نسختان مج وپا میباشدو ازمک محذوف است

بگشاد، وداد مظلومان بستد، وانصاف زیردستان بداد، لطف شمایل او درباغ مملکت از آثار بهار حکایت میکرد، وشعلهٔ نیران سخط او در ریاض آمال اعدا از صرصر خزان روایت مینمود، اما روزگار دولت اوچون دور گل کم بقا، وایام اقبال او مانند روز شادمانی زود در گذر بود، [۱]

قطعه:

اقبال را بقا نبود دل منه بر آن
عمری که در غرور گذاری هبا بود
گر نیست باورت زمن اینك تو خود ببین
اقبال را چو قلب کنی لا بقا بود

بعد از دوماه که از حکومت او بگذشت مریض شده در گذشت، واز عالم فنا بمأمن بقا خرامید، وآفتاب دولت او پیش از آنکه بدرجهٔ استوا ارتفاع نماید بمغرب ممات افول نمود،

لاثیر الاومانی:

چون غنچه لبش باز نخندیده تمام
در خاك شد آن زمانه نا دیده تمام
چون نرگس نا رسیده نگذاشت فلك
کان غنچهٔ نو باز کند دیده تمام

---

۱ ـ حافظ ابرو مینویسد: «وفات ملك غیاث الدین درشهور سنه تسع وعشرین وسبعمایه بود و ملك شمس الدین پسر بزرگترش درهرات قایم مقام او بحکومت نشست، واو بغایت خوب صورت و بهادر و مردانه وکاردان فرزانه بود، اما روزگارش امانی نداد، ملك شمس الدین بعداز حکومت او بیکماه در گذشت، وملك حافظ برادرش بجای او نشست، ودر شهور سنهٔ ثلثین وسبعمایه درممر حصار اختیار الدین که در هرات است اورا بقتل آوردند، و بعداز آن اکابر و اشراف خراسان باتفاق سالار که در آن ایام صاحب وجودتر بود ملك معز الدین حسین را که هنوز درصغر سن بود بحکومت بنشاندند» (کتاب جغرافی ـ حافظ ابرو ـ نسخه کتابخانه ملی ملك ص ۲۹۱ ـ ۲۹۰)

پس برادرملك شمس‌الدين ملك حافظ مباشر حكومت شد ، واوجوانی ستوده منظر، حميده مخبر بود ، و خط خوب وآثار پسنديده داشت ، اما درامور حكومت و ملك داری (او را) زياده اختيازی واقتداری نبود ، وغوريان مسلط گشته برای خود ميزدند ، وميگرفتند ، ومهمات ميساختند ،ومعاملات می‌پرداختند

بيت :

چو غوری خر روستائی برد

ملك باج ده يك چرا می‌برد

لاجرم اركان دولت او را ثباتی نبود، وبنيان حكومت او بزودی انهدام‌يافت، و امورايالت وجلالت ببرادراو ملك معزالدين حسين كرت منتقل گشت

ودرخلال‌اين احوال‌درسنۀ‌ست وثلثين وسبعمايه سلطان ابوسعيد خان[1] كه خاتم خاندان چنگيزی ونگين‌خاتم خانی بود وفات يافت، ودرمرقدی كه درحوالی سطانيه درزمان حيات برای روزممات خود احداث نموده بود مدفون گشت.

---

۱ ـ سلطان ابوسعيد فرزند اولجايتوسلطان درسال ۷۳۶ ﻫ درگذشت وبا مرك او دورۀ سلطنت ايلخانان مغول درايران كه هولاكوخان تأسيس كرده بود بپايان رسيد، و از آن تاريخ به بعد دورۀ هرج ومرج وايام پرمشقتی دركشورايران آغاز گرديد ، ومدت ۳۵ سال ادامه داشت ، تا اينكه طوفان ديگری از فاتحين و غارتگران تورانی بسرداری كشورگشائی‌خونريزوبی‌باك موسوم به‌اميرتيمورگوركانی‌ازسرزمين‌تركستان برخواسته وسرتاسرممالك ايران را فراگرفته است .

حافظ ابرومقارنه اوايل‌سلطنت ابوالحسن‌معزالدين‌حسين‌كرت راباسه‌واقعه تاريخی مهم اعنی : انقراض‌سلطنت ايلخانی درايران ، ولادت اميرتيمور وآغاز جنبش سربداران اشاره كرده در حوادث سال ۷۳۶ مينويسد « درين‌سال انقضاء دولت سلاطين چنگيزخان بود در ممالك ايران و از آن تخمه كسی كه پادشاه باستقلال شود نماند ، وآخر آن دولت مقارن است باول ظهور... اميرتيمور گوركان درربيع‌الاول سال مذكوروفات سلطان ابوسعيد بود ، دربيست و پنجم شعبان ولادت امير صاحب قران (ربع چهارم از تاريخ عمومی حافظ ابرو موسوم به « زبدةالتواريخ بايسنقری » نسخه خطی ـ احتمالاً بخط مؤلف ـ متعلق بكتابخانه ملی ملك) .

وهم درین سال بحکم آنکه ،

ع یکی گر رود دیگر آید بجای

آفتاب ذات خجسته صفات حضرت صاحب قرانی،نیر آسمان فرمان دهی و کشورستانی

لعبدالواسع الجبلی [1]:

علی القدر، یحیی صدق ، موسی دست ، عیسی دم
سکندر ملك ،خضر الهام، آصف خلق،جم فرمان

بفتح آمد چو اسکندر بفر آمد چو افریدون
بملك آمد چو کیخسرو،بعدل آمد چو نوشروان

معاذاله خطا گفتم که آمد این چهار او را
عماری دار،وخوانسالار،وخدمتگار،ومدحت خوان

قطب الحق والدنیا والدین امیر تیمور گورگان نوراله مضجعه بقنادیل الغفران، [2] (ازافق ولادت میمون ، بطالع فرخنده واتفاق همیون) درممالك توران دربلدهٔ «کش» سعادت طلوع ارزانی فرمود، ولشکری دریك تن، بلکه عالمی دریك بدن ظهور نمود ، کوه شکوه وصلابت درصورت پسری ، ودریای قدرت ومهابت درهیأت بشری قدم برمنصهٔ وجود نهاد چون حواشی اوراق روزگار:وصحایف سواد وبیاض لیل ونهار بذکر آثار شوکت وعظمت ،و[3] (آیات)عجایب قدرت، وبدایع مکنت آنحضرت موشح ومحشی است ؛ درین اوراق باطناب ارتکاب نمودن لایق وقت نمیداند ،والابنان کاتب از بیان اوتنگ نمی آید، وزبان قلم ازتحریر کیف و کم اوابا نمینماید، مع هذا ازصادرات افعال ونادرات احوال آن صاحب قرآن ، سلطنت مآل ، آنچه لایق این اوراق باشد ، در محل خود مذکور خواهد شد ، انشاالله وحده

---

۱ ـ مج : لعبدالواسع الجبلی مک لعبدالواسع
پا این جمله را ندارد

۲ ـ عبارت (ازافق ولادت میمون ، بطالع فرخنده و اتفاق همیون) از زیادات نسختان مک و پا میباشد

۳ ـ مک پا وآیات عجایب مج وعجایب

[1] وچون بعدازوفات سلطان ابوسعیدخان پادشاهی[2] مستقل برتخت سلطنت متمکن نبود ، از هرطرف متغلبی سربرآورد ، ودرهر گوشهٔ مفسدی باد غرور در دماغ انداخت ، واطراف واقطار ممالك ایران از شومی تعرض اشرار پریشان وویران گشت ، وخلایق از مساکن واوطان خود سرگردان شدند

مقارن این حال ملك ملك خصال،[3] (وپادشاه ستوده فعال ملك) معزالدین حسین، سلوك طریقهٔ عدل واحسان که سبب معموری بلاد جهان ، وموجب نیکنامی خسروان رفیع مکان است پیش گرفته ، ابواب مرحمت برعالمیان گشاده ودست مزاحمت ازآدمیان کشیده داشت لاجرم مردم متفرق ازاکناف واطراف روی بهرات آورده درظل ظلیل رأفت وعاطفت او مرفه الحال می بودند ، ونهال آمال ورياض اقبال همکنان از رشحات سحاب مکرمت، وقطرات (سحاب)[4] مرحمت اوتازه وسیراب میگشت ، دررعایت رعیت وتعمیر مملکت ، وسد سیل ستم ، وفتح ابواب (نعم)[5] مساعی مشکور مبذول میفرمود ، تا لاجرم اورا ارتقاءِ بمعارج سنیه ، وانتما بمراتب علیه بنوعی دست داد که ، ملوك ممالك ، و ولات ولایات بمراسله ومراودهٔ او مستظهر ومبتهج بودند ، ودرگاه و بیگاه در سوانح امور و وقایع مقدورالتجاءِ بدرگاه او میکردند ، وآنچه او را درحیز اقتدارآمد هیچ یك را از ملوك کرت میسر نشده

للشیخ نظامی رح[6] :

از آن شد خانهٔ خورشید معمور
که تاریکان عالم را دهد نور
[7][سحاب ابر از آن آمد جهانگیر
که در طفلی گیاهی را دهد شیر]

۱ـ مج چون ۰ مک پا : و. چون .
۲ـ مج : پادشاه . مک . پا پادشاهی
۳ـ عبارت (وپادشاه ستوده فعال ملک) ازز یادات نسختان مک وپا میباشد
٤ـ کلمه (سحاب) اززیادات مک وپا میباشد .
٥ـ کلمه (نعم) اززیارات مک وپا میباشد .
٦ـ مج للشیخ نظامی رح . مک نظامی پا این کلمه را ندارد .
۷ـ این بیت از زیادات نسخه مج میباشد واز نسخه مک وپا محذوف است

چمن اول از روضهٔ هشتم

در محاربهٔ امیر وجیه الدین مسعود سربدار و شیخ حسن جوری باملك معزالدین حسین و کشته شدن شیخ حسن

مبداء اعتبار واقتدار جماعت سربداران سبزوار امیر عبدالرزاق بیهقی است، واو ازاکابر[1] (آنجاست) ومرید شیخ‌حسن‌جوری بوده ، وبفرط تهوروتهتك و کمال‌افتتان‌وافساد از اقران امتیاز داشته، روزی او را بارئیس آن نواحی منازعتی افتاد و رئیس کشته شد[2] بـاکسان‌خود درین‌باب مشورت نموده، بعد از آنك اختیار ازدست‌رفته‌بود گفتند،اختیار از دست نمی‌باید داد، جماعتی از جوانان وشریران آن دیار ،که هر یك رستم را زالی[3]، وشغادرا[4] شغالی میشمردند گرد کرد ، ودر دوازدهم شعبان سنهٔ سبع و ثلثین وسبعمایه آن جماعت بسرداری او اتفاق‌نموده، کمر فرمان‌برداری او برمیان‌بستند، وسخن‌ایشان آنکه جمعی مفسدان استیلایـافته برخلایق ستم‌میکنند، اگر توفیق یابیم دفع ظلم وظـالمان نمائیم، والاسرخودبردار بینیم، بدین‌سبب ایشان را «سربدار» لقب شد،وبرسبزوار مستولی گشتند[5]،[چون روزگارتفرقه بود فتنها ازهرطرف درحرکت آمد] روزی‌امیرعبدالرزاق برادرخودامیر وجیه‌الدین‌مسعود را بتقصیری منسوب کرد، ودشنامهای ناخوش‌میداد،و او

۱ـمج ازاکابرومرید.مك.پا : ازاکابرآنجاست‌ومرید.

۲ـمج باکسان‌خوددرین.مك : کسان‌درین.
پا بااصحاب‌خود درین

۳ـمج .پا : رستم‌را زالی. مك : رستم‌زالی.

٤ـ شغاد بفتح‌اول که‌شین‌معجمه‌است بروزن‌سواد‌نام برادررستم‌زال بود که‌رستم‌را بارخش در چاه انداخت وخودهم بیك‌تیر رستم کشته‌شد.فرهنك‌سروری‌و برهان‌قاطع.

٥ـعبارت (چون روزگارتفرقه بودفتنهاازهرطرف‌درحرکت‌آمد) اززیادات‌مج‌وپامیباشد وازمك محذوف است .

آهسته آهسته پس میرفت

[1]ع : که گامی پس نهد هر گه که آرد حمله شیری نر

تا چون از حد بگذرانید[2]، (امیر مسعود خنجر کشیده در دوید و شکم برادر را بردرید ، بعد از) قتل برادر سرداری سربداریه بد و مقرر شد و این حال دوازدهم ذی‌الحجه سنهٔ ثمان و ثلثین و سبعمایه بود ، و بهتر از برادر خود بضبط ونسق اموقیام نمود ، و مرد شجاع و دلیر وصاحب فراست و پسندیده مخبر بود ، تدبیر کرد که قاعدهٔ تمهید نماید که بناء حکومت اورا استحکامی باشد اندیشهٔ او بر آن قرار گرفت که شیخ حسن جوری را که بیشتر سکنهٔ آن دیار مرید و معتقد او بودند مقتدا ساخته ، خود بلشکر کشی قیام نماید، ودرین فرصت شیخ حسن درحصار«یازر» محبوس بود، بسبب آنکه چون اتباع و مریدان او بسیار شده بودند امیر ارغونشاه جانی قربانی بتوهم آنکه مبادا خروج کند درزمان طغاتیمورخان اورا گرفته بحصاریازرفرستاده بود، پس امیر وجیه‌الدین مسعود باچند سوار بحصار رفته شیخ‌را بیرون آورد، و کیفیت احوال بااودرمیان نهاده، شیخ [3](بقبول آن امر تلقی نمود، وهمراه امیر بسبزوار آمده ،مریدان شیخ) که ایشان را درویشان میگویند[4][وحالانیز هستند] خود در کمین چنین حالتی بودند[5] [وسالها انتظار چنین فرصتی میکشیدند از گوشها بیرون دویده] هجوم کردند، و روز بروز اسباب هیبت وابهت درتضاعف بود[6]، [و پیوسته بجمع اسلحه و ترتیب مایحتاج سپاه مشغولی داشتند] تا باندك زمانی لشکری درغایت کثرت ،و کمال شوکت که هریك دعوی اناولاغیری میکرد ،

۱ـ مج ع•مك• پا این کلمه را ندارد .

۲ـ عبارت (امیرمسعود خنجر کشیده دردوید وشکم برادررا بردرید ، بعداز) اززیادات نسختان مك و پا میباشد واز مج محذوف است•

۳ـ عبارت: [بقبول آن امر تلقی نمود، وهمراه امیر بسبزوار آمده، مریدان شیخ]از زیادات مج و پا میباشد وازمك محذوف است

٤ـ مج پا [وحالانیز هستند] مك این عبارت را ندارد•

٥ـ عبارت [وسالها انتظار چنین فرصتی میکشیدند ازگوشها بیرون دویده] از زیادات مج میباشد•

٦ـ مج پا و پیوسته بجمع اسلحه و ترتیب مایحتاج سپاه مشغولی داشتند . مك : این عبارت را ندارد .

[بیت] :

همه را بارماح خطی شغل
همه را با سیوف هندی کار
باره در زیرشان چو غران شیر
نیزه در دستشان چو پیچان مار

جمع آمد و برسبزوار و نیشابور مستولی گشته تسخیر تمامی بلاد و ولایات خراسان درحوصلهٔ تهور وتجلد ایشان بغایت آسان‌می‌نمود[۱]، [سپاهی بدین صفت که مذکور شد آراسته] متوجه هرات گشتند. چون‌ملك معزالدین حسین وقوف یافت باجتماع عساکر فرمان‌داده[۲][سپاهی‌چون امواج بحار زخار، باهیبت وصلابت‌ازغور و خیسار و سجزی و بلوچ و نکودریان خونخوار ترتیب داد ، و] از بلدهٔ طیبه هرات بعظمت موفور ، و ابهت نامحصور عازم نیشابور گشته درولایت زاوه هردوسپاه کینه‌خواه.

لعنصری:

ملك مانند و دیو آئین ، فلك تأثیر و کوه آلت
نهنگ‌آسیب‌وشیر آفت‌پلنگ‌آشوب وفیل‌افکن
دلیرانی که از گردون بنوك رمح سیاره
ربودندی چو گنجشگان بمنقار از زمین ارزن

بهم ملاقی شدند و صفها راست کرده در جوش و خروش آمدند، از غلغلهٔ کوس وخروش نفیروولولهٔ شهیق وزفیرطنین ودوار در مقعرفلك دوار افتاد، وازباد حملهٔ نهنگان جنگی قالب‌پلنگان درکوهسار چون‌صورت شیران‌علم‌لرزان گشت، طراطاق[۳] گرز وچماق مغفر شکاف گوش بهرام خون‌آشام را کرساخت، وچکاچك‌تیغ و خنجر جوشن گذار آشوب و زلزال درقلال جبال افکند.

۱ــ مج . پا [سپاهی بدین‌صفت که مذکور شدآراسته]
مك:این‌عبارت‌را ندارد .
۲ــ عبارت [سپاهی چون‌امواج‌بحار ۰۰۰خونخوار ترتیب‌داد] اززیادات نسختان مج وپا میباشد .
۳ــ مج مك : طراطاق پا طراقاطراق .

اسدی :

قضا با سر نیزه انباز شد
نهنگ بلا را دهن باز شد
جهان جوش گردان سرکش گرفت
بدریا ز تیغ آب آتش گرفت
ز بس کشته کامد زهر دو گروه
ز خون خاست دریا و از کشته کوه

و بیك حملهٔ جنگ بی‌اهمال و درنگ سرهای گردان چون گوی در میدان مصاف گردان گشت، وقامتهای دلیران از بار زره وخفتان گران چون کمان خم گرفت ، و در حمله اول‌غلبه واستیلای لشکر امیروجیه‌الدین مسعود رابود،[1] [چنانچه بسیاری‌از کماة[2] هرات بقتل رسیدند، که ازهیچ‌دهچهٔ نبود که کسی کشته‌نشده‌بود،] درخلال این احوال ، ملك‌معزالدین‌حسین بربالای‌پشتهٔ‌برآمده فرمود تانقارهافرو کوفتند.وعلمها برپای کردند، وسپاه‌خود را دلداری داده، بحکم : الاموربخواتیمها،برجنگ‌تحریص‌مینمود ،[3] [که امیر وجیه‌الدین‌مسعود را نظر برایشان‌افتاده‌حمله کرد، وشیخ‌حسن‌نیزدرعقب‌اوبرآند،] وباقی لشکرایشان‌باولجه[4] مشغول بودند ،دربن‌حال شخصی‌هم‌از توابع‌ایشان، شیخ‌حسن‌رازخمی زده، از پیشوائی آن‌قوم بمقتدائی‌دیگر عالمش فرستاد،وامیروجیه‌الدین‌مسعود،[5] [چون از قتل اوآگاه‌شد] روی بهزیمت‌آورد،[6] [سپاه ملك ازعقب سربداریه تاخته ، بعضی ایشانرا بقید اسار وقدحنار گرفتار کردند، ملك را بعداز آنکه دل‌برفرارقرار گرفته‌بودفتحی‌بدین فتوح دست داد .

۱ـعبارت [چنانچه بسیاری ... کشته نشده بود] از زیادات مج و پا میباشد .
۲ـ کماة: بضم‌کاف کغزاة دلاوران وسپاهیان جمع کمی کغنی دلاوروسلاحدار.
۳ـ مج . پا [که امیر وجیه‌الدین مسعود... نیز درعقب او براند]
مك این‌عبارت را ندارد
٤ـ اولجه بضم والچه بفتح بترکی مال وجنس که درتاخت‌ملك‌بیگانه گیرند .آنندراج
٥ـ مج پا چون ازقتل اوآگاه شد مك این عبارت را ندارد.
٦ـ مج پا [سپاه ملك از عقب شیخ‌نظامی رح] مك این‌عبارت‌راندارد .

شیخ نظامی رح] :

در نومیدی بسی امید است پایان شب سیه سفید است

ورایت[1] اقبال ملك اسلام که نگونسارشده بود باوج مرادبالاآمد، و کوکب سعادت امیر[2] وجیه الدین مسعود بحضیض وبال فرورفت

[3][وامیر ابن یمین را که دررثمین مقطعات اوزیور گوش[4] یمین است از میان لشکر ایشان گرفته پیش ملك معزالدین حسین آوردند، وبنظر تربیت وعنایت مخصوص گشت.

وملك بعد از نیل این فتح نامدار[5] مظفر وکامکار مراجعت نموده خزاین معموره حاصل ساخت وطنطنهٔ جلالت وصیت عظمت وایالت او در اطراف ممالك شایع گشت] ، ومالنصر الامن عندالله

۱ـ مج . پا : ورایت . مك رایت .
۲ـ مج . پا وجیه الدین مسعود . مك : ندارد .
۳ـ عبارت [و امیرابن یمین راکه درر ... ممالك شایع گشت] اززیادات مج وپا میباشد و از مك محذوف است .
٤ـ مج : گوش یمین است . پا گوش اصحاب یمین است .
۵ـ مج بعداز نیل فتح نامدار . پا بعداز فتح نامدار

چمن دوم از روضه هشتم

در محاصره امیر غرغن هرات را و محاربهٔ ملك با او

چون ملك معزالدین حسین‌را فتحی چنین دست‌داد، واکثر ولایات قهستان را در تصرف هرات آورده،حشم‌بادغیس‌رامنقاد گردانید،لشکر بطرف بلخ‌وشبرغان‌واندخود کشید وآن‌نواحی را تاخت کرده،امرای«ارلات» و«اپردی» ببادغیس جمع آمدند ، ملك برسر ایشان راند ،وبرایشان‌غالب‌آمده، وچندان از ایشان بکشت که‌از سرهای ایشان دو منار در دوطرف خیابان هرات قریب بمزارامام فخرالدین رازی [که حالا نیزهست] برآورد، وچون امیرغرغن که ازامرای‌اروق چنگیزخانی‌بود، وممالك ماوراءالنهر درتحت تصرف او «کذا» باشاهزادهٔ غازان‌خان درمقام مخالفت بود ، هیچکس پروای خراسان نداشت ملك معزالدین حسین دعوی استقلال سلطنت کرد وپنج نوبت نواخت ، واسباب و آئین شاهی‌ومملکت‌داری مرتب‌ساخت ، مردم خراسان پیش‌امیر غرغن خباثت ملك کردند[1]، بتخصیص مشایخ‌جام که‌نسبت باملك رابطهٔ‌وصلت‌داشتند وامرای[2]ارلات(واپردی)[نیز که بسیاری از ایشان ملك بقتل‌آورده‌بود] غلوی تمام کردند ، امیرغرغن فرمود که تاجیکی راچه‌قدرت ویارای آنکه تمنای‌سلطنت کند[3][وازفرمان اوروق‌چنگیزخان‌سر کشد،] زود باشد که بشعلهٔ شمشیر آبدار آتش درخرمن‌پندار اوزده،خاك وجود اورا ببادنیستی‌بردهم، وحکم کرد که ازحداند خود تااقصای‌کاشغر لشکری مسلح‌ومکمل ـ که عقدانامل حساب

۱ــ مج امیرغرغن خباثت ملك کردند .
مك امیرغرغن خباثت کردند .
پا امیرغرغن رفته خباثت کردند.

۲ــ مج ارلات نیز که بسیاری ازیشان ملك بقتل آورده بود
پا ارلات واپردی بسیاری ازیشان ملك بقتل‌آورده بود .
مك ارلات واپردی غلوی تمام

۳ــ مج . پا و ازفرمان اورق چنگیزخان سر کشد .
مك : این عبارت‌را ندارد .

ازشمار آن قاصر آید[١] جمع آمد[ه ودرظواهر بلخ عرض سپاه واحتیاط[٢] جیباخانه و آلات حرب ترتیب نموده] متوجه هرات گشت ، ملك معز الدین چون خبر یافت. امیر آخور را که از سپهسالاران درگاه، ودرگاه وبیگاه محرم ونیکخواه او بود ،با سیصد سوار بفرستاد، که [٣][تا آنجا که مقدور او باشد رفته از کیفیت احوال بتحقیق] اخبار معلوم کرده،اخبار نماید، امیر آخور تا کنار آب مرغاب رسیده خبر توجه ایشان یقین کرد و باز آمده ملك اسلام را اعلام داد،وملك باتفاق اعیان واصحاب مقرر بر آن نمود که پشت بر دیوار[٤] شهر بست کرده روی انتقام بمخالفان آورند،[٥][وبرطرف شرقی و شمالی هرات از النگ کهدستان تاقریهٔ «بویمرغ» حایطی کشیدند ، ومداخل ومخارج اورا استوار کرده لشکرها باساز و سلاح نبرداز شهر بیرون آمدند،]واز لشکر ملك چهارهزار سوار وده هزار پیاده بعرض آمد، پس امیرغرغن باسی هزار سوار تیغ گذار خونخوار از درهٔ پاشتان درآمده بکهدستان نزول کرد، و آنروز توقف نموده روز دیگر باشاهزاده[٦] بیادقلی[٧][وامیر ستلمش،وامیر الجایتو سلطان دردامن گازرگاه] برفراز پشتهٔ بر آمده احتیاط لشکرها نمودند، امیرغرغن گفت این تاجیك طریق جنگ نمیداندزود شکست خواهدیافت از چندجهت اول آنکه ما بربلندیم و ایشان درنشیب،دیگر آنکه طلوع آفتاب از جانب ماست،[ایشان از جهت شعاع آفتاب] دروقت

١ـ مج : جمع آمده ودر ظواهر بلخ عرض سپاه واحتیاط جیباخانه و آلات حرب ترتیب نموده متوجه

پا جمع آمده ودرظواهر بلخ عرض سپاه واحتیاط جبه خانه نموده متوجه.

مك : جمع متوجه

٢ـ جیباخانه جیبه بفتح اول زره و جیبه خانه اسلحه خانه

٣ـ مج .پا [تا آنجا که مقدور او باشد رفته از کیفیت احوال بتحقیق].

مك:این عبارت را فاقداست.

٤ـ مج: پشت بر دیوار پشت شهر کرده.

مك : پشت بر دیوار شهر کرده

پا پشت بر دیوار شهر بست کرده

٥ـ عبارت [وبرطرف شرقی ازشهر بیرون آمدند] اززیادات مج میباشد .

٦ـ مك . مج بیادقلی . پا: بیان قلی

٧ـ مج .پا :[وامیر ستلمش وامیر اولجاینو سلطان دردامن گازرگاه].

مك : این عبارت را ندارد .

جنگ پیش روی خود نخواهند دید که تیروشمشیرچگونه می آید ،دیگر آنکه بادهرات از جانب شمال میوزد (ازجانب ماست) هر گاه گردسپاه مرتفع گردد روی ایشان برباد خواهد بود ،[و از جهت گرد وغبار چشم نتوانند گشاد که رد تیر وتیغ وسنان کنند ،]

القصه : دیگرروزامیرغرغن سپاه کینه‌خواه خودرا برحرب تحریص نموده حمله آوردند ،ولشکر ملك نیز بمقاومت ومقارعت پیش رفتند ، وازطرفین شعلهٔ آتش قتال بالا رفتن،وهجوم قضای اجل فرود آمدن گرفت ،

سعدی :

ز باریدن تیر همچون تگرگ

بهر گوشه برخواست طوفان مرگ

زمین شد زگرد سواران کبود

چو آنجم درو برق شمشیر وخود

وچنان جنگی اتفاق افتاد که دیدهٔ بهرام خون‌آشام نمودار آن در آینهٔ خورشید تابان ندیده بود،و گوش کوتوال‌قلعهٔ هفتم‌سپهر نظیر آن از هفتخوان اسفندیار وداستان رستم‌دستان نشنیده، از غبار خیلها ابری بر آمد تیربارآن او ،واز شعاع آتش‌تیغها آتشی برافروخت پیکان شرار سوزان‌او،

قطعه :

بنیزه کرده سران چشم بدسگالان کور

بنعره کرده یلان گوش خاکساران کر

ز تیغ وتیر یکی کرده ساقی و معشوق

زخون و خود یکی کرده باده و ساغر.

سپاه ملك بعداز کر وفر بسیار[منهزم‌و متفرق] روی بشهر آوردند ، وچون بعضی راهها را آب انداخته بودند ، خلق بسیار از مردم ملك درمیان گلها بقتل آمدند، وملك بهراة آمد ،[لشکر او در کوچهای باغات کوچهای مردانه دادند ، وجنگهای دلیرانه

کردند ، وسرهای کوی و گذرها را نگاهداشته] سپاه یاغی‌را دردیوار بست راه ندادند، ودروازها وبروج وبارها را ضبط نموده چهل‌شبانروز میان فریقین‌طعن وضرب و کوشش وحرب بود ، آخرالامر چون دیدند که گرفتن شهر صعوبتی تمام دارد ، امراء پیش امیر غرغن عرض کردند ، امیر را اگر عزم فتح وتسخیر ایـن شهر جزم است ، سال دیگر بیائیم وآن عزیمت را بامضا رسانیم ، ومتوسطان تردد نموده آمدوشد کردند ، مقررشد که ملك محقر سوری بیرون فرستد ؟ وامیر غرغن عزیمت فرماید ، وامیرمذکور چون مرد کریم ورحیم دل [ونیکوسیر ومشفق وعادل] بود ؟ وروزگار محاصره ممتد گشتة ازآمدن پشیمان شده بود گفت مرا باملك هیچ خصومتی سابقاً [ولا حقاً درمیان] نبوده بسخن اصحاب غرض فریفته شده بدین ولایت آمدم ، وچندین مردم نیك ازجانبین ضایع گشته رعایا پایمال وبال واذلال‌شدند ، وملك [معزالدین حسین] متعهدشد، که‌چون‌امیر بمستقر اقبال خود خرامد متوجه‌خدمت گردد ، واساس تعهد را بمواثیق مؤکد گرداند، وامیرنیکوعهد تصدیق عهد وقول ملك نموده ، بجانب ماوراءالنهر مراجعت نمود و کل شیئی یرجع الی‌اله ویعود .

چمن سیم از روضهٔ هشتم

در توجه ملك معزالدین حسین بخدمت امیر غرغن

بعدازمعاودت امیرغرغن کوکب‌سعادت‌ملك[۱] [معزالدین‌حسین] ازطریق‌استقامت رجعت نموده ، وآثار ادبار ازمجاری احوال ،[۲] ومجالی اقبال اوپدیدار[۳] گشت ، غوریان مسلط ومستولی‌شده‌خواستند که اورا خلع کنند، وبرادرش ملك‌باقر را بجای‌اوبنشانند، چنانچه روزی‌ملك سوار شده بطرفی سیرمیکرد ، از اوضاع واطوار غوریان تفرس‌نمود که قصد او دارند ،[۴] درین محل جمعی مغولان از باد غیس اسبی چندآورده بودند و[۵] بسودا مشغول گشته، ملك بالهام دولت تدبیری اندیشیده بغوریان گفت این مغولانرا غارت کنید.

[لمؤلفه][۶] :

ز ترکان گرچه می‌آید بسی زور
نگه دارد خدا از غارت غور

غوریان چون بتالان مشغول شدند ، ملك کوچه غلط داده بحصار امان کوه رفت ، وغوریان ملك‌باقر را بتخت نشاندند ، ملك‌معزالدین حسین ازقلعهٔ امان کوه بیرون‌آمده بموجب وعدهٔ که‌بامیرغرغن کرده‌بود، متوجه‌ماوراءالنهر گشت، چون بآن‌حدود دررسید، امیر باندك مردی درشکار بود ، و همراه ملك پنجاه سوار نامدار جرار بودند ، امیرغرغن

۱ــ مج پا معزالدین حسین مک این جمله را ندارد .
۲ــ پا ومجالی اقبال . مج مک جای این جمله سفید ونانویس است .
۳ــ مج پدیدار مک . پا پدید
٤ــ مج قصد او دارند یانه درین . مک پا قصد او دارند درین
٥ــ پا . مک آورده بسودا . مج آورده وبسودا
٦ــ مج لمؤلفه مک . پا : این‌کلمه را ندارد

چون از دور ملك را بدید ، با مخصوصان خود گفت ملك در عجب محلی بسر وقت ما رسید، ملك درین‌حال پیاده‌شده سلاح بگشاد وبگذاشت ، وبادونفر پیش‌رفته سلام کرد، وخواست که باامیرمصافحه کند ، امیراورا درآغوش گرفت ، وبگشاده‌روئی تمام پرسش نموده گفت : هم دشمنی تو مردانه است وهم دوستی‌تو ، پس ملك صورت احوال ، وتسلط غوریان بدخصال ، وقصد کردن ایشان بجانب او بتمام معروض داشت ، امیر گفت : اگر حق‌تعالی مرا توفیق بخشد ، کمال امداد واهتمام بجای آورده تـرا بملك تو رسانم ، و امیر اظهار شفقت لا کلام میفرمود، اما امراء روز بروز درلباس اشفاق پیش امیر سخنـان بنفاق عرض میکردند ، ودرشربت نصیحت زهرآبـهٔ عداوت می‌آمیختند ، و ملك امارات مرارات ایشانرا ملاحظه میکرد ، وطریق مصابرت مسلوك میداشت ، تاامراءِ درقصدملك یك‌رای ویك عزم گشته گفتند بعد از دفع او امیر برای تاجیکی باما چه خواهد کرد، امیرغرغن‌ازقصد امرا واقف شده ملك‌را گفت دیگر مرا اختیارنمانده ، [هم امشب بجانب ملك خود روان شو] ملك امیررا وداع کرده ، [فلما جن علیه‌اللیل ، بر] ادهم شبرنگ که درطویله داشت ، [وبسرعت باد ، وسکون خاك ، ونرمی‌آب ، و گرمی‌آتش‌موصوف ومذکور بود ، و گوئی این دوبیت دربیان اوصاف او است ،

رباعیه :

ای ادهم جوزهر دم جوزا تنگ
تازی عجم تهور زنگی رنگ
آن‌خال سفید توبرآن جبههٔ رنگ
چون دردل‌شب ستارهٔ روزآهنگ]

سوار شده باندك زمانی از ماوراء النهر بهرات آمده ، و هم در روز ناخبر بشهر و حصار درآمده، وبرمسند حکومت تکیه زده ، فرستاد تاملك باقررا گرفتند ، وبند کرده درقلعهٔ بازداشت فرمود ، و بعد از چند وقت خلاص یافته بفارس رفت ، [و تـا زمان وفـات

آنجا بود[۱]، وملك معزالدين حسين ديگرباره درمقام حكومت متمكن شد ، وریاض مملکت

۱ـ درمهم‌ترين منابع تاريخ ملوك دودمان كرت اعنی در آثار حافظ ابرو وهمين كتاب حاضر از حوادث زمان سلطنت ملك محمد باقر كرت ذكری به تفصيل نرفته است . اما در مجموعه مكاتيب موسوم به « فرائد غیاثی» جمع وتأليف يوسف اهل كه از منشيان دربار شاهرخ ميرزا بوده و آرشيو دولتی هرات را در اختيار داشته نشانی (فرمانی) از ملك محمد باقر كرت موجود است كه در آن ملك محمد باقر كرت املاك خواجه معين الدين جامی را كه ملوك ماضيه بمصادره ضبط كرده بوده‌اند باو مسترد داشته است .

خواجه معين الدين جامی از اشراف ومشاهير صدور واقطاب جام بوده وبا دودمان كرت خويشاوندی سببی داشته ، واز كسانی بوده كه از معزالدين حسين كرت نزد اميرغرغن سعايت نموده است ـ چنانچه اسفزاری بآن اشاره نمود ـ وملك معزالدين پس از صلح با امير غرغن خواجه را منكوب واملاك او را بمصادره گرفته است. متن ايـن فرمان علاوه براينكه يك سند سياسی وتاريخی است ومكمل اين فصل از تاريخ ميباشد ، نمونه عالی انشاء مراسلات سياسی وفرامين دولتی آنعهد وازحوادث مهمه ايام سلطنت ملك محمد باقر كرت ميباشد، ودال براين است كه پادشاهان كرت ـ علاوه براينكه شعرائی نامدار اند ـ نويسندگانی زبردست ومنشيانی قهار نيز بوده‌اند، ودراين جا مزيداللفائده تماماً نقل ميشود.

يوسف اهل متن فرمان را ازروی نسخه اصل فرمان كه بخط زيبای ملك محمد باقر كرت بوده نقل كرده مينويسد

من انشاء الملك الاعظم محمد باقر كرت تقوية وتربية لشيخ الاسلام خواجه معين الدين الجامی منقولا عن خطه :

« بعداز تقديم مراسم تحميد وتسديد قواعد تـوحيد وتوجه صلات صلوات بحضرت افضل موجودات عليه افضل الصلواة و اكمل التحيات، چون حضرت جلت قدرته وعلت كلمته بمقتضای عنايت ازلی عنان حل وعقد ممالك دين ودولت بكف حمايت اين ضعيف نهاد و ظاهر بابصيرت وباطن با هدايت ودل اورابنور افمن شرح الله صدره للاسلام، منور گردانيد خواست كه بنا برنص يزدانی وكتاب سبحانی كه: لئن شكرتم لازيدنكم، شكرانهٔ اين نعمت را باموری كه اصل اكتساب وملاك الامر جهانبانی باشد قيام نمايد صلاح آنرا رعايت اهل صلاح بتخصيص رعايت حضرت مخدوم شيخ الاسلام الاعظم سلطان سلاطين المشايخ والوزراء فی العالم حجة الحق علی الخلق خلاصة الاقطاب المستغنی عن الاطناب فی الالقاب خواجه معين الحق والدين دانست، بنابراين مقدمات اين كلمات بتحرير پيوست تاهراسباب كه ازآن آن حضرت

بقيه درحاشيهٔ صفحه بعد

از افاضت سحاب معدلت و مرحمت او طراوتی دیگر گرفت] ، و اهالی هرات بدیدار [خجسته‌آثار] او چنانچه‌مردهٔ وتشنهٔ بآب حیوان‌حیاتی تازه یافتند ،

[نظم] :

باز آمد آنکه ملك بدو بختیار شد
باز آمد آنکه بخت بدو کامکار شد
بیداربود فتنه کنون مست‌خواب‌شد
سرمست بود دهر کنون هوشیار شد

ماندهٔ ازحاشیه صفحهٔ‌قبل

که در ولایت هراة رود از کروم و باغات و غیرها و در کوسویه و زیرپل و در ولایت فوشنج ومزرعهٔ‌کارچه وفراهه‌باشد وملوك‌ماضیه درقرون سابقه وعهود سالفه بتعدی گرفته باشند آن را بتمام وکمال بتصرف وکلاء وعمال ایشان بازگذاشته شد تاتصرف مالکانه نمایند وهیچ‌آفریدهٔ ازگماشتگان ما درآن‌نزاع نکنند. چون درین‌چندسال اختلال احوال بخدام آن صاحب صاحب‌کمال حمیده خصال راه یافته بوده واین ضعیف میخواهدکه در تدارك وتلافی‌آن باقصی‌الغایة والامکان مشغول گردد وازآن‌جمله یکی این‌بود که درقلم آمد.همه‌جماعت‌کارکنان وگماشتگان‌درین‌مواضع‌رعایت‌ونگاه داشت‌برزیگران‌وکارکنان ایشان واجب‌دانند وبدانچ رجوع‌نمایند درهیچ‌باب مدد و معاونت بی‌دریغ دریغ ندارند برین‌جمله‌بروند واعتماد نمایند. کتب‌فی‌الثالث‌والعشرین من‌الصفر ختم بالخیر والظفر لسنة ثلاث وخمسین‌وسبعمائه بمقام‌هرات صانهاالله‌عن‌الآفات‌والبلیات- بخط‌العبدمحمدباقرکرت» ص ٦٤٩ـ ٦٥٠ از کتاب « فرائد غیاثی »

محاربهٔ ملك معزالدین حسین باامیر محمد خواجه وامیرستلمش و کشته‌شدن مشارالیهما

چون ملك معزالدین حسین در مستقر حکومت و ایالت استقرار یافت ، هرچند گاهی لشکری[1] بقوهستان میکشید وباستلمش بیك که قهستان درتصرف داشت جنگ میکرد ، واکثر غلبه ملك را می‌بود ، ستلمش بیك ازتعرض[2] (ملك) باامیرمحمدخواجه[3] [اپردی که‌والی‌اند خود وشبرغان وحدود بلخ تاساحل آمویه بود] التجا نمود ، وامیر محمد خواجه از ملك ،

ع[4] درونی چون صراحی داشت‌پرخون

پس‌هردوامیر باهم دوستان ، وهم‌داستان شدند[5] ، ولشکرهای‌فراوان ترتیب[6] داده[7] [امیر محمد خواجه ازحدود جیحون ، وامیر ستلمش ازطرف قهستان روان] در باد غیس بهم پیوستند ، واز غایت نخوت وغرور درخاطر چنان مقرر ، ودر خیال چنان متصور داشتند که چون چشم ایشان برملك افتد حمله برده تا سرش باز نکنند باز نگردند ، وغافل[8] ازآنك ،

۱ــ پا مج لشگری. مک لشگر

۲ــ مج تعرض بامیر مک تعرض ملک بامیر

۳ــ مج پا : [اپردی که والی‌اند خود وشبرغان وحدود بلخ تاساحل آمویه بود]
مک : این عبارت را ندارد

٤ــ مج ع مک . پا ندارد

۵ــ مج پا شدند ولشکرهای مک شد لشکرهای .

٦ــ مج پا داده . مک داد

۷ــ عبارت [امیرمحمدخواجه ازحدود جیحون ... وامیرستلمش ازطرف قهستان روان]
مک : این عبارت را ندارد .

۸ــ مج غافل . مک . پا : وغافل.

شیخ سعدی [۱] :

سعادت ببخشایش داورست
نه در چنگ و بازوی زورآورست
چو دولت نبخشد سپهر بلند
نیاید بمردانگی در کمند

ملك [۲] معزالدین حسین چون از اجتماع ایشان وقوف یافت [۳]، [لشکر های اطراف جمع آورده بعزم قتال رایت اقبال برافراشته] باستقبال رفت ، ودر راه سرخس [۴] بموضع فرامرزان اتفاق [۵] ملاقات فریقین افتاد ، واز جانبین تعبیهٔ سپاه وتسویـهٔ صفوف نمودند ، اول کسی که درمیدان تاخت امیر محمدخواجه وامیر ستملش بودند [۶]، [که از غایت چالاکی و بی باکی بمیدان هلاك سبقت نمودند] ، وهردوامیر ساده ضمیر ، [دواسپه ، بی پرهیز خویش [۷]] تند وتیزعنان ریز [۸] (تاسر تیر) راندند [۹] ، [تانزدیك صف ملك معزالدین حسین ، ازغرایب اتفاق آنکه] بیکبار دوتیر قضا از شست قدراندازان [۱۰] ملك گشاد یافت وبرمقتل آن دوامیر

۱ـ مج پا شیخ سعدی مک لشیخ نظامی

۲ـ مج پا : ملك معزالدین حسین چون از اجتماع ایشان وقوف .
مک : ملك چون وقوف

۳ـ مج پا لشکرهای اطراف جمع آورده بعزم قتال رایت اقبال برافراشته
مک : این عبارت را ندارد

٤ـ مج درراه سرخس مک . پا این جمله را ندارد

٥ـ مج پا ملاقات مک این کلمه را ندارد

٦ـ مج پا : [که از غایت چالاکی و بی باکی بمیدان هلاك سبقت نمودند] .
مک : این عبارت را ندارد

۷ـ مج دواسبه بی پرهیز خویش پا مک : ندارد

۸ـ مک : تاسر تیر مج این جمله را ندارد

۹ـ عبارت : [تانزدیك صف ملك معزالدین حسین ازغرایب اتفاق آنکه] از زیادات مج وپا میباشد

۱۰ـ مج گشاد یافت مک . پا این جمله را ندارد

زود میر آمده بلشکر کشی عالم آخرت رفتند ، وملك معزالدین حسین را بی‌مزیدکلفتی و ارتکاب مشقتی ، بی‌آنکه تیغی ازقراب برآید ، یاسنانی بخون بیالاید ، فتحی قریب غریب دست داد ،

[لخواجه حسن[۱]] :

ای خون مردم ریخته ، وآنکه ازآن خون ریختن
نی دست تو دارد خبر   نی تیغ تو آلودگی

بشکرانهٔ این فتح فتوحات ونذورات ادا کرده ، بسجدات شکر الهی قیام نمود ، ودرپناه حضرت پروردگار ،

ع : فتوح سوی یمین وسعود سوی یسار

بدارالملك هرات معاودت نمود ، وشخصی تاریخ قتل‌مشارالیهما را بدین‌وجه بنظم‌آورده

[قطعه] :

ز هجرت هفتصد و پنجاه ونه بود
ربیع الاولین ماه خجسته
که شد روز دوشنبه نیمهٔ ماه
ستلمش با محمد خواجه کشته

۱ــ مج لخواجه حسن پا مک : ندارد

چمن چهارم از روضهٔ هشتم

درفرستادن حضرت صاحب‌قرانی فلک‌سریر امیرزادهٔ جهانگیر را پیش ملک ووفات ملک[1] (اسلام بدارالسلام)

در مبادی احوال که حضرت صاحب‌قران فرخنده فال امیرتیمور گورگان بتهیهٔ اسباب فرماندهی و کشورستانی مـولع بود ، امیر جاکو را پیش ملک معزالدین حسین برسالت‌فرستاده بود ، وملک اورا تعظیم بسیار نموده ، درباب تأکید عهد مودت ، وتشیید مبانی موافقت مبالغهٔ تمام فرمود و گفت من بجانب سرخس عزیمت خواهم نمود ، اگر حضرت صاحب‌قرانی ازآنجانب تشریف‌آرند ، تا بین‌الجانبین بنیان مصافـات ومصادقت التیام یابد از مصلحت دور نمی‌نماید ، چـون رای صواب نمای حضرت صاحب‌قرانی آینهٔ مصفای اسرار روزگار بود ، ودرمبداء حال صورت مآل مشاهده میفرمود اندیشیدند[2] که‌از ملوک غور نسبت بامرای گذشته مثل : امیر نوروز ، وامیر دانشمند ، وچوپان وبوجای[3] چه افعال صادر شده اعتماد نکرد ، اما بسبب آنکه ازملک ملاطفت وملایمت بسیار ظاهر گشته بود روا نداشت که به بی‌التفاتی مقابله یابد ، وخواست که جانب او را بوجهی از وجوه ملاحظه نماید تا سررشتهٔ مودتی که درمیان‌آمده انفصام نپذیرد ، مبنی براین معنی نهال چمن عزت وجلال ، قوت باصرهٔ سلطنت واقبال امیرزادهٔ جهانگیر را باتجمل تمام نامزد فرمود ، و مبارکشاه سجزی را ملازم رکاب هلال احتشام امیرزادهٔ مشارالیه ساخته پیش ملک فرستاده ، پیغام فرمود که چون کمال دیانت ومسلمانی تـو واضح بود برصدق محبت وولای تو اعتماد نموده فرزند ارجمند وقرةالعین سعادتمند خودرا بیش توفرستادم

۱ــ مک اسلام بدارالسلام . مج پا این جمله را ندارد

۲ــ مج پا اندیشیدندکه مک اندیشیدکه

۳ــ دراصل (یونان) قیاسا اصلاح شد

وچشم آن دارم که ملك او را بنظر شفقت ملحوظ دارد

ودرسنهٔ احدی وسبعین وسبعمایه که حضرت صاحب‌قرانی دمار ازروزگار مخالفان برآورده امیرحسین را که والی بلخ بود بادوپسراو ازتخت جاه ایالت واقتدار بتحت چاه هلاکت وبوار فرستاده ، برسریر سلطنت ومسند جهانداری برآمد ،

خسرو :

تخت را بنمود کین پیشانی دولت کراست

تاج زرینش که بربالای پیشانی نشست

ودر همین سال ملك معزالدین حسین را مرضی‌عارض شد ، وعارضهٔ طاری گشت ، که حکما واطباء ازمعالجه ومداوای او عاجزآمدند ، عروق نابضه ازحرکت طبیعی باز مانده ، ودرقاروره دلیل ذبول ، وتفسرهٔ موت پیداآمد ، قوت طبیعی ازمقاومت مرض قاصر گشت ، ازکلیات قانون شفا اغراض‌صحت‌حاصل‌نشد ، وازاسباب معالجه ومداوات علامات نفس نفیس بظهور نیامد ،

ع : شنیدم ازحکما مرگ را دوائی نیست

چون ملك معزالدین حسین دانست که نوبت ملك او بسرآمد ، وایام معدود ، و مدت معهود زندگانی بنهایت انجامید ، اعیان درگاه ومحرمان بارگاه را احضار فرموده شرایط وصیت‌بجای‌آورد، وارشد اولاد خود ملك‌غیاث‌الدین پیرعلی را والی‌عهد گردانیده ارکان ملك وملت واهالی‌دین ودولت را بطاعت او ترغیب نمود ، واورا نیز بتحری‌مراضی حضرت رب‌العالمین و اتباع اوامر دین متین ، وتمشیت احکام شرع مبین ورعایت رعایا ، ومرحمت دربارهٔ برایا وصیتها کرد . وپسر دیگر را ملك محمدنام که بامیر خورد مشهور شده بود ،ـ وازخاتونی داشت که ازقوم‌ارلات[1] خواسته بود- قلعهٔ سرخس[2] وآن‌نواحی‌داده وصیت کرد و مبالغه نموده که غیاث‌الدین پیرعلی‌آن ولایت بدومسلم داشته متعرض نشود

ـ۱ مج : خواسته مک این‌کلمه را ندارد

۲ـ مک وآن مج آن

تا میان برادران وحشت و نزاع پیدا نیاید ، و [1][آنچه از نصایح پدرانه ومواعظ مشفقانه اورا بخاطر رسید بیان کرده ، غیاث‌الدین پیرعلی را بترك معاصی ، واجتناب از محرمات ومناهی وامربمعروف ونهی ازمنکر مبالغهٔ بلیغ نموده]، گفت اگر ثبات دولت ودوام مکنت[2] ، [ورفعت‌شان ، وعلو مکان] میخواهی شرط آنست که ازمنکرات ومناهی پرهیز نمائی، که بتجربه معلوم شده، که از قبیلهٔ ما هر کس که التزام معاصی وفجور نمود ــ که اله باعبداله عهدی دارد که حاکم فاسق وظالم در هرات نگذارد ــ روز استقلال او زود بزوال رسیده کوکب اقبال او بحضیض وبال انتقال یافته

القصه : ازین گونه نفسی[3] چندبرشمرد وبمرد، وقبراودر[4] (یکجهت) مسجدجامع هرات ، در گنبد شمالی ، پهلوی مرقد سلطان مرحوم ، غیاث‌الدین محمد سام[5] ، (ووالد ما جد اوملك غیاث‌الدین محمد کرت) است .

وتاریخ وفاتش ازین قطعه مفهوم میگردد ،

قطعه :

وفات خسرو عادل ملك معزالدین

حسین بود دریغ آنچنان شهی‌هیهات

صباح شنبه پنجم ز ماه ذی‌القعده

بسال هفتصدوهفتادویك بشهرهرات

واین رباعی نیز درتاریخ ملك مشارالیه[6] گفته‌اند ،

١ــ عبارت [آنچه از نصایح پدرانه ومواعظ مبالغه بلیغ نموده] از زیادات نسخه مج میباشد

٢ــ مج و رفعت شأن وعلو مکان . مک این جمله را ندارد .

٣ــ مج نفس مک نفسی

٤ــ مک یکجهت مج این کلمه را ندارد

٥ــ مک (ووالد ما جداو ملك غیاث‌الدین محمد کرت) مج این‌عبارت را ندارد

٦ــ مج مشارالیه مک این جمله را ندارد

[رباعی[۱] :]

آنرا که جهان پر از زر وزور شود
مانند حسین کَرت در گور شود
بردال دعا چو برزنی یك نقطه
تاریخ وفات خسرو غور شود

۱ــ مج رباعی مک این کلمه را ندارد

چمن پنجم از روضهٔ هشتم

درجلوس ملک غیاث‌الدین پیرعلی برمسند ایالت[1] خراسان

چون ملک غیاث‌الدین پیرعلی بجای پـدر متمکن گشت خطهٔ سرخس و ملحقات او را بموجب وصیت پدر ببرادر مسلم داشته ازوجوه آن توقعی ننمود ، اما غرض‌خواهان و حسودان بکاوکاو[2] وغیبت[3] ونمیمت بنیان مواخات و مصافات ایشانرا منهدم ساختند ، هرچندنیکخواهان القای‌مقالات موالات‌می‌نمودند، بدگویان کؤس[4] ناخوش‌مذاق عداوت وشقاق بریشان می‌پیمودند[5] ، تاکار بدان‌جا رسید[6] کـه ملک محمد دعوی تفرد واستقلال کرده ، نام ملک غیاث‌الـدین پیرعلی را از خطبه[7] وسکه ساقط ساخت ، ملک غیاث‌الدین پیرعلی لشکر جمع آورده رفت ، وسرخس را محاصره کرد ، دروقتی[8] که سپاه کینه‌خواه خزان بعزم تاختن باغ وراغ ، قوس وقزح[9] را زه کرده ، سرما چون تیر از خانهٔ کمان می‌جست وشعلهٔ شمشیر برق رخشان ورق درختان چنان میزد که شاخ شاخ میگشت ،

[خسرو[10]] :

رخسارهٔ لاله پر ز چین شد
آئینهٔ آب آهنین شد

---

۱ ـ مج : خراسان مک هرات
۲ ـ کاوکاو : تفحص ، تجسس وکاوش مصدر آن فرهنگ آنندراج .
۳ ـ مک : وغیبت مج غیبت
٤ ـ مک : کؤس . مج ـ پا گوش
٥ ـ مک : پیمودند مج پا پیمود
٦ ـ مج بدان‌جا رسید مک : بدان رسید .
۷ ـ مج پیرعلی را از خطبه مک پیرعلی را خطبه
۸ ـ مج : وقتی مک وقت
۹ ـ مج : قزح . مک وقزح
۱۰ ـ مج خسرو مک ندارد

نسرین[۱] بلب زمانه خوردن

وز شاخ بتازیانه خوردن

در زلزله سرو راست خانه

چون مردم راست از زمانه

و ملك محمد مستعد مقابله و مقاتله گشته در مقام انتقام رایت عناد برافراشت وروزگارمحاربه ومحاصره بینهماامتداد[۲] تمام یافت، ودرآن زمستان هوا بغایتی سردشد ، که میگویند[۳] که آفتابه ازشدة سرما ویخ بند شکافته شد ، وخلق بسیار ازآن خنگی هلاك گشتند[۴] تا بعداز رنج ومشقتهای[۵] بی‌حد جمعی توسط نموده ،

بیت[۶] :

کردند بصد حیلهٔ روبه باهم

گرگ آشتی[۶] که جنگ می‌بارداز و

وملك‌محمد بیرون آمد وبرادررا سلام کرده بازگشت ، وبرادرنیز بهرات‌مراجعت نمود ، وروزی میگذرانید ، تاآنکه خواجه علی مؤید سبزواری خروج کـرده ، بربعضی ممالك خراسان مستولی گشت ، چنانچه از بسطام تافرهاد جرد جام در تصرف آورد [۷][واظهارمذهب شیعه کرده ، درآن باب غلوی تمام نمود ،] وسکه ، وخطبه بنام خـود ساخت ، وهرروز اسبی بیرون میکشید، که ظهور امام محمد مهدی خواهد بـود ، ومردم سبزوار شیعه‌مذهب بودند ، واهل نشابور سنی ، چون حاکم تقویت مذهب‌شیعه میکرد ، سنی مذهبان نیشابور نیز بحکم الناس علی دین ملوکهم ، خود را برتشیع میداشتند ،

---

۱ ـ کذا ؟

۲ ـ مج امتداد یافت ودرآن . مک امتداد تمام یافت درآن

۳ ـ مج گویند . مک : میگویند

٤ ـ مج گشتند بعد از مک گشتند تابعداز

٥ ـ مج مشقتهای مک مشقت

٦ ـ مج بیت مک . پا این کلمه را ندارد .

۷ ـ عبارت [واظهار مذهب شیعه تمام نمود] از زیادات مج میباشد

وملك غياث‌الدين‌پيرعلى[1] [مذهب حنفى‌داشت ، وايمۀ نظاميه هرات كه فتوى ميدادند كه دفع شيعه واجب است ، ملك بسبب تعصب دين ومذهب] لشكر كشيده وبنيشابوررفت ، خواجه على مـردان نامدار و دليران كارزار از سبزوار بنيشابور فرستاد ، ودر محافظت واستحكام شهر تأكيد تمام نمود ، وهردو گروه در كوچهاى نيشابور جنگ ميكردند تا خلق نشابور بعجز رسيده دروازه ها بستند و بجنگ پس ديوارى مشغول گشت ، تامدت محاصره دراز كشيد ، نواب ملك مصلحت‌ديدند كه‌بهرات معاودت‌نموده سال ديگر بيايند، پس از آنجا باز گشته ديگر سال دراول[2] فصل بهار كه :

[لشمس الدين طبس[3]] :

صبا ز مهد دم از معجز مسيحا زد

گل ازحجاب‌عدم خيمه سوى صحرا زد

زلال چهرۀ صحرا چنان فروغ گرفت

كه برسپهر شفق وار عكس صهبا كرد

ملك بالشكر جرار عزم نيشابور كرد ، وخواجه على مؤيد جمعى را بضبط وصيانت آنجا فرستاده ، خود درسبزوار استقرارنمود واين خواجه‌على ازميان «سربداريه» برعايت رعيت ودارائى‌مردم[4] ، واخلاق مرضيه امتياز داشت ، وخلاصه وسرآمد آن دودمان بـود ، اهل نشابور را دلدارى داده مدد فرستاد ، چون ملك بظواهر نشابور رسيد ، خلق ولايت از شهر بيرون‌آمده حمله برهرويان بردند ، [5] (ومردم بسيار ازطرفين كشته وزخمى گشته، نيشابوريان پناه بديواربردند ،) وتا چهل‌روز چنان‌بود كه‌بيشتر ايام ازصبح تاشام بجنگ وپيكارومحاربه وكارزار اشتغال داشتند ولشكر ملك را فتحى ميسر نميشد ، باز بهرات‌آمده

---

١ ـ عبارت [مذهب حنفى تعصب دين ومذهب] اززيادات مج ميباشد

٢ ـ مج : اول بهاركه مك با اول فصل بهار صبا زمهد دم

٣ ـ مج لشمس‌الدين طبس مك اين جمله را ندارد .

٤ ـ دارائى مردم مردم دارى

٥ ـ عبارت (ومردم بسيارازطرفين .... پناه بديواربردند) اززيادات نسخه‌مك‌ميباشد .

دیگرسال لشکر برده[۱] وخرابی‌وبیرانی[۲] بسیار کردند ، [باغات[۳] بریده ، عمارات کندند، وکاریزها انباشته ، درختان ازبیخ انداختند ، اتفاقاً] درخلال این احـوال ملك یکی از رعایای آنجا را پرسید که بنای اسلام چند است ، آن شخص بی‌تأمل بعبارت بلیغ گفت : بمذهب[۴](خواند) ملك سه اول: غلات‌مردم‌را چرانیدن، دوم:کاریزها انباشتن‌سوم: درختهای مسلمانان ازبیخ‌بر کندن[۵] ، ملك منفعل گشته دست ازآن افعال بداشت ، وبهرات آمد ،

[۶] [تا درسنهٔ سبع وسبعین وسبعمایه اسکندر شیخی ولد افراسیاب حلاوی بسببی از اسباب از مازندران جلا کرده بخراسان آمد وبادرویش رکن‌الدین که خلیفهٔ شیخ‌حسن جوری‌بود اتفاق کرده ، خواجه‌علی مؤید قصدایشان‌نمود ، قوت مقاومت‌نداشتند ، درویش رکن‌الدین بفارس رفت وامیر اسکندر بهرات آمد با هزارسوار ، ملك غیاث‌الدین پیرعلی اورا تعظیم نموده همهٔ مردم اورا مرسوم وانعام فرمود ، ومال غوریان فوشنج وچندموضع دیگر جهت اخراجات خاصهٔ او ییین کرد

پس ملك] دراول بهار دیگربار عزیمت نشابور نمود ، و امیراسکندر درین یورش سعی وجد بیحد نمود واین نوبت ملك[۷] را فتح نیشابور میسر گشت ، آنرا بامیر اسکندر شیخی سپرده ، خود بهرات مراجعت نمود ، وشوکت وعظمت او بیفزود .

---

۱ ـ مک برده خرابی بسیار مج برد وخرابی وبیرانی بسیار

۲ ـ بیرانی « بیرام وبیرانه »بروزن ومعنی ویران وویرانه که نقیض آباد است .

امیرخسرو :

در عهد او چه جوئی دلهای خسته از غم
در ملك میرظالم بیرانـه چند خواهی

فرهنگ آنندراج

۳ ـ عبارت [باغات بریده اتفاقاً] اززیادات مج است

٤ ـ مک بمذهب خواند ملك مج بمذهب ملك

٥ ـ مج برکندن مک کندن

٦ ـ عبارت [تا درسنه سبع وسبعین وسبعمایه اسکندر – اخراجات خاصهٔ او تعیین کرد] اززیادات نسخه مج میباشد

۷ ـ مج ملك را فتح نیشابور میسر گشت آنرابامیراسکندرشیخی‌سپرد خودبهرات مراجعت نمود وشوکت وعظمت او بیفزود. مک: ملك فتح میسر گشت بامیراسکندرشیخی ولد (کذا) که بسببی ازاسباب ازمازندران جلا کرده بخراسان آمده بود وملك اوراتعظیم بسیار نموده سپرده خود بهرات مراجعت نموده وشوکت وسلطنت او بیفزود

چمن ششم از روضهٔ هشتم

دربیان حالاتی که درمیان[1] حضرة صاحب‌قرانی وملك هرات بود

درسنهٔ ثمان وسبعین وسبعمایه حضرت امیر صاحب‌قران تیمور گورکان ، ایلچی پیش ملك‌غیاث‌الدین‌پیرعلی فرستاده تجدیدعهد مصادقت وموافقت‌نمود ، وپیغام فرستاد که میان[2] ما دوستی موروثی ومحبت قدیمی است ، وهمت بر آن مصروف که روز بروز تزاید پذیرد ، ومواد بیگانگی بالکلیه ازمیان‌برخیزد ، ملك اظهار اطاعت[3] وخدمتگاری کرده ، گفت : اگر حضرت امیر فرزندم پیرمحمد را بغلامی ازخاك بردارد حاکم‌است، حضرت صاحب‌قرانی « سونچ‌قتلق‌آغا » خواهرزادهٔ خود را نامزد ملك‌زاده کرد ، وانواع تربیت ونوازش دربارهٔ اومبذول‌فرموده ، دریورش خوارزم همراه موکب همایون[4] صاحب‌قرانی بود .

مقارن این‌حال ، درویش رکن‌الدین[5] که بفارس رفته بود ، [گذارش یافت] : جلال‌الدین شاه شجاع دربارهٔ او مرحمت[6] وعاطفت نموده ، جهت او وسیصد کس

---

۱ ـ مج که درمیان حضرة صاحب‌قرانی وملك هرات بود
مک که میانهٔ حضرت صاحب‌قرانی وملك بود
۲ ـ مج میان ما دوستی موروثی ومحبت مک : میان دوستی موردشد (کذا؟) ومحبت.
۳ ـ مج اطاعت وخدمتگاری کرده گفت اگر حضرت امیر فرزندم .
مک اطاعت کرده گفت اگر فرزندم .
٤ ـ مج همایون مک ندارد
٥ ـ مج درویش رکن‌الدین بفارس رفته بود گزارش یافت جلال‌الدین
مک درویش رکن‌الدین که بفارس رفته بود وجلال‌الدین
٦ ـ مک مرحمت نموده جهت او ومردم او که سیصدنفر بودند .
مج مرحمت وعاطفت نموده جهت او وسیصد کس همراه او بودند

که همراه او بودند وظایف وادرار مقرر فرمود ،

[1][چون توقف درویش در آن دیار دیر کشید] بعرض[2] شاه رسانیده بود که چون دست امید درزیل این دولت زده‌ام ، [3][دوست‌ودشمن ازدورونزدیك چشم نهاده‌اند که‌مآل حال چه خواهد بود ،] اگر[4] مدد وهمت پادشاه شامل حال درویش گردد ، خراسان را اضافت مملکت فارس گردانم ، شاه را این‌صورت موافق خاطر افتاد ،

ع[5] : چشم برهم زد و گفتا برسد درویشان ،

پس‌مراکب‌خاص، وطبل وعلم ، وخلعت معلم ملمع ، و کمر مرصع ، ومردان‌دلاور بدرویش داده ، او را[6] [بابسطت موفور ، وحشم و حشمت فـراوان] بفرستاد ، چون بخراسان[7] رسید، غلبهٔ تمام از درویشان وغیرایشان که از بیم خواجه علی مؤید مخفی[8] و متواری بودند بدرویش ملحق گشتند ، وامیر اسکندر شیخی کـه ازقبل ملك غیاث‌الدین پیرعلی حاکم نشابوربودند باوپیوسته قصد سبزوار کردند ، چون خواجه‌علی قوت‌مقاومت نداشت منهزم شده بمازندران رفت ، ودرویشان سبزوار را گرفته قلاع جاجرم وبحرآباد فتح کردند ، پس درویش رکن‌الدین بملك غیاث‌الدین پیرعلی از روی استقلال مکتوبی نوشت واکثراحوال واوضاع را اسنادبجانب‌شاه شجاع کرد ، ملك‌فرمود تادرجواب‌مکتوب درویش این بیت ثبت کردند ،

بیت :

اگر خراب شود مملکت زشاه مرنج
که بیش اهل حقیقت گناه درویش است

---

۱ ـ مج چون توقف درویش در آن دیار دیر کشید . مک : این عبارت را ندارد .
۲ ـ مج بعرض شاه‌رسانید که چون مک بعرض رسانیده‌بود که چون .
۳ ـ عبارت [دوست ودشمن ... چه‌خواهد بود] اززیادات مج میباشد .
٤ ـ مج اگر مددوهمت مک اگر همت
ه ـ مج ع . مک : ندارد .
٦ ـ عبارت [بابسطت موفور فراوان] اززیادات مج است
۷ ـ مج : خراسان . مک بخراسان
۸ ـ مک : مخفی بودند مج مخفی ومدفیری؟ بودندقیاساً به (متواری) اصلاح شد . پا لایقرء است .

ودرسنهٔ تسع وتسعین وسبعمایه ازمشرق اقبال صاحب‌قرانی آفتابی طلوع کـرد که سبب روشنائی ممالك‌عالم بود، وازصلب همایونش قرةالعینی درنظر آمد که واسطهٔ بینائی اعیان بنی آدم گشت ،

لخواجه سلمان :

زکان سلطنت لعلی سزای تاج شد پیدا

که لؤلؤ باهمه‌لطف ازبر گوشش بود لالا

مهی گشت ازافق‌طالع که‌پیش‌طالع‌سعدش

کمرچون‌توامان‌بستست‌خورشید‌جهان‌آرا

یعنی: خسرو فیروزبخت ، آرایندهٔ دیهیم وتخت ، مظهر رحمت الهی ، فرازنـدهٔ اورنگ‌پادشاهی ، معین‌السلطنة والدنیا والدین ، شاهرخ بهادر ، درروز پنجشنبه‌چهاردهم ربیع‌الآخر سنهٔ مذکوره ، بفر قدوم ظفر ملزوم عرصهٔ گیتی منورساخت ، وساحت‌مملکت از انوار طلعت [فرخنده آثار]ش مزین گشته ، رایت نشاط‌ازبساط اغبر برفرازفلك‌اخضر برافراخت ، وطالع فرخنده مطالع ولادت بزرگوارش «قوس» بود کـه خانهٔ مشتریست بانواع دلایل سعادت موصوف وباضاف آثار اقبال ودولت محفوف . درمبادی احوال آیات منتهای کمال برجبین مبینش مبین ، ودراول نهارظهورانوارآفتاب اقبال بی‌زوال ازصفحات دولت مثبتش طالع ،

لخواجه سلمان رح[1] :

طالع عالم همایون شد بمیمون اختری

منتظم شد سلك ملك ودین بوالا گوهری

[2] [چون صوادر احوال سعادة مالش درمحل خود مذکـور خواهد شد درین مقام بزیادتی اطناب اقدام نمودن مناسب نبود .]

---

۱ ـ مج لخواجه سلمان رح . مک : سلمان .

۲ ـ عبارت [چون صوادر احوال نمودن مناسب نبود] اززیادات مج میباشد .

چمن هفتم از روضهٔ هشتم

در ذکر تزویج «سونچ قتلق آغا» با ملك زادهٔ هرات

درسنهٔ احدی وسبعین وسبعمایه حضرت صاحب قرانی فرمود تاطوی ملکانه وجشنی پادشاهانه ترتیب داده ، درةالتاج بزرگی را زیورافسر ملكزاده ساختند ، و«سونچ قتلق آغا» دختر خواهرخود شیرین بیك آغا را که نامزد فرموده بود بملكزاده پیرمحمد تسلیم نمود ، وتاج و کمر مرصع ، وجامهای مطلای ملمع بملكزاده داده ، اشراف واعراف خراسان را بحسب مرتبت هریك بتشریف فاخرنوازش فرموده ، اجازت مراجعت فرمود ، وحضرت صاحب قرانی «سونچ قتلق آغا» را بتجملات وافر ، وحشمت تمام ، واز امراء ومقربان جمع لاکلام ملازم ساخته ، بهرات فرستاد ، وملك غیاث الدین پیرعلی بدیدار ایشان شادمان شده ، یراق طوی ملکانه نمود ، وفرمود تاشهر را چون عروس آراسته ، از سرپل جوی نو تاچهارسو بنوعی که رشك [عرصهٔ] فیروزهٔ طارم ، وغیرت فزای روضهٔ ارم بود آیین بستند ، وچهارطاقها نصب کرده تعبیهای عجیب ، وشعبدهای غریب پرداختند ، ودرودیوار کوچه و بازاربقصبهای روم ودیباهای چین مزین ساختند ،

وچون[1] ازاشغال طوی وضیافت بپرداختند [جماعتی[2] را که همراه مهد عروس آمده بودند ملك رعایتهای لایق وعنایتهای مناسب نموده شاکر وخوش دل باز گردانید وخود] لشکر بنشابور کشید ، جمعی ازدرویشان که تبع امیراسکندر ودرویش رکن الدین بودند بعزم جنگ وجدال استقبال نموده حربهای عظیم کرده عاقبت مغلوب شده نشابور را گذاشتند وهزیمت بسبزوار بردند ، وملك نشابور را فتح کرده شیخ یحیی را آنجا گذاشت ، وشیخ یحیی درنشابورمی بود[3] تازمانی که حضرت صاحب قرانی بخراسان آمد .

---

۱ ـ مج وچون اشغال مک : وچون از اشغال
۲ ـ عبارت [جماعتی را که همراه باز گردانید وخود] از زیادات مج میباشد
۳ ـ مج نشابور بود مک نشابور می بود .

روضهٔ نهم

در توجه حضرت صاحب قران بعزم تسخیر ممالک خراسان

درسنهٔ اثنین وسبعین وسبعمایه، حضرت‌صاحب‌قرانی ، فرمان‌ده گیتی‌ستان، فرزند سعادتمند خود ، امیرزادهٔ جهانپناه میرزا امیرانشاه را با پنجاه قشون روان فرمود ، تا در ییلاق بلخ واند خود نزول نمودند وحضرت صاحب قرانی کس پیش ملک غیاث‌الدین پیرعلی‌فرستاد که لشکر کشان کشور گشای ، وسپه سالاران‌ممالک‌آرای جهت «قورلتای» بزرگ جمع میشوند ، وحضور ملک نیز مهم است ، باید که حاضر آید ، ملک فرستاده را رعایت وا کرام‌نموده التماس حضورامیرسیف‌الدین کرد، که‌مصحوب او بسعادت‌خدمت فایز گردد ، امیرسیف‌الدین بفرمان صاحب‌قران پیش ملک‌آمده پیغام رسانید ، که بین‌ـ الجانبین‌دوستی‌ومصادقت بقرابتی ومواصلت انجامید ، لایق آنست که مقالات‌غیبی بملاقات عینی ، ومصافات معنوی بموالات صوری اقتران یابد ، وملک پیشتر ازین حال‌شهر بندی ـ که‌دوفرسنگ دورداشت ـ در گردهرات بنیاد کرده بعمارت آن مشغول بود ، امیرسیف ـ الدین را بهر بهانه نگاه میداشت ، و در کار شهر بند سعی بلیغ می نمود تا باتمام رسد ، وامیرسیف الدین صورت حال درآینهٔ خیال میدید ،[1] [و کیفیت دواعی ملک از صفحات حالات مطالعه مینمود ،] تاملک او را باز گردانیده ، وعده کرد که متعاقب بمعسکر ظفر اثر رسد ، بعد ازآنکه امیر سیف الدین چگونگی احوال بعرض رسانید ، و ملک بوفاء وعده که‌لازم‌الوفاء بود نرسید ، امیرزاده میرانشاه حشم بادغیس‌را غارت کرده اموال‌بسیار گرفت ، ودرمیان اندخود ومرغاب مقام فرمود ،[2] [ودرین‌محل امیرعلی بیک‌ابن‌ارغونشاه

---

۱ ـ عبارت : [و کیفیت دواعی ملک از صفحات حالات مطالعه مینمود] از زیادات مج وپا است

۲ ـ عبارت : [ودرین‌محل امیرعلی ... نصرت انتساب باشد] اززیادات مج میباشد

برحسب فرمان بدرگاه حضرت صاحب‌قران آمده مقدم او باعزاز واکرام تمام تلقی یافت، وحضرت صاحب‌قرانی در امر عزیمت بجانب هرات مشورت فرمود، مقرر بر آن شد که امیرعلی‌بیك اول بهار حاضرشده عزیمت بامضا رسانند، وبعهد ومیثاق مؤکد تعهد نموده محترم ومکرم باز گشت، وچون میعاد نزدیك شد عرضه داشت کرد که هر گاه توجه فرمایند ملازم رکاب نصرت انتساب باشد]. پس حضرت‌صاحب قرانی باجتماع لشکرها فرمان داده، باسپاهی بهیبت چون امواج دریا از آب جیحون عبور نمود، وملك محمد [برادرملك‌غیاث‌الدین پیرعلی که‌سرخس‌داشت، بشرف بساط بوسی رسید، و] بعواطف خسروانه اختصاص یافت، وقاصدی بفرمان حضرت صاحب قران بطلب امیرعلی بیك (بن ارغونشاه) رفت عجب آنکه نیامد، وبوعده وفا نکرد، وعجبتر آنکه قاصدرانگاهداشت، ورها نکرد، آنحضرت ازآب مرغاب گذشته عنان توجه بجانب مزار مهبط‌الانوار جام [و قصبهٔ کوسویه] معطوف فرمود[ه بسبب آنکه چون ملك نشابور را بتجدید گرفته بود و بعضی از لشکر او آنجا بودند نتوانند که بملك ملحق شوند]، و دراوایل ذی الحجه سنهٔ مذکوره بکوسویه اتفاق افتاد وحاکم آنجا مهدی استقبال‌نموده بالتفات همایون سرافراز گشت، وموکب همایون ازآنجا متوجه «تایباد» شد، که مقام ومولد ومعبد ومحتد جناب‌قدسی‌مآب حقایق‌پناه مولانا زین‌الملة والحقیقة والدین‌ابوبکر قدس الله‌اسراره بود، وحضرت صاحب‌قران کس فرستاد که بادب پیش جناب مولانا رفته گوید که امیر اینجا رسیده‌بحکم: **القادم یزار**، شما را بدیدن او می‌باید آمد، مولانا فرمود که فقیر را باامیر هیچ مهمی [نیست، حضرت] صاحب قران چون این معنی را استماع فرمود متوجه (زیارت) مولانا گشت، دراثنای‌نصایح که‌مولانا میفرمود، حضرت صاحب قران گفت چرا ملك خود را نصیحت نمیکنی که خمر میخورد، وبمناهی وملاهی اشتغال‌می‌نماید، جناب‌مولانا فرمود، که اورا گفتم نشنید، حق‌تعالی شما را برو گماشت شماهم اگرنشنوید دیگری رابرشما گمارد، [حضرت] صاحب‌قرانی رقت آورده، بیرون آمد ومیفرمود که‌درزمان حکومت خود باهرکس از گوشه‌نشینان ملاقات کردم او ازمن ترسید، ومن ازمولانا ترسیدم، مرد حقانیست، پس متوجه‌هرات‌شده، اواسط شهرمذکور

سپاه ظفرپناه بقصبهٔ «فوشنج» رسیده مردم آنجا [پیش آمده] حربهای سخت کردند ، تایك هفته [مقاومت نمودند آخر] مسخر شده . قلعه وقصبهٔ ایشانرا [چون دل وخاطر ایشان خراب وویران ، و] کوفته وپریشان ساختند، واز آنجا نهضت نموده بظواهر (بلدهٔ) هرات فرود آمدند ، وشهربند بیرون را نقطه مثال درمیان گرفته ، دایره وار بر گرد آن محیط گشتند، وملك مارا هوای معاشرت راح مشکین ، ومباشرت صباح ملاح ، ومذاکرهٔ اشعار فصاحت شعار ؛ ومحاورت بذلهای شیرین ، ونکتهای آبدار برطبیعت غالبتر از ترتیب سپاه ، وساز سلاح ، وآهیختن تیغ ، و افراشتن رماح ، و اشتغال حرب وپیکار ، وارتکاب شداید معرکه وکارزار بود ، [۱] واز غایت حلم و کم آزاری ابـواب سیاست که یك رکن ریاست (است) مسدود ، واسباب حزم وصیانت که اصل الباب ایالت وسلطنت است مفقود بوده ؛

[کمال اسمعیل] :

مملکت راست چون ترازویست
دائم از عدل خود معیر دار
یکسرش آهن است و یکسر زر
هردو با یکدگر برابر دار

۱ـ حافظ ابرو دروصف ادب دوستی ملك غیاث الدین ومجالس ادبی او مینویسد : « ومجلس او (ملك غیاث الدین کرت) دایم بانشید اشعار آبدار ، ونکات چون درشاهوار ، ونوشانوش ساقی ، وبریق چهرهٔ ترکان ایلاقی بود »

وهمودرین باره مینویسد « شهررا محاصره کرده اند وباستعداد حصار گرفتن مشغول گشته ونردبان وخرك وعراده ومنجنیق ترتیب میدهند ، هنوز بطرح عمارات وضبط کبوتر خانه وترتیب آلات مجلس وانواع سازهای موسیقی وامثال آن مشغول بود » (زبدة التواریخ بایسنقری = ربع چهارم از تاریخ عمومی حافظ ابرو ـ نسخهٔ خطی کتابخانه ملی ملك)

عشق وعلاقه بادب وهنر ازصفات ممتازه همه ملوك کرت بوده ، وهریك از پادشاهان کرت شاعری نامدار ونویسنده زبردست وخوشنویسی ماهر بوده اند ، سیفی دروصف ملك فخرالدین مینویسد « چون راح روح افزا بروز درمزاج او اثر کردی بفرمودی تاراویان بآواز خوش اشعار دلکش خواندندی ، ودربحث وتفتیش معانی والفاظ آن باندما وجلاس وشعرا سخن راندی ودرعهداو چهل شاعر نامدار مدح او گفتندی ... » . (مونس الاحرار ـ بدرجاجرمی ـ نسخه مخطوطه کتابخانه ملی ملك . تاریخ نامه هرات ـ سیفی هروی ص۱۵۱).

لطف و عنف است آهن و زر او
هردو برجای خود مقرر دار
دوستانرا بزر توانگر کن
دشمنانرا بتیغ سر بردار

لاجرم مخایل خلل وعوارض زلل بارکان مملکت راه یافته روزبروز [آثار[۱]] ادبار ازمجاری روزگار اومتظاهر بود ، وساعت بساعت امارات زوال روز دولت واقبال ازفحاوی [احوال[۲]] او متوافر، جنود نصرة وفود حضرت صاحبقران شهر را محاصره کرده ترتیب نردبان وعراده ومنجنیق مینمودند ، وملك درپرده بآهنگ موسیقی وساز مجلس [انس[۳]] وطرح خانهٔ کبوتر واسباب ملاهی مشغول ،

ع[۴] : دلا دامن فراهم کن، کجا وما کجا ایشان ،

ملك ساده[۵] [آنچه بروزن آنست] بخیال آنکه رعیت از حمیت زن و فرزند و مال و عیال خود جنگ خواهند کرد ، وبجان کوشش نموده ، خود را تسلی میداد و حضرت صاحبقران فرمود تادیوارهای بیرون شهربند (را) که اکثر باغات بود انداختند ، ودر مقابل شهر وحصار [وخندق] مقابل کوب ساختند ، وازهردوجانب رایات جنگ ووغا برافراخته غلغلهٔ جوش وغوغا (در) سقف گنبد خضرا انداخت ، [ناگاه از شهر جماعت «کذا» ازدلیران جنگی دردروازه گشاده بیرون آمدند وجنگی عظیم وقتل بسیارواقع شد، وآخر روز هردو گروه بمقام خود بازگشتند ،] آنشب پاسی داشتند که تاروز از خروش دلاوران هندوی پاسبان فلك دیده برهم ننهاد ، وازولولهٔ نعرهٔ پردلان ونفیر حاضرباش حارسان گوش بهرام برفراز قلعهٔ مینافام کر گشت ،

---

۱ ـ مج پا آثار . مک این کلمه را ندارد
۲ ـ مج احوال . پا . مک : این کلمه را ندارد
۳ ـ مج پا انس . مک ندارد
٤ ـ مج ع پا . مک : ندارد
۵ ـ مج [آنچه بروزن آنست] ؛ پا . مک : این جمله را ندارد

فردوسی طوسی :

جهان سربسر بود دریای قار
برافروخته شمع ازو صد هزاره
ز نالیدن بوق و بانگ سپاه
تو گفتی که خورشید گم کرده راه

روزدیگر (نیز) بجنگ ومحاربه گذشت ، شب از دروازهٔ انصاری جمعی (دلاوران) بیرون آمده شبیخون زده ، چند کس ازسپاه صاحب قرانی کشته بسرعت باز گشتند ، روز جمعه جنگ سلطانی انداختند، لشکرخورشیدحسام ، بهرام انتقام ، ازاطراف شهرصفوف آراستند ، واهل‌شهر مداخل ومنافذ مضبوط ومستحکم‌ساخته درمقام مقاومت قایم گشتند، حضرت‌صاحب‌قرانی بتفرج‌تعبیه‌لشکر آمده، سپاه نصرت‌پناه ، درنظر کیمیااثر، بهادر(یها) نمودند ، [وداد مردی ومردانگی داد ، (و) جانبازیها و سر(ا)فرازیها [که همیشه شعار ایشان بود] بظهورآوردند ، امیرانکوتیمور ، وامیرسونجك ، ودیگر امرا خودرا بفصیل رسانیده نردبانها بردیوارها نهادند ، و بالاآمدن گرفت

وملك بنفس خود برپشت دروازهٔ [پل] انجیل کوششهای مردانه نمود ،

ع : ولی بکوشش خود سرخ روی نتوان شد ،

لشکر صفدر صاحب قران پیش رفته بعضی از نزدیك کوشك میرغنی که حالا مسجد [جامع] ومدرسه [وبقاع خیرات] حضرت [مملکت پناهی] مقرب الحضرت السلطانی (اعتضادالدولةالخاقانی‌امیرنظام‌الدین علیشیر) درآن‌موضع احداث (یافته) [ازمحلی که آب شهر درمی‌آمد] درآمدند ، واول کسی که بربالای شهر[بند] بالاآمد خلیل یساول بود ، ولشکر فیروزی اثر دروازها شکستند ، ودیوارها شکافته بشهربند درآمد(ند) ، واز نزدیك قلعه قریب بدوهزار کس گرفته پیش [حضرت] صاحب‌قرانی بردند ، ومرحمت فرموده خون ایشان را بخشید ، وحکم فرمود که هر کس از رعیت بباره و فصیل نیاید جان‌وخان ومان او توامان امان‌باشد ، بعدازآن رعایا را یارای رفتن باره نبود ، و کس حکم ملك نمی شنود ، و امیراسکندرشیخی گفت چند کس را درسرمحلها سیاست می‌باید

کرد تامردم بترسند وشهر [را] نگاه‌دارند ، ملك گفت : من خون‌ناحق چون کنم، گفت: پس شهر نگاه نمیتوان داشت .

بعده : از جانبین بمراسله ومراوده توسل نموده ، متوسطان آمد ورفت کردند ، حضرت‌صاحب‌قرانی‌فرمود که اگر بجنگ وعناد مسخر شوند نتیجه هلاك وبوار وتخریب دارودیار خواهد بود ، واگر بایلی وانقیاد پیش‌آیند ، ثمره(اش) امن‌وامان وصیانت دماء وعیال مسلمانان [باشد] ،

زین هردو کدامت اختیارست بگیر ،

ملك باب مخالفت و راه متابعت بست وگشاد وگریبان معذرت و دامان معاندت گرفت وگذاشت ، وازشهر بیرون‌آمده درباغ زاغان بشرف تقبیل بساط گردون عدیل اختصاص یافت ، حضرت صاحب‌قرانی ملك را نوازش فرموده بتاج وکمر سرافرازی‌داد، وباعزاز واکرام باز گردانید ، دیگر روز اکابر واشراف ومشاهیر واعراف بیرون‌آمده ، (حضرت) صاحب‌قرانی‌بشهردرآمد ، وبحصاررفته والدهٔ ملك‌را که‌ازاقربای طغاتیمورخان بود پرسش [فرمود و] دلداری واستمالت نموده بیرون‌آمده ، و از باغ زاغان باولنگ کهدستان خرامیده ، حکم فرموده تا باروی قدیم شهر (را) چون [دل] دشمنان خراب ساختند ، ودروازه‌ها را چون بنیاد عمر مخالفان کنده ، کنگرها وبروج را [که] چون سر متکبران باوج سماء می‌سود درحضیض خندق انداختند ، ودرهای آهنین متکلف که بالقاب ملوك کرت موشح بود ، بر گردونها نهاده بشهرسبز[1] نقل کردند ، وخزاین‌ودفاین چند(ین) سالهٔ ملوك‌را [که‌بغرایب‌نفایس‌وبدایع رغائب مشحون‌بود] بیرون‌آورده‌بردند،

ومال (امانی) تحمیل کرده بسه‌روز ستانیدند ، ودویست کدخدای نامی از شهر و توابع حکم شد که بشهر سبز برند ، پس قلعهٔ اسکلچه را ــ که امان کوه نیز گویند ــ ملك بپسر خورد خودامیرغوری سپرده بود ، [واو بشجاعت مشهور وبجلادت مذکوربود]، حضرت‌صاحب‌قرانی فرموده که ملك پسر خود را بتدبیر [ولطایف‌الحیل] ازقلعه بیرون

---

۱ ـ شهر سبز از بلاد ترکستان که به «مدینةالخضرا» یاقبةالخضرا مشهوربوده است .

آورد ، والا آنچه قضای الهی‌است بظهور آید ، ملك فرزند را ازحصار بیرون آورده [واز حضرت صاحب قرانی] نوازش یافت ، و وقوع این حالات در محرم سنهٔ ثلث و سبعین وسبعمایه بود.

وبعدازآن رآیات ظفرآیات بجانب‌سبزوار نهضت فرمود ، ودرمزار صاحب‌الدعوه ابومسلم مروزی که درحوالی نیشابور است - فرود آمده ، وشرایط زیارت بجای‌آورد[1] واز آنجا باسفراین‌فرموده توقف‌نمود تااسبان‌فربه‌شدند ، وملوك اطراف را اجازت‌انصراف داده عزیمت‌ماوراءالنهر فرمود ودر بخارا قشلاق کرده ، درآخرزمستان بیراق سپاه اشارت راند ، وبجهت دفع مواد فساد امیرعلی‌بیك و امیر ولی مازندرانی که قصد سبزوار کرده بودند ، دیگرباره‌بخراسان‌آمد ، ودرین فرصت قلعهٔ‌ترشیزرا امیرعلی سدیدی‌غوری‌داشت که ازقبل ملك هرات حاکم‌آنجا بود واسباب [مقاومت و] قلعه داری مهیا داشته بود ، حضرت‌صاحب‌قرانی‌محاصرهٔ قلعه‌فرمود ، ومردم‌قلعه درمقام امتناع واندفاع ثبات‌نمودند، حضرت صاحب قران فرمود تاآب خندق را شیبه داده خشك ساختند ، واستادان نقاب درکارآمده بهادران از اطراف وجوانب جنگ انداختند ، وبزخم رعد سنگ ، ومنجنیق، وعراده بروج وباره را چون پشت سپاه [دشمن] درهم‌شکستند ، وازیکطرف قلعه‌سی گز دیواربسبب‌نقب‌بیفتاد واهل‌قلعه اورا بچوب ودر ، وقرارهای‌پربار واحشای دیگربرآورده روی او را بنمدهای بپوشیدند ، وبکوشش تمام هرروز از صباح تا شام در میان فریقین

۱- هیچ بعید نیست که ابومسلم آن نابغه مرد غیور ملی پس‌ازآنکه بردست خلفای فاسد وغدار تازی بدان وضع فجیع کشته شد جنازهٔ او را پیروان او بخراسان رسانیده ودر حوالی نیشابورمدفون‌ساخته‌اند، وآنجا میعادگاه ومزارملیون‌خراسان بوده است،همچنانکه خانه ابومسلم درمرو تاسال٦١٦ (سال تخریب مرو بردست مغول) برجای بوده وپرچم سیاه ملی ابومسلم (که یك شعار خشم وکین وانتقام باستانی ایرانی است) برفرازگنبد آن دراهتزاز بوده است

اما افسوس که اکنون ازین‌مزار نشانی پیدا نیست زیرا یکی‌ازآثار شوم حمله‌مغول مردن روح‌ملیت وخاموش‌شدن مشعل فروزان شعائر باستانی است که مدت چهارقرن این کشور باستانی وملت کهن‌سال را زنده داشته وازآثار شوم بیگانه رهائی بخشوده است .

جنگ بود ، حضرت صاحب‌قران ملك هرات را طلب داشته فرمود که این قوم نوکر و دست‌نشان تواند ، ایشان را نصیحت کن تا بیرون آیند ومردم تلف نشوند ، ملك بشرط وبیمان وعهودوپیمان‌ایشانرا بیرون آورد، چون‌حضرت‌صاحب‌قرانی یکجهتی (ومردانگی) [ویگانگی] ایشانرا مشاهده‌نموده‌بود ، همه‌را امان‌داده ، ادراروانعام فرمود ، ومحافظت وکوتوالی قلاع از ترکستان تاکاشغر بدیشان داده تمام مال وواجب آن نواحی‌را دروجه مواجب ایشان مقرر داشت

وبعدازتسخیر ممالك خراسان توجه بمستقر اقبال فرموده ، سرداران خراسان را رخصت معاودت باوطان ایشان ارزانی داشت ، وملك [هـرات] را همراه داشته ، منشور ایالت هرات بنام پسرش امیرغوری نافذ گشت ، ملك [غیاث‌الدین پیرعلی] را چون روز دولت [بزوال] وکوکب‌اقبال بوبال روی‌آورده‌بود ، درراه حرکتی کرد که اووپسرانش را حکم‌حبس‌شده‌بسمرقندبردندومحبوس کرده، «امیر که» ولد«امیر تیمور که» بداروغگی هرات مأمور شد .

پس درسنهٔ خمس وسبعین وسبعمایه حضرت صاحب‌قرانی دیگرباره بعزم خراسان یراق لشکر فرموده ، جهت دفع شرارت ، ورفع جسارت بقیهٔ ملوك غور که مادهٔ شروشور بودند متوجه گشت ،

وسبب آن بود که [اولاد ملك‌فخرالدین کرت] ملك‌محمدوبرادر، در زمان [ملك معزالدین حسین و] ملك غیاث‌الدین‌پیرعلی‌مفلوك [ومنکوب] بودند ، [حضرت صاحب قرانی هرات را فتح فرمود ، عرضه داشت نمودند، که ملك حسین که عمزادهٔ ما بود املاك پدران مارا بظلم و ستم تصرف کـرده مارا محروم ساخته است آنحضرت ایشان را بنظر مرحمت ملحوظ داشته ، ملك محمد] را حکومت غورداد ، وابوسعید سپهسالار که آبای او امرای غوربودند ـ وملك غیاث‌الدین‌پیرعلی ده سال بود که اورا محبوس داشت ـ خلاص داده مطلق‌العنان ساخته بود ، درین‌محل ملك‌محمد] ازغور باجمعی فتان مغرور ،

[بیت] :

همه فکنده‌تن اندر مغاکهای هلاك

همه نهاده دل اندر نشانهای خطر

هجوم کرده روی بهرات آوردند ، [وبا ابوسعید نیز اتفاق کرده] راه بیداد پیش گرفتند ، اتراك از بیم تعرض آن طایفهٔ بی‌باك پناه بحصار «اختیارالدین» بردند ، غوریان بشهر درآمده اهل فساد سراز گریبان عناد برآوردند ، و [اصحاب صلاح پای در دامن اصطبار کشیده در گوشها دم فروبرد ، ازقضا] درین‌حال پسر تیمور که داروغه‌بود [بسبب مرضی] فوت شد ، غـوریان غوغای بپای حصارآوردند ، واز یتیمان فیروزآباد علی‌اسد بازمرهٔ آتشدانیان چند پشته هیزم آورده بردر حصارآتش زدند ، [درحقیقت بدان آتش آتش درتمام خراسان‌انداختند ،] وخلق‌هرات چنانچه عادت ایشان است بربامهادویدند آواز دهل وبوق بذورهٔ عیوق رسید ، مغولان تصور کردند که تمام شهر یاغی است خود را برهنه [ازباره] بزیر انداختند ، غوریان سفاك همه را بقتل آوردند ، چون حضرت صاحب‌قرانی ازین‌حال وقوف یافت ، ملك غیاث‌الدین پیرعلی را که [درارگ سمرقند] محبوس‌داشت، وپسرش‌امیرغوری [را که‌دراوزگندبود] فرمود تاهلاك کردند، وشاهزاده میرزا میرانشاه بالشکر در کنارآب مرغاب بود متوجه هرات گشت ، مفسدان غور چون خبر یافتند.

[ع : چون بزاز قصاب وخر از نیشتر]

روی بگریز نهادند و سپاه ظفر پناه مانند گرگ در عقب رمه افتاده بسیاری از جاهلان غور مقتول ومجروح ساختند ، وصاحب‌قران گیتی‌ستان دراوایـل رمضان بهرات رسید ، ازفرط غضب وسخط بقتل واسر خواص وعوام [هرات] فرمان میداد ، بعدازشفاعت بسیار برمال امان قراریافته خلقی درتعذیب وشکنجه عرضهٔ هلاك شدند ، وحضرت‌صاحب قرانی عزیمت سجستان فرمود . [چون باسفزار رسید شیخ علی‌داود خططای که‌حضرت صاحب‌قرانی او را حکومت اسفزار داده بود حصارقریه بدرآباد را عمارت کرده یاغی‌شده بود ، وتابان بهادر او را کشته ـ چنانچه پیشتر شمهٔ گذشت ـ فرمودتاقلعها را نقبها زده گرفتند، ومجموع اهل قلعه را بتیغ گذرانیده داود را ـ که پدر شیخ علی بود ـ در خانه سوختند ، وآن خانه هنوز برجاست ، وگورخانهٔ او همانست ،] وآنچه بسبب این چند غوری فتان‌خاکسار واقع شد دربلادخراسان خصوصاً درهرات واسفزار ، ازقتل ، وغارت،

[وتعذیب ، وتعریك ، واسرت ،] وویرانیمواضع وپریشانیخلایق ، درهیچ زمانومکان ـ الا ماشاالله ـ وقوع نیافته باشد

[وازهمه صعبتر آنکه جمعیدیگر گناهی کرده باشند وچندینهزارمسلمان که در آن قضیه هیچگونه گناه بلکه رضا نداشتهاند بعذاب ، وعقوبت ، ونکال وصعوبتهلاك ، و مبتلا گردند،] چنانکه نقل است که : شخصیازبام افتاده بر گردن دیگریآمد آنشخص که ازبام خطا شده بود سلامت یافت وآن دیگری برشرف هلاك افتاد ، یکیازدوستاناو پرسید که حال چیست؟ گفت : چهحال ازینبتر باشد، که شخصی دیگر ازبام افتاده ومرا بعوض اومیباید مرد

[وبعدازحدوث این واقعه تامدتی در کویها ، و بازارها مرده و کشته بر یکدیگر افتاده متنن گشته بود ، که هیچکس را یارای آن نبود که تجهیز و تکفین ایشان کند ، و مسلمانان آنچه زنده مانده بودند ، با اهل و عیال از اوطان جلاشده پایمال محنت و اذلال ، و دست خوش تعرض جهال و ارذال گشتند ،] حفظ اله تعالی زماننا ومکاننا من تلكالاحوال .

روضهٔ دهم

درتفویض نمودن [حضرت] صاحب‌قرانی ممالك خراسان را بشاهزاده شاهرخ سلطان

درسنهٔ تسع وتسعین وسبعمایه که نهال اقبال شاهزادهٔ جوانبخت جهانگیر، پادشاه خورشید تاج ، جمشید سریر ، معین‌السلطنت والدنیا والـدین شاهرخ بهادر ، از رشحات سحاب عواطف سبحانی ، دربهاردولت وتربیت حضرت صاحب‌قرانی‌مورق ومورد گشته‌بود، وقامت بااستقامت رایت [سعادة] پر کمالش براوج رفعت بالا کشیده ،

[بیت] :

رایت قد سرافراز تو سرویست بلند

که‌برحمت‌بسرخلق‌خدا سایه فکند

حضرت صاحب قرانی ، نظر برصلاح حال رعایا ، (و) تقویت دیـن مسلمانی ، و مصلحت امور شاهی وجهانبانی ممالك خراسان را که واسطهٔ عقد اقالیم‌آفاق ، وسرآمدهٔ تمامی بلاد روی زمین علی‌الاطلاق است ازاقصای مازندران تاحدود هندوستان بوی‌ارزانی فرمود ، وآن پادشاه اسلام پناه کریم‌الاخلاق بآثارسنیه واوصاف مرضیه بمرورایام بامداد توفیقات حضرت ملك علام ، ازسرحد ختای تااقصای روم وشام مسخرساخت ،

لحافظ :

تیغی که‌آفتابش ازفیض خود دهد نور

یکسر جهان بگیرد بی‌منت سپاهی

واز امرای عالیشان مثل : سلیمان‌شاه ، ومغراب‌جاکو ، وسید خواجه [ولد شیخ علی بهادر] ، وعبدالصمد حاجی سیف‌الدین ، وحسن جاندار ، وملکت ، [وپسرش] ، و جمعی دیگر را علی‌هذاالقیاس تعیین فرمود، که باکوچ درملازمتش بخراسان روند ، پس

پسر پدررا وداع کرده بطالع سعد ووقت میمون عزیمت فرمود ، وچون بنواحی ججکتو رسید ، امیر آقبوقا که حاکم [بلدهٔ] هرات بود ، باعلما وسادات واکابر واشراف باستقبال آمده ، قاعدهٔ نثاروساچق[1] وپیشکش تمهید نمودند، وجمع حکام وملوك وسرداران حدود واطراف خراسان بشرف تقبیل آستان عالیشان سبقت [ومبادرت] نموده ، وظایف بندگی وطاعت‌داری بظهور آوردند ، وزمستان این‌سال درمرابع ومراتع مازندران ـ که درفصل شتا بهاریست رشك ریاض رضوان ، وطیره گر مرغزارجنان ـ چنانکه گفته‌اند ،

بیت :

نیست جائی خوشتر از مازندران
یا الهی خیمهٔ ما زن در آن

اتفاقاً قشلاقی فرمود ،

ویکی ازمیامن خاك پاك خراسان [وبرکات] مآثر این بقعهٔ فردوس‌نشان که‌قرین روزگارفرخنده‌آثار[پادشاه] شاهرخی گشت، ولادت (با)سعادت [خلاصهٔ] امتزاج ارکان وعناصر سلطنت ، نتیجهٔ ازدواج اعراض وجواهر مکنت وعظمت ،

[للشیخ نظامی قدس سره] :

سریر افروز اقلیم معانی
ولایت گیر ملك کامرانی
برافرازندهٔ اورنگ شاهی
حوالتگاه تأیید الهی

معزالسلطنه والدین بایسنقر بهادربود، که در [بیست ویکم] ذی‌حجه مذکوره دربلدهٔ هرات بطالع جوزا اتفاق افتاد

[ومنه ایضاً] :

نخست اقبال بردوزد کلاهی
چووقت آیدنهد برفرق شاهی

---

۱ ـ ساچق: بکسر جیم پارسي هدایا که داماد بخانه عروس فرستدودر این جامطلق هدایامراداست.

ز دریا دربرآرد مرد غواص
بکم مدت‌شود برتاجها خاص

وازطلوع آن‌آفتاب اوج عزوجلال ، ونیر برج سعادت واقبال ،

[ع] : همه افلاك شد روشن ، همه‌آفاق شد خرم

از طنطنهٔ طبل شادمانی ، و دبدبهٔ کوس‌کامرانی صدای بشارت و بشرناه بغلام علیم ، درتجاویف گنبد خضرا افتاده ، وازنوای روح‌افزای رامشگران ، وزمزمهٔ چنگ‌برقانون خنیاگران ، صوفیان صافی نهاد افلاك درچرخ آمدند ،

[من‌قران سعدین] (امیر) خسرو :

چنگ سر افکنده سر انداخته
موی بمویش ز هنر ساخته
پرده ز ابریشم و از مو طناب
گاه بریشم گرو گه موی تاب
گه چو دل سوختگان فراق
نای فغان کرده براه عراق
کرده بهردست ز آواز تن
زیر هرانگشت هزاران هنر

وباغ زاغان را چون دم طاوس ازالوان ملابس وانواع نفایس‌آراسته کرده، تعبیها ساختند وصنایع وبدایع پرداخت، وبعدازآنکه مدت‌سوروسرت بغایت رسیده وروزگار عیش‌وعشرت بنهایت کشید طوی بزرگ ساخته اعیان ملك وارکان دولت را تشریفات فاخربخشیدند ، [وحضرت صاحب‌قرانی از استماع این‌خبر بغایت مسرور ومبتهج گشته بشارت‌رسانرا بفواید کرم ومواهب‌دیناردرم ازاقران ممتاز وازجهانیان بی‌نیاز گردانید،]

چون‌دیگرمآثراحوال‌وصوادرافعال‌شاهزاده‌شاهرخ‌بهادردرمحل(خود) روضهٔ دیگر را زینت خواهد [داد] ، اکنون بذکر حوادث ووقایع هرات شروع میرود

روضهٔ یازدهم

در [بیان] بعضی وقایع وحوادث که درهرات واقع شده ازقدیم وحادث

چمن نخستین[1]

بعضی از آنچه درتاریخ شیخ عبدالرحمن فامی آمده :

اول : ظهورجماعت لغریان[2] که‌اصحاب واتباع اساسیس بودند ، وایشان قریب بسیصد هزار مرد بوده اند ، داؤدبن کزاز الباهلی که از قبل منصور خلیفه والی هرات (بود) ، درسنهٔ خمسین ومایه قصدایشان کرد ، چون بسیاربودند داؤد (را) در میان گرفته چهارماه محاصره داشتند ، [ازماه شعبان تاشهر ذی‌قعده] چون خبر ایشان بمهدی خلیفه رسید کس بمعاذبن مسلم فرستاد که در نشابور بود ، وحمادبن عمره را همراه او کرد ، وخازم‌بن خزیمه را امیر لشکرساخته [بمدد او فرستاد] ، وایشان درسنهٔ احدی وخمسین و مایه باساسیس رسیدند ، و او بحکم : قل‌جاءِ الحق وزهق الباطل ، هزیمت نمود ، و سی هزار کس ازیشان در معرکه کشته شد و یازده هزار اسیر گشت ، خازم فرمود تااسیرانرا (نیز) بقتل آوردند

دیگر : درسنهٔ‌ست ومائتین خوارج خروج کرده‌بودند، عبدالرحمن‌بن‌عبداله [ابن] عمار ازنشابور بهرات آمد بجنگ خوارج ، وسرخوارج ـ که بر کنده باد ـ حمزه بود ، وخلق بسیار بمدد عبدالرحمن جمع شدند ، ودرصحرای‌کارزار گاه ـ که [حالا] از جهت

---

۱ ــ درنسخ مورد استفاده بعدازذکرعنوان (روضه یازدهم) بلافاصله مطالب چمن‌اول شروع شده است ظاهراً ذکر عبارت «چمن اول» ازخود مصنف فوت شده است برای حفظ سیاقت ابواب عبارت «چمن نخستین» دراینجا افزوده شده

۲ ــ به‌صفحه ۳۸۱ و۵۳۷ جلد اول مراجعه شود .

تحریف وغلط عوام بگازرگاه شهرت یافته ـ حرب عظیم کردند و خلق فراوان کشته شدند، ازهردو گروه، وآن کشتگان را درهفت چاه دفن کردند، ومردم آنجا بزیارت می‌آمدند، وبآن مقام تبرك میجستند، وآنجا خانها ساختند، وکاریزها کندند، ودیهی شد، تاوقتی که شیخ اسمعیل صوفی که بشیخ عمویه مشهور است، آنجا مسجد جامع و رباطی متصل بیکدیگر بساخت، وشیخ‌الاسلام خواجه عبداله انصاری قدس‌اله سره، [که مقتدای اهل هرات بود،] بدان‌مقام میل تمام داشت، ومردم بموافقت آنحضرت عزیزان خود درآنجا دفن میکردند، تا شیخ‌الاسلام را وفات رسید، آنجا مدفون گشت، رغبت مردم بزیارت (آنجا بیشتر) شد، [زندگان نیز وصیت میکردند که بعد ازموت ایشان را درآنموضع دفن سازند، وبزرگان بسیار چون: شیخ‌الاسلام عبداله انصاری، وپسرش شیخ‌عبداله‌الهادی ـ که‌درشمیران بردست‌ملاحده شهیدشد، چنانچه مذکورخواهد گشت ـ، وشیخ ابوعطیه‌جابر انصاری قدس‌اله اسرارهم، وبسیاری دیگر ازاهل زهد وعلم که‌هریك یگانهٔ عالم‌بوده، آنجاآسوده‌اند،] ودرآن بقعهٔ‌مبارك، ازقرارگاه جانهای پاك، ومقابر صاحبدلان،

[ع]: همه‌جای جان بود وماوای دل،

ودرسنهٔ ثمان عشر ومائتین قحطی عظیم حادث‌شد، چنانکه قیمت‌خرواری غله [1] [بچهارصد درم رسید

ودرسنهٔ ثمان وثمانین ومائتین قحطی‌دیگر پیداآمد که خرواری غله] بسیصدو بیست درم رسید

دیگر: ازحوادث‌آن بود که درزمان ایالت عبداله ابن طاهر، محمدبن سعید که قاضی هرات بود، جمعی را امربمعروف ونهی‌منکر مینمود، وترغیب بعدل و[2] بترك ظلم میفرمود، واحمدبن‌حمادالذهلی ازقبل عبداله طاهر والی هرات بود، واتباع واشیاع

---

۱ ـ مج [بچهارصد درم رسید. ودرسنهٔ ثمان وثمانین ومائتین قحطی دیگر پیداآمد که خرواری غله] مک پا: این عبارت را ندارد.

۲ ـ مج: بترك. مک. پا ترك

او عرب بودند ، آن اعراب برقاضی بیرون آمده احمد را بران میداشتند که قاضی‌را بزند وایذاء کند ، واو اجابت نکرد ، اعراب گفتند اورا که سرهنگان حشم را حاضر کن ، و توازمجلس بیرون‌رو ،[۱] [ومارا بااو گذار،] احمد چنان کرد، آنجماعت قاضی‌را برعقابین[۲] کشیده (و)[۳] تازیانهٔ بسیار[۴] بزدند ،[۵] [ودران وقت عبداله‌طاهر درعراق‌بود ، چون‌بنشابور آمده محمدبن‌سعید باستغاثه پیش او رفت واحوال بگفت ، عبداله عظیم متغیرشد ، واین حرکت وجرئت بغایت بزرگ شمرد، که رعایا قاضی را ایذا رسانند و بیحرمتی کنند ، نصربن‌سهل درآن‌فرصت ازحج مراجعت نموده بنشابوررسید ، عبداله اورا بخواند ازقضیهٔ قاضی[۶] پرسید نصر گفت مصلحت آنست که امیر صورت حال را ازقاضی سؤال کند تاعقل‌و کفایت او امیر را بفراست معلوم گردد ، عبداله او را بحضور طلبیده پرسید کـه ترا زده است ؟ وشکایت از که داری ؟ گفت : ازاهل هرات وباد غیس وفوشنج[۷] (گفت فوشنج و) بادغیس‌را چه گناه است ؟ گفت : آنکه‌منع آنجماعت‌نکردند ، وشر ایشان دفع‌ننمودند، عبداله برکاکت عقل ، وقلت ادراك او مطلع شده گفت : این خصمان تو بسیارند ، وتغافل کرد ، تاآن وقت که قاضی را قضا رسید ، ولامحاله اگر ازجمع مخصوصی که اورا آلت کرده بودند شکایت نمودی ، عبداله ایشانرا برمی‌انداخت][۸]

---

۱ ـ مج [ومارا بااو گذار] مک . پا این جمله را ندارد

۲ ـ عقابین بضم‌عین مهمله وفتح باء موحده بصیغهٔ تثنیه عبارت ازدوچوب‌بلنداست که برپا کنند ومحکومین بمرگ را برآن بیآویزند فرهنگ آنندراج

۳ ـ مج تازیانه . مک : وتازیانه

٤ ـ مج بزدند . مک زدند .

٥ ـ عبارت : [ودرآن وقت عبداله‌طاهر درعراق بود شکایت نمودی عبداله ایشانـرا برمی‌انداخت] ، تماماً اززیادات نسخه مج میباشد

٦ ـ دراصل نسخه مج (رسید) باتوجه بسیاقت عبارت قیاساً اصلاح شد .

۷ ـ عبارت : (گفت فوشنج و) ـ که درنسخه‌ها نیست وظاهراً ازقلم مصنف یانساخ سهواً فوت شده ـ قیاساً برای اصلاح وتکمیل عبارت متن افزوده شد .

۸ ـ تااینجا اززیادات نسخه مج میباشد .

دیگر از غرایب وقایع[1] آن است که: عبداله بن مالك ابن سلیمان بنزدیك عوام قبول تمام داشت ، واو مجلس میگفت ودردیهی ازبلوك گداره می بود ، ودرتبران آتشکدهٔ بود درپهلوی مسجد ، عبداله مالك گفت: زهی مسلمان (ضعیف) زبون که مائیم ، دزجوار مسجدمسلمانان آتش می پرستندومسلمانانرا درد دین وحمیت اسلام باعث نمیگردد که این کارشنیع را براندازند ، این سخن بگوشهارسید وخلق بایکدیگریارشده جمعیت کردند، چنانچه ازدیزق تاه‌الین زیاده از بیست‌هزار مردم بجهت این کار هجوم کردند ، و (بعد) ازنماز دیگر به تبران رسیدند ، وآتشکده و مسجد هردو را ویران کرده ، بازمین برابر ساختند ، وهم درین شب هردوموضع را یك مسجد کردند ، وصفه برآورده ، دیواردر گردش کشیدند ، وجمله را باگچ سفید کردند ، وهمه این کار دریکشب کرده بودند ، وبامداد فارغ گشته مجوس جمع آمده این حال بعبداله طاهرعرض کردند ، عبداله برنجید وتنگدل شد ، وبرفور کس بقاضی هرات فرستاد که : مجوس خصمی میکنند که : معبد ایشانرا ویران کرده‌اند ، باید که بواجبی تفحص این حال واجب داند ، تمامی آن مردم را حاضر ساخته پرسش نمودند ، هیچ کس برصدق دعوی مجوس گواهی نداد ، وازمسلمانان چهار[2] [هزار] کس بلکه زیاده[3] [که ازین جمله دوهزار پیران که بلباس صالحان آراسته آثار خیر برناصیهٔ ایشان واضح بود ،] گواهی دادند برآن مسجد ومحدود که این موضع[4] [هم] برین هیأت تاایشان دیده‌اند مسجدبوده[5] وآتشکده نبوده[6] [پس قاضی جهت احتیاط وتحقیق آنحال ابوعبید ویحیی بن نصر را بفرستاد ، بیامدند ومعارف ومشاهیر آن نواحی را

---

١ ـ مج وقایع است مک . پا : وقایع آن است

٢ ـ مج چهارهزار کس مک چهار کس

٣ ـ عبارت [که ازین جمله دوهزار ایشان واضح بود] اززیادات مج میباشد

٤ ـ مج موضع هم برین مک موضع برین

٥ ـ مج بود مک . پا بوده

٦ ـ عبارت [پس قاضی جهت احتیاط قضیه عبداله مالك بوده است] اززیادات نسخه مج میباشد

حاضر کردندو تفحص‌ها[1] می کردند ایشان‌را روشن‌و هویدا گشت که درپهلوی مسجد آتشکده بود واین‌مردمان ویران کرده‌اند، ومسجد ساخته، و آنجماعت که گواهی‌داده‌اند ازجهت عصبیت بود، وباعث برین قضیه عبداله مالك بوده است]

دیگر: جنیدبن‌عبدالرحمن‌چهارسال والی‌خراسان بود، دربن‌مدت یك‌قطره‌باران برزمین نیامد، وقحط شد، روزی مردمان از گرسنگی فریاد برآوردند، جنید گفت: این چه‌افغان‌است؟ گفتند مردم از گرسنگی‌بفریادآمده‌اند، یك‌درم فرستاد یك‌تانان‌آوردند، او درغضب شد، و گفت: یك (تا)نان بیك‌درم میدهند واینان از گرسنگی فریاد میکنند، من یکسال دیگر والی بوده‌ام گندم را بدانه‌شمار میفروختند، این سخن جنید بگفت و بمرد، چون فریاد وفزع ازخانهٔ او برآمد باران باستاد، بحدی که‌آن روز جنازهٔ او از جهت باران در خانه بماند.

دیگر ازوقایع آنست که: درشوال سنه تسع وعشرین واربعمایه ملوك‌سلجوق بهرات‌آمدند، (واهل‌آنرا دربندان کردند، وبعداز خرابی بیرون هرات صلح کرده بشهر درآمدند،) مگرشخصی ازلشکریان دست بعورت مسلمانی دراز کرد، زن دیگر کاردی بدست‌ازخانه‌بیرون‌آمد، وفریادبرآورده‌استعانت طلبید، وفتنهٔ عظیم برخاست، چنانچه زیاده ازهزار کس ازترکمانان ولشکریان کشته شدند، وامراءِ شهر بگذاشتند وبرفتند.

ودرسنهٔ: اثنی‌وثلثین واربعمائه مردمان هرات تفرقه‌شدند، بعضی بوباء، وبعضی بجلاء، وتنگی غلا بجای رسید که مردم سباع ومـردار میخوردند، و [خرواری گندم بصدوهشتاد دینار محمودی شد،] وحال تاآنجا رسید که‌شخصی‌مزدوری گرفت تادیگ روئین بزرگ ببازار برد که بفروشد، هیچکس بخریدن‌آن [اصلا] رغبت نکرد، [مزدور خواست که جهت اجرهٔ خود دست درآن مرد زند،] آنشخص بگـریخت وآن دیگ را بسمزد بدو گذاشت.

دیگر ازحوادث بزرگ: استیلای‌باطنیان بود، ـ خذلهم‌اله ـ برهرات، وسبب آن بود که سلطان برکیارق‌بن ملکشاه، درسنهٔ احدی وتسعین و اربعمایه بهرات آمد

۱ ـ دراصل نسخه مج (تفحص شامی کردند) باتوجه بسیاقت عبارت قیاساً اصلاح شد

واختیارملك اوبدست مجدالملك (قمی) بود ، واوولایت (هرات) بامیر حبشی التوتیاق داد، و عمل ولایت بعلاءالدوله منصور جرباذقانی ، و کوتوالی قلعهٔ شمیران بعبید ابن احمد کوتوال تفویض نمود ، واین جمله باطنی مذهب وبداعتقاد بودند ، چون سلطان کوچ کرد و کارشهر بدین عامل و کوتوال بدین مفوض شد ، وحبشی برادر خود را بنیابت بگذاشت بایکدیگر اتفاق کردند، که اهل هرات را از برداشتن غلها منع کنند ، وتاخراج ومتوجهات دستوری ندهند نگذارند که غلها بخانه برند ، وبدین بهانه غلهای ایشانرا ذخیرهٔ قلعه کنند، ودرین فرصت شیخ الاسلام (خواجه) عبدالهادی ابن شیخ الاسلام (خواجه) عبداله انصاری قدس سرهما مهتر هرات شد ، واو مقبول ومعتقد خلایق بود ، چون اندیشهٔ آن طایفه شیخ را معلوم شد باایشان خلاف کرد ، واهل شهر قصد عامل کردند ، واورا از کوشك فیروزی- که وطن داشت - بیرون کردند واوپناه بشمیران برد ، روزدیگرصباح جمعه مردم بقهندز درآمده قصدقلعه کردند ، مشایخ شهر ازشیخ عبدالهادی درخواست کردند تا کس فرستاده مردم را باز گرداند ، او کس فرستاد تا مردم (شهر) بـاز گشتند ، مردم تفرج گر بسیار بدرقهندزبیرون رفته بودند، ازدحام عظیم شد وخلایق برهم افتادند ، وزیاده ازصدمسلمان درزیر پا هلاك گشتند ، ودرشهر مصیبتی افتاد که کس مثل آن یاد نداشت ، ومخالفت و عصبیت [میان] هردوقوم پیداآمد ، (ودیر برداشت و گرانی نرخ روی نمود ، تاوقتی که امیرحبشی بهرات آمد) درذی قعده سنه اثنی وتسعین واربعمایه ، وشیخ عبدالهادی واصحاب او متواری شدند ، دروازها بسته تجسس نمودند تاایشانرا بازیافتند ، واکثرشهررا غارت کردند، وزیاده ازصدتن ازجوانان دلاور بردار کردند ، [ورای آنچه درقلعه وحوالی آن ودر محبسها هلاك شدند ،] وشیخ عبدالهادی (واصحاب او) را در قلعه حبس کـردند ، واموال واملاك او[واقرباء] ومتعلقان اورا درتصرف آوردند ، وخمس ازآن جدا کرده بقلعهٔ «دره» قهستان- که خزانهٔ ملحدان بود فرستادند، وباشیخ مدارا میکردند واورا بوعدههای نیك مستظهرمیگردانیدند، که عقیدهٔ ناپاك ایشان قبول کند ، [البته] سخن ایشان جای- گیر نیامد ، چون از وی نومید گشتند ، زه کمان در گردن او کردند ، و[او را] شهید ساختند، درشب یکشنبه [چهارم] محرم سنهٔ ثلث وتسعین واربعمایه ، واورا درقهندز دفن

کردند ، وبعد از آن بگازرگاه نقل کردند ، واولاد واقربای شیخ [مذکور] درشمیران محبوس بودند ، تاابوالحارث سلطان سنجر رحمه‌اله دررجب سنهٔ ثلث وتسعین واربعمایه ازجانب بلخ بیامد ، ودرساعتی که رسید برشهر مستولی گشت ، ومحبوسانرا ازقلعه‌خلاص داد [ودربارهٔ ایشان انعامهافرمود] ، بعدازآن روی‌بحبشی‌نهاد ، ودرصحرای«بوژگانان» بهم رسیدند ، ودشمنان بسیار بودند ، اما حق تعالی حزب خود را قوت [ونصرت] داد وسلطان سنجر غالب شد ، وتمامیِ آن ملاعین کشته ، وخسته ، وجسته ازهم فروریختند ، وروی زمین ازنجاست وجود ، وخباثت نفس آن ملاعین پاك شد

وازعجایب [حالات] آنکه : قلعهٔ شمیران ـ که میگویند[که] بعدازطوفان اول بنای که درجهان ساخته‌اندآن بوده وهمیشه معمور ومستحکم بوده ، وهروالی که بهرات آمده ، دردینهای گذشته ودولت‌اسلام درعمارت آن افزوده ، ـ تااین ظلمهاء در وی رفت ، وخون این بزرگان دروی ریخته شد ، حق‌تعالی امیربرغش را برانگیخت تاآنرا خراب کرد (بی)موجبی

دیگر ازحوادث‌بزرگ آن بود : که‌درشب‌جمعه [هشتم] جمیدالاول سنهٔ خمس وتسعین واربعمایه ، نازلهٔ واقع شد ، وجانب غربی مسجدجامع هرات ، وبیشتری ازجانب شمال وجنوب ویران شد ، ویکی‌ازآثار رحمت الهی‌آن بود که این واقعه درشب روی نمود ، [که اگر عیاذاً باله درروز می‌بودی خلایق بسیار هلاك شدی ، ومردم ازین حادثه متحیر ماند ، تا] حق‌تعالی صاحب خیری را توفیق داد که هم درآن‌روز بعمارت آن شروع‌نمود ، [ومردم دیگر بمددآن‌برخاستند ومسجد را بحال‌عمارت‌بازآوردند] .

چمن دویم از روضهٔ یازدهم

در ذکر فترات و حوادثی که درزمان چنگیزخان واولاد او درهرات واقع شد

در تاریخ ملوك کرت که سیفی هروی نوشته چنین مسطور است که تولی‌خان که ازچهارپسر مشهور چنگیزخان خردتربود بقصد هرات‌آمد ، چون بمرغزار بشوران رسید رنبور نام ایلچی بهرات فرستاده و گفت ملك وامیر ومعارف و اکابر هرات باید که باستقبال موکب میمون ماآیند ، تاازسخط عالمسوز ما امان‌یابند ، ودرین‌فرصت ملك وحاکم هرات ازقبل سلطان جلال‌الدین ملك شمس‌الدین محمد جوزجانی بود ، و او درشیوهٔ عدالت ورعیت‌پروری، وطریق‌شجاعت ومرحمت گستری یدبیضاء داشت، چون خبر رسیدن تولی‌خان باسپاه وحشر بی کران بملك شمس‌الدین(محمد) رسید ، بترتیب اسباب وآلات حرب قیام نمود ، وازجوانب رایات حمیت وحمایت اسلام افراشتند ، وبر هردروازه دلیری‌بلندآوازه‌تعیین‌فرمود ، ومداخل ومنافذ را بمردان‌معتمد‌کاردان سپرد، ودرآن زمان درهرات‌صدونودهزارمرد سپاهی درنسخه‌آمده بود ، چون سخن تولی‌خان بملك شمس‌الدین‌محمد رسید ، هماندم ایلچیان اورا بکشت و گفت حاشا که‌من مسخر وفرمان بردار کفار شوم ، چون این خبر بتولی‌خان رسید ازسرغضب فرمود که لشکر او یکسر ازهمه‌جانب شهر حمله‌آوردند ، وهریك از هرویان که دردست افتد [ابقانکنند و] زنده نگذارند ، سپاه کینه‌خواه اوازاطراف شهر درآمده ، ملك‌شمس‌الدین‌محمد مردم را بحرب وقتال وصیانت اهل‌وعیال ، ومحافظت عرض ومال تحریص مینمود ، وسکنهٔ‌هرات ازسرجان گذشته باآنجماعت بمقابله ومجادله درآمدند ، وساعت بساعت کفار خونخوار حمله می‌آوردند ، واز جانبین جنگ ووغا وفتنه وغوغا چنان بالا گرفت که ازهیبت او جهان حیران وآسمان سرگردان بماند ،

[لمؤلفه] :

هوا زگرد برآمد برنگ خاکستر

شعاع تیغ‌وسنان درمیانه چون اخگر

زبان تیغ بصد طعن رمح کرده دراز

جبین بتیر پراز چین خشم کرده سپر

و در آن روز قریب سی هزار مرد از طرفین بقتل آمدند ، و از اعیان سپاه تولی خان هزاروهفتصدمردبهادرنامی کشته شد ، تامدت هفت‌روزبدین‌منوال ازفزع دلیران‌بافر و کر ، علامات مجمع اکبر ، و امارات عرصهٔ محشر ظاهر بود ، (روز) هشتم جنود جرار تولی‌خان بدروازها نزدیك رسیده براهل‌شهرحمله کردند ، وملك‌شمس‌الدین : **کالسیل ـ الهابط والشبل الساخط** ، خود را برایشان میزد ، [دشمن میکشت ومی‌انداخت] ، اما چون قضای بدرفته بود ، ووقت ظهور اوآمده ، جلادت او مفید نبود ،

[ع] : چون سعادت نبود کوشش بسیار چه سود

[ازآمدکار] زخم گرانی بدورسید ، ورخت‌اقامت بمنزل‌سلامت‌دارالسلام فرستاد ، [انالله واناالیه راجعون] ، چون‌آنشاه فرخ رخ فیل زور بساط مردانگی (درنوردید) [از اسب حیاة پیاده گشت ، و] از دست‌برد فرزین‌صفتان کج‌رو سپاه کفار مات شد ، درمیان مردم شهر مخالفت پیدا آمد ، قومی‌رای [جنگ] وفوجی درصلح میزدند ، گروهی بطریق خلاف میرفتند ، وطایفهٔ ازراه وفاق درمی‌آمدند ، آخرالامرجانب صلح راجح‌آمده خلق مسکین بقضای رب‌العالمین‌تن دردادند ، وسرتسلیم برآستان رضا نهادند ، ولشکر بی‌باك (ناپاك) کفاربرقبةالاسلام هرات استیلایافته ، امن وامان ازخان‌ومان اهل ایمان‌برخاست وآیات‌بیم وبلا،وآثار فتنه‌ورنج وعناءوعناد [عالم] دردلها بنشست ، وفحوای ندای:ان‌بطش ربك لشدید ، ازاقصای عالم بالا بزبان استغنا درگوش ساکنان منزل فنا فروخواندند ،

لخاقانی شیروانی :

تا درون چار طاق خیمهٔ فیروزه رنگ

طبع را بی‌چار میخ غم نخواهی یافتن

[عافیت زان‌عالم‌است اینجامجوی ازبهر آنك
نوش زنبور از دم ارقـم نخواهی یافتن]

پس تولی‌خان‌فرمود تاتمامی خلق‌هرات را بچهارقسم کردند وهرقسمی‌را بدروازهٔ بیرون بردند وبقتل‌آوردند ،

درو دشت از کشته چون پشته شد
بهر گام صد نامور کشته شد
ز خون خندق شهر در موج وجوش
همه دشت پردست وبازوی و دوش
چه مایه دلیران فرخنده رای
که افتاده بودند بی دست و پای

ازتاریخ سراج منهاج منقول است که: برهرطرف شهر ششصد هزار (آدمی بودند کشته ، وقریب‌بصدهزاردختر درسن چهارده باسیری گرفتند) ، [و] آن روز تانمازخفتن کشش بود ، بعد ازآن [تولی‌خان حکم کرد که کسی را نکشند] ، هنوزدویست هزار کس ازخلق هرات باقی [مانده] بودند .

وقولی دیگر : درتاریخ سیفی مذکور [برین‌وجه مسطور] است، که : تولی‌خان دروقت محاصرهٔ هرات دربرابر دروازهٔ فیروزآباد [صف بر کشیده] بود ، بعداز هفت‌روز که از جانبین محاربات عظیم رفت ، ومردم بسیار بقتل رسیدند ، تولی‌خان [با گروهی از سواران] بلب‌خندق راند ، وخودخود ازسربر گرفت و گفت ای اهل هرات منم‌شرف دودهٔ چنگیزخان ، وطلیعهٔ جنود غضب خدای جهان :

لابی [غفر ذنوبه] :

هر کس که در مقابلهٔ قهر ما فتد
بیرون رود ز عافیت و در بلا فتد

اگرنعمت امان ، وبقای‌جان ، وحرزخان ومان میخواهید ، دست ازحرب‌بدارید، وسربربقهٔ طاعت وانقیاد ما درآرید ، وبضعف‌آنچه هرسال [ازین‌مملکت] بدیوان‌سلطان

جلال‌الدین میداده‌اید بدیوان ما بگذارید، تااز قهر عالم‌سوز، وتربیت جهان‌افروز ما ایمن ومطمئن گردید، وبرطبق این [سخنان] سوگندان عظیم یاد کرد. چون مردم این سخن بشنیدند [همه] بصلح راغب‌شدند. [و] امیرعزالدین مقدم که بحکم سلطان‌جلال‌الدین حاکم جامه بافان هرات بود باصدنفر ازجامه‌بافان، هریك بانه‌طاقه جامهٔ قیمتی پیش تولی‌خان رفتند، وبعدازآن اکابر واشراف [واعیان همه بیش او بیرون رفتند] دوازده هزار کس را از متعلقان ومنتسبان سلطان جلال‌الدین بقتل آورد، وباقی مردم را زحمتی نداد. وابوبکر مرحقی را بملکی هرات نصب فرمود، و مغولی را از مخصوصان خود منکتای نام شحنگی داد وبعدازهشت‌روز سالم وغانم [وفیروز ازهرات] مراجعت نمود، وملك‌ابوبکر [مرحقی] ومنکتای [شحنه] ابواب شفقت ومرحمت برخلایق‌مفتوح گردانیدند، ورعایا بمیامن عاطفت [وحسن رأفت] ایشان آسوده گشتند، [وفارغ البال] بزراعت وعمارت قیام نمودند، وبترتیب سلاح وساز نبرد مشغول می‌بودند، [وچنان مینمودند که اسباب وآلات روز جنگ‌آماده می‌سازیم تااگر روزی رایات چنگیزخانی بطرفی حرکت، وازتاجیك طلب لشکر وچریك فرماید ما ازین‌دیار باسازوبرگ‌بسیار، ومردم دلاور مسلح بی‌شمار بردیگر اهالی بلاد وامصار سبقت گیریم، وملك ابوبکر و منکتای این سخن باور میداشتند، وایشانرا ازتهیهٔ اسباب جنگ منع نمیکردند،] تا مردم [هرات] را سازوسلاح تمام، وقوت ومکنت لاکلام حاصل‌آمد.

چمن سیوم از روضهٔ یازدهم

در ویرانی هرات کرت ثانی

درسبب ویرانی [شهر] هرات کرت دوم دوسهقول آمده [است]

اول : آنکه چون میان سلطان جلال‌الدین ولشکر چنگیزخان در[موضع پروان] میان غزنین وبامیان محاربه افتاد ، سلطان [جلال‌الدین ولشکر چنگیزخان] جنگی کرد که [هرگز] هیچ دیدهٔ مثل آن ندیده بود ، وهیچ گوشی شبیه آن نشنیده ، ولشکر چنگیزخان را هزیمت کرد ، مردم [ممالك] ولایات [بتصور آنکه دیگر چنگیزخان را یارای مقاومت سلطان جلال‌الدین نخواهد بود] ، درهرجا ازچنگیزخانیان شحنه و ملکی بود بقتل آوردند، واین صورت سبب غضب چنگیزخان شد وبخرابی [مواضع]خراسان فرمان داد .

وقول دیگر : آنکه چون اهل هرات (را) قوت واستظهار وآلت حرب وذخیرهٔ بسیار جمع شد بحکم کریمهٔ، **او بسط الله الرزق لعباده لبغوا فی الارض،** فرصتی جستند، وملك ومنکتای را درمسجد جامع بکشتند ، وفتنهٔ خفته را بیدار کردند .

وقول دیگر که اصح اقوال است : آنست که دو نوبت لشکر چنگیزخان قلعه کالیوت را که اکنون بیرمق مشهور است محاصره کردند ، وبرفتح آن قادر نشدند ، چون شهرهرات را فتح کردند خبربحصار نرتو بردند که اهل هرات سازوسلاح نبرد آماده می‌سازند ، [کههر گاه که چنگیزخان مارا بحرب وفتح دیار یااحاطهٔ ومحاصرهٔ حصاری نامزد فرماید شرایط فرمان‌برداری وجان‌سپاری بجای آوریم ،] سکان حصار اندیشیدند ، که هرآینه اول بهار تمامی عساکر خراسان و ترکستان بپای این حصار جمع خواهند آمد ، و[همهٔ] سپاهی هرات مدد ایشان خواهند کرد ، [وکار] برما دشوار شود ، رای همه برآن قرار گرفت که جمعی از عیاران برسم تجارت بهرات فرستند ، وفرصتی نگاهداشته

ملك‌ابو بکر ومنکتای رابکشند، [تا بعدازآن] چنگیزخانیان (را) براهل هرات اعتماد نماند ، وخلق هرات نیز [ازیشان] خایف [ونومید گشته ، و] سر بصلح وانقیاد ایشان درنیاورند ، ومتمرد بوده ، همچو ما درمقام جنگ وعناد [راسخ شوند ، پس هفتادتن از مردان گربز ودلیران مبارز اختیار کرده] صاحب نامی را سرخیل ایشان کردند [که‌در دلاوری یگانه ، ودرکاردانی مشهورزمانه بود ،] ومکتوبی مزور بملك ابوبکر ومنکتای نوشتند، که‌بندگان‌پادشاهیم ، ومیخواهیم که‌روی‌بدرگاه‌آوریم ، اما هراسانیم امیدواریم که احوال ما[را] بعرض‌تولی‌خان رسانیده ، جهت ما خط امان بستانید ، تا [چون گناه ما بندگان از کمال‌قدرت‌ببخشد همه] بهرات‌آئیم وحصاررا تسلیم‌نمائیم ، وچون‌مکتوب بملك ابوبکر ومنکتای رسید خوش‌دل شدند ، وجواب نوشتند، که خاطرها جمع‌دارید ، که هم درین چندروز عهدنامه وخط امان ازشاهزادهٔ جهان تولی‌خان [جهت‌شما] بستانیم، باید که مردم را رخصت دهید [که] تا بدین‌طرف آمدوشد وسودا [ومعامله] کنند، [واز هرات نیز مردم بدان حصار تردد نمایند ، وبتجارت آیند ، هریك از اعیان حصارنامه و جامهٔ فرستادند ،] اهل حصار [ازین احوال] بغایت خرم ومسرور شدند ، وبنفاذ مکر خود مستظهر گشته ، صاحب را باآن هفتادعیاربطریق‌تجارت بهرات روان کردند ، چون بهرات رسیدند ، سازوسلاحی که باخود داشتند درمیان بارها پنهان کرده ، گروه گروه، متفرق ازدروازها درآمدند، ومتاعی که‌داشتند [بزودی] فروخته، فرصتی‌جستند، ومنکتای را درپای حصار ، وملك ابوبکر را دربازار بکشتند ، وخروش وغوغا ازشهر برخاست ، و از[حشم و] اتباع ملك ابوبکرومنکتای هرکس [راکه] یافتند بتیغ‌بی‌دریغ گذرانیدند، وملك مبارزالدین سبزواری راکه از [حصار] فیروزکوه بهرات‌آمده بود بملکی تعیین نمودند ، ورئیسی مملکت بخواجه‌فخرالدین عبدالرحمن غیزانی[که دلاور وکاردیده‌بود] دادند ، وهمه یك عزم دل برحرب ورزم نهادند ، [پس] چون کیفیت این احوال بسمع چنگیزخان رسید درغضب شد ، وروزدیگر ایلچیکدای نوئین را باهشتادهزارمردجنگی از نواحی غزنین نامزد کرد و گفت مردم کشته زنده گشته‌اند ، درین نوبت [باید که] از ساکنان هرات کسی را زنده نگذارید ، ایلچیکدای در شوال سنهٔ ثمان عشر وستمایه

برودخانهٔهرات نزول کرده فرمود کهسپاه باید که درین‌یکماه سازوادوات محاربه‌ترتیب دهند ، [وازمواضعی کهدرحکم چنگیزخان‌بود مدد] وآلات‌حرب طلبیده ، باندك‌زمانی ازحدودخراسان ، وجبال وشبرغان ، وافغانستان ، نزدیك به‌پنجاه‌هزارمرد ازپیاده وسوار بهرات‌آمدند ، ودرشهر ملك مبارزالدین وخواجه فخرالدین عبدالرحمن و [دیگر] اکابر واعیان هرات ، استعداد حرب ساخته ، باهم عهدومیثاق درمیان‌آوردند، که مخالفت‌نکنند وتا ازجان رمقی ، [واز زندگی رقمی] داشته باشند ، بامخالفان دین بکوشند ، پس‌روز دیگرایلچیکدای باسپاه کینه کش خیره کش ازچهارطرف‌شهر جنگ‌انداخت ، ودلیران هرات بقدم ثبات در مقام مقاومت باستادند ، و گروه بسیار از دروازه‌ها بیرون آمده با چندین‌هزارکافرمدبرخونخوار درآویختند ، لب شمشیر بوسه براعناق میزد وزبان سنان بطعنهٔ‌بی‌جراتان‌درازمیگشت ، پیکان‌سهام خبرآجال بگوش ابطال میرساند ، و گرز گران سرزنش بی‌جگران میکرد ،

[لازرقی] :

زبانگ کوس غران چشم کودك
همی احول شد اندر بطن مادر
زمین دریای موج‌افکن شد از خون
درو کشته سوار و کشته لنگر

ازشعشعهٔ‌تیغها چشم خورشیدخیره میگشت، واز کثرة غبار وبخاربحارنیل‌فام‌افلاك تیره مینمود ، [گاه ازهیبت‌شمشیر دلیران سر وداع بدن‌میکرد ، و گاه ازتعدی وتطاول رمح جوهر از عرض جدائی میجست ،] تامدت ششماه وهژده روز بدین منوال از طرفین جنگ وجدال وحرب وقتال بود، کـه هیچ گروه بردیگری غالب وظافر نیامدند ، تا در ماه هشتم سنهٔ تسع عشروستمایه ، ایلچیکدای حربهای عظیم پیش بـرد ، چنانچه قـرب پنجهزار کس ازلشکر او کشته شدند ، واز برج «خرلق» زورآورده خر کهای بسیار بپای دیوارفصیل‌آوردند ، وسوراخها کردند ، وپارهٔ ازدیوارباره ، قریب‌پنجاه گز برآن‌خر کها افتاد ، وچهارصدمغول نامدارزیرشد ، [وهم ازآنجا رخت اقامت بزاویه جهنم‌فرستادند]،

بعد ازین واقعه چون مردم هرات [از جنگ بتنگ آمدند ، وروز بروز مـدد و کومك ایلچیکدای بیشتر ، وذخیره و[۱] سلوت ایشان کمتر می گشت ، میان ایشان خلاف ودو گروهی پیدا میشد و] مایل بصلح گشتند ، وازقضای الهی روزآدینه [ماه] جمادی‌الاول ایلچیکدای از [جانب] برج خاك برسر- که حالا ببرج خاکستر مشهور است ـ شهر را بگرفت ، وبفرمود تاخلایق راازصغیر و کبیر وجوان وپیر بتیغ بگذرانیدند ، [وهیچکس را سری بربدن ، وباری بر گردن نگذاشتند ، وتمامی بناها وسراهای شهر را کوفته خندق بینباشتند ، و تا مدت هفت روز جز کندن و کـوفتن و کشتن وسوختن کاری نداشتند ،] چنانچه گویند هزارهزار وششصد هزار و کسری در حساب آمد کـه [از خلق هرات] کشته بودند ،

[شیخ] نظامی [رح] :

جهان داند چنین خرمن بسی سوخت
مشعبد را نشاید بازی آموخت
زمین نطعی است رنگین چون نریزد
که برنطعی چنین جز خون نریزد

۱ـ سلوت السلوة رغدالعیش یقال «هوفی سلوة من العیش» ای فی رغد

چمن چهارم از روضهٔ یازدهم

درقضیهٔ خطیب چغرتان وعیاران هرات

چون ایلچیکدای ناپاك ، خطهٔ [پاك] هرات را که از نزاهت ونظافت و رغایب وغرایب چون روضهٔ ارم خرم، وازحضور علماء اعلام ، واکابراسلام مثل حرم کعبه محترم بود ویران ساخت ، وساحت باسماحت اورا که مقام استراحت سیاحان عالم بود از خون چندین‌هزارمسلمانان پاك دین رنگ ارغوان داد ،

[للسید حسن غزنوی رح] :

چنان راندند جوی خون که تاصد سال دربستان
چو شاخ [سرخ] بید آیدبگونه برگ سیسنبر

بعد ازهشت‌روز بجانب حصار نرتو روان گشت ،

[ع] : خودآمدن چه‌بود که پایش شکسته باد ،

وازغنایم هرات آنچه لایق چنگیزخان بود باچندین‌هزار دختر ماه‌پیکر ، خورشیدمنظر جدا کرده بفرستاد ، وچون باوبه [رسید] ، دوهزارسوار خونخوار باز گردانید که‌بهرات آمدند ، واز گریختگان ومخفیان هر که پیدا شده بود ، قرب‌دوهزار کس دیگربود، که بقتل‌آوردند ،

لکاتبی:

هرخسته را که آن بت خونخوار میکشد ،
این است خونبها که دگر بار میکشد ،

وبعداز سه‌روز مراجعت نمودند ، وشانزده کس دربن‌بلیه درکُلّهٔ کلهٔ کوه کمری را

که ممری صعب و راه دشوار داشت پناه ساخته بودند ، مثل : مولانا شرف الدین خطیب چغرتان ، وفخرحداد ، واصیل‌معدل وشهاب (الدین) کریم ، وخواجه‌سور ، ورشیدیرجی، وشمس‌دیاج ، وحمزهٔ فوشنجی ، ومجیدعصار ، وعماد مالانی ، ومحمود سابق ، وزین‌الدین خنبه ، وعلمشاه بریانی ، وامیران سربر ، وداود نجیب ، وحسام الدین بطره ، وبحکم : علیکم (فی آخر الزمان) بقلال‌الجبال ، درآن کمر کوه متواری بودند ، تا چون در نواحی دیار از کفار دیار وازمسلمانان‌آثار نماند بهرات آمدند ، درهرسرراهی ماهی‌دیدند کشته، ودرهرقدمی خون محترمی‌ریخته، ودرهرمقامی دلارامی افتاده ، ودرهر گذری دلبری روی برخاك هلاك نهاده ،

[بیت:

ای برسر هرپشته از عشق تو صد کشته

خود کشته‌وخود کشته‌این‌بودبدان‌خوانید][۱]

تامدت بیست روز از فراق اولاد واقرباواحباب، ومصیبت اهل وعیال ، واخوان واصحاب، درناله‌وزاری وشیون وسوگواری‌بودند، آخرالامردربیرون‌درب‌خوش‌حمام کهنهٔ که‌منسوب بشرف‌الزمان‌بود مسکن‌ساختند ، وهرجا کسی که ازچنگال‌آجال جان برده‌بود بایشان پیوست ، تا چهل‌تن شدند ، باندرون شهر درآمده در مسجد جامع گنبد مدفن سلطان غیاث‌الدین روح‌الله‌روحه مأوای گرفتند ، وطعام ازخون‌جگر وشراب ازآب دیده‌ساختند، تادوماه‌ونیم‌بگذشت ، روزی درباب سکون‌وقرار ، وحرکت وفرارخود بایکدیگرمشورت [ومفاوضه] پیوستند ، [بعضی جانب مرویه ، تسافروا تصحوا فاغتنموا ، را راجح داشته گفتند : بودن ما درشهر هرات محض آفاتست ، چه‌میتواند بود کـه طایفهٔ از سپاه گمراه چنگیزخان بدین‌طرف گذری کنند ، وچون مارا بیابند ازعقب‌آن دگران فرستند ، و امان ندهند ، وبعضی دیگر طرف] مقولهٔ اسکنوا ولا تنفروا راتقویت داده گفتند آرام گرفتن درین شهر اولی است وبهرچه مولانا شرف‌الدین خطیب که بعلم وفراست وتدبیر وکیاست ازهمه فایق است فرماید رضا دهیم ویکدل باشیم اصحاب را این رای موافق و

۱ـ کذا در نسختان مج و پا ؟

ملایم نمود، همه باتفاق ازروی وفاق بی نفاق عهد ومیثاقی درمیان آوردند که بایکدیگر خلاف نکنند ، و او امر ونواهی شرف الدین خطیب رامطیع ومنقادباشند، وازنقض ایمان که موجب نقص ایمانست اجتناب نمایند، [وتاجان باشدهمه دررعایت این عهدوپیمان بکوشند ،] چون بنای شرط ومیثاق [درمیان تأکد] تا کید یافت ، شرف الدین خطیب گفت : صلاح [وقت] درآنست که پیش ازآنکه محقر توشهٔ ما باتمام رسد [ازما] بهرطـرف چند کس بروند ،و کوششی نمایند، تاازطعام واغنام وانعام چیزی بدست آورند ، همه برین رای آفرین خواندند، وروز دیگر ، فخرآهنگر با ده تن [ازعیاران] بجانب قهستان رفت ، ورشیدیرجی بطرف غور ، واصیل معدل بسوی کالیوین، وخطیب بابیست تن درمسجد[۱] جایگه داشتند ، وهرروز کاه دانها را پاك میکردند ، و [ازآنجا] دانهٔ بیرون می آوردند که قوت خود می ساختند ، و چنین نقل است : که شرف الدین خطیب ویاران او چندوقت بگوشت مردم ولحوم کلاب روزگارمیگذرانیدند ، بلکه ازحدود بلخ وشبرغان تانواحی دامغان مدت یکسال خلایق گوشت آدمی وسگ و گربه میخوردند ، بواسطهٔ آنکه لشکر چنگیزخان جملهٔ انبارها را سوخته بودند ، و [هیچ] دانهٔ نگذاشته

[۲] نقلست [که توفیق سلوك وتوبه شیخ بزرگوار، هادی طریق ابرار خواجه «غلوه» قدس اله سره ، ـ که مزار فایض الانوار او درولایت تولك در قریهٔ جدرودست ـ درآن سال بوده ونام او خواجه احمدبن محمدقواس است ، وسبب توبهٔ اوآن بوده است که او باهفت تن در کوه پایهای غور وتولك بسرمی برده اند ، وهرروزیك کس ازیشان بطلب قوت می رفته وهرچیز می یافته از مباح ومردار پیش یاران می برده تاسد رمق میساخته اند ، روزی کـه نوبت بخواجه غلوه رسید ازپیش اصحاب بیرون رفته پیری را دیده درازگوشی سواربجانب اسفزارمیرفته، خواجه بصلابت تمام شمشیر کشیده حمله برپیربرد و گفت ازین درازگوش فرودآی ، پیر گفت ای جوان پهلوان ازین درازگوش لاشه چه خواهی کرد، که دست وپای

۱ـ درنسختان (چنانکه داشتند) بقرینه سیاقت عبارت قیاساً به (جایگه داشتند) اصلاح شد .
۲ـ جای کلمهٔ نقلست دراصل سفید ونانویس است وبسیاقت عبارت بایدکلماتی نظیر: گویند، میگویند ، مرویست یانقلست حذف شده باشد بنابرین کلمهٔ نقلست قیاساً الحاق شد .

من اوست ، واگر او ازدست من بیرون‌برود من ازپای درآیم ، خواجه گفت ماهفت‌تن‌ایم گرسنه وبی‌نوا ، چندروزاست که‌طعامی نخورده‌ایم این‌درازگوش را قوت تن وقوت‌روان خود خواهیم ساخت ، پیرهمیان زرسرخ ازآستین بدرآورد و گفت ای جوان این زر تـرا حلال کردم دست ازین چهارپای من بدار خواجه گفت :

شیخ سعدی :

گر همه زر جعفری داری
مرد بی تـوشه برنگیرد کام

گرسنه را خوردنی باید ، ازین همیان سربسته چه گشاید.

القصه : ظاهر جوان به بی‌باکی به پیر مشغول وباطن پیر بپاکی حـال جوان متوجه گشت ،

بیت :

عملهای آن در ستم گستری
کرمهای این در شفاعت گری

جوان سلسلهٔ‌خشونت وغلظت‌می‌جنبانید ، وپیرطریقهٔ نصیحت وموعظت‌می‌سپرد، آخرالامر خواجهٔ غلوه درغضب‌شده گفت‌ای پیرسخن بسیارخررا بارست (کذا ؟)، ودست دراز کرده پای پیررا بگرفت که ازمرکب بیندازد پیر نیازی بحضرت‌فرستاد ، هاتفی درسرجوان ندا کرد که این پیررا میازار تااز جوانی‌برخوردار گردی وبه پیری برسی ،

شیخ سعدی :

گرامی دار پیران کهن را
که درپیری‌بدانی این‌سخن‌را

خواجهٔ غلوه نعرهٔ بزد وپای پیررا که گرفته‌بود ببوسید و گفت ای پدر عزیز خاطرمبارك برمن خوش کن که بعشوهٔ ابلیس دردام تلبیس گرفتار شده بودم اما ببرکت باطن پاك تو جذبهٔ الهی مرا دریافت واز ظلمت ضلالت بنور هدایت رسانید ، بعدازآن خواجهٔ غلوه را مقام عالی گشت، ودرطریق اولیا واصفیا مرتبهٔ بلند یافت ، چنانچه درمقامات اوآمده‌است

که دوازده هزار جنی مرید ومطیع او بودند ،]

القصه: (چون) عیاران [درهرات] یکسال برین منوال روزگار گذرانیدند ، وافغان جوع وبی نوائی خلایق بعنان آسمان رسید، ودایهٔ سحاب شیر ازاطفال [بنات]نبات باز گرفت،

[ومنه رح] :

چنان آسمان برزمین شد بخیل

که لب تر نکردند زرع و نخیل

عسرت وتنگدستی بجای رسید که مردم نام جورا جز در پیکر جوزا نمیدیدند ، وحکایت گندم الا درقصهٔ آدم نمی‌شنیدند ، خلایق [از گرسنگی] فرزند دلبند خودرا چون [دلبند] گوسفند کباب کرده می‌خورند ، خطیب باعیاران گفت کـه پیش‌ازآنکه بشناعت مجاعت گرفتارشویم ، [وضعف گرسنگی برقوای‌طبیعی‌غلبه کند] بطرفی تردد کنیم ، وازحبوب [گندم وجو آنچه بدست‌آید] قدری‌حاصل گردانیم، که‌سبب حیات ما شود ، [پس‌عیاران چهارفرقه شدند ، جمعی درشهر بایستادند ، ورشیدیرجی باطایفهٔ بجانب مرو وابیودرفتند، وشمس دباج باقومی‌بطرف‌خواف‌روان‌شد، وشرف‌الدین خطیب‌باگروهی‌متوجه‌غرجستان گشت ،] ودرین فرصت لشکر تولی‌خان قلاع‌آن دیار را محاصره داشتند ، عیاران چون گرگ درنـده وعقاب پرنده خـود را بر گلهٔ اسب لشکریان زده پنجاه اسب براندند ، [وبعداز پنج روز بهرات‌آمد، ورشید یرجی نیزدرنواحی مرو بکاروانی رسید وچندخروار غله ازیشان گرفته بهرات‌آمد ،] وسال‌دوم بدین‌جهات بگذرانیدند ، ودرسال‌سوم‌کاروان مصر بخطا میرفت ، [همین] عیاران در بیابان کرمان کاروان را زده قـریب پنجاه کس را [ازدلاوران‌کاروان] بکشتند ومال‌کاروانرا که‌قسمت کرده [بودند] هرعیاری‌را پنج‌خروار شکرونبات ، ویك خروار[قماش] ابریشمی‌ونرمینه رسید ، [واز خوردن شکرونبات‌جان شیرین ایشان تازه شد، وپای[1]تابهٔ ایشان که ازشال‌پشمین بودبکتان رومی(تبدیل گشت ، ودر سال چهارم جمعی از عیاران با نبات و ثیاب ابریشمین) ودیبـای‌مصری و ظرایف[2]

۱ـ پای تابه : نواری که برپای بپیچند .

۲ـ عبارت : (تبدیل گشت ... ابریشمین) ازنسخه پا نقل‌شد واز نسخه مج محذوف است .

اسکندرانی بمرو فرستادند تا غله آورند ، پس] چون برین حال چهار سال بگذرانیدند اندك موضعی که در هرات [معمور] مانده بود ، بسبب نزول امطار وبرف بتمام ویران شد ، [وشهری بدان آئین که غیرت بهشت برین بود ، چون عقبات دوزخ مهیب وموحش گشت ،

لمولفه] :

چگونه منزلی مأوای دیوان
درو هرجانبی غولان غریوان
پلنگان نعره بر گردون کشیده
ز هیبت[1] زهرهٔ شیران دریده

۱ــ دراصل (نعرهٔ) بسیاقت عبارت اصلاح شد

چمن پنجم از روضهٔ یازدهم

در ذکر قتلقیان و در مسجد جامع واقعهٔ قتل ایشان

در تاریخ ملوك[کرت] چنین مسطور است، که چون چرماغون بحکم چنگیزخان از نهر[1] [آمویه] عبور نمود تمامی بلاد وقلاع را که در ممالك خراسان وعراق ازقلع [وقمع] واستیصال لشکر تولی‌خان (سالم) مانده بود ، بتلطف وحمایت اکثری را مسخر کرد ، و بعضی‌دیگررا بقهروغلبه و کوشش ومحاربه مقهور [ومدمر] گردانید ، طایفهٔ ازسپاه‌سلطان جلال‌الدین، که ایشانرا قتلقیان میخواندند قریب بده‌هزارنفر درجبال [وهضاب] نیشابور وطوس‌مانده‌بود ، وبرسر ایشان‌یکی‌قراچه‌ودیگری فغان سنقور بحکم سلطان‌جلال‌الدین راه امارت و حکومت داشتند ، و ایشان در راههای ایلچیان چنگیز خانی را میگرفتند ومیکشتند ، (وهر گونه) بی‌رسمیها میکردند، چرماغون امیری جنتمور نام بدفع ایشان فرستاد ، وجنتمور سه‌نوبت لشکر برسرایشان برده ظفر نیافت ، بعدازچندوقت خبرتمرد واستیلای قتلقیان بسمع پادشاه قاآن [که پسربزرگترچنگیزخان بود] رسید ، درخشم [شده] طاهر بهادر را که درحدود بادغیس ساکن بود بدفع ایشان اشارت فرمود ، طاهر بهادر باسپاهی آراسته ومکمل،

ع : همه کمانکش وخنجرگذارو تیرانداز ،

از بادغیس روان شد ، چون بنواحی سرخس رسید خبر شد که قراجه و فغان سنقور گریختند ، بسبب آنکه‌جنتمورکلبات نام امیری را که ازخوارزم‌آمده بود [باده‌هزارمرد] بحرب ایشان فرستاده بود ، وکلبات درحدود سبزوار باقراجه وفغان سنقور مقابل افتاده، وبعداز سه‌روز که حربهای عظیم کرده ، ودوهزارمرد ازلشکراو بقتل‌آمده برقتلقیان‌ظفر یافته ، وقراجه بجانب سجستان وفغان سنقور بطرف قهستان گریخته‌اند ، وسه‌هزار کس

---

[1] ـ دراصل (آمون؟)

از گروه ایشان پناه بشهر هرات برده‌اند ، کلبات چهارهزارسوار ازعقب ایشان بفرستاد ، چون بهرات رسیدند قتلقیان مسجد جامع را پناه ساختند ، وعیاران دریـن وقت بازآب شاقلان رفته بودند ، آنچهارهزارسوار کلباتی سه‌روز جنگ کردند وبسیار کس از ایشان کشته شدند تـا برقتلقیان ظفر یافتند ، وهمه را درمسجد بکشتند ، وروزدیگر مظفر و کامیاب مراجعت نمودند .

وبعدازآن ازشهور سنهٔ تسع عشر وستمایه تاسنهٔ اربع وثلثین وستمایه بلدهٔ هرات چنان خراب بود [که غیر] از عیاران که گاهی درهرات و گاهی در کوه پایها می‌بودند ، درین‌مدت پانزده سال دیار دیگر نبود .

لمن الملك اليوم لله الواحد القهار .

وبعدازپانزده‌سال پادشاه نیکوخصال قاآن بعمارت وآبادانی هرات فرمان داد .

[وچون این روضه دربیان حوادث ونوایب است ، واقعهٔ بوجای‌بن دانشمندبهادر را که پیشتر وعده رفته درسلك تحریر کشم ، بعد ازآن بذکرآبادانی ومعموری هـرات شروع رود .]

روضهٔ دوازدهم

درحادثهٔ بوجای[بن] دانشمند وذکر خرابی او درین مدینهٔ جنت مانند

چون بعد از چند(ین) آفات و خرابی و فترات از ابتدای شهور سنهٔ اربع وثلثین وستمائه، بفرمان قاآن بنیاد معموری وآبادانی درهرات پیدا شد، وبمرور روزگار این مدینهٔ جنت آثار بحال عمارت بازآمد، ازچشم زخم ایام باز فتنهٔ حادث شد که بحکم قضیهٔ: **لدوا للموت وابنوا للخراب**، تبعهٔ آن تخریب دار، وخلو دیار، وهلاك ودمار ابنای روزگار بود،

وآنچنان بود که

چون جمال الدین محمدسام دانشمند بهادررا بکیفیتی که پیشتر گذشت بقتل آورد،[1] بعدازقتل اوبه پنج ماه درتاریخ اوایل رجب سنهٔ ست وسبعمایه پسر دانشمند بهادربوجای نام که مغول قتال نامدار وسفاك بدین تیره روزگاربود، وجبلت اوبقتل وایذاء، وسفك دماء مسلمانان مجبول، بفرمان اولجایتو سلطان بهرات آمد، بـرادر او طوغان وامرا و بقایای لشکر دانشمند بهادر، آئین تعزیت تازه کردند، ونه روز برسم مغول بگریه وزاری، وشیوهٔ شیون وسوگواری بسر بردند، روزدهم ایلچی پیش ملك فخرالدین فرستاد، بقلعهٔ امانکوه، که جمال الدین محمدسام پدر مرا باسیصد کس بقتل رسانیده، (اگر) بدین کار خطرناك بامر تو اقدام نموده مارا خبر ده، واگر بی امر واشات تو بوده، نامهٔ باشراف و اعیان هرات بنویس که او را باجمعی که خصم خون مااند بما سپارند، واموال واجناس واسب وسلاح که گرفته اند تسلیم نمایند، تااین فتنه تسکین یابد والا تمام این دیار در سراین کار خواهد رفت، ملك فخرالدین در جواب سوگندان یادکرد کـه جمال الدین محمد سام وهیچ کس دیگررا بقتل پدرتو امرنکرده ام وبدین قضیه رضا نداده ام، اوبرای

---

۱ ـ بهجلد اول ص ٤٥٢ ـ ص ٤٤٢ مراجعه شود

میتوانند، که بفرمان من اورا بدست تودهند ، اینکاریست میان تو وایشان ، چون جواب ببوجای رسید در خشم شد ، وقاصد باسفزار ، وفراه ، و سجستان ، وشاقـلان ، وتولك وغرجستان دوانید ، وملوك و کلانتران را طلب کرد ، وچند استاد منجنیقی ازدیار فرنگ آورده بود ، ایشانرا بتهیهٔ [منجنیق و] اسباب وآلات او امر فرمود ، وبهر بلده وناحیت ازاطراف خراسان وعراق وفارس صد شتر فرستاد که ازالوان جامهای قیمتی وانواع نعمتهای مرغوب بهرات آوردند ، وبر کنار نهر «کارتبار» درجنوبی شهر بازاری قریب بسیصد دکان بساخت واز خوردنی وپوشیدنی وظرایف گوناگون آن بازار را بیاراستند ، وفرمود تـا نرخها ارزان ساختند ودرامر محاصرهٔ شهر وترتیب ادوات او ، وتعیین طلایه وپاس داشتن، [وضبط] ومحافظت راهها [ومداخل ومخارج] حکمهای صعب کرد ، وتا مدت چهل روز قرب سی هزارمـرد جنگی جمع شدند ، وملك جلال الدین وملك ینالتکین فـراه ، وملك قطب الدین اسفزار ، واعیان ازاب وهـراترود ، واکابر کوسویه ، وباخرز ، وجام وخواف [وسرخس] وغیرها پیش بوجای حاضر شدند ، وجمال الدین محمد سام نیز درشهر کارحرب وساز نبرد بساخت ، [وسپاهیان ومردان کاری را بقدر مراتب هریك خلعت ونعمت داده بنواخت ،] پس غرهٔ شعبان سنهٔ مذکوره بوجای باتمام سپاه ازطرف برج خاکستر صف بر کشیدند وبیکبار کوسها ونقارهای جنگ را درنفیر آورده ، [گوئی] ازغلغلهٔ آن زلزلهٔ [الساعة]درزمین وزمان افتاد، وجمال الدین محمد سام هزاروهفتصدمرد آهن پوش رزم آزمای ازشهر بیرون فرستاد از دروازهٔ عراق ، وازسپاه بوجای نیز دلیران بی باك پیش آمدند ودریکدیگر افتاده ، دریك حمله چندان خون بریختند که حوالی خندق ازسیل خون چون دریا درموج آمد ؛

[1] [**للربیعی رح**] :

ز هرسو برآمد همی دار و گیر

روان شد چپ وراست شمشیر وتیر

---

۱ ـ این قطعه از جملهٔ ابیات حماسهٔ تاریخی ربیعی است موسوم به «کرت نامه» که درو صف خراسان وهرات وتاریخ دودمان پادشاهان کرت سروده است. این مثنوی چنانکه اسفزاری دردیباچه تصریح نموده یکی ازمصادری است که در تألیف این کتاب بدان نظر داشته است ، ودرتضاعیف اوراق این کتاب اشعاری ازان مثنوی را باستشهاد نقل کرده است.

تو از ابر گفتی بجای تگرگ

فروریخت خون و بارید مرگ

همه روز [متعاقب] بدین منوال (بر) درشهر آتش قتال وجدال در التهاب واشتغال (بود) ، [اسنان سنان ازسر کینه سینه بازمیکرد ، وزبان شمشیر جراحتهای دیرینه تازه میساخت، تیغهای رجال را قراب ازرقاب ابطال بود، و چشمهای زره ومجاری عروق اعناق ازسیل خون مالامال، بعدازسه روز] چون بوجای ازفتح شهر [هیچ] اثری ندید ، وبسیاری از بهادران سپاه ونامداران درگاه او کشته شدند از در شهر برخاسته درجوار پل مالان لشکرگاه ساخت ، و [روی بامرا ووجوه سپاه خود کرده گفت حالا مارا جنگ بدرشهر بردن مناسب نیست چه بروج ودروب این شهر بغایت مستحکم ومتین است، اطراف شهر را محفوظ میسازیم چنانکه ازخورش وپوشش ومایحتاج هیچ چیز بشهر نتوانند برد ، تا تنگی وعسرت ومحنت وفاقه ، وضیق عشرت درمیان ایشان افتد وازمشقت وریاضت بجان رسند ، همه را این تدبیر موافق نمود]، لشکر او تمامی [طرق وسبل و] ممرها و گذرها را [بکلی] محفوظ ساختند که یکمن بار ویك پشته هیزم ممکن نبود که بشهر توانستی برد اما هرشب چندعیاری [بفرمان جمال الدین محمدسام] ازشهر بیرون میرفتند واسب بسیار از گلههای لشکریان بوجای بشهر میآوردند ، چنانچه هریك کس قرب صد [سرودویست سر] اسب بیاوردی ، [وهرامر که ازجانبین واقع شدی جمال الدین محمدسام قاصد بامان کوه دوانیدی وملك فخرالدین را اعلام دادی] ، در خلال ایـن احوال مرضی برملك فخرالدین مستولی شده رخت ازمنزل فنا بعالـم بقا کشید ، [وبحقیقت ازتعدی وتطاول بوجائیان جانی مفت بیرون برد، که : الفتنة اشد من القتل ، وذکر موت او سمت تحریر یافته ،] چون خبر موت ملك به [جمال الدین] محمد سام رسید ، فرمود تااین واقعه را پنهان دارند که مردم شهر وقلعه دل شکسته نشوند ، [پس درخلوت اززبان ملك فخرالدین نامهٔ نوشتند که اندك عارضهٔ متعرض ذات ما شده بود بحمداله تعالی بصحت مبدل گشت باید که اکابر واعیان هرات باستظهار تمام ممد ومعاون جمال الدین محمدسام باشند ، و امثال این سخنان ذکر کردند، وروز دیگر براشراف واهالی شهر خواندند]، وهم در شب

وفات ملك [فخر الدین ملك] مظفر اسفزاری که ازقورچیان ملك [فخر الدین] بود ، از قلعهٔ امان کوه پیش بوجای آمد وخبر مرگ ملك رسانید ، بوجای از استماع آن بشارت عظیم خوشدل شد وقبا و کلاه خود بمظفر بخشید ، وهم درشب بساز مجلس طرب فرمان داده ، [ملوك وولات وامرای سپاه را طلب نمود وبشارت داد بموت ملك فخر الدین وبشادی این خبر تاآن شب[1] پیمانه پیمودند ، وازپرشدن پیمانهٔ خود غافل بودند ،] روزدیگر که خسرو نیلی حصار باتاج درفشان وتیغ زرنشان برفراز قلعهٔ آسمان برآمد ، و چتر سیاه شاه سپاه زنگ سرنگون گشت ، ازمعسکر بوجای صدای کوس و کرنای وخروش طبل ونقاره وهندی درای باوج قلعهٔ گردون رسید وبوجای باسپاه تمام جنگ آزمای، آهن خای سوارشده، باتیغهای قاطعه وسنانهای رافعه وحسام بران وسهام پران بردروازها حمله آوردند جمال الدین محمدسام نیز بادوهزارمرد جانباز تیرانداز ازشهر بیرون رفته درقرا وسواحل آب کارتبار باسپاه بدخواه مقابل گشت ، وازطرفین مصاولت دلیران ومصادمت دلاوران متعاقب شد ، ودریك[2](ودو) حمله ازمردان[3] [مرد] ومبارزان صف نبرد ، چندان بقتل رسید که مراکب هرجا پای مینهادند برسرمقتولان بود[4] ، [و مظفر اسفزاری درین روز باآواز بلند ندای موت ملك فخر الدین درداده گفت : ای جماعت برجان خود ستم مکنید که دی روز بامداد ملك فخر الدین را قضای اجل رسید ، ومن دوش ازقلعه امان کوه آمده ام مردم هرات درمیان حرب وکارزار ازآن خبر پرآزار عظیم غمگین شدند ، لقمان غوری بربام حصار شمعانیان بود بسبب تسلی ودلداری مردم باآواز بلند بانگ برمظفر زد و گفت ای ناکس کذاب چرا افترا میکنی دوش بتجدید « کذا» مکتوبی بخط ید ملك فخر الدین آمده وبوجای وامرای سپاه او را دشنام بسیار داد ، چنانکه بوجای را در خبر مرگ

---

١ ـ کذا ؟ شاید دراصل (تاپایان آن شب) بوده

٢ ـ مج ودریك حمله مک : ودریك ودوحمله

٣ ـ مج : مردان مرد ومبارزان . مک : مردان ومبارزان .

٤ ـ عبارت [ومظفر اسفزاری درین روز باآواز ... درقلعه حال عزلت اختیار کرده] از زیادات نسخهٔ مج میباشد

فخرالدین تردد پیدا شد ، وازمظفر اسفزاری دیگرباره تحقیق نمود وسوگندان یاد کرد تاسبب اطمینان گشت ، وتامدت ده سال درخراسان وعراق خبرشایع بود که ملك فخرالدین زنده است ، وروی از امور دنیا تافته ، درقلعه حال عزلت اختیار کرده ،] حاصل الامر چهارروز متعاقب میان فریقین[۱] زدن و گرفتن [وآویزش] وطعن وضرب وخون ریزش بود، روزپنجم بوجای بنفس خود پیاده گشت تمامی امرا وملوك نیز بیکبار (پیاده) شدند ، با تیغهاء کشیده سپرها درسر آوردند وحمله کرده تا کنارخندق رسیدند ، جمال الدین محمد سام نیز باهزارمرد نبرد ازدروازهٔ عراق بیرون رفت وبحملهٔ اول ایشانرا مقدار یکسرتیر براند وچندحمله بریکدیگر پیمودند ، چنانکه هرنوبت قریب بدویست کس مقتول و مجروح گشتند ، ومبارزان غوری درین روزملك قطب الدین تولك را ازلشکر بوجای دستگیر کردند ، وبوجای محزون ومأیوس باز گشت ، [واز گرفتاری ملك قطب الدین بغایة غمین واندوهگین شد چنانچه دوروز کسی را بار نداد روزسیوم ملك ینالتکین وملك قطب الدین اسفزار وامرا ووجوه سپاه اورا گفتند که مصلحت امیر نیست که درین مقام عزلت گزیند و درخلوت نشیند اگر یك ملك ازسپاه امیر گرفتار شد بسیار دیگر ازملوك وامرا ملازم موکب ظفر مناکب اند که همه جانها دررضاجوئی وسرها درهواخواهی امیر فدامیسازند بوجای بدین گفتار تسلی یافته هر کدام را نوازش فرمود ، وآنروز تا شام بشرب مدام بسربردند ، چون شب شد بوجای باخواص خود درباب خلاص ملك تولك مشورت کرد ، و گفت : او بواسطهٔ ما دربند افتاده مبادا که آسیبی بدان رسانند ، امرا گفتند که مصلحت آنست که مردم تولك کتابتی بجمال الدین محمدسام نویسند ودرآنجا ذکر کنند که مارا بتکلیف وستم بجنگ آورده اند، ونواب وحجاب ملك فخرالدین وهمهٔ اعیان هراترا معلوم است که آباء واجداد ملك قطب الدین وهمهٔ ملوك تولك تابع ومطیع ملك غوربوده اند، وهمیشه براستی واعتقادتمام کوچ داده اند وخدمت کرده، اکنون اگر ملك مارا ببخشند جای آن دارد، واگر بفروشند خریداریم ، واگر میگویند بابوجای تخلف می باید کرد درآن نیز بآهستگی رجوع مینمائیم، چون مکتوب نوشته شد وبجمال الدین محمدسام رسید سوگند

---

۱ ـ مج : زد و گرفتن و آویزش وطعن   مک زدن و گرفتن وطعن

یاد کرد که مرا باملك تولك کینهٔ دردل نیست وقصد آن ندارم ، اما اگر شمار است میگوئید وخاطر شما متعلق ملك است بابوجای خلاف کنید وچند سر اسب برانید وبهرات آیید ، واگر این کار نتوانید ده هزاردینار وپانصدخروارغله وپانصد گوسفند وپنجاه سر اسب وسی برده بفرستید تاملك شمارا بگذارم، وملك قطب الدین نیز موافق این معنی بتولکیان چیزی نوشته، چون مکتوب و کیفیت احوال ببوجای رسید فرمود که خروار چند آرد و گوسفند بفرستند تاایشانرا تسلی باشد که ملك قطب الدین را نرنجانند، پس روزدیگرسی خروارآرد وسی سر گوسفند وپنجاه من دوشاب ودوخروار میوهٔ تر وپنج من شیرخشت ودوقبضه کمان در کنار جوی انجیل جمع کرده نیم شب بشهر درآوردند و گفتند بوجای خبرندارد ازین چیزی که ما بشهرآوردیم واین برسم خدمت جمال الدین محمدسام است ده روز دیگر فرستادگان ما ازآب خواهندآمد وآنچه جهت خلاص ملك طلب رفته خواهندآورد] ، چون چند روز ازین حال بگذشت بوجای نامهٔ بخط (خود) بشاه اسمعیل سجزی ـ که از موافقان جمال الدین محمد سام [بود] ـ نوشت که : چندروز است که بما پیغام دادهٔ که [جمال الدین] محمدسام را خواهم گرفت تاامروز هیچ اثری ظاهر نشد ، اگر وعدهٔ تو راست است البته درین هفته بوفارسان ، ومردم شهر را نیز بمرحمت ما امیدوار گردان تا باتو اتفاق کنند ، وامثال این سخنان کذب ازروی مکر وتزویر تحریر نمود ، واز مردم هرات که دربندداشت یکی را بخواند ، و گفت ترا خواستم کشت اما جهت جانداری پادشاه خون ترا بخشیدم ، باید که هم امروز بهرات روی ، وچنان نمائی که ازبند گریخته ام و این مکتوب بردرخانهٔ شاه اسمعیل اندازی ؛ وخط دیگر اززبان مردم هرات که پیش بوجای ملازم بودند نوشت که جمال الدین محمدسام را اعلام آنکه شاه اسمعیل بابوجای زبان یکی دارد ، وچندمکتوب بوجای درین هفته بدورسیده ، حاضروقت خود باشد ، واین نامه برتیری بسته درشهر انداخت ، یکی ازملازمان جمال الدین محمد سام موسی نام آن تیر را یافته پیش جمال الدین محمد سام برد واو را براخفایٔ وصیت فرمود ؛ تاروزی دیگرشخصی که مکتوب بوجای داشت بدروازهٔ خوش رسید ، اتفاقاً جمال الدین محمد سام بربام دروازه بود ، آن شخص را پیش او بردند [ازو احوال پرسیده] گفت مرا بوجای در [بند] داشت ، دوشینه بند شکسته ام وآمده ، جمال الدین محمد سام دانست که دروغ میگوید،

آنشخص را درخلوت طلبیده تفحص حال نمود و گفت راست بگوی که بوجای چه‌مکر کرده و ترا برای چه فرستاده ، [و تهدید نمود] آن شخص پای افزار خود را شکافته نامهٔ بوجای بیرون آورد ، [و بجمال‌الدین محمد سام داد] ، چون بخواند دانست که تزویر میکند ، شاه اسمعیل را خوانده نامه بدو نمود و گفت [مکر میکند و] میخواهد که میان ما کدورت اندازد ، و با یکدیگر تجدید عهد وبیعت کردند ، و ایشان نیز بفخرالدین‌زنگی- که‌ملازم بوجای شده‌بود - (مکتوبی) نوشتند، که چند گاه‌شد که بقصد قتل بوجای ازما غیبت نمودهٔ ، وتاامروز اثری ظاهر نشده که سبب توقف چیست ،

[ع] کس درین‌کار پسندیده تعلل نکند ،

باید که صورت حال اعلام دهد که موجب اهمال چه بوده ، وبجمعی دیگر که از هرات رفته بردرگاه بوجای بودند مکتوب فرستادند ، چون این مکتوبات ببوجای‌رسیددانست که جمال‌الدین‌محمدسام برفریب وتزویر او وقوف یافته غمگین گشت

مقارن این‌حال شخصی بود درهرات سجستانی الاصل در غایت جرأت وجلادت ، [پهلوان «یاراحمد» نام ، در کشتی گیری ، وتیراندازی‌بحدی که بزور بازوی توانا دست درشاخ فیل کردی ، وبنوك پیکان جان‌ستان درشب تار خال ازرخ زنگی بربودی ،

امیرخسرو :

تیر پلنگ افکنش آهو شکار
از دل دشمن شده سندان گذار
شعلهٔ آتش بسر نی زده
بیلك سوزان بسر پی زده

وبسبب دلاوری وهنرمندی پیش ملك فخرالدین راه قریب یافته بود ، ودر معظمات امور وامهات‌مهمات‌شروع کردی، وبحسن‌تدبیر بنوعی که‌پسندیدهٔ خاطر ملك‌بودی‌بپرداختی،] وقریب دویست‌تن ازعیاران ومبارزان هرات تابع [ومنقاد] او بودند ، ازروی حسد کینهٔ جمال‌الدین محمدسام دردل داشت ، ودلاوری دیگر بود «محمود فهاد» نام ، وترك دیگر «نیکپی‌تیرگر» نام، که صدمرد [نامدار] تبع اوبودند ، یاراحمد این هردو دلاوررا بخانه

خود برده باایشان گفت : [که ای مبارزان زمانه] می‌بینید که این جمال‌الدین‌محمدسام چه [فضول] وسربزرگ‌شده ، و [بر آن کسانی که بصدمرتبه ازوبزرگترند تفوق وتقدم میجوید،اکنون] مرا غیرت مردی باعث شده که او را بقتل [آرم ، وحصار را بگیرم] وبوجای نیز بمن‌پیغام کرده که اگر جمال‌الدین‌محمدسام را بمن‌سپاری حکومت‌هرات [بتو ارزانی دارم]، وبنام تو از بندگی پادشاه عادل برلیغ بستانم ، وازخزانهٔ خود مبلغ ده‌هزاردینار تسلیم مصاحبان تو کنم ، اکنون درین کار بمدد شما محتاجم ، القصه اتفاق کرده بایکدیگر عهد بستند ، [بعدازدوسه‌روز که یاراحمد درقصد جمال‌الدین‌محمدسام یکجهت شد] نیکپی تیر گر درخلوت پیش [جمال‌الدین] محمدسام رفت وهرچه [ازیار احمد ومحمود فهاد] شنیده بود بگفت ، جمال‌الدین محمدسام متردد گشت واعیان‌حصار را حاضر کرده این سخن [باایشان] درمیان نهاد ، همه گفتند ایشانرا می‌باید گرفت ، [وبرین‌معنی متفق‌شده بیرون‌آمدند] روزدیگر جمال‌الدین محمدسام درصفهٔ باربنشست، ومبارزان غوری وهروی از یمین ویسار صف کشیدند ، یاراحمد [شمشیری دردست و خنجری درمیان باپنج کس از عیاران] پیش‌آمد وسلام کرد [جمال‌الدین‌محمدسام] اورا تعظیم کرد، وببشاشت تمام گفت بنشین ، یاراحمد شمشیر (خود) بیك نوکرداده بنشست، بعدازلحظهٔ جمال‌الدین‌محمد گفت : ای‌پهلوان [خنجر ازمیان بگشای ، پهلوان درحال خنجر ازمیان بازکرد ، پس جمال‌الدین‌محمد گفت ای‌پهلوان] مردان‌چنین کنند؟ گفت: چه کرده‌ام[که‌موجب‌ملامت‌باشد؟ جمال‌الدین‌محمد] گفت: چنین اندیشهٔ نکرده بودی ؟ یاراحمد منکر شد،جمال‌الدین‌محمد گفت اورا نگاه‌دارید ، وبرخاست درساعت یاراحمد ومحمود (فهاد) را گرفتند، وروزدیگر بقتل‌آوردند [هردورا درسرچهارسو ، واهل‌هرات ازان سیاست خایف گشتند وقرب‌صدمرد دلاور که مصاحب یاراحمد بودند خود را ازباره انداخته پیش بوجای رفتند ، چون خبر قتل یاراحمد ومحمود فهاد ببوجای رسید بغایت حزین ودلتنگ‌شد وحکم کرد که اگر کسی یکمن غله وطعام بشهرفرستد اورابعقوبتی بکشم که ازو بتر نباشد]

درین‌فرصت امیردلدای- که‌ده‌هزارمرد[1] [درتابین] داشت ، بحکم اولجایتوسلطان

۱ـ تابین سپاه

بهرات آمده بود ، بجمال‌الدین محمدسام پیغام داد که اگر بامن بصلح سردرآری ترا و ساکنان این خطه را درحمایت خودآورم ، وجمال‌الدین‌محمد نیز جوابهای [دلفریب وسخنان] صلح آمیز فرستاد ، چون این‌خبر ببوجای رسید اندیشید که اگر محمددلدای هرات را فتح کند ، همه رنج لشکر کشی و زحمت محاصرهٔ او ضایع خواهد شد ، باتفاق ملوك وامرای سپاه نامهٔ نوشت [بجمال‌الدین‌محمدسام] که اگر ملك تولك را بگذاری [که پیش‌من آید] وعهد کنی که بامحمددلدای ایل‌نشوی ، من ازخون پدر وبرادران‌خود بگذرم ، وهرسو گند عظیم که گوئی برزبان‌رانم ، [وبارعیت جزشفقت ونیکوئی نیندیشم] جمال‌الدین‌محمدسام مکتوب‌بوجای را برسرجمع پاره کرد ، وقاصدرا دشنام [بسیارداد] وسخن همه از تیغ وتیروسنان وشمشیر گفت، چون خبر ببوجای آوردند درکار محاصره مبالغهٔ بسیار نمود ، وروزبروز ذخیره درشهر کمترمیشد واثر تنگی بیشترظاهرمیگشت ، تا [بجای انجامید که] خروار گندم بهشتاد دینار رسید ، ومردم [ازبی‌قوتی بتنگ آمده دانهٔ گندم ازدر وجواز جواهرعزیزتر گشت، انبارها چون کیسهٔ مفلسان‌تهی‌شد، وشکمها چون کاسهٔ طنبور خالی‌ماند ، مردم] نان میگفتند وجان میدادند ، تاشهرازآدمی‌جایع ضایع گشتند ، که کس بتجهیز وتکفین ایشان نپرداخت ، ودر اردوی بوجای ده‌من گندم بدودینار وصدمن‌شیرینی بهفت‌دینار بود ، وهر کرا قوت‌بود درشب‌ترك عیال واطفال کرده خود را ازباره می‌انداخت [وچون پیش بوجای میرسید او را درخور حال غله وزرمیداد، ومینواخت ، تامدتی برین منوال ،

ع ازبرون نقش ونگار وز درون ناله زار

بود،]روزی خلق‌هرات [بپای‌حصارآمده] فریادوفغان بعنان‌آسمان رسانیده ،(گفتند ای جمال‌الدین محمدسام‌ازخدای‌بترس‌فرزندان ما)از گرسنگی‌ازعمرخود سیرشده‌اند، [مارا طاقت محاربت ومقاومت‌نماند] بفرمای تادری‌دروازها بگشایند ومارا بگذارند تابیرون رویم ، وروز [جمعه جمعی] دیگر برسرمنبر وتخت مقریان برآمده جامها پاره کردند و فریاد : الجوع مهلك‌النفوس ، باوج فلك آبنوس رسانیدند ، جمال‌الدین‌محمد دید که‌اگر بابوجای صلح نکند خلایق از بی‌نوائی هلاك میشوند ، روز دیگر فرمود تاازضعفا وغربا

قرب پنجهزارآدمی [را] ازشهر بیرون کردند و گفتند که بلشکرگاه بوجای روند، و لشکریان بوجای‌آن [فقیرانرا] بزخم‌چوب وتیغ میزدند که بشهر باز گردند، تاا کثری [از آن عجزه بحکم‌آنکه: در کوی ملامت ودرخانه خواری] در آب کارتباروسرهای راه وسایهای دیـوار [خواروزار] جان دادند ، روز دیگر جمال‌الدین محمد بند ازپای ملك قطب‌الدین‌تولك برداشت ، واورا خلعت داده پیش‌بوجای فرستاد وطلب عهد کرد، بوجای ازخلاص‌ملك[تولك] عظیم شادمان گشت، ودرباب‌عهدنامه باوجوه درگاه [خود]مشاورت کرد ، [بعضی گفتندکاری که بعهدنامه بانجام رسد توقف درآن لایق وقت نیست ، چون خونیان وموذیان بدست‌آیند تدبیرتوان کرد ، بوجای را آن رای پسندیده‌آمد] عهدنامه نوشت که گزندی بجان‌جمال‌الدین‌محمدسام نرساند و کسی‌را نفرماید ، [وخطوط ملوك وامراء سپاه درآخرآن ثبت کردند ، چون خط عهد بجمال‌الدین‌محمد رسید] روزدیگر برادر بوجای «طغان» بکنارآب‌کارتبارآمد وجمال‌الدین‌محمد پیش اورفت ، طغان او را بنواخت و گفت [ماهمه عهد کردیم و] برعهد خود استواریم ، واورا [بامثال این‌سخنان] ایمن گردانید ، وبوجای (شب) بشهر درآمد ، (وروز درهاء دروازه گشادند تا سپاه بشهر درآمد ،) ، [پس] بوجای حکم کرد کـه خلق هرات را بتمام ازشهر بیرون کردند ، و بروج‌وباره وفصیل‌را خراب‌ساختند ، روزدوشنبه‌بیست‌ویکم ذی‌الحجه سنه‌ست وسبعمایه مردم هرات بر کنارآب‌کارتبارجمع‌شدند، وجمال‌الدین‌محمد (سام) بادویست‌مرد درحصار بماند ، وروز دیگر [جمال‌الدین‌محمدسام] باچند کس پیش بوجای رفت ، او را در کنار گرفت وبنواخت وبردست راست خودش بنشاند‌ه فرزندش خواند ، و گفت ای فرزند من از[سر] خون پدرخود گذشتم ، و جرایم وخطیأت ترا عفو کردم ، درحصاربگشای تاچند مرد ازخواص ما درحصار درآیند ، [جمال‌الدین‌محمد] گفت بهرچه امیر فرماید بجـان قیام نمایم ، [پس] بوجای خلعت خاص خود بوی داده بخرگاه خاص خود رفت ، واو را طلب کرد وبشراب مشغول شد ، چـون جمال‌الدین‌محمد مست گشت ببهانهٔ استفراغ از خرگاه ببارگاه رفت وبااصحاب خود گفت یاران بوجای مستست وبااو درخرگاه مردی دهی بیش نیست مصلحت درآن می‌بینم که تیغها بکشیم واورا بااهل مجلس او بکشیم‌آن

جماعت اورا منع کردند ، پس نمازشام برخصت [بوجای] مراجعت نموده ، بحصار بازرفت، روزدیگر شاه اسمعیل پیش بوجای رفت ، ونوازش یافت ، وهرروز یکی از اعیان حصار پیش بوجای می آمد وباسب وجامه [خوشدل وخشنود] ازپیش اوبازمیگشت وغرض بوجای آن بود که همهٔ [اهل حصار] بیکبار پیش او روند وحصاریان توقف مینمودند ، [ویکان یکان] بجمال الدین محمد [سام] تخلف میکردند ومیگریختند تاصد کسی بیش نماند [جمال الدین محمد ، واختیار الدین نیشه وجمعی اتفاق کردند که تابوجای خبرشود خود را درقلاع غرجستان اندازند ، باز ازعار فرار اندیشیده ازآن قرار برگشتند ، وتسلیم قضا شده] ، درمیان این احوال جمال الدین محمد کسی پیش امیر یساول که امیر الامرای خراسان بود [ومرتبهٔ عالی داشت] فرستاده عرض نمود ، که اگر امیر بزرگی فرموده بدین طرف عزیمت نماید ، بنده بااتباع خود بخدمت امیر آمده ، این دیار را بنواب امیر سپارد ، و بهرچه امیر حکم فرماید ازقتل وعقوبت وعنایت وتربیت بنده قبول دارد ،

[لامیر] شاهی[۱] :

گر بشمشیر سیاست می‌نوازی حاکمی

ور بتشریف غلامی می‌پذیری بنده‌ام

ازقضاهم درین هفته که بوجای [شهررا] فتح کرده بود ، امیر یساول باپنجهزار کس بهرات آمد، وایلچی« گرگ مست» [نام] پیش جمال الدین محمد فرستاده گفت : بی‌دغدغه وتردد خاطر بیرون آی تاترا تربیت کنم وازتعدی بوجای برهانم ، ودرین باب سوگندان یادکرد ، جمال الدین محمد اعتماد نموده با [همهٔ] ساکنان حصار بیرون آمد ، وپیش امیر یساول رفت ،

---

۱ ـ امیرشاهی: آقملک بن جمال الدین فیروزکوهی اجداد او از سربداران وخواهرزادهٔ خواجه‌علی‌مؤید بوده است درزمان شاهرخ‌میرزا بهرات شتافت وچندی ملازم شاهزاده بایسنقر بود ودراستراباد درگذشت وجنازه او را بسبزوار برده درخانقاه خانوادگی مدفون نمودند ، وی علاوه برشعر وشاعری درعلم موسیقی ونقاشی نیز استادی مسلم بوده است

(تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی ص ۴۳۰ـ۴۲۶ آتشکدهٔ ـ آذر ص ۸۴ـ۸۳)

سید حسن غزنوی :

اجل خنده‌زنان یعنی بپای خویش می‌آید
بطاس این گژدم کور وبخطاین گرزه‌مار کر
گرفته شومی طغیان نکبت دامنش ورنی
رود بز پیش قصاب و رود خر نزد پالانگر

امیر یساول جمال الدین محمدسام و یاران او را گرفته ببوجای سپرد ، و گفت بموجب حکم [پادشاه] اولجایتو سلطان ایشانرا بسیاست رسان و از رودخانهٔ هرات برو که حکم یرلیغ برین جمله است ، که بوجای جز خصمان خون پدر وبرادران خود بهیچکس دیگر تعرض نرساند ، روزدیگر بوجای تاج‌الدین یلدز ولقمان غوری را با بیست‌تن ازنامداران بکشت ، وجمال‌الدین‌محمدسام را نیز بعد از چندروز حبس وقید بحکم امیریساول [بقتل‌آورد ، وازهرات برفت ، بعدازآن امیریساول] اعیان وارباب هرات‌راطلب‌داشته، گفت یرلیغ پادشاه اولجایتوسلطان برآنجمله‌است که‌هیچکس‌بررعیت هرات تعدی ودست‌اندازی نکند ، باید که همه بشهر بازآیند ، وبمهمات خوداشتغال نمایند ، روزدیگرجمع خلایق بشهرآمدند ، وهرکس برجای خود قرارگرفته ، سجدات شکر حضرت الهی بجای‌آورد .

[بعدازآن احوال محاصرهٔ حضرت امیر بزرگ بود هرات را ، چنانچه مذکور شد ، دیگر وقایع زمان حضرت شاهرخ سلطان واخلاف مسطور میگردد]

روضهٔ سیزدهم

در ذکر حوادث (حضرت) خاقان مغفور شاهرخ سلطان

ازجمله قضیهٔ کاردزدن بود حضرت شاهرخی را ، وصورت این حال چنان بود که حضرت خاقان مغفور [شاهرخ سلطان] باوجود سعت ممالك که اکثر ربع مسکون درزیر نگین همایون داشت ، وفرمان جهانمطاعش را بمنزلهٔ نص قاطع ، بررقاب ارباب ملك و خسروان مالك رقاب ، حکم روان بود ، همیشه درمقام عجز ونیاز سرمسکنت برخاك بندگی بی نیاز می نهاد ، وبتضرع وابتهال ازغرور سلطنت سریع الزوال این ملك پرملال ، پناه بحضرت ذوالجلال می برد، وپیوسته بلوازم شعار[اسلام] وا[وا]مر شرع نبوی علیه(الصلوة و) السلام وجمعه وجماعات اشتغال تمام میفرمود ، روزجمعه بیست وسیوم ربیع الآخر سنهٔ ثلثین وثمانمایه [اتباع] ندای: اذا نودی للصلوة من یوم الجمعه فاسعوا الی ذکر اله نموده ، بمسجد جامع اندرون هرات تشریف فرموده وبعدازشرایط ادای صلوة [ازمصلی برخاسته] عزیمت بیرون آمدن کرد ، دردرون مسجد شخصی نمدپوش ـ احمدلر نام ازتابعان مولانا فضل اله استرابادی حروفی ـ برصفت دادخواهان کاغذی دردست پیش آمد، آنحضرت بیکی ازمقربان فرمود که حال او [تحقیق نموده] بعرض رساند ، احمدلر [بی تحاشی] در دوید و کاردی چون قطرهٔ آب درآستین [داشت] بشکم آنحضرت رسانید ، اما چون درجمیع احوال حفظ وحمایت حضرت [ملك] متعال ودعای گوشه نشینان واصحاب حال پناه وحصار ذات بزرگوارش بود آن کاردکارگر نیامد ، واحمدلر را [ملازمـان حضرت] هم در مسجد پاره پاره کردند .

[لمولانا کاتبی] :

برتو هردشمن که مثل استره تیغی کشید

باز گشت آن تیغ وهم درسینهٔ اوجای کرد

چون همیشه معهود چنان می‌بود ، که هر گاه آنحضرت سوار می‌شد نقاره چیان پیش‌پیش نقاره زنان میرفتند ، درین‌حال نقاره‌چیان خبردار شدند ، که آنحضرت ازمصلی برخاست ، بدستور نقار ها فرو کوفتند ، و ناگاه بیکبار ترك کردند ، غلغله درمیان خلق افتاد که آیاچه‌حال‌شده ، ومردم [بسیار] بربام‌مسجد دویدند ، ودرین‌فرصت‌امیرعلاءالدین علیکه کوکلتاش ، وامیر [جلال‌الدین] فیروزشاه بردر مسجد سوار ایستاده انتظار بیرون آمدن‌آنحضرت می‌بردند ، چون این فتنه حادث شد ، حضرت شاهرخی امیرجلال‌الدین فیروزشاه را طلب نموده خواست که درمحفه نشیند ، امیر [مذکور] گفت اگر حضرت پادشاه درمحفه رود حادثه عظیم پیدا شود ، وفتنهٔ تمام برخیزد ، [ومـردم را درحیات و ممات ترددهاافتد] پس [حضرت] پادشاه بدولت‌سوارشده نقارها بصلابت‌تمام فرو کوفتند، واز راه راست بازار بباغ زاغان عزیمت فرمود ، وجراحان واطبای مسیحا دم بمعالجه و مرهم قیام نمودند ، تاآن زخم التیام یافت ،

وتاریخ این واقعه را یکی ازفضلا درین قطعه بنظم فرموده

[**قطعه**] :

سال تاریخ هشتصد وسی بود
روز جمعه پس از ادای صلوة
قصهٔ بس عجیب واقع شد
در خراسان ولی بشهر هرات
کج‌روی دربساط چون فرزین
خواست تاشهرخی‌زند شدمات

بعدازآنکه‌بتفحص‌این حال اشتغال نمودند ، ازاشیای آن [کرد؟] کلیدی یافتند ، عسسان [بتجسس] پی بخانه تیمچهٔ بردند که درآن خانه بدان‌کلید گشاده شد ، ساکنان آن تیمچه گفتند چنین شخصی درین تیمچه طـاقیه دوزی میکرد وخلـق بسیار پیش او می‌آمدند ، ومولانا معروف خطاط که [حضرت] شاهرخ سلطان دروقت فتح عـراق او را بخراسان‌آورده بود وبکتابتهای خاص رقم اختصاص بروی کشیده گفتند بدین لر اختلاط

پر[می]داشت اورا متهم ساخته گرفتند ، وچندنوبت بپای دارآوردند ، [وا کثر مستعدان هرات که بمولانا طریق مصاحبت داشتند متهم شدند ، وازیشان زرها گرفتند ، و] خواجه عضدالدین دخترزادهٔ مولانا فضل‌اله حروفی ، وجماعتی دیگر که بااحمدلر متفق بودند همه [را قتل کرده] بسوختند ، و [حضرت] امیرسیدقاسم تبریزی را (قدس سره) بدین [امر] متهم داشته حکم شد که در هرات نباشد و امیر [قاسم] این‌حال را درشعربزبان کنایه بیان میفرماید ،

[بیت:]

قاسم سخن کوتاه کن

برخیز و عزم راه کن

شکر برطوطی فکن

مردار پیش کرگسان

چمن اول از روضهٔ سیزدهم

در ذکر واقعهٔ شاهزاده بایسنقر بهادر

درتاریخ سنهٔسبع وثلثین وثمانمایه واقعهٔ عظیمی که‌صفت طامهٔ کبری داشت، اعنی وفات شاهزادهٔ کامیاب عالیجناب غیاث‌السلطنه والدین بایسنقر (بهادر)بن سلطان شاهرخ [بهادر] واقع شد، واوپادشاهی بود که از [سر] دانش وفطانت پای تفوق برفرق فرقدین داشت، بهرام خون‌آشام ازجمله‌چاوشان‌درگاه [جلال] او بود، وهلال خجسته(فال) چون بلال ازحلقه‌بگوشان صف‌نعال او، بدقت نظر باریک‌بین، درمبداء حال نهایت‌مآل دیده، و بهدایت‌اقبال‌درابتدای آمال [بغایت کمال] رسیده، پیوسته‌اوقات‌فرخنده‌ساعاتش‌بمجالست وموانست اهل‌علم واصحاب‌فضل‌مصروف، وهمیشه عنان ارادتش‌بصوب صواب نشراحسان وکسب کمال واحرازنیک‌نامی‌معطوف، صدرنشینان‌مجامع فضایل وکمالات [از] اطراف ممالک‌آفاق روی بدرگاه مکرمت پناه او داشتند، وخرده بینان غوامض علوم ومعانی از اکناف اقالیم [عالم] منهاج تربیت، ومعراج مرتبت‌آستان رفیع او را پنداشتند، انتظام اسباب شوکت وعظمتش‌بحدی که ازشکوه (کوه) وقارش سلاطین هفت کشور را انگشت تعجب بدندان مانده بود، واکتساب قواعد فضایل ودقایق کمال وهنرمندی بمرتبهٔ که ماهران روزگارومبصران ادوارپیشش باقرار **لاعلم لنا الا ما علمتنا** زبان میگشادند، حاصل القصه، درتمام اقسام فضل واصناف هنروحرف چون (مردم یک‌فنه‌کامل‌وماهربود،[1]

۱ــ شرح فضائل وکمالات صوری شاهزاده بایسنقرمیرزا وخدمات او بادبیات زبان فارسی وهنرهای‌زیبای ایران خود یکی ازفصول درخشان ومبسوط تاریخ ادبیات ایران در آن عهد میباشد

«باغ‌سفید» یکی ازکاخهای‌باشکوه‌هرات‌ومحل‌اقامت آن‌شاهزادهٔ ادب‌دوست‌هنرمند

بقیه درذیل صفحهٔ۸۸

ومع) هذه‌الحالات والکمالات اکثراوقات روزوشب بشرب‌شراب واسباب طرب مشغولی تمام مینمود ، تا حرارت جوانی وحدت شرابهای [گران] ارغوانی طغیان کرده برمزاج مستولی گشت ، واعضای رئیسه نقصان گرفت ، وقوای طبیعی ضعف پذیرفت ، (و) قوت طبیعت‌ازمقاومت مرض‌عاجز گشت،حکمای میمون قدم و اطبای‌مسیحادم‌پی بمعالجه‌نبردند،

[ع] : چه درمان کند رنج مردن طبیب

آخرالامرصبح شنبه هفتم‌ماه جمادی‌الاولی سنهٔ‌مذکوره ماه جاه سلطنت بچاه فنا فرورفت، وآفتاب جهانتاب‌شاهی وکامرانی بمغرب ممات افول‌نمود، سری که سزاواراافسرشهریاری هفت اقلیم بود از خشت لحدبالین ساخت، وپائی که شایستهٔ سرتخت سروری وملك داری ممالك شش‌جهت بود بتخته‌بند تابوت گرفتار گشت ، وزمان عمرش سی‌وهفت‌سال وچهار ماه بود ، واین رباعیه امیرشاهی درآن تعزیت گفته [است]

[رباعیه] :

در ماتم تو دهر بسی شیون کرد
لاله همه خون دیده دردامن کرد
گل جیب قبای ارغوانی بدرید
قمری نمد سیاه در گردن (کرد)

وحضرت [پادشاه] شاهرخ سلطان چون خبر واقعهٔ ناگاه فرزند ارجمند استماع نمود تنگدل و مجروح خاطر گشته چون رعد ناله برداشت و چون برق آه بر کشید ،

بقیه از صفحهٔ ۸۷

وهنرپرور ومجمع دانشمندان ، شعرا ، وهنرمندان بوده است ، دیوان واشعاربسیاری ازشعراء ایران مانند نظامی گنجوی ، امیرخسرو دهلوی و غیره درباغ سفید و بامر او جمع‌آوری وتدوین گردیده است ، شاهنامه استاد سخن شادروان حکیم ابوالقاسم فردوسی‌طوسی‌نیز بامراو تحریرو تنقیح گردیده‌ودیباچهٔ مبسوطی بر آن‌نوشته‌شده است

بایسنقر خود یکی از خطاطان نامدار و استادان مسلم ومبرز این فن بوده است ، بعضی‌از کتیبه‌های مسجد ومدرسه وخانقاه گوهرشاد بیکم درهرات ومشهد بخط زیبای بایسنقر نوشته شده وهم اکنون موجود میباشد وبعضی ازاوراق مصحفی که بایسنقر نوشته است نیز اکنون زینت‌بخش موزهٔ کتابخانه ملی ملك میباشد .

ومانند باران اشك فرو[۱] می‌بارید ،

[لمؤلفه] :

از غمت خاصیت ابر بهاران شد مرا
آه برق وناله‌رعد و گریه باران شد مرا

پس‌حضرت پادشاه‌بموجب شرع مبین بشرایط‌تجهیزو تکفین او اشارت‌فرموده[۲] ، غیراز «گلیم برك» که برسر افسر آرای بست هیچ تغییر لباس[۳] [ننمود] ، وچون‌نعش اورا برداشتند ازدر«باغ‌سفید» که مسقط رأس‌شاهزاده بودتادرمدرسهٔ مقدسهٔ گوهرشاد بیگم - که‌مدفن آنجا مقرربود- ازغلبهٔ‌مردم‌ازدحامی‌بود که ازقیام قیامت وحشرمحشر خبرمیداد ، همه را[۴] لباسها چون نامهٔ [گناه‌کاران] سیاه ، وهمه را احوال چون اعمال بدکرداران تباه ،

[لواحدی‌الاصفهانی[۵]]

شهباز روح او چو بر آمد بصبحدم
در کام روزگار فرو بست صبح‌دم

---

۱ - مج پا فروبارید . مک فرومی‌بارید .
۲ - مج : فرموده مك پا فرمود
۳ - مج ننمود مك پا س : این‌کلمه را ندارد
٤ - مج : لباسها چون نامهٔ گناهکاران سیاه مک پا س : لباس چون نامه سیاه
٥ - مج : لواحدی‌الاصفهانی . مک اوحدی پا : این کلمه را ندارد س نظم
عبدالرازق سمرقندی درشرح این واقعه مینویسد

«وآنحضرت (شاهرخ‌میرزا) مدت چهل‌روز برمسند خلافت ومستقرسلطنت می‌نشست ومشاهیرایران وتوران‌واعاظم ربع‌مسکون ومهتران خراسان‌بردرگاه‌همایون جمع‌بودند ، هرروزیك دوشاعرمأهر مرثیها بموقف عرض ومحل انها میرسانیدند ، ازآنجمله مولانا سیف‌الدین نقاش اصفهـانی که واحدی تخلص میکردی مرثیهٔ نیکو گفته است ، و مرثیهٔ این است :

چندانکه چرخ گشت بدوران روزگار نقش وفا نیافت بر ایوان روزگار
همکـاسهٔ شراب فنـا بایدش شدن هرکس که خوردلقمهٔ ازخوان‌روزگار

☼☼☼

خط خاك كرد بر سر و كاغذ بباد رفت

جدول بخون نشست وسیه شد رخ قلم

* * *

خرگاه بی‌طراوت افتاد وتخت خوار — گویند هر زمان چو من اعیان روزگار

شهزاده بایسنقر عالیجناب کو

جمشید راچو آمد وافراسیاب کو

خورشیدزرد گشته‌ولرزان‌ازین‌عزاست — ای ابر خون گری اگرت قطرهٔ حیاست

او بود روشنی چشم و چراغ ملك — شمعی چو اوزدوده چنگیزخان نخواست

« باغ سفید » همچو هنر بی‌فروغ شد — این هم نشان طالع و بخت سیاه ماست

جمعند اهل بار ولی نیست شاه بار — وزهرطرف بناله و فریاد این صداست

شهزاده بایسنغر عالیجناب کو

جمشید راچه آمد وافراسیاب کو

شهباز روح او چو بر آمد بصبحدم — درکام روزگار فرو بست صبح دم

با صد هزار دیده روشن سپهر پیر — بروی همی گریست درآن وقت صبحدم

شاهان روزگار و امیران نامدار — گشتند بیوجود شریفش همه عدم

بی پرتو جمال عزیزش برادران — افتاده اند جمله چو یوسف بچاه غم

درپیش طبع روشن اوتیره بود و خوار — آیینهٔ سکندر و آئین ملك جم

خط خاك كرد بر سرو كاغذ بباد رفت — جدول بخون نشست وسیه شد رخ قلم

سنجق بریده پرچم و بر کنده طوق موی — گیسو گشاده بیرق و افتاده چون علم

صرنای و نای بادل‌صدپاره همچو کوس — در نالـه و فغـان و نفیرند دمبدم

بی مجلس مروح او چنگ و عود و نی — گویند این رموز بنوبت بزیر و بم

شهزاده بایسنغر عالیجناب کو

جمشیدراچو آمدوافراسیاب کو

گر او برفت شاه جهان باد در امان — گر گوهری شکست بماناد بحرکان

سلطان معین‌دولت‌ودین شاهرخ که باد — با تخت ملك و با دل فرخنده جاودان

یارب بحق حرمت اولاد فـاطمه — صبری بده به بیگم غمگین ناتوان

بی او نماند در تن پاکش حیات هیچ — مشکل بود حیات کسیراکه نیست جان

این مرثیه «ترجیع بند» درحدود شصت بیت است درپنج بند وهر بندآن بریك قافیه است که مطع ویك بند تمام وبرخی اشعاربندهای مختلفه آن نقل شد . ومراد از « بیگم » گوهرشاد بیگم‌زوجه شاهرخ میرزا ومادر شاهزاده بایسنغرمیباشد .

(از«مطلع السعدین‌ومجمع البحرین» ـ عبدالرزاق سمرقندی ـ جلددوم ـ نسخه‌مخطوطه کتابخانه ملی ملک)

سنجق برید پرچم وبر کند موی طوق

گیسو گشاد بیرق و افتاد چون علم

بعداز ادای مراسم تکفین وتدفین تامدت چهل‌روز امرا واعیان حضرت آنچه‌رسوم وقواعدتعزیت بود باقامت رسانیدند، وبعد ازآن مردم را سیاهی انـداخته، بدستورمعهود خلعتها پوشانیدند ، وحضرت‌پادشاه اسلام پناه رضا بقضای الهی داده [پرتوالتفات برنظم مصالح ومهمات انداخت ، اول] فرمود که‌متروکات شاهزاده را میان ورثه علی‌فرایض‌اله [تعالی] قسمت نمایند ، واز شاهزادهٔ [مرحوم مذکور] سه‌پسر مانده بود ، رکن‌الدین علاءالدوله بهادر ، وقطب‌الدین محمد بهادر ، ومعزالدین ابـوالقاسم بابربهادر ، وهریك ازیشان مدتی‌برسریرسلطنت [وشهریاری] کامیاب گشتند ، وعاقبت هیچ یک‌را کثرة جاه وسپاه دستگیر نیامد ، وملك ودولت هیچکدام پایدار نبود ، [وآخرکار ازفرازتخت اقبال بنشیب خاك ادبار گرفتار شدند ،

[رباعیه] :

چون میگذرد کارچه‌آسان وچه سخت

وین یك دم عاریت چه ادبار وچه‌بخت

چون جای دگر کشیدمی باید رخت

نزدیك خردمند چه تابوت وچه تخت

چمن دویم از روضهٔ سیزدهم

در ذکر بلیهٔ طاعون که القبر روضة من ریاض‌الجنة لازم آنست

حادثهٔ دیگر از وقایع زمان (میمون) [حضرت] شاهرخی بلیهٔ طاعون بود ، که در تاریخ سنه ثمان وثلثین وثمانمایه ازمکمن : **ولیبلی المومنین منه بلاء حسنا** ، روی نمود ، وحکما حدوث این بلیه را نتیجهٔ عفونت آب و هوا داشته‌اند ، واهل حقایق تبعهٔ ذمایم افعال وقبایح اعمال عباد شمرده ، چنانچه درمثنوی معنوی [آمده] است ،

[مثنوی] :

از زنا افتد وبا اندر جهان

قحط آرد در جهان منع زکوة

وبی‌تکلف لطافت آب وهوای هرات که‌رشك تسنیم بهشتی وغیرت نسیم‌اردی بهشتی است اقتضای طاعون‌نمیکند ، اما بواسطهٔ کثرت مردم هوائی ، وازدحام خلایق هرجائی، هرآینه هرگونه افعال ناشایست دروجود می‌آمد ، وهیچ‌شك نیست که عقیدهٔ اهل‌حقایق حق است ، پس واقعهٔ طاعون تبعهٔ ذمایم اعمال گونا گون تواند بود ، وابتدای این‌حادثه هفتم‌رجب‌بود تاپانزدهم ذی‌القعده سنهٔ‌مذکوره، که‌چهارماه‌وهشت‌روزباشد ، وغلبهٔ بحران او از غرهٔ شوال تاپانزدهم ذی‌القعده بود ، وصورت مرض آن بود: که‌نا گاه مردم را درد سر وتب محرق میگرفت ، وبثره مقدار نخودی ویا کمتر ویا بیشتر براعضا پیدامیشد ، وبعضی‌هم دریکروزوبعضی در دو روز ، و (بعضی) سه‌روزبجواررحمت حق میرفتند، وچون [درمدتهای‌مدید خلایق این‌بلیه ندیده‌بودند واز کسی‌نشنیده عاجز ومتحیرفروماندند]، وجلای وطن اختیار کردند ، وبعدازتسکین این‌حادثه بازآمدند ، وطغیان او بمرتبهٔ‌رسید که میگویند دریك روز ده[هزار] کس ازبلده وبلوکات بدین‌علت از عالم رحلت کردند ، ودرشهر یك‌روز شمردند چهارهزاروهفتصد تابوت از دروازها بیرون بردند ، بی آنها که

حمالان بی تابوت بر پشت خود واولاغان بار کرده می بردند ، [وآنچه درمغا کهای می انداختند وخاك بر ایشان می انباشتند]، وصعوبت ایـن واقعه در بلوکات بیشتر از شهر بود ، وجناب قدوسی مآب ولایت پناه شیخ زین الحق والدین الخوافی قدس سره جهت تسکین این بلا دعا فرموده گفت: ما خود رافدای بندگان خدا میسازیم ، ودردوم شوال سنهٔ مذکوره بحریم وصال حضرت ملك متعال ارتحال فرمود ، وبسیاری [دیگر] از اکابر ومشاهیر وایمه وافاضل بی نظیر ازدار فنا بعالم بقا رفتند ، ازجمله:[۱] خواجه عبدالقادر که استادفن موسیقی واوتار، ودراقسام فضایل مثل حفظ کلام اله وخطوط واشعارسر آمدهٔ ادوار بود ، ودرتصانیف نقش وعمل و ساختن صوت وغزل درخراسان وعراق واصفهان وحجاز بلکه درتمامی آفاق بدل نداشت ، چنانچه مشهور است که درزمان سلطان احمد بعدازخواجه رضوانشاه که در علم ادوار مشهورزمان ومذکورزبان بودنوبتی ساخت جامع دوازده مقام وبیست وچهارشعبه و شش آوازه، وتمامی اصول وضروب، وجمیع نغمات ونقرات، وبدان مفاخرت ومباهات تمام ینمود ، وخواجه عبدالقادر درعنفوان جوانی وابتدای شروع الحانی واغانی بـود ، دعوی کرد که در سی روز هـرروز نوبتی مثل آنکه خواجه رضوانشاه ساخته تصنیف کند ، پس سلطان احمد (فرمود) تاندمای مجلس او شعر عربی و نظم فارسی تعیین نمودند ، ومـاه رمضان درآمد ، خواجه عبدالقادر درسی روز رمضان هرروز نوبتی (مکمل) ساخته بعرض رسانید، وروزآخر(هر) سی نوبت را بی تغییر وتبدیل ادا گردانید ، [ووعده راست کرده] ومخالف وموافق رامحیر گردانیده، خواجه رضوانشاه را مغلوب ساخت . وعاقبت ازچنگ اجل جان نبرد ، ورخت ودیعت حیات، ومتاع طول امل را بمقام: القبر صندوق العمل کشید،

ودروقت حدوث این واقعه[حضرت]شاهرخ سلطان رابطریق معهود قشلاق درحدودری بود، چون این حادثه جانکاه عمرفرسای وخرابی هرات وبلوکات وشرح بلیهٔ طاعون و کثرت اموات استماع فرمود بغایت اندوهناك شد، وحکم فرمود که هرمکتوب که ازجانب خراسان آید هیچکس نگشاید ومطالعه ننماید ، تاسبب تفرقهٔ خاطر نشود ، [وهمچنان سر بمهر بمعتمدان سپارند]

---

۱ ـ برای شرح احوال خواجه عبدالقادر به «نگارستان» قاضی احمدغفاری مراجعه شود .

القصه : مردمی که درین طاعون برحمت حضرت بیچون واصل شده اند ، آنچه محاسبانرا معلوم شده که گور و کفن یافته اند در نفس بلدهٔ هرات ششصد هزار نفراست ، ودربیرونها تاآنجا که‌سوادبلده‌است چهارصدهزار، که‌مجموع‌هزارهزارنفرباشد،بی‌از آنکه درمغاکها انداخته‌بودند . ودرخانهادفن کردند، وپدر مؤلف درشرح این‌حادثه قصیدهٔ نظم کرده ، واین دوبیت [که مسطور میگردد] از آن قصیده است،

لابی رح

ششصد هزار در قلم آمد که رفته‌اند
زانها که یافت گورو کفن‌مردم خیار
باقی زبی کسی همه درخانه‌مانده‌اند
خوردندچشمشان‌همه‌درخانه‌مورومار

چمن سیوم از روضهٔ سیزدهم

در ذکر واقعهٔ پادشاه مغفور شاهرخ سلطان

دیگر از وقایع عظیم وحوادث جسیم که قادمهٔ انواع بلایا وطلیعهٔ اصناف رزایاست وفات پر آفات [حضرت] خاقان مغفورمبرورشاهرخ سلطان بود، که قلم تحریر منشیان وزبان بیان وصافان پاکیزه تقریر ازشرح نوایب ونوازل آن درمقام عجز ونقصان سر گردان وحیران [می]ماند ،وتا کنون [که] ازحدوث این واقعه چهل وهشت سال میگذرد هنوز اثر آفات وفترات آن واقعه دراطراف واقاصی اقالیم عالم باقی است ، وصورت حال چنانست که: چون مدت[1] یکقرن کامل که پنجاه سال باشد ازسلطنت این پادشاه دین پناه بگذشت، ومدت عمرعزیز بهفتاد ودوسال رسید ، وآفتاب دولت و جلالت حضرتش بدرجهٔ کمال ارتفاع یافت ،

بحکم ، [ع] : **توقع زوالا اذاقیل تم**

صباح یکشنبه بیست وپنجم ذی‌الحجه سنهٔ خمسین و ثمانمایه درنواحی «ری» از مملکت عراق جنایب و کتایب شاهی و شهریاری از ین منزل فانی بتختگاه ملك جاودانی کشید ،

[لاادری قائله] [2]

این جهان چون گرفته بود تمام
رفت تا عالم دگر گیرد

وشرح این واقعه درتاریخ «مطلع سعدین» که ازنتایج اقلام فصاحت انجام جامع محاسن الاخلاق مولانا کمال الدین عبدالرزاق طاب مرقده است برین وجه مسطوراست که پادشاه مرحوم مذکورصباح نوروز که اول فروردین ماه جلالی بودعازم قلعهٔ «طبرك»

---

۱ ــ دراصل (چون مدت مدت کامل) بسیاقت عبارت کلمه مدت دوم به(یك قرن) تبدیل واصلاح شد

۲ ــ مج : لاادری قائله . مک انوری

شده به‌نیت زیارت اهل‌اله ومقابر اکابر (آن) دیار [بر] (استر راهوار که **البغل استر لعیوب الرکوب** ، سوارفرمود) استر نرم کام خوش لجام که‌مرکوب مرغوب آنحضرت بود،چون ابلق ایام‌نافرجام آغاز توسنی وسرکشی کرد چنانچه عنان‌تماسك ازقبضه‌تملك آنحضرت دررربود، ازپشت استربمحفه درآمد ، وچون اندك مسافتی‌طی‌فرمود دردمعده که‌معتاد بود قوت گرفت ومرض‌صعب‌روی‌نمود ،چنانچهٔ حضرت پادشاه [مغفور] بکلمهٔ شهادة تمسك نموده مراجعت فرمود،وپیش‌ازوصول‌بمنصهٔ دولت ونزول ببارگاه سلطنت پناه‌هم درمحفه ودیعت حیات بمتقاضی اجل‌سپرد ، وتخت شاهی ، و تجمل شهریاری ، ولشکرهای آراسته: وخزاین مالامال[ازمال] وخواسته برجا گذاشته ، نام نیك واعمال صالحه‌ودعوات خیر بعالم آخرت برد ،

[قطعه] :

بیا بگو که فریدون زمال وجاه چه برد
بیا بگو که سکندرچه ازجهان برداشت
گر آن نهاد خزاین بدیگری بسپرد
ورآن گرفت ممالك بدیگری بگذاشت
خوشا کسی که درین‌عمرپنج‌روزهٔخویش
بدست خویش همه تخم نیکنامی کاشت

با آن همه شوکت وعظمت که درعرصهٔ وسیع عالم نمیگنجیدچندان‌اختیارنبود که ازمحفه‌وپشت استربرروی بالین وبستر تواند رسید ، وباچندان مکنت واقتدار که تمامی سلاطین روزگارشرقاً،وغرباً طوعاً وروعاً مطیع امروفرمان اوبودند ، آن مقدار قدرت نماند که ازراه بخرگاه وبارگاه فرودآید **اذاجاء اجلهم لایستاخرون ساعة ولا یستقدمون**

ای پادشاه وقت چو وقتت فرا رسد
تو نیز با گدای محلت برابری

و بعدازپنجاه سال‌سلطنت وخلافت باستحقاق واستقلال که ازاقاصی ممالك مصر

وروم تاحدود چین وماچین وازنواحی ترکستان تامبادی هندوستان زمین درتحت‌فرمان داشت و گلبانگ هل‌من مزیدمیزد ، وهرگزدرهیچ‌لشکر(ی) مغلوب ومقهورنشد ، واز هیچ کشورمغلوب ومکسور بازنیامد،آخرالامر بدو گز تختهٔ تابوت وسه گزحفرهٔ تاریك گور تن درداد ، سبحان من تعزز بالقدرة والبقاء وقهرالعباد بالموت والفناء ،

لمؤلفه [رح] :

شاهی که میکشید سر از تاج آفتاب

سربین که چون نهاد برین آستان خاك

واوقات روزگار مبارکش بعد از اوقات فرایض وواجبات ، و ادای وظایف سنن ومستحبات بنظم امور ومصالح ملکی مصروف بود ، وهمیشه اطراف مجلس عالی بحضور فضلا وموالی وجلوس علما واهالی موشح بود ، بمباحثهٔ علوم دینی ومذاکرهٔ نکات تفسیر وحدیث‌وفقه وتواریخ سلف همیشه [میل] میفرمود، ودرسفر وحضرایام بیض واوایل‌شهور اکثر صایم [می] بود ، و در هفتهٔ سه شب حافظان خوش خوان وقاریان عندلیب الحان درحضورآنحضرت‌بتلاوهٔ کلام وقراءهٔ کتاب‌اله اشتغال داشتند ، وازجمیع‌مناهی‌ومنکرات وجملهٔ ملاهی ومسکرات مجتنب‌بود ، بنمازچاشت مواظبت مینمود ، ودرآبادانی‌مملکت وجمعیت [رعیت] (رغبت) ظاهر میفرمود ، [۱]

---

۱ ـ حوزهٔ علمیهٔ شهرهرات ومرکزیت‌ادبی‌وفرهنگی آنشهردرزمان‌حکومت دودمان کرت وبعد پیوسته روبتزاید وتوسعه‌بوده، ودرعهدملوك گورگانیان باوج ترقی وعظمت رسیده است ، بخصوص که اغلب پادشاهان گورگانی‌خود ازرمرهٔ علما ، عرفا ، دانشمندان ، شعرا، وادبا بوده، وبعلم وادب‌دوستی‌موصوف بوده‌اند ، چنانکه میرزاشاهرخ واخلاف او میرزابایسنقر ، میرزا الغ‌بیك ، حسین‌میرزا بایقرا وغیره، وحتی‌بعضی‌ازامرا ووزراء ایشان مانند امیرعلیشیر نوائی، امیرشیخوم سهیلی وغیره همگی‌اهل‌فضل‌وادب ودانشمندبوده‌اند .

حافظ ابرو درباره ادب‌دوستی وعلاقه میرزاشاهرخ به‌علم ودانش وهنر واوقاتی را که‌آن پادشاه بزرگ باوجود مهام سلطنت صرف درس وبحث ومطالعه ومباحثه وتحقیق درعلوم: فقه ، حدیث ، تفسیر، تاریخ ، طب، ریاضیات وحکمت میکرده‌است شرح‌مبسوطی نوشته ازجمله گوید «... بعدازاندك قیلوله ادای صلوة ظهر کرده بمطالعه کتب تواریخ

بقیه در صفحهٔ ۹۸

[الرشید] :

هر آنکس که دردست فرمان او
زمام خلایق نهد کردگار
همان به که کوشد بنام نکو
که او ماند از خسروان یادگار

وآنحضرت را هفت‌پسر بوده است : اول الغ‌بیك‌میرزا ، دوم ابراهیم‌سلطان‌میرزا ، سیوم بایسنقرمیرزا ، چهارم سورغتمش‌میرزا ، پنجم محمدجوکی‌میرزا ، ششم خان اغل ، هفتم یاددی[ینیاك] ، واین‌دوپسر آخرین درآن صغر مقر درآن عالم ساختند ، وپنج‌دیگر صاحب کمر و کلاه ومالك درگاه وبارگاه وعلم وحشم وسپاه شدند ، ازآنجمله‌چهارپسر پیش ازپدر بسرای عقبی رحلت نمود ، وازیشان اولاد امجاد ماندند ، ازابراهیم[سلطان] میرزا درمملکت فارس میرزا عبداله ماند ، وازبایسنقرمیرزا [سه‌پسر ماند ،] علاءالدوله میرزا ، وسلطان‌محمد [میرزا] ، وسلطان بابرمیرزا ، وازسورغتمش‌میرزا [دوپسر بود]

بقیه از صفحهٔ ۹۷
واخبارو نکات طریقت وحقیقت ومعرفت قوانین‌شریعت بحث کند... بعد از آن درهرشب یك عشر ازکلام‌اله برترتیب باچندتفسیرعربی‌وفارسی مطالعه‌نمایند ، ومباحث ونکات ودقایق که‌درتفاسیر گفته‌باشند بتمام و کمال معلوم گردانیده، کتب‌فقه درمیان آورند چون (وقایه) و (هدایه) و (صلوة مسعودی) وغیره، ویك فصل‌مطول بهرجا که رسیده باشند بحث کرده تحقیق آن مسائل نمایند ، وپس‌ازآن ازطب ونجوم ولغت وغیره ازهریك چندمسئله معلوم فرمایند ، بعدازین جمله یك‌جزو ازکلام‌اله برترتیب تلاوت کنند ...

ومواظبت برین‌طریقه بحدیست که حالا مدت سی‌سال است بل زیادت که‌یك‌شب یکی از این وظایف درحضر وسفر وتابستان وزمستان تعطیل نشده است »

حافظ ابرو پس‌ازبیان مبسوط ومفصلی درین‌خصوص این‌مقال را بااین دوبیت پایان داده است

بقومی که نیکی پسندد خدای — دهد خسرو عادل نیکخواه
چو کین آورد دهر برعالمی — کند ملك در پنجه ظالمی

(از « زبدة‌التواریخ بایسنقری » = ربع چهارم ازتاریخ عمومی حافظ ابرو ــ نسخه مخطوطه مصنف متعلق بکتابخانهٔ ملی ملک)

سلطان مسعود [میرزا ،] وقراچارمیرزا، ومحمدجوکی‌میرزا، محمدقاسم‌میرزا،وسلطان ابابکرمیرزا. ودرزمان وفات آنحضرت‌ازفرزندان‌صلبی غیر ازالغ بیك‌میرزادرحیات‌نبودند، (ودختران دوبودند که پسران محمد سلطان‌میرزا: میرزا) یحیی ومیرزامحمدجهانگیر در حبالهٔ نکاح داشتند ، ودوحرم گوهرشاد بیگم وآقا سلطان بیگم ، ودر وقت واقعه از شاهزادگان بابرمیرزا وعبداللطیف‌میرزا ، وخلیل سلطان ولد میرزا محمدجهانگیر که پسر دختر آن حضرت بود در اردوی حاضر بودند ، و از امـرای عظام امیر پیر لقمان برلاس ، دیگر هریك درمملکتی‌وناحیتی ، وسرحدی، وولایتی‌بودند ، بعد قضای‌سبحانی ازاحوال هریك ازشاهزادگان‌آنچه لایق این اوراق باشد مسطور خواهد گشت .

وحوادث ونوایبی که بعداز واقعهٔ خاقان مغفور بظهورآمده [باشد] بعضی درمحل خود رقم تحریر خواهد یافت

[ودروقتی که بیان حالات بدین‌مقام رسیده بود دوحادثهٔ عجیب روی‌نمود ، یکی درولایت قهستان ، ویکی درمدینةالاسلام هرات صینت عن‌الآفات ،

آنچه درقهستان حادث شد زلزلهٔ بود که‌دربیست‌ویکم ربیع‌الاول سنهٔ‌ثمان‌وتسعین و ثمانمایه در روز جمعه پیش از صلوة واقع گشت ، و در سه قریه از قرای قهستان که آنجا را به بی‌باکی وبداعتقادی و متابعت حسن صباح علیه لعنة اله متهم میداشتند ، مثل : «نوزاد» و «مسک» ازبلوك«مؤمناباد» و «در میان» خرابی بسیار افتاد ، و خانهای ایشان باخاك یکسان گشت ، و مردم فراوان ضایع شدند ، واکثری از ساکنان «نوزاد» هلاك گشتند ، وازقریه «مسك» نیز جمعی کثیر تلف شدند ، اما از قریهٔ « درمیان » کسی ضایع نگشت ، واز قریه نوزاد تاقریهٔ مساك میگویند قریب بدو فرسخ زمین شکافته شده چنانچه‌قعرآن پیدانیست .

وحادثهٔ که‌درهرات روی‌نمودآن‌بود که‌آخر روزیك‌شنبه بیست‌وششم‌جمادی‌الآخر سنهٔ مذکوره مایه ژاله بر کوه «زنجیر گاه» و«طشت وآفتابه» که قریب‌بمزارفایض‌الانوار گازرگاه است زد ودریکساعت کوه ازژاله سفید شد ، وسیل عظیم جمع‌آمده ، از بالای کوه مانند کوه دیگر سر در نشیب نهاد ، حظایر و مقابر که در شمایل « کذا » مزار بزرگوار شیخ خواجه عبداله انصاری قدس‌سره بکوه نزدیکتر بـود همه را سیل برد ،

چنانچه محرر این اوراق بدانجا رسید چشمهٔ که به « حوض اشجار آب » مشهور است چنان نابود ساخته بود که مردم در محل متردد بودند ، و این سیل چون بجوار مزار بزرگوار شیخ‌الاسلام رسیده بسه بخش شده یکی بمیان خیابان سلطانی روان شده ، ویکی بجانب شرقی‌مزار ، و یکی بطرف‌غربی ، وهرحظیره ومقبره که پیش افتاده از آن اثری نماند ، وپل «تولکی» را که بپل «باباکمال» اشتهار داشت ازبنیاد بر کند چنانچه زمین را که سیل جر کرده بود درموضع پل هشت گز تخمین‌میکردند ، تاحضرت‌سبحانی صاحب‌آیات‌الخیرات ناصب‌رایات‌المبرات عضدالدولة‌الخاقانی ، مقرب‌الحضرت‌سلطانی ، امیرنظام‌الدین علیشیر ، عمت آثار برکاته وعدالته را سعادت توفیق ارزانی داشت تا در دو روزآن پل را عمارت فرمود بمراتب بهتر واستوارتر ازآنچه در ابتدا بود ، ومثوبات این‌جاری نیز درجراید فضایل وحسنات‌آنحضرت افزود . القصه : سیل‌چندموضع جوی نورا جرساخته بجوی انجیل رسیده وآنراشکسته وجرساخته بیرونهای باغ جهان‌آرای ومحلات که درآن نواحی بوده اکثررا ویران ساخته تانواحی مزار خواجه عبدالله‌طاقی قدس‌سره ، وازبیرون درب خوش تا سرپل «خیران» ازسرا و باغات و حظایر و عمارات خرابی بیغایت وویرانی بی‌نهایت کرد. وسیل دیگر ازجانب شمالی کوه مذکور بطرف بندقارون روان شد، ودرقریهٔ‌علوی وسقلمان‌ویرانیها کرد، وچندمردم‌هلاك شدند. یکی ازآثار رحمت پروردگارآن بود که این تگرگ در همین یکقطعه کوه «طشت وآفتابه» بود که اگرازآن موضع‌تا «درهٔ‌دوبرادران» آن پایه ژاله بباریدی تمام سواد هرات دیگر پاره دریا شدی ، واگر درکوهها وزمینهای دیگر عام بود ، طوفان نوح منتهی گشتی ،

شعر : بهرحال مربنده را شکر به

که بسیار بدباشد ازبد بتر

اکنون چون‌خرابی‌وویرانی واستیصال مردم وپریشان بلدهٔ هرات بتحریرپیوست ذکرآنکه بعداز قتل‌عام وخلوهرات درایام تولی‌خان‌بن چنگیزخان موجبات معموری واسباب‌آبادانی چه‌بود ، ؟ ودر روضهٔ دیگرآورده شود ،[1]]

۱ـ عبارت : [ودر وقتی که بیان‌حالات بدین‌مقام رسیده بود... ودرروضهٔ‌دیگردیگر آورده شود] از زیادات نسخه مج میباشد

روضهٔ چهاردهم

در بیان آبادانی بلدهٔ هرات وخراسان بعداز ویرانی لشگر تولی‌خان بن چنگیزخان

پیشتر رقم تحریر یافت ، که بعداز قتل وویرانی وپریشانی خلایق هرات ازسپاه گمراه تولی‌خان ، مدت‌پانزده‌سال هرات چنان‌خراب‌بود که (غیر) ازعیارچند- که‌ذکر ایشان گذشت - درآن‌دیار دیارنبود ، تا درتاریخ سنهٔ اربع وثلثین وستمایه بسبب‌عاطفت ومرحمت پادشاه نیکوخواه[1] او کتای قاآن اندك عمارتی یافت ، وفی‌الجمله‌آبادانی بیدا آمد ، وسبب آن بود که (این) او کتای قاآن که پسر کلانتر وولی عهد چنگیزخانست پادشاهی‌بود عادل و کریم وباذل‌ومشفق ورحیم، واگرچه مسلمان‌نبود [اما] براهل‌اسلام بخلاف‌برادران [خود] شفقت ومحبت تمام داشت ، و ازو اخلاق وآثار پسندیده (بسیار) منقولست ، [که] اگر کسی تاریخ جهانگشای جوینی را مطالعه‌کرده باشد بربعضی از اوصاف حمیدهٔ او مطلع خواهد بود ، ازآنجمله دوحکایت که مناسب مقام است وموجب انتباه واعتبار سلاطین اسلام مرقوم میگردد[2] ،

حکایت : در کتاب[3] اخلاق‌خاقانی آمده‌است، که [از] اولادچنگیزخان‌هیچکدام براهل اسلام دوست ومشفق‌نبود که او کتای- که اورا قاآن‌بزرگ‌میگویند - وجغتای که برادر کهتر او بود - مسلما[نا]ن را عظیم دشمن میداشت تاغایتی که هر کس[که] بدوخبردادی که امروزفلان مسلمانرا بکشتند یك‌بالش زر که درعرف‌ایشان پانصددینار

۱- به‌حاشیهٔ ۳ ازص ٤٤٠ جلد اول این‌کتاب مراجعه شود

۲- جهانگشای جوینی ، ج/۱/ ص ۱۵۸ - ۱۹۱

۳- کتاب اخلاق خاقانی : ؟ در کشف الظنون مذکور نیست .

بود بآنکس دادی ، چون مسند خانیت بمکان قاآنی مزین گشت ابواب بربر رعایا وبرایا مفتوح گردانید ، واطراف‌ممالك بر وبحر را باصناف مرحمت [وانصاف] آراسته ساخت ، وحکم کرد که‌درتمامی‌بلادترکستان وخراسان وغیرآن هیچکس مسلمانرا از عمارت مساجد ومدارس ورباطات وابنیهٔ‌خیرات واحداث‌مبانی‌مبرات منع نکند ، وقرب صدهزار دینار سرخ ودوهزارطاقه جامهٔ قیمتی پیش مشایخ دین وعلمای اسلام فرستاد و جغتای ازین حالت بغایت برنجید ، اعیان درگاه خود را طلب داشته گفت برادرم او کتای‌مسلمانانرا بسی‌دوست میدارد وبرخلاف مذهب [وسیر] پدر [واخوان واسلاف] خودمیرود ، واگررعایت او [نسبت] باهالی‌اسلام برین‌وجه باشد ، مسلمانان زود قوی وغالب شوند ، وملك از دست ما بیرون رود تدبیر چیست ؟ ، همه برآن اتفاق کردند که برادر را در خلـوة نصیحت کند شاید سمت قبول یابد، پس‌جغتای شبی پیش قاآن [آمده] گفت ای برادر این چه‌محبت است که ترا بااین تازیکان افتاده، وخلاف طریق وعادت‌پدربزرگ پیش گرفتهٔ نصیحت من بپذیر وترك رعایت [ومرحمت] تازیکان فتنه انگیز گیر و ایشانرا دایـم منکوب و مخذول دار و درین معنی (غلظت و) خشونت تمام [ظاهر] کرد ، قاآن در جواب جغتای هیچ نگفت ، واز چندان (تهتك و) تندی اصلا متغیر نشد ، جغتای رنجیده از پیش قاآن بیرون آمد ، وگفت مسلمانان این برادر مرا بسحر وافسون از راه برده‌اند ، وبکلی ازروش وسیرت پدربزرگ‌ما گردانیده، تاآنکه روزی پیری را که عمری درخدمت چنگیزخان گذرانیده بود در خلوت‌طلبیده گفت : ای یادگارپدربزرگوارما پنجاه‌هزاردیناربتومیدهیم بشرط‌آنکه فرداپیش‌برادرم او کتای روی و گوئی که [شب] پادشاه جهانگیرچنگیزخان را درخواب‌دیدم که [مرا] گفت که پسرم او کتای را پیغام من برسان وبگوی کـه تازیکان باز اندیشهٔ خلافی در خاطر دارند ومیخواهند که خروج کنند وملك ازتو بستانند ، باید که ایشانرا زمان و امان‌ندهی وباطراف وممالك لشکرفرستی تاتازیکان (را) [بقتل]آورده ، مساجد ومنازل وقلاع ومرابط [ومعاقل] ایشانرا خراب کنند ، تاپادشاهی برتووفرزندان‌توبماند، [والا] بزودی‌هجوم کرده‌ملك ازتو بستانند ، پیر ازحرص زر برغبت تمام اقبال نموده گفت این (کار) [خیر] را بدلخواه دوستان بسازم ، روزدیگر پیرناتمام بتمکین تمام پیش‌او کتای

رفت ، واورا نوازش واعزاز بسیارنموده ، بردست راست شهزادگان نشاند، وپرسید که‌ای یادگارپدربزرگ ما بچه مهم قدم‌رنجه کردهٔ ؟ پیر [اول فصلی درمکارم اخلاق ومدایح اوصاف قاآن بپرداخت ، بعدازآن] گفت : حکمی‌ازپادشاه جهانگیرچنگیزخان آورده‌ام [اگررخصت باشد بعرض رسانم] اوکتای‌فرمود بگو ، پیر درحال بپای‌تخت ملك رفته بعداز ادای مدح چنگیزخان ودعای دولت اوکتای قاآن گفت : دوش پادشاه جهانگیر چنگیزخان‌رادرواقعه‌دیدم‌مرا گفت پیغام‌من بپسرم اوکتای‌برسان وچنین‌وچنان‌بگوی وآنچه [جغتای] اورا روبراه کرده‌بود معزیاده عرضه‌داشت، قاآن ازکمال‌فراست‌دانست که پیرکافرمدبر دروغ میگوید ، وافترا میکند ، واین مکر وشعبده را جغتای انگیخته است ، پیر را فرمودکه بدانچه فرمان شده است [بجان] قیام نمایم ، [وپیررا گفت چند روز مهمان ما باش تا شهزادگان وامرا جمع‌آیند بعده بموجب حکم بتقدیم رسانیم ودر جوار تختگاه خود جهت پیر عزیز وثاقی تعیین فرمود تا وقتی‌که] شهزادگان ، و امرا واعیان ازاطراف حاضرشدند ، [قاآن] پیررا طلب نمود وگفت حکم یرلیغ پدربزرگوار مارا بسمع جمع رسان پیر صاحب تدبیر پاکیزه تقریر برتخت برآمده [بار دیگر بهتر ازپیشتر] رسالت رسانید ، وپیغام [ووصیت] گذرانید ، بیکبار تمام حضار ازصغاروکبار سجدهٔ شکرکردند ، وبطمع اموال خلایق ونهب و غارت وقتل واسرت مسلمانان ، بمیل وشره هرچه‌تمامتر گفتند فرمان‌اعلی‌چنگیزخان [همچنانکه] درزمان حیات برسروجان ما جاری بود ، بعدازممات نیز نافذاست ، قاآن روی‌بشاهزادگان ووجوه واعیان‌درگاه کرده گفت این پیر عزیزمیگوید [که] چنین‌خوابی‌دیده‌ام : مصلحت هست که درحضور شما تحقیق وتفحص‌رود ؟ [اگرخواب اوراست‌بیرون‌آید بموجب‌آن‌عمل‌نمائیم ، واگر دروغ باشد این‌پیرطماع کذاب‌راچنان‌سیاست کنم مردم بخواب‌ندیده‌باشند ، شهزادگان گفتند هرآینه عین‌مصلحت است که صدق وکذب این واقعه برهمگنان واضح گردد ،] پس قاآن روی بجانب پیر کرد وگفت ای پیر مقبول‌القول ناصح [مشفق] تو زبان مغولی میدانی یاترکی یا[خود] هردوزبان میدانی ، پیر گفت ای پادشاه من زبان ترکی میدانم [اما ازعبارت مغولی واقف نیستم] اوکتای ازامرا پرسید که پدربزرگ من لفظ ترکی

میدانست یامغولی ؟ همه گفتند مغولی میدانست [وترکی نه] ، پس پیر را گفت : (چون) پدرم مغولی میدانست وترکی نه ، وتو ترکی‌میدانی ومغولی نه ، باتو بکدام زبان پدرم سخن گفت؟ وتو بچه‌عبارت جواب اوَ گفتی ؟ واین پیغام وسخنان بچه کیفیت ترا معلوم ومفهوم گشت ؛ پیر [جاهل] درجواب عاجز [وخجل] گشت [وهیچ‌نگفت] وسر درپیش افکند ، [پادشاه وتمامی‌شهزادگان وامرا را] محقق‌شد که‌دروغ گفته است ، قاآن‌حکم فرمود که (پیر) حریص کذاب را بقتل رسانند ، تادیگر کسی درحضورسلاطین با [مثال این ا]قوال[که‌محض] کذب وافترا ومتضمن‌ویرانی‌ممالك وسفك‌دماءِ چندین‌هزارآدمی [است] اقدام [وجسارت] ننماید ، جغتای از برادر درخواست بسیار کرد [که این پیر یادگار پدربزرگ ما است او را بمن بخش ، واز وی عفو کن ، قاآن آن پیررا ببرادر بخشید، یریدون‌لیطفئوا نورالله بافواههم والله متم نوره ولو کره‌المشرکون].

حکایت دیگر : آنکه چنگیزخان حکم کرده بود که هیچکس گوسفندرا گلو نبرد وبرسم مغولی‌سینه‌شکافند ، وتازمان‌پادشاهی قاآن همین‌قاعده[۱] معمول وهمین‌دستور معهود بود، که هر کس [که] گوسفند را حلقوم ببرد وبطریق اهل اسلام ذبح کند اورا بکشند ، ومال او غارت کنند ، روزی مسلمانی‌دربازار گوسفندی‌خرید، مغولی‌دانست که این‌شخص مسلمانست گوسفند را بسمل‌خواهد کرد ، [در کمین آن مسلمان‌شد] وازعقب اوروان گشت ، مسلمان گوسفند را بخانهٔ [خود] برد و در خانه دربست ، مغول [پنهان] بربام خانهٔ مسلمان [رفته] احتیاط نمود ، [دید که‌آن] مسلمان گوسفند را درخانه‌برد که دوسه درداشت ودرها (را) ببست ، چون مغول‌دانست که گوسفندرا ذبح کرد، بطمع خون ومال مسلمان خود را ازبام در خانه انداخت ، [ودرها شکسته دید که مسلمان گوسفندرا بسمل کرده، مغولك‌بدبخت] آن فقیررا بگرفت ودست و گردن بسته پیش قاآن برد و گفت این شخص خلاف حکم [یرلیغ] چنگیزخان وفرمان پادشاه جهان [کرده و] گوسفند را حلقوم بریده، قاآن [گفت] چونش بدست آوردی ، و کیفیت را چگونه‌معلوم کردی؟ [مغول] گفت ، در بازار او را دیدم که گوسفند خرید [دانستم که

۱ـ دراصل مغول بسیاقت عبارت به (معمول) اصلاح شد

مسلمانست و گوسفند را بسمل خواهد کرد پنهانی] دنبالش رفتم گوسفندرا درسرائی بردو درها را محکم ببست، من بربامش رفتم و کمین کردم دیدم که درچندخانه گوسفندرا درون بردو درهارا استوار کرد وبذبح او مشغول شد ، من خود را از بام در خانه انداختم، و اورا گرفته پیش پادشاه آوردم [که خلاف حکم یرلیغ کرده است] ، قاآن گفت [ای ملعون] او انقیاد حکم ما کرده است ، وبسبب ملاحظهٔ فرمان [ما] در خانهای پنهان میرفته ودرها می بسته ، اما توخلاف (حکم) ما کردهٔ که بی فرمان ورخصت [ما] بربام سرای وخانهٔ مسلمانان رفتی، پس فرمود تا مسلمانرا عذرخواهی نموده رها کردند ، وآن مغول را از دار بوارآویخته کشتند ، و حکم فرمود که بعد الیوم هر کس بهر طریقی که خواهد گاو و گوسفند و غیره (را) ذبح کند ، و هیچ احدی مانع ومزاحم [او]نشود

ودیگر محاسن اخلاق او که زینت اوراق مکارم اعراق[۱] سلطا(نا)ن آفاق میتواند بود زیاده از آن منقولست که درین اجزاء شرح توان داد .

[۲] [یك حکایت دیگر از کمال شفقت او که برحال مسلمانان داشت جهت ترغیب حکام ایام برعایت وعاطفت اهالی اسلام نقل میکنم وبسر مقصود میروم

حکایت: درتاریخ جهانگشای مسطوراست که چنگیزخان درعهد ایالت خود حکم کرده بود که هر کس که درنواحی مملکت او روزبرهنه درآب رود آنرا بکشند ، چه در آن دیار اگر کسی برهنه درآب میرود طوفان ویا صاعقه میشود . روزی او کتای قاآن وجغتای بعزم شکار سوار شده بودند در دیهی مسلمانی را دیدند کـه برهنه درآب رفته جغتای او را بغلظت ومبالغهٔ تمام بمو کلان عذاب سپرد که چون ازشکار باز گردند اورا بعقوبت بسیار بسیاست رسانند، تاآخر روز که مراجعت نمودند قاآن باجغتای گفت حالا بیگاه است وماند. و کوفته ازشکارآمده‌ایم صباح آن گناهکاررا پرسش نمائیم ، وهر کس

---

۱ ـ مج سلطان ملك یا س : سلطانان

۲ ـ عبارت [یك حکایت دیگر تو داد ودهش کـن فریدون توئی] از زیادات نسخهٔ مج میباشد

بخانه و بارگاه خود رفتند ، درشب قاآن یکی ازمحرمان خود را بدان مسلمان[۱] فرستاد و گفت چون فردا ازتوبرسیم که چرا خلاف حکم یرلیغ ما کردۀ وخون خود باآب‌جوی برابر ساختۀ تودرجواب گوی که از کسی بالشی زر قرض داشتم دربغل نهاده می‌بردم که ادای قرض کنم آن زر ازبغلم درآب افتاد من جهت آن زر درآب رفتم وغیرآن زر هیچ وجهی دیگر نداشتم که بقرض مردم دهم بدان‌سبب درین‌مخاطره افتادم، تامن‌ترا خلاص کنم ، وهم درشب قاآن بالش زر بآن محرم داد تا درآن آب انداخت ، چون روزدیگر شد علی الصباح جغتای بخون آن تازیك تشنه ببارگاه‌آمد و این فقیر را برهنه پیش آوردند جغتای بانگ بروی زد و گفت تـو بکدام دلیری برهنه درآب رفته ومخالفت فرمان پدربزرگ ما جایز داشتۀ آن مسکین روی‌بقاآن کرد و گفت ،

ع : ای گناه آمرز عذرآموز من

بالشی زر از کسی قرض داشتم ازبغلم درآن آب افتاد وهیچ زر دیگر نداشتم ، این‌دلیری ازآنجهت کردم ، قاآن گفت هرآینه چنین ضرورتی تواند بود اگر نه کرا قدرت آنست که‌خلاف حکم‌ماتواند کرد، جغتای گفت دروغ میگوید ، وبنفس خود باچندسواربکنار آب رفت دو کس‌را درآب فرستاد تاتجسس نمودند بعدازلحظۀ بالش زر یافتند ، جغتای منفعل گشت ، پس قاآن‌فرمود که بالش زررا بآن فقیر دهند که بقرض خود دهد ، و گفت این مسکین از غایت افلاس بدین مخاطره اقدام نموده یك بالش زر دیگر باو دهید که سرمایۀ خود سازد ، واو را سالم وغانم رها کردند .

سبحان الله[۱] ، از مغولی بی‌دینی این گونه عنایتها وشفقتها در بارۀ مسلمانان نقل میکنند حق تعالی حکام اسلام ایام مارا توفیق رفیق گرداند که علاوه چندین‌بقاع ومبانی خیرات که ازیشان بظهورآمده ـ که هرگز در هیچ زمانی نبوده ـ مرحمت وعاطفت در بارۀ مسلمانان چندان مبذول فرمایند که کس را از عدل نوشیروان وآثار اخلاق قاآن یاد نیاید

---

۱ ـ این‌جمله دراصل نسخه مج (لوحش‌الله) نوشته شده که صورت‌نویسی وازتصرفات نساخ است ، بسیاقت مطلب وعبارت قیاساً به «سبحان‌الله» اصلاح گردید .

مثنوی :

فریدون فرخ فرشته نبود
ز مشك و ز عنبر سرشته نبود
ز داد و دهش یافت آن نیکوئی
تو داد و دهش کن فریدون توئی][۱]

غرض آنکه این پادشاد نیکخواه[۲] در سنهٔ مذکوره بهردیار که دیار نمانده بود، و بهر شهری که اثر قهری رسیده بود ملکی و معتمدی فرستاد که آن ناحیه را معمور گردانند، وبحال عمارت بازرسانند، تانوبت بشهر هرات رسید، (۸۰) [پادشهزادگان و] امرا و وجوه سپاه درگاه خود گفت : که چنین شنیده‌ام که اقلیم خراسان بصفوت آب، ولطافت هوا، وفسحت فضا، و کثرة اثمار، و عذوبت انهار، ازاقالیم سبعه ممتازست

[لواحد من الشعراء]:

گر کسی پرسد ز تو کز شهر ها خوشتر کدام
گر جواب راست خواهی داد او را گو **هری**
همچو بحر است این جهان روی خراسان چون صدف
در میان این صدف شهر هری چون گوهری

اکنون میخواهم که جمعی نامزد گردانم که **شهر هرات را [که عمدهٔ خراسان** بلکه صفوه وخلاصهٔ ممالك جهانست]بحال عمارت بازآ [و] رند، مصلحت چون می بینید ؟ بعضی [از امرا ونوئینان] گفتند : [ای نوردیدهٔ دودهٔ چنگیزخانی وای عمدهٔ بنیان فرماندهی و کشورستانی گرچه هرات را هوای خوش، و نسیم و آبی چون تسنیم، وباد عنبر بیز، وخاك مشك آمیز، وقرای روح افزای، وصحرای دلگشاست، و قلاع سر بفلك، و بقاع متبرك دارد، اما ساکنانش باعتماد باروی محکم، و استظهار بروج مستحکم، و فصیل رفیع وخندق منیع، تمکین سلاطین نمیکنند، و انقیاد احکام حکام نمی نمایند، وهرچند روزفتنه می انگیزند، ودم مخالفت میزنند، و] ما شجاعت وبی باکی [ودلیری

۱ــ تا اینجا از زیادات نسخه مج میباشد .
۲ــ یعنی: «درتاریخ سنهٔ اربع وثلثین وستمایه» ص ۱۰۱

و سفاکی] مردم هرات را دیده‌ایم بهتر آنست که در عمارت و آبادانی آن سعی نرود، که بعد ازالتیام‌وجمعیت خلق آنشهر فتنه حادث نشود، وضرری ظاهر نگردد که بسالها تدارك آن نتوان کرد. بعضی دیگر ــ که جبلت ایشان باوصاف رحمت و عاطفت مجبول بود ــ گفتند تازیك تاریك روز را چه زهره ویارا کـه درعهد دولت چنین پادشاهی کـه،

[لفردوسی] :

نماند از تیغ و گرز او مگر برروی رایتها

عقابی نادریده دل هژبری ناشکسته تن

دم از خلاف بر آورد[۱]، یاحسام انتقام بر کشد هنوز ازبجار خون کشتگان ایشان عرصهٔ گردون گلگون، وصفحهٔ صحرالاله گونست، واز ملوك [وجباران] ایشان [کـه دعوی‌سرداری و گردن کشی‌وقهاری‌میکرده‌اند هیچ] کس‌نمانده، [اگر] ازمیاه‌ن‌عواطف پادشاهی‌آن خطه دلکش معمور گردد تا هر گاه سپاه ظفرپناه حضرت پادشاه کامران در وقت مرور وعبور درآنجا رسند بسبب آبادانی کم‌زحمت‌تر توانند بود، وازسودا ومعامله وبیع وشرا فایده توانند گرفت، لایق‌دولت ومناسب‌حال مینماید، او کتای قاآن را این تدبیر [مناسب و] پسندیده‌آمد، امیرعزالدین هروی‌را که باهزارخانه‌وار ازمردم هرات بفرمان تولی‌خان در «بیش بالغ» ساکن بود باصدخانه‌وار نامزد فرمود که بشهر هرات آید وبکارعمارت وآبادانی‌شهرقیام‌نماید، ودراستمالت ودارائی کسانی که ازاطراف‌ممالك بهرات‌آیند بکوشد.

وقول دیگر: سبب فرستادن امیر عزالدین مقدم چنین آورده کـه از خواتین چنگیزخانی «قتلغ ایشی» نام روزی چندطاقه جامهٔ زربفت مصور [خسرو]انه پیش قاآن آورد [درغایت‌خوبی و کمال‌هنرمندی، مطرز بنقشهای بدیع، موشح بصورتهای‌غریبه]، قاآن را تکلف (آن) جامهای بسیار خوش‌آمد، از خاتـون پرسید که مصنف این بدایـع و [مصنع این] صنایع کیست؟ گفت: وقتی که تولی‌خان اسیران‌خراسان را قسمت میکرد جامه‌بافانرا بمن‌بخشید واین‌تنسوقات‌ازمصنوعات‌ایشانست،قاآن گفت‌اگراین‌جامه‌بافانرا

۱ــ مک. پا س: دم ازخلاف براود مج: دم اخلاق برآورد بقرائن مقال اصلاح‌شد.

خاتون بمن ارزانی دارد منت‌است، ودرعوض هرچه دلخواه باشد مبذول‌افتد،«قتلغ ایشی» ایشانرا بقاآن بخشید وپنج ده معمور در ترکستان بستاند ، قاآن جامه‌بافانرا بنواخت ، وفرمود که‌هرسال مبلغی ازوجوه بیش بالغ بدیشان دهند وایشان هزارطاقه جامهٔ قیمتی بخزانه فرودآورند

چون چندسال برین‌حال بگذشت عزالدین مقدم چندجامهٔ زرنگارقیمتی بخدمت پادشاه برد قاآن فرمود که همهٔ مصالح وصنایع این جامها خوبست اما طراوتی ندارد عزالدین‌مقدم زمین بوسیده گفت ای‌پادشاه خاصیت آب‌وهوا درین‌کار تأثیر تمام دارد ، در آب وهوای شهر بنده کمتر جامهٔ ازین جامها بمراتب خوبتر ولطیف‌تر تمام میشود ، حکم یرلیغ اگر نافذ شود بنده بااتباع بشهر هرات رود وهرسال باضعاف آنچه درین ملك بخزانه میر(سد ازآنجا بر) سائد ، پادشاه را مقبول افتاد ، فرمود که امیر عزالدین [مقدم][1] باپنجاه تن از هرویان بهرات روند . [2] [وبعد ازآنکه اثر کفایت ایشان بررای ملك‌آرای ظاهر شود بازآیند واقارب خود را بدآنجا برند] .

۱ــ مج پا : مقدم مک : این کلمه را ندارد

۲ــ عبارت : [وبعدازآنکه اثر کفایت ... خود را بدآنجا برند] اززیادات نسخه مجاست واز مک وپا محذوف است

چمن اول از روضهٔ چهاردهم

درحکومت امیرعزالدین مقدم و شحنگی قستای در هرات

درتاریخ سنهٔخمس وثلثین وستمایه امیرعزالدین‌مقدم برحسب فرمان پادشاه‌عادل او کتای قاآن با [1] عبدالملك پـژدوی[2] ، وجمال مالانی ، وپهلوان شاه وره ، ومبارز نفاط خنبه ، وسعید باد غیسی، ومحمودبیك فوشنجی وجمعی دیگر ازترکستان متوجه‌شدند ، چون به‌پنج فرسنگی هرات رسیدند شرف‌الدین خطیب چغرتان باجماعت عیاران که در هرات‌بودند استقبال نموده امیرعزالدین مقدم را درآوردند ، ومقدم اورا اعزازتمام بجای آورده ، [حضور او را مغتنم شمردند] ، روز دیگر خطیب چغرتان وامیر عزالدین مقدم وارباب[3] [واصحاب] درمسجدجامع‌جمع آمدند ، درامورمعاش[4] [وتدبیرآبادانی‌وانتعاش] خلایق بایکدیگر مشاورت نمودند ، آخرالامر رایها برآن قرار[5] یافت ، که[6] [چون] جویها انباشته‌است ، وآب‌جاری نیست ، هرمردی[7] سه‌من گندم در[8] تودگلهای خاك نرم مزروع سازند ، وچون از رشحات فیض وما انزل‌اله من‌السماء من ماء فاحیا به‌الارض

---

۱ ـ مك باعبدالملك یزدوبی، وجمال‌مالانی‌وغیرهما ازترکستان‌متوجه . مج باعبدالملك پژدوی ، وجمال مالانی ، وپهلـوان شاه وره ، ومبارز نفاط خنبه ، وسعید باد غیسی، ومحمود بیك فوشنجی وجمعی دیگر ازترکستان متوجه

۲ ـ ظاهراً «پژدوی» درست است و «پژدویه» نام دیهی است از نواحی هرات

۳ ـ مج : واصحاب مک : این کلمه را ندارد

٤ ـ مک : درامور معاش خلایق . مج : درامورمعاش ، وتدبیرآبادانی وانتعاش خلایق

٥ ـ مج پا یافت . مک . س: گرفت .

٦ ـ مج پا که چون جویها مک: که جویها

۷ ـ مج سه . مک : سی

۸ ـ مج : تودگلها مک پا تودگیها

بعد موتها ـ سرسبز گردد ازجامها آب دهند ،

وگویند درین سال[1] [قرانوئین که] امیربزرگ وسپهدار گرمسیر و [2] افغانستان بود[3] «قستای کرد» نام که‌مرد بهادروسخن‌دان‌بود ، وخط مغولی نیك‌میدانست، بشحنگی هرات[4] (فرستاد) ، چون بیامد امیرعزالدین مقدم وشرف‌الدین خطیب وعیارانرا بنواخت ودرکار عمارت وزراعت ممد ومعاون ایشان شد ودروقت زراعت چون گاو نبود مردم از وضیع وشریف هردو کس چرق چوب بر گردن نهاده میکشیدند و دیگر مهار استوار میداشت تازمین شد یارمیشد ، وتخم می‌پاشیدند ، وپنبه‌می‌کاشتند تاچون غله‌برسید وپنبه برداشتند بیست مرد جلدتوانا اختیار کرده هریك را باپشتوارهٔ بیست‌من پنبه بافغانستان فرستادند ، تا از آنجا دراز دنبال وادوات دهقانی آوردند .

وقستای وامیرعزالدین مقدم تمام مردم هرات را حشر کرده دردوماه [ونیم] آب « جوی انجیل » را بیك مزرعه رسانیدند ، بعد ازآن قستای وامیرعزالدین مقدم با ده کس بپژدویه‌رفتند ، ایشان را اهل پژدویه احترام تمام نمودند ، (و) بعدازسه‌روزقستای گفت : فرمان پادشاه جهان [پناه] او کتای قاآن برآن جمله است، که چون پژدویه از توابع هرات است رعیت‌آنجا بهرات‌آیند و [بکار] زراعت [وآبادانی] اشتغال نمایند [شما درین‌باب چه میگوئید ؟] ، مردم پژدویه گفتند ازآنچه فرمان پادشاه است تجاوز نمی‌نمائیم ، [وآنروز قستای وامیر عزالدین مقدم را خدمتهای شایسته کردند] ، چون

---

١ ـ قرانوئین که مک : این جمله را ندارد .

٢ ـ افغانستان: نام يك ناحیه کوهستانی‌است ازاستان‌مکران که ازاقدم ازمنه درکتب‌تواریخ وجغرافیا بهمین‌نام‌مذکور وموصوف‌ومشهورمیباشد‌ودرین‌عصر آنجارا « پشتونستان » می‌نامند وازتوابع ایالت سند واز اجزاء کشور پاکستان کنونی است

اما از نیم قرن پیش‌تاکنون نام «افغانستان» مجازاً وبرخلاف صریح اسناد تاریخی بربخشی.ازخراسان‌شرقی (ایران‌مشرقی) که ازشهرها ونواحی: هرات ، غزنین، بلخ ، کابلستان، بدخشان ، گردیز ،ترمذ، وغیره ترکیب وتشکیل‌یافته اطلاق گردیده‌است ؟ وبه‌تبع همین استعمال مردم این‌ناحیه را نیز مجازاً (افغانی) میگویند ؟

٣ ـ مج قسای‌کرد مک قستای‌کور

٤ ـ مک بشحنگي هرات فرستاد چون . مج بشحنگي هرات ، چون .

شب درآمد اهالی پژدویه بعد از [1] [تفکر وتدبرو] مشاورت[2] [بایکدیگر] بر آن اتفاق کردند که قستای وعزالدین مقدم را چـون خیل و[3] خدم نداشتند [4] [خفتی دهند ،و] عقوبتی کنند ، روزدیگر [5][ازجهل وحماقت قستای وامیرعزالدین مقدم را] باده[6] نوکر که همراه ایشان بود گرفته سروپا برهنه کردند [وایشان را] چون خران ریگ بار کرده[7] مرد ناشناخت بی‌مروة را باچندغلام افغانی بریشان گماشتندتابزخم چوب‌وسیخ ایشان را درمیان‌پشتها [شیب وبالا میدوانیدند ، گویند بدین‌طریق ایشان‌را] تاسرحد قهستان بردند ، وآنجا ایشان را سردادند ، و شکرها کردند کـه زنده خلاص یافتند ، قستای ازهمانجا بگرمسیر رفت ، وامیر عزالدین مقدم بعداز بیست روز بهرات آمد

ودرشهور سنهٔ ست وثلثین وستمایه اصیل معدل را در[8] خطه هرات قایم مقام خود گردانید ، وخود متوجه ترکستان شد ، چـون باردوی پادشاه قاآن رسید [روز دیگر

---

۱ ـ مج : تفکر وتدبر مک : این جمله را ندارد

۲ ـ مج بایکدیگر مک : این جمله را ندارد

۳ ـ مج خدم. مک . یا حشم

٤ ـ مج :[خفتی دهند ،و] مک این عبارت را ندارد این عبارت در اصـل (خلافتی دهند ، و) نوشته‌است وبقرینهٔ‌سیاق‌عبارت به (خفتی‌دهند ، و) اصلاح شد و(خفة) سبك وسبکی وبالفظ‌دادن‌و کشیدن‌مستعمل‌است. وشایددراصل(شلاقتی)بوده از: شلقه شلقاً بالسوط ضربه

٥ ـ مج ازجهل وحماقت قستای وامیرعزالدین مقدم را مک این عبارت را ندارد

٦ ـ مج باده نوکر گرفته سروپا برهنه کردند وایشان را چون مک باده نفر که‌همراه ایشان بود سروپا برهنه کرده چون

۷ ـ مج بار کرده مرد ناشناخت بی‌مروة را باچند غلام افغانی بریشان گماشتند تابزخم چوب وسیخ‌ایشانرا درمیان پشتها شیب وبالا میدوانیدند، گویند بدین‌طریق ایشان را تاسرحد قهستان بردند وآنجا ایشان را سرداد و شکرها

مک بار کردند ودوازده مرد ودوازده غلام‌کافر برایشان گماشتند تابزخم‌چوب وسیخ ایشان را درمیان پشتها تا سرحد قوهستان بردند وآنجا سردادند و شکرها

۸ـ مج: اصیل معدل را قایم‌مقام خود ودرخط هرات گردانید. عبارت مذکور بقرینهٔ سیاق قیاساً اصلاح گردید مک اصیل معدل را قایم مقام خود ساخته خود متوجه ،

پیش پادشاه] عرض کرد که بدولت پادشاه ربع مسکون شهرهرات بحال عمارت [وجمعیت] خواهد آمد ، اگر حکم جهانگشای صادر گردد بنده کوچ خود بهرات برد ، حکم شد که صدخانه‌وار مردم امیر عزالدین [مقدم] (با) خانهٔ خود از ترکستان بهرات برد ، چون بفاریاب رسید(ند) امیرعزالدین [مقدم] بیمارشده برحمت‌حق پیوست وپسرخود امیرمحمدرا وصیت کرده بود که‌هم ازآنجا بدرگاه‌پادشاه قاآن رود وحال خود وخبر مرگ پدربعرض رساند ، پس پسر [بعدازدفن پدر بحکم وصیت] پیش پادشاه رفت ، وصورت احوال‌عرضه‌داشت کرد ، [وگفت این بنده بی‌مقوی ومربی درهرات‌نمیتواند بود،امیدوارست که‌پادشاه شحنهٔ‌تعیین‌فرماید که‌اهل‌هرات‌را- که‌هریك بسرخودحاکمی میزیند - مطیع ومنقاد گرداند، تا][1] پادشاه قرلغ را[2] [که حقوق خدمت سابقه‌داشت وکارهای پسندیده کرده بود] نامزد فرمود کـه [3] (با) امیرعزالدین مقدم بهرات رود وشحنهٔ آنحدود باشد ، [4] [قرلغ زانوزده گفت ای‌پادشاه انجم سپاه گردون درگاه تعهد این امر نازك عظیم دارد ، ودر نظم مشکلات امـور ومهمات باصدور وصواحب هرات تنها گفت وشنید نتوانم کرد که من مرد ترکم وتازیکان بغایت کیس ومهندس باشند ، خاصه‌مردم هرات که‌درشرایط‌حزم ، وتصمیم عزم ، وقواعدرزم ، ومصالح بزم ، سرآمد اهالی عالم‌اند ، اگرحکم یرلیغ نافذ گردد وسو کو- که برادرمن‌است - ودرعلم‌حساب جلد ، و[5] بنکچی‌داناست ، بامن همراه رود ، تااو شحنه وامیرمحمد والی‌باشد بصواب

۱- تااینجا اززیادات نسخه مج میباشد

۲- عبارت : [که حقوق خدمت سابقه داشت وکارهای‌پسندیده کرده بود] اززیادات نسخهٔ مج میباشد .

۳- مج پا : که بامیرمحمد مک که باامیرمحمد

۴- عبارت [قرلغ زانوزده گفت ای پادشاه ...... وامیرمحمد را باتفاق یکدیگر متوجه هرات‌شدند] (= تاآخرچمن اول ازروضهٔ ۱٤) اززیادات نسخهٔ مج میباشد . ونسخهٔ مک بجای این عبارت بااین چندکلمه چمن اول راختم کرده است :

(وقرلغ التماس نمود که سو کو برادر او نیز درحکومت هرات باو متفق باشد) .

۵- بنکچی . مرکب از دو کلمه : (بنك) - بضم باء موحده تحتانی و فتح نون وکاف زده

بقیه در صفحهٔ ۱۱٤

نزدیکتر مینماید ، پادشاه برطبق مدعای او فرمان داد ، وسوکو وامیرمحمدرا باتفاق یکدیگر متوجه هرات شدند .]

بقیه از صفحهٔ ۱۱۳
مصغر (بنه) = جا ومکان وجائی که نقد واجناس در آنجا نهند و بنگاه نیز بهمین‌معنی است ـ و (چی) که درزبان ترکی علامت نسبت و نیز بمعنی دارنده است ، پس بنکچی یعنی دارنده وصاحب یاسرپرست بنه و بنك است .

اما این کلمه در «تاریخ غازانی» از رشیدالدین فضل‌الله درچند مورد استعمال شده وهمه‌جا « بیتکچی» نوشته‌شده‌است ، وبقرائن‌مقالی موارد استعمال آن بمعنی : مستوفی یاصاحب‌جمع وتحصیلدار مالیه میباشد ، ازجمله درذکر انتظامات امور مالی و تدقیق غازان خان درجمع آوری مالیات نواحی گوید :

وفرمود تابهرولایت بیتکچی جلد برود ، ومجموع آن ملك دیه‌دیه مفصل بنویسد .»
(ص ۲۵۳ ـ تاریخ غازانی ـ چاپ لیدن) .

چمن دویم از روضهٔ چهاردهم

در حکومت قرلغ وسوکو و (امیر) محمد عزالدین مقدم [در هرات]

چون شهور سنه سبع وثلثین وستمایه در آمد قرلغ وسوکو وامیر محمد [بن عزالدین مقدم] از ترکستان عازم هرات شدند، چون باوبه رسیدند، شرف الدین خطیب وعیاران [و اعیان هرات] باستقبال پیش قرلغ رفتند، [قرلغ خطیب و عیاران را بتازه روئی تمام کنار گرفت، وچون از ایشان آثار شوکت و رجولیت تفرس نمود با خود گفت با این مردم جز بمدارا و ملایمت صحبت داشتن موافق عقل نیست، پس] روز دیگر یرلیغ قاآن را برسر جمع بخواند، [واحکام امرا را بمقام ادا رساند]، وقرلغ وسوکو هریك دربیرون «درب خوش» کوشکی بنا کردند، وامیر محمد بارعایا بعمارت مشغول شدند، وازخبازی وقصابی، وطباخی، وبقالی، ونجاری، وحدادی[1] هفت در دکان[2] [در بیرون شهر] معمور ساختند، و قرلغ نظام بندهی، و نجم الدین مرجان خوانی را بمشرفی و ناظری دیوان هرات نصب کرد.

[3] [واین قرلغ بسوی عیاران التفاتی نمیکرد وشرف الدین خطیب را ملامت مینمود که توفقیه ودانشمند چرا درحکومت مداخلت میکنی وبرخلاف طریق ائمه دین محمد میروی؟ لایق حال تو مواظبت درس و کتاب، وملازمت مسجد ومحراب، نه ریاست ومحاربت وضرب رقاب، وهر کرا ازعیاران باسلاح دیدی گفتی: ای تازیك خودنمائی؟ یاغی کجا دیدهٔ که مستعد جنگ شدهٔ؟] تاشبی عیاران درخانهٔ خطیب جمع شده گفتند که قرلغ

۱ــ کذا؟ شش درب دکان است نه هفت درب، ظاهراً سهوی است از خود مصنف، نسخه مك نیز عیناً چنین است.

۲ــ مج دربیرون شهر. مك با این عبارت را ندارد

۳ــ عبارت: [واین قرلغ بسوی عیاران التفاتی ... که مستعد جنگ شدهٔ؟] از زیادات نسخهٔ مج میباشد

مارا سخت وناسزا میگوید ، ودزد وخونی میخواند ، پیش از آنکه قصد کشتن وزدن ما کند اندیشهٔ باید کرد که دست اورا ازسرخود کوتاه کنیم که بمرور کرم دریا تنین شود ومارا صحرا اژدها گردد، مصلحت آنست که قرلغ را بکشیم وخواتین وبنات وغلامان ترك اورا که هریك بطلعت خورشیدی ، وبناز وشیوه ناهیدی‌اند ،

لامیرخسرو رح :

غمزه زنانی همه مردم فریب
سیب زنخ خال زنخ تخم سیب
ازکف دست آینه بنهاده پیش
دیده رخ خود بکف دست خویش

باجهانی ازجهات بگیریم وازهرات برویم ودرقلهٔ ازجبال وجزیرهٔ ازبحار ساکن شویم ، وازین ننگ برهیم ،

بیت :

مرد مرده بزیر سنگ اندر
به که زنده بزیر ننگ اندر

خطیب گفت که نوزده سالست که در پریشانی وسرگردانی بسر برده‌ایم ، وچون جغد وزغن در ویرانی روزها بشب آورده‌ایم امروز که این دیار روی بآبادانی نهاده نیك نباشد که خونی بریزیم وفتنه انگیزیم ، شما صبری کنید تامن قراغ را برشفقت آرم که مرضی خاطرشما باشد . پس روز دیگرشرف‌الدین خطیب پیش امیرمحمد عزالدین مقدم آمد وگفت قرلغ این‌طایفه مردم راکه سالها درین دیارخراب بانواع رعایتها [1] [ولطایف الحیل] نگاه داشته‌ام میرنجاند ، [2] [و پسر اوخلایق را زحمت میدهد] ، ودریرلیغ قاآن اختیار بجانب تومفوض است ، چرا اورا نصیحت نمیکنی ، که اگر برین نسق زندگانی خواهد کرد رعایا جلا خواهند نمود .

١ـ مج : ولطایف‌الحیل مک این عبارت را ندارد
٢ـ مج : وپسر اوخلایق را زحمت میدهد مک این عبارت را ندارد

مثنوی :

ولایت چـو گردد ز مـردم تهی
چه سود از بزرگی و شاهنشهی
رعیت چو مجموع خوشدل بود
مـراد ملك جمله حـاصل بـود

دیگرروزامیر محمد بیش قرلغ رفته ، آنچه از [۱][شرف‌الدین] خطیب شنیده بود بدو رسانید ، و اورا در رعایت وتربیت عیاران راغب و مجد گردانید ، پس قرلغ طوی بزرگ بساخت، وشرف‌الدین‌خطیب وعیاران را بخواند[۲]، [وبعد از طعام ایشانرا گفت من درین ولایت بمدد و مظاهرت شما مستظهرم و بمساعدت و معاونت شما این بلده آبادان خواهد گشت ، شمارا برخدام واموال ومراکب ومواکب‌من اختیارست ، وازین نوع ایشانرا بسیارېنواخت، ایشان نیز اظهار حسن اخلاص و جان سپاریها کـردند و از جانبین ارادة ومحبت تمام حاصل آمـد . وبعد از آن کـار قرلغ[۳] استوار شد] .

وهم درین‌سال باتفاق امیرمحمد[۴] [عزالدین‌مقدم کس پیش‌قاآن‌فرستاد] ورعیت طلبید ، پس‌از پنج‌ماه دویست‌خانه‌وارمردم بهرات آمدند ، وبعدازیکماه جویهای هرات را قسمت کرده[۵] نهر سبقر ، وجوی مالان و بعضی از جوی انجیل را باز کردند ، وباقی را ملك مجدالدین کالیوینی باتمام رسانید ، [۶] [چنانکه مذکور خواهد شد]

۱ـ مج شرف‌الدین مک این جمله را ندارد .

۲ـ عبارت [وبعد از طعام ایشانرا گفت من درین ولایت ومحبت تمام حاصل آمد ، وبعد از آن‌کار قـرلغ استوار شد] از زیـادات نسخه مج میباشد ودر نسخه مک و پا بجای عبارت مذکور این چند جمله نوشته شده (ونوازش بسیار نمود ، وایشان نیز اظهار اخلاص وجانسپاری کردند)

۳ـ دراصل (شوی) قیاساً اصلاح شد

٤ـ مج امیرمحمد عزالدین‌مقدم کس پیش قاآن فرستاد ورعیت.
مک : امیرمحمد ازقاآن رعیت .

٥ـ مج : کرد مک : کرده

٦ـ مج چنانکه مذکور خواهد شد مک این عبارت را ندارد

چمن سیوم از روضهٔ چهاردهم

در ذکر حکومت ملك مجدالدین کالیونی در بلدهٔ طیبهٔ هرات

درشهور سنهٔ ثمان وثلثین وستمایه ملك مجدالدین کالیونی بحکومت هرات آمد، واوجوانی بغایت خوب‌صورت وپاکیزه‌سیرت بود ، ودرانواع هنر وآداب نظیرنداشت ، [ودرحفظ ، وبلاغت ، وسواری ، وتیراندازی ، وفضل وبذل یگانهٔ روزگار بود ،]

هرچه جسته جز نظیر

از فضل یزدان یافته

وپدرش در «کالیون» ــ کـه حالا به «نرتو» مشهور است ــ صاحب مال ونعمت ، وعمدهٔ رؤسای بادغیس بود ، وازسلطان جلال‌الدین‌محمدخوارزمشاه تربیت یافته ، چون لشکر چنگیزخان حصار «نرتو» راگرفتند وخلق آنجا را بقتل‌رسانیدند ملك‌مجدالدین ده ساله بود ، ارسلان نام امیری اورا در حمایت گرفته ، باخود بترکستان برد ، اتفاقاً بعد از چند گـاه ارسلان جهت‌رسالت بخراسان آمد وملك مجدالدین را همراه‌داشت ، در سبزوار خویشان او دوهزار دینار بارسلان داده ملك مجدالدین را بستاند [ند] ، واو چند وقت در سبزوار باکتساب هنر وتحصیل فضایل وتکمیل نفس بسربرد ، چون شنید که امیر[محمد] عزالدین مقدم بحاکمی وپیشوائی هرات‌آمد ، یراق خود کرده ، باسی‌سوار ازسبزوار پیش شاهزاده با تو خان بن چنگیزخان رفت ، وحکایتی که‌داشت بازنمود ، شاهزاده اورا بنواخت، وخلعت [گرانمایه] بخشید ، ودوپائیزهٔ زرین ارزانی داشته ، اورا باایلچی‌نزدیك گرکوزفرستاد، گرکوز اورا بارسولی[قرابخشی‌نام] بهرات روان کرد ، چون بشهررسید درخانهٔ امیرمحمد عزالدین مقدم نزول کرد ، وقرلغ روز دیگر بدیدن ملك مجد آمده [پرسش نمود و] گفت [حکم] شاهزادهٔ جهان باتوخان

[چون فرمان پادشاه قاآن] برسر ما بندگان نافذست ، پس قرابخشی را بدلخوشی باز گردانیده ، ملك مجد [الدین] درجوار [مزار بزرگوار] خواجه عبداله طاقی سرای [عالی] بنا کرده وبعد از پنجماه امیرمحمد عزالدین مقدم را عزل کرده ، باتفاق قرلغ «نهرانجیل» را بحال عمارت بازآورد ، وچند روز [بنفس] خود در «جوی النجان» بیل زد ، تارعایا بکار جوی کندن رغبت نمودند .

درین سال خلق هرات را شماره کردند ششهزارونهصدتن در قلم آمد ومردم از اطراف روی بهرات آوردند وملك مجدالدین سپاهی جمع میکرد ، [ومردم را استمالت مینمود] : تا در سنهٔ تسع وثلثین وستمایه [بغایت محتشم وصاحب جاه شد ، و] حکام وولات [ولایت] خراسان بسلام او آمدند

ودرین فرصت شرف الدین بتکچی [که بضیاء الملوك ملقب بود] بحکم شاهزاده نسومنکوبن چغتای خان بحکومت هرات آمد ، ملك [مجدالدین] اورا مدخلی نداد ، وحکم شاهزاده را بزجر ازو بستاند ، و [شرف الدین [بتکچی خایب و] خجل ازهرات برفت ، وقرلغ وسوکو و کلانتران [هرات] ازخوف [و هیبت] ملك مجد خواب خوش نداشتند[۱] [وهرایلچی وقاصدی که ازپیش باتوخان و کرکوز آمدی ملك مجد ایشان را اعزازتمام نمودی وخدمتهای شایسته کردی ، وجانب رسولان وملازمان پادشاه قاآن وامیر ارقون را مهمل گذاشتی ، ودر استرضای ایشان تقصیر جایز داشتی ، واگر از خدم وحشم او یکی بر کسی حیفی کردی اورا سیاست نمودی ، وابواب رحمت ومعدلت مفتوح داشتی ، وقرلغ از غصه وحسد او پیوسته در مجلس انس ومنزل شادمانی بشرب شراب ودیدار گل وسنبل زندگانی کردی ، وبظاهر باملك مجداظهار دوستی ویکجهتی مینمود ، وملك مجد بدان فریفته شده ، از قضایای شرعیه هرچه واقع شدی او را بشرف الدین خطیب رجوع کردی ، وبرحکم وقلم او اعتماد تمام داشتی ، وامیر محمد عزالدین مقدم معزول دایم دام تزویر گسترده ، ودرتدبیر آن بوده که بکدام حیله ومکر

۱ـ عبارت [وهرایلچی وقاصدی ونوکران ایشانرا لت کردی] از زیادات نسخه مج میباشد.

ملك مجد را منکوب و مخذول گرداند ، و ملك مجد بجانب او التفات نمیکرد و او را رئیس و زعیم بازاریان ، و قرلغ را شحنهٔ خم و خمخانه و کاسه و پیمانه گفتی ، ومتعلقان و نوکران ایشانرا[۱] لت وایذا کردی .][۲]

تاشهور سنهٔ اربعین وستمایه درآمد [و] قرلغ نجم‌الدین مرجان خوافی وپهلوان محمددایه را پیش‌امیرارغون [آقا] فرستاد و عرضه داشت نمود که ملك‌مجد[کالیونی] سراز ربقهٔ انقیاد کشیده ، وپای در ورطهٔ عناد نهاده ، و از حکم و فرمان شاهزادگان گردن کشی‌میکند ،وایلچیانرا میرنجاند ، و فواید و عواید ولایت را در تصرف گرفته، [[۳]وچرغ، و باز ، ویوز وطرایف این دیار را بگرکوز میفرستد] ، و در هیچ مهم‌دیوانی با بندگان مشورت [والتفات] نمیکند چون این احوال‌بسمع ارغون آقارسیدعلی‌الفور «برز کور» مهتریوزبانان را با هفتصد سوار فرمود که برود به تعجیل تمام وملك‌مجدرا (گردن) بسته ، پیش او برد ، یا بقتل رساند ، و [گویند] مقارن این حال برادرزادهٔ برز کور [ایس‌نام] بایلچی گری[از پیش ارغون‌آقا]بهرات آمده بود،ودر وقت‌مراجعت از ملك مجد توقع خدمتی کرده ، ملك مجد ده‌گز کرباس ، و یك جفت دوال رکاب نزد او فرستاده بود ، ایس در غضب شده رسانندهٔ کرباس را چند تازیانه زده بود،ودست بسته باخود برده ، ملك (مجد) شمس الدین لاجی‌را با سی سوار فرستاده بود، تا او را از مرکب [بزیر] کشیده ، و بسیار زده بودند ، چنانکه اگرسوکو و نجم‌الدین‌خوافی درآن محل نرسید [ند]ی ایس را استخوانها نرم‌کرد[ند] ی ، و ایس این حال را نیز بعرض ارغون آقارسانیده بود ، و آتش غضب او التهاب یافته . پس برز کور دگر روز از اردوی‌ارغون‌آقاروان گشت ، وچون بکهدستان رسید[۴] بقرلغ کس فرستاده‌ازاحوال

---

۱ ــ لت : بفتح اول وسکون ثانی=زدن ،کوفتن و کتك وشلاق فرهنگ برهان قاطع.

۲ ــ تا اینجا اززیارت نسخه مج است

۳ ــ چرغ بفتح اول و سکون ثانی و غین نقطه دار = جانوریست شکاری ، و معرب آن صقراست ــ فرهنگ برهان قاطع

٤ ــ یعنی کس فرستاده ازاحوال اورا اعلام داد ، او از سر بهجت تمام جواب :

اواعلام داد ، ازسر بهجت تمام جواب فرستاد که صلاح درآنست که امیر برسم تفقدواسم بیلاك چیزی پیش ملك مجد فرستد ، روزدیگر برز کور بدست یکیاز خواص‌خودجهت ملك مجد شمشیریواز برایقرلغ‌تاجیفرستاد ، قرلغ ملك‌مجد را گفت که‌برز کور امیر نامداراست ، ودرپیش ارغون‌آقا راه‌وجاه تمام‌دارد ، مصلحت درآنست که پیش او رویم ، ملك‌مجد سخن مزورمغول مزور را قبول کرد ، وروز دیگر باقرلغ واکابرهرات بعزیمت دیدن برز کور روان‌شد ، هنوز درراه بود که قرب صد سوار ازیمین ویساراو [در]آمده ، بعدازآنکه دومرد نامدار ازمغول بقتل آورد ، اورا گرفتند ودست‌بسته‌پیش برز کوربردند برز کورفرمود تا درسر «پل رکنیه» او را شهید کردند ، و وجوه و اعیان هرات از قتل اوعظیم متألم ومتأثر گشتند ، ونواب وخدام او آه و افغان بایوان کیوان رسانید

سپاهش همه ناله برداشتند

پیاده شدند اسب بگذاشتند

پس درشهور سنهٔ احدی و اربعین وستمایه ، پسر او شمس‌الدین محمد باطایفهٔ از نواب و خواص پدر خود پیش شاهزاده باتو رفت ، وبنوازش پادشاهانه مخصوص گشت ، و منصب پدر بدو تفویض یافت ، و چون بهرات آمد قرلغ و امیر محمد عزالدین مقدم مقدم او را استقبال نموده ، اعزاز تمام بجای‌آوردند ، وحکم شاهزادهٔ (جهان) باتو (ابن چغتای ابن چنگیزخان) را ازرویظاهر برغبت تمام (وحرص‌مالاکلام) امتثال‌نمودند، پس‌شمس‌الدین محمد امیر محمد عزالدین مقدم را عزل کرده ، باقرلغ رابطه دوستی و موافقت (و ضابط یکجهتی و موانست) استحکام داد ، و در اعزاز و اکرام شاهزاده‌های چنگیزخانی اجتهاد و اهتمام لاکلام مینمود ، وچون پدر خود بعدل ، وبذل ، ورعایت رعیت ، وحمایت ولایت ، خودرا دردلها دوست گردانید

تا در تاریخ سنهٔ اثنی و اربعین و ستمایه ، عزیمت درگاه (شاهزاده) باتو کرد ، و شمس‌الدین لاچی را قایم‌مقام خود درهرات گذاشت ، شمس‌الدین لاچی در غیبت‌او زن ملك‌مجد [الدین‌کالیونی] را که حوری‌بود منور ، وروحی‌بود مصور، درنکاح‌خوددرآورد،

شمس‌الدین محمد ازین واقعه برنجید ، و قصد شمس‌الدین (محمد) لاچی کرد ، و شمس‌الدین (محمد) لاچی خادمهٔ که درخانهٔ اوراه محرمیت و گستاخی داشت پانصد دینار دادتاشربتی بزهر آمیخته (با) شمس‌الدین محمد داد وبدان در گذشت ، ومردم هرات از اندوه وفات او در آغازجوانی متأثرشدند

سراج قمری:

ای بشام آمده عمر تو هم از اول روز
سر زلفین تو نادیده سحرگاه دریغ
چه عجب گر فلك از هجرتو اختر بارد
زآنکه درخاك بود آن رخ چون ماه دریغ

وبعد ازین واقعه شمس‌الدین لاچی ازهرات بگریخت ، وحکومت وایالت (ودارائی وسلطنت ، وپادشاهی) هرات بملوك کرت تعلق یافت (درآبادانی ورعیت پروری سعی موفور بظهوررسانیدند) چنانچه پیشتر بیان او مذکور گشت

روضهٔ پانزدهم

در وقایعی که بعد از وفات شاهرخ سلطان در مدینه هرات حادث شد

چون حضرت خاقان مغفور بجوار رحمت ملك غفور پیوست ، و ازپسران صلبی غیراز الغ بیك میرزا که در سمرقندبود زنده نبود ، مهد مرحوم گوهرشاد بیگم جهت ملاحظهٔ خاطر او به پسرش عبداللطیف میرزا که در اردو بود کس فرستاد که قضا کار خود بامضاء رسانید، وخاقان مغفور ازمیان رفت، اکنون ایل‌والوس سری وخداوندی ندارد ، و استحقاق این مرتبهٔ ارجمند تـرا حاصل است ، پایمردی کن ، و دستگیری نمای ، عبداللطیف میرزا تکفل نمود و روز دیگر که خبر واقعه شایع گشت ، احوال طامهٔ کبری در عرصهٔ عالم صغری بظهور آمد ، پس عبداللطیف میرزا بپای طوق حاضر گشته اکثر لشکرها پیش اوجمع شدند ، وبابر میرزا باحشم و خدم متوجه خراسان گشت ، وخلیل سلطان با اوموافقت نمود ، وچون اردو بازار برممر ایشان بود [مردم خیل‌ایشان] دست بغارت برآوردند، ولشکرچون دیو که ازشیشه بیرون جهدازحیطهٔ ضبط و ربط بیرون رفت ، عبداللطیف میرزا گرد ارد و والوس برآمده چند کس را سیاست کرد و [آن] شور و آشوب را تسکینی داد ، و کس بسمرقند پیش الغ‌بیك [میرزا] فرستاد ، وچون یکدو منزل بطرف خراسان روان شدند ، جمعی مردم شریر فتان بمیرزا عبداللطیف رسانیدند ، کـه [مهد علیا] گوهرشاد بیگم بمواضعهٔ ترخانیان قصد غدری دارند ، چون شاهزاده بخفت مزاج وتلون طبع مفطربود ، ومیل خاطربیگم را بجانب میرزا علاءالدوله معلوم داشت متوهم شد ، و خبیثان مجال مداخلت یـافته شاهزاده (را) برآن داشتند که بیگم و ترخانیان را غارت عام کرد ، وجمعی را که از ایشان دغدغهٔ خاطر داشت بند فـرمود ، و این صورت در سلخ ذی‌الحجه بموضع مابین «خاوری» و «سرخهٔ» سمنان واقع بود، وبعد ازآن [میرزا عبداللطیف] بسمنان آمد ،

وهر يك از شاهزادها كـه در اطراف بودند خيال استقلال در سر و باد استعلا در دماغ انداختند :

الغ بيك ميرزا درماوراءالنهر وتركستان متمكن گشته همهٔ روی زمين [را] ملك يمين خود ميدانست

وميرزا علاءالدوله درهرات خزاين عالی در تصرف [خـود] آورده ، (دم) اناولا غيری ميزد .

وسلطان عبدالله (ابن ابراهيم سلطان) درشيرازسر تفوق باعلی عليين برافراشته ، ابواب عدل واحسان مفتوح گردانيده بود .

وميرزا محمد (بن بايسنقرسلطان) با وجود قلت يراق در آفاق كسی را مشارك ومساهم خود نمی‌ديد .

وابوالقاسم بابرميرزا پادشاه بااستحقاق خودرا ميدانست

وعبداللطيف‌ميرزا سر كردهٔ [اردو] وايل‌والوس‌بود ديگری درخاطرنمی آورد .

و اولاد ميرزا سيور غتميش در ولايت‌كابل وغزنين طنطنهٔ سلطنت باعلی عليين رسانيده بودند .

وميرزا ابابكرولدميرزا [محمد] در ديارختلان رايت اقتدار نصب فرموده بود.

و مملكتی بدو پادشاه خلل [می] پذيرد ، بلكه زيـر وزبـر ميگردد ، چگونه احتمال استقلال چندين (شاه) وشهريار تواند نمود لاجرم غبارفتنه و آشوب ازحضيض مركزخاك باوج دايرهٔ افلاك رسيد ، ودود آه ، وغلغلهٔ واويلاه رعايا ومظلومان از كرهٔ زمين بعنان چرخ برين پيوست .

القصه : عبداللطيف ميرزاچون اردوی پريشان‌را سر كرده ببسطام‌رسيد ، مشايخ ومجاوران آنجا عرض كردند كه : ميرزا [ابوالقاسم] بابر چون بدينجا رسيد از طرف جرجان قاصدان بطلب‌او آمدند ، واوبجانب استرابادرفت ، ودرين فرصت‌امير«هندو كه» بضبط سرحد استراباد [وجرجان متعين] بود ، چون خبرواقعهٔ ناگزير استماع نموده ، اولاً اسباب‌ديوانی واموال وجهات امرارا ضبط كرده ، وترسل ورسايل بطلب بابر ميرزا

فرستاده.[ودورنباشد که بیشتر ازحدوث واقعه نیزمیان ایشان بمواضعه بودصادرشد« کذا» که هر گاه چنین امری واقع شود ، استراباد را درتصرف خود آورند] . چون رایت اقبال بابری سایه برنواحی جرجان انداخت ، امیر هندو که استقبال نموده ، بشرایط بندگی قیام نموده ، ونسخهٔ اسب گله وجهاتی که ضبط کرده (بود) بعرض رسانید ، وخیمه وخرگاه و شامیانه ، و سراپرده ، و بارگاه ، و باقی اسباب پادشاهی برسم پیش کش گذرانید ، وممملکت مازندران درحوزهٔ دیوان [شهنشاهی]بابر [میرزا] قراریافت .

عبداللطیف میرزا چون استماع این اخبار نمود گوهر شاد بیگم و ترخانیانرا همچنان گرفتار داشته بنیشابورآمد ،آنجااخبار یافت که علاءالدوله میرزا گنجهای عالم را که درهرات جمع کرده بود در گشاده ، وصلای عام درداده ، وچندان درم ودینار بلشکر وحملهٔ سلاح بخشیده ، که عقدانامل (ناقدان و) محاسبان از شمار کمیت آن قاصر ماند پس علاءالدوله میرزا درین حال میرزاصالح ، وامیراویس ترخان ، وامیراحمد ترخان را [فرمود] که برصبا ودبور سبقت گرفته بنشابور روند ، و عقد جمعیت عبداللطیف میرزا رامتفرق ساخته ، و گوهر شاد بیگم وامرای ترخانرا از بندوحبس خلاص دهند ، واین جماعت بمشهد رسیده دانستند که عبداللطیف میرزا غافلست ، واز تند [خوئی] وسخت گوئی ایل والوس راآزرده ساخته وخان ومان برانداخته ،

لرشید [وطواط] :

گر زبانت بدست در خانه

خصم جان تو چاکران تواند

امرا بفکر ثاقب وتدبیر صایب یك عزم شده ، چون سپاه سیاه پوش شب برخسرو زرین سلب روز شبیخون آورد ، وبارگاه [پادشاه] جهانگیر جمشید خورشیدرا بتاراج و ترك وتاز بجانب مغرب برد ، شمشیر زرنشان آفتاب درقراب غراب رنك لیل پنهان گشت، وبهرام شدید انتقام بقصد شیاطین ماردهرمح زهرآب داد شهاب بر گوش ادهم زرین سنام شب راست کرد ، روان گشتند ، وصبح شنبه سیزدهم صفر باردوی شاهزاده درآمد، بیگم

وامرای ترخان را از حبس اردو بیرون بردند ، و نفیر کشیده سورن انداختند ، میرزا عبداللطیف چون بخت ناقابلان خفته ، و چون چشم غافلان در خواب رفته‌بود .

[لخواجه] سلمان الساوجی :

بدین‌صورت که من‌درخواب مستی‌ام عجب‌باشد

گرم بیدار گرداند صدای نفخهٔ صوری

چون‌آوازجوش وخروش و نفیربزن وبگیر برآمده دلیران جانبین ، و بهادران فریقین درتك وتاز و جلادت واستهزاز آمدند ، وآهنگ رزم وخون‌ریز ، وحملهٔ جنك وستیز تیز گشت ، عبداللطیف میرزا سراسیمه از خواب غفلت وبستر‌راحت برخواست ودلیرانه صف‌قتال بیاراست ، هرچند خیل‌وحشم او درمقابلهٔ لشکر امرا ازدریای قطره ، وازآفتاب ذرهٔ‌بود ، شکوه کوه امکان‌ایشانرا شاهزاده عدم‌می‌انگاشت ، وچون شیرعرین وهژبر خشمگین هرسو می‌تاخت وبضرب تیغ‌اژدها پیکر سر (هاءِ) گردنکشان [دریای مرکبان] می‌انداخت ، ناگاه ازناآمدن‌کار سمند باد رفتار اوبسردرآمد وازپای درافتاد وعبداللطیف جزتسلیم قضاشدن وبحکم قدررضادادن چارهٔ‌دیگر ندید

[بیت] :

سر بپایت نهم ار دست بزلفت نرسد

هرکجا برنتوان جست فروباید جست

القصه : بقیداسارو[۱] قدحنار گرفتار گشت،وباقی‌وجوه سپاه اورابعضی کشته وبعضی بسته ، اردوی اورا غارت کردند ، ولشکر علاءِالدوله میرزا منصورالرایات ، ومقضی‌المرامات مراجعت نموده ، درسعدآباد جام بموکب همایون علاءالدوله میرزا که از عقب آمده بود ملحق شدند ، وبدیدار بیگم بزرگوار فایز گشته ، شکرانهٔ مواهب الهی ، و لوازم حمد ونعم نامتناهی بادا رسانید ، و برتخت بخت پادشاهی برآمده گوشهٔ تاج خسروی بـا کلیل ماه برافراشت ، و پایـهٔ مسند جهانبانی از فراز چهار بالش جمشید خورشید

۱ ـ قدحنار دراصل (قدخسار) قیاساً به (قدح نار) اصلاح شد ؟.

بگذرانید، اطراف مجلس [پادشاهی] بحضور امرای کبار وسپهداران نامدار بیاراست ، وفرمان داد تاعبداللطیف میرزارا ازجانب دست چپ کمرش ازمیان گشاده ، بادل چون غنچه توبرتو خون بسته درآوردند ، چون پیش تخت رسید ، علاءالدوله میرزا پرسید که: چراباپادرخود چنین جفاها کردی؟ گفت : که من بد کردم جفا دیدم ، تو اگر نیك کنی وفا بینی ، علاءالدوله میرزا ازروی صفح جمیل قلم عفو برصفحهٔ جرایم او کشیده و خرگاه خاص خود بمکان او ارزانی داشت ، و بمحافظت او جمعی را بر گماشته ، از سعدآباد جام بمدینة الاسلام عزیمت فرمود ، وجنازهٔ عرش اندازهٔ حضرت خاقان مغفور را آورده درمدرسهٔ گوهرشاد بیگم در گنبذ مرقد بایسنقرمیرزا مدفون گشت .

تاجهانست چنین بود وچنین خواهد بود

همه را عاقبت کار همین خواهد بود

[والحمدلله حمداً کثیراً] .

چمن اول از روضهٔ پانزدهم

در توجه میرزا الغ بیک گورکان بجانب مملکت خراسان

چون خبر واقعهٔ خاقان مغفور بالغ بیك میرزا رسید، از استماع آن حزن [واندوه] والم بسیار بدوراه یافت، چنانچه بکلی از امور مملکت وجهانداری اعراض نمود، و بآب دیده دست ازاسباب شاهی وشهریاری بشست، تاجماعتی ازمحرمان ووجوه درگاه و علما واکابر آن دیاربنصایح سودمند، ومواعظ خاطر پسند اورا تسلی داده، بکلمات دلپذیر، ولطف تقریر، وحسن تدبیر، باشتغال مهمات ملکی بازآوردند، پس چون اکبر وارشد اولاد خاقان مغفور او بود، و از پسران صلبی غیرازاو باقی نمانده بود، تمامی ملك شاهرخی را ملك خود میدانست، خواست که پیشتر ازآنکه خلل وفتور بسر کار تخت وملك موروث او عاید گردد، عنان توجه بجانب خراسان تابد، وامور سلطنت، واشغال مملکت را بواجبی بحسن درایت (ویمن کفایت) خود دریابد، باسپاه منصور، ولشکر نامحصور متوجه خراسان شد، چون بساحل جیحون رسید خبریافت که ابابکر میرزا ولد محمد جوکی میرزا که بحکم [فرمان] خاقان مغفور تمامی «ختلان» و «ارهنگ» و «سالی سرای» سیورغال داشت حشروحشم بسیار جمع آورده، و «بلخ» و «شبرغان» و«قندز» و«بغلان» تاحدود«بدخشان» درتصرف آورده، دم استقلال میزند، الغ بیك میرزا بوسایل رسل ورسایل، وفرط کیاست، واصابت تدبیر اورا آرام داده، رام خود ساخته، وپیش خود آورده، بدامادی خود نوید داد پس شاهزاده ابابکر بعظمت وشوکت تمام ملازمت مینمود، اما علامات وامارات غدرواستکبار برصفحات روزگار او لایح بود، وپیوسته برقول وفعل عم نامدار - که اعقل وافضل ادوار بود - انکار مینمود، وصورت استقلال برمرآت خیال می‌انگاشت. درین حال یکی ازامرای او که مهر (محبت) میزد بمیرزا الغ بیك رسانید که شاهزاده غدری درخاطر دارد وحرکات وسکنات اوبدین معنی مشعر است، الغ بیك میرزا

پرتو التفات برتفحص آنحال انداخت ، بتحقیق پیوست که ،

[مصراع] نیست اغراقی درین معنی بیان واقع است ،

فرمود تا شاهزاده را بند کردند و بجانب سمرقند فرستاد ، و از جیحون عبور نموده ، قبة الاسلام بلخ مضرب خیام گردون احتشام گشت ، در این محل واقعهٔ شبیخون نیشابور و گرفتاری عبداللطیف میرزا بعرض اورسید ، بغایت ملول ومحزون شد ، و دواعی خاطر بر استخلاص فرزند گماشت ، و باتفاق امرا خاطر بر آن قراریافت که باعلاءالدوله میرزا طریق صلح مسلوك دارد ، تا باشد که درصدف شاهی ازحبس نجات یابد ، علاءالدوله میرزا چون از عبور الغ بیك میرزا وقوف یافت ابواب خزاین گشاده ، وظایف انعام عام بتمام خاص و عام رسانید ، و لشکر گران ، وجنود بیکران درظل رایت نصرت آیت آورده از آب مرغاب [۱] عبره کرد ، درین مقام مولانا نظام الدین میرك محمود صدر که الغ بیك میرزا [او رابرسالت فرموده بود رسید ، وپیغام الغ بیك میرزا] رسانید ، مضمون آنکه : علاءالدوله فرزند منست ، وهرات مقام ومسکن پدربزرگوار ، چگونه مرا داعیهٔ خرابی آن دیار در خاطر گذرد ، اکنون اگر فرزند مرا فرستد نزاع بکلی مرتفع است .

مقارن این حال [ابوالقاسم] بابر میرزا از ولایت جرجان بالشکر صف شکن ، شیرافکن بعزم استخلاص خراسان روان شده ، بمشهد مقدس رسید ، و گروهی برسم قراول پیش فرستاد و [جمعی] دیگر را علاءالدوله میرزا در ولایت جام باز داشته بود ، هردو فریق بهم رسیده ، ازشرار برق تیغها آتش قتال را اشتعال دادند ، و از باد حمله خاك معرکه را بر چشمهٔ بی آب خورشید پاشید ، بعدازمصادمت ومطاردت تمام محمد میرزا که ازجانب علاءالدوله [میرزا] بود گرفتار شد ، ولشکر بابر میرزا تانواحی هرات تاخته اظهار شوکت وتسلط خود کردند ، چون شرح این حال بعلاءالدوله [میرزا] رسید درمیان دودشمن قوی افتاده متحیر گشت ، ومحزون وپریشان خاطر [فرو] ماند ، [باخود] گفت :

---

۱ ـ عبره عبر عبراً الوادي او النهر قطعه و جازه و العبرة اسم المرة من عبر

[لمؤلفه] :

رنج و محنت بر تنم بین سوبسو آویخته

هر طرف چندین بلا بر تار مو آویخته

عاقبت باالغ بیك میرزا صلح کرده ، عبداللطیف میرزا را از حبس بیرون آورد وبایکدیگرعهدوپیمان بستند که مخالفت نکنند بشرط آنکه بعضی نوکران عبداللطیف میرزا را که در واقعهٔ نیشابور گرفته بودند بگذارند ، پس بعبد اللطیف میرزا مولانا جلال‌الدین صدررا ملازم ساخته پیش‌پدر فرستادند ، الغ‌بیك میرزا بدیدار فرزندخرمی تمام‌یافته بلخ راسیورغال فرزند مشارالیه نمود ، و از جیحون گذشته بتختگاه سمرقند مراجعت فرمود ، ومیرزا علاءالدوله چون از جانب الغ‌بیك [میرزا] خاطر فارغ ساخت اعلام عزیمت بطرف مشهدمقدس برافراخت وبسرعتی که بادصبا از موکب او چون‌آتش کاروان‌درمنازل‌بازمی‌ماندروان‌شده، چون‌بمشهد رسیدتوقف‌نمود، وامرارا‌باتمام‌لشکرها بجانب (ولایت) خبوشان- که بابرمیرزاباسپاهی چون برق‌جوشان و رعد خروشان آنجا بود-روان‌فرمود، چون هردو سپاه رزم جوی کینه (خواه) بهم رسیدند ، ومیان ایشان‌کار ازمقابلهٔ صفوف بمضاربهٔ سیوف انجامیدامرابمصلحت‌آنکه‌اگرچه الغ بیك میرزاحالا‌بنا برملاحظهٔ‌تسکین‌یافته، چون‌بحقیقت‌وارث‌ملك‌اواست‌شایدازقرارمصالحه‌برگردد، وقصدی اندیشد،سخن صلح درمیان‌آوردند، وبعد ازاطناب سخن درباب‌اصلاح جانبین‌وارتفاع‌ذات بین (اتفاق) صلح برآن افتاد : که ولایت خبوشان بینهما فاصله‌باشد، وبرین قرار عهد وپیمان‌استوار کرده، علاءالدوله میرزا بهرات، و[ابولقاسم] بابرمیرزا بمازندران مراجعت نمود[ه] ، وهریك درمستقرجلالت بفراغت آسود[ند]

پس علاءالدوله میرزا (جمعی) از سپاه درعهدهٔ اهتمام صالح میرزا کرده بحدود «جیجکتو» وآن نواحی فرستاده‌بود که ازجانب عبداللطیف‌میرزا آگاه باشند، - وچون دروقت صلح قرارچنان بود که نوکران عبداللطیف میرزارا (که) درواقعهٔ نیشابور گرفته

بودند ، علاءِالدوله میرزا اطلاق نماید ، بدان قرارعمل نفرمود ، وچند نوبت عبداللطیف میرزا کس فرستاده‌ایشان را طلب داشت ، بقبول اقتران نیافت ــ در مقام انتقام آمــده ، چون خبر میرزا صالح استماع نمود ، ایلغار کرده برسر میرزا صالح‌تاخت، وعقد جمعیت اورا دریك حمله متفرق ساخت ، چنانچه میرزا صالح آن مقدار فرصت یافت که خود را باسب رسانید ، وسوار شده بتعجیل می‌تاخت تا بعلاءالدوله میرزا رسید ، و صورت حال باز گفت ، علاءالدوله میرزا برآشفته نــوکران عبداللطیف میرزا را که محبوس داشته فرمود تا کشتند ، واشکرها جمع آورده عزیمت بلخ نمود ، (و) درفرصتی که ،

[ع] : باد پای آب را درد‌ی بآهن بسته بود ،

وسپاه کینه‌خواه‌بهمن‌لشکر اثیر اثرخزانرا بتیرباران‌مطر وپیکان‌آبدارازژاله‌شکسته، وتاوقتی[که‌اعلام]احتشام‌اودرنواحی‌قبة‌الاسلام بلخ‌افراخته نگشت‌عنان‌عزیمت‌صباسرعت بازنکشید، عبداللطیف‌میرزااستحکام‌بروج‌وباره ، ودروب، وشهربند، نموده کس پیش پدر فرستاد ، [و] ازصورت واقعه اعلام‌داد ، الغ‌بیك میرزاایلچی‌فرستاده، وبمیرزاعلاءِ الدوله اعلام‌نمود، که چون‌بنای‌مصالحهٔ‌بین‌الجانبین‌استحکام‌یافته، [انهدام] آن‌لایق‌دولت نیست ، دراستمرار آن باید کوشید ، تاسبب زیادتی‌اعتقاد ومودت گردد ، واگرعبداللطیف خفتی ورزید ، وسرعتی نمود ، مناسب آن بود ، که بدین جانب اعلام کردی تامنع او(نموده) ، تدارك مافات بجای‌آوردی ، اکنون مصلحت وقت در آنست که بحکم : **العوداحمد** معاودت نماید ، ولشکررا ازمزاحمت رعایا وبرایا منع فرماید ، علاءِالدوله میرزا بعداز آنکه سپاه اودرآن ولایت خرابی وویرانی‌بسیار کرد[ه بود]ند مراجعت نموده درحوالی جیجکتو بــاحداث حصاری فرمان داد ، و چون از شدت سرما و کثرت بارندگی مجال خشت پختن نبود هرجا در آن دیار منازل ، وبقاع خیرات بود بساقیان [ویران ساخته] خشتهای پخته را آوردند ، وآن حصاررا باتمام رسانیدند ، و چون غذا جز گندم بریان چیزی‌نمی‌یافتند، آن‌قلعه‌را «قورماج» نام کردند. وعلاءِالدوله‌میرزابجانب [دارالسلطنه] هرات‌عزیمت فرمود، و [ابوالقاسم] بــابرمیرزا در مــازنــدران استقلال تمام یافته ساری وضمایم وملحقات اورا نیز درتصرف آورد

ودرسنهٔ اثنی وخمسین وثمانمایه اورا ازدرج سلطنت دری، وازبرج خلافت (درجی) بظهور آمد ، [و در شب شانزدهم صفر در ولایت جرجان[۱] وجلال‌الدین] شاه محمود نام یافت ، وعارفان دقایق ودرجات تنجیم ، وواقفان [احکام و] آثارزیج وتقویم تفحص طالع [فرخنده مطالع] ، و احتیاط دوازده خانهٔ طالع [و سیر کواکب و] تحقیق احوال طالع وقواطع ومقاطع نمودند، وحکم برطالع مسعود، و عاقبت محمود فرمود [ند] ، بعداز آن بترتیب جشنی خسروانه ، و طوی پادشاهانه فرمان یافت ، و دست درفشان بابری که در باران کرم چون برق خندهٔ تعنت برابربهاری میزد ، مانند سحاب نیسان در افشان شد . وفراشان چابك دست شادروان شاهی وسراپردهٔ (شهنشاهی) برفرازغمام ، وقبهٔ فلك نیلی خیام برافراشتند :

[۲]ریاضی [رح] :

فراوان بار گه بر پای کردند
زمین را چرخ انجم رای کردند
ز هر سو پرده برخرگاه بستند
تتق بر مهر و در بر ماه بستند
زده بر سبزها خرگاه و چادر
چو بر خضرای گردون مهر انور

ساقیان ماه طلعت هلال ابرو [ی] شراب شفق رنگ در جام بلورین گردان ساختند ، ومطربان خوش الحان چون هزاردستان بهزار د[ا]ستان نوای شادمانی وصدای کامرانی درطاق وزواق گردون انداخت، ازپرتو[ی آفتاب]شراب ریحانی عارض خوبان گونهٔ لعل بدخشانی گرفت ، وازشعاع اقداح ارغوانی چهرهٔ مهرویان فروغ یاقوت رمانی پذیرفت.

۱ـ ظاهراً درین‌جا عبارتی از متن حذف شده است : و چون این عبارت از زیادات نسخه مج است اصلاح آن میسر نشد .

۲ ـ ریاضی از شعراء دربار هرات و معاصر اسفزاری بوده ، گویا منظومه در شرح حالات سلطان‌حسین میرزابایقرا سروده که قطعه متن و دوقطعهٔ پیش‌از آن ازآن مثنوی است . خواند میر اشاره باین مثنوی کرده گوید :

«و حالا بنظم صادرات افعال وواردات احوال صاحب قران اشتغال دارد » .
(خلاصه الاخبارفی‌احوال الاخیار ــ خواند میر ـ نسخه مخطوطه کتابخانهٔ مجلس)

[لامیر] خسرو [رح] :

شیشهٔ قرابه برآورده شور
وزخس خود چشم بدان کرده کور
بهر دهانهای چو انگشترین
ساخته از لعل مصفا نگین
باده تو گوئی که در آن از صفا
مست معلق بمیان هوا

چند روزبدین طریق داد عیش داده ،کام خود ازجهان بستاندند ، (و) علاءِالدوله میرزا چون خبراین جشن استماع نمود بجهت اقامت سنت ابراهیم خلیل، صلوات الرحمن علیه ، (یعنی) ختان ولدارشد خود ، میرزا ابراهیم اشارات فرمود .

چمن دویم از روضهٔ پانزدهم

در جشن ختان ولد علاءالدوله میرزا ابراهیم سلطان

چون دست صنیعهٔ: **صبغة‌الله** بالوان نیرنگ، که نی قلم درمیان بود و نی رنگ، در کالبد گیاه ومیاه رنگ [چنان در آن] پدید آورد، و دایهٔ طبیعت [بنات] نبات واطفال شکوفه را در قماط خاك و گهوارهٔ شاخسار، به‌نبات حسن، چون مادر مهربان بپرورد، مریم‌بهار ازنسیم نفس روح‌پرور، صدهزار مسیح جان‌بخش در کنار روزگار نهاد، وشاخ درخت از وادی ایمن چمن: **بشهاب قبس** گل انوار آثار: **جعل لکم من الشجر الاخضر ناراً**، جلوه داد،

[امیر] خسرو [رح]:

بوستان بشکفت و [د] روی لاله خندان گشت باز
بر رخ گل طرهٔ سنبل پریشان گشت باز
بس که مرغان در هوای باغ پر در پر زدند
باغ را گوئی مگر تخت سلیمان گشت باز
بید چون بر سایهٔ خود تیغ لرزان بر کشید
سایه زیر پای بید افتاد و لرزان گشت باز

فرمان شد تا در «باغ زاغان» که [1] بوم همایونش از فر همای حکایت میکند، وفضای روح فزایش درلطف نسیم، ولطافت تسنیم، ازنزاهت [ونزافت] بهشت‌برین روایت می‌نماید، فراشان هنرمند و چابك دستان بی‌مانند، خیمه و خرگاه بمرکز خورشید

---

۱ ـ بوم: جا، منزل، مکان، سرشت. فرهنك برهان‌قاطع

وماه رسانیده ، و اطناب سراپرده و بارگاه بمسامیر کواکب ثواقب استوار گردانند ، و هنرمندان باریك نظر ، و استادکارآن هنر پرور ، قبهای بدیع ، و چهارطاقهای رفیع برافرازند ، و کوچه وبازار ، ودر ودیوار راباطلس رومی و [1] کمخاب[فرنگی] و دیبای چینی ، وانواع حلی وحلل آراسته سازند ، پس طوایف اهل‌هنر ، واماثل ارباب حرف بحکم‌فرمان در «باغزاغان» اجتماع‌نموده ، هرکس بهرابداع و اختراع که دست رسی داشته خاطر مشغول گرد(انید) ، و اندیشه بر گماشت ، نوای رامشگران [2] زهرهٔ زهرا رادرچرخ می‌آورد ، وصفای مشرب اصحاب‌طرب ، وحسن طلعت مه‌پیکران شیرین‌لب ، هوش از روح ، وروح از قالب می‌برد ، شب وروز بساط‌نشاط گسترده ، صلای عام بخاص وعام در دادند ، و ابواب بهجت و شادمانی و اصناف عشرت و کامرانی برچهرهٔ اقاصی وادانی بگشاد ،

رباعی :

غزلخوان مطربان نغمه پرداز
همه گل عارضان بلبل آواز
گرفته جام و بربط ساز کرده
در عشرت بدستان باز کرده
زمین باغ از اهل نظاره
چو هشتم صحن گردون پرستاره

چون اسباب آئین ، و ابداع ترتیب وتزیین درحد لطافت وکمال غرابت ساخته وپرداخته گشت ، علاءالدوله میرزا ، بساط اقامت بطرب سرای «باغزاغان» بسط فرمود، وبادارهٔ جام‌کامرانی ، وانارهٔ مشاعل شادمانی ، بکام دوستان ، ورغم دشمنان اشارت نمود .

---

۱ ـ کمخا کمخاب جامهٔ‌منقش جامهٔ که‌رنگارنگ‌بافته‌شده فرهنگ‌جهانگیری

۲ ـ زهرهٔ‌زهراء : الزهر بالفتح نورالنبات والواحده زهره ، وزهرةالدنیا بهجتها وغضارتها . والزهره : بالضم کوکب من‌السیارات والازهر: القمر السماء والمؤنث‌زهراء یعنی : زیبائی وشکوه‌ماه یا ستاره‌زهره درآسمان

[ایضاً لریاضی رح] :

ستاده ساقیان در صحن مجلس
گرفته جام می بر کف چونر گس
بساط از شیشه‌های باده روشن
چو صحن خانه از مینای روزن

و مردم شهر و ولایات را چند روز[1] ترخان ساخته ، طویهای بزرگ کشیدند ، ناگاه دست حسد [غریز] روزگار بحکم

[ع] **وای نعیم لایکدره الدهر ،**

[بیت] :

هر جام مراد را که بر دست نهی
گردون ز حسد خسی درو اندازد

آن جمعیت را که چون عقد پروین منتظم گشته بود بر صفت بنات النعش پریشان ساخت ، وجام جم عشرت که چون آینۂ سکندری مصفا بود ، ودرو [جز] صورت خرمی وچهرۂ کامرانی عکسی نمی‌نمود ، ازغبار محنت وزنگار فترت تیره وتاریك [شد] . ودر روز آخرجشن که قرار (آش کلان) بود ، و اوباش ترخان شده را ازهر گونه مناهی وملاهی انواع خیالات درسر، وهر کس‌را درشهرو کوی هرچه‌آرزو بود بی گفت و گوی میسر، چه هیچ نوشی بی خماری ، و هیچ نیشی بی آزاری نیست ، خبررسید که الغ‌بیك میرزا بالشکری ازچند وچون افزون ، و از [حیز] حد و حصر بیرون ، بعزم رزم از آب جیحون عبور نمود ،

[شیخ] نظامی [قدس سره] :

از آن سرد آمد این کاخ دلاویز
که چون جا گرم کردی گویدت خیز

۱ـ ترخان : وزن مرجان کسی که پادشاهان مغول قلم تکلیف ازو بردارند و هر گناهی کندمؤاخذه نکنند. برهان.

چمن سوم از روضهٔ پانزدهم

درمحاربهٔ الغ بیك میرزا باعلاءالدوله میرزا

چون مملکت خراسان [که] بسبب واقعهٔ ناگزیر حضرت خاقان مغفور ابتر وپریشان شده بود ، بحسن (تدبیر و) رعایت واهتمام وبسط یداحسان وانعام عام علاءالدوله میرزا روی بآبادانی و جمعیت آورد ، الغ بیك میرزا ـ بداعیهٔ آنکه فرزند صلبی [حضرت] خاقان مغفور غیرازو دیگری نیست ، وجزاو کسی را دعوی (استعلا و) استقلال نمیرسد ، و در وقتی که با علاءالدوله میرزا صلح فرمود ، مقرر چنان بوده که عبداللطیف میرزا را بانوکران مع طرایف و نفایس بیکران پیش او فرستد ، آن شرط بقرار معهود بوفا نرسید ، و علاءالدوله میرزا نوکران عبداللطیف میرزا را قتل فرمود ، ودروقتی که بنواحی بلخ رفت خرابی [وپریشانی] بسیار ازلشکر اوواقع شد ، ـ با سپاه بی‌پایان تصمیم عزیمت استخلاص خراسان فرمود، وچون ازجیحون عبور نمود عبداللطیف میرزا الشکرهای ختلان، وقندز، وبغلان، وارهنگ، وسرای، وبلخ، وبدخشان، [واندخود]، وشبرغان ، ومیمنه ، وفاریاب ، تا حدود (آب مرغاب) جمع آورده باردو ملحق گشت ،

للاسدی:

سپاهی چو مور و ملخ بی‌شمار
دلیران جنگی و مردان کار
یلان دلاور که در رزمگاه
بنیزه زبایند از چرخ ماه

علاءالدوله میرزا را ازاستماع این خبرمشرب مسرت تیره شد ، و اسباب عشرت عسرت تمام یافت، دیگرباره ابواب خزاین‌را چون کف کریمان ودل جوانمردان گشاده گردانید، و گنجهای فراوان براصناف لشکریان قسمت نمود، ولشکری آراسته ساخت

ازباغ خزان دیده رنگین‌تر، وازشیران آسیب رسیده خشمگین‌تر،

مثنوی :

نمایندهٔ شب بروز سفید
گشایندهٔ گنج پیش امید
فزایندهٔ باد آورد گاه
فشانندهٔ خون برابر سیاه

و با جنود نامحدود و وفود نامعدود، از دارالسلطنهٔ هرات بیرون آمده حصار اختیارالدین را باچهار هزار تومان (کپکی) زر، و چندین نفایس وطرایف بحاجی بیك سپرد، [ومولانا محمدیساول‌را بمحافظت قلعهٔ عماد که گنجهای عالم آنجا بود فرستاد]، ولشکرها ازهردوجانب درجنبش آمده بادلهای پر کین، وسینهای پرتاب درصحرای ترناب که دوازده فرسنگی هرات است تلاقی فریقین اتفاق افتاد، واز طرفین بتسویه صفوف وتعبیهٔ سپاه فرمان رفت، از الوان پوششهای ونخل نیزها فضای لشکرگاه چون عرصهٔ باغ رضوان زینت گرفت، و ازبرق تیغ ولمعان سنان وشعاع خنجر وتابش جوشن صحرای معرکه مانند هاویه نیران تفتان گشت، [و] مغزها درجوش، و زبانها در خروش آمد،

[لخواجه]سلمان [الساوجی] :

شهسواران در میان نیزها جولان کنان
چون براطراف نیستان روز کین شیران نر
تیغ گاهی تن زدی گاهی زبان کردی دراز
بردی اززخم زبان گردنکشانرا مغز سر
همچو تیرازهرطرف میجست برق‌سهم‌وخوف
همچو گرد ازهرجهت میخاست باد شوروشر

شعاع سنان بدفع و طرد شیاطین کارزار چون شهاب درخشان شد و ناوکهای جان سنان بقصد هلاك (دلیران و) پر دلان مانند قضای ناگهان پران گشت، در خلال

این احوال [سلطان] عبدالله میرزا ولد ابراهیم سلطان[۱] سویهٔ خود خالی ساخته بجانب الغبیك میرزا رفت ، هرچند علاءِالدوله میرزا را شاق آمد اما محل نازك بود واختیار ازدست رفته فائدهٔ نداشت.

القصه : هردوسپاه کینه‌خواه درهم آویخته سعی و کوشش بسیار کردند ، عاقبت تایید آسمانی ونصرة صمدانی قایدراه ومؤید سپاه الغبیك میرزا آمده نوبت دولت بنام او نواخت ، ورایت سلطنت‌او برافراخت ، وسپاه علاءِالدوله میرزا: **کهشیم‌تذروه‌الریاح** پریشان گشته، بعضی اعتصام‌بعروهٔ وثقی: **ربنا لاتواخذنا ان نسینا اواخطأنا** ،نموده ، (پناه) بسایـهٔ عفو وعاطفت الغبیك‌میرزابردند وطایفهٔ فحوای : **الفرار فی وقته ظفر** غنیمت شمرده روی بهزیمت آورد(ند) ، وعلاءِالدوله میرزا رکاب عجلت گران ، وعنان مسارعت سبك گردانیده تامشهد مقدس در هیچ منزل مقام نکرد ، و در هیچ مکان آرام ننمود ، و بعد از شرایط زیـارت امـام علیه [التحیة و] السلام بقلعهٔ عماد رفته درخزاین بگشود ، واموال بسیاربهرکس بذل نموده ، عازم استرآباد گشت ، ودرولایت خبوشان بابوالقاسم بابر میرزا ملاقات کرد ، برادران یکدیگر را در کنار گرفته ، بابر [میرزا] برادررا دلداری وخاطرجوئی بسیارنموده ، و گفت : ملك ومال ، وسپاه ورجال همه مبذولست وهیچ چیزدریغ نخواهد بود ، والغبیك میرزا مظفر ومنصور گشته،لشکر فیروزی اثراو [از] غنایم موفور معمورشد . واین فتح را طلیعهٔ فتوحات عظمی ومقدمهٔ تسخیرممالك آفاق شمرد ، ومبشران جهت ایصال فتح نامها واعلام بشارت فتح باطراف بلاد وامصار نامزد کرد ، وبا آنکه عبداللطیف میرزا درین مصاف آثار جمیل ومساعی جلیل بظهور آورده [بود] [۲]جلدوی فتح بنام عبدالعزیز میرزا حکم شد ، و ایـن صورت بـر مرآت خاطـر عبداللطیف میرزا مستقبح نمود ، و چون بـاقتضای قضا در دیـوان : **جف القلم بما هو کائن** ، قتل الـغ بیك میرزا بتیغ ستم و حسام انتقام عبـداللطیف [میرزا] مقدر ومقررشده بود ، روزبروز اسباب او ازورای (پردهٔ) غیب روی (می) نمود .

۱ــ سویه :جانب .

۲ــ جلدوی:جلد ، جلدوبضم‌اول (وبکسرهم‌آمده) : جائزه‌انعام،صله وعطای پادشاهان ــ مغولی‌است ــ فرهنگ آنندراج :

[لمولانا] (عارف) جامی[1] :

روزی که می‌نوشت قضا نامهٔ اجل

قتل مـرا بتیغ جفای تــو زد رقم

حاصل الامر از این قضیه عبداللطیف میرزا کدورت تمام در دل گرفت . پس سپاه سمرقندکامران و کامیاب از منزل « ترناب » بدارالملك متوجه شد (ند ، و) جناب ولایت‌مآب[کرامت‌انتساب][2] شیخ بهاءالدین‌عمر قدس [اله] سره ، که بالتماس علاءالدوله میرزا عازم اردو بود ـ که شاید واسطه شده میان جانبین مکاوحت بمصالحت ، ومخاشنت بمهادنت مبدل گردد ـ بمقام « چهل دختران » رسیده (بود) غارت عام کردند ، والغ‌بیك میرزاهم در آن مقام بجناب شیخ ملاقات کرده ، حکم فرمود که[3] [الاغان محفه] شیخ را باز گردانند ، واهانتی در لباس تعظیم [نسبت] بجناب ولایت مآبی ظاهر شد ، و آن معنی بر الغ‌بیك میراز مبارك نماند « کذاظ : مبارك نیامد» ، چنانچه [حضرت] شیخ هم در آن مقام بحضور بعضی از مردم موکب الغ‌بیك میرزا فرموده بود که : زود باشد که عبداللطیف میرزا پدررا بموجب حکم قضا ومقتضی شریعت غرا بقصاص رساند ،

[من المثنوی المولوی] :

تـا دل مـرد خـدا نـامد بـدرد

هیچ قومی را خدا رسوا نکرد

بعدازآن الغ‌بیك‌میرزا بمقر دولت،ومرکزسلطنت پدر بزرگوار اعنی دارالسلطنت هرات‌عزیمت فرمود،واکابرواعیان شهراستقبال مواکب گردون‌جلال نموده،همه راازروی التفات خسروانه‌پرسش‌نمودوچون آفتاب‌عالم‌تاب براوج‌تفوق‌وسروری‌تمکن‌یافته ، سایهٔ مرحمت برمفارق عالمیان گسترد ، واطراف‌بلادوممالك‌و اکناف طرق‌ومسالك را بحال امن‌وامان باز آورد ، وقلعهٔ «نرتو» ـ که ذکر آن گذشت ودرین وقت علاءالدوله میرزا

---

۱ ـ مج : لمولا ناجامی مك با : عارف جام

۲ـ شیخ بهاءالدین عمر از بزرگان مشایخ واقطاب اهل تصوف خراسان ، و از سلسله اصحاب شیخ رکن الدین علاءالدولهٔ سمنانی بوده ، ذکر حالات وتاریخ وفات و مدفن او در چمن دوم از روضه ۱۷ خواهد آمد .

۳ـ الاغان : الاغ وزن چلاغ اسب،سواری و مرکب که آنرا بیگار گیرند. آنندراج.

آنرا بخزاین موفور ونفایس نامحصور مشحون گردانیده بود ـ مفتوح گشت ، و حصار اختیارالدین نیز که بگنجهای بی‌پایان، ونقودفراوان آراسته بود ، ومحافظت آن تعلق باهتمام حاجی‌بیك داشت بتدبیرعبداللطیف میرزا گشاده شد . والغ‌بیك میرزا ، بآن حصار تشریف نموده بقیهٔ خزاین خاقان مغفوررا بنظر درآورد. وعبداللطیف میرزادروقت(عزیمت) خاقان مغفور بجانب عراق دویست تومان زرنقد، ومقدارطلاو بعضی[آلات و]اوانی زرین وسیمین درحصارمذکور مخزون کرده بود ، الغ‌بیك میرزا باآنکه ازفتوحات خراسان اورا هیچ نداده بود ، و«جلدوی» فتح بنام برادراوفرموده ، دراموال خاصهٔ اونیزمضایقه نمود ، واین صورت نیزسبب غبار[وآزار] خاطراو گشت .

والغ‌بیك میرزا [علاوهٔ] مناصب علیهٔ درس وفتوی ، منصب [حکومت] امورشرعیه، واقضی القضاتی ، بجانب جناب [افاضت مآب] (نعمان الثانی) مولانا قطب‌الدین احمد الامامی نوراله مرقده السامی تفویض فرمود ، و تازمان قضای اجل در منصب مذکور مستقل بود .

ودر خلال این احوال امیرزاده یارعلی ولد اسکندر ترکمانرا که الغ‌بیك میرزا درین یورش آورده ، بسبب امارات فتنه و فساد که از صفحات احوال او تفرس مینمود بندفرمود ، واورا باامیر[سلطان] ابوسعید داروغه که پیشتر ازین دربند بود بقلعهٔ «نرتو» فرستاد ـ و چون خبر بالغ‌بیك میرزا رسیده بود که علاءالدوله و [ابولقاسم] بابرمیرزا درخبوشان بایکدیگر ملاقات کرده اتفاق نموده‌اند ، وجمعی کثیرازلشکر پریشان گشته وهزیمتیان ، بریشان جمع آمده‌اند ، و جمعیت تمام حاصل آمده ـ [الغ‌بیك میرزا] در جنبش آمده ، رایات اقبال آیات بجانب مشهد مقدس خافق گشت ، و ازآنجا جمعی امرا رابتمنای فتح قلعهٔ عماد که : **ذات العماد التی لم‌یخلق مثلها فی البلاد** ، گوئی آیتی دربارهٔ اوست فرستاد، [و] چون دانست که فتح باب آن جز بمفتاح تقدیرقادر بی‌عیب که: **وعنده مفاتیح الغیب** ، کتابهٔ ایوان اقتدار اوست ـ ممکن ومیسر نیست ، کس فرستاده امرارابازطلبید، وچندروزدرالنك رادکان (اعلام)ظفرانجام نصب فرمود . درآنمقام ایلچی[ابولقاسم] بابرمیرزا رسیده تحف وهدایا عرض کرد ، والتزام خطبه وسکه نموده ،

بعنایت و عـاطفت پادشاهانه مخصوص گشت ، واجازت مراجعت یـافت ، بعد [از آن] الغ‌بیك میرزا بتعجیل تمام از عقب ایلچی روان شده تاحدود اسفراین براند ، و میرزا عبداللطیف و میرزا عبداله شیرازی را با غلبه بسیار بطرف بسطام فرستاد ، و فرمود که [سلطان] عبداله میرزا باستراباد درآمده اظهار آثار تسلط واقتدار نماید ، و خود تاپل ابریشم رفته ازآنجا معاودت نمود ، واین‌صورت سبب ضعف وقصور گشت، وعبداللطیف میرزا چون خبرمراجعت پدرشنید بی‌توقف باز گشت ، بنوعی که طبل وعلم که ازاسباب اهم سلطنت است درمنزل گذاشت

[در حالت چنین ، تب محرق بر طینت او مستولی شده مزاج از اعتدال طبیعی منحرف شد ، و سر ناتوانی بربستر عجز و توانی نهاد ، و چون بنشابور رسید هر روز استیلای مرض بیشتر می‌شد ، واطبا اکثر تشخیص بدومیکردند« کذا ؟» ومرض صعوبت تمام داشت ، اصحاب اغراض بالغ‌بیك رساندند که شاهزاده هیچ مرضی ندارد و بخیال استقلال ومصلحت وقت‌تمارض میکند، الغ‌بیك‌میرزا امرا را فرستاد تاازنشابورشاهزاده را در محفه نهاده بمشهدآوردند ، چون الغ بیك میرزا احوال پسررا مشاهده نمود وماه طلعت او را درمحاق مـرض ، و کـوکب فطرة او را در احتراق تب دید ، دانست کـه اصحاب غرض‌آنچه درعدم عرض مرض شاهزاده عرض کرده‌اند محض غرض وعین بهتان بوده، ودواعی‌خاطر برازالهٔ مرض‌واعادهٔ صحت‌شاهزاده‌مصروف داشت،وانواع‌انعام‌واصطناع دربارهٔ اومبذول فرموده ،] مملکت خراسان بعهدهٔ ایالت اوتفویض نمود . [مقارن] این حال خبر رسید که [امیرزاده] یارعلی ترکمان ، و [سلطان] ابوسعید داروغه که درقلعهٔ «نرتو » محبوس بوده اند بسبب آنکه شخصی کماجی بقلعه فرستاده ، و سوهان آبدار درمیان[۱] کماج‌پنهان کرده،مشارالیهما بدان‌سوهان‌بندهای خود(را) سوده‌خلاص‌یافته‌اند، ولشکری جمع‌آورده، عزیمت تسخیرهرات‌نموده، وچون بنواحی کرخ رسیده‌امیر بایزید پروانچی که حاکم هرات بوده حکم کـرده که هر کس [کـه] الاغی داشته باشد جهت

۱ــ کماج بضم اول نانیست مشهور ، و نانی که برانگشت‌پزند-فرهنگ‌رشیدی ، برهان،

قتال باستقبال [امیرزاده] یارعلی بیرون رود ، و مردم هرات بی‌یراق وسلاح روان شده چون بنواحی کرخ رسیده‌اند (یارعلی صبحی بریشان تاخته ، وهرچه داشته‌اند عرضهٔ تاراج ساخته) رعایارا بجان امان داده ، وازدواب و ملبوسات و اسباب و جهات ایشان اردوی او رو[ی] برفاهیت (آورده) وحالا بظاهر هرات آمده ، [وجمعی اوباش ولئام ونوکران امرا که منکوب وبی احترام بوده اند پیش اوجمع شده] وهرات را محاصره کرده ، میرزا الغ‌بیك جمعی [از امرا] را بشهر فرستاده [و] خود ازعقب متوجه گشت، بعدازآنکه [امیرزاده] یارعلی هفده روزهرات‌را محاصره داشت ، الغ‌بیك میرزا [باسپاه گران ، و غلبهٔ بی کران در] رسید ، [امیرزاده] یارعلی مضطرب وار منکوب و مأیوس بجانب قلعهٔ نرتو رفت ، [وسپاه هرجائی اوهریك بجائی گریخت مثنوی] :

درخشیدن ماه چندان بوَد
که خورشید تابنده پنهان بود

پس الغ‌بیك‌میرزامنصورالرایات [بدارالسلطنت] هرات نزول فرموده، پرتوالتفات برتفحص فتنهٔ یارعلی انداخت ، امیر بایزید گفت مردم بیرون شهر با او متفق شده این غوغاء انگیختند ، واگرنه او را (قدرت) این جرأت و جسارت نبود ، الغ‌بیك میرزا را آتش غضب درکانون سینه مشتعل گشته حکم فرمود که بیرون [هرات] را غارتیده جماعتی‌را که فتنه‌انگیخته‌اند ، وخون مسلمانان بناحق ریخته بقصاص رسانند ، [لشکر دیوساربیکبارچون دیوازشیشه ، وغول ازبیشه بیرون جسته هرکرا یافتند ، مقید اسار و گرفتار کمند اذلال وادبارساختند ، وخانهارا ازمتاع واماکن‌را ازاسباب وادوات چون کیسهٔ مفلسان بپرداخت ، دست تطاول بنهب و تاراج چنان برآوردند که قبهٔ زرین آفتاب و گلمیخ سیمین ماه وسپرلاجوردی افلاك را در ربودند ، وطیلسان مشتری ، ودراعهٔ عطارد را بسرپنجهٔ استیلا سلب نمود ، تاسه شبانروزقتل وغارت عام بود ،] و [از عجایب اتفاقات آنکه] هم درین ایام که [الغ‌بیك میرزا شهررا] حکم‌غارت عام [کرده]

بود، لشکر اوزبك (که) بنواحی سمرقند آمده، بیرونهاراتا(در) دروازهٔ سمرقند [تاختند] وغارت عظیم کرده ، باغات ومنازل خاصهٔ الغ بیك میرزا ویران ساخت ، وچینی خانه که ازارهٔ دیوار اورا چینی بمدت چندسال ازخطای آورده بودند ، بزخم چوب وچماق، وطایاق درهم شکسته ، وایوانهای زرکاریرا تراشیده خرابی بسیار کردند، حاصل آنچه از لشکرسمرقند [دربیرون هرات حادث شد، نمودار آن ازسپاه اوزبك دربیرون سمرقند] وباغات ومرابع الغ بیك میرزا واقع گشت .

[لاادری قائله] :

انگشت مکن رنجه [بدر کوفتن کس

تا کس نکند رنجه بدر کوفتنت مشت]

بعداز سه روز اکابرهرات شفاعت کرده الغ بیك میرزا حکم فرمود، تالشکر: **بعد خراب البصره** ، دست‌ازغارت بازداشتند ، وچندین هزارمسلمان‌را درنزدیکی عیدصیام گرسنه وبرهنه گذاشت ، چنانچه [در] روزعید جماعتی (از) فقیران عریان ، وازآسیب سرما لرزان و گریان پیرامن موکب الغ بیك میرزا می‌دویدند ، و بزاری افغان کنان میگفتند : ای پادشاه عالم عادل [مسلمان] خوش عیدی دادی بدرویشان ، اما هیچ فایده نداد

[لخواجه حسن الدهلوی] :

در آمد عشق وعقلم برد وناوردش پشیمانی

پشیمانی کی آرد گرگ را ازغارت میشان

ودرین فرصت عبداللطیف میرزا در مشهد امام بود ، تا عیدصیام گذشت ، آوازهٔ آمدن [ابوالقاسم] بابر میرزا استماع نموده متوجه هرات شد ، الغ بیك میرزا هرات را [بعبداللطیف میرزا] داده ، چون خبرخرابی اوزبکان درنواحی سمرقند بدورسیده بود ، بتعجیل تمام عزیمت ماوراءالنهر نمود ، و استخوان خاقان مغفور [شاهرخ سلطان] را

درمحفه نهاده بتعظیم واجلال تمام روان ساخت، وبسیاری ازاهل حرف وارباب صنایع، وهر گونه طرایف ، وبدایع نقل کرد ، واز جملهٔ غرایب چند جفت درفولاد ــ که خاقان مغفور از تبریــز بهرات آورده بــود ، و بــر مــدرسهٔ گــوهــرشاد بیگم نصب فرموده ــ بسمرقند فرستاد ،

چون خبرمعاودت الغ بیك میرزا از «پل ابریشم» بابوالقاسم بابر میرزا رسید، با لشکر(ی) چون شیران بیشه‌وهژبران وغاییشه بسرعت تمام‌بمشهد [مقدس] آمد ، چون شنید که الغ بیك میرزا ازهرات [نیز] متوجه ماوراءالنهرشده ، برفورجمعی از(بهادران) جنگجوی ، و دلاوران تند خوی بجانب هرات فرستاد [ه] (وخود) متوجه سرخس شد . وامیر«هندو که»را فرمود که با گروهی ازمبارزان کینه کش (دشمن کش) روی بولایت «روآوردند، وشب هنگام که گردون مینافام پردهٔظلام بررخ کشیده بود، وحوش وطیور دراعقار[1] واوکارخود آرمیده

[بیت] :

چو هندو که اندوده رخ را بقیر
جهان گشته از شب سیاهی پذیر
چنان تیره گیتی که ازلب خروش
ز بس تیرگی ره نبردی بگوش

به‌پیرامن اردوی الغ بیك میرزا رسیدند ، لشکر سمرقند برهم خورده از غایت اضطرار (دست) اقتدارایشان‌جزبدامن‌فرارنرسید، میر«هندو که»امیر ابراهیم «اید کوتیمور» را گرفته بند گردانید ، و اسباب و اجناس و نقود بی‌قیاس گرفته مردم بسیار از کوچیان هرات باز گردانید ، ومتوجه شهر گشت ، وسپاه ماوراءالنهر برجیحون پل بسته درعبور

۱ــفعار کذا فی جمیع النسخ؟ شاید درست این کلمه:(اعقار) بوده که‌جمع : عقر بفتح عین یاعقر بضم عین مهمله است .

والعقر: البناء العالي . فرج مابين كل شيئين ومنه بيضة العقر = اول بيضة للدجاج

بودند ، که لشکر اوزبك رسیده خود را بریشان زد [ند] وجمعی کثیر [اسیر] گرفته ، اموال وجهات بسیار بغارت بردند ، ولشکر (میرزا) الغ بیك بمشقت تمام ببخارا رسیدند، وهمانجا قشلاق کرده نعش خاقان مغفور [شاهرخ میرزا] را بسمرقند فرستاد، تادر گنبد [حضرت صاحب قرانی] امیر بزرگ دفن کردند وجمعی امرا که ایشانرا بابر میرزا بجانب هرات نامزد فرموده [بود] چون بولایت فوشنج رسیدند عبداللطیف (میرزا) [از آمدن ایشان وقوف یافت ، وازامیرزاده یارعلی نیز متوهم می‌بودند بعداز] نوزده روز که درهرات سلطنت کرده بود گفت

[ع] : درشهر کسان چکار باشد مارا

وپای در رکاب عزیمت آورده ازعقب پدر روان گشت ، و فوجی از امراءِ وبهادران سپاه بابرمیرزا باشلیغ[۱] امیر خلیل و امیربای خواجه هرات را گرفته ، قلعه را فتح کردند . ودست بظلم وبیداد بر آورده ، بعد ازسه روزیار علی باسپاه فراوان بظاهر هرات فرود آمده ، سه شبانه روز محاصره کرده ، جمعی از جانب دروازهٔ عراق با او در خفیه اتفاق نموده ، شب اورا بشهر آوردند، وامراءِ ومتجندهٔ بابرمیرزا گریخته بحصاراختیارالدین تحصن نمودند ، وروز دیگر بعهد وبیعت بیرون آمده باز [چون] شب بحصار رفتند ، زر بسیار که از شهر نقل کرده بودند بیرون آورده فرار نمودند .

پس [امیرزاده] یارعلی درمسند سلطنت ومقر جلالت تکیه زده ، بمعاقرت راح، و معاشرت [و مباشرت] صباح و ملاح مشغول گشت ، و از بیاض غرهٔ صباح تاسواد طرهٔ رواح چون نرگس چشم برجام ، وچون لاله نظر برپیالهٔ مدام داشت ، اما ازو ضرری وآسیبی برعایا نرسید . بابرمیرزا ازسرخس ایلغار کرده متوجه هرات گشت ، چون نزدیك رسید عبدالغنی رکابدار که درخدمت یارعلی بود ، وبابابر میرزا زبان داشت، شب داروی بیهوشی درشراب کرده رطلهای بر[امیرزاده] یارعلی پیمود ، و[امیرزاده] یارعلی

---

۱ ــ کذا فی‌جمیع النسخ ؛ شاید درست آن (شیخ امیرخلیل) بوده . و شاید هم شلیغ نام‌امیری‌بوده وبدرین‌صورت واوعطف‌محذوف یامقدراست.

درباغ شهرمست ومدهوش افتاده بود، که جمع دلیران ازسپاه بابرمیرزا باتیغهای آخته وقت صبحی‌ازدروازهٔملك‌درتاختندوبسراورسیده دست و گردنش‌بستند، وروزگار بزبان حال در گوش بیهوش اومیخواند :

[لخواجه حافظ شیرازی] :

ترا که گفت که در باغ عیش ومسند ناز
می شبانه خور و خواب صبحگاهی کن

القصه : بهادران‌نامدارامیرزاده را سر شکسته دست‌و گردن بسته‌درخیابان‌بپای بوس بابرمیرزا رسانیدند ، و موکب همایـون بابری‌بفرخنده طالعی وخجسته فالی بـه «باغ سفید» نزول فرمود ، امیرزاده را حکم شد کـه بچهارسوی هرات آورده ، گردنش را ازبارسر که ازخماررطلهای پیاپی گران گشته بود سبك گردانیده ،

لفردوسی :

چنین است رسم سپهر بـلند
بـدستی کـلاه و بـدیـگر کمند
چـو خرم نشیند کسی بـا کلاه
بخم کمندش ربایـد زگاه
کس ازگردش چرخ آگاه نیست
بچون وچـرا سوی او راه نیست

واین واقعه در اواخر ذی‌الحجة [الحرام] سنهٔ اثنی و خمسین و ثمانمایه بظهور پیوست ، وسلطنت [امیرزاده] یارعلی درهرات بیست روز بود .

[لامیرحسن علی جلایر] : (طفیلی)[1] :

کوس شاهی دانی ازبهرچه افغان‌آورست
میکندآگه که هان‌نوبت زشخصی دیگرست

قل اللهم مالك الملك تؤتی الملك من تشاء .

۱ـ امیرحسن جلایر طفیلی : ازشعراء دربارهرات عهد سلطان حسین میرزا بایقرا بوده . (مجالس‌النفائس- ص۲۸۲. ص۱۰۸)

روضهٔ شانزدهم

در [جلوس پادشاه عالی مکان ابولقاسم] بابرخان

برسریر سلطنت ممالک خراسان

چون تأیید ملك ملك بخش ملك آفرین و ارادت پادشاه آسمان وزمین بتربیت صاحب دولتی تعلق گیرد نخست اسباب سعادت همه مرتب سازد ، آنگاه رایت اقبال وسنجق اقتدار اورا بمرتبهٔ برافرازد

که هر کس بنگرد بالا کلاه ازسربیندازد،

غرض ازین مقال ، آنست که چون در ازل آزال تاج و تخت سلطنت ، ودواج مملکت زیبندهٔ سریر آرای و شایستهٔ بر خورشید انتمای پادشاه عالیجاه جم کف ، رستم تهور[میرزا] ابوالقاسم بابربهادرآمده بود، قاید تقدیرموکب‌نصرت اورا رهبری‌میکرد، وامداد افاضت تأییدات آسمانی جنود فرصت اورا یاری مینمود ، تا در شهور سنه ثلث وخمسین وثمانمایه که الغ بیك میرزا بااولاد [عظام] ، وخیل، وخدم واتباع وحشم عنان بطرف ماوراءالنهرتافت ، ومملکت ازتعرض [امیرزاده] یارعلی ترکمان صافی‌شد[هبود] مواد طغیان مخالفان تسکین یافت لا کلام قدم برفرازمسند سلطنت جد بزرگوار نهاد ، و بشوکت وسلطنت بلاانجام برچهار بالش خلافت تکیه زده ، همای چترهمایونش سایه برسرظل‌اله انداخت ، وپرتوآفتاب تاج وهاجش ساحت مملکت (را) منور ساخت ،

[خسرو

تخت‌را بنمود کین تیشانی دولت کراست

تاج زرینش که بر بالای پیشانی نشست

واکابرواشراف ، ومشاهیرواعراف بخدمت درگاه مشرف شده رسم نثار وپیحکش بجای

آوردند ، وامیر هندو که ازجانب مرو آمده امیر ابراهیم اید کوتیمور و کوچیانرا که باز گردانیده بود بهرات آورد ، وبابر میرزا ، ابراهیم را عنایت فرموده بامیر هندو که بخشید ، و امرا و مقربان درگاه ، و وجوه و اعیان سپاه را بمواجب و انعام ، و مواهب و اکرام نـوازش فرمود ، و خطبه و سکه بنام و القاب همیونش موشح و مزین گشت ، وعلاءالدوله میرزا اززمانی که در خبوشان ملاقات کرده بود تااین وقت که [دارالملك] هرات فتح شد ، درظل رعایت [بابرمیرزا] باسباب عیش وطرب اشتغال داشت ،

درین فرصت که سریر مملکت بفرجلوس همیونش آرایش یافت، سرکارتون را شفقت فرموده برسم سیورغال هودبری بعلاءالدوله میرزا مسلم داشت ، وعلاءالدوله میرزا ولد خود سلطان ابراهیم را باکوچ ومتعلقان ونفایس جـواهر کـه ازقلعهٔ عماد آورده بـود بولایت‌تون فرستاده بود. درین محل بعضی ازشیاطین‌الانس واصحاب غرض عرض کردند که علاءالدوله میرزا چنان سرکشی واستقلال دردماغ دارد ، بابر میرزا فرمود تا او را گرفته [محبوس] ساختند ، وجمعی کثیر بگرفتن [سلطان] ابراهیم میرزا رفته ، اورا از نزدیکی‌تون باز گردانیدند، وباخزاین [نقود، وجواهروغرایب ظرایف نوادر که مستوفی عقل ازعقد حساب اوقاصر بود] پیش بابرمیرزا آوردند ، وآن [پادشاه کریم] مجموع او را نادیده وناکشیده بخشش فرمود ، و[آن] همه نقود وجواهرنامعدود را درمیزان همت آن خسروعالی قدربقدر دانگی ووزن جوی اعتبارنبود ،

[لحکیم] انوری [رحمه‌الله] :

گردل و دست بحرو کـان بـاشد

دل و دست خـدایـگـان بـاشد

وسلطان ابراهیمرا بحکم **الدریحبس** ، حبس [فرمود] ومیرهندو که‌درپای تخت عظیم معتبر وصاحب اختیاربود ، وبضبط وسرانجام‌مملکت اهتمام تمام[مینمود] ، اماچون بابر میرزا ازصبح تاشام [1] بآشام مدام اشتغال داشت ، وجز بمعاشرت نی ومی و مباشرت گل ومل میل نمی‌نمود ،

۱ــ آشام : نوشیدن وآشامیدن فرهنگ برهان قاطع

[امیرخسرو رح] :

شاه که شب تا بسحر می خورد

روز بخسبد غم کس کی خورد

جمعی امرا که مخصوصان او بودند دست بفتنه و فساد ، وظلم وتعدی وبیداد برآوردند ، امیر هندو که ازین احوال ملول خاطر گشت ، و رخصت طلبید که چند روزی در ییلاق بادغیس کسب هوا نماید و[سلطان] ابراهیم میرزا [را] که محبوس داشت همراه برد .

درین فرصت ، عبداللطیف میرزا [ازبلخ] ایلچی فرستاد ، که الغ‌بیك میرزا بعزم تسخیرخراسان‌سپاهی گران‌جمع آورده متوجه است، وماسرراه باو گرفته‌ایم،وتاممکنست بامداد تأیید الهی نخواهیم گذاشت که ازجیحون بگذرد ، و نسبت ببابرمیرزا اظهار یك جهتی و اتحاد بسیار نموده ، بابر میرزا فرستاده او را رعایت فرمود ، وبا جوابهای لایق ارسال نمود،

وسبب آمدن الغ بیك میرزا آن بود که [چون]عبداللطیف‌میرزا که بچندواسطه که مذکورشد، ازپدرآزرده گشته ، کینه دردل گرفته بود درین وقت که در بلخ بود اظهارمخالفت کرده رایت‌عناد برافراخت ،وبیکبارگی‌ابواب‌حقوق پدرفرزندی رامسدود ساخت، ودربلخ‌صندوق‌طمغا را شکسته‌تمغارا برانداخت ، وتمام[۱] کنشتیها که در گذرهاء متعددومعد بود پیش‌خود جمع‌آورد، واحشام وایماقات[۲]، وایل‌والوس [چون] ازالغ‌بیك میرزا متنفر بودند ، [بیك راه] روی بدرگاه عبداللطیف‌میرزاآوردند ، وروزبروز اسباب وحشت و مناقشت بیشترمیشد .

و سببی ازهمه [قوی] تر دلایل طالع پدر و پسربود که پدر را ذنب وپسررا رأس درطالع افتاده‌بود،وهردوپادشاه دراحکام نجوم[واحوال وآثارعلویات بغایت] ماهر بودند، [الغ‌بیك میرزا بنظر دوربین و دلالت نحوست ذنب در طالع زوال ملك خود بسبب رأس که‌درطالع پسربود ، درسرعبداللطیف میرزا میدید ، و]پسر[نیزبسر]این دقیقه‌راه‌برده،

۱ـ مج . پا : کشتیها .مک : کنشتیها؛

۲ـ ایماق : بضم‌اول : تبار دودمان. جمع ایماقات ـ آنندراج

دراتمام آن کار اهتمام(تمام) مینمود ، تابینهما اسباب مکاوحت وعناد [ارتباط] و اشتداد عظیم یافت، ومنجر بآن شد که پدر تیغ کین ازنیام انتقام بر کشید، وناوك عداوت از کمان معاندت بر گشاد ، و با لشکر[ی] چون ثوابت گردون بسیار ، وچون رمال قفار بی‌شمار ازماوراءالنهر بساحل جیحون آمد، وعبداللطیف میرزا باسپاهی ازحیزچندوچون افزون، ازنواحی بلخ پیش رفته ازتیغ کین و خنجرهای زهرآگین بر کنارآب سدآهنین در پیش پدر کشید، وازطلوع آفتاب تاوقت غروب ازجانبین آتش مصادمت وحروب مشتعل می‌بود، واین حال مدت مدیدمیان ایشان برداشت بابرمیرزا فرصت غنیمت شمرده ، دربن محل بعزیمت استخلاص [مملکت] نیمروزرآیات نصرت‌آیات واعلام ظفرانجام نصب فرمود .

[سبب آنکه ملك حسین که آبا واجداد اوهمیشه باج گذار ، و فرمان برادراین خاندان بوده‌اند، بواسطهٔ آشوب‌اطراف،وپریشانی‌سپاه، ومخالفت‌وارثان‌ملك،اندیشهٔ‌خلافت کرده بود، وبادغروردردماغ‌مخبط‌آورده سرازربقهٔ‌فرمان کشیده بود، وپای‌درورطهٔ‌طغیان نهاده ، بابرمیرزا فرمان‌داد ، که امرای سپاه، ومقربان‌درگاه ،مجتمع گشته ، ازبلدهٔ‌طیبهٔ هرات‌روان شد ، و کس‌بطلب امیرهندو که‌دربادغیس‌بودفرستاد،اوعرضه داشت‌فرمود که عبداللطیف‌میرزادربلخ‌است، این‌سرحدراخالی گذاشتن‌دوراز‌مصلحت‌مینماید،]بابرمیرزا تاولایت اسفزارارانده جمعی از امراء نامدار و بهادران خنجر گذار بسجستان فرستاد ، ملك حسین [چون دید که ازسیستانی باسپاه سلطانی مقاومت کردن ، واز گوزن با شیر ژیان پنجه زدن ، ۱اهوی تمام دارد ،] باد غرور ازسر بیرون کرد ، ودست دردامن اعتذار زد ، و جمعی ازمقربان را واسطه ساخت ، وبزبان عجزواضطرار بتمهید معذرت تقصیرات گذشته قیام نمود ، ومواثیق وپیمان‌را ، بروابط عهود وایمان استحکام داد ، که بعدالیوم سرازربقهٔ خدمتگاری‌بیرون‌نبرد، ودرهمه حال شرایط انقیاد و فرمان‌برداری‌بجای‌آورد، وتحفهای‌ارجمند، وپیشکشهای گرامند ارسال نمود، وبابرمیرزا [بمقتضای رحمت فطری، ومروت جبلی] قلم‌عفو برجراید جرایم او کشید، وبساط بازخواست [وانتقام] بیکبارگی

۱ـ کذا فی‌الاصل ؛ ظاهراً درست آن (وهن تمام دارد) .

درنوردید ، وامرای سجستانرا [ایل ومنقاد گردانیده ، مراجعت نمودند ، ودرین فرصت امیرهندو که] که دربادغیس اقامت نموده بود، [چون بابرمیرزا بجانب سجستان عزیمت فرمود] بمقتضای طبیعت هندو، که :

[مصراع] :

اذا شبعت اکبادهم فسقوا،

سلوك طریق عصیان پیش گرفته، امیرابراهیم اید کوتیموررا بماوراءالنهر فرستاد، [ازقضا] دراند خود او را گرفته پیش عبداللطیف میرزا بردند [ومدت درحبس او گرفتار بود ،] وامیرهندو که بطرف استراباد رفت بابرمیرزا چون ازین احوال خبر یافت امیر شیخ علی بهادر ، وامیر[سلطان] ابوسعید داروغه را بافوجی ازسپاه ظفرپناه ، امرفرمود که از عقب هندو که رفته : سربد سیر زیرسنگ آورند

واین جماعت فیروزی اثر[چون ابروباد براثر آن روان شده] درولایت خبوشان باو رسیدند ونیران جدال وقتال را التهاب واشتغال [داده] ناوکها بزره‌بری وشمشیرها بپرده دری درافتاد ، [امیرهندو که چون وقایع حروب بسیاردیده بود ، وصفوف دلیران معارك ناموننگ فراوان دریده، برصفت شیرعرین وببرخشمگین خودرا برصف دلاوران سپاه مخالف زده از بیم پریشان ساخت واز هرطرف که حمله آورد ازکشته پشته برهم انداخت و مردم [۱] کرده از عقب هزیمتیان رفته امیر سلطان ابو سعید را زخمی کاری زدند که بهمان زخم جهانرا وداع کرد] ، ودرخلال این احوال امیرهندو که درمیدان امتحان بجولان وجلادت وبهادری کروفری مینمود که ناگاه شیخ علی بهادر بدو باز خورده دریکدیگر آویخته‌خاك معرکه‌را [باخون برآمیختند] و[امیر] شیخ‌علی[بامداد دولت ولی نعمت] غالب آمده [امیرهندو که] را (سرباز کرد) وسر اورا بهرات [آورده] جهت عبرت حرام نمکان دیگر، ازدروازۀ ملك آویختند .

[شعر] :

بردرخت آمد برون گل لاجرم برباد رفت

اینچنین باشد چوبر مولی برون آید غلام

---

۱ ــ کرد کرده بضم اول کوسپند چران ، فرهنگ‌برهان

پس بابرمیرزا ازعزیمت ملك نیمروزمراجعت نموده، [ازهمه جوانب خاطرخطیر مرفه ساخته، و] درساحت باساحت دارالسلطنهٔ هرات ، نوای عیش وکامرانی ، وصدای نغمهٔ (نشاط) وشادمانی درمقعرطاس فلك نیلگون انداخت .

[مقارن این حالات برمقتضای مقولهٔ جامعهٔ ،

بیت] :

هر فتح کـه آسمان نهدش منتهای کـار
چـون بنگری مقدمـهٔ فتح دیگر است

از مفاتیح خزانهٔ : **له مقالید السموات والارض** ، فتح قلعهٔ عماد ، که نمودار حصن حصین شداد ، بلکه مقابل کوب حصاراستوار : **سبع شداد** ، است ، [دست داد ، و کیفیت این حال چنان بود که :

خوافی دلاور « محمد صالح » نام داشت ، علاءِ الدوله میرزا او را برات بر قلعهٔ عماد فرموده بود ، و او بقلعه رفته چیزی از وجه آن برات گرفته بود ، و با کوت وال قلعه طریقهٔ محبت درمیان نهاده بود ، بیرون آمد بفور رخت و تحفها ، و طاسهای میوه ترتیب کرد، بانوکران معتمدخود قرارداده بود که اگرمجال یابند درشیوهٔ مردم مزدور وحبه کش بقلعه درآمده باکوتوال آنجا بمعاشرت شراب اشتغال نموده ، وآن تحفها را برسم پیشکش بقلعه درآورده ، بهرحیله چند نوکر او در قلعه در آمدند ، محمد صالح ناگاه شمشیر کشیده صلواة بنام بابرمیرزا فرستاد ، وچند کس‌را ازاهل قلعه‌بقتل‌آورد، باقی مردم آنجا امـان خـواستند ، ودرزمـرهٔ دیـگر نـوکـران منقاد گشت ، وخبرفتح ، و کیفیت، تسخیرقلعه بعرض بابرمیرزا رسانیده نشاط ومسرت این‌خبربنوعی تأثیر کرد] که مستحفظان علاءِالدوله میرزا ازمراسم حزم ومحافظت غافل ماندند، تـا اواز حبس بیرون آمده بجانب غور و[خیسار] رفت، وازآنجا عزیمت سجستان نمود، ودرآن ولایت جمعیت تمام درسلك انتظاماودرآمد ، بابرمیرزا امیرخدایدادرا باجمعی ازدلاوران سپاه

[ظفرپناه] بدفع مواد فساد او نامزد فرمود. چون علاءالدوله میرزا از توجه لشکر خبر یافت آهنگ عراق کرد، وازیبا[با]ن یزد خبرپیش سلطان محمد میرزا فرستاد، و از آمدن خویش اعلام داد، برادر زیاده التفاتی‌نکرد وجواب فرستاد که ما برجناح عزیمت خراسانیم همانجا باشد تابوقت عزیمت ملحق شود.

چمن اول از روضهٔ شانزدهم

درعزیمت سلطان محمد میرزا از (مملکت) فارس بقصد تسخیر خراسان

پیوسته برمقتضای مؤدای: **حب الوطن من الایمان**، سودای تسخیر مملکت خراسان [سلطان محمد میرزا را] درخاطر می بود، اما بواسطهٔ هر گونه موانع صوری، وعلایق ضروری در عقدهٔ توقف میماند، تا درین فرصت، خاطر ازضبط ممالك عراق وفارس (فارغ) ساخته لشکری بی پایان از: شیراز، واصفهان، ویزد، و کرمان، ولرستان، وشولستان، وآوه، وساوه، وقم، وکاشان، وری، وسمنان [ودامغان]، وغیر آن فراهم آورده، عازم خراسان گشت، واز بسطام گذشته کس پیش برادر فرستاد، واز عزیمت و داعیهٔ [خاطر] خویش [آگاهی] داد، بابر میرزا نیز باحضار لشکرها ازنواحی خوارزم تا سرحد سجستان، واز [ضمایم] شبرغان تا [اقاصی] مازندران فرمان داد، واز [مستقر سلطنت دارالملك] هرات بمسارعت تمام روان گشته، بعد ازطی منازل ومقام، ولایت جام مضرب خیام، و مجمع ازدحام هردوسپاه مبارزت اتسام شد، وازطرفین میمنه ومیسره، وقلب و جناح رابسیوف وسهام، ورماح وبهادران نامدار، و[اصحاب] سلاح بیاراستند، وازاطراف نعرهٔ گیرودار، و غلغلهٔ مردان کارزار، و دلیران خونخوار، از میان گرد و غبار، چون بانگ رعد ازتجاویف ابر آزار برخاست،

[لفردوسی]:

ز بس نالهٔ کوس و هندی درای
همی آسمان اندر آمد ز جای
درخشیدن تیغ الماس گون
بکردار آتش بگرد اندرون

اززبان تیغ آبدار جز نص قاطع: **اذا جاء اجلهم لایستأخرون ساعة ولایستقدمون**، بگوش دلاوران نمیرسید، وازدهان خون آلود سوفار غیر ازصدای: **یدرککم الموت**

و لو کنتم فی بروج مشیده، کسی نمی‌شنید، چون کوشش دولشکر جرار، و کشش دو گروه خونخوار بغایت رسید، وزدن، وآویختن [و افکندن] و خون ریختن بنهایت کشید، آخرالامر نسیم فتح وفیروزی، از مهب رأفت و بهروزی: **والله یؤید بنصره من یشاء** کشتی امید سلطان‌محمد میرزا رابساحل نصرت رسانیده، ورایت دولت، وسنجق سلطنت اورا مظفر گردانید، وسپاه بابرمیرزا گریز بهنگام را وسیلهٔ نجات ودست آویزخلاص ساخته، هزیمت نمودند، ولشکر عراق غنایم نامعدود، ونفایس، و طرایف نامحدود، گرفته، آحاد طوایف ایشان صاحب خیمه و کَرپاس ومالك درگاه، وبازگاه، وبدایع اجناس گشتند، بابرمیرزا ازآن گرداب وغا، وغرقاب بلا خود را بکوششهای بهادرانه بیرون انداخته، با هفت تن که از غایت اتحاد و اتفاق چون عقد پروین گوئی یکبدن بودند، متوجه قلعهٔ عماد گشت، وسلطان محمد میرزا باستقلال هرچه تمامتردرظل عاطفت حضرت الهی بتایید فتح وظفر بجانب دارالسلطنت هرات خرامید، ظلال مرحمت برمفارق رعایا گسترد، و مواضع ومرابعی که بسبب عبور ومرور عساکرروی بویرانی و پریشانی داشت بحال عمارت بازآورد. و [سلطان] ابراهیم میرزا [ولد علاءالدوله میرزا] که در حبس بود، بیرون‌آورده با شاه محمود [میرزا] ولد بابرمیرزا پیش سلطان محمد میرزا آوردند، هردورا نوازش وعنایت فرمود. وابراهیم میرزا را پیش والد او - (علاءالدوله میرزا) وشاه محمود میرزارا پیش والدهٔ اوفرستاد، وبرسریرسلطنت واقتدارجدبزرگوار خود [مقام] و آرام گرفت، و بفراغ بال و رفاع[۱] حال [همه]، ترتیب اسباب عیش وتهیهٔ ادوات طرب فرمان داده، مجلس را از پرتو آفتاب می و آتش رخسار ساقیان شیرین کار گرم داشت ورایت عشرت، و لوای کامرانی تا ذروهٔ بزمگاه زهره برافراشت، ودرخلال این احوال که الغ بیك میرزا وعبداللطیف میرزا درسواحل جیحون با یکدیگردرمحاربه و کشاکش بودند، میرزا سلطان ابوسعیدبن میرزا سلطان‌محمدبن

۱- رفاع: بغین بی نقطه از: رفع رفاعة = علاقدره فهورفیع.

ورفاغ: بغین معجمه از: رفغ رفاغة العیش: کان واسعاً هنیئاً فهورافغ ورفیغ. والرفاغة: سعة العیش. وشاید دراصل (رفاه) بوده است

میرزا میرانشاه‌ابن امیرتیمور گورگان ـ که دراردوی‌الغ‌بیك میرزا بود، وهمیشه‌خیال سلطنت ودواعی استقلال مملکت در سر وسر داشت ـ فرصت غنیمت دانسته ایل ارغون را با خود متفق ساخته درسلك (خدمت) درآورد ، وتصمیم عزیمت تسخیر سمرقند کرده با گروه انبوه بمحاصره اشتغال نمود. وچون کیفیت این حال بسمع جلال الغ‌بیك‌میرزا رسید دخان‌آتش حیرت ازکانون‌سینهٔ [محزون] اوبمصعد دماغ بررفت ، وازظواهرترمذ بسرعت‌تمام متوجه سمرقند گشت ، وجمعیت‌اوبنوعی متفرق [شد] که چندین خیمه و خرگاه‌برجا گذاشته، هر کس بطرفی‌افتاد ، میرزا سلطان‌ابوسعید چون ازآمدن‌الغ‌بیك میرزا وقوف یافت چون قوت مقاومت نداشت وهنوزنوبت استقلال اورا مهلتی درحساب بود ، ترك محاصره کرده بایل ارغون درآمد (ه) [و] راه عبداللطیف میرزا صافی شده ازجیحون عبورنمود ، ودرشهر«سبز» اساس اقامت انداخت ، وجنود آن نواحی را فراهم آورده بیراق تمام روی بسوی فتح سمرقندآورد، ومیرزا الغ بیك نیزبا سپاه[ی ازحیز ادراك بیرون، واز انجم وافلاك افزون] استقبال نمود، ودوسپاه خونریز، ودوحشرمحشر انگیزبهم رسیده ازجنگ ووغا ، وشورش وغوغا [حالت رستخیز] برانگیختند ، وتأیید آسمانی ، ونصرت سبحانی مساعدت موکب عبداللطیف میرزا نمود ، ولشکر(سمرقند) [مغلوب] گشته، روی بهزیمت نهادند. والغ‌بیك میرزا بحسرت تمام، وضجرت بلاانجام بسمرقند تاخته خواست که بارگ درآید، میرانشاه قوچین که گماشته وازخاك برداشته اوبود امتناع نمود[ه ، اورا راه نداد ،] بحکم : **تکسرت‌النصال علی‌النصال** ، غم‌برغم افزوده با خویش ومحارم، وچند نوکربجانب شاهرخیه بیرون رفت ، ومیرزاعبداللطیف بسمرقندآمده برسریراقبال ومستقرجاه وجلال برجای پدر تکیه زد ، ومیرزا الغ بیك بعد ازآنك از هیچ جانب روی بیرون شدن ندید بسمرقند باز آمد ، و جمعی ازوطلب قصاص اقربای مقتول خود کردند ، و چنانچه بر زبان مبارك [جناب قدسی مآب] شیخ بهاءالدین عمر[قدس سره] گذشته بود، بمقتضی شرع‌حکم بقصاص اووپسرش عبدالعزیز ـمیرزا [صادر] شد ، وهردوبقتل رسیدند .

(شهادت الغ بیك میرزا سنهٔ ۸۵۳)[1]

[2][چون سلطان محمد میرزا درهرات خبر قتل عم بزرگوار استماع نمود ، غم والم بسیار بدوراه یافت واظهار ضجرت تمام نمود ، اما فایده نداد]

۱ـ عبارت: (شهادت الغ بیك میرزا سنهٔ ۸۵۳). اززیادات نسخه مك میباشد وازنسخه‌های مج و پا وس محذوف است.

۲ ـ عبارت : [چون سلطان محمد میرزا ...، تمام نمود ،اما فائده نداد] اززیادات نسخه مج میباشد .

چمن دویم از روضهٔ شانزدهم

درمحاربهٔ[ابوالقاسم] بابرمیرزا باامرای سلطان محمد میرزا

چون بابرمیرزا بقلعهٔ عماد رسید، امیرمحمد صالح که فتح قلعهٔ مذکوره بسعی جمیل، واهتمام جلیل اودست داده بود، شرایط بندگی وخدمتگاری بظهور آورد، پس بابرمیرزا ازقلعه بیرون آمده بجانب استراباد رفت، وچندروز درآن نواحی بوده، جمعیت تمام اورا حاصل آمد،و[1][سلطان] محمدمیرزارا همگی‌خاطر[2][بتدارك] اومتوجه بود،[3]اولاً علاءالدوله میرزا را -که چند وقت در سایهٔ اهتمام داشت- ناحیهٔ گرمسیر و باختر زمین داد، و اورا بدان جانب فرستاد، و[4]جمعی امرای سپاه واعیان درگاه را فرمود که باتفاق‌امیرحاجی محمد قنا شیرین بجانب بابرمیرزا روان شدند، چون امرا بولایت نسارسیدند، بابرمیرزا ازاستراباد[5][باز] آمده بمشهد [راز][6] رسیده بود، امرا بایکدیگر گفتند، وهم وهراس بخاطر [راه] نمی‌باید داد، واز خارخار[7] شوکت خصم نمی‌باید اندیشید

۱- مج : حاصل آمد وسلطان محمدمیرزا   مک : حاصل آمد ومحمدمیرزا

۲- مج:خاطر بتدارك اومتوجه.
   مک : خاطراومتوجه بود .

۳- مج : اوعلاءالدوله
   مک: اولاً علاءالدوله

٤- مک : وجمع امرای سپاه
   مج : وجمعی امرای سپاه

٥- مج ازاستراباد بازآمده بمشهد راز رسیده .
   مک پا ازاستراباد آمده بمشهد رسیده .

٦-«مشهدراز» : مشهد رزه یامشهدریزه مراداست به‌ص۲۲۸ جلداول مراجعه شود .

۷- خارخار : چو چاربار : خارش و کنایه از تعلق خاطر. فرهنگ رشیدی و برهان.

(خسرو) :

ای آنکه در صف رزم از خار پای ترسی

گل بندچون عروسان باورد کن نسارا[۱]

(پس امراءِ عراق ازسرغرور واستکبارروان گشته درمشهدراز بهم‌رسیدند مستعد جنگ وجدال وآمادهٔ مصاف وقتال شدند ، وسپاه [رزم خواه] بابرمیرزا اگرچه ساز و برگ [وخود وترك و] اسلحه و اسباب جنگ کمتر داشته اما با کمال توکل بکرم الهی ودست وبازوی توانا قوی دل ومستظهربودند ،

[۲][امیرخسرو] :

بنیزه هریك اربابد کمر از کوه برتابد

بناوك هریك ارخواهدشهاب ازچرخ‌بربابد

پرنده تیرشان گوئی که از تقدیر پردارد

برنده‌تیغشان گوئی که ازنصرت گهردارد

دولشکر خونریز و دوسپاه قیامت انگیز دریك دیگر افتاده ، وبباد حمله نیران فتنه ووغاراالتهاب دادند، که ازدخان وبخار او در هوای معرکه ابری برخاست ، که شعاع تیغ برق اوبود، وپیکانها، چون قطرهٔ آب باران ، ودرفضای [آن] رزمگاه از اثر آن (لاله‌ها میرست)، مرگ برگ وهلاك بارآن بابرمیرزا برصفت ببر(ی) خشمناك وشیر(ی) بی‌باك [بر] هرطرف می‌تاخت ، واز کشته پشته می‌ساخت ، وبهرجانب حمله می‌برد ، دمار ازمخالفان برمی‌آورد ،

۱ـ باورد کن نسارا: عطف بیان جمله‌سابق‌است، و (نسا) بمعانی : جائی درخراسان . گوشت‌واستخوان مردگان. جائی که آفتاب بر آن نتابد .

و «باورد» : نام جای دیگریست درخراسان نزدیك به (نسا) ونیزمرکب از دوکلمه «با» فارسی بمعنی «مع» در عربی . و (ورد) بعربی گل. ودرین مصراع صنعت «مراعاة النظیر» که ازصنایع لفظی بدیعی است بکاررفته است

۲ـ مج : امیرخسرو . مك : اسدی .

[بیت] :

بگرد انــدر همی شد چشم پنهان

بخون انــدر همی زد چرخ چنبر

ز بانگ کوس غران چشم کــودك

همی احول شد انــدر بطن مادر

زمین دریای موج افکن شد ازخون

درو کشتی سوار و کشته لنگــر

اخر الامر موکب [همایون] بابر میرزا را مظفر وکامیاب گشته ، امرای سلطان محمد میرزا تاب صولت او نیاوردند ، وامیرحاجی بقتل رسید[ه] ، باقی سرداران اسیر و گرفتار گشتند ، واکثری ازیشان بتیغ بی‌دریغ در آمده برخاك هلاك افتادند ، وسپاه منصور غنایم نامحصور ، و ساز وسلاح نامحدود گرفتند ، چون از گیرودار این جنگ وپیکارفی‌الجمله ایشانرا فراغی دست‌داد خبریافتند که سلطان محمدمیرزا رسید، وصورت حال چنان بود ، که : چند نوبت امیر حاجی محمد عرضه داشت [بسلطان محمد میرزا] فرستاده بود ، که بابرمیرزا لشکر(ی) [بی‌حد] جمع آورده ، اگر آفتاب رایت جلالت انتساب آنحضرت سایهٔ التفات برین نـاحیت انـدازد ، شایـد که بسبب شکوه وهیبت سلطنت‌کار(ی) برآید ، سلطان محمدمیرزا جمعی ازمردان‌کار ، و دلاوران صف کـار زار اختیار کرده ، ازولایت‌طوس‌ایلغار فرموده بود ، [و]در راه بسیاری ازمردم شکستهٔ [امیر حاجی محمد ودیگرامرا که] مجروح وخسته ازمعرکه جسته‌بودندمیرسیدند ، وسلطان محمد میرزا حکم کرده بود ، کــه هیچ کس از گریختگان احـوال نپرسد ، و بسرعت واستعجال تمام میراند تا [که] باردوی بابرمیرزا رسید ، ونفیر کشیده (از) گردراه در مقابلهٔ آن سپاه در آمد ، چون بابر میرزا ازین حال غافل بود ، وشرایط حزم واحتیاط رعایت‌نا کرده، ناگاه سپاه مخالفان ازاطراف وجوانب درریخت ، مردم لشکراو هریك بطرفی گریخت ، وبابرمیرزا بجانب قلعهٔ «عماد» بیرون رفت ، وسلطان محمد میرزا در میدان خالی درآمده یکران[1] جلادت چندنوبت جولان داد، هیچکس درمقابل او نیامده

١ ــ یکران : وزن مکران اسب اصیل وتندرو وسرامد را گویند . فرهنگ جهانگیری .

درین‌حال شب نزدیك رسیده، [رعب وهراس ، ودغدغه و وسواس] برسلطان محمدمیرزا مستولی شد، که مبادامخالفان غدری‌اندیشیده‌باشند ، وبجهت فریب که : **الحرب خدعة** مقام‌خالی گذاشته، اوتیزعنان ازمیدان برتافت ، وبجانب طوس عود نمود . دراثنای این حال خبر یافت (که) اوروق او بسبب [استماع] قتل امیر حاجی محمد ویران شده ، بنوعی بهم بـرآمده ، که ضبط آن درحیز اقتدار کسی درنیاید ، چنانچه مردم [اوروق] در موت وحیات [سلطان محمد] میرزا مترددانند، [سلطان محمدمیرزا] چون‌بلشکرگاه رسید ازآحادخدم وافراد حشم بلکه ازاصناف‌بنی‌آدم درآن دیاردیاری ندید ، عظیم متحیر مانده بود ، که اعلام دادند که علاءالدوله [میرزا] که بجانب گرمسیر رفته بود ، لشکر بسیار وحشربیشمار جمع آورده و بهرات معاودت نموده ، حیرت اوزیاده شد ،

[لخواجه حافظ شیرازی] :

فـریـاد کـه از شش جهتم راه ببستند

آن‌زلف ورخ وخال وخط وعارض‌وقامت

بامخصوصان ومحرمان مفاوضه‌پیوسته گفت اهل‌خراسان دراصل مایل‌علاءالدوله میرزااند، وهرات‌را گرفت‌، ولشکرماویران گشت ، مصلحت آنست که ما رو[ی] بعراق آوریم ، و برین عزیمت اتفاق کرده ، [امرای خراسان را که بااوبودند بمحاصرهٔ قلعهٔ «عماد» فرستاد ، وبا خواص خود باصبا ودبورهمعنان گشته روی بعراق نهاد ، و]امرای خراسان بخدمت بابرمیرزا پیوسته عنایت وتربیت ونوازش ومرتبت یافتند .

و علاءالدوله میرزا چون خبر یافت کـه سلطان محمد میرزا عنان توجه بصوب عراق تافته ، برسریرسلطنت (هرات) دیگرباره اقامت نمود. وروزی چند از زلال کوثر مثال ، وظلال طوبی مآل آن خطهٔ فردوس آیین بیاسود ، [بعدازآن] حصاراختیارالدین را بمولانـا احمد یساول سپرده، بـداعیهٔ استخلاص سمرقند متوجـه بلخ وشبرغان شد ، وسپاه فراوان‌جمع‌آورد ، وازآنجا[بجانب] ماوراءالنهرروان گشت ،

[واله اعلم بحقیقة الاسرار] .

روضهٔ هفدهم

درجلوس بابرمیرزا کرت ثانی برسریر سلطنت

وجهانبانی بتایید آسمانی

[ابوالقاسم] بابرمیرزا ، چون خاطر از دغدغهٔ تعرض (سپاه) سلطان محمد میرزا فارغ ساخت ، رایت عزیمت همیون بجانب [دارالسلطنه] هرات بـرافراخت ، و بتمکن واستقلال تمام برسریرسلطنت جلوس اجلال فرمود ، وبنسق امور، ونظم مصالح جمهور، بمساعی مشکور ، واهتمام موفور توجه نمود ، ودواعی ضمیرمنیر، وبواعث خاطر خطیر باستخلاص وتسخیر حصار «اختیارالدین» بر گماشت . ومولانا احمد یساول که کوتوال قلعه بود درضبط و محافظت واستحکام وصیانت آثار بلیغ نمود ، ومدت چهل شبانه روز ازجانبین آتش جانسوز جنگ وجدال (التهاب و) اشتعال داشت ، چون بحرب وقتال ، وفریب واحتیال‌کار (ی) از پیش نرفت ، و مردم عرصهٔ تلف و هلاك میشدند ، بابر میرزا برمقتضی طینت اصلی وفطرت جبلی عنان بجانب شفقت ومرحمت معطوف داشت ، مولانا احمد (عرض) کرد، که هر گاه جناب کرامت مآب شیخ‌بهاءالدین عمرقدس سره، [وجناب نقابت انتساب امیرناصرالدین سیدقریش نوراله مضجعه] بابر (میرزا را) عهد و پیمان موکد بمواثیق و ایمان داده مـرا اطمینان خاطر حاصل گردد ، حصار بسپارم پس آن هردو بزرگ [دین] بنابرصلاح مردم و اصلاح ذات بین حاضرآمده ، بابرمیرزا را عهد وسوگند دادند، ومولانا احمد قلعه تسلیم‌نمود، وبابرمیرزا بعهد وپیمانی که کرده (بود) وفا نمود ، ومولانا احمد تربیت ونوازش یافته ، پرتو آفتاب جهانتاب عنایت بابرمیرزا برساحت احوال‌اوتافت. وسریرسلطنت، ومتکای‌خلافت [موکب همایون] بابری‌را مسلم ومستخلص گشت .

بعد از آن خبریافت که علاءالدوله میرزا که بطرف ماوراءالنهر رفته بود، بعزم استخلاص سمرقند، بی‌حصول مطلوب، ونیل مامول ومقصود بولایت بلخ معاودت نموده، بابرمیرزا اعلام ظفرانجام بعزیمت قبة‌الاسلام [بلخ] نصب فرموده، باسپاهی که غبار (مراکب) ایشان قنطره برچشمهٔ آفتاب می‌بست، وشعاع اسلحهٔ مواکب ایشان روزبازار اشعهٔ (نجوم) وشهاب می‌شکست:

لامیرخسرو:

جنبش اسب از سم خار اشکاف
لرزه بر افکند زمین را بناف
[شد زمین از نعل بنقش و نگار
چون شکم ماهی و اندام مار
گر زعلمها که بکیوان گرفت
آتش گوئی به نیستان گرفت]

و با وجود آنکه شدت سرما، و برودت هوا بحدی بود که از فحوای: **خمد جمره، وجمد خمره**، خبر میداد،

[وله ایضاً]:

قطره که از ابر همی شد جدا
مهرهٔ بلور شدی در هوا
لرزه کنان بر تن نازك حریر
چون گل نسرین بلب آبگیر

پادشاه بدان التفات ننمود، [و اویس بیك را بکوتوالی قلعهٔ اختیارالدین تعیین فرموده،] وبعضی امرارا بمحافظت هرات باز گذاشت، وبمبارکی عزیمت نموده، منازل ومراحل پیمود تا بساحت جنت اتسام قبة‌الاسلام [بلخ] نزول اقبال فرمود. (و) علاءالدوله میرزا [درین محل] بطرف طالقان [و کوه پایهاء بدخشان] رفته بود. بابرمیرزا:

کالریح العاصف والبرق الخاطف، ازعقب اوروان شد، ودرآن نواحی منزل ومقام علاءالدوله میرزا [را] معلوم کرده، بی‌خبر برسر اوتاخت، و مواد جمعیت او را چون خاطر مفلسان پریشان [وابتر] ساخت، و علاءالدوله میرزا در شکاف کوهی پنهان گشته بمحنت بسیار ازآن مهلکهٔ خونخوار [نیم] جانی بکنار کشید، بابر میرزا [کوچ] او را گرفته، بجانب بلخ مراجعت [نمود، و] امیر [پیر] درویش، و امیر علی هزار اسبی را بوظایف تربیت وعواطف پادشاهانه اختصاص [بخشیده]، ولایت بلخ، وشبرغان، وقندز، وبغلان از حدود بدخشان تاسواحل آب مرغاب سیورغال (ایشان) فرمود، ومو کب همایون منصورالرایات، بجانب دارالملك هرات معاودت نمود.

[1][ودرین فرصت بابرمیرزادریورش بلخ‌وبدخشان‌بوداویس‌بیك که‌از[2]شلنگ زدن وجلوداری بمرتبهٔ پیری و کوتوالی وصاحب اختیاری رسیده بود، بوسوسهٔ دیوغرور، ازراه سپاس داری‌وحق گزاری دورافتاده داعیهٔ سر کشی درخاطرآورد، وحصاررا مضبوط واستوارساخته، [3]قفصهای گلدستهای مدرسه وخانقاه پای حصاررا بمظنهٔ آنکه سر کوب قلعه‌است ویران کرد، ودرختان [4]نازوی بزرگ باغ شهر را که برجانب حصاربود بهمین تصورباطل بینداخت، ودرباب صیانت واستحکام آنچه رأی قاصراوتقاضا نمود بجای‌آورد، ودست تعدی بتعرض خلایق وتخریب‌مرابع و مواضع دراز کرد، [5]چون بهرات رسید در باغ سفید نزول‌فرمود وخاطر برتدبیرتسخیرحصار گماشته کسی‌را پیش اویس فرستاد و گفت اصلا توازحصار بیرون‌نیائی که‌من‌بنفس خودخواهم‌آمد، واورا بدین سخن فریفته شبی‌بشهر درآمده چنان‌نمود که بحصارمیرویم و پیشتراهل سازرا بحصارفرستاد، جمعی ازمردان جگردار نامزد کرد تا بانگ میزدند که میرزا میرسد، وبدین بهانه بحصار

۱ــ عبارت: [ودرین فرصت بابرمیرزا ... فتحی‌دگروفتوح دیگر] اززیادات مج میباشد وازمک بتمامه محذوف است.

۲ــ شلنگ: وزن پلنگ برجستن و فرو جستن شاطران برای ورزش راه رفتن. فرهنگ برهان.

۳ــ القفص محبس‌الطیر والجمع اقفاص، ومجازاً غرفه وجائیکه برفرازگلدسته سازند.

٤ــ نازو. ناز درخت صنوبر آنندراج.

۵ــ یعنی:چون بابرمیرزا بهرات رسید.

درآمدند ، اویس‌خون گرفته برسم استقبال بدهلیز قلعه فرود آمد ،

سیدحسن غزنوی :

گرفته شومی کفران نعمت دامنش ورنه

رود بز پیش قصاب ورود خرپیش پالانگر

یکی از دلاوران شیخ منصور نام چنگک در اویس زد ، و هردو در هم آویختند یکدیگررا زخمهای کاری زدند ، هردو را روح از قلعهٔ تن و حصار بدن بیرون رفت ، دلاوران دیگر اویس را برخاك خواری کشان بیرون آوردند، وبصحرا انداختند، ونوکران اوبعداز سه‌روز قلعه‌را تسلیم کردند .

ودراثنای این حال بحکم آنکه :

لاادری قائله :

هردم رسد از عطای داور

فتحی دگر وفتوح دیگر]

یکی‌از[۱] چهره‌های مخصوص علاءالدوله میرزا آمده عرضه داشت که [شاهزاده] علاءالدوله میرزا نزدیك هرات آمده،دردامن کوه گازرگاه غایب‌شده،بابرمیرزا بتجسس آن اشارت فرمود، اورا (در) تکیه اسکندر بیك یافته ، باجواهر عظیم گران مثل لعل[۲] بوگرك و[۳] پیوه گری وشاه منصوری وغیر آن که‌جوهریان روزگار وشناسندگان نامدار از قیمت هریك‌از آن‌عاجز بودند ، گرفته پیش بابرمیرزا آوردند ،واورا بیکی ازمعتمدان سپرد که [محکم] نگاه دارید.

۱ـ چهره بکسر اول غلام ، ملازم ، پسرساده آنندراج .
۲ـ لعل بوگرك:نوعی لعل که بصورة گرده باشد چه بوگرك بترکی بمعنی گرده است .
۳ـ پیوه گری از انواع لعل : رمانی ، عنابی ، دوشابی و پیکانی است وظاهراً پیوه گری دراصل پیکانی بوده که نساخ آنرا تحریف کرده‌اند .

چمن اول از روضهٔ هفدهم

در ظهور سلطنت و تأیید خاقان سعید [سلطان ابو سعید]

(انار اله برهانه)

[چون] حضرت آفریدگار جل سلطانه وعظم برهانه ، بحکمت شامله وقدرت کامله ، فرق میمون ،وذات همیون پادشاه عالی شأن وخاقان رفیع مکان سعید شهید ، سلطان ابوسعیدمیرزا [را ،انار اله مرقده] ـ که شمهٔ ازذکراو گذشت ـ شایستهٔ تاج وهاج سلطنت وسزاواردواج موفورالابتهاج خلافت آفریده بود ،و(خطباء) الطاف (مهیمن) بیچون بر فرازمنبر نه‌پایهٔ گردون ، خطبهٔ بلیغ «کذا» :

انـا جعلناك خليفة في الارض ، بنام همایون‌اوخـوانـده ، وبحکم: [ان] ارباب الدولة ملهمون ، پرتو آفتاب این معنی از مطلع خجستهٔ

سبقت العناية في البداية ، ظهرت الولاية بالنهاية ، برپیشگاه او تافته ، و از (مبشران) عواطف الهی، ومنهیان بارگاه پادشاهی ، نویدروح پرور ،روح گستر، که :

[خواجو کرمانی] :

ملك جهان زان تـو خواهد شدن

بخت بفرمان تـو خـواهد شدن

یافته ، [و] (در) نجد ، و غور [بلاد] و دیـار بـا جمعی از جانداران خدمتگار ، و خدمتگاران ، جاندار ، بحسن تدبیر روزگارمیگذرانید ، وملازمان ویـك جهتان را بتأیید (ات)آسمانی ،وارتقا بمعارج سلطنت وجهانبانی امیدوارمیگردانید، و کورباطنان وتاریك خاطران اورا بچشم حقارت میدیدند ، وبسرحکمت ازلی نمی‌رسیدند ، از کوته نظری ازصورت بکمال دآل بینا نبودند ، ونمیدانستند[که] .

لعبد الواسع [الجبلی] :

بتدریج و قرار و انتظار و تربیت گردد
مه نوبد روباران دروخون مشك وحجر گوهر

برین منوال ایام بسر می‌برد تا بامداد بخت جهانگیر، شهر: «یسی»را بدست آورد، وتولا بروحانیت بزرگوارسلطان سیداحمد یسوی قدس‌اله سره [که درآن خطه آسوده است] نمود(ه) ، [و] چندروزی آن‌بلده را مقام اقامت ساخت، ودرین فرصت برسریـر ارجمند دارالملك سمرقند سلطان عبداله میرزا ولد سلطان ابراهیم میرزا متمکن بود ، چون ازحال سلطان سعید واستیلای او[بر : «یسی»] وقوف یافت ، جمعی از امراءِ وارکان درلت‌را فرستاد باشد که اورابدست آورندامراءِ باستعداد تمام رفتند وشکسته وپریشان بسمرقند بازآمدند ،

[چـراغی راکـه ایزد بـرفروزد
کسی کش‌پف کندر پشش بسوزد]

ویراق بسیار[و]غنایم‌بی‌شمار بدست مواکب ظفرشعارافتاد، سلطان‌عبداله(میرزا) چون ازین‌صورت واقف شد، ولشکرمنهزم‌بدوپیوسته بداعیهٔ انتقام بترتیب مواد حرب وتهیهٔ اسباب طعن وضرب فرمان داده ، ابواب خزاین بگشاد ، وسپاه آراسته ، ولشکر عظیم مرتب ساخت ، وازآن طرف سلطان سعید ، نیزبامداد عواطف الهی مستظهروقوی دل گشته ، ومطمئن‌خاطرابوالخیرخان پادشاه اوزبك را بمدد طلبیده بنظم امور ، ونسق مصالح جمهورلشکریان توجه فرمود ، و باتفاق ابوالخیرخان [بعزم تسخیر سمرقند] از حدود «یسی» روان شد« بحدود [تاشکند و] خجند آمد (ند) ، سلطان عبدالـه آگـاه گشته باالشکرگران ، وجمعیت بیکران توجه نمود ، (و) درفصل تابستان که ازشرار آتش خورشید تابان دریاها درجوش ، ونهنگان درخروش بودند ،

[لخواجه] سلمان [ساوجی] :

هوایش ز فرط حرارت بحدی
کـه چون مـوم میشد دل سنگ ذایب

چنان بـد کـه شمشیر چون قطرهٔ آب
فـرو میچکید از کـف مـرد ضـارب

هر دو سپاه کینه خواه ، بعزم آتش افروزی و خانه سوزی یـکدیگر بجنبش آمده ، در نواحی قریهٔ «شیراز» قریب بچهار فرسنگی سمرقند بهم رسیدند و از جانبین مستعدجنگ و جدال شده، در برابر یکدیگر صفها بر کشیدند : وتیرهای[را] زه گشائی، ونیزها بجان ربائی درآمد، مرغان تیزپرسهام خون [آشام بقصدصیدطیورارواح درپرواز شدند : واژدهای و] ثعبانهای سنان‌بالتقام اجسام دلیران دهان (ها)باز کردند، وسلطان عبداله میرزا قـدم ثبات وقراربرجای استوار داشت ، تامیمنه ومیسره ، وقلب وجناح لشکراوچون ایام دولتش راجع ومنقلب گشت . و(در) اثنای مصادمت و مبارزت گرفتار قید بوارشده‌بقتل رسید،وآفتاب‌اقبالش‌بمغرب زوال افول نمود ، وماه جمالش که‌خورشید چون هلال حلقه در گوش اوبود بخسوف فنا گرفتار گشت .

[کمال اسمعیل] :

دریغا که پژمرده شد ناگهانـی
گل باغ دولت بروز جوانی
نهال سرافراز بد لیك گـردون
نـداد آبش از چشمهٔ زنـدگانی

واین واقعه روزشنبه بیست ودوم جمادی‌الاولی سنهٔ . خمس وخمسین وثمانمایه بود ، وسلطان سعید مظفر وکامکار گشته ، غنایم بسیار وطرایف بـی‌شمار [بتصرف سپاه نصرت شعار] درآمد ،

وچون خبراین فتح بسمرقند رسید ، شیخ‌الاسلام آن مملکت ، خواجه مولانـا ، که درجانب داری سلطان عبداله میرزا غلوی تمام داشت ـ بخراسان آمد .

وسلطان سعیدرایات سلطانی واعلام کشورستانی بذروهٔ ایوان کیوان برافراخته، وطنطنهٔ خلافت وجهانبانی، وآوازهٔ تخت گیری وتاج ستانی دراطراف واکناف [اقالیم] ربع مسکون‌انداخته، وبرسریرسلطنت ومتکای‌خلافت باستحقاق تمام واستقلال مالاکلام

استقرار یافت ،] وپرتو انوار رافت وعاطفت ازآفتاب جبین مبینش برساحت امید رعایا وبرایاتافت ، وابوالخیرخان‌راکه درین[1] مصاف ظفر کرداردر رکاب مواکب نصرت‌شعار بود، بمواهب کریمانه ، ونوازش خسروانه شاکرساخته، اجازت مراجعت ارزانی داشت، وقبهٔبارگاه[2] جهانپناه ، وماهچهٔ سنجق برجیس اشتباه برفراز خرگاه ماه برافراشت .

[لسید] حسن[الغزنوی][3] :

زمانـه دامن اقبال شهریار گرفت
سعادتش چودل ودیده در کنار گرفت
ظفر در آینهٔ او جمال نمود
جهان بدولت شاه جهان قرار گرفت

۱ـ مج . پا : مصاف . مک : سفر.
۲ـ مج: قبهٔ بارگاه . مک . پا س قبه وبارگاه.
۳ـ مج . پا : لسید حسن الغزنوی .
مک : حسن غزنوی .

چمن دویم از روضهٔ هفدهم

در مصاف میرزا بابرخان باسلطان محمد میرزا

در موضع چناران

سلطان محمدمیرزا ازوقتی که شکست یافته [بود]، از ولایت طوس عنان غم و افسوس بجانب عراق تافته بود، همیشه در مقام آهنگ رزم مخالف درپردهٔ بنوا راست میکرد، وعشاق‌وار درهوای خراسان متحیرمانده، (و) قانون انتقام، و چنگ جنگ سازمیداد. دیگرباره لشکرها جمع آورده باصفهان آمد[ه]. بابرمیرزا دربسطام از تفصیل این‌احوال وقوف [یافت]. خدمت خواجه مولانارا برسالت پیش برادرفرستاد تا بحکم **فاصلحوا بینهما**، بنصایح‌ومواعظ (عذب) آبی بر آتش غضب اوزنند، وشیخ الاسلام‌مشارالیه روان شد(ه) چون باردوی سلطان محمدمیرزا رسید، وظایف اجلال و اکرام یافته، مراسم رسالت باقامت رسانید، و شاهزاده بسمع‌رضا اصغا نمود، اما چون بر مقتضای: لکل اجل کتاب، عمروزمان آن پادشاه عالی‌شان بختام اجل مسجل شده بود، ازنصیحت شیخ‌الاسلام مصلحتی‌روی‌ننمود« کذا»، چند [نوبت] دیگر ترددو آمدوشدنموده بر آن قرار یافت که‌بعضی ازولایات خراسان داخل دیوان عراق بود (ه) خطبه و سکه (در تمامی خراسان) بنام سلطان محمد (میرزا) باشد. وبابرمیرزا اعتماد برین صلح کرده برسم قشلاق بمازندران درآمد، ناگاه خبر آمد که سلطان محمدمیرزا نقض پیمان، وخلاف ایمان نموده، بالشکرهای گران ازبسطام گذشته باسفراین رسید،

[للشیخ] سعدی (شیرازی) [رح] :

کبوتری که دگر آشیان نخواهد دید

قضا همی برد او را بسوی دانه و دام

بابرمیرزا دواعی خاطربرجنگ وکارزارقرارداده باسپاه(ی) مؤید بتأیید کردگار مواکب‌فتح ونصرت بریمین ویسارنهضت فرمود. (و) چون سلطان محمدمیرزا ازتوجه برادر خبریافت از اسفراین بازگشته، روی بجانب استراباد آورد، و درموضع چناران جباران و جراران هردو لشکر بیکد[ی]گر رسیده، صفها بر کشیدند، والحق دو سپاه آراسته بودند، که پادشاه [کواکب] مواکب گردون تا برعرصهٔ میدان‌آسمان‌جولان می‌نماید، سپاهی بدان‌اساس،ولشکری بدان زینت ولباس ندیده، و گوش‌بهرام رزم‌کوش آوازهٔ گروهی بدان بی‌باکی، وخونریزی، وجماعتی بدان‌دلیری وناپرهیزی نشنیده، جرعهٔخون یکد[ی]گررا از شراب لعل فام دوست تر می‌داشتند، و چکاچاك تیغ وسنان (مریخیان خنجر کش)را ازنوای (صریر) زهرهٔ زهراء محبوب ترمی‌پنداشت.

للاسدی:

نه از سرکشان باك ونز تیغ تیز
نه از آب بیم و نه ز آتش گریز
بهنگام کین آوری در نبرد
ز دریا بگردون بر آرند گرد

دلیران سپاه ودلاوران رزمگاه ازطرفین روی درهم آوردند، ودست به‌تیغ وتیر وسنان وشمشیر برد، ازصدای طبل جنگ، طیور ارواح جنگ جویان از آشیان بدن چون بازدرپرواز آمد، وازخوردن خون جگرپردلان کرگسان تیزپرتیرپران را دهانها باز ماند، (و)[۱] سلطان محمد میرزا با معدودی چند دلیروار بقصد«قول» سپاه بابرمیرزا حمله‌آورد، وبمیان متعینان «قول» درآمد، سپاه خراسان ازاطراف وجوانب، عراقیان را که درعقب اومی‌تاختند بزخم‌سنان وشمشیرجان‌ستان بازداشتند، وسلطان محمدمیرزا

۱ــ مج سلطان محمدمیرزا بامعدودی چند دلیروار بقصدقول سپاه بابرمیرزا .... متعینان قول درآمده.

: مک سلطان محمدمیرزا باپنجهزار سوار دلیروار حمله برقلب سپاه بابرمیرزا متعینان قلب درآمده

را درمیان گرفته، ازوقت طالع شدن آفتاب تانصف‌النهار، نیران حرب وکارزار دراشتعال والتهاب بود، ناگاه [نسیم] ظفر وفیروزی ازمهب : **ان ینصرکم‌الله‌فلاغالب لکم**، برپرچم [اقبال] لشکرخراسان وزیدن گرفت ، وشکست برعراقیان افتاده روی بگریز نهادند ، (وسلطان محمد میرزا را زخم گران رسانیده گرفتند ، پیش بابرمیرزا آورده) ، زبان تعنت گشاد [ه ، گفت :] (که) تراچه باعث بود ، که یکنوبت لشکر بخراسان کشیده خون ومال چندین مسلمان [را] عرصهٔ تلف ساختی ، وبدان گونه ویران وپریشان شده جانی بسلامت بیرون بردی، وبدان اکتفانا کرده، دیگرباره‌چنین‌فتنه‌انگیختی ، [و چندین خون خلایق بناحق ریختی] ، سلطان محمدمیرزا (در) جواب گفت ای برادرکارسلطنت بی‌این نوع حالها نمی‌باشد .

ومآل حال چنان پادشاه بی‌اشتباه ــ که درسخاوت وشجاعت نظیرنداشت ــ بسعی لئام بد فرجام بقتل انجامید ،

[لمولانا مجدالدین] :

یارب غم عمر و زندگانیش خوریم
یا درد و دریغ جاودانیش خوریم
[شرح دل تنگ و نا امیدیش دهیم
یا حسرت خوبی و جوانیش دهیم]

ونعش اورا بهرات آورده، درمدرسهٔ گوهرشادبیگم پهلوی مرقد پدر(ش) بایسنقر میرزا مدفون گشت ، مدت عمرش چون ایام حیات اسکندر رومی سی‌وچهارسال بود(ه) وزمان سلطنت اوده سال، [پنج سال بنیابت ، وپنج باستقلال،] پس بابرمیرزا چون خاطر ازجانب او جمع ساخت- ، علاءالدوله میرزا را ــ که مقید ساخته بود ــ فرمود که چشم اورا میل کشیدند ، وعالم روشن‌را پیش دیدهٔ جهان بینش تاریك گردانیدند ، که : بادام ترا روشنائی ، ودیدهٔ عبهر را بینائی معهود نیست ، **ان‌فی ذلك لعبرة لاولی الابصار** واین دو فعل که کوری این برادر، وقتل آن دیگر بود ، برجمال احوال وچهرهٔ اوصاف کمال ، وناصیهٔ افعال واخلاق بابرمیرزا را خال عیب عظیم ، و رقم نقصان کامل ، و داغ

ملامت بزرگ آمد، والا حسن شیم، و وفور کرم و مروت جبلی و فتوت غریزی، وعلوهمت، وسمورتبت وفواضل احسان، ووظایف انعام او ازشرح بیان، وحیزامکان متجاوز بود.

[لامیر] خسرو :

زخوبی هرچه باید نازنینانرا همه داری
ولیکن ازوفا خالی برآن رخسار بایستی

پس درسنهٔ، ست وخمسین وثمانمایه، بابرمیرزا لوای عزیمت خسروانه، بداعیهٔ تصفیه ممالك عراق، گردون سای، وفرقد فرسای گردانید، وچون سایهٔ چترهمایونش همای آسای، سایه برآن بوم انداخت، و بعض[ی] مرابع و مواضع آن دیار، (بنعال) مراکب گیتی‌نورد مواکب (کواکب) عدد مزین گشت، درخراسان دیدهٔ میل کشیدهٔ الم رسیدهٔ علاءالدوله میرزا بیناشد، بلکه نابینا نشده بود، [و بزیارت مشهد مقدس فایز گشته]، خود [را] بطرف [مرغاب و] میمنه وفاریاب انداخت، و ایل والوس ارلات، وامرای آن نواحی بخدمت اوشتافتن(د)، واز اطراف وجوانب لشکربسیار جمع آورده [بقصد امرای هزاراسبی متوجه بلخ‌شد ازآنجاشکست یافته] ازراه لنگرامیرغیاث [قدس سره، عزیمت] تسخیربلدهٔ هرات نمود، ودرشهروبلوکات ازخبر نزول او شور و آشوب بسیار حادث شد، [و] امرای بابری که در ولایات بودند [چون خبر خروج علاءالدوله میرزا شنیدند]بیکبار عازم هرات گشتند، امیر[پیر] درویش هزاراسبی پیش دستی نموده سابق‌ازهمه‌بنواحی هرات‌آمد، علاء الدوله‌میرزا تاب مقاومت‌اونیاورد، و جانی‌بهزیمت بیرون‌برد،امرا کیفیت‌حال‌ببابرمیرزاعرضه‌داشت کرده‌بازنمود[ند] که‌اگرچه‌علاءالدوله میرزاویران و گریزان شده‌اماخاطر بکلی‌ازجانب‌اوجمع نیست. بابرمیرزاچون‌برین‌حال اطلاع یافت بسرعت تمام بطرف خراسان معاودت نمود،(و)[دوازدهم شعبان‌سنهٔ مذکوره بدارالسلطنت هرات نزول‌فرمود]، ازحال علاءالدوله بهادرتفحص فرمود، گفتند ازنواحی هرات [هزیمت نموده] بجانب سجستان بیرون رفت، وازآنجاآهنگ عراق کرده دررکاب اردوی جهانشاه میرزا پیوسته، وحالا درسایهٔ عنایت، و کنف [حمایت و] رعایت او از هجوم حوادث ایمن است.

[بابر میرزا از جوانب خاطر آسوده ساخته ، در ساحت عیش و نشاط اساس اقامت انداخت] .

ودرسنهٔ سبع وخمسین وثمانمایه، حضرت [کرامت منقبت] ولایت پناه، (حقایق) [انتباه] شیخ بهاءالدین عمر، قدس سره ، ازین دارپر ملال سریع الزوال ، احرام کعبهٔ وصال لایزال بسته، بازاد کرامت، وراحلهٔ شوق ، [ازنعش محمل نورانی آراسته عزیمت فرمود ، ودرهفدهم ربیع‌الاول] ازمنزل فنابداربقا ارتحال نمود، وبابرمیرزا بقریه جقاره که موطن شیخ بود تشریف فرموده ، اصحاب مصیبت را تعزیت رسانید ، وجنازهٔ بلند آوازهٔ آنحضرت را تعظیم‌واجلال بی‌اندازه نموده، بفضای مصلی که در دامن کوه مختار است نقل کردند ، و بابر میرزا پیاده شده ازروی نیاز واعتقاد تمام نعش قدسی‌احتشام را بردوش همایون اتسام گرفته ، [و] بعدازتقدیم شرایط دفن ولوازم‌آن ازاحل مال واجل منال مبلغ و افر عنایت فرمود که بر سر مزار فایض الانوار عمارتی سازند ، وبقعهٔ عالی ومربع رفیع برافرازند ، وقریه چغاره وکاریز مختار را برآنجا وقف گردانید ، (و) حالا آثارمبرات آن پادشاه [عالی مقدار] درامورآن مزارموردالانوار ظاهر وباهراست .

و در همین سال بابر میرزا بعزیمت استخلاص ممالك عراق ماهچهٔ رایت آفتاب اشراق فلك فرسای گردانیده ، درمیان تابستان ، که ازتاب آفتاب سنگ درصحرا آب [و نهنگ در دریا کباب می‌شد ، باسپاهی چون سیل هایل روان گشت ،] و در نواحی خبوشان [بموضع «یلغزتغاج»] چندروز مقام کرده،ازآنجابه[1]«شلمغان» خرامید، وچون زمستان نزدیك رسید (ه) در ناحیت مازندران قشلاق فرمود ، و در فضای جان فزای سلطان‌آباد «استراباد» رایت اقامت برافراخت . [و سید نظام‌الدین عبدالکریم ، والی «آمل» و «ساری» و سادات « هزارجریب» بشرف ملازمت درگاه فلك اشتباه سر افراز گشته پیشکشهای مناسب گذرانیدند ، و از پرتو التفات و اصطناع پادشاهی بهره مند گردید، وچون سپاه بهمن ازفضای باغ وچمن رخت بربست، واز شعلهٔ برق ابر بهاری ،

۱ــ شلمغان : کذا شاید درست آن « بیلقان» بوده و نساخ آنرا تحریف کرده‌اند ، چه شلمغان نام دهکده است ازنواحی «واسط» ــ که شهربزرگی بوده درنزدیکی شهر بصره درخاك عراق ــ وجائی بدین نام درزمین خراسان درمظان دیده نشده است .

وصدای سورن رعدآزاری سورت لشکرسرما وصعوبت برودت هوا شکست ،

لامیر خسرو :

ابر سرا پرده ببالا کشید

سبزه صف خویش بصحرا کشید

کوه ز سنگ آتش لاله فروخت

شعله بداماتش گرفت و بسوخت

جامهٔ خود کرد بنفشه کبود

رفت چو صوفی بر کوع و سجود

بابرمیرزا ازمنازل زمستانی جنبش فرمود، درمواضع جان‌فزا ومرابع دلگشاسیر مینمود ، که نا گاه] خبر رسید ، که سلطان ابوسعید میرزا ازآب جیحون عبور نموده ، امیر [پیر] درویش ، وامیرعلی هزار اسبی جلادت نموده‌اند ، ودر مقابلهٔ (او) درآمده ، بعدازجنگ و کوشش بسیارهردوبقتل رسیده‌اند، وازحدود بدخشان تاساحل آب مرغاب درتحت تصرف سپاه نصرت مآب سلطان سعید درآمده، وبتمکن تمام درظواهرقبة‌الاسلام «بلخ» مقام دارد . بابرمیرزا بعد از استماع این خبررایات فیروزی اثر بعزیمت تسخیر سمرقند حرکت داد ، چون از آب (مرغاب) عبره نمود ، خبر آمد که سلطان سعید مراجعت کرده ازجیحون گذشت، وبدارالملك سمرقند [نزول فرمود ، وبابرمیرزا فسخ عزیمت خود نکرد ، وبداعیهٔ تسخیرسمرقند] روان گشت تا ب[قبة الاسلام] بلخ رسیده ، صحبت شریف جناب کرامت مآب خواجه ناصرالدین ابونصر پارسا قدس سره یافت ، وآنجناب درباب صلح کوشش بسیار [فرمود ، اما] مفید نبود ، وبکشتی از جیحون عبور نموده ، بعدازآن که چندین مردم بعضی درآب ، وبعضی ازبی‌آبی دربیابان محمود تلف شدند ، بولایت حصار درآمد ، [و از آنجا روان شده ، باآنکه هوا در غایت گرمی‌بود، ومواکب میمون منازل‌ومراحل دور می‌پیمود ، بابرمیرزا اکثر ایام چون ماه صیام بود روزه داشته ، بتلاوت کلام‌الله قیام مینمود ، وبرخصت افطار وعذر سفرعمل نفرمود ، ودر سلخ ماه روزه عرض لشکر فیروزی اثر نموده ، درهمان مقام بشرایط عید اقدام فرمود]

ومولانا احمد یساول را با دویست سوار برسم قراول نامزد فرمود، [و] مولاناء (مذکور) تا موضع «قهلقه» که بدربند آهنین مشهور است رانده، عمار(ا)ت آنموضع را ویران ساخت، [و آثار جلادت بظهور رسانید].

پس درچهاردهم شوال [اردوی اعلی بسعادت واقبال] دریك فرسنگی سمرقند، [نزول اجلال فرمود، و درین مدت ازسپاه سمرقند] هیچکس درمقابل لشکر خراسان نیامد، وسپاه خراسان خاطر بر آن قرار دادند، که مردم سمرقند را قوت مقاومت ایشان نیست،] ومیرزا سلطان ابوسعید، دروقتی کـه از بلخ مراجعت نموده بود، لشکریانرا اجازت داده بود، و در سمرقند استقرار فرموده، که خبر رسید، که بابرمیرزا با سپاه بهرام قهرمتوجه ماوراءالنهر شد. وبی کشتی از آبها[ای] عظیم گذشته بسمرقند نزدیك رسید، چون پیشتر حضرت (ولایت منزلت، قدسی مرتبت، المؤید من عندالله) خواجه ناصرالدین عبیدالله قدس سره [دربارهٔ او نفسهای امیدوار رانده بود و] اورا بدولت سلطنت وجهانداری استظهار بخشیده، [و] همیشه خود را مأمور حضرت خواجه میداشت، درین فرصت که (از) آمدن بابرمیرزا و کماهی احوال (او) خبر یافت، در خلوتی بحضور فایض الانوار خواجه تقرب طلبید، ودردفع صایل وحل واقعهٔ مشکل ازرای صوا بنمای ولایت پناهی استمداد فرمود، اکابر و اشراف ومحترفه [وسوقیه] و اضاف مردم شهر ومحلات وتوابع و بلوکات استغاثه پیش حضرت خواجه بردند، وباتفاق گفتند: اگر [ششماه و] یکسال باید قلعه‌داری میکنیم، حضرت خواجه برایشان آفرین فرموده بمحافظت شهر و قلعه اتفاق نمود، و سلطان [سعید] فرمود که رعایا[ی] که استطاعت داشته باشند از نزدیکی بشهردرآیند، وباقی بکوهها [و] مواضع دورروند. ودرشهربرهر کنگرهٔ سه کس مقرر فرمود، یك ترك ودوتاجیك که نگاه دارند، ودرهربرجی، خم آب، وسبوی روغن وهیمهٔ فراوان تعیین کردند، که دروقت جنگ روغن داغ کرده و آب جوشان برسر مخالفان ریزند. القصه آنچه درباب ضبط واستحکام مقدوربود تقدیم یافت. [و] بابرمیرزا چون بیك فرسنگی سمرقند رسیده بود و کسی درمقابل در نیامده، مبارزان لشکر او مغرور گشته، امیر خلیل و مولانا احمد یساول و جمعی دیگر مبادرت نموده بجانب سمرقند

تاختند ، وتیغ جلادت و مبارزت [بر] کشیده ، سورن انداختند ، وهرزمان از شهر مدد و کومك میرسید، تاشکست بر مردم خراسان افتاده، امیرخلیل (ومولانا احمد گرفتار و) دستگیرشد(ند) ، و باقی روی بهزیمت نهاده ، چون در راه ایشان جوی و جروءغا کها بسیار بود ، و ممر تنگ ، مردان و اسبان بریکدیگر می‌افتاد(ند) ، و سمرقندیان تیغ دریشان نهاده ، گروه انبوه کشتند واسیر کردند ، و بسبب این دست برد مردم‌سمرقند غلغلهٔ نشاط وشادمانی بآسمانی رسانید[ند] ، و اسیران را پیش سلطان (ابو)سعید برده ، بزبان سرزنش ازامیرخلیل‌احوال پرسید واستفسارحال دیگران نیزنمود، [مولانا احمد یساول‌جرئة نموده] گفت شاید که بواسطهٔما گرفتاران‌میان شما برادران‌صلح شود، این سخن مزاج سلطان سعیدرا موافق نموده، وددرعایت ومحافظت ایشان افزود ، چون این خبر باردوی بابر میرزا رسید اگر چه اردو بهم برآمد اما بابر میرزا را اثر [تغیر] ظاهر نشد [و] دیگر روز چون شیر خشمناك روی بتسخیر شهر آورده در جانب عیدگاه سرا پرده و بارگاه برافراشت ، و هم ازگرد راه پیش از آنکه یورت و مقام تعیین شود آتش پیکار و نیران‌کارزار در اشتعال آمد ، و از طرفین دست بردهای مردانهٔ نموده ، حملهاء گران بایکدگر پیمودند ، روز تا شب دلیران ودلاوران جانبین اززدن و کشتن‌ومصادمت ومطاردت نیاسودند، وروزدیگر بهمین‌منوال ازسفیدی صبح، تاسیاهی شام ،مبارزان در کشش، و کوشش [وجوشش] وخروشش بودند ، حاصل‌الامر تامدت چهل‌روز، آن دو گروه جهانسوز کین‌اندوز، ازصبح تاشام، وازشام تابام آتش‌پیکار می‌افروختند،وخرمن‌حیات‌یکدگر بشعلهٔ قهرمیسوخت، تازمستان درآمده، لشکربرف وسرما(نیز) برسرخراسانیان هجوم کرد، چنانچه‌تیغهاء چون‌قطرهٔ‌آب‌بردستهایخ‌می‌بست، وتیرها ازشدت [سرما] و برودت هوا از خانهٔ کمان که آتشی [بود] بیرون نمی‌جست ، وهردوفریق بواسطهٔ امتداد محاصره، واشتداد خنکی بتنگ آمدند ، ازطرفین متوسطان ترددو آمد (و) شد کرده ، سخن صلح درمیان آورد[ند] ، وبرآن قراریافت که از هردو جانب بندیان و گرفتاران راگذاشته ، آنطرف آب آمو، که ماوراءالنهرعبارت ازآنست داخل سمرقند باشد ، وبرین قرار عهد و پیمانرا ، بمواثیق وایمان مؤکد ساختند ،

وامیرخلیل ، ومولانا احمدیساول ، ودیگر امرای خراسان بتشریفات گرانمایه نوازش یافته باردوی بابرمیرزا ، آمدند ، واز این جانب نیز امیر احمدیار وامیر احمد افضل ، ومردم دیگر که گرفتار شده بود(ند) ، خلعت واکرام یافته ، بمقام خودباز گشتند ، و بابرمیرز [بعضی امرا و بهادرنرا که بلوازم مردانگی و جانسپاری قیام نموده بودند ، تربیت ونوازش فرمود] مراجعت نمود . [و] درچهارم محرم سنه [مذکوره ،][1] دربلدهٔ [معمورهٔ] هرات نزول اجلال فرمود .

۱ـ سنه سبع وخمسین وثمانمایه .

چمن سیوم از روضهٔ هفدهم

[1][در فرستادن بابرخان امیرخلیل را بجانب سجستان

چون بابر میرزا بدولت و اقبال ازماوراءالنهر بجانب بلدهٔ فردوس مثال هرات معاودت نمود ، درسنهٔ تسع‌وخمسین وثمانمایه امیرخلیل‌را ـ که فعیلی بود بمعنی‌فاعل از «خلل» نه‌از«خلت» ـ بطرف سجستان نامزد فرمود، چه‌ملك حسین ولدملك‌علی ازمتابعت طریق آبا واجداد کرام خود تجاوزنموده ، طبقهٔ باج وخراج که پدران اوهمیشه میگذارده‌اند درتوقف داشته بود،امیرخلیل بموجب فرمان متوجه شد،چون ملك حسین درمقام عصیان وطغیان راسخ بود ، مردم بسیار جمع کرده در استحکام شهر و قلعه مالا کلام نموده بود ، امیر خلیل بمدد محتاج گشته عرض کرده کومك طلبید ، بابرمیرزا امیراویس‌ترخان‌را باجمعی‌امرا ارسال نمود، وباامیرخلیل ملحق شده همه بیکبار یکران تا دروازهٔ سجستان راندند ، ملك حسین پناه بحصار برده شهر را استوار ساخته بود ، وجمعی مردم سیستان ازسرلاف و گزاف پیش آمده ، باقراول امرا آهنگ جنگ کردند، وعدد بسیاربقتل رسیدند ، باقی مردم سجستان درچهاردیوارقلعه خزیده سردر کشیدند ، وسپاه ظفرپناه امرای بابرمیرزا دایره کردار شهر را چون نقطه درمیان گرفتند، ملك‌حسین چون دانست که خیال اومحال‌بود وقوت مقاومت ندارد ، ورعایای

۱ــ روضه هفدهم درنسخه‌مج مشتمل برپنج چمن وسایرنسخه‌های مورد استناد شامل چهار چمن میباشد . و عبارت : [در فرستادن بابر خان امیر خلیل را بجانب سجستان وبفتوی وحکم شرع آویختند] ـ س۲ ص ۱۸۰ تا س۳ ص۱۸۳ ــ اعنی عمدهٔ مطالب چمن سیوم از زیادات مج میباشد ، و در مک . پا وس محذوف است و واقعه وفات سعدالدین الکاشغری درمج در آخرچمن سیوم، ودرمک. پاوس درچمن‌چهارم مذکور میباشد. ونیزوقایع رفتن بابر بمشهد ووفات اودر آنجا، وحوادث بعدازمرگ اودرمج درچمن چهارم ودرمک . پا وس درچمن سیوم مذکوراست ودرتقدیم وتاخیروزیاده ونقصان مطالب وعبائر نیزمیانه نسخه‌های موجوده اختلافاتی‌وجوددارد.

آن ولایت نیز از معاش بی‌قاعدهٔ اومنصرف گشته‌اند ، بجهت آنکه سیاست اوزیاده از گناه بود، وقتل‌ناجایگاه میفرمود، وتغییر اوضاع واخلاق آباواجداد خود نموده، با کدخدایان وارباب آنجا بشیوهٔ سلاطین ترك زندگانی میکرد ، و در وقت سوارشدن وفرود آمدن نقاره ، وطغرای احکام طریقهٔ دیگر می‌نوشت ، وخطبه وسکه بنام خود ساخت ، وتنکه دومثقال‌ونیم بنام خود مسکوك گردانید ، پس چون ازدرون وبیرون افواج فتن وهجوم مخالفان متوجه بجانب خود دید، بآب دیده دست از مال وجاه و ملك و سپاه شسته راه هزیمت پیش گرفت ، وازسجستان بیرون رفته پناه بجزیرهٔ زره برد ، وممملکت نیمروز بتمام امیرخلیل را صافی ومستخلص شد ، و خطبه وسکه بنام والقاب بابرمیرزا موشح گشت ، وآن پادشاه ملك بخش ملك نشان بود ،

بیت :

در رزم بدست آرد ودربزم ببخشد

ملکی بسواری و جهانی بسوالی

مجموع آن بلاد ودیار را برسم سیورغال بامیرخلیل بخشید ، وهمه سرداران نیمروز وزابلستان مطیع امرومحکوم فرمان اوشدند ، و ملك حسین دیگر باره سپاهی از هرجا فراهم آورده قصد سجستان کرد ، و غرض حاصل نشد و مغلوب و منکوب گریزان‌وسر گردان گشت، وبعدازچندروزسر اورا پیش‌امیرخلیل آوردند،وممملکت پور دستان‌وسام ونریمان‌بی‌مانع ومنازع‌امیرخلیل‌رامسلم‌شد، وتمال‌آن دیاردرسر او رفت ، وهنوزازاسفزار تاقندهار واز زاول‌تاکابل از تعدی وتطاول امیرخلیل و اتباع او ویران وپریشان است

فرد :

باران دو سالهٔ فرو ننشاند

این گرد بلا را که تو انگیختهٔ

وازسرداران و کلانتران آنمواضع بعد ازمصادرات و مطالبات بسیار کسی را زنده نگذاشت ، وآخرالامر بدان رسید که قصد تسخیرهرات کرد، وشهررا محاصره

نمود،چنانچه ذکر کیفیت آن درمحل خود از توفیق الهی امیدواراست .

پس چون[١] تاریخ هجری بسنهٔستین وثمانمایه رسید بابرمیرزا درزمستان این سال قشلاق در هرات فرمود ، و از اطراف سلاطین و ملوك رسل و رسایل بـدرگاه عـالیجاه فـرستادنـد ، از جـملـه سلطان سعید خـواجـه جعفـر تـاجـر را بـا تبرکات[٢] خوب وتنسوقات مرغوب ارسال‌نمود، اظهار محبت ووداد و مصادقت و اتحاد فرموده بود. وسلطان محمد ولدسلطان مراد که والی‌روم بود قاصد ومکتوب‌فرستاده شرایط دولتخواهی ظاهر کرده ، واولاد امیرطاهرنیزایلچی ارسال‌نموده صورت ایلی بازنموده بودند ، همه را بابرمیرزا بتشریفات پادشاهانه نواخته، وحاجات وملتمسات بقبول‌مقرون ساخته اجـازت انصراف ارزانی داشت . واز ولایت غزنین وکابل رئیس قطب‌الدین که پیش‌او کلانتر آن دیار بود عرضه‌داشت نمود، که«باکابلی» درین نواحی سرشر وطغیان بـرآورده انـواع ظـلم وفساد وتعدی وبیداد ازو واقع میشد ، بنده ناگاه برسر او تاخته ، مواد جمعیت او را پریشان ساخت، و«بابا» مشارالیه گریخته خودرا بطرف هندوستان انداخت ، ودرعرضه داشت خود التماس نموده بود که ضبط ومحافظت آن حدود وثغور بجانب اومفوض گـردد ، بابرمیرزا فرمود کـه حکومت وایـالت آن ولایت بتمام تعلق بـامیرخلیل دارد ، و صلاح وفساد اوبرای او مفوض است ، مقارن این حال قاصد امیر خلیل رسید ، عرض داشت که بفردولت قاهره تمام دیار نیمروز بتحت تسخیر درآمده بود ، اکنون شهرزمین داور مرکز باختر زمین است مفتوح گشت« کذا»، وسلطان‌محمد هـزارهٔ ، که سردار وصاحب اختیار طوایف نکودریست ایل و منقاد گشته در سلك بندگان درگاه درآمد ، بابرمیرزا فرستاده راکمر وشمشیر و کلاه نوروزی وخلعت ودو کلهٔ طلادوزی بخشید وخلعتهای خاصه

١ـدراصل (پس چون سنه ٨٦٠ تاریخ هجری بسنه ستین ...).

٢ـ تبرکات تبربکسراول زروسیم باکاف (علامت نسبت یاوحدت درفارسی) درآخر آن و بالف وتاجمع بسته شده است

یاتبرك بروزن‌تفعل (ازفعل برك = مبارك داشتن) بمعنی متبرك که مصدر درجای اسم‌مفعول استعمال شده وجمع آن تبرکات .

بجهت امیرخلیل ارسال فرموده نشان همایون فرستاد ، که تمامی صلاح و فساد آن ممالك بعهدهٔ شجاعت وبسالت وحیطهٔ کفایت و کفالت اوبازداشته آمده بهرچه رای او تقاضا نماید بتقدیم رساند

[۱] ودرین فرصت حسن سیریاف لوند باطلی «کذا» درهرات سب شیخین کرد، مقویان دین محمد اورا گرفته زبانش سوراخ کردند ، و ریسمان در کشیده گرد بازارها برآوردند، وبفتوی وحکم شرع اورا آویختند][۲]

ودرین سال ـ۸۶۰ـ جناب تقوی مآب ارشادپناه ، مولانـا سعدالملة والدین الکاشغری قدس سره ، [۳](ازلباس حیات مستعار عـاری ، روی بجامه خـانـهٔ عنایت حضرت باری آورد ، و)[۴][بداربقا رحلت فرمود] ، [۵](سروش عالم غیبی ، و منادی عرصهٔ لاریبی ندای ارجعی بسمع روح شریفش رسانید ، وخطاب مستطاب : وادخلی جنتی ، ازفضای ساحت قرب اله بگوش هوش آن ولایت پناه رسید ،

روی دل در حدیقهٔ جـان کـرد

منزل انـدر ریاض رضوان کرد)

[۶] [و در جوار مزار بزرگان شیخ زین الحق والدین الخوافی قدس سره مدفون گشت].

وقریب باین حال ذوذوابهٔ درجانب شرقی هرات ظاهرشد ، وازوقت طلوع صبح

۱ـ این عبارت دراصل «ودرین فرصت حسن سیریاف لوند باطلی درهرات ۵است سخین کرد ، مقویان دین محمد» قیاساً بسیاقت عبارت اصلاح شد

۲ـ تا اینجا اززیادات نسخه مج میباشد

۳ـ عبارت : (ازلباس حیات مستعار عاری روی بجامه خانهٔ عنایت حضرت باری آورد، و) از زیادات نسخه مک میباشد

٤ـ مج [بداربقا رحلت فرمود] مک این عبارت راندارد.

٥ـ عبارت: (سروش عالم غیبی ومنادی عرصهٔ لاریبی ندای ارجعی اندرریاض رضوان کرد) اززیادات مک میباشد

٦ـ عبارت [و در جـوار مزار بـزرگان شیخ قدس سره مدفـون گشت] اززیادات نسخه مج میباشد .

تاوقت غروب آفتاب عظیم مهیب وبزرگ مینمود ، [1] وبعد ازچند گاه ازطرف مغرب روشن و هویـدا ظهور میکرد ، ومـردم درین باب سخنان بسیار میگفتند ، چنانك بابرمیرزا اندیشناك شده ، بتحقیق احکام ذوذوابـه اشارت فرمود ، [2] و واقفان اسرار نجوم [3] ، [ومطلعان آثار سماوی] ، ترددها نموده ، برآن قراریافت ، که تأثیراو درین دیار نخواهد بود واین حکم ایشان برصدق حدیث : **کذب المنجمون برب الکعبه** ، دلیل واضح گشت

[4] **[امیرخسرو] :**

منجمی کـه کند صد غلط بپنجهٔ خـاك
رموزچرخ چه‌داند اگرچه‌هشیار است
چه‌آگهست زدهقان و کشت گرمی‌کان
درون دانـهٔ و دانـه درون انبار است

وواقعهٔ [5] [ناگزیر] بابرمیرزا درآن زودی بظهور پیوست .

١ـ مج مینمود ، بعد از مک پا بنمود وبعداز،
٢ـ مج : واقفان . مک . پا : وواقفان .
٣ـ مج پا : ومطلعان آثار سماوی .
مک : این جمله را ندارد
٤ـ مج پا : امیرخسرو . مک ندارد
٥ـ وواقعهٔ ناگزیر بابرمیرزا مک وواقعهٔ بابرمیرزا .

چمن[1] چهارم از روضهٔ هفدهم

در توجه بابر[میرزا] بمشهد مقدس و وصول یافتن او بحضرت اقدس

در[2] روزپنجشنبه‌بیست‌وپنجم شعبان سنهٔ ۸۶۰[3] [مذکوره، ابوالقاسم] بابرمیرزا بعزیمت طواف مشهدامام‌علیه‌السلام از «باغ‌سفید» بمنزل «باغ‌مختار» فرمود، وماه صیام درآن مقام خجسته فرجام بآداب صیام وادای قیام اقدام نمود، و عید کرده، از[4] «باغ مصلی» به «باغ مختار» خرامید، وجشنی[5] خسروانه‌برسم عید ترتیب فرموده، ازاسباب سرور وبهجت، وانواع تکلفات، والوان نعمت غیرازشراب ناب همه چیز(ها)[6] مهیا بود، (چه) درآن ایام بابرمیرزا ازشراب مدام تایب بود، وشهرشوال را درپناه عافیت ذوالجلال بسعادت واقبال گذرانیده، سوم ذی‌القعدةالحرام‌ازآنجا بصوب مشهد مقدس

۱ــ مک: چمن سیوم ازروضه هفدهم‌درتوجه بابر بمشهد.
مج چمن چهارم ازروضهٔ هفدهم درتوجه‌بابرمیرزا بمشهد.
توضیح: درنسخه‌مج بعدازعبارت «ودرچهارم محرم سنه مذکوره دربلدهٔ معموره‌هرات نزول‌اجلال‌فرمود» == ص۱۷۹س۶ــ۵ عبارت :«چمن سیوم‌ازروضهٔ هفدهم‌درفرستادن بابرخان امیرخلیل را بجانب سجستان» ذکرشده و عمدهٔ مطالب آن ازاضافات نسخه مج‌است ووقایع (رفتن بابرمیرزا بمشهد ووفات‌اودرآنجا) درنسخه مج‌درچمن‌چهارم‌از روضهٔ هفدهم، ودرمک درچمن سیوم مذکوراست. وواقعه وفات سعدالدین الکاشغری در نسخه مج‌درآخرچمن سیوم ودر نسخه‌مک درآخرچمن‌چهارم‌مذکورمیباشد ومیانه عبارات ومطالب نسختان دربن‌موارد نیزاختلافاتی موجوداست که درمحال خود تذکر داده خواهد شد، و اما نسخه یا در این محل صفحات آن بکلی مخدوش و سیاه وتا اندازه غیر قابل استفاده است.
۲ــ مج : روز . مک : در روز .
۳ــ مج مذکوره ابوالقاسم مک این جمله را ندارد
٤ــ مج ازمصلی مک : ازباغ مصلی .
٥ــ مج جشنی . مک : جشن
٦ــ مج همه چیزمهیا بود، درآن ایام . مک: همه چیزها مهیا بود، چه درآن ایام .

ر کضت ونهضت فرمود، وچهاردهم‌ماه‌مذکور «چهارباغ» مشهد (مقدس)[۱] مضرب خیام گردون احتشام گشت، و روز دیگر بطواف روضهٔ حضرت‌امام‌علیه‌سلام‌اله‌العلام فایز گشته، وروزعید اضحی در آن مقام معلا وظایف قربانی و دعا و نیاز و جمیع آداب چنانچه دانی بجای آورده، یراق قشلاق هم درآن خطه اتفاق افتاد، و زمستان آنجا گذرانیده پیوسته بملازمت قبه و بارگاه حضرت امام مواظبت مینمود وبنشاط شکار، وجانوزانداختن، وسیرنمودن، در اطراف مشهد میل میفرمود [۲] [وگاهی که خوشی هوا مقتضی ومقاضی شدی بکولخشك[۳] میرفت، وازصبح تاشام‌درآن خجسته مقام‌بابتان سیم اندام، و جوانان عشرت ساز، و گویندگان خوش آواز، وسازندگان بدیع نواز فرمودی]، از قضا نصف‌النهار یك روز که امرای کبار، و نوئینان نامدار، و ارکان دولت، و اعیان حضرت در خدمت آن پادشاه جمشید جاه کمر طاعت بسته بودند، ناگاه درویش ژولیده موئی برسر سنگی که بر اطراف[۴] [آن سنگ] از همه جوانب ملازمان پادشاه[۵] (بودند)، ظاهرشد، وترجیع بند غریب متضمن[۶] [اظهار] بی‌اعتباری وبی‌وفائی دنیای غدار که بندترجیع این[۷] [بیت] بود، که

[اوحدی][۸]:

این همه[۹] طمطراق کـن فیکون

ذرهٔ نیست پیش اهـل جنون

۱ـ مج: مشهد مضرب. مک مشهد مقدس مضرب.

۲ـ عبارت [وگاهی که خوشی هوا مقتضی ... بدیع نواز فرمودی] اززیادات نسخه مج میباشد

۳ـ کولخشك درجغرافی حافظ ابرومذکور نیست

٤ـ مج اطراف آن سنگ ازهمه مک: اطراف ازهمه،

۵ـ مج پادشاه ظاهر. مک پادشاه بودند ظاهر.

٦ـ مج اظهار مک این کلمه را ندارد

۷ـ مج این بیت بود مک این بود

۸ـ مج اوحدی مک مثنوی

۹ـ طمطراق بضم‌هردوطاء بمعنی کروفروشان و تجمل آیندراج.

بآوازمهیب، وادای عجیب آغاز کرد ، وزیاده ازپنجاه بیت برخواند، وخاطرهای حاضرآنرا ازملاحظهٔ معانی که درالفاظ آن شعرمخزون بود محزون گردانید، وچون ترجیع بانتها رسید ، درویش ناپیدا گشت ،[1] [چنانکه] کسی (ندانست) که از کجا [آمد] و کی آمد ، و کی رفت.

[2][کمال اسمعیل] :

بر سر این خـاکیان از غیب آمـد ناگهان

همچوجان تنها وهوش ازجمله دلها برد ورفت

پس چون زمستان بآخر آمد بابرمیرزا[3] [بعزم‌قشلامشی] میل[ناحیت] رادکان فرمود ، [و] چند روز بشکار وجانورپراندن مشغولی مینمود ، ناگاه «آق شنقار»[4] که پادشاه را بجانب اومیل واهتمام تمام بود ، ناخن او بشکست، وخاطر[5] [عاطر] پادشاه بدان سبب متغیر گشت و هم درآن روزبجانب مشهد معاودت نمود ، و یکسال گذشته بود که از[6](شرب) شراب در مقام اجتناب بود ، درین روز که ایام ربیع و لطافت هوا وملالت خاطر متقاضی گشت بحکم آنک

[7] [ع] : خندهٔ گل هست تقاضای می

میل نشاط شراب فرموده ، اسباب مجلس ترتیب فرمود ، و در روز آخر عمر

۱ــ مج : گشت چنانکه کسی که از کجا آمد و کی آمد
مک : گشت کس ندانست از کجا و کی آمد
۲ــ مج کمال اسمعیل مک این جمله را ندارد
۳ــ مج بابرمیرزا بعزم قشلامشی‌میل ناحیت رادکان‌را فرمود وچند .
مک : بابرمیرزا میل رادکان فرمود چند
٤ــ آق شنقار: آقسنقر وزن چارعنصر مرغی‌است شکاری‌ازجنس شاهین وچرغ. یاآق‌سنقر مرغ‌شکاری‌سفید چه آق‌بترکی سفید است . آنندراج
۵ــ مج خاطرعاطرپادشاه مک : خاطرپادشاه
٦ــ مج ازشراب مک : ازشرب شراب
۷ــ مج ع . مک ندارد

لباس[1] [توبه] ، وذیل طهارت انابت بلوث[2] (خمر) بیالود ،

[3][ع] : که مست خواهم ازین[4] (عالم) خراب گذشتن

وصباح سه‌شنبه ۲۵ربیع الثانی سنه احدی وستین و ثمانمایه، درعین عشرت و کمال کامرانی که زبان حال بفحوای این مقال مترنم بود که

بابرمیرزا :

نوروز و نوبهار و می و دلبران خـوش

بابر بعیش کوش که عالم دوباره نیست

ازچهارباغ مشهد درمحفه درآمده ساعتی سیرفرمود، و ازراه عیدگاه معاودت نموده برسریرسلطنت تکیه زد ، بعد ازاندك زمانی تغیربرمزاجش ظاهرشده بربعضی ملازمان غضب کرده بقهر برخاست ، اصحاب مجلس را تصور شد که اثر خمار بر[5] [پادشاه] مستولی شده ازمجلس بیرون رفتند ، و درهمین روزپادشاه[6] [آگاه] احوال خود دیگر،وعنان عمروزندگانی درقبضهٔ قضا وقدر دید ، ازجمیع مناهی ومنکرات ، وتمامی ملاهی و مسکرات بتجدید توبه‌نموده، بادای‌شهادت قیام نموده، وازین محنت خانهٔ دنیای[7] [فانی] بطرف سرای راحت فزای عالم جاودانی رحلت فرمود ، و از راه مفاجات بجانب داربقاروان گشت.

[8][خواجه] سلمان :

ای دریغ آن شمع بزم افروز ملك خسروی

کش بیك دم گشت دور غم فـزای عمر کـاه

۱ـ مج : توبه مک : این‌کلمه را ندارد

۲ـ مج : بلوث بیالود . مک : بلوث خمر بیالود

۳ـ مج : ع مک : ندارد

٤ـ مج : ازین خراب مک : ازین عالم خراب

٥ـ مک : خمار برومستولی مج : خمار برپادشاه مستولی

٦ـ مج : و همین روز پادشاه آگاه احوال
مک : ودرهمین روز پادشاه احوال

۷ـ نمود و ازین محنت خانهٔ دنیای فانی بطرف .
مک : نموده وازین محنت خانهٔ دنیای بطرف

۸ـ مج خواجه سلمان . مک : سلمان .

شد وجود نازنین صافی ترازآب حیات
در میان خاك ریـزان طیب الـه ثـراه
روز ها باید بجان گردیدن این افلاك را
تاچنان ماهی شود طالع زدورسال وماه

[۱]وروزدیگرنعش رفیعش‌را برداشته در گنبذ مدرسهٔ خاقان مغفورشاهرخ میرزا درجوار مرقد فردوس احتشام حضرت امام علیه [التحیة و][۲] السلام خوابگاه یافت .

[۳](خواجه) کاتبی:

سرم را وقت رفتن آستان یارمنزل شد
بحمداله اگرسررفت‌خوش‌سرمنزلی‌دارم

و اطبای حاذق استعمال زهری تفرس نمودند[۴][و هر آینه چون عندالحیات و بعدالممات خاك نشینی آستان قدسی آشیان امامت پناه حوالهٔ آن پادشاه نیکخواه بود ، اول شرط طریقت موافقت است ، قرب جوار همین اثرتواندبود که آن امام دین بانگور مسموم شهید شود ، واین امام ملك بآب انگور مسموم ، تا از وجهی موافقت قریب ، وازوجهی دیگرمفارقت بعید بینهما بظهورپیوندد ، اناللہ وانا الیه راجعون] .

ابوالقاسم[۵] [بابر] میرزا مدت ده سال در خراسان پادشاه باستقلال بود ، ومازندران، وسمنان ، ودامغان تا ولایت بدخشان، واز کنار جیحون ، و مرو، وماخان تا اقصی زاولستان درتحت فرمان داشت ، و عراق و فارس مسخرساخت[۶] . [و لشکر بهرام قهر بماوراءالنهر کشید ، و] باخلاق حمیده واوصاف پسندیده متصف بود، و کف

۱ــ مج : وروز . مک روز
۲ــ مج علیه‌التحیة والسلام . مک : علیه‌السلام
۳ــ مج :کاتبی مک خواجه‌کاتبی
٤ــ عبارت [و هر آینه چون عندالحیات ...... اناللہ و انا الیه راجعون] از زیادات نسخه مج است .
٥ــ مج ابوالقاسم بابرمیرزا مک : ابوالقاسم میرزا
٦ــ مج ولشکربهرام قهربماوراءالنهر کشید ، و
مک این عبارت را ندارد

دریانوال او در بخشش مال و بذل بی‌ملال ازکان و دریا کریم تر بود ، و بسخنان فقرا واهل‌اله رغبت تمام داشت، [1][واگرچه بحسب ظاهر بسبب استیلاءِ بعضی امرا درامور ملك و مال تغافلی مینمود ، از روی حقیقت در عواقب کارها و مآل روزگارها تدبر میفرمود]

القصه: هم درآن روزامرا اتفاق کرده ، وپیمان بسته ولد اوشاه محمود میرزا [را][2] بر تخت نشاندند ، و او یازده ساله بود ، و ابراهیم میرزا ولد علاءالدوله میرزا درهرات‌محبوس بود، چون خبراین واقعه شنید خلاص یافته عزم خروج کرد ، وبیان احوال اوخواهد آمد .

[3][ودرین فرصت امیربابا حسن دراسترابادبود، عرضه داشت که جرجان زمین بیمن دولت پادشاه مضبوط ومحفوظ است، و کمرانقیاد بسته.بهرچه اشارت رودبجان قیام خواهد رفت] .

وچون شاهزاده متوجه هرات گشته ، بجام رسید خبرآمد، که سلطان ابراهیم میرزا خروج کرده ، با غلبهٔ بسیار بطرف آب مرغاب بیرون رفت ، وشاه محمود [4][میرزا] بیست وششم جمادی‌الاول در«باغ مختار» فرودآمد .

ودرین سال اختلال تمام باحوال خراسان راه یافت ، و در هر گوشه مفسدی [5][ومتغلبی] سربرآورده، خیال استقلال‌درسر انداخت ، ودرهرناحیتی شریری، ومفتنی خروج کرده‌سودای‌استعلادردماغ آورد.[6][وبسبب‌عدم‌پادشاهی‌ذی‌شوکتی که بدفع‌مضار واخطاروانزجارفجار واشرارقیام‌نماید ، که **لولا السلطان لاکل الناس بعضهم بعضا،**

١ــ عبارت : [واگرچه بحسب ظاهر.... روزگارها تدبر فرمود] اززیادات مج میباشد .

٢ــ مج میرزا را برتخت . مک میرزا برتخت .

٣ــ عبارت : [ودرین فرصت امیر بابا حسن قیام خواهد رفت] از زیادات نسخه مج میباشد .

٤ــ مج میرزا مک : ندارد

٥ــ مج : ومتغلبی مک : ندارد .

٦ــ عبارت: [وبسبب عدم پادشاهی .... بظهور پیوست] اززیادات مج‌میباشد

در اطراف مملکت سلب و نهب وهرج ومرج ظاهرشد ، هر خود بینی ازخود نوبتی برساخت، وهرخسیسی خودرا رئیسی تصور کرد، وفحوای: **تغیر الزمان والاخوان** ، بظهور پیوست ،] وآن خلل وآفات وفتنه و فترات که مردم از واقعهٔ شاهرخ میرزا گمان میبردند باضعاف آن[1] (از) فوت بابرمیرزا حادث گشت .

ازجملهٔ بلیات که بهمهٔ خانهارسید وجه «سرشمار» بود، که امیرشیخ ابوسعید قرا ارسلان طرح انداخت ، برهر[2] [سرا] مبلغی رقم کرده حواله نمودند ، و شهر را بدوقسم کرده،نوکران دوامیردرکارشدند،[3] ودردوسه‌روزمبلغ‌موفور بوصول‌رسانیدند.

بلای دیگر دیوان شدن خواجه کلان بدکیش بود باتفاق خواجه علی امیر خواجه ، بسعی امیر شیخ ابوسعید ،[4] [و دست وزارت و صدر دیوان بوجود آن دیوان بدکردار ملوث شد ومضمون منظوم

ع: کار دیوان بوحش وطیر رسید

با بلغ وجهی مبین گشت .] و آن دو لئیم[5] [خسیس طبع شیوهٔ ظلم و عدوان پیش گرفته اولاً محصولات اوقاف مساجد ومدارس و بقاع خیرات که حقوق‌طلبهٔ‌علوم‌دین ووظایف ورواتب‌اهل‌استحقاق وفقراومساکین بود بازبستدند، وثانیاً] وجوهی که(از) سرشمار گرفته بودند برهر دیناری نه دینار دیگر افزوده ،[6] [و] تحصیلات نوشتند و محصلان غلاظ وشداد درکارشد[7] [ند] ، و[8] [چون مبلغ که مدعای ایشان بود تدارك

۱ــ مک : آن ازفوت . مج آن فوت
۲ــ مج: برهرسرا . مک: برهرا؛ ظاهراً هردو نسخه مخدوش و (برهرسر) صحیح است .
۳ــ مک : ودردوسه روز مج دردوسه روز
٤ــ عبارت [ودست وزارت وصدردیوان........ بابلغ‌وجهی‌مبین گشت]ازز یادات‌مج است.
٥ــ عبارت [خسیس طبع شیوهٔ ظلم وعدوان باز بستدند وثانیاً] ازز یادات مج میباشد.
مک وآن دولئیم بعدازظلم وبدعت بسیار وجوهی که ازسرشمار
٦ــ مک افزوده تحصیلات مج افزوده وتحصیلات .
۷ــ مج شدند. مك شد.
۸ــ عبارت : چون مبلغ که مدعای..... مردم متجاوز بود. از زیادات مج است .

آن از حیز قدرت مردم متجاوز بود] آتش ظلم و بیداد بالا گرفت ، و دود ستم از[1] [سراها و] خانها برآمد ، و مردم ازعقوبت[2] و شکنجهٔ [بسیار] اهل و عیال گذاشته فرارنمودند ،[3] [وبعضی دیگر نزدیك بهلاك رسیده] ، و هرچند امرا بصریح و کنایت وایما و اشارت در دفع این تعدی ممانعه نمودند ، و عورات سر [ها][4] برهنه وموپها باز کرده بدیوان آمدند ، و فزع و افغان بکیوان رسانید[5] بهیچ جا نرسید .[6] [وشیخ ابوسعید شقی بی‌عاقبت در وصول مبلغ مبالغه مینمود] ، وچون مظلومان از همه بابی نا امید گشتند روی عجز و نیاز بدرگاه بی نیاز کار ساز آوردند ، تا بحکم کریمهٔ **امن یجیب المضطر اذ دعاه و یکشف السوء** ، حضرت پادشاه ظالم سوز مظلوم نواز بفریاد بیچارگان رسیده ، امیرشیرحاجی را در خاطر انداخت که شاه محمود میرزا را ازباغ زاغان بشهردرآورد ، وفرمود تامنادی کردند، که ازوجه سراشمارهیچ کس یك دینار[7] (ندهد) ، و هرچه داده باشند بازستانند ، و نوکران امیرشیخ ابوسعید را هرجا ببینند غارت کنند ، وجمیع امرا که ازاقوال وافعال[8] (او) [آزرده، و] (متنفرو) [متفرق] بودند ، درمخالفت اواتفاق نموده یك دل ویك عزم بشهردرآمدند ، وآنشب پاس داشته ، روزدیگر ،[9] [امیر] شیخ ابوسعید اظهارمخالفت کرده ،[10] [با برادر خود

۱ـ مج ازسراها وخانها مک : ازخانها
۲ـ مج عقوبت وشکنجهٔ بسیار اهل.
مک : عقوبت شکنجهٔ اهل.
۳ـ مج وبعضی دیگر نزدیك بهلاك رسید.
مک : این عبارت را ندارد .
٤ـ مج : سرها مک سربرهنه.
٥ـ مج رسانید . مک : رسانیدند
٦ـ عبارت [وشیخ ابوسعید شقی بی‌عاقبت مبالغه مینمود] اززیادات مج میباشد
۷ـ مک : دینارندهد وهرچه مج دیناروهرچه
۸ـ مج وافعال آزرده و متفرق بودند
مک : وافعال اومتنفر بودند
۹ـ مج : دیگر امیر شیخ . مک : دیگر شیخ .
۱۰ـ مج بابرادرخود حسین علی مک : این عبارت را ندارد .

حسین علی] ازدرهٔ دو برادران بیرون رفت . امیر شیر حاجی با کثرت بسیار از عقب اوروان گشت ، وهجوم وازدحام عام بمرتبهٔ بود که درك اوهام ازتصورآن قاصرماند ، ودرشمال کوهٔ مختارهردو گروهبهم رسیدند ، [۱] بجنگ وجدال اشتغال نمودند، ونفرین مظلومان وشومی کفران ولی نعمت تأثیرنموده ، شیخ ابوسعید [۲] [که باشیران شرزه لاف مصاف میزد] بقتل رسید ، وسر [۳] [پر] شراو (را) که آشیان دیو غرور بود از تن جدا کرده بر «دروازهٔ ملك» آویختند

لمولفه :

نشدآه ستم کش را سلاح [۴] وبرگ کس مانع
که بیدار هست با صد تیغ سازد باد لرزانش
بنای دولت ظالم اگـر محکم چو کوه آمـد
شود از صرصر آهی مزلزل جمله ارکانش

درخلال این احوال خبررسید که سلطان ابراهیم میرزا [را] [۵] درنواحی مرغاب جمعیت تمام در سلك انتظام [۶] [جمع] آمده ، وعزیمت هرات دارد . امرای [۷] ترخان[ی باامیرشیرحاجی] درباب هردوشاهزاده مشورت کرده ، برآن قرار دادند ، که باتفاق

۱ــ مج بهم رسیده جنگ وجدال اشتغال نمودند.
مک : بهم رسیدند بجنگ وجدال اشتغال نمودند
۲ــ مج : که باشیران شرزه لاف مصاف میزد
مک : این عبارت را ندارد
۳ــ مج : وسرشراورا که آشیان
مک وسرپرشراو که آشیان
٤ــ مک : سلاح برگ مج : سلاح وبرگ
٥ــ مج : میرزارا درنواحی مک : میرزا درنواحی
٦ــ مج : انتظام جمع آمده مک : انتظام کشیده .
۷ــ مج امرای ترخانی باامیرشیرحاجی درباب
مک : امراء ترخان درباب .

گوهرشادبیگم میان ایشان صلح شود، [1] ومکاتبات نوشته، دراین باب یکی، [2] ازنوکران [گوهرشاد] بیگم [که] عزیمت نمود ، [3] جمعی [ازشیاطین الانس] وسوسه کرد[ه ، در خاطر امیرشیرحاجی نشاند]ند ، که [گوهرشاد] بیگمرا میل بجانب [سلطان] ابراهیم میرزا است [4] [که ولد میرزا علاءالدوله است ، چه محبت بیگم بعلاءالدوله میرزا از آفتاب روشن تر، و [5] مشهودتراست] ، واتفاق امرای [6] ترخان[ی] مبنی برین معنی است [7] [وامرای ترخانی رابسبب خیل وخدم وایل وحشم کجا درخاطرخطورمیکرد که کسی گرد تعرض ایشان گردد]

القصه : امیر شیر حاجی [8] [متوهم گشته گرد فریب واحتیال برآمد ، و] باتفاق پهلوان حسین دیوانه بانوکران قراردادند ، که چون امرا برسم کنکاج بکوشك باغ زاغان درآیند، [9] [فرصت نگاهداشته] دست بردی نمایند، سلخ جمادی الاخر [10] (بود) که امرا بکوشك در آمده بموجب مواضعهٔ که کرده بودند ، تیغ بی دریغ در ترخانیان

۱ــ مج : مکاتبات مک : مکاتیب

۲ــ مج : از نوکران گوهرشاد بیگم که عزیمت نمود مک : از نوکران بیگم عزیمت نمود

۳ــ مج: جمعی ازشیاطین الانس وسوسه کرده، درخاطر امیرشیرحاجی نشاندند که گوهرشاد بیگم را میل بجانب سلطان ابراهیم .
مک : جمعی وسوسه کردند که بیگم را میل بجانب ابراهیم

٤ــ عبارت [که ولدمیرزا علاءالدوله است چه محبت بیگم بعلاء الدوله میرزا از آفتاب روشن ترومشهودتراست] اززیادات مج است

٥ــ دراصل «مشهور» براء، وقیاساً وبرحسب سلیقهٔ سلیم وسیاق عبارت به کلمه «مشهود» بدال اصلاح و تبدیل گردید ،

٦ــ مج پا ترخانی مک ترخان

۷ــ عبارت [وامرای ترخانی را بسبب خیل وخدم وایل وحشم کجا درخاطرخطورمیکرد که کسی گرد تعرض ایشان گردد] ، اززیادات نسخه مج میباشد

۸ــ عبارت متوهم گشته گرد فریب واحتیال برآمد ، و اززیادات نسخه مج است

۹ــ مج فرصت نگاه داشته مک این عبارت را ندارد

۱۰ــ مج جمادی الآخر که امرا جمادی الآخر بود که امرا

نهادند[1] ، [فی‌الجمله] امیر اویس ترخان کاردی در دست[2] (داشت) کـه گوشت (ریزه میکرد) بـا وجود چند زخم که (بآن) رسیده بود ، برخاست و در امیر[3][شیر] حاجی آویخته کارد درشکم اوزد[4][وزخم گران حوالهٔ او کرد]،(و)نوکران امیرحاجی غلبه کرده [امیراویس ترخان] وپسرش [امیریوسف وامیرخسروترخان]را بقتل آوردند، [5][وامیر شیرحاجی بسبب زخم کارد که در وی افتاده بود جمعی او را کشته پنداشته بگذاشتند ، وامیر غیاث‌الدین پیرعلی ترخان زخم کاری یافته ، بحیلهٔ از آن مهلکه جان بدر برد ، وامیرمحمد ترخان بحکم الغریق یتعلق بکل حشیش، التجا بهپهلوان حسین دیوانه برد ، وهمراه اواز کوشك بیرون رفت، وآن بی‌مروت ازدیوانگی‌چنان جوانی‌رابکشت وترحم نکرد ، وبجانب خواف روان شد ، وامیرنظام‌الدین [6]احمد امیرفیروزشاه از آن غرقاب فنابیرون رفته از راه زیارتگاه متوجه‌تون بود ، دراثنای راه بهم باز خوردند ، بمجادلـه و مقاتله در یکدیگر افتادند ، و پهلوان حسین غالب آمـده ، امیر احمد را بقتل رساند ،

ع : زان شیشه خانه آه که دیوانه دررود[7]]

وچون خبر[8] این وقایع ب[سلطان] ابراهیم میرزا رسید این‌حالات‌را ازمقدمات

۱ــ مج نهادند فی‌الجمله امیراویس مک نهادند امیراویس

۲ــ مک دردست داشت که گوشت ریزه میکرد باوجود چند زخم که بآن رسیده بود
مج دردست که گوشت می‌خورد باوجود چند زخم که رسیده بود

۳ــ مج امیرشیرحاجی مک امیرحاجی

٤ــ مج درشکم اوزد و زخم گران حوالهٔ او کرد ، نوکران امیر حاجی غلبه کرده امیر اویس ترخان وپسرش امیریوسف وامیرخسروترخان را بقتل
مک درشکم اوزد ونوکران امیرحاجی غلبه کرده اورا وپسرش‌رابقتل

۵ــ عبارت : [وامیرشیرحاجی بسبب زخم کارد که دروی افتاده بود جمعی ... که دیوانه دررود] اززیادات نسخه مج میباشد وازمک وپا محذوف است

٦ــ احمد امیر فیروز بکسر دال احمد که در فارسی بجای کلمه «ابن» استعمال میشود یعنی (احمدبن امیرفیروز)

۷ــ دراصل : زان شیشه خانه آه که در دیوانه در رود . قیاساً اصلاح شد

۸ــ مج خبر این واقعه بسلطان ابراهیم
مک خبراین وقایع بابراهیم

ظهوردولت، وانتظام اسباب سلطنت خود شمرد[1] ، [پس] امیر[شیر] حاجی چون بچنین امرهایل وکارخطیراقدام نمود ، شاه محمود میرزا را از باغ زاغان بحصاراختیارالدین درآورد ،[2] [گوهرشاد بیگم را نیز بمدرسهٔ حضرت خاقان مغفور بپای حصار ساکن گردانید ، و امیر حاجی چون بسبب زخم ضعیف و بد حال بود] بمعالجه[3] [و التیام] (خود) مشغول گشت .

۱ــ مج شمرد پس امیرشیرحاجی مک : شمرد وامیرحاجی .

۲ــ عبارت : [گوهرشادبیگم را نیزبمدرسه حضرت ...... ضعیف وبدحال بود] اززیادات مج است .

۳ــ مج بمعالجه والتیام مشغول
مک . پا بمعالجه خود مشغول

چمن پنجم از روضهٔ هفدهم

درجلوس ابراهیم میرزا برفراز مسند سلطنت انتما

سلطان ابراهیم که از حبس خلاص یافته[1] [بود، و] بجانب (آب) مرغاب رفته، بعدازارتکاب چندین شداید ومحن، و احتمال انواع مکاید وفتن، سپاهی فراهم آورده[2] عزیمت هرات فرمود، وصباح سه‌شنبه هفتم رجب نزدیك بباغ مختاررسید. وشاه‌محمود میرزا بعزیمت فراررکاب سرعت گران، وعنان نهضت سبك گردانیده، متوجه مشهد مقدس گشت، وامیرشیرحاجی بجانب حصارنرتو[3] [بیرون] رفت، وهرات بی‌منازع ومعارضی[4] [سلطان] ابراهیم میرزا را مستخلص شد، وهم در روز مذکور بباغ مختارنزول فرمود وجمعی از عقب گریختگان فرستاده، چندی را گرفتند، وبعضی را کشتند، وبعضی را گذاشتند. و [سلطان][5] ابراهیم میرزا بعد ازادای شکر[6] [تأیید] الهی برسریرسلطنت وپادشاهی، ومستقرخلافت آبا واجداد جمشیداقتدار خود استقرار فرمود، وچند روز (از)[7] محنت سفر و سر گردانی وتفرقهٔ روزگار برآسود و اواسط شعبان بعزم استیصال شاه محمود میرزا توجه نمود، شاه محمود میرزا که بمشهد رفته بود، امرای بابرمیرزا ازاطراف خراسان پیش اوجمع شده بودند ومتوجه هرات گشته[8]، [و] در[نواحی قصبهٔ

١ـ مج : یافته بود وبجانب مرغاب .
مک : یافته بجانب آب مرغاب
٢ـ مج آورد . مک . پا آورده
٣ـ مج پا نرتو بیرون رفت مک نرتو رفت .-
٤ـ مج پا معارضی سلطان ابراهیم مک معارض ابراهیم
٥ـ مج : گذاشتند وسلطان ابراهیم مک . پا : گذاشتند وابراهیم
٦ـ مج شکرتأیید الهی مک . پا س شکرالهی
٧ـ مک . پا س دور ازمحنت . مج : روزمحنت .
٨ـ مج : گشته ودر نواحی قصبه کوسویه نزدیك
مک پا : گشته در نزدیك

کوسویه]نزدیك «رباط امیرشاه ملك» هر دو سپاه کینه‌خواه[1] [چون دو ابرسیاه که برق آن تیغ‌وباران اوتیرباشد] بیکدیگر ملاقی شدند ، و از گرد معرکه ابر بلا ساخته ، وازنخل نیزها رایت جنگ و وغا وسنجق فتنه وغوغا برافراخت

[2](خسرو) :

گـرد سواران کـه بخـورشید جست
قنطره بـر چشمهٔ خـورشید بست
نیزه از آن گـرد کـه بـرشد بمهر
گشت جـزیـره بـمحیط سپهر
بس کـه زمین شد ز عـلم سایـه دار
مانـد چـو سایـه زدگـان بی قـرار

از صدای طبل جنگ بازاجل در پرواز در آمده چنگ بشکار جانهاباز کرد ، و زاغان از گوشها روی بصد طیور ارواح دلیران آورد ، بهرام شدید الانتقام از سهم ناوك کمانداران تیز شست سپر قرمزی آفتاب پیش‌رو گرفت،ورمح‌شهاب‌ثاقب‌ازضربت حسام‌خون‌آشام بهادران‌چابك‌دست‌درشکست‌افتاد،ودلاوران به تیغ وتیرجامهٔ‌جانهامی بریدند ، ومیدوخت ، وبآب صمصام ، وباد حمله آتش کین می‌نشاندند ومی‌افروخت

[3][لفردوسی :

ز غریـدن کـوس حـربی ز دور
گمان شد که آمد سرا فیل وصور
ز فریاد و افغان چون رستخیز
بـوحش بیابـان در آمـد گـریـز]

۱ــ مک پا سپاه کینه‌خواه بیکدیگر ملاقی .
مج سپاه کینه‌خوان چون دو ابر سیاه که برق آن تیغ و باران اوتیر باشد بیکدیگر ملاقی
۲ــ مک خسرو مج پا این کلمه را ندارد .
٤ــ مج: [لفردوسی ــ زغریدن کوس .... بیابان در آمد گریز] اززیادات نسخه مج‌میباشد.

فی‌الجمله ازابتدای لشکرشاه محمودمیرزا غالب شد، ومیمنه ومیسرهٔ معارضانرا برداشته متوجه هرات گشتنند ، چون قلب[۱] (سپاه) [سلطان] ابراهیم میرزا از ثبات مردانگی منقلب نشده بود ، امیر احمد ترخان بادل‌قوی‌ازقلب حمله کرده،بیکدست برد مردانه سپاه مخالف راازپا درآورد، ودریك‌ساعت غالب‌مغلوب وقاهرمقهور گشت ، وشاه محمود میرزا دیگربار بجانب مشهد فرارنمود ، [۲]وامرا و وجوه سپاه او گرفتار شدند ، و [سلطان][۳]ابراهیم میرزا ازعقب گریختگان بجانب مشهدنهضت فرمود ، وروز[۴](بیست و) پنجم شعبان خبر بهرات آمد که شاه محمود میرزا غالب شد ، و بعد از زمانی مردم بسیارآمده [۵][خبرآوردند] که [سلطان] ابراهیم میرزا ظفر یافت ، ودرهمین روز قاصد سلطان سعید[۶] [سلطان] ابوسعید میرزا رسید، وجهت اکابرهرات نشانها آورد که فردا صباح[۷] [که بیست وششم شعبان است] سلطان سعید بتأیید ملك مجید نزول اجلال میفرماید .

وجناب معالی نصاب شیخ‌الاسلام[۸] [الاعظم مرجع اعاظم العلماءِ فی‌العالم] مولانا قطب‌الملة والدین یحیی‌التفتازانی [نوراله مرقده]ـ که اوراابراهیم میرزا جهت رسالت

۱ـ مج چون قلب سلطان ابراهیم مک چون قلب سپاه ابراهیم
۲ـ مج پا:فرارنمود،وچون سپاه او.
مک فرارنمود ، وامرا ووجوه سپاه
۳ـ مج پا گرفتارشدند و سلطان ابراهیم
مک ،گرفتارشدند. وابراهیم.
٤ـ مج ورروزپنجم شعبان مک . پا ورروز بیست وپنجم شعبان
۵ـ مج بسیارآمده خبرآوردند که سلطان ابراهیم
مک بسیارآمده که ابراهیم
٦ـ مج سلطان سعید سلطان ابوسعید
مک سلطان سعید ابوسعید
۷ـ مج [که بیست وششم شعبان است] مک این عبارت را ندارد
۸ـ مج و جناب معالی نصاب شیخ الاسلام الاعظم مرجع اعاظم العلماء فی العالم مولانا قطب‌الملة والدین یحیی‌التفتازانی نوراله مرقده که اورا.
مک . پا و جناب معالی مآب مولانا قطب یحیی التفتازانی شیخ الاسلام هرات که اورا

و مصالحت پیش سلطان سعید فرستاده بود ، وسلطان سعید بعد از ملاقات فرموده که چون بهرات رسیم بموجب مقتضای وقت قیام رود، ودرین وقت بدروازهٔ ملك رسید ،[۱] [و] مولانا احمد یساول و قرابهادر که ازجانب ابراهیم میرزا بودنددروازها بسته بودند ، پل روانرا[۲] [نیز] بر کشیدند ،[۳] وجناب شیخ الاسلامی مابین پل ودروازه متحیر بماند[۴] ، تا امیر جلال الدین وسید مزید بهادر که عمدهٔ دولت سلطان سعید بود رسید و قاضی واکابر[۵] (هرات) بدروازهٔ ملك آمده دررا گشادند ، ومردم بسیار ازسپاه سمرقند درشهر درآمدند، وبی جنگ ونزاع هرات[۶](مسخرو) مفتوح گشت، [۷][ومولانا احمد، وقرابهادر، حصاراختیارالدین را پناه ساختند ، ودراستحکام آن اهتمام نمودند].

۱ـ مج ومولانا مک . پا س مولانا
۲ـ مج روانرا نیز بر کشیدند
۳ـ مج بر کشیدند وجناب شیخ الاسلامی مابین پل
مک پا بر کشیدند ومشارالیه مابین پل
٤ـ مک تا امیرجلال الدین وسید مزید که عمدهٔ دولت سلطان .
مج پا تا امیرسید مزید بهادر که عمدهٔ دولت سلطان .
٥ـ مک پا واکابرهرات بدروازهٔ مج واکابر بدزوازه
٦ـ مج هرات مسخرومفتوح مک هرات مفتوح
۷ـ عبارت [ومولانا احمد وقرابها درحصاراختیارالدین را پناه ساختند ، و در استحکام آن اهتمام نمودند] ، اززیادات نسخه مج میباشد وازمک وپا وس محذوف است .

روضهٔ هژدهم[1]

در توجه سلطان سعید بخراسان و تمکن یافتن بر سریر[2] ملك بتأیید ملك منان

حضرت[3] [سلطان سعید] سلطان ابوسعیدمیرزا ازوقتی که مملکت ماوراءالنهر اورا مسخر گشت بحکم آنکه

[4][للشیخ سعدی] :

ملك اقلیمی بگیرد پادشاه

همچنان دربند اقلیمی دگر

همیشه هوای تخت هرات درسر، و خیال تسخیر ملك خراسان در نظر داشت ، تا آنکه واقعهٔ[5] [ناگزیر] بابرمیرزا حادث شد ، آن داعیه بالا گرفت ، وبحصول مطلوب خود مستظهر ومتیقن گشته ، لشکررا مواجب داد ، وازجیحون عبور نمود ،[6] [و میرزا

۱ــ عنوان: [روضه هژدهم] از زیادات نسخه مج است، ودرسایر نسخه‌های مورداستناد محذوف است .

۲ــ مج ملك . مك . پا مملکت .

۳ــ مج پا : حضرت سلطان سعید سلطان ابوسعید .
مک : حضرت سلطان ابوسعید .

٤ــ مک : بحکم آنک : ملك اقلیمی بگیرد
مج : بحکم آنکه للشیخ سعدی ، ملك اقلیمی بگیرد
پا : شیخ سعدی

٥ــ مج پا : واقعهٔ ناگزیر بابرمیرزا
مک واقعه بابرمیرزا

٦ــ عبارت [ومیرزا ابراهیم درین فرصت بنابراعتماد ..... وسلطان سعید که از جیحون عبره کرده] اززیاداتِ نسخه مج میباشد .

ابراهیم درین فرصت بنابراعتماد غلطی که برادیرشیرحاجی داشت که دربلخ بود، عزیمت بلخ نموده ، ناگاه درراه باسپاه سمرقند ملاقی شد، وازجانبین رایات مکاوحت برافراشته جنگی عظیم کردند ، چون لشکرسمرقند ازحد چون وچند متجاوزبود ، ابراهیم میرزا شکست یافته بجانب جرزوان رفت ، وآنجا جمعیتی پیدا کرده بهرات آمد ، وچندروز توقف نموده متوجه مشهد گشت ، در عقب شاه محمود میرزا چنانچه سبق ذکر یافت ، وسلطان سعید که ازجیحون عبره کرده][1] بسرعت تمام همچون قمرطی منازل میفرمود، وهیچکس را مجال سبقت نمیداد ،که پیشترازرایت ظفرپیکرخبرتوجه اوبهرات نرود ، تابیست وپنجم شعبان در جانب شمال قریه «سقلمان» نزول فرمود ، واکابر شهر استقبال نموده ، روز دیگر از «درب قیچاق» بهرات[2] [در] آمده ، بباغ شهر که تختگاه قدیم سلاطین سلف بود ،

[3][بیت] :

تختگـه تـاجـوران بـلند

گشته زاقبال شهان بهره‌مند

جلوس [4] [همایون] فرمود ، وجمعی از معتمدانرا پیش مولانا احمد یساول که کوتوال حصار اختیارالدین بود فرستاده ، اورا بمراتب بلند و مناصب ارجمند وعده داد ، مولانا احمد جواب فرستاد که ولی‌نعمت من خانهٔ خاص خود بمن سپرده ،کافر نعمتی باشد که جای اوبدیگری دهم ، سری دارم در راه او خواهم باخت ، وتا او در جهان باشد ، ومن زنده باشم این قلعه بکسی نخواهم داد ، قاصد آن خبرباز رسانید، سلطان سعید ازباغ شهربیرون آمده ، و باگوهرشاد بیگم ملاقات فرمود ، وباغ زاغان را مقرسریرسلطنت ساخت . ودر آن زمین خلد آیین رایت اقامت برافراخته ، بترتیب اسباب محاصرهٔ قلعهٔ ومحاربهٔ مولانا احمد فرمان داد ، و مدتی روزگار ، از غرهٔ صباح ، تا طرهٔ رواح نایرهٔ

۱ــ تااینجا اززیادات نسخه مج میباشد .
۲ــ مک پا بهرات آمده مج بهرات درآمده.
۳ــ مج بیت پا مکب ندارد
٤ــ مج پا جلوس همایون فرمود مک جلوس فرمود.

جنگ ومصاف وکانون حرب و خلاف در التهاب واشتعال بود ، که اصلاً خللی بارکان شامخ وبنیان راسخ آن حصار راه نیافت ،

این آن اساس نیست که گردد خلل پذیر

لـو بست الجبال وانشقت السماءِ

وچند نوبت اکابر هرات برحسب فرمان سلطان[ی][1] نزدیك حصار رفته ، مواعید بسیار اظهار کردند[2]، (و) آن [شیر مرد حلال نمك] از عقیدهٔ [مردانهٔ] خود برنگشت ، عاقبت الامرمیان ایشان بقایمی[3] قرار گرفت

درخلال این احوال که خاطر سلطانی ازحرمان فتح قلعه و مقاومت کوتوال آن عظیم آشفته وآزرده بود ، جمعی از شیاطین الانس آغاز وسوسه کرده ، بعرض رسانیدند، که پیوسته از جانب ابراهیم میرزا قاصدان پیش گوهرشاد بیگم آمد وشد می کنند ، وازاحوال لشکرواخبار دیگرخبرمیبرند ومی آرند، مبادا که بموجب کریمهٔ **ان کید کن عظیم** ، از منشاءِ غدر ومکر او صورتی ظاهر گردد که تدارك پذیر نباشد ، لایق وقت آنکه ازجانب کید وفساد اوخاطر بالکل مرفه شود ، نهم ماه رمضان سنهٔ مذکوره ، آن ملکهٔ ملك نشان را شهید کردند . بحکم

ان آثارنا تدل علینا

رفعت همت ، ورتبت دولت ، وآثار خیرات ، وآیات مبرات او از شرح مستغنی است[4]، [ومنزل ومقام آن بانوی کبری را غارت عام کردند]

و درین سال سه مال و سه شکرانه از رعایا ستانیدند ، اول : شاه محمود میرزا دوم :[5][سلطان] ابراهیم میرزا . سیوم :[6][سلطان] (میرزا ابو) سعید .

۱ــ مج سلطانی. مک س : سلطان .
۲ــ مج : کردند آن شیرمرد حلال نمك ازعقیدهٔ مردانه خود برنگشت .
مک پا : کردند واو ازعقیده خود برنگشت
۳ــ بقایمی..
٤ــ مج پا ومنزل ومقام آن بانوی کبری را غارت عام کردند
مک این عبارت را ندارد
٥ــ مج دوم سلطان ابراهیم مک دوم ابراهیم
٦ــ مج سیوم سلطان سعید مک پا سیوم میرزا ابوسعید

ودرین فرصت امیرشیرحاجی ازقلعهٔ نرتو آمده بشرف بساط بوس ، و نظرعنایت سلطان سرافراز گشت . ودرفرصتی که احرام‌بساط بوسی‌بسته بود،قلعهٔ[1][نرتو]را بیك معتمدخود سپرده بود، ازعجایب وقایع[2]،[آنکه] مجهولی‌ازمردم یساقی بیر که نام نماز دیگر گوسفندی بدرقلعه‌آورد[3]،[و] حالی که داشت بازنمود ، تا روز بیگاه شد التماس کرد که شب درقلعه باشد، ملتمس‌او قبول یافته بقلعه درون رفت، وباخود کمندی پنهان داشت ، و چون بعضی از شب گذشت ، واهل قلعه دربستر **الناس نیام** آرام گرفتند ، بیر که برسربرجی[4][بر]آمده کمند فرو گذاشت، وجمعی‌را که باایشان مواضعه داشت بالا کشید، وچون غلبه شدند، تیغهادر گماشته نوکران امیرشیرحاجی[5] نهاده وایشانرا ازقلعه بیرون کرد ، وبیر که چنان قلعهٔ را که سلاطین ذی‌شوکت[6] [را] فتح و تسخیر آن درخیال نمی گشت بدست آورد ، وبدلاوری وجگرداری بلندنام شد . وچون شرح این حال[7] ب[عرض] سلطان سعید رسید، وحصاراختیارالدین نیزمفتوح نشد[8]، وازطرف[9] [بلخ و] ماوراءالنهراخبارناخوش میرسید ، خاطربرعزیمت معاودت قرارداده ، نهم‌شوال ازظواهر هرات نهضت فرمود . و آن سال قشلاق در[10] [قبةالاسلام] بلخ نمود ، و مولانا احمدیساول و قرابهادر در حصار اختیارالدین را گشاده ، مردم شهررا استمالت دادند ، وابراهیم‌میرزا درنواحی خواف[11][وباخرز] بود، امیرترخانرا بهرات فرستاد واوبروجه

١ــ مک پا قلعه‌را مج قلعه نرتورا
٢ــ مج : وقایع آنکه مجهولی مک : وقایع مجهولی
٣ــ مج آورد و حالی . مک . پا آورد حالی
٤ــ مک . پا :برجی‌بر آمده. مج : بر آمده
٥ــ مج . پا نهاده ایشانرا مک : نهاد وایشانرا
٦ــ مک : شوکت فتح . مج پا : شوکت را فتح
٧ــمج : حال بعرض سلطان . مک : حال بسلطان .
٨ــ مج مفتوح شد . مک . پا مفتوح نشد .
٩ــ مج : وازطرف بلخ وماوراءالنهر. مک : وازطرف ماوراءالنهر
١٠ ــ مج : قشلاق درقبةالاسلام بلخ
مک . پا س : قشلاق دربلخ
١١ ــ مک . پا : خواف بود . مج : خواف وبا خرز بود

پسندیده رعایا را دلداری[۱] (داده) [و] دارائی نمود ، و جراحات جارحات ایام را بمرهم مرحمت التیام داد ، ودر عیداضحی جهت بیگم[۲] [شهید گوهرشاد بیگم] آش بزرگ ترتیب کرد .

وچون شاه محمود میرزا ازحرب ابراهیم میرزا عنان تافته ـ چنانچه ذکر آن گذشت ـ[۳] [بجانب] مشهد رفته بود،[۴] (بعد چندوقت متوجه استراباد گشت)، وامیربابا حسن ـ که والی آن دیار بود ـ بشرایط نیکو بندگی قیام نموده ، اسباب جمعیت او انتظام یافت ،[۵] (و) [سلطان] ابراهیم میرزا چون ازین صورت وقوف یافت ،[۶] [عنان] عزیمت بجانب مازندران تافت ، وازآنجانب شاه محمود میرزا باسرخیلان خراسان، و گردنکشان جرجان درجنبش آمده، ازاستراباد روان گشت، ودرمقابل ابراهیم میرزا آمده صف مصاف ازطرفین بر کشیدند ، وبجنگ وجدال روی بیکدیگر آورد .

ودرین فرصت میرزا جهانشاه ترکمان ـ که مدتها درخیال استخلاص مازندران بود ـ با سرداران[۷] (آن) نواحی فرصت غنیمت دانسته ، از[۸] [ری ب]راه عقبهٔ صندوق شکن بولایت جرجان درآمد . ومیرزا شاه محمود چون این خبرشنید سراسیمه و از

۱ـ مج . پا : دلداری ودارائی نمود
مک : دلداری داده دارائی نمود .
۲ـ مج شهید گوهرشادبیگم . مک . پا: این عبارت را ندارد .
۳ـ مج پا : گذشت ـ بجانب مشهد .
مک : گذشت بمشهد .
٤ـ مک : (بعد چند وقت متوجه استراباد گشت)
مج پا س : این عبارت را ندارد
۵ـ مج . پا یافت سلطان ابراهیم .
مک یافت وابراهیم
٦ـ مج پا یافت عنان عزیمت مک : یافت عزیمت
۷ـ مج پا : سرداران نواحی
مک : سرداران آن نواحی .
۸ـ مج ازری براه عقبهٔ صندوق شکن .
مک . پا ازراه عقبهٔ صندوق شکن

ازراه اضطرارروی بفرار آورد، و[1][سلطان]ابراهیم میرزا آمدن ترکمان‌را باورنداشته ازهمان منزل بطریق ایلغار تایك فرسنگی استرآباد براند، و آنجا هرچند محرمان[2] [ومشفقان] درخواست کردند که چندان توقف[3](می)باید کرد که کوچ واورق برسند، وازترکمان[4]خبری تحقیق شود، محل قبول نیافت، وبرجبن وبددلی امرا محمول شد، وجمعی را برسم قراولی پیش فرستاده، پای سرعت درر کاب عزیمت داشت، ودرمیان[5] راه ـ [که] ازکثرت جنگل و گل ولای، ذهاب وایاب را صعوبت تمام بود ـ جمعی از ترکمانانرا دیده، دلیران خراسان بریشان حمله بردند[6]، [وبلا برسرخود آوردند]، و مردم بسیار از مکامن جنگلها بیرون آمده، بر قراولان ریختند، [7][و در جنگ و کشاکش افتادند]. ودرین محل ابراهیم میرزا[8] [نیز] ازعقب رسیده بقراولان خود پیوست، وساعتی درمقابل توقف نمود، وعنان اقتدار بکف اضطرارداده، دست درفتراك: **الفرارفي وقته ظفر**، زده، ازوادی ستیزروی به‌بیابان گریزنهاد، وبی باکان ترکمان ـ که کشتن‌را طاعت وغارت‌را غنیمت می شمردند ـ ازقفا درآمده تیغ در سپاه چغتای نهادند، وعقدهٔ که سالها دردل ایشان (گره) بود تحلیل دادند،

[9][امیرسیفی]:

اسمان کینهٔ دیرینه که از اهل وفا

در درون داشت بدوران تو بیرون آورد

القصه: خلق بسیار مقتول، و گرفتار کمند خسار و اسار گشتند، بعد از آن

۱ـ مج پا: وسلطان ابراهیم مک: وابراهیم
۲ـ مج: ومشفقان. مک. پا س: این‌کلمه را ندارد
۳ـ مک: توقف می‌باید کرد. مج: توقف باید کرد.
٤ـ مج: خبری تحقیق مک: خبرتحقیق
٥ـ مج پا: راه ـ که ازکثرت. مک راه ـ ازکثرت.
٦ـ مج وبلا برسرخود آوردند مک این عبارت را ندارد
۷ـ مج: ودرجنگ و کشاکش افتادند.
مک پا این عبارت را ندارد
۸ـ مج پا: میرزا نیز ازعقب. مک: میرزا ازعقب.
۹ـ مج امیرسیفی پا. مک: ندارد.

جهانشاه میرزا ترحم فرمود(ه) [و][1] عجزه‌ودرماندگان‌را عنایت ورعایت نموده ، نشان امان داد ،[2][وبموجب دلخواه ایشانرا] بخراسان فرستاد

وابراهیم میرزا[3][که ازآن مهلکه عنان برتافته بود] ، بتعجیل تمام قطع منازل کرده ، هفتم[4][ماه] صفر بهرات نزول کرد

واین وقایع درسنه اثنی وستین وثمانمایه بود.

[5][وچون ابراهیم‌میرزا برسریرسلطنت استقرارنمود، مولانا احمدیساول ازحصار بیرون آمده، بسعادت‌تقبیل انامل‌میمون‌رسید، وچون درمحافظت حصار، ومقاومت باسپاه سمرقند آثار مردانه نموده بود، بزیادتی تربیت ومزید اسباب رعایت ومرتبت،مستظهر وامیدوار بود ، خود از همهٔ آن خدمات وحالات هیچ نتیجهٔ‌ندید، وابراهیم میرزا را از تمامی‌آن‌آثارفارغ یافت ، وبعضی ولایات که ازاردو نشان فرستاده بنام اورقم کرده بود بدوبازنگذاشتند، ومبلغی دیگر ازانعام وعلوفهٔ مقرری او که ازدیوان اطلاق یافته بود موقوف داشت، وعلاوهٔ این‌بی‌التفاتیها معتمدی بحصار رفته، بمبالغهٔ تمام گفت که‌مولانا احمدرا خواهند گرفت ، بنابرین جهات مولاناهراسان شده درحصار دربست،وحصار را دربست‌خودشمرد، وپل‌روان بر کشیده،اظهارمخالفت نمود،ابراهیم‌میرزا ازین‌حال‌متغیر شد ، وسوگند غلاظ شداد یاد کرد که هیچ گونه قصدی درخاطر نداشتم، ونقوش عنایت وتربیت‌اورابرلوح‌خاطرمینگاشتم، وکسان پیش‌اوفرستاده، بمسامحت وملایمت خاطر رمیدهٔ اورا بصلاح آورد ، وداروغگی هرات بدو تفویض یافت ، و مولانا از سر اهتمام بضبط شهرواستحکام حصارقیام مینمود ، و هرچند مبالغه رفت که یك نوبت دیگر بعز

۱ــ مج . پا فرمود وعجزه مک فرموده عجزه.

۲ــ : وبموجب دلخواه ایشانرا
مک این عبارت را ندارد .

۳ــ مج : که ازآن مهلکه عنان برتافته بود .
مک این عبارت را ندارد

٤ــ مج هفتم ماه صفر. مک هفتم صفر.

٥ــ عبارت [وچون ابراهیم میرزا برسریرسلطنت استقرارنمود .... ازروی اضطرار بید اقتدار اوباز گذاشت] اززیادات نسخه‌مج میباشد. وازنسخه‌های‌مورداستناد محذوف است.

دست‌بوس رسد قبول نکرد، وبیرون نیامد، عاقبت تعرض اورا درتوقف داشتند واختیار حصار ازروی اضطرار بیداقتدار اوباز گذاشت][1]

ودرین‌سال در[2][حدود] ممالک‌خراسان چندپادشاه نافذالحکم مخالف یکدیگر بودند ، ـ که بوجود دوپادشاه اقلیمی زیروزبرمیگردد ـ ازجمله ::

جهانشاه میرزا ـ[3][که صاحب سریر عراقین وآذربیجان بود] ـ از استراباد تا سبزواردرتصرف آورده، اسفراین را مضرب خیام گردون احتشام داشت ،

سلطان ابوسعید میرزا درقبةالاسلام بلخ‌اعلام ظفراعلام‌برقمهٔ کیوان می‌افراشت.

وعلاءالدوله‌میرزا بعد ازچند[4][ین] سال سر گردانی از دشت قیچاق بازآمده در حوالی ابیورد نشسته بود .

و پسرش سلطان ابراهیم میرزا درهرات مقیم بود

وشاه محمود میرزا درنواحی طوس وقلعهٔ عماد مقام داشت.

و[5][سلطان] سنجرمیرزا در[6][ولایت] مرودعوی‌استقلال میکرد.

وملک قاسم پسرامیراسکندر ترکمان ، [7][بمظاهرت امیر خلیل سجستانی] (سجستان)[8] وفراه واسفزار در[9][تحت] تصرف آورده بود

١ـ تا اینجا اززیادات نسخه مج میباشد .

٢ـ مج پا : درحدود ممالک .
مک : درممالک .

٣ـ مج که صاحب سریرعراقین و آذر بیجان بود
پا ٠ مک : این عبارت را ندارد .

٤ـ مج پا چندین . مک : چند سال

٥ـ مج وپسرش سلطان ابراهیم .
مک : وپسرش ابراهیم میرزا

٦ـ مج پا : وسلطان سنجرمیرزا مک : وسنجرمیرزا

٧ـ مج : درولایت مرو . مک : درمرو .

٨ـ مج بمظاهرت امیرخلیل سجستانی وفراه
مک: اسکندر ترکمان سجستان وفراه

٩ـ مج درتحت تصرف . مک : درتصرف .

و باز قلاع و حصون که درین مواضع بود[۱]، هریک(ی) را [سرداری و] کوتوالی دیگر داشت که در فرمان کسی دیگر نبود،[۲] (و) حصاراختیارالدین را مولانا احمد یساول محفوظ داشت، وقلعهٔ نرتورا بیرکهٔ مغول مضبوط کرده بود، وقلعهٔ سرخس را [امیر][۳] عبداله پیرزاد، وقلعهٔ * صعلوك (را)[۴] امیرمحمد خدای داد متصرف بودند،[۵] وقلعهٔ عمادرا امیر با باحسن، وقلعهٔ خبوشان[۶] (را) امیرحسن شیخ تیمور (داشت)، وقلعهٔ طبس در حکم امیر اویس امیر خاوند شاه بود، وهریك ازاینها درمقام عناد بودند، ومنقاد هیچکس نی، ومثل این واقعه در کم روز گاری بوده باشد.[۷] (واله اعلم).

۱ــ مج هریك را سرداری و کوتوالی مک هریکی را کوتوالی

۲ــ مج حصار. مک . پا وحصار.

۳ــ مج سرخس را امیرعبداله مک سرخس را عبداله

٤ــ مک صعلوك را امیرمحمد. مج صعلوك امیرمحمد

٥ــ مج : بودند مک بود

٦ــ مج خبوشان امیرحسن شیخ تیمور داشت.
مک خبوشان را امیرحسن شیخ تیمور.

۷ ــ از زیادات نسخه مک

* صعلوك : ضبط این نام درجائي دیده نشد.

چمن اول[1]

در باز آمدن علاءالدوله میرزا بسریر اقبال بعد از پریشانی و سرگردانی چندین سال

علاءالدوله میرزا از زمانی که از لشکر الغ بیك میرزا شکست یافته بود ، حیران وسرگردان دراطراف عالم میگشت، چنانچه دروقتی که واقعه وفات بابرمیرزا حادث شد ، درولایت[2] «اردوشهر» بود ، که منتهی ولایت اوزبك است .

چونفس را مددی نیست از کؤس مراد

چه در بلاد خراسان چه در سواد حبش

چون خبرواقعهٔ برادراستماع نمود، عزیمت بجانب خراسان فرمود، وتابولایت نسا و ابیورد رسید ، قاصدان بجهت بشارت وصول مقدم میمون پیش فرزند ارجمند ابراهیم‌میرزا فرستاد، وشاهزاده اظهارمسرت‌بسیارنموده، پیشکشهای لایق در صحبت معتمدان با پیغامهای شایق روان گردانید ، و چون قرب جوار واقع شد باستقبال رفته ، در کنار آب سنجاب[3] باپدر ملاقات کرد

بیت :

بخت بیك ملك دو دارا نمود

دهر بیك آب دو دریا نمود

۱ـ عبارت [چمن اول در باز آمدن علاءالدوله میرزا بسریر اقبال . در آن خطه فردوس مثال فلك فرسای خواهدگشت] یعنی ـ چمن اول تا روضه نوزدهم ـ تماماًاززیادات نسخه‌مج‌میباشد. ودرنسخه مکوپا بعدازعبارت (و مثل این واقعه درکم روزگاری واقع بوده باشد) روضه نوزدهم شروع شده است

۲ـ اردو شهر: در اصل « ابروسیر » قیاساً اصلاح شد ، جرجانی در ذیل عنوان «سرحد خطای که‌قراولان...» ازجمله شهرهای مرزی « اردوشهر » رانوشته‌است.(مسالك‌الممالك‌ـ فارسی از ابوالحسن صاعدبن‌علی الجرجانی ـ مخطوطه کتابخانه ملی ملك).

۳ـ آب سنجاب: ازرودخانه‌های ماوراءالنهرخراسان‌است.(مسالك‌الممالك‌جرجانی‌مذکور

روی زمین فر دو جمشید یـافت

چشم جهان نور دوخورشید یافت

و یکدیگر را از سراشتیاق بعد از امتداد شداید فراق کنار گرفته، شرح[۱] قضایای گذشته‌باز گفتند، ودرمصالح ملك مفاوضه پیوسته، بران مقررشد، که ابراهیم میرزا بالشکر[۲]در«تخت ملك»معسکرسازد، وعلاءالدوله‌میرزا چندروزی برسریرداراالملك هرات باسباب عشرت و فراغت پـردازد ، پس روز جمعه بیست و هفتم جمادی الآخر ازطرف[۳] کهندستان ظاهر شده ، اکابرواعالی، واعاظم، واهالی‌استقبال‌نموده، از ازدحام خلایق تمامی * طرایق چنان مملو بود ، کـه در هیچ عید مثل آن کسی یادنداشت، علاءالدوله میرزا از[۴]خیابان خراسان بمدرسهٔ گوهرشادبیگم آمد، وزیارت کرده‌بباغ زاغان فرودآمد ، ودرمستقرسلطنت جلوس‌فرمود، وچندروزبعشرت گذرانید، ومبلغی برسراشجاروعبید ومواشی رقم‌فرمود،[۵]وچون ظلم‌هفت مذموم وسراشمار[۶] برهمه کس شوم‌است، هنوزآن وجه وصول نیافته‌بود، که ابراهیم میرزا ازتخت ملك کس پیش او فرستاد که لشکرتر کمان نزدیك رسید وتوقفرا مجال نیست، وشاهزاده یك[۷]النگ رفت، وعلاءالدوله میرزا درغرهٔ شعبان بادل حیران وخاطرپریشان روبراه فرارآورد،

۱ـ قضایای : این کلمه دراصل (فضلای)نوشته‌است که بقرینهٔ سیاقت عبارت اصلاح شد.

۲ـ تخت ملك: نام‌یکی‌ازدهکده‌های دهستان‌پهناور بادغیس‌است. (جغرافی ـ حافظابروـ مخطوطه کتابخانه ملی‌ملك).

۳ـ کهندستان نام جائی است از توابع هرات متصل بـه (خیابان) و این کلمه در اصل (مغلستان) نوشته است ، وبقرینهٔ سیاقت مطلب اصلاح شد وشاید در اصل (سقلمان) بوده که نام یکی دیگرازقراء تابعه و نزدیك بشهرهرات است. امابقرینه کلمه(خیابان) بدون تردید کهندستان درست است .

٤ـ خیابان خراسان از اماکن مشهوره هرات است ، برای وصف آن به ص ۲۲ ، ۸٤ و ۸٦ ازمجلد اول مراجعه شود

٥ـ و چون ظلم‌هفت مذموم:مقصودازین‌عبارت‌چیست؟وشایداین جمله محرف‌یامغلوط‌باشد.

٦ـ دراصل «سراثمار» قیاساً بقرینهٔ سیاقت عبارت اصلاح شد

۷ـ یك‌النگ:النگ چمن، مرغزار وسرزمین‌سبزوباآب و گیاه‌است . ودرین‌جا(یك النگ رفت) یعنی یك منزل رفت

* طرائق ، استعمال این جمع برای رعایت سجع خلایق است والاطرق‌درست‌است

ومردم هرات از وضیع وشریف و قوی و ضعیف از آوازهٔ صدمت ترکمان خان و مان گذاشته، اکثر بجانب قلال‌جبال راسیات، و فراز تلال شامخات سرگردان شدند ومولانا احمدیساول دراستحکام حصار جد تمام مینمود، و فواسق لئام و سوارق ایتام[1] دری خانهای‌مردم میگشودند، واقمشه وامتعه وجهات خلایق سلب مینمود، که‌ناگاه ازمهب مرحمت میرزا جهانشاه نسیم عاطفت در وزیدن‌آمده، استمالت نامها رسید که سادات و قضاة و جمیع سکنه و متوطنهٔ هرات باید که مرفه الحال و مطمئن البال در مساکن و[2]مواطن خود متوطن بوده، بطرفی نروند که رایات ظفر آیات عنقریب درآن خطهٔ فردوس مثال فلك فرسای خواهد گشت][3]

۱ــ ایتام جمع یتیم درین کتاب درموارد بسیاری بمعانی لات ، ولگرد وداش استعمال شده است ، وهنوزهم دربسیاری ازاماکن ایران این کلمه بهمین معانی‌مستعمل است .

۲ــ دراصل : و بواطن؟.

۳ــ تااینجا اززیادات نسخه مج میباشد ،

روضهٔ نوزدهم

در جلوس پادشاه ترکمان برسریر سلطنت مملکت خراسان

جهانشاه میرزا [ارشدو][1] امجداولاد امیر قرا یوسف تربیت یافته[2] [حضرت خاقان مغفور] شاهرخ سلطان بود، که آنحضرت در یورش سیم عراق[3] [و] آذربیجان آن مملکت را باو ارزانی فرموده بود ، واو درزمان حیات[4] [خاقان مغفور] همیشه سر برخط فرمان داشته ، (و) درمقام طاعت و باج گذاری بود، وچون آنحضرت برسریر ملك ابدی تکیه گاه ساخت، خیال استخلاص ممالك فارس وعراقین درد ماغ انداخت، اما ازصولت دولت سلطان محمد میرزا[5] [وبابرمیرزا] پای ازاندازه بیرون نمی نهاد، تاچون ایشان ازعالم فانی بدار الملك باقی رحلت کردند ،[6] [مملکت فارس وعراق را] ضمیمهٔ آذربیجان ساخته درتصرف آورد، وچون ملك خراسان بسبب منازعت شاهزادگان پریشان و بی سامان شد ، فرصت مغتنم شمرده ، عزیمت تسخیر خراسان نیز مصمم گردانید ، وبا لشکری چون حکم محکم و قضای مبرم ازتهمت رجعت ووصمت خلل محفوظ ومصون ، منازل ومراحل پیموده ، پانزدهم شعبان برسریر سلطنت خراسان تکیه گاه ساخت ،[7] [وانوارمعدلت او اطراف مملکت را منور گردانید ،] رایت جلال بر ذروهٔ استقلال برافراخت ،[8] [و نخست بمدرسه

۱ــ مج میرزا ارشد وامجد مک میرزا امجد
۲ــ مج حضرت خاقان مغفور مک این عبارت را ندارد
۳ــ مج عراق و آذربیجان آن مملکت را باوارزانی فرموده بود
مک . پا عراق و آذربایجان را بآن ارزانی فرموده بود
٤ــ مج پا خاقان مغفور مک این جمله را ندارد
٥ــ مج محمد میرزا وبابرمیرزا پای از مک محمد میرزا پای از.
٦ــ مج پا س مملکت فارس وعراق را مک این عبارت را ندارد
۷ــ عبارت [وانوارمعدلت او اطراف مملکت را منور گردانید] اززیادات مج است .
۸ــ عبارت : [ونخست بمدرسه گوهرشادبیگم رفته شرایط زیـارت باقامت رسانید] از زیادات مج و پا میباشد

گوهرشاد بیگم رفته شرایط زیارت‌باقامت رسانید]، وخطبه و سکه باالقاب و نام [همایونش] موشح گشت[1]

[2][ومولانا احمدیساول بمتانت حصار، واستظهار ذخیرهٔ بسیار برمخالفت اصرار نموده، سخن ازدهان تیروزبان شمشیر میگفت چون صورت این‌حال بررأی جهان نمای ممالك گشای جهانشاهی روشن گشت، اثر تغیر در بشرهٔ مبارك ظاهر، و بتهیهٔ اسباب حرب وادوات محاصره فرمان داد، کارگزاران سپاه نصرت نشان بردور حصار بارهٔ رفیع با ده گزارتفاع درون و بیرون شهر برآوردند، و عساکر ظفر شعار دایره کردار مرکزحصاررا درمیان گرفته، شرارآتش‌کارزاربکرهٔ اثیر وفلك تدویر رسید، عقابان خونخوار خدنگ پران بقصد صید مرغان روح مخالفان که آشیان بر بروج حصارداشتند، درپرواز آمدند، وقوارير نفط بآهنگ سوختن خرمن اصطبار و اقتدار ساکنان حصار که دانهٔ ذخیره ازسنبلهٔ گردون جمع آورده بودند گرم شد، ودربرابر هرتیرکش حصاره‌مرد بلند‌کمان تیرانداز که بنوك پیکان گره ازموی درشب تاریك بگشادی درکمین نشستند، که از اهل حصار هیچکس را یارا نبود که از نزدیك هیچ روزنه بگذرند، از سهم ناوك سندان گزار، وتیر چرخ حکم اندازان نامدارهمهٔ مردم حصار ازبروج حصار و مقابلات وتیرکشها دور شدند، و نقبچیان لشکرترکمان که زبان تیشهٔ ایشان‌طعنه برپیشهٔ[3] کوه کن می‌زد بجهد تمام بکارنقب قیام نمودند

بیت :

گروه قوی چنگ فولاد پیشه
که چون موم سازند خارا به‌تیشه

سکان‌قلعه فدائی‌وار بحرب وکارزاردستبردهای مردانه نمودند، اماسودی‌نداشت.

١ـ مج پا : همایونش. مک ندارد

٢ـ عبارت [ومولانا احمدیساول بمتانت حصار ... افاضات نامتناهی بروزگار خجسته آثارجهانشاهی ظاهر وباهرشده]، = س ٣ از ص ٢١٤ تا س ١٧ از ص٢١٥ تماماً اززیادات‌نسخه مج میباشد، وازسایرنسخ مورد استناد محذوف است

٣ ـ کذا؛ شاید در اصل(پیشهٔ فرهاد کوه کن) بوده

بیت :

جـائـی کـه آفتاب کشد تیغ اقتدار
سر گشتگی است مصلحتی ذره در هوا

وبهادران سپاه ظفرپناه، بزخم سهام خون آشام، که صفیر مرگ در سوفار، وسفیر اجل در دنبال داشت، بروج و کمین گاههای حصار را از مردان جنگی تهی ساختند، و هم وهراس، و هیبت وباس لشکر گردون اساس، حمله بر اهل حصار آورده، دیدند که کار از دست، و دست از کار میرود، مولانا احمد یساول مصلحت در مصالحت دید، بحکم آنکه

مصراع : هر کجا برنتوان جست فروباید جست

ازاوج جباری برحضیض تضرع و زاری آمده، جمعی را شفیع ساخته تا خون اورا درخواست کردند، ومولانا روزجمعه دوم ماه مبارك رمضان،

ع : تیغ دردست و کفن بر گردن،

از حصار بیرون آمد، و خاك درگاه ببوسید، و مراحم پادشاهانه، رقم عفو و اغماض برجرايد جراۀ، وجرایم او کشید، وچنان حصاری که صورت فتح تیسیر آن بر آینهٔ ضمیر هیچ عالم گیری عکس پذیر نگشته بود، بایسر وجهی مفتوح گشت، و امدادفتوحات الهی، وآثار افاضات نا متناهی بروزگار خجسته آثار جهانشاهی ظاهر وباهرشد].[1]

وفرمان داد که احکام وا[و]امرحضرت[2] خاقان مغفور از ترکی وفارسی مجری وممضی داشته، بی آنکه بعرض رسانند امضا دهند، و در جمیع امور از مالی و ملکی دستورزمان آنحضرت[را]ملحوظ[3] و منظور دارند. و چند روز بوده عزیمت هرات رود

۱ـ تااینجا اززیادات مج میباشد

۲ـ مج پا : واوامرحضرت مک : وامرحضرت.

۳ـ مج آنحضرت را ملحوظ مک آنحضرت ملحوظ.

فرموده ،[۱] [و در لکلك خانه[۲] نزول فرموده ، چون شنید که خاقان مغفور هرچند گاه بدان مرغزار فردوس‌اشتباه میرسیدند، جهانشاه میرزا نیزچندروز آنجا توقف فرمود.] ولشکر[۳][فیروزی اثر] (او) تا قصبهٔ «اوبه» رفته ،[۴][آثار مرحمت و دادگستری شایع گردانید واخباربسیارعدل وانصاف‌پادشاه‌باطراف‌رسید ، خلایق سرگردان بمساکن و اوطان خود باز آمدند . و در هرات جمعیتی عظیم پیدا آمد .] و [۵][جهانشاه میرزا] عیدصیام [هم] در آن‌مقام کرده، (ب)مراسم آن قیام نمود وازاطراف ایلچیان آمده ،[۶] [تحفهای لایق ، وپیشکشهای شایسته آوردند ، و] هریك بحسب مرتبه ومقدار نوازش یافته بمقام خود رخصت انصراف یافت . و[۷][پادشاه برسم طواف] بولایت کرخ فرموده ، چندروزآنجا بساطعشرت وسماط مسرت کشیده[۸]، [واردوی‌عالی ازلکلك خانه‌مراجعت نموده] بمرغزار کهندستان آمد.

[۹][درین‌فرصت‌بمسامع پادشاه رسانیدند که علاءالدوله میرزا ، و ولد او ابراهیم میرزا که سپاه ظفرقرین هزیمت نموده‌اند، درولایت غورند، وبینهما منازعت ومکاوحت عظیم واقع شده ، جهانشاه میرزا قاصدی بـاستدعای حضور علاءالدولـه میرزا فرستاد

۱ـ عبارت : [ودرلکلکخانه نزول فرموده آنجا توقف فرمود] اززیادات مج است.
۲ـ لکلکخانه «بلوك کمیران ـ این بلوك برجنوب رود هراتست ، و درین بلوك هم باغ‌باشد وهم‌مزارع ، و آب رودوکاریزهردودارد، وازقرای مشهورهٔ این‌بلوك است : لکلکخانه، آسیاچه...». (جغرافی حافظابـرو، نسخه مخطوطه کتابخانه ملی ملك) . راجع به «بلوك کمیران» به ص۸٤ جلداول مراجعه شود
۳ـ مج : ولشکرفیروزی اثر تاقصبهٔ
مک : ولشکراو تاقصبهٔ
٤ـ عبارت [آثارمرحمت ودادگستری جمعیتی عظیم پیدا آمد]، اززیادات مج‌میباشد
٥ـ مج وجهانشاه میرزاعیدصیام‌هم درآن مقام کرده مراسم آن
مک وعزیمت هرات رود فرمود وعیدصیام درآن مقام کرده بمراسم آن
٦ـ : [تحفهای لایق وپیشکشهای شایسته آوردند و] اززیادات مج است
۷ـ مج پا: وپادشاه برسم طواف. مک : این عبارت‌را ندارد
۸ـ مج پا : واردوی عالی ازلکلکخانه مراجعت نموده مک این عبارت‌را ندارد
۹ـ عبارت [درین فرصت بمسامع پادشاه رسانید که علاءالدوله جهانشاه میرزا کمال احترام تقدیم نموده] ، اززیادات نسخه مج است

و او را بعواطف پادشاهانه مستظهر گردانید ، علاءالدوله میرزا بی توقف بتعجیل تمام متوجه اردوی فلك احتشام گشت ، و روز عرفه عید قربان بیك فرسنگی اردو رسید، جهانشاه میرزااقبال آسا استقبال نموده، تعظیم وتکریم تمام تقدیم فرمود، و روز عید بحشمت تمام برسریر گردون احتشام مقام فرموده ، حوالی وحواشی بارگاه فردوس اشتباه را بانوارعاطفت پادشاهزادگان حور رخسار ، و امرای عالی مقدار تزیین داد ، و اطراف معسکر فیروزی اثر از مراکب کوه پیکر، بازینهای مرصع بزرو گوهر ، وهر گونه تجمل وزیور بنوعی آراسته گشت که سلاطین نامدار و خواقین کامکار را مانند آن مجلسی کم دست داده باشد ، و علاء الدوله میرزا را باعزازتمام درآورده، جهانشاه میرزا کمال احترام تقدیم نموده][۱]

[۲](ودرین مقام) ایلچیان که از اطراف[۳] اقالیم آمده بودند ، شرف سیورغامیشی یافتند ورسولان سلطان[۴] ابو سعیدمیرزارانوازش فرموده ، اظهارمحبت ووداد نمود . وبعداز چندروز[۵] [امیرنظام الدین] سید[۶] عاشورا راکه منصب وزارت[۷] [دیوان اعلی بدو مفوض بود] تعیین فرمود ، که همراه ایلچیان سلطان ابوسعید[۸] میرزا رفته شرایط

۱ـ تا اینجا اززیادات نسخه مج میباشد

۲ـ مک ودرین مقام مج پا این جمله را ندارد .

۳ـ مج پا ازاطراف اقالیم آمده شرف سیورغامیشی

مک ازاطراف آمده بودند سیورغامیشی

٤ـ مج سلطان ابوسعید مک سلطان سعید .

۵ـ مج پا بعد ازچند روز امیرنظام الدین سید عاشورا راکه منصب .

مک بعد ازچند روز سید عاشوررا که منصب

٦ـ سید عاشور دراصل نسخه‌های مج مک وپا (سیدعاشورا) بالف بعد ازراء اماظاهراً عاشور بدون الف درست است زیرادراعلام(عاشور) مشهور است نه عاشورا ، لذامتن قیاساً اصلاح شد .

۷ـ مج دیوان اعلی بدومفوض بود . مک : این عبارت را ندارد

۸ـ مج پا ابوسعید میرزا رفته مک ابوسعید رفته .

رسالت باقامت رساند، [۱] سید(عاشورا)[بموجب فرمان]باردوی [۲] سلطان سعید[که] در کنار آب مرغاب [بود] رسید[ه ، اورا درمحل مناسب فرود آوردند ، و] بعد ازدوسه روز که اطراف اردوی اعلی را آراسته ساخته ، قباب خیام وخرگاه باوج خورشید وماه ارتفاع یافت ، وغلبه وازدحامی [۳] [دست درهم داد] که [کیوان پیر] را ازاجتماع آن جمعیت کثیرانگشت تحیر در دندان ماند ، وحوالی مجمع بصورتهای مهیب و زینتهای عجیب مرتب ومزین گشت ، سید عاشوررا درآوردند ، وبعد ازآنکه چند جا زانوزده بشرف تقبیل انامل مبارك سرافرازشد، وسلطان [۴] [سعید] پرسید که: امیرجهانشاه چون است؟ پس سید خلاصه رسالت و سفارت بلطف کلام ، وحسن عبارت ادا کرد [۵] [و مقصود از رسالت جانبین ، امرمصالحه، واصلاح ذات بین بود،] وسلطان سعید درجواب [۶] [سید] سخنان مصلحت آمیز و کلمات مصالحت انگیز فرمود ، و سید چون باز آمد اخبار خوش ، ونوید امید صلح وصفا معروض داشت ، ومتعاقب او دیگرقاصدان [۷] [از جانب سلطان سعید] رسید[ه] پیغامهای دیگر که متضمن صلح وصلاح طرفین بود رسانیدند. وخواطروضمایرهمکنان ایمن ومطمئن گشت وجهانشاه میرزا [۸] (بعد از) چهارماه که [دراولنگ] کهدستان [مقام داشت ، ازآنجا کوچ کرده] بدامن کوه مختارلشکرگاه ساخت ، بدان عزیمت که قشلاق در هرات فرماید ، که اخبار متواتر شد که سلطان

۱ــ مج : سید بموجب فرمان باردوی مک سیدعاشورا باردوی

۲ــ مج : سلطان‌سعید که در کنار آب‌مرغاب بودرسیده اورا در محل مناسب فرودآوردند وبعد ازدوسه روز.
مک : سلطان سعید در کنار آب مرغاب رسید بعد ازدوسه روز

۳ــ مج وازدحامی دست درهم داد که کیوان پیررا ازاجتماع .
مک (وازدحامی که ... را از اجتماع) محل نقطه چین در نسخه مک جای چند کلمه نانویس وسفید است

٤ــ مج : سلطان سعید پرسید مک پا سلطان پرسید .

۵ــ مج [ومقصود ازرسالت جانبین امر مصالحة واصلاح ذات بین بود] ، مک . پا این عبارت را ندارد

٦ــ مج . پا جواب سید سخنان . مک جواب سخنان

۷ــ مج دیگرقاصدان ازجانب سلطان سعید رسیده پیغامهای دیگر.

۸ــ مج جهانشاه میرزا که چهار ماه در اولنگ کهدستان مقام داشت از آنجا کوچ کرده بدامن کوه مختار
مک ؛ وجهانشاه میرزا بعد ازچهارماه از کهدستان بدامن کوه مختار.

[1][ابو]سعید [میرزا] از کنار آب مرغاب بجانب لنگر امیرغیاث [2][قدس سره] عزیمت نمود ، بداعیهٔ آنکه از جانب هرات رود بشهر [در] (آید)،[3] و طغیان سپاه (گمراه) ترکمانرا ازمملکت خراسان کفایت نماید ، و فوجی ازترا کمه درقصبه اوبه [4][و آن نواحی بودند] گرفتارشد[ه]، جمعی‌دیگرفرارنموده ، عرض کردند که سلطان سعید[5] [ازشعاب شواهق‌جبال وصعاب مضایق‌تلال ، که از عروج بمعارج، وارتقا بمدارج‌آن ،

ع : مجال حادثه تنگست وپای نایبه‌لنگ]

با سپاهی که انامل محاسبان از[6] [عقد] کمیت آن در عقدهٔ حیرت می ماند ، و عرابهای گردون شکوه ، که ازحشراجسادوسیرجبال‌اخبارمیکند، گذرفرموده ، [و][7] آهنگ جنگ وعزم رزم دارد ، جهانشاه میرزا ازین خبربهم برآمده ، آتش غضب در کانون سینه‌اش شعله زدن گرفت ، وفرمودتا لشکر عفریت اثر[8][دریا جوشش ، نهنگ کوشش] ، آمادهٔ جنگ وجدال ومستعد ضرب وقتال گشته متوجه هرات رود شوند ، و پسرش شاهزاده پیر بداق که گلبانگ جلادت وبهادری او درآفاق شایع بود برسم[9] منغلای‌روان گشت، وهردوسپاه کینه‌خواه،چون‌دوابربلابار،ودودریای‌زخاربدوفرسنگی یکدیگررسیده ، یلان‌طرفین وپردلان جانبین سازاسباب مصاف داده ، در میان میدان بجولان درآمدند ،

۱ـ مج سلطان ابوسعید میرزا از کنار.
مک . س سلطان سعید از کنار

۲ـ مج قدس سره مک . پا این جمله را ندارد

۳ـ مج بشهر دروطغیان سپاه ترکمانرا
مک بشهرآید وطغیان سپاه گمراه ترکمانرا ۰

٤ـ مج پا درقصبه اوبه و آن نواحی‌بودند گرفتارشده جمعی ،
مک : درقصبه اوبه گرفتارشد جمعی.

٥ـ عبارت [ازشعاب شواهق جبال وصعاب و پای نایبه لنگ] اززیادات مج است

٦ـ مج پا ازعقدکمیت مک ازکمیت

۷ـ مج گذرفرموده و آهنگ مک : گذرفرمود آهنگ

۸ـ مج دریا جوشش نهنگ‌کوشش مک پا این عبارت‌را ندارد

۹ـ منغلای: درزبان مغولی مقدمةالجیش یاپیشاهنگ سپاه.

[۱][بیت] :

هردوصف از کینه برآورد جوش

راست چو دریا که برآرد خروش

و ازهر دو گروه مردان مرد ، و دلیران صف نبرد،حملهای گران بر یکدیگر پیمودند ، و جمعی از سرداران و گردنکشان تر کمان گرفتار گشته[۲] [و] کشته شده برخاك هلاك افتادند. وپیریداق[۳][رو گردان شده] مضطرومضطرب پیش پدر[۴][مراجعت فرمود]، وصورت‌حال بازنمود، وجهانشاه[۵][میرزا] ازاستماع این احوال[۶] [پریشان حال گشته] خیال محال از دماغ بیرون کرد ، وحد خود ، واندازهٔ جرأت وجلادت لشکر سلطان[۷][سعید] بشناخت، واساس طمعی که درملك خراسان داشت، خلل پذیر گشت، وهرچند اندیشه برتدارك این واقعه گماشت[۸] (هیچ) فایده نداشت[۹] [و نیز خبر یافته بود که ولداوامیرزاده حسین‌علی که مدتی محبوس بوده از حبس خلاص یافته، ودست اتلاف و اسراف بخزاین دراز کرده[۱۰] در ثمین و زر بدامن میدهد، ولشکر بسیار ازجوانب جمع آورده ، وازاستماع این‌خبربحکم :[۱۱] **زاد فی الطنبور نغمة** ، خاطراو

۱ـ مج : بیت پا . مک : ندارد س نظم
۲ـ مج . پا س : گشته و کشته مک : گشته کشته
۳ـ مج : رو گردان شده مک پا س این جمله را ندارد
٤ـ مج مراجعت فرمود مک : ندارد
٥ـ مج جهانشاه میرزا از. مك . پا جهانشاه از
٦ـ مج پریشان حال گشته مک : این جمله را ندارد .
۷ـ مج سلطان سعید . مک : سلطان بشناخت
۸ـ مک . پا س : گماشت هیچ فایده
مج : گماشت فایده .
۹ـ عبارت : [ونیزخبریافته بود که ولداو امیرزاده خاطر او آشفته شده] از زیادات مج میباشد .
۱۰ـ در اصل نسخه‌مج‌این عبارت : (در یمن ورز مدامن میدهد)؟ نوشته شده. بقرینه‌سیاقت عبارت اصلاح شد .
۱۱ـ زادفی‌الطنبور نغمة: ابو الفضل میدانی این‌را درذیل «امثال المولدون» ضبط کرده‌است. (مجمع‌الامثال ـ ج ۱ ص ۳۳۱ ـ حرف‌الزاء)

آشفته شده]، چاره جز آن ندید که از در بیچارگی درآید، وازروی عجز واضطرار طلب صلح نماید، پس سید عاشورا [را][۱] درخلوت سخنان گفته ، پیش سلطان سعید فرستاد، واستدعای صلح وصفا نمود، سلطان سعید فرمود که این معنی وقتی بحصول می‌پیوندد، که تمامی ممالک[۲] [حضرت] خاقان مغفور را گذاشته ، بـآنچه آنحضرت بدو ارزانی داشته قناعت نماید ، و بطریق زمان آنحضرت درمقام طاعت ومتابعت[۳] (در) آید، والا ،

[۴][بیت] :

نـه بیند ز مـا دشمن بـد گمان

بجز روی شمشیر و پشت کمان

آخرالامر بعد ازقیل وقال بسیاروآمد وشد بی‌شمار بر آن قراریافت که ممالک خراسان بتمام داخل دیوان سلطان[۵][سعید] بوده ، (و) جهانشاه میرزا (اطاعت کرده) باز گردد ، [ومتعرض ولایات خراسان نشود ،] (و) برین موجب تأکید شرط وپیمان، و استحکام عهود و ایمان نموده ، لشکر تـرکمان از طرف بلوك[۶] « گداره» بفحوای: **دخلنا کارهین وخرجنا متحیرین** ، رطب اللسان معاودت نمودند ، و زبان حال بنابر مطابقهٔ مقتضی حال مضمون این مقال که :

[۷][فرد] :

ز سپاه پیل زورت دل خصم شد شکسته

چه[۸] زند بپای پیلان[۹] الجوق ترکمانی

۱ـ مج پا عاشورا را درخلوت مک عاشورا درخلوت

۲ـ مج ممالك حضرت خاقان. مک ممالك خاقان

۳ـ مج : ومتابعت درآید مک پا ومتابعت آید

٤ـ مج بیت مک پا س ندارد

٥ـ مج سلطان سعید بوده ، جهانشاه میرزا باز گردد ، ومتعرض ولایات خراسان نشود، برین‌موجب

مک پا س سلطان بوده، وجهانشاه میرزا اطاعت کرده باز گردد، وبرین‌موجب

٦ـ بلوك « گداره» ازبلوکات نه‌گانه توابع هراتست.ص ٨٤ ازمجلد اول

٧ـ مج فرد پا مک. س ندارد

٨ ـ مج زند. مک پا زید

٩ـ آلاچوق،الاچق:خانه که‌ترکمانان‌ازچوب وعلف‌ویاازموساز ندودر آن‌بسر بر ند.فرهنگ وصاف . غیاث‌اللغات

بگوش آمال سپاه نصرت مآل سلطان [سعید] رسانید ، و [۱] روز جمعه هشتم صفر سنهٔ ثلث و ستین و ثمانمایه ، امرای سلطان[۲] [سعید] بشهر [در] آمده ، دروازه‌ها را مضبوط ساختند ، و حصار اختیارالدین را در تصرف آوردند[۳] ، [و] آتش ظلم و بیداد ترکمان فرونشست ، ورعایا درمهدآسایش وبستر آرامش آسوده گشتند

[۴][لخواجه سلمان الساوجی] :

در شبستان جهان از موکب منصورشاه
شاهد نصرت بصد غنج و دلال آمد پدید
آفتاب معدلت طالع شد از کوه شکوه
ظلمت ظلم مخالف را زوال آمد پدید

۱ــ مج سلطان سعید رسانید وروز
مک سلطان رسانید و روز
۲ــ مج سلطان سعید بشهردر آمده مک سلطان بشهر آمده
۳ــ مج آوردند و آتش مک آوردند آتش
٤ــ مج لخواجه سلمان الساوجی مک . پا س این عبارت را ندارد .

روضهٔ بیستم

درجلوس سلطان سعید کرت[1] [ثانی برسریر مملکت خراسان بتأیید ربانی]

چون ذات همایون فر، و عنصر خجسته اثر، حضرت سلطان سعید[2] [سلطان ابوسعید] اناراله برهانه، حجتی بود ازبرای سلطنت و شهریاری، ومظهری بود از آثار لطف و قهر حضرت باری، جمشیدی بود در آئین تیغ زنی،[3] و ملك گیری، و کشورستانی،هرآینه‌لایق‌چنان‌بود، وحکمت‌الهی[4] اقتضای‌آن فرمود، که چندوقتی سریرخلافت بفرجلوس همایون ذیب وزینت یابد، تا جراحات مجروحان[5] جوارح ظلم وبیدادبمرهم[6] مراحم [و] وداد او التیام‌پزیر(د)، واسباب معموری، وآبادانی،ورعیت پروری[7]، وعد[ا][ل][ت] گستری[8]، (که پریشان وبی سامان گشته بود[9]،بمطایف عواطف اوانتظام گیرد،) باردیگر بمدد مرحمت ملك دادگر، همای چترفلك[10] (فر)سایش

۱ـ مج سعید کرت ثانی برسریر. مک: سعید کرت برسریر.
۲ـ مج: سلطان ابوسعید مک، این جمله را ندارد
۳ـ مک پا س تیغ زدن مج تیغ زنی
٤ـ مج: حکمت الهی اقتضای آن فرمود
مک. پا: حکمت الهی تقاضای اوفرمود
٥ـ الجارحة: ذات‌الصیدمن‌الطیروالکلاب‌والجمع‌جوارح.
٦ـ مک. پا وبیداد بمرهم وداد اوالتیام پذیرد
مج وبیداد بمرهم مراحم و وداد اوالتیام پذیرد.
۷ـ مج: وعدالت مک: وعدل گستری
۸ـ عبارت: (که پریشان وبی‌سامان گشته‌بود بمطایف عواطف اوانتظام‌گیرد) اززیادات نسخه مک میباشد ودرسایرنسخه‌های مورد استناد مفقود است.
۹ـ المطاف‌موضع‌الطواف والجمع‌مطایف.
۱۰ـ مج: فلك فرسایش مک: فلك بسایش

سایهٔ عاطفت بر سر مظلومان خراسان گسترد ، و سوء المزاجی که از عوارض آفات وبلیات دربدن مملکت سرایت کرده بود بحکمت بدربرده ، بحال اعتدال بازآورد ، [1][و] چهاردهم شهر مذکور، ماهچهٔ رایت نصرت سلطان[2][سعید] چون ماه چهارده، ازمطلع انوارهدایت وانتباه اعنی‌مزارفیض آثار «گازرگاه» طالع شد وسلطان سعید بعد ازشرایط زیارت قبورفایض النور، وایصال صدقات ، وایفاءِ منذورات متوجه هرات گشته، درپای«کوه مختار» نزول فرمود، وروزدیگر ازآنجانهضت ، فزای «باغ‌شهر» ازموکب همایون غیرت فزای عرصهٔ گردون گشت ، وعامهٔ رعایا وکافهٔ برایا از ظلمت ظلم ظلمه بانوارعدل وعاطفت رسیدند، ودرمقام امن ورفاهیت[3] آرمید(ه) ، و[حضرت] سلطان سعید درتجدیدقواعد عدل واحسان ، وتشیید مبانی فضل‌وامتنان، واعلاءِ معالم دین ، و ارسای[4] مراسم شرع[5] [سید المرسلین]، و مراقبت احوال عجزه وزیردستان بروجهی التفات‌نمود که صفحات[6][ایام] بذکرمساعی مشکوراوموشح گشت . وقوانین بد، ورسوم محدثه،وقواعد مبتدعه، وآثارظلم، وآیات عدوان معدوم، ومفقود، ومنهدم، ومنقلع، ونابود شد . ومملکت را آرامشی، ورعیت را آسایشی هرچه تمامتر بحصول پیوست

[7][مثنوی] :

معدلتش بست به نیروی خویش

گردن ده گرگ بیك موی میش

۱ــ مج : وچهاردهم مک پا س : چهاردهم

۲ــ مج سلطان سعید . مک سلطان چون ماه

۳ــ مج آرمید وحضرت سلطان
مک آرمیده وسلطان

٤ــ ارسای، ارسا ارساءً السفینة اوقفها علی‌المرساة

۵ــ مج شرع سیدالمرسلین ومراقبت .
مک شرع ومراقبت .

٦ــ مج : که صفحات‌ایام بذکر. مک: که صفحات بذکر.

۷ــ مج مثنوی پا بیت . س نظم مک ندارد .

تـا در عـدلش بجهان بـر گشاد

بید نـلـرزیـد ز طـوفـان بـاد

[۱][ودهان] سکه ازنام میمونش خندان، وپایهٔ خطبه ازالقاب همایونش بلند گشت، و چون بر تخت بخت خلافت متمکن شد، اتفاق قشلاق دربلدهٔ فاخره هرات[۲] فرمود(ه) ، سپاه نصرت مآل [را] که ملازم موکب گردون جلال بودند اجازت نمود که بمساکن ومواطن خود روند ، وبا دوسه هزارسوار متوکل بحضرت پروردگار، برمسند اقتدار استقرار فرمود

مقارن این حال خبر آمد که[۳]: [سلطان] سنجر میرزا ، و[۴][علاءالدوله] میرزا ، و (پسرش) [سلطان] ابراهیم میرزا ، با یکد[ی]گر اتفاق کرده ، خیال جدال، وتصور تهور ، وآهنگ جنگ دارند، چون خبر معاودت سپاه ظفرپناه، وقلت جمعیت ملازمان درگاه گردون اشتباه استماع نموده درطمع خام[۵] افتاده ، بیکد[ی]گر (فصول) فضول پیغام داده‌اند، وبرین داعیه عازم وجازم گشته، درحوالی[۶][ولایت] سرخس بهم پیوسته‌اند، چون خاطر آفتاب شعاع بر کیفیت این حال اطلاع یافت رأی همایون برافتراق جمع ، وانتشار شمل ایشان قرارداده، متوکلاً علی‌اله، نه باستظهار حشم وسپاه، دراوایل حمل[۷] با لشکر بهرام اثر،هرچند در غایت قلت بود ، و مجال مقاومت در چشم کوته نظران ظاهر[۸](بین) محال مینمود ، باپشت قوی باستظهار تأیید آفریدگار ، ودل مطمئن بعون

۱ـ مج ودهان سکه مک سکه

۲ـ مک فرموده سپاه نصرت مآل که ملازم

مج فرمود سپاه نصرت مآل را که ملازم

۳ـ مج سلطان سنجر. مک . س : که سنجر میرزا

٤ـ مج وعلاءالدوله میرزا وسلطان ابراهیم میرزا بایکدیگر

مک : خبر آمد که میرزا وپسرش ابراهیم میرزا وسنجرمیرزا بایکدیگر اتفاق .

٥ـ مج افتاده بیکدیگرفضول پیغام .

مک : افتاده بیکدیگر فصول فضول پیغام

٦ـ مک س : درحوالی سرخس . مج پا درحوالی‌ولایت سرخس

۷ـ مج: دراوایل حمل مک : دراوایل حال

۸ـ مج : ظاهرمحال مک : ظاهربین محال

عاطفت پروردگار، رایات ابهت (بر)[1] افراشته، و کثرت مخالفان وجمعیت ایشان معدوم انگاشته متوجه گشت

[2][شیخ سعدی :

تو در کشتی فکن خودرا مپای ازبهر تسبیحی

که خود روح‌القدس گوید که بسم‌الله مجریها

درین‌حال ازعجایب اتفاقات حسنه ـ که بقول قدماءحکما دولت عبارت‌از آنست ـ لشکریان جنود بی‌پایان باامرای کبار ازجانب ماوراءالنهر رسیده بمواکب ظفرقرین ملحق‌شدند، وعقاب همایون بال‌رایت اقبال سلطانی‌درفضای هوای نیل‌آمال‌پرباز کرد، وبوم میشوم مخالف ازصدمت مخالب قهرلشکرغضنفر اثراوروبویرانی‌آورد ، وجمعی از مخالفان نقش فرار بر صفحهٔ خاطر می‌نگاشتند ، و بعضی دیگر که پیمانهٔ ایشان پرشده، ازلب تیغ جرعهٔ مرگ می‌بایستی چشید،رایت قتال می‌افراشت ، آخرالامر][3] درمیان مرو وسرخس‌کار از مقابلهٔ[4](ب)مقاتله رسید ، [5][وحال] ازتلفیق صفوف بتخریق سیوف انجامید ، وبهادران درمقام نام وننگ دست به تیغ بردند ، ومبارزان در شیوهٔ ثبات ودرنگ پای وقار می‌فشرد ،

[6][مثنوی :

همه تیغ بارید برخود وترك

چوباد خزان ریزد ازبید برگ]

۱ــ مج ابهت افراشته مک : ابهت برافراشته
۲ــ عبارت : [شیخ سعدی تودرکشتی ... قتال می‌افراشت آخرالامر] اززیادات نسخه مج میباشد ودردیگر نسخه‌ها مفقود است
۳ــ تااینجا اززیادات مج است
٤ــ مج مقابله مقاتله . مک : مقابله بمقاتله
٥ــ مج رسید وحال‌از تلفیق . مک : رسید ازتلفیق.
٦ــ عبارت [مثنوی : همه تیغ بارید برخود ... ازبیدبرگ] اززیادات مج است وازدیگر نسخه‌ها مفقود است .

وبعد ازحملهٔ چند که بر[1][ی]کدیگر پیمودند ، اطراف لشکرسلطان[2] [سعید] تاب مقاومت[3]نیاورد[ند] شکست‌یافته، روبهزیمت نهادند، چنانکه بعضی که ازمعر که عنان تافته بودند،تاسمرقند هیچ جا آرام و قرار نیافته بودند ، و آنجا اخبار شکست وفرارسلطان [سعید][4]درانداخته، ودرتمام ولایات تااسترآباد ومازندران بهمین منوال اخبار دروغ انتشار یافت[5]، [و هر بوالهوسی طامع ناحیتی ، و هر بدحرکتی مملکتی گشت «کذا»[6]] ، اما چون قلب سپاه ظفرپناه سلطان[7][سعید] در صدق [نیت] و صفای عقیدت ثابت‌بود متفرق نگشته بود، تادروقتی که لشکرهابهم برآمده بودند بالشکر قول‌حمله برمخالفان برده فوجی ازدلاوران سپاه منصوردل ازجان برداشته ، وازطلب نام و ننگ وجود خود را عدم انگاشته ، دست بردهای مردانـه نمودند[8] [و] بعد از یکساعت کم‌یابیش(صدای) ندای **انا فتحنالك فتحاً مبینا** ، ازفراز گنبداخضر، وسقف طارم مینا ، بمسامع‌جلال سلطان[9][سعید] رسید ، وانوار نصرت‌الهی‌از ماهچهٔرایت‌دولت خلافت پناهی بدرخشید ، وجماعت مخالفان از میدان ستیزروی [10][بـه بیابان] گریز

۱ــ مج یکدیگر. مک یکدگر.

۲ــ مج : سلطان سعید تاب مک : سلطان تاب

۳ــ مج نیاوردند . مک س نیاورد

٤ــ مج سلطان سعید در مک : سلطان در

٥ــ مج [وهربوالهوسی طامع ناحیتی و هر بد حرکتی مملکتی گشت] . مک . پا این عبارت را ندارد

٦ــ (وهر بدحرکتی مملکتی گشت) کذا ؟ شاید دراصل (وهر بدگهری طالب مملکتی گشت)بوده وبردست نساخ بدین‌صورت تحریف شده است بهرحال چون این عبارت اززیادات نسخه مج است اصلاح آن میسر نشد

۷ــ مج سلطان سعید در صدق نیت و صفای
مک سلطان درصدق وصفای

۸ــ مج وبعد ازیکساعت کم یابیش ندای . مک بعد ازیکساعت کم یا بیش صدای‌ندای

۹ــ مج سلطان‌سعید رسید مک: سلطان رسید.

۱۰ــ مج روی به بیابان گریز نهاد وسلطان سنجر.
مک روی‌بگریز نهادند وسنجر.

نهادند ، و[1][سلطان] سنجرمیرزا زخم یافته گرفتارشد ، وبقتل آمد، وعلاءالدوله میرزا و[2][سلطان] ابراهیم میرزا جان بهزیمت بیرون بردند، و[3](حضرت) سلطان (سعید) بعد ازادای شکر سبحانی ، امرا را که داد مردی داده ، و کام[4] خود (را) ازدشمنان ستانیده بودند کنار گرفته ، بمواهب گرامند، ومناصب ارجمند اختصاص بخشید، وفتح نامها باطراف ممالك اصدار یافت . وعلاءالدوله میرزا وپسر که از[5](آن) معرکه روی [بر]تافته بودند، تاموضع «مزینان» سبزواردرهیچجا قرارنیافتند، سلطان سعیدبعضی[6] [از] امرا را [بافوجی ازسپاه] ازعقب هزیمتیان فرستاده، خود بطرف بلدهٔ طیبهٔ هرات[7] [عزیمت] معاودت نمود ، [8][و چندگاه در ییلاق بادغیس بنشاط وانبساط گذرانیده، بجانب ییلاق «گیتو» خرامید ،] و امرا که ازقفای گریختگان رفته بودند تا مزینان رفته، آنجاخبر یافتند که علاءالدوله میرزا ، و ولد [او][9] بطرف بسطام رفته‌اند ،

۱ــ مج : وسلطان سنجر. مک وسنجرمیرزا

۲ــ مج : وسلطان ابراهیم مک وابراهیم میرزا

۳ــ مج : وسلطان سعید بعد از.

مک : وحضرت سلطان بعد از.

٤ــ مک : وکام خودرا ازدشمن ستانید .

مج . س : وکام خودرا ازدشمنان ستانیده .

٥ــ مج :وپسر که ازمعرکه روی برتافته مک :وولد که از آن معرکه روی تافته

٦ــ مک : بعضی امرا را ازعقب

مج بعضی ازامرا را بافوجی ازسپاه ازعقب .

۷ــ مج . پا: عزیمت . مک. س ندارد

۸ــعبارت : [وچندگاه درییلاق ...... خرامید] اززیادات مج است.

۹ــ مج : وولد اوبطرف مک : وولدبطرف.

و ازیشان[۱] جمع[ی] کثیر [از امرا و آحاد لشکر] رو گردان شده، پیش[۲] [حضرت سلطانی،خلافت پناهی، سلیمان مکانی]، ابوالغازی سلطان حسین بهادر،خلدالله ملکه[۳] [وسلطانه] ، که بر ولایت جرجان مستولی گشته رفته‌اند .

۱ــ مج : وازیشان جمعی کثیر ازامرا وآحاد لشکر رو گردان
مک. پا : وازیشان جمع کثیر رو گردان
۲ــ مج : حضرت سلطانی خلافت پناهی سلیمان مکانی
مک این عبارت را ندارد .
۳ــ مج س : وسلطانه
مک : ندارد

چمن اول از روضهٔ بیستم

در مبداء حال حضرت خلافت مآل ابو الغازی سلطان حسین میرزا

اول ـ انتماءِ نسب عـالی شأنش[1] [حضرت] امیر بـزرگ[2] [قطب‌الدین والدنیا تیمور گورگان] برین وجه است

[3][میرزا] ابوالغازی، سلطان‌حسین‌بهادربن[4][میرزا] منصوربن [میرزا]بایقرابن [میرزا] عمرشیخ بن [امیر] تیمور گورگان ، [خلد زمانه]

دربدایت حال چون لوامع انوارسلطنت وجلال برصفحات روزگارخجسته آثار آنحضرت درخشان بود،وسلطان سعید بنورفراست[5][ومخایل کیاست]،بر کمال دولت و اقبال آنحضرت اطلاع یافته[6] [بود] ، پرتو خورشید [سلطنت] بی زاولش برساحت ضمیر منیرش تافته بحبس آنحضرت در ارگ سمرقند فرمان داده بود ، [7][و] بعد از چند وقت از آن حبس خلاص شده [8][هرآینه آفتاب جهانتاب چـون خواهد که عرصهٔ

۱ـ مج بحضرت امیر. مک : باامیربزرگ

۲ـ مج قطب‌الدین والدنیا تیمور گورگان .
مک : این عبارت را ندارد

۳ ـ مج. پا : میرزا ابوالغازی مک : ابوالغازی.

٤ـ مک بهادر بن منصور بن میرزا بایقرابن میرزا عمر شیخ بن امیر تیمورگورگان خلد ملکه
مک بهادربن منصوربن بایقرابن عمرشیخ بن تیمور گورگان .

٥ـ مج : ومخایل کیاست مک . س . پا این جمله را ندارد

٦ـ مج : یافته بود پرتو خورشید سلطنت بی‌زوالش
مک س : یافته پرتو خورشید بی‌زوالش

۷ـ مج : وبعد از. مک : بعد از.

۸ـ مج [هرآینه آفتاب جهانتاب آخر گلاب شد و]
مک پا این عبارت را ندارد

عالم روشن سازد بی‌زحمت کسوف صورت نه‌بندد، وماه تابان هر گاه خواهد بدر گردد ودرجهٔ کمال‌حاصل کند بی‌محنت خسوف میسر نگردد.

-گل درمیان کوره بسی درد سر کشید

تا بهر دفع درد سر آخر گلاب شد

[و] مدتی اقبال‌وار درخیل‌منتسبان[۱][موکب همایون] بابرمیرزا معززومحترم بود ، و[۲] [سلطان] سنجر میرزا صبیهٔ خویش که صدف در[۳][یگانه] شاهزاده فرزانه،قوهٔ باصرهٔ سلطنت و تاجداری ، غرهٔ ناصیهٔ خلافت وکامکاری ، [۴][معین‌السلطنة والدنیا والدین] (ابوالفتح) بدیع‌الزمان بهادر میرزا بود ، برمقتضای شرع مطهر درحبالهٔ عقد آنحضرت آورد ، وبعدازوفات بابرمیرزا[۵]، [سلطان] سنجرمیرزا بواسطهٔ آثارجلادت ودلاوری ، ودلایل شجاعت وصرامت‌وبهادری، از آنحضرت خایف قاصد جان آنحضرت شد ، چون حضرت اعلی ازین معنی وقوف یافت، سر دربیابان‌خوارزم نهاده، متوجه«استراباد» گشت ، امیر بابا حسن که از صدمت و مهابت سپاه تر کمان رو گردان شده بود بعزم ملازمت[۶] [سلطان] سنجر میرزا روان گشته، درراه بحضرت اعلی رسید ، وباستظهاریراق ولشکر بسیار،ووسوسهٔ غرور ونخوت وپندار، مغرورشده در مقام مقابله و مقاومت رایت جدال برافراشت ، هرچند باحضرت اعلی اندك مردمی بودند، اعتماد برامداد تأیید الهی نموده حمله برایشان آورد ، و بیك صدمت بهادرانه آنجماعت را ازپیش برداشته ، باباحسن بقتل آمد ، وتمام لشکروجهات او درتصرف

۱ـ مج موکب همایون مک این جمله را ندارد

۲ـ مج : وسلطان سنجر. مک وسنجرمیرزا

۳ـ مک پا صدف درشاهزاده مج صدف دریگانه شاهزادهٔ

۴ـ مج وکامکاری معین‌السلطنة والدنیا والدین بدیع‌الزمان
مک وکامکاری ابوالفتح بدیع‌الزمان .

۵ـ مک : بابرمیرزا سنجرمیرزا
مج بابرمیرزا سلطان سنجرمیرزا

۶ـ مج پا ملازمت سلطان سنجر.
مک . س : بملازمت سنجرمیرزا

ملازمان رکاب نصرت انتساب قرار یافت ، و اسباب سلطنت و[1][مواد] شهریاری پیدا گشت ، [2][و] بیراق تمام متوجه استراباد شد[3] (و) حسین (بیك) ترکمان ازعم‌زاده‌هاء جهانشاه میرزا، که‌بفرمان اوحاکم جرجان بود،چون ازتوجه حضرت‌اعلی خبر یافت، باهشتصد سوار نامدار ایلغار نموده بسوی آنحضرت روان شد ، وتمام آنروز و آنشب نیزاسب رانده تاصبح ازطلوع کوکب موکب حضرت‌اعلی خبری نیافت، کوفته ومانده میل خواب کرده، واز نحوست طالع وشآمت بخت در[4]وقت[ی که] بیداری از دو جهت ظاهر: یکی وقت صبح،ودیگری خوف عدو واجب بود، پس پشتهٔ گرفته بفراغت تمام،

[5][ع] ، نرگس مستش سوی بالین غنود

[6]واتفاق(اً) حضرت اعلی شب در حوالی همان پشته گذرانیده بود ، هنگام صبح آفتاب وار برخنگ گردون اقتدار برآمده ، بی‌خبر از آنکه دشمن خونخوار بپای خود بدام هلاك وبوار آمده روان شد، دراثنای‌راه سپاه ظفرپناه یکدو کس ازترکمان گرفته ، احوال حسین بیگ پرسید[7] [ند] ، همان دوکس[8] [مخرجی شده][9] موکب همایون را بر سر ایشان بردند ، ازهمه جوانب[10]احاطه (کرده) نفیر کشیدند ، وتیغ

۱ـ مک : سلطنت وشهریاری
مج سلطنت ومواد شهریاری .
۲ـ مج :گشت و بیراق مک :گشت‌بیراق.
۳ـ مج استرآباد شد حسین ترکمان. مک : استرآباد شد وحسین بیك ترکمان .
٤ـ مج پا : وقتی‌که بیداری مک وقت بیداری
٥ـ مج ع. مک. پا این‌کلمه را ندارد س نظم
٦ـ مج واتفاق مک واتفاقاً
۷ـ مج پرسیدند مک : پرسید
۸ـ مج مخرجی شده مک : این جمله را ندارد
۹ـ مخرجی شده کذا ؟ شاید در اصل (مچرچی یا مچرگچی) بوده ونساخ آنراتحریف کرده‌اند ومچرومچرگ وزن تگرگ: یگاروکارفرمودن‌بزور وستم،با(چی) علامت فاعلی‌درترکی یعنی آن دوتن عنفاً وبزور راهنما شده
۱۰ـ مج : جوانب احاطه نفیر. مک : جوانب ایشان‌احاطه کرده نفیر،

بی‌دریغ درایشان نهاده ، اکثری‌را برخاك هلاك انداختند ، وحسین بیك‌را[1] [باجمعی] اسیر کرده بمیدان استراباد بردند ،[2] و (او را آنجا) بردار کشیده تیرباران کردند[3]، [و] حضرت اعلی‌برسریرسلطنت مازندران استعلافرمود، [4][وجهانشاه میرزا چون این احوال استماع‌نمود ارکان‌ثبات وبنیان قرارش متزلزل گشت. وحضرت‌اعلی]قاصد[ی][5] مع بیلاکات لایـق [پیش] سلطان [ابو] سعید [میرزا] فـرستاد(ه) ، از صورت حال اعلام فرمود ،

ودرین وقت سلطان سعید درمرغزار * « گیتو» مقام داشت ، بعداز چندروزقبهٔ چتر گردون‌سای‌بخورشید[6] رسانیده وماهچهٔرایت فرقدفرسای ازذروهٔ کیوان گذرانیده عنان جهان‌گشای بجانب دارالسلطنت هرات تافت ، وساحت آن بلدهٔ طیبه ازفرقدوم ظفر[7]ملزوم [ا]وزینت : جنة عرضها السموات یافت ،

[8][لمولاناجامی :

بیمن سایـهٔ چتر فـلك سای خـداونـدی

خراسان کشورچین‌شد[9] زخوبان‌سمرقندی]

۱ــ مج باجمعی پا مک : ندارد .

۲ــ مک : واورا آنجا بردار

مج وبردار

۳ــ مج کردند وحضرت مک کردند حضرت

٤ــ عبارت [وجهانشاه میرزا گشت وحضرت اعلی] ازز یادات مج است

٥ــ مج قاصدی مع بیلاکات لایق پیش سلطان ابوسعید میرزا فرستاده‌ازصورت .

مک پا قاصدی مع بیلاکات لایق سلطان سعید فرستاده ازصورت.

٦ــ مج رسانیده مک : رسانید

۷ــ مج ملزوم اوزینت مک : ملزوم وزینت .

۸ــ عبارت: [لمولانا جامی بیمن سایهٔ زخوبان سمرقندی] ازز یادات مج است .

۹ــ دراصل خراسان‌کشور چین زخوبان سمرقندی

* گیتو : مرغزار یـا النگ‌گیتو یکی از جـایهای نـاحیه مصفا و خوش آب و هوای بادغیس است .

وبعداز چندروز[۱] (دیگر) رسولان حضرت اعلی ازاستراباد آمده‌مبلغی ازوجوه سرخ وسفید مسکوك‌بسکهٔ جدید بنام[۲] [خجسته‌فرجام] سلطان سعیدآوردند، وبقبول حسن اقتران یافته، مطالب و مقاصد رسولان باز پرسیدند، وهمه‌را باسعاف و انجاح رسانیدند. ازجمله والدهٔ[۳][حضرت شاهزاده عالمیان، خلاصهٔ عناصرسلطنت جهان]سلطان بدیع‌الزمان بهادر[۴](را، باشاهزادهٔ مشارالیه) که‌درحصاراختیارالدین‌محفوظ[۵][ومحبوس] بود ، بانواع تجمل پادشاهانه[۶] [بجانب جرجان] فرستاد .

[۷][مقارن این احوال رأی ملك‌آرای سلطان سعید که معمار مبانی مبرات بود ، بتعمیرمصلی که در دامن کوه مختاراست ، وچون بنیان دین مبین متین و استوار ، میل فرمود ، وباندك زمانی باهتمام و اجتهادکار گزاران‌کافی بقعهٔ در کمال نزاهت و نظافت باتمام رسیده ، ودر اوایل شهر رمضان قلعهٔ «نرتو» که بیر که چنانچه ذکرآن گذشت فرو گرفته بود ، و خاطر مبارك سلطان سعید بدان تعلق تمام داشت ، و در محاصره وبرآوردن مقابل کوب‌آن کوشش بسیارنموده بودند فتح شد ، وسبب‌آن بود که جمعی که با او در قلعه بودند ازو متنفرشدند و سرش از تن جدا کرده بپایهٔ سریر سلطنت مصیر فرستاد][۸]

و در اثنای این حال[۹][سلطان] ابراهیم میرزا که باپدر رو گردان شده بود ، ودراطراف ممالك تحریك سلسلهٔ فتنه وفساد میکرد، ودعوی استعلا واستقلال مینمود،

۱ـ مک : روزدیگر رسولان مج : روزرسولان.
۲ـ مج خجسته فرجام مک این جمله را ندارد
۳ـ عبارت : [حضرت شاهزادهٔ عالمیان خلاصه عناصرسلطنت جهان] اززیادات مج است
٤ـ مک س بدیع‌الزمان بهادررا باشاهزادهٔ مشارالیه که در.
مج پا بدیع‌الزمان بهادر که درحصار.
٥ـ مج ومحبوس مک ندارد
٦ـ مج بجانب جرجان . مک : این جمله را ندارد
۷ـ عبارت : [مقارن این احوال رأی ملك آرای بپایهٔ سریر سلطنت مصیرفرستاد] ، از زیادات نسخه مج است وازدیگرنسخه‌های‌موجوده مفقود است
۸ـ تااینجا اززیادات مج است
۹ـ مج : حال سلطان ابراهیم مک : حال ابراهیم

وحشم وحسر بسیار جمع آورده متوجه مشهد[1] [مقدس] گشته بود ، در راه بسبب مرضی نقدحیات بقابض ارواح سپرد ، و رخت اقامت بدارالملك : **من مات فقدقامت قیامته** ، برد، ولشکرهرجائی او متفرق گشته، هریك بجائی گریخته ، و جمعی نعش او را بهرات رسانیده ، ششم شوال سنه ۸۶۳ [مذکوره][2] درمدرسهٔ گوهرشادبیگم مدفون گشت .

و دری درج سلطنت و شهریاری[3] [امیرزادهٔ معین] (ابوالقاسم) شاهرخ [میرزا] از صبیهٔ علاءالدوله میرزا دررمضان سنهٔ مذکوره از برج سعادت و اقبال طلوع نمود ، [4][ودرروزعید جشنی بعظمت ترتیب یافت].

بعد ازآن سلطان سعیدپرتو التفات برفتح قلعهٔ عماد انداخته ، امیرغیاث‌الدین علی فارسی برلاس را با جمعی امرا نامزد فرمود ، وتسخیر آن قلعه بحسن اهتمام آن امیرنیکونام باسهل وجهی میسر گشت. وامیرمشارالیه ازعنایت سلطانی بخلعت خاص و کلاه و کمر اختصاص یافت

وهم درسنهٔ مذکوره شاه محمود میرزا ولد بابرمیرزا که باستظهار امیرخلیل بسجستان‌رفته بود، ازدارالملك فانی بسریر دولت جاودانی خرامید ، وسبب آن بود ، که چون بامیرخلیل ملحق شد ، امیر مذکور کمال اعزاز واکرام بجای‌آورده همراه اوعزیمت دیارکابل نمود ، امیربابا که سردارآن نواحی بود بمقاومت و محاربت پیش

۱ــ مج مشهد مقدس گشته مک مشهد گشته
۲ــ مک : سنه ۸۶۳ درمدرسهٔ
مج سنه ۸۶۳ مذکوره درمدرسهٔ
۳ــ مج امیرزاده معین شاهرخ میرزا ازصبیهٔ
مک : وشهریاری ابوالقاسم شاهرخ ازصبیهٔ . -
٤ــ عبارت : [ودرروزعید جشنی بعظمت ترتیب یافت .بعد ازآن‌سلطان سعید پرتو التفات برفتح قلعهٔ عماد انداخته حضرت اعلی تواند بود که درین سال از مطلع میمون سلطنت همایون طلوع نمود] از زیادات نسخه مج میباشد و در نسخه مک و پامفقودو بجای‌آن‌این عبارت کوتاه و مختصر نوشته شده است (و هم درین ایام قلعهٔ عماد باسهل طریقی فتح شد)

آمد ، و امیر خلیل از غایت غرور در امور حرب[1] تکاهل نمود ، امیر بابا فرصت یافته برسر اوتاخت ،

ع : چنانکه بادخزان بر[2] کدو زند ناگاه

برگ وبار[3] مکنت واقتدار اورا ویران وپریشان ساخت، وامیرخلیل فرارنموده، شاه محمود میرزا را زخم تیری رسید وترکش نکرد تاقربان شد

بیت :

رخی کز برگ گل آزار می‌یافت
تنی کز تار موئی بار می‌یافت
به پیکان ستم شد کشته ناگاه
بخون آغشته شد الحکم لله

واواسط ذی‌الحجهٔ سنهٔ مذکوره این واقعه بسلطان سعید رسید

ودرمابین یکسال چندین فتح‌قریب وفتوح غریب‌زمان دولت‌اورا میسر گشت، بلکه این همه اتفاقات حسنه نتیجهٔ ظهور کوکب اقبال حضرت اعلی تواند بود که درین سال ازمطلع میمون سلطنت همایون طلوع نمود][4]

ودرسنهٔ اربع وستین و ثمانمایه [که][5] تمام ماوراءالنهر وترکستان ، تا حدود کاشغر، ونیز کابل ، و زوال، و سایربلاد خراسان ، و مازندران در تحت فرمان سلطان سعید درآمد[6][ه ، بالهام دولت پرتو خورشید تربیت آنحضرت بحکم آنکه ،

۱ــ دراصل (تاهل) قیاساً بسیاقت عبارت اصلاح شد
۲ــ اشاره به رستن کدوبنی بردرخت‌چنارووزیدن بادمهرگان.
۳ــ دراصل : (مسکنت) قیاساً بسیاقت عبارت‌اصلاح شد
٤ــ تااینجا اززیادات نسخه مج میباشد
٥ــ مج پا : وثمانمایه که تمام
مک : وثمانمایه تمام
٦ــ عبارت : [ه ، بالهام دولت پرتو خورشید تربیت آنحضرت بحکم آنکه بی‌باکان ناپاك صافی‌ومستخلص مانده] تماماًاززیادات نسخه مج‌میباشد وازسایرنسخه‌های مورد استناد محذوف است وچمن اول ازروضهٔ بیستم در نسخه‌های مک س وپا با این جمله ختم‌میشود: (... وزاول‌وخراسان ومازندران درتحت‌فرمان سلطان‌سعید درآمد).

بیت :

آفتابا بار دیگر خانه را پر نور کن
دوستانرا شاد گردان دشمنان را کور کن

برساحت روزگار شهریار اعظم ملك نظام الدین یحیی- که ذکر حسب و نسبش سبقت یافت- تافت، وتمام‌ملك نیمروزرابرسم‌سیورغال[۱] هودبری نامزدفرمود، وجمعی امرا را فرمان شد که شرخلیل را ازآن سرزمین دفع سازند، ومواد فساد اورا بالکل براندازند، امرا بموجب فرمان روان گشته، درراه خبریافتند که ولد امیرخلیل‌محمد باوالد خود می‌آیند که خون او را در خواست نمایند، امـرا مناسب چنان دیدند کـه امیر حسن ملکی پیش امیر خلیل رفته شرایط انذار و استبشار بجای آورد، و بلطف تقریروحسن تدبیراورا به پایهٔ سریرخلافت مصیررساند، وامیرمشارالیه مراسم تبلیغ واهتمام بلیغ تقدیم نمود، محمد ولد امیرخلیل را همراه‌آورد، واظهارفرمان‌برداری، وآثارخدمتگاری از امیر خلیل عرض کرد، و مرحمت و عنایت پادشاهانه شامل حال او گشت، وبخلعت خاص و کمرواسب وزین سرافرازشد، ومحمد امیرخلیل را رعایت وافرنموده، اجازت انصراف ارزانی داشت

دراثنای این‌حال عزیمت یورش مازندران تصمیم یافت، بسبب آنکه خبر رسید که حضرت اعلی ابوالغازی سلطان حسین میرزا که برمملکت مازندران فرمان روا است، جمعی ازاهل‌تهور،ودلیران‌بهادر، که شیران وغاپیشه بیشهٔ مبادرت ومبارزت‌اند بجانب خراسان نامزد فرموده، وایشان تاولایت سبزوار و نشابور آمده، نهب و غارت کرده‌اند، این‌خبر برخاطرسلطان سعید بغایت گران آمد، فرمان داد که جمعی‌امرا که متوجه سجستان‌بودند، باتفاق امیرنورسعید، و امیرسید مزید، وامیرعبدالوهاب بطرف مازندران روان شوند

دراین وقت‌بعرض‌آن سلطان سلطان‌نشان رسید، که‌ازغله ومیوه وهیزم وغیرآن هرکس چیزی بشهر می‌آورد، دروازه بـانـان مقداری می‌ستانند، ومردم را تشویش

۱ـ هودبری برای شرح این‌کلمه به‌حاشیهٔ (٤)ازص۱۱۲ـ۱۱۱ ازبخش یکم این‌کتاب مراجعه شود .

میدهند ، حکم فرمود که درشهر و بیرون منادی کردند که هیچکس بعلت دروازه‌بانی وراهداری از کسی چیزی نگیرد، و ازراه‌داران و دروازه بانان خطها گرفتند که اگر از کسی‌چیزی‌ستانند کشتنی‌باشند ، وازین جهت رفاهیت بسیار بعجزه ورعیت رسید ، ودعای خیربسیار کردند. وچون مردم ازتعرض وشرارت جمعی‌لئام‌ایتام، وجهال عوام، که درشهر وبیرون سرهای راه‌میگرفتند، وچیزها ازخلق‌می‌ستاندند، درزحمت‌بودند ، و صورت این حال برصفحهٔ ضمیر منیر آینه مثال آن پادشاه حمید خصال معلوم شد ، بسیاری‌را ازیشان قتل‌فرمود، وآنچه‌ماندند سیمرغ‌واردرپس کوه خفاوفرار گریختند، وهنوزمملکت اثرآرامش ازآن سیاست برجایگاه دارد

لخواجو کرمانی

شاه چو گردد ز سیاست بری
خون رعیت بخورد لشکری

وساحت‌مملکت تاغایت ازلوث‌وجودآن‌بی‌باکان‌ناپاک‌صافی ومستخلص‌مانده][1]

۱ـ تااینجا اززیادات نسخه مج است، = س۱۷ص۲۳۶تاس۱۲ص۲۳۸.

چمن دویم از روضهٔ بیستم[1]

در توجه سلطان سعید بجانب مازندران در ظل عنایت ملك مجید

امیر نورسعید باجمعی امرا که بجانب مازندران روان شده بودند چون بنواحی خبوشان ورادکان رسیدند دلاوران لشکر حضرت اعلی ابوالغازی سلطان حسین میرزا عنان بجانب جزایر مازندران تافتند ، اما امرا خیال جنگ وجدال وآثار حرب وقتال از مجاری احوال ایشان درمی‌یافتند ، امرا مشار الیهم از ولایت خبوشان صورت حال عرضه داشت پایهٔ سریر اعلی نمودند سلطان سعید بنفس مبارك تصمیم عزیمت مازندران فرمود

لامیرخسرو :

رایت منصور ببالا کشید
ماه علم سر بثریا کشید
گرز علمها که بکیهان گرفت
آتش گوئی بنیستان گرفت

۱ـ عبارت : [چمن دویم ازروضهٔ بیستم درتوجه سلطان سعید بجانب مازندران در رخ مه کردمحاسن پدید وروزچهارشنبه] تماماً اززیادات نسخه مج است
توضیح در نسخه مک بخشی ازمطالب این چمن (چمن دویم ازروضهٔ بیستم) باختصار بدون ذکرعنوان خاصی دردنبالهٔ مطالب چمن اول ازروضهٔ بیستم مذکورمیباشد وپس ازعبارت: «و اختر برج کامکاری سلطان محمد میرزا سیورغال فرمود ، و بعده موکب همیون بتمکین تمام بجانب بلدهٔ هرات معاودت نمود» بلافاصله عبارت «چمن دویم ازروضهٔ بیستم در آمدن حضرت ولایت پناه خواجه ناصرالدین عبیدالله ..» نوشته شده است. ودر نسخه مج عنوان: « آمدن خواجه ناصرالدین عبیدالله ازماوراءالنهر ووقایع عصیان و محاربات امیر خلیل سجستانی تا حادثه شکست و سقوط او به تفصیل درچمن سیوم ازروضهٔ بیستم مذکور میباشد ، وذکراین حوادث بتمامها درنسخهٔ مک مفقود ومحذوف است .

پرچم بیرق که بگردون رسید
در رخ مه کرد محاسن پدید

و روز چهارشنبه][1]، چهارم جمادی‌الاولی[2] (عزیمت مازندران فرموده)، حکم شد که لشکر فیروزی اثر (درجنبش آمده) براه [سرخس] متوجه (مشهد مقدس) شود، وخود با جمعی از خواص، واهل اختصاص، بعزم زیارت (روضهٔ منورهٔ تربت جام) و [مشایخ اسلام، وطواف مقابر اکابر انام] قدم سعی واهتمام در رکاب هلال احتشام آورد (ء) [ومزارات متبر که را زیارت فرموده][3] احرام کعبهٔ احرار وقبلهٔ ابرار، امام الاتقیا، همام الاصفیا، امام[4] (ابوالحسن) علی بن موسی الرضا علیه التحیة والدعا بست، وآن آستان عرش اشتباه را طواف کرده، درمرغزار رادکان قبهٔ بار گاه بخر گاه خورشید وسراپردهٔ[5] ماه رسانید، وسپاه ظفرپناه از آنجا بجانب استراباد درحرکت آمد[6]، [وحضرت اعلی نیز چون از توجه سلطان سعید

١ــ تااینجا اززیادات نسخه مج است

٢ــ مج چهارم جمادی‌الاولی حکم شد که لشکرفیروزی اثر براه سرخس متوجه شود، وخود باجمعی ازخواص واهل اختصاص بعزم زیارت مشایخ اسلام، وطواف مقابر اکابر انام قدم سعی واهتمام

مک: ودرچهارم جمادی‌الاول عزیمت مازندران فرموده حکم شد که لشکر فیروزی اثر در جنبش آمده از راه متوجه مشهد مقدس شود وخود باجمعی از خواص و اهل اختصاص بعزم زیارت روضهٔ منوره تربت جام قدم سعی واهتمام.

٣ــ مج: احتشام آورد، ومزارات متبرکه را زیارت فرموده احرام کعبه احرار بست.
مک احتشام آورده، احرام کعبه احرار

٤ــ مج: امام علی بن موسی
مک: امام ابوالحسن علی بن موسی

٥ــ مج سراپردهٔ ماه رسانید
مک سراپردهٔ ناهید رسانید

٦ــ عبارت: [و حضرت اعلی نیز چون ازتوجه سلطان سعید وقوف بجانب خوارزم اعربحه تافت، وسلطان سعید] اززیادات نسخه مج میباشد

مک: بجانب استراباد در حرکت آمد، بسعادت و اقبال و ابهت و جلال باستراباد درآمده چند روزی

مج وسلطان سعید بشهراستر آباد درآمد، چندروز.

وقوف یافت ، هرچند استعداد مقاومت سلطان سعید مهیا نداشت ، اما مقتضی جلادت و بهادری اقتضای آن نمود که لشکری پـرا گنده آنچه بود جمع آورده ، چند منزل پیش آمد ، ودرصحرای[۱] سلطان آباد اتفاق ملاقات صفین افتاد ، حضرت اعلی چون دید که سپاه او درمقابلهٔ لشکر سلطان سعید قطره و دریا ، وذره و آفتاب است ، و بر آن جمع پریشان هرجائی نیز اعتماد نمیتوان کرد، عنان عزیمت بجانب خوارزم و[۲] اعریحه «کذا» تافت

و سلطان سعید][۳] (بسعادت و اقبال وابهت وجلال) ب[شهر] استراباد درآمد(ه) ، چندروز در[۴] «گلفشان» بساط نشاط گسترده ، از صباح تا رواح با صباح و ملاح اقداح راح ریحانی میکشید ، و از نوای مطربان زهره جبین بلبل آواز ، فحوای این مقال بگوش[۵] (هوش) ناهید [می]رسید

[۶][لخواجه حافظ] :

می خواه و گل افشان کن از دهر چه میخواهی
این گفت سحر بلبل ای گل تـوچـه میگوئی[۷]

پس آن مملکت را بفرزند ارجمندخود ، گوهردرج شهریاری واختربرج کامکاری،

۱ــ سلطان آباد نـامی است که بر شهر استر آباد در آنعهد اطـلاق میگردیـده است (تضاعیف روضه بیستم)

۲ــ اعریحه : دراصل نسخهٔمج بدین صورت بی نقطه نوشته شده؟ ، ظاهراً بقرینهٔ سیاقت مطلب (غجدوان) ــ که یکی از بلادو نواحی ماوراءالنهرخراسان است ــ درست است ؛ وقیاساً اصلاح شد . وشاید دراصل (غرجستان) بوده که بلوك پهناوری است از نواحی هرات.

۳ــ تااینجا اززیادات نسخه مج است

٤ــ گلفشان گویا نام مرغزاریست درصحرای سلطان آباد (استر آباد)

۵ــ مج بگوش ناهید می‌رسید . مک بگوش هوش ناهید رسید .

٦ــ مج لخواجه حافظ مک : اینجمله‌را ندارد .

۷ ـ این بیت‌دردیوان خواجه چنین است

میخواه و گل افشان کن‌ازدهرچه‌میجوئی　　این گفت سحر گه گل بلبل تو چه میگوئی

[[1]جلال السلطنت والدین] سلطان محمود میرزا [2]سیورغال فرمود و(بعده)موکب همایون بتمکین تمام بجانب بلدهٔ هرات معاودت نمود

[3][دراثنای راه خبررسید که‌امیرخلیل باغلبهٔ سوار وپیاده ازرند و اوباش ولوند وقلاش قصدتسخیرهرات کرده، وصورت این‌حال آنست که

چون امیرخلیل چندگاه درسجستان و قندهار و نواحی آن دیار وبلاد مستقل وکامکار بود وبضرب تیغ آبدار و نیروی بازوی اقتدار چندسال لوای تسلط و استقلال افراشته داشت ، خیال پوچ در سر بی مغز او جای گرفت ، و آرزوی استخلاص هرات از خاطر او سر برزد ، چنانکه در آنزمان قریحهٔ پژمرده وطبیعت افسرده مؤلف بنظم این قطعه درباب سرزنش او مسامحت نموده بود

لمؤلفه :

خیال تخت که اندرسر خلیل کل است

چو آن درخت‌چنار آمد و هوای کدو[4]

۱ـ مج جلال السلطنت والدین
مک این عبارت را ندارد

۲ـ مج سیورغال فرمود ، و موکب
مک سیورغال فرمود ، وبعده موکب

۳ـ عبارت [دراثنای راه خبررسید که‌امیرخلیل باغلبهٔ‌سوار وپیاده ازرند و ضمایم وملحقات آن مملکت را بسیرمرضیه وحسن تدبیر درقبضهٔ تسخیر آورد
ع حمد ایزد راکه آب رفته باز آمد بجو] تماماً از زیادات نسخه مج میباشد و از نسخه مک بتمامه محذوف است

٤ـ خیال تخت کل ؛ گرهو مصراع دوم اشاره به مثل سائری است که حکیم ناصر خسرو علوی آنرا برشته نظم کشیده است و گوید :

نشنیدهٔ کـه زیر چناری کـدو بنی ‌ ‌ ‌ ‌ بررست وبردوید برو بربروز بیست
پرسید از آن چنار که تو چند روزهٔ ‌ ‌ ‌ ‌ گفتا چنار سال مرا بیشتر ز سیست
خندیدپس‌بدو که من‌ازتو ببیست روز ‌ ‌ ‌ ‌ برترشدم بگوی که این‌کاهلیت چیست
او را چنار گفت که امروزه‌ای کدو ‌ ‌ ‌ ‌ با تو مرا هنوز نـه هنگام داوریست
فردا که برمن وتو وزد باد مهرگان ‌ ‌ ‌ ‌ آنگه شودپدید که نامرد ومرد کیست
(دیوان ناصرخسرو ص ۵۰۰)

ولی ز لشکر او موج خون چنان رانند

کزان میان نـرهانند ز آشنای کـدو

القصه: بگمان آنکه در هـرات کسی‌نیست که با او در مقاومت تـواند آمد ، وحمله اورا پای تواندفشرد، سپاهی گرد کرده، روی بتعذیب عبادوتخریب بلاد نهاد ، وچون مردم‌ولایات وبلوکات خبریافتند روی‌بهرات‌آوردند، واموال وجهات ومزروعات و محصولات گذاشته با اهل و عیال خود بشهر آمدند ، و چون ولایت اسفزار در ممر او بود ، واز سپاه گمراه او تفرقه و پریشانی ونهب و تاراج بسیار بدان ویرانه‌رسیده ، مردم آنجا بیشتر دغدغه بخودراه داده کوچها بهرات آوردند

[1]ومن نیزدرآن وقت در اسفزار بودم بشهرآمدم،روزچهارشنبه دوازدهم رمضان علی‌الصباح خلیل با لشکر جرار محاذی «درب عراق» و «فیروز آباد» و «خوش» فرود آمده ، محاصره کرد، ودرحال صف جنگ وقتال بر کشیده ، حملها پیش برد ، وامیر نظام‌الدین[2] احمد تولکی برلاس . و امیر بی‌نظیر، و پهلوان پیاده[3]، اطراف و جوانب ومداخل و مخارج شهربندرا مضبوط ساخته مستعد حرب و جدال بودند ، روز دیگر ازغرهٔ صباح تاطرهٔ رواج جنگ و کوشش بود، اماهیچ فایده نبود، درمیان حرب و وغا

۱ـ حوادث عصیان ومحاربات تاسقوط امیرخلیل سلطان درسال ۸٦۵ ـ ۸٦٤ اتفاق شده ، ومؤلف چنانکه تصریح نموده خود درین حوادث شرکت داشته و با مردم اسفزار از آنجا بهرات آمده ودرجنگ حصاردرجنب‌اسفزاریان حاضر بوده وجنگ‌میکرده‌است، وازین‌تاریخ‌تاسال۸۹۹(که‌سال‌ختم‌تألیف‌این کتاب ومقارن‌سال۲۵ازسلطنت‌ابوالغازی سلطان حسین میرزا بایقرا میباشد) ۳۵ سال میشود، واین‌نکته اهمیت وصحت مطالب این‌قسمت از کتاب را میرساند زیرا معلوم میدارد که اسفزاری دراین مـدت ۳۵ ساله شاهد و ناظر کشمکشها وجنگهای شاهزادگان گـورگانی تاایلغارسلطان حسین میرزا بایقرا برشهرهرات وبسط سلطنت و اقتدار او برسراسر سرزمین خراسان و انقضاء مدت ۲۵سال‌سلطنت‌پراقتداروشکوه‌اودرکشور آفتاب‌تابان‌بوده،وبلکه خوددرپارهٔ از آن‌حوادث‌شرکت داشته‌است ، و مطالبی را که درین بخش‌از کتاب نقل‌کرده همه از مشهودات خود او میباشد

۲ـ تولکی دراصل (توکل) قیاساً اصلاح گردید

۳ـ این نامها نیزبهمین املا پیشتر ذکرشده است

وفتنه وغوغا مولانا حسنشاه[1] شاعر قطعهٔ بنظم آورده، بر تیری نوشت تا درمیان لشکر خلیل انداختند ، لشکریان او بتصور آنکه[2] خبری فتح یـا بشارت خواهد بود ، هجوم نمودند که مضمون نوشته معلوم کنند ، چون تیر بدیشان رسید و کیفیت تحقیق شده، شرمنده گشته، سرها بشیب انداختند ، قطعه این بود

لمولانا حسن شاه :

یـاران پیام مـا بـرسانید بـا خـلیل
گوئید اگر تـرا سر سر بـاختن بود
در روز روزه درد سر مـا و خود مـده
عیدی بیا کـه وقـت[3] قپق تـاختن بـود

وچون درآن فرصت آفتاب درخانهٔ ماه یعنی سرطان بود، شدت گرما وحرارت هوا بحدی بود، که سنگ خارا ازتاب آتش آفتاب چون لعل آتشی سرخ بر می‌آمد ، ویاقوت آبدار درصمیم‌کان ازحدت گرمی هوا برنگ خاکسترمینمود ،

امیرخسرو :

سنگ که آتش ز وی آید برون
مـاند ز خورشید بـاآتش درون

۱ـ حسن شاه ازمعاصرین اسفزاری وشعراء دربارسلطان حسین میرزا بایقرابوده، وبنام آن پادشاه قصائدی سروده‌است. به مجالس النفائس و خلاصة الاخبار فی بیان احوال الاخیار مراجعه شود

۲ـ خبری مردم خراسان بویژه اهل هرات کسرهٔ علامت اضافه را طوری تلفظ میکنند که از اشباع آن یاء ماقبل مفتوحی تولید میشود،وچون نویسندگان نسخ مورد اعتماد ازمردم هرات بوده لذامتن‌را مطابق تلفظ خود نوشته‌اند، و نظائر آن در تضاعیف کتاب بسیاراست،چنانکه مثلاً (خبرفتح)و(درقلعه)را : خبری فتح ودری‌قلعه نوشته شده است

۳ـ قپق چوب هدف که درمیدان نصب کنند وجنگجویان آنرا باتیر هدف سازند و قپاق وقپق افکندن : هدف زدن است ونیزقپق بفتحتین کدوراگویندکه بر سرچوب‌قپق درمیدان میگذاشته و آنرا هدف می‌ساخته‌اند. فرهنگ آنندراج ، غیاث اللغات

پرتـو خورشید کـه گـرمگاه
در پنه خیمه هـمـی جسته راه
بس کـه شده سایه ز گرمـا سیاه
کـرم درانداخته خـود را بچاه

چنانچه برخصت فتوی علمای اسلام مردم بسیار ازخواص وعوام روزه خوردند، ورعیت زیاده قوتی حاصل آمد، وبجد هرچه تمامتر بحراست ومحافظت برج وبارو قیام نمودند، و شب تـا روز مشعلها افروختند، وخرمن پندار مخالفانـرا از شرر غصه بسوخت،وتاصبح جمعه که کوتوال قلعهٔ طارمچهارم برفرازبرج حصارنیلی فام برآمد، و بـه تیغ شعاع مواکب کواکب را از صحن معرکـه آسمان منهزم گردانید،لشکر بد اختر مخالف بجلادت و مبادرت تمام روی بجنگ آوردند، تیرچون معنی باریك دردلها جای میگرفت، وتیغ چون بلای نـاگهان بر سر گردنکشان فرود می‌آمد، قواریر نفط مانند شهاب ثاقب بر فرق عفاریت حرب میریخت، وسنگ رعد مثل قضای آسمانی بجان ستانی درآمد، مقارن این‌حال جمعی از رجال ابطال ازجانب[1] نهرکارتبار گره غیرت بر گوشهای ابروزده با دستهٔ تیر درمیان، وشمشیرها حمایل،خود را ازباره انداختند، و از خندق گذشته روی بجانب مخالفان آوردند، وجمعی از یاغیانرا که درمواضع نزدیك‌باره در کمین‌نشسته بودند، وفی‌الجمله پناهکی داشتند همه‌را هزیمت ساختند،تاوقتی که مردم بنماز جمعه اشتغال نمودند، جماعتی مخالفان بحدت و شدت تمام روی بکارزار آوردند، وبیشترهجوم ایشان ازجانب فیروزآباد و در مقابل برجی که تعلق بمردم اسفزار داشت، وکار بدان رسید که جمعی از ایشان از خندق گذشته بپای فصیل بیرون رسیدند، و بسوراخ کردن فصیل بتعجیل هرچـه تمامتر مشغول گشتند، و من درین محل بر فراز فصیل دوم بربالای سرایشان بودم، و برأی العین مشاهدهٔ این احوال مینمودم درین اثنا بعضی از اولیا و گـوشه نشینان از اضطراب واضطرار مسلمانان وقوف یافتند،بیخودانه وار برسرفصیل برآمدند، وتیرهای اصابت

١ـ کارتبار: دراصل- (شهر کاوار) نوشته‌است ، قیاساً اصلاح‌شد.

شعار دعوات مستجابات در کمان نیاز نهاده ، بقوت بازوی :**وان‌جند نالهم الغالبون.** بجانب مخالفان گشاد دادند ، و آیت **شاهت الوجوه**، در برابر روی مکروه ایشان برزبان راندند ، ناگاه آثار رعب وهراس اساس صبر ووقار ایشانرا از بنیاد بر کنده روی بگریز نهادند،ومردم شهر ازدروازه‌ها بیرون ریخته درمخالفان آویختند، وبسیاری را بقتل آوردند ، چنانچه من‌ازدروازه بیرون رفتم تاسر کوچهٔ «خانچه‌آباد» بسیار کس کشته دیدم،وبسیاری دیگر ازخانها بسته بیرون می‌آوردند ، ومیکشتند ،

ع : بگریخت خلیل و[1] مهره درطاس انداخت

وچون ازآن ورطه بیرون‌رفت، لشگرگاه درخرابهٔ اسفزار زد، وچون از مردم اسفزارعظیم رنجیده بود ، بسبب‌آنکه ازپیش او گریختند،وبرسرفصیل اورا دشنامهای شنیع دادند، نه روزدرآن ولایت مقام کرد، وخانها وخرمنها بسوخت ، وباغات ببرید ، وهرچه ازباب خرابی دست داد تقصیر نکرد ، بعد از آن بجانب سجستان رفت

پس حضرت سلطان سعید که ازجرجان معاودت نموده بود ، بمستقرجلال اعنی دارالسلطنت هرات نزول اقبال‌نموده، جمعی که در واقعهٔ خلیل طریقهٔ جانسپاری ودلاوری مسلوك داشته بودند بنوازش وعاطفت خسروانه مخصوص گشتند ، و توجه خاطربدفع شرواستیصال امیرخلیل معطوف فرمود ، وجمعی‌امرا نامزد کرد که تااورا بدست نیاورند از پای ننشینند ، امرا حسب الحکم عزیمت نموده ، سجستانرا احاطه کردند ، خلیل ازاین‌حال مضطر وعاجزشده چارهٔ غیرآن ندید که گردن کشی ازسر بنهد، وازاوج‌عظمت وجباری بحضیض‌تضرع وزاری گراید،بی‌آنکه دربن‌باب از کسی طلب رأی کند،یابخواص خود مشورت نماید ، روی اخلاص بدرگاه جهان پناه که مفر و مناص اصحاب جرایم بود آورد ، در نواحی اسفزار باامیر کریمداد که در زمان بابر میرزا بایکدیگر رابطهٔ وداد واتحاد تمام داشته‌اند بازخورد ، باتفاق یکدیگر متوجه پایهٔ سریراعلی شدند ، چون امرا شرح آمدن خلیل عرض کردند، سلطان‌سعید فرمود

۱ــ مهره در طاس افکندن ، مهره در طاس انداختن ، مهره از کف بیرون فشاندن : خبر کردن ، آگاهانیدن ، مغلوب شدن ، و سرمایه از کف دادن فرهنگ آنندراج . فرهنگ غیاث اللغات

که مرا بکرات در خاطر گذشته که خلیل را هیچ سبیل نمانده غیر ازیك راه و آن این بود که پیش برد ، پس خلیل بتقبیل انامل‌مبارك سرافراز گشته ، و بجان امان یافته، ملازم‌درگاه گردون اشتباه گشت ، غبارخجالت از کردار گذشته برچهرهٔ احوال اونشسته، ودل امیدوار در کرم ومرحمت‌آن سلطان‌کامکاربسته ، اززمایم افعال،وجرائم اعمال خودخجل ومنفعل می‌بود. وملك نیمروزوقلعه گاه وفراه تاحدودکابل وقندهار در تصرف نواب سلطان سعید قرار گرفت .

وشهریار اعظم ملك نظام‌الدین یحیی‌درمقام ابا واجداد رایت مکنت و احتشام برافراخت، وضمایم‌وملحقات‌آن‌مملکت‌رابسیرمرضیه وحسن‌تدبیردرقبضهٔ تسخیرآورد.

ع حمد ایزدرا که آب رفته بازآمد بجو]

۱ــ تااینجا اززیادات نسخه مج میباشد = ازس ۳ ص ۲٤۲ تا س.۹ ص۲٤۷

چمن سیوم از روضهٔ بیستم[1]

در آمدن جناب ولایت مآب خواجه ناصرالدین عبیداله [2](طیب‌اله ثراه) بجانب خراسان

درسنهٔ خمس وستین وثمانمایه رأی ملک‌آرای سلطان سعیدچنان مصلحت‌دید که سید مزید بهادربجانب بلخ رفته ضابط ومستحفظ آن حدود باشد در اثنای این حال خبر آمد که امیر نور سعید سر ازربقهٔ طاعت بیرون برده سودای سرکشی واستقلال دردماغ آورده ،[3][و] درنواحی سمرقند و بخارا دست بظلم وبیداد و غارت و تاراج دراز کرده ، دم مخالفت و عناد میزند ، سلطان سعید سوابق خدمات او را ملحوظ داشته ملتفت آن سخنان نشد ، وقاصدی پیش اوفرستاد تااورا بنصایح مشفقانه [4][ومواعظ دلپذیر] از آن داعیه بازآورد، واگر بنصایح اومتنبه[5][ومتقاعد] نشود قاصد بسمرقند[6] رفته [و] جناب ولایت پناه (هدایت دستگاه) خواجه ناصرالدین عبیداله طیب‌اله ثراه[7] [را] از صورت حال آگاه کند چون سخن قاصد ناصح پیش امیر نور سعید محل قبول نیافت ، فرستاده بر حسب کیفیت حال اسماع خواجه

۱ـ چنانچه پیشتر توضیح‌داده شد شرح واقعهٔ آمدن خواجه ناصرالدین‌عبیداله ازماوراءالنهر بخراسان مشرقی (هرات ونیشابور) درنسخه مک درچمن دویم مذکور است

۲ـ مک : (طیب‌اله ثراه) مج این جمله را ندارد .پا:لایقرأاست.

۳ـ مج آورده ودرنواحی مک: آورده درنواحی

٤ـ ومواعظ دلپذیر: این عبارت‌اززیادات مج است .

٥ـ مج ومتقاعد مک پا این را ندارد

٦ـ مج رفته وجناب ولایت پناه خواجه .

مک رفته جناب ولایت پناه هدایت دستگاه خواجه

۷ـ مج ثراه را از. مک ثراه از.

اسماع خواجه نموده[1] خواجه توجه بکوه نور بخارا که نورسعید آنجا بود فرموده، واورا بنصایح بزرگانه تسکین داده،[2] با او قرارداد که قدم از دایرهٔ بندگی و خدمتگاری بیرون ننهد، اما نورسعید بدانچه قبول نموده بود اقامت نمی‌نمود؛ و بر قرار طریق جدال و خلاف مسلوك میداشت، تا حال [3][شقاوت مآل] او بـآن انجامید کـه امراءِ ماوراءالنهر قصد استیصال اولازم شمرده لشکر کشیدند،[4][و] چون بدو رسیده نیران قتال وجدال برافروخت، روی عجزواضطرار بهزیمت وفرار آورد،[5][و] تمامی احمال واثقال اوبتصرف سپاه ظفرپناه درآمد.

ودرین سال علاءالدوله[6](میرزا) ــ که مدتها پریشان حال و ابتر و بـی سامان دراطراف عالم سر گردان بود ــ ازسرای فانی بدارالملك جاودانی انتقال کرد، و شب جمعه بیست ویکم صفر نعش اورا بهرات آورده، درمدرسهٔ[7][مهد مرحومه] گوهرشاد بیگم دفن کردند، وجناب ولایت پناه که دربخارا بنورسعید ملاقات فرموده بود، هم ازآنجا عزیمت داخله خراسان نمود، وبیست‌وسوم صفر مذکور بدارالسلطنهٔ[8][هرات] تشریف فرمود، وسلطان سعید ازشرایط تعظیم واجلال ومراسم اعزاز واستقبال هیچ نامرعی نگذاشت [9] و [حضرت] خواجه روزدیگر بزیارت مقابروحظایر اهل‌اله رفته،

۱ــ مج نمود . مک : نموده

۲ــ مج : داد . مک : داده .

۳ــ مج پا : شقاوت مآل مک : این عبارت را ندارد .

٤ــ مج : کشیدند وچون بدورسیده نیران
مک : کشیدند چون بدورسید نیران .

٥ــ مج : وتمامی . مک . پا : تمامی

٦ــ مج علاءالدوله که مدتها.
مک : علاءالدوله میرزا که مدتها

۷ــ مج : در مدرسهٔ مهد مرحومه گوهرشاد بیگم مک پا درمدرسهٔ گوهرشاد بیگم .

۸ــ مج بدارالسلطنه تشریف .
مک . پا بدارالسلطنه هرات تشریف .

۹ــ مج : وحضرت خواجه . مک : وخواجه .

وظایف[۱](زیارت) و [استفاضه و استمداد] بجا[ی] آورد و (همهٔ) اکابر خراسان مقدم (شریف) [ایشان را] عزیز و مغتنم دانسته، سلطان سعید بکرات و مرات بزیارت خواجه[۲][تشریف فرمود، و] بهرچه رأی منیر (حضرت) ارشادپناهی میل فرموددرجهٔ قبول یافت. و تمغاءِ بخارا که مبلغ سنگین و گرامندبود بخشش یافته مطلقاً برافتاد، [۳][واحکام جهانمطاع درآن ابواب مکمل شد، وسلطان سعید متعهد گشت تمغاءِ تمام ممالك محروسه را بـا جمیع منکرات و مناهی براندازد. و خدمت خواجه] یازدهم ربیع‌الاول بسلامت بجانب ماوراءِالنهر مراجعت فرمود و سلطان سعید کمال عاطفت وشفقت دربارهٔ رعایا مبذول داشت، و حکم کرد که پیش ازادراك محصول مال حواله ندارند، واگرضرورتی واقع شود بیش از دودانگ نطلبند، و اخراجات تا وقتی که بعرض نرسانند وحکم همایون درآن باب درست نشود یکدینارطلب ندارند، و اگر خلاف واقع شود دیوان کشتنی باشد، و احکام مطاعه مطابق این معنی درست شد[ه][۴] بولایات وقصبات فرستادند

دراین‌فرصت ناگاه خبرآوردند، که محمدجوکی‌میرزا[۵][ولدمیرزا عبداللطیف] در دیار ماوراءالنهر طریق بیداد گذاشته، و رایت عدوان و عناد، و لوای افتان وافساد برافراشته،

[۶][ع]: نبود عجب چنان پدری را پسرچنین

۱ـ مج : وظایف استفاضه واستمداد بجای آورد واکابرخراسان مقدم ایشان‌را عزیز
مک : وظایف زیارت بجاآورد وهمهٔ اکابر خراسان مقدم شریف را عزیز.

۲ـ مج : خواجه‌تشریف فرمود وبهرچه رأی منیرارشاد پناهی
مک : خواجه وبهرچه رأی منیرحضرت ارشاد پناهی

۳ـ مج عبارت [واحکام جهانمطاع درآن‌ابواب ومناهی براندازد، وخدمت خواجه] اززیادات نسخه مج میباشد.

۴ـ مج شده. مک. پا شد

۵ـ مج : ولد میرزا عبداللطیف مک. پا این جمله را ندارد.

۶ـ مج : ع. مک پا ندارد س : نظم.

وتمامی آن نواحی از شرار نایرهٔ تعدی وطغیان اوروی بویرانی نهاده[۱]، [وصدای ندای : **ربنا ولاتحملنا مالاطاقة لنا به**، از زبان ساکنان آن دیار در سقف گنبد دوار افتاده] سلطان سعید عـزیمت یورش ماوراءالنهر نمود ، وبیستم[۲] [شهر] جمادی الاول سنهٔ مذکوره ، که آفتاب در حوت بود ، به[۳] «تغوزرباط» نهضت فرمود، وازآنجا منازل ومراحل قطع کرده تا کنار آب خجند[۴] [ب]راند،]چه] مخالفان حصار «تاشکند» را که بقلعهٔ «شاهرخیه» مشهوراست ،وبکمال حصانت ومتانت مذکور، پناه ساخته بودند، وآن حصاریست که آب سیحون ـ که درآن محل «آب خجند» میگویند ـ برسه طرف آن قلعه محیط است ، وازیك طرف[۵] [آن] که آب نیست کمرها و[۶] آبکندهای بزرگست .

القصه : حصار را محاصره کـرده ، **من الفلق الی الغسق** ، بتدبیر تسخیر آن اشتغال میرفت ،[۷] (چون) نزدیك بآن رسید که[۸] [آن] قلعه فتح شود، ازجانب خراسان ومازندران قاصدان رسیده خبرآوردند، که حضرت اعلی ابوالغازی سلطان حسین میرزا که بطرف خوارزم رفته بود معاودت نمود و امیر شیخ[۹] [حاجی حسن جاندار ، وامیرالله یردی،[۱۰] [وامرای دیگر] (را)[که درآن نواحی بودند]قتل فرمود، ومازندران را

۱ـ عبارت [وصدای ندای ربنا ولاتحملنامالاطاقة لنابه درسقف گنبد دوارافتاده] اززیادات نسخه مج میباشد

۲ـ مج بیستم شهرجمادی مک : بیستم جمادی .

۳ـ تغوز رباط : حصاریست درترکستان

٤ـ مج : خجند براندچه مخالفان

مک : خجند راند مخالفان

۵ـ مج : طرف آن که مک طرف که

٦ـ آب کند زمینی است که آب آنرا کنده ودرآن چاکها کرده است ـ فرهنگ آنندراج.

۷ـ مج : میرفت نزدیك مک میرفت چون نزدیك

۸ـ مک : که قلعه مج پا : که آن قلعه

۹ـ مج : شیخ حاجی حسن . مک پا شیخ حسن

۱۰ـ مج وامیرالله یردی و امرای دیگر که درآن نواحی بودند قتل فرمود
مک : وامیرالله یردی را قتل فرمود

زیر و زبر کرده داعیهٔ تسخیر هرات دارد، چون سلطان سعید ازین حال وقوف یافت، [1][هرچند بسیار شاق نمود، از کمال تمکین و وقار] آنرا ناشنیده انگاشت، [2][و] همچنان درتسخیرحصارمیکوشید، وامیرسیداصیل[3](الدین) ارغونی (را) باجمعی بخراسان فرستاد، که ازحال مخالفان واقف وخبردارباشد، چون بسبزوار [4][نشابور] رسیدند، ازطرف مازندران قاصدان خبرآوردند، که حضرت اعلی ازمازندران بیرون آمده بتحقیق عازم خراسانست، امرای سمرقند مصلحت جنگ ندیدند، بهرات آمده، در حصانت و استحکام شهر سعی نمودند، و مردم ولایات نزدیك و بلوکات را بشهر[5] (در)آوردند، وهردروازه را یکی ازامرا متعهد شد[6][ند، که محفوظ سازند] وحضرت اعلی متوجه هرات شده، وامیرحسن شیخ تیمور ازخبوشآن، وامیرمحمد غیاث بیك ازابیورد، بموکب همایون[7][ملحق] شده، نوازش خسروانه یافتند، وبیراق تمام عازم هرات گشته، ازآوازهٔ توجه میمون وهم وهراس[8] [وهیبت وبأس عظیم] برمردم هرات مستولی گشت[9]، [وشمعها] ومشعلها بربرجها[10][و کنگرها] افروخته، غلغلهٔ حاضرباش

۱ــ عبارت : [هرچند بسیارشاق نمود از کمال تمکین ووقار] از زیادات مج است .

۲ــ مج : وهمچنان مک : همچنان

۳ــ مک . پا اصیل‌الدین ارغونی را باجمعی
مج اصیل ارغونی باجمعی

٤ــ مج نشابور . مک : ندارد

٥ــ مج بشهرآوردند مک : بشهر درآوردند

٦ــ مج : متعهد شدند که محفوظ سازند وحضرت .
مک : متعهد شد وحضرت .

۷ــ مج پا همایون ملحق شد
مک : همایون شده

۸ــ مج : وهیبت وبأس عظیم .
مک : این جمله را ندارد .

۹ــ مج . پا : وشمعها . مک : ندارد

۱۰ــ مج : وکنگرها مک . پا این‌کلمه‌را ندارد

[۱]و[ولوله] نفیر پاسبانان زلزله در اجزای اجرام علوی انداخت ،وامیرحسن شیخ‌تیمور مخالفت نموده شب بیست ودوم ماه مذکور بشهر در آمد ، و مردم هرات از آمدن او [۲][دلی ، و] قوت[ی] یافتند ، و عظیم شادمان گشته در قلعه‌داری[۳][و مخالفت] مستحکم شدند، پس حضرت اعلی روزدوشنبه بیست‌وچهارم ذی‌قعده ازجانب[۴]«مختار» و «خیابان» [۵][بالشکر گران ، وحشر بیکران در آمده] بباغ زاغان نزول فرمود ، و[۶][لشکریان جرأة نموده بحوالی شهر آمدند ، واظهارجلادتی کردند ، وشهررا بنوعی مضبوط‌ساخته بودند که بجنگ وجدال صورت فتح وتسخیرآن محال مینمود ، چه بروج و دروازها را بعدازاستحکام تمام بر کلانتران بلوکات ، واامامان محلات قسمت کرده بودند ، ودر همهٔ مواضع ازامرا واتراك داروغگان تعیین‌نموده، وبرسرفصیل ازنیزه وتیر وسنگ وآلات وادوات جنگ آنچه درخاطر گشتی‌مهیا بود ، وبربالای دروازهاخانها ازچوب بمثل صندوقها ساخته بودند، و برتمامی برجها شکل‌صندوق‌ازچوب‌ترتیب‌داده‌بودند، چنانکه یك گز یادو گز دیوار مانند[۷] «مخارجه» بیرون برده بودند ، ودرهر صندوقی چهار یاپنج قاپوچی میتوانست ، که بنشیند و براطراف و جوانب او تیر کشها راست کرده ، که هر گاه خواهند تیراندازند ، و در ته صندوق تختهٔ تعبیه نموده که چون دور کنند هرچند کس که درشیب صندوق باشندتوان‌دید، وهرچه‌خواهند برسرآنکس توان ریخت ، وبازچون تخته را پیش‌آرند استوار گردد

۱ـ مج : وولوله مک : ندارد

۲ـ مج ازآمدن اودلی وقوتی یافتند
مک : ازآمدن اوقوت یافتند .

۳ـ مج : ومخالفت مک ندارد

٤ـ مقصود «کوه مختار» است .

٥ـ مج بالشکر گران وحشربیکران درآمده مک . پا این عبارت را ندارد .

٦ـ عبارت : [لشکریان جرأة نموده بحوالی شهرآمدند واظهار و باز چون تخته را پیش‌آرند استوار گردد . القصه] تماماً اززیادات نسخه مج میباشد وازسایرنسخ مورد استناد محذوف است
مک : نزول فرمود وترتیب واسباب قلعه داری بروجهی سرانجام .

۷ـ مخارجه : کذافی‌الاصل ؟ شاید (خارجه) درست باشد، والخارجه مؤنث‌الخارج‌الظاهر من کل‌شیء

القصه :][1] ترتیب واسباب قلعه‌داری بروجه(ی) سرانجام یافته‌بود، که کس[ی][2] مثل آن نشان نمیداد.[3] [حضرت اعلی گـاه گـاه جمعی را بدروازهٔ ملك میفرستاد تا جولان وطوافی میکردند، اماجد واهتمام نمی‌نمودند، بتصور آنکه شایدمردم بی‌جنگ قلعه تسلیم نمایند، ومردم ازاکابر و اشراف وسوقیه واصناف خود چنان دل برجنگ نهاده بودند، که اگر تاسالی محاصره ممتد شدی استخلاص میسرنبود، وحضرت‌اعلی در باغ زاغان بطرب وعشرت و نای و نوش ومعاشرت پری رخان زریـن حلقه سیمین بنا گوش میگذرانید.

روزی حضرت‌اعلی بی‌تزاحم خیل‌وحشم باچندسوار ازمخصوصان‌محرم بعزیمت استحمام از باغ زاغان بیرون خرامید جاسوسی این خبر بمردم شهر رسانیدند، «کذا» بیکبار غلبهٔ بسیار بیرون آمدند و ندانستند که خیل گنجشکان هر چند بی‌عدد باشند باباز سفید برابری نتوانند کرد، و گله آهوان اگرچه بیکران باشند برشیرعرین غالب نیایند،

بیت :

سیل اگـر سنگ را بغلطانـد

چـون بـدریا رسد فـرو مانـد

حضرت‌اعلی متوکلاً علی‌اله[4] باستظهار حشم وسپاه چون شیرشکاری، ونهنگ دریا حمله برایشان برده دمار از روزگار ایشان برآورد،][5] روزدیگر از باغ زاغان کـوچ فـرمـوده اولنگ کهدستان (را)[6] مضرب خیام گـردون احتشام گـردانید،

۱ـ تااینجا ازیادات نسخه مج میباشد

۲ـ مج : کسی مک پا : کس

۳ـ عبارت [حضرت اعلی گاه‌گاه‌جمعی را بردروازهٔ ملك میفرستاد تـاجولان ..... چون - شیرشکاری و نهنگ دریا حمله برایشان برده دمار ازروزگار ایشان بـرآورد] تماماً ازیادات نسخه مج میباشد .

٤ـ متوکلاً علی‌اله باستظهارحشم وسپاه : کذا؛ ظاهراً نه باستظهارحشم درست‌است.

٥ـ تااینجا ازیادات نسخه مج میباشد

٦ـ مج : کهدستان مضرت .

مک پا : کهدستان را مضرب

[1][و چند نوبت از جانب دروازهٔ خوش جنگ انداخت و از[2] «درب خوش» در طرف «فیروز آباد» و «میدان سعادت» ، و «خانچه باد» میدان جنگ آراست ، و حربهای مردانه ودستبردهای دلاورانه‌واقع‌شد ،][3]دراثنای این‌حال قصبه زیارتگاه که ازغایت معموری وآبادانی حکم مصرجامع داشت غارت عام یافت ، واز نفایس اموال و غرایب امتعه واثقال‌آنچه بمدتهای مدید حاصل کرده[4](بودند) عرضه تاراج گشت ، ودرمیان غارت جمعی ازبهادران لشکرمنصور نزاعی کرد[ند و][5]یکی از نامداران بقتل آمد ، و قاتل[6]جوان(ی) شیر مرد بود به پلنگی مشهور از سپاه منصور رو گردان شده بشهر درآمد و طبل بشارت نواختند ، حضرت اعلی چون دانست که سریر سلطنت همایون جهت اتکا[7][واستناد] ذات میمون آنحضرت‌آماده[8](است) اما چندروزمهلتی درکاراست[9]، [ومردم شهردلیروخیره گشته‌اند، وبی‌فایده خلایق ازطرفین کشته میشوند ، وبسامان کاری ازپیش نمیرود] فرمود که

این باربر نیاید بار[ی] دگر برآید

وبیست وهفتم ذی‌الحجه مردم شهر اول صبح بآهنگ جنگ وطلب نام وننگ برخاستند ، خلق بسیار بردرهای دروازه آوازبرآوردند که حضرت‌اعلی کوچ کرده[10]

۱ــ عبارت [وچند نوبت ازجانب .... دلاورانه واقع شد] اززیادات نسخه مج میباشد

۲ــ «درب خوش» ، «درب فیروز آباد» ، «میدان سعادت» و «خانچه آباد» از محلات شهرهرات است

۳ــ تااینجا اززیادات مج است

٤ــ مک کرده بودند عرضهٔ مج :کرده عرضهٔ

۵ــ مج پا کردند ویکی . مک :کرد یکی

٦ــ مج جوان مک پا :جوانی

۷ــ مج واستناد مک : این‌کلمه را ندارد

۸ــ مک پا آماده است اما چند .
مج آماده اما چند

۹ــ عبارت [و مردم شهر دلیر و خیره گشته‌انـد ....کاری از پیش نمیرود] از زیادات مج است

۱۰ــ مج کرده معاودت . مک :کرده ومعاودت .

(و) معاودت فرمود ، و چون روشن شد از سپاه منصور هیچکس نمانده بود ، و[1](حضرت اعلی) ازپل مالان گذشته ازطرف فوشنج بباذغیس رحلت فرمود ، وازآنجا بجانب آب مرغاب[2][بعزم محاربهٔ سلطان سعید] روان شد

[3][ودرین محل] سلطان سعید که قلعه «شاهرخیه» را محاصره داشت شنید که حضرت‌اعلی‌هرات‌را محاصره کرده،[4][نزدیکست که فتح کندبحکم‌ضرورت] باجوکی میرزا گرك آشتی[5] کرده بسمرقند آمد ، و از آنجا برسبیل سرعت وتعجیل بمیمنه[6] وفاریاب آمد .

[وحضرت اعلی‌بجانب اومیرفت]، (درین محل) بتد[بیر] آنکه (شاید) حضرت اعلی را دردام فریب کشد ، سلطان سعید یك کوچ پس نشست ، حضرت[7][اعلی] چون برآن صورت وقوف یافت مصلحت جنگ ندید، عنان عزیمت بجانب سرخس تافت، وقلعه‌آنجا (را)[8]مضبوط ساخته ، درمحرم سنه ست وستین وثمانمایه بجانب مازندران نهضت فرمود. وسلطان‌سعیدبهرات‌آمد(ه)[9] برفورعزیمت‌استرآباد عزیمت«کذا؟»نمود ،

١ـ مک نمانده بود وحضرت اعلی ازپل مالان .
مج نمانده بود وازپل مالان .
٢ـ مج بعزم محاربه سلطان سعید مک . پا این عبارت را ندارد .
٣ـ مج : ودرین محل . مک این جمله را ندارد
٤ـ مج نزدیکست که فتح کند بحکم ضرورت
مک : این عبارت را ندارد
٥ـ گرگ آشتی. گرگ آشنائی: کنایه‌ازصلح‌وآشنائی‌بنفاق‌ـفرهنگ‌آنندراج،غیاث‌اللغات.
٦ـ مج وفاریاب آمد وحضرت اعلی بجانب اومیرفت بتدبیرآنکه حضرت اعلی را
مک : وفاریاب آمد ، درین‌محل برآنکه شاید حضرت اعلی‌را
٧ـ مج پا : حضرت اعلی چون .
مک : حضرت چون
٨ـ مک . پا آنجا را مضبوط .
مج آنجا مضبوط .
٩ـ مج : آمد بر مک : آمده بر

وچون[1] [سپاه اویوزش ماوراءالنهر کرده بودند ازقلت استطاعت اظهار اضطرار کردند، ووجهی که دروصلهٔ مساعدت‌لشکر نشیند درهیچ‌جا موجودنبود، حکم شد که بدستور معهود وجوه لشکر ونام بردار ازهرات وبلوکات وولایات بوصول رسانند ، و از تجار چیزی برسم قرض گرفته در وجه یراق لشکر نشانند ، چون مـردم هرات و بلوکات مدتی محنت کشیده شهر نگاهداشته بودند ، و جهات خود به بیرونها بیاغی گذاشته از پادشاه توقع نوازش وعنایت میداشتند، قضیه خود نتیجه بر عکس تصورداد، رعایای بیچاره از طالع نابسان نالان وبیجان درمقام سرانجام‌آن شدند ، و خواجه معزالدین شیرازی خرابی بسیار کرد ، وببهانهٔ قرض وحیلهٔ دیگرمبلغها ازتجار ومردم دیگر گرفت ، وخزانهٔ که فراهم آمده همراه شیخ احمد صراف باردوی همایون فرستادند، پس چون سپاه سلطان سعید بمازنـدران رسید ، حضرت اعلی بجرأة تمام از استرآباد بیرون‌آمده ، تاخرآسخانه[2]وصحرای سلطان‌آباد پیش آمد .][3]، چون سپاه آنحضرت درمقابل لشکر ماوراءالنهر بغایت قلیل بود ،[4]وازجنگ صرفهٔ [متوقع] نه [حضرت اعلی باطبل وعلم وخیل وحشم] بطرف[5]«اداق» (میل) فرمود ، و لشکر سلطان سعید از عقب بسیار دویدند و بگردش نرسیدند پس سلطان سعید باسترآباد[6] [در] آمده

۱ــ عبارت [سپاه او یورش ماوراءالنهر کرده بودند از قلت تاخرآسخانه وصحرای سلطان آباد پیش آمد]تماماًازیادات نسخه مج‌میباشد وازسایـر نسخه‌های مورد اعتماد مفقود است ،

۲ــ خرآسخانه نام جائی بوده درمازندران ، وخر آس آسیابی که باچارپایان گردانند

۳ــ تااینجا ازیادات نسخه مج میباشد .

٤ــ مج وازجنگ صرفهٔ متوقع نه‌حضرت‌اعلی باطبل وعلم وخیل وحشم بطرف «اداق» فرمود .

مک . پا : وازجنگ صرفه نه بطرف «اداق» میل فرمود .

۵ــ اداق : شهراندجان و آن‌نام ولایتی‌است‌ازترکستان ــ فرهنگ سنگلاخ.

٦ــ مج پا باسترآباد درآمده .

مک . پا : باستراباد آمده . -

چند روزی بعشرت گذرانید، [1][ودر «باغ گل افشان» بساط نشاط گسترد].

[2](و) درین‌محل بعرض رسانیدند، که امیرخلیل را اندیشهٔ غدری درخاطر است، و[3][در فرصتی که رایات ظفرپیکر در شاهرخیه بود ازومثل این امری مشاهده‌افتاد، چنانچه جمعی خواص را [4]جیباپوش کرده از درگاه جهانپناه گذرانید، و در شبی که حضرت اعلی ابوالغازی سلطان حسین میرزا بجانب اداق اتفاق‌نمود، سلطان سعید را مبالغه بسیار نمود که بنفس خود ازعقب ایشان می‌باید رفت، وازین احوال آثار بغی وغدر ازومعلوم گشته بود، و سودای استقلال در دماغ اومتمکن شده بود، و] اعتبار واختیار(او) درپای‌تخت سلطان‌سعید بجائی‌رسیده بود که تمام‌امورملك ومال‌مخصوص برای[5][ورویت] خود میدانست، [6][و اکثر لشکر بطوع ملازم او بودند، و شبانروزی متابعت اومینمودند].

القصه: رأی سلطان برقتل اوقرار گرفت، وچون[7][بطریق] معهود بدر[گاه] بارگاه [در]آمد اورا بخلوت [خاص] درآورد[ه] گردنش [را] ازبارسرسبك ساختند، وپسرانش را [محمد وقاسم] (نیز) ازعقب پدر [بعالم آخرت] فرستاد

۱ــ عبارت [ودر «باغ گل‌افشان» بساط نشاط گسترد] اززیادات مج میباشد واز سایر نسخه‌ها محذوف است

۲ــ مج درین محل مک ودرین محل

۳ــ عبارت: [درفرصتی که رایات ظفرپیکر درشاهرخیه وسودای استقلال در دماغ او متمکن شده بود و] اززیادات مج است وازسایرنسخ مورد اعتماد محذوف است
مک: غدری درخاطراست واعتبار واختیار او درپای

٤ــ جیباپوش: جیبه زره، جیباپوش زره پوش

٥ــ مج: ورویت مک: ندارد

٦ــ عبارت: [واکثرلشکر بطوع ملازم او بودند، وشبانروزی متابعت اومینمود] اززیادات مج است

۷ــ مج وچون بطریق‌معهود بدرگاه بارگاه درآمداورا بخلوت‌خاص درآورده گردنش را از بار سر سبك ساختند، و پسرانش را محمد و قاسم از عقب پدر بعالم آخرت فرستاد
مک. پا: و چون معهود بدرگاه آمد او را بخلوت درآورد گردنش از بارسر سبك ساختند وپسرانش را نیز ازعقب پدر فرستاد.

[1][سعدی]:

شر انـدیش هم در سر شر شود

چو کژدم که با خانه کمتر شود

[2][وسلطان‌سعید] چون خاطر ازجانب‌ایشان فارغ‌ساخت پرتوالتفات بر استیصال ایل «جلایر» انداخت ، وایشان ازدیر بازیورت ومقام درمازندران داشتند[3]، [و خود را در آن ولایت صاحب اختیار و مستقل می‌پنداشت ، و از کثرت رمـه و گله ، و خیل ومواشی، واطلاق عنان ، ونفاذفرمان، خیال‌ایشان چنان شد که بی‌ارادت ایشان کسی درآن‌دیار صاحب‌اختیار نتواند بود ،] وپیوسته[4]بخونریزی وبی باکی وفتنه انـگیزی و غارت و تاراج سر بر آورده، سلطان سعیدبحسن تدبیر[5]نواچیان را فرمود که مردم جلایررا بشارت رسانید که جهت ایشان درآن ولایت علوفه و انعام وسیورغال ویورت و مقام تعیین میفرمایند ، و[6]بخشیان و[7]بتـکچیان[8]سان و حلیه ایشان‌نوشته، چند روز

۱ـ مج : سعدی مکـ پا س ندارد

۲ـ مج وسلطان سعید چون خاطر از
مکـ . پا چون خاطر از

۳ـ عبارت [و خودرا در آن ولایت صاحب اختیار ومستقل در آن دیار صاحب اختیار نتواند بود] . از زیادات مج میباشد

٤ـ عبارت: I بخونریزی و بی باکی وفتنه‌انگیزی وغارت وتاراج‌سر بر آورده سلطان‌سعید بحسن گناه ایشان را درخواست فرموده بقبول مقرون گشت I = ازس۸ص۲۵۹ تاس۱٤ص۲٦٦ تماماًاززیادات‌نسخه مج‌است وازسایرنسخه‌های مورد استناد محذوف است
توضیحاً نسخه‌مکـ بعدازعبارت (ازدیربازیورت ومقام درمازندران‌داشته وپیوسته) یك یاچندورق افتاده ونقص‌دارد .

۵ـ نواچیان نوا سامان ، سرانجام ، مال وتوانگری وسرانجام ساختن‌کارها . و باکلمه چی علامت نسبت درترکی سرانجام‌دهنده وکارگشایان

٦ـ بخشیان : بخشی بـا فتح و کسره شین نصیب ، بهره ، و بمعنی مشاهره دهنده ،

۷ـ بتکچیان: بتك بکسراول وسکون کاف بترکی نامه وکتابت ـ فرهنگ‌سنگلاخ‌وبرهان، و باکلمه چی‌علامت‌نسبت: نامه‌نگار

۸ـ سان حصه ، پاره ، بهره ، سرانجام . اسباب وسامان ، فرهنگ برهان

درین سخن بودند ، و جمعی معتمدانرابگرفتن ایشان درروز معین نامزد کرد، تا در آنروز که مقرربود قوم جلایرا در«باغ گل افشان» درآمده، مجموع گرفتار گشتند، همه را برسرمیدان گردن زده ، ازسرهای ایشان منارها ساختند .

وسلطان سعید برسم سیورغال مازندران را بشاهزاده سلطان محمود میرزا که ولد ارشد او بود ارزانی فرمود ، و جمعی از امرای پیش او گذاشته بجانب بلدهٔ طیبهٔ هرات معاودت نمود، چون[1] بقصبه کوسویه رسید بمقام عرض رسانیدند که عمال چیزی از اموال دستوری دیوان زیاده گرفته‌اند، حکم‌فرمود که آنچه زیاده گرفته‌اند عوض ازخزانه تسلیم رعایانمودند ، وبیست وسوم ربیع‌الثانی سنه مذکورهٔ[2]«باغ سفید» ازفر نزول همایون زینت خلدبرین یافت ، ورأی ملك آرای بتفحص احوال رعایا و اشغال دیوانی و امور ملکی متوجه فرمود ، چنان معلوم کرد که خواجه معزالدین شیرازی دروقت وصول وجوه نام بردارظلم وتعدی بسیار کرده، وشیخ احمدصراف نیز ازتجار ببهانه قرض مطالبات نموده ، واسامی بسیارنوشته، و تغییر و تبدیل کرده ، رأی عالی چنان اقتضافرمود که ایشانرا بعقوبتی هلاك کند که سبب‌عبرت‌عمال ومباشران‌اعمال گردد، پس‌حکم فرمود که شیخ احمد صراف را بر«دروازهٔ ملك» پوست کنده بعذاب الیم کشتند، ودیگرروز خواجه معزالدین دردیگ آب جوشان انداختند تاپخته شد، وجوش ظلم او فرونشست ،

ع : سالها بایدچنین تا[3] دیك مرد آید بجوش

گویند چون این خبر بدستور ملك شمش‌الدین محمد رسید از هیبت سیاست سلطانی بیهوش گشت ، و مولانا حسن شاه شاعر حسب حال این بیت بر سبیل ارتجال بنظم آورد :

۱ــ قصبه کوسویه به صفحه ۱۱۹ـ۱۳۰ ازبخش یکم مراجعه شود

۲ــ باغ سفید : از شارستانها و کاخهای شاهی هرات و مقر شاهزادهٔ هنرمند و هنر پرور ادب دوست بایسنقر میرزا ابن سلطان شاهرخ میرزا ومرکز بزرگترین انجمن ادبی زبان پارسی درسی بوده است

۳ــ مج باید سی دیگ پا : باید بلی دیگ برحسب سلیقه اصلاح شد .

چون مظفر را گرفتند معزالدین بسوخت

خواجه‌شمس‌الدین محمددرمیان‌غش‌میکند

بعد ازآن حکم فرمود: که من بعد ازهرات وبلوکات وجوه نام بردار نطلبد ، و فرمان عالی در سرسنگ نقش کردند که درمسجد جامع هرات در حوالی محراب درديوار گیرند ، و هنوز آن سنگ در مسجد جامع موجود است،و چون هنوز مواد طغیان وعناد میرزا محمدجوکی درنواحی تاشکند[1] وشاهرخیه باقی‌بود رایت عزیمت بدان جانب معطوف فرمود و دربیست وهفتم جمادی‌الاولی متوجه ماوراءالنهر شد ، ودراواسط جمادی‌الآخر روزی که آفتاب عالمتاب باول نقطه برج شرف که حمل‌است تحویل نموده بود در قبة الاسلام بلخ نزول اجلال فرمـود ، و نوبهار آئین نوبهار نو گردانید

۱ـ تاشکند : از بلاد ماوراءالنهر خراسان شرقی‌است واقع بررودخانهٔ چاچ نام قدیم آن «بنکث» بوده وسپس «شاهرخیه» نامیده شده‌و ترکان آنرا تاشکند گویند . مسالك الممالك ـ ابوالحسن صاعدبن علی‌الجرجانی مخطوطه کتابخانه‌ملی‌ملك.برای‌وصف حصارتاشکند به‌ص۲۵۱ مراجعه‌شود

ذکر واقعهٔ طاعون درهرات بتقدیر حضرت خالق موت و حیات

دراحکام‌سنه مذکوره ارباب نجوم که مستخرجان آثار تنجیم ومسطنبتان‌ارقام تقویم‌اند اکثری از دلایل اتصالات اجرام علوی حکم کرده بودند که : در اطراف ممالك مرض مهلك طاعون طغیان خواهد کرد ، خصوصاً دربلدهٔ هرات، وهنوز آفتاب دراوایل حمل بود که این حادثه خانه‌برانداز ظهورنمود ، ومردم دراضطرار ازخوف هلاك جلای‌وطن اختیار کردند، و[1]نورالدین سلطان محمد میرزا که درهرات قایم‌مقام سلطان سعید بود باتفاق‌قاضی وموالی‌ووزراء بجانب بادغیس رفتند، وبییلاق کوه گیتو و بابا خاکی وتخت ملك میل نمود ، و از باقی مردم هر کرا استطاعتی بود با توشهٔ بگوشهٔ بیرون رفت، وارباب صلاح‌وجمعی که توکل‌درست ویقین‌صادق داشتند بازمرهٔ عجزه ویورت ماندها بساط اقامت انداختند ، وسینها سپرقضا و هدف ناوك بلاساختند،

لامیرشاهی :

تـو نـاوك غمزه زن کـه پیشت
سینه سپری بـلا است مـا را

ودرماه رمضان نیران وآتش کبریا چنان اشتعال یافت که خشك وتر میسوخت و تا غرهٔ محرم سنهٔ سبع و ستین و ثمانمایه خلایق باین علت از بلده و بلوکات بعضی بعالم فنا وبعضی باطراف کوه وصحرا میرفتند ، وبازار ودکان و سودای سود و زیان برافتاد وعدد فایت ومایت ازحد وعد و حیطهٔ احصا تجاوز نمود ، و در کوچهای شهر وبیرونهای جزصبا ودبور را مجال تردد وعبور نبود ، بعدازآن چـون آن علت روی

۱ــ ابوالقاسم نورالدین محمدمیرزا ولد سلطان ابوسعید میرزا

بانحطاط‌نهاد وزراء واکابرشهر که ببادغیس رفته بودند بازآمده ، مردم پریشان شده را بازآوردند ، و بعمارت وزراعت‌ترغیب نمود، تا باندك زمانی بلده وبلوکات معمور وآبادان گشت

وسلطان‌سعید که بجهت فتح‌قلعهٔ شاهرخیه عزیمت‌فرموده بود قلعه‌را محاصرهٔ بسزانموده، آنجماعة را ازسرعجز و اضطرار پناه باثار رفعت ومرحمت جناب حقایق پناه خواجه ناصرالدین عبیداله بردند، وجناب مشارالیه از سمرقند تشریف باردوی سلطان‌سعید، وامیرنورسعید که سرفتنهٔ طغیان ومحرك سلسلهٔ عصیان بود از قلعه این بیت نوشته ،

بیت :

جامی ز غـم تـو بس خـرابست

گفتیم تـرا دگـر تـو دانـی

پیش جناب خواجه فرستاد، وخواجه همت براصلاح آن حال گماشت ، چندروز تردد فرمود محمد جوکی میرزا در بیرون آمدن تعلل مینمود ، خواجه او را درآن حبس گذاشته بجانب سمرقند فرمود[1]، تاباردیگر اهل قلعه مضطر گشته عرضه داشت بسلطان سعید فرستادند تا التماس حضور خواجه فرماید ، جناب خواجه چون غوث روزگار بود دیگر بار جهت فریادرسی درماندگان باردوی همایون تشریف فرمود ، ودرداده[2] بمواثیق ایمان مؤکد گردانید که قتل آنجماعت نکند ونفرماید ، وجمعی‌را بوفور عنایت ورعایت نوازش نماید ، و خواجه‌بقلعه در آمده سرداران و گردنکشان حصار را بیرون آورد ، و بشرف بساطبوس سرافراز شدند ، و محمد جوکی میرزا را نهم محرم سنهٔ ثمان وستین و ثمانمایه بمجلس سلطان سعید آوردند ، و او را کنار گرفتهٔ نزدیك خود نشاند ، وبآستین تلطف غبار وهم وهراس ازخاطر فاتر اوبیفشاند،

۱ـ فعل «فرمود» درزبان دری بویژه درعصرحاضر بجای فعل ناقص استعمال میشود در اینجا ودرتضاعیف این کتاب غالباً فعل تام استعمال شده است

۲ـ و در داده : ظاهراً در اینجا چندکلمه ازقلم نساخ سقط شده است وچون این عبارات اززیادات نسخه مج است اصلاح آن میسر نگردید .

و فتح نامها باطراف ممالك فرستادند ، و سلطان سعید امور و مهمات آن مملکت را ضبط وسرانجام داده درفصل خزان که لشکر سرما طغیان کرده برسر ساکنان باغ وبوستان تاختن آورد ، وسبزپوشان چمن را ازحلی وحلل مستعار وسندس و استبرق بهارعریان کرده عزیمت معاودت بجانب خراسان مصمم‌فرمود، وبیست‌ودوم ربیع‌الثانی در «باغ سفید» که مستقراقبال بود نزول اجلال فرمود، محمد جوکی میرزا را آورده درحصار اختیارالدین حبس فرمود .

مقارن این حال یونس خان که از دیرباز بحسن عنایت و عاطفت سلطان سعید سرافراز بود ، و چند نوبت بمیامن امداد و مساعدت سلطانی بایل والوس ، و جلوس برمسند خانی فایز گشته بسبب نکبتی از حوادث روزگار روی امید بـدرگاه پادشاه آورد ، سلطان‌سعید مراسم تعظیم واجلال تقدیم نموده، استقبال بجای آورد ، وخان‌را دلداریها داده چند مجلس طویهای که لایق خان بود ترتیب فرمود ، و اسباب سلطنت ویراق خانیت او ازاسبان پادشاهانه ، وخلعتهای خسروانه وخیمه وخرگاه وسرا پرده وبارگاه،وکلاه وکمرگرانمایه‌واستران وشتران مایه انعام کرد ، وحکم فرمود که ازولایات ماوراءالنهر چندتومان لشکرملازم رکاب خان باشند وبهرطرف که عزیمت نماید کوچ دهند ، وخان را اجازت انصراف ارزانی داشت

درخلال این‌احوال معلوم فرمود که بقیه ازمرض طاعون دربلده وبلوکات هنوز هست عزیمت ییلاق بادغیس واولنگ گیتو فرمود

ودرین فرصت اخبارمتواتر شد که بلیه‌وباوواقعهٔ طاعون درممالك ماوراءالنهر خصوصاً دارالملك سمرقند زیاده از چون وچند واقع است و چندین نهال مثمر جاه وجلال بصرصرقهرونکباء نکبت‌ازبیخ وبن‌منقطع گشت، واموال‌موفورازقبل بیت‌المال واصل خزانه شد .[۱]

وهم درین فرصت خبربسلطان‌سعید رسید ، که حضرت اعلی ابوالغازی سلطان حسین میرزا که درنواحی خوارزم واداق بود جنبش نمود ،

۱ـ واموال موفور ازقبل بیت‌المال واصل خزانه شد ، ؟ ؟

ع : سرفتنه دارد دگر روزگار

وهرچند پیش‌مردم محال مینمود که باوجود صلابت ومهابت واستعلا واستقلال سلطان سعید کسی را یارای شوکتی ، وخیال مکنتی درخاطر گذرد ، روزبروزآوازهٔ آمدن حضرت اعلی زیاده میشد تا بولایت[1] بازر، ونسا،وابیورد ، ومشهد ، وترشیز،وتون درآمد، ولشکرفیروزی‌اثرهرجاامیرسیدند میزدند ومیگرفتند ومیکشیدند، [2] سلطان سعید از امرای کبار امیر شیرحاجی وامیراحمدیاررا باچند تومان لشکرجهت مقابلهٔ حضرت اعلی فرستاد ، وبنفس خود ازییلاق بادغیس بجانب فوشنج بیرون رفت ، درین فرصت محمد جوکی میرزا که درحصار اختیارالدین محبوس بود بسببی ازاسباب عالم را وداع کرده‌ببارگاه: ان‌الیناایاب خرامید، ونعش اورا بآیین تمام برداشته درمدرسه گوهرشادبیگم مدفون شد ، وجمال حال وکمال استقلال سلطان سعید را ازداغ نقض عهد وخلاف پیمان نقصی ظاهر گشت ، وامرای که بمحاربه حضرت اعلی رفته بودند درولایت ترشیز تلاقی فریقین واقع شد، وسپاه حضرت‌اعلی درغایت قلت بود، ولشکر مخالفان درنهایت کثرت، چون‌همیشه حضرت‌اعلی نصرت‌وفیروزی‌راازکبرالله‌میدانست نه از بسیاری سپاه، بعد ازتسویه وتعبیهٔ صفوف با هیبتی ازقلبگاه بیرون‌آمد که: شیر فلك از نهیب شمشیر چون پیکر علم میلرزید، واز بیم افعی رمحش اژدهای هفت سر گردون چون بازبرخودمی‌پیچید، وحمله کرده، چون بمخالفان‌رسید چون‌بحرجوشان وهژبرخروشان‌تکاور کوه‌پیکردرمیان‌ایشان‌تاخت، وبآب‌تیغ مینارنگ، وپیکان‌فیروز چنگك بساط معرکه را گونهٔ یاقوت رمانی،ولعل پیکانی داد ، نخلهای نیزه ازسرهای مبارزان نهالهای باروگشت ، و زمرد تیغها از لون خون دلاوران گونهٔ یاقوت احمر گرفت

پر از گرد شد روی ماه از نبرد

پر از خاك شد کام ماهی ز گرد

۱ــ بازر شهرچه‌ایست درخراسان ازتوابع مروشاهجان .

۲ــ بضم کاف از فعل کشیدن = کشتن

ز خـون گشت روی زمین پـر نگـار

ز پیکـان دل و چشم‌خصمان فـگـار

وبیك‌حمله سپاه بدخواه راکه هریك دعوی : **انا ولا غیری** میکردند هزیمت گردانید ، ومیمنه ومیسره وقلب وجناح مخالفان را چون آستین قرض‌داران بردرید، وازمجروح و کشته عرصهٔ وپشته متساوی گشت،وهر کس که از آن ستیز وآویز زنده ماند جان بتك پای بیرون برد ، وچون حضرت اعلی بتأیید نصرت الهی و قوت دولت پادشاهی چنان لشکری را درهم شکست مظفر ومنصور بمأمن سرور خود که بوادی خوارزم بود [۱] مراجعت و معاودت فرمود ، و امرای سلطانی شکسته و خسته از تیغ بلاجسته ، بهزار ترس و بیم از عقب میرفتند تابخوارزم رسیدند ، نشان سلطان سعید بدیشان رسید که بهرجارسیده باشند مراجعت نمایند، امرا بموجب نشان باز گشتند، وازشکستگی که یافته‌بودند باوجود کثرت اعداد ووفوراستعدادخجل ومحجوب‌بودند.

تادرسنهٔ تسع وستین وثمانمایه که جناب ولایت مآب ارشادپناه [۲] شیخ صدرالدین محمد رواسی روح‌اله روحه بهرات آمده بودند، وسلطان سعید بجانب‌مشارالیه ارادت واعتقاد تمام داشت ، گناه ایشان را درخواست فرموده بقبول مقرون گشت] [۳]

ودرآواخرشهر ربیع‌الآخرسنهٔ [۴] [مذکوره] پای اقبال دررکاب هلال مثال آورده بعزیمت قشلاق بجانب مروتوجه فرمود، وولدکامکار خودابوالقاسم [۵] [نورالدین] سلطان محمد میرزا را در هرات قایم مقام گذاشت ، وزمستان در مرو گذرانیده،چون خسرو انجم‌روی بخانهٔ‌شرف آورد ، وسلطان سعیدنیز چون‌خورشید عزیمت بیت‌الشرف آفتاب سلطنت اعنی‌دارالساطنه هرات مصمم فرمود،وروز جمعه دوم شعبان در «باغ سفید» که

۱ــ دراصل : (مراجعت معاودت) واوعاطف قیاساً الحاق گردید

۲ــ شیخ صدرالدین محمد رواسی : ذکراودرفصول آتیه‌خواهد آمد.

۳ــ تااینجا ازز یادات نسخه مج میباشد

٤ــ مج : ربیع‌الآخر سنهٔ مذکوره پای اقبال

مک . پا : ربیع‌الآخر سنه ۸٦۹ پای اقبال ،

۵ــ مج : نورالدین .مک ندارد ،

مرکزدایرهٔ دولت ومقر سریر خلافت بودرایت اقامت برافراخت، وخانهشرف ومنزل عزّرابفرجلوس همایون مشرف ومنورساخت،[۱] [وچندروزدرهرات بوده، برسم ییلاق ازتخت دارالملك بجانب بادغیس و «تخت ملك» میلفرمود، وعید رمضان درآن مرابع دلگشا ومنازل جانفزا گذرانیده، وایام عیداضحی معاودت، بمستقر سلطنت همایون نزول کرد].

وچون سنه سبعین و ثمانمایه درآمد تمامی امور مملکت در سلك مرام منتظم بود ، و بمیامن نصفت وعاطفت پادشاهانه آیین ظلم و بیداد وقاعدهٔ شر و فساد منهزم ، ازسرحد چین[۲] وصحرای قلماق تااقاصی خوارزم واداق ، واز انتهای مازندران، تاانحاء[۳] مغولستان، واز[۴] پیشان ترکستان تاپا(یا)ن هندوستان درتحت تصرف سلطان سعیددرآمده، سرافرازان ممالك و گردنکشان اقالیم سربرخط متابعت ومطاوعت اوداشتند

[۵][بیت :

چو ماه رایت او در هوای ملك بتافت

درونه دود ستم دید کس نه گرد فتن

ز پاسبانی عدلش شدند مستغنی

ز کوتوالی ارواح قلعهای بدن]

وصیت معدلت و آوازهٔ مرحمتش چنان در اطراف و اقطار بلاد و امصار شایع ومنتشر گشت که ساکنان اقالیم مساکن و اماکن قدیم گذاشته التجا بسایهعاطفتش مینمودند [۶][ازآنجمله دربنسال ازنواحی ممالك عراق پانزده هزارخانوار مردم احشام

۱ــ عبارت [وچند روز در هرات بوده ، برسم ییلاق .... بمستقر سلطنت همایون نزول کرد] اززیادات مج است.

۲ــ صحرای قلماق: ازصحاری ترکستان

۳ــ انحاء : کذا بحاء مهمله ، شاید (انجاء) بفتح اول وجیم نقطهدار بلندیهای زمین.

٤ــ پیشان : پیش که ازآن پیشتر چیزی نباشد یعنی انتها فرهنگ برهان قاطع

۵ــ عبارت : [بیت: چوماه رایت اودرهوای ملك بتافت ز کوتوالی ارواح قلعهای بدن] اززیادات مج است

٦ــ عبارت: [ازآنجمله دربنسال ازنواحی ممالك عراق پانزدههزار خانوارمردم احشام... خندق رابنوعی مغاك ساختند کهدرگمان کسی نبود] = ازس۱۷ص۲٦۷تا س ۱۵ ص۲٦۹ تماماً اززیادات نسخه مج است وازدیگر نسخههای مورد اعتماد محذوف است .

وصحرانشین که ازتراکم‌تعدی تراکمه بجان رسیده بودند بخراسان‌آمدند، وسلطان سعید [۱] و کلانتران ایشانرارعایت‌و نوازش فرموده، همه را برنواحی ولایات‌خراسان یورت‌وعلفخوار، و مراتع مواشی، و مرابع قرار تعیین نمود

. درین فرصت بعرض رسید که مردم هزاره ـ که شمه ازاوضاع و ناحفاظی ایشان سمت تحریریافته‌ـ ایل‌والوس بیشمارند وخیل وحواشی وخیول واغنام ومواشی بسیار دارند ، و گاهی درزمان خاقان مغفورداروغه ومحصل بمیان ایشان میرفته ومال‌مقرری بدیوان می‌آورده ، بعدازوفات‌آنحضرت تاغایت کسی بحال ایشان‌نپرداخته، وچندین سال‌مال‌نداده‌اند، وبغارت وتالان‌وقطع‌طرق‌مسلمانان جهات واموال‌بسیارجمع کرده‌اند، و با آنکه هرگزایشان را سری ومهتری و مقدم و کلانتری نبوده ، حالا امیروملك ومکنت واساس و خیمه و خرگاه و کریاس پیدا ساخته‌اند ، و بنیاد استقلال ، و طرح عظمت وجلال انداخته، ومع‌هذا طرق وسبل مسلمانان، وصادروواردو مسافران ازشومی تعرض‌ایشان‌ایمن ومطمئن‌نیست ، ونه خدارا بنده‌اند، ونه پادشاه را رعیت ، ازآنجا که قوت غیرت وغایة حمیت پادشاهانه است این‌صورت برخاطر سلطان سعید گران‌آمد ،

لامیرخسرو :

تلخ بخندیـد چـو شیر از غضب
تـلخ بـود خندهٔ شیر ان بـلب [۱]

گفت که خه خه بجهان عهد من
وز دگران زلـزلـه دارد ز مـن

بوم کـه باشد کـه بچنگ دراز
طعمـه بـرد از وطـن شاهباز

پس‌برعزم استیصال ایشان فرمان داد که لشکرهای جهان درسایه الویهٔ نصرت

۱ــ (زلزله‌درمهدمن). (ازوطن‌جره‌باز).قران‌السعدین.

در اصل بعداز کلمه (سعید) جای یک کلمه سفید و نانویس است وچون این عبارات از زیادات مج است اصلاح آن میسر نگردید .

نشان جمع آمده، موکب همایون بطرف فوشنج نهضت فرمود، واز آنجا بجانب پل مالان و اولنگ هزار جریب خرامید ، چون آوازهٔ عزیمت پادشاهانه بـآن گمراهان رسید بنیان اقتدار وارکان اصطبار[1] ایشان مزلزل گشته ، دست تضرع دردامن تشفع زدند ، و بجانب کرامت انتساب شیخ نورالملة والدین محمد ولـد ارشد حضرت ولایت پناه حقایق انتباه شیخ بهاءالدین عمر قدس‌اله اسرار هما توسل نمودند، تاازسلطان‌سعید*[2] در قصد تعرض ایشان خالی از ترددی نبود مطلوب جناب مشارالیه باسعاف مقرون داشته،[3] مولانا شمس‌الدین علی صاحب کشف راتعیین فرمودند که بمیان آنجماعة رود، وایشانرا بنصیحت درمقام اطاعت آورد، وامیراحمدحاجی مقررشد که مال چندین‌ساله ازیشان بوصول رساند. وبمستقرخلافت بازآمده خورشید صفت سایه مرحمت وعاطفت برمفارق رعایا انداخت ، وبانوار رافت ونصفت ساحت مملکت را منور ساخت ، وچون خدم وحشر بسیار وسپاه و لشکربی‌شمار بردر گاه گردون اشتباه جمع بود،رأی ملك آرای فرمان داد که لشکریان خندق هرات را پاك کرده عمیق‌تر سازند ، وحکم شد که امرای تومان ووزرای دیوان وتمامی مقربان و[4] ایجکیان اهتمام نموده سرکاری نمایند ، ولشکریان راکار فرمایند، وچند روز ازصبح تا شام علی‌الدوام بدان امر قیام نموده، خندق را بنوعی مغاك ساختند که در گمان کسی نبود[5]].

درین اثنا عرض مرضی‌برمزاج سلطانی‌طاری‌شده، طبیعت‌ازقانون‌صحت‌منحرف گشت،وصداع‌خلل‌دردماغ پیدا کرده‌دردسر بیفایدهٔ میداد، قوای‌طبیعی ازمنهج‌اعتدال عدول نمود ، حرکت عروق نابضه تغییر پذیرفت، حرارت غریزیه که سبب حیاتست افسرده شده، وروضهٔ زندگی ازوصمت صرصر مرض پژمردگی یافت ،

۱ـ دراصل (اضطرار) ؛ برحسب سلیقه اصلاح شد .

۲ـ درمحل ستاره عبارتی حذف شده و چون این فصول از زیادات نسخه مج است اصلاح آن میسر نگردید

۳ـ مولاناشمس‌الدین علی‌فارسی‌صاحب کشف . ذکراودرملحقات‌حواشی‌خواهد آمد.

٤ـ ایجگیان : کذا شاید ایناکچیان یا ایناقچیان بوده و ایناق درزبان مغولی مصاحب و مقرب درگاه ملوك است یـا ایشکچیان یعنی شهرداران چه ایشك بمعنی دروازه است ، یا ایلخیچیان یعنی اصطبل‌چیان .

٥ـ تااینجا اززیادات نسخه مج میباشد .

[۱][لظهیر فاریابی] :

ز سر گشتگی نیست آن دردسر

که گردون بد اخترش میدهـد

چو درد سر عـالم او میکشید

فـلك نیز درد سرش میدهـد

و بعداز چند روز بمیامن انفاس اطبای عیسی دم، وهمت والای حکمای مبارك قدم،بصحت‌کامل مبدل گشت ، ودعای رعایا ونیاز برایا اثرها نمود ،[۲](و) شکرانهٔ آنرا سلطان سعید خواست که ازفیض عام وتصدق بالانجام جمیع خواص وعوام را بهره‌مند گرداند،مال‌سردرختی تمام[۳][ممالك] خراسانرا که مبلغی گرانمند بود بخشش‌فرمود، وحکم شد که عمال قدم‌وقلم کشیده دارند، وهر گزپیرامن[۴][آن] نگردند ، و حوالت ومطالبتی ننمایند،[۵][تا]لاجرم بیمن این بخشش و عاطفت چندان نهال بارور ودرختان سایه گستر در اطراف ممالك نشو ونما یافت که آفتاب عالمتات را از تشابك اغصان درظلال آن راه نبود ،

[۶][شعر] :

رسا اصلها تحت الثری و فرعها

فوق السماءِ ولاینال طـویـل

[۷][وحالا پادشاه اسلام خبر ندارد که از تعرض عمال بد افعال که از جهت طمع

۱ــ مج لظهیرفاریابی مک . پا این جمله را ندارد
۲ــ مج شکرانهٔ مک : وشکرانهٔ
۳ــ مج : تمام ممالك‌خراسان. مک : تمام خراسان
٤ــ مج پیرامن آن نگردند .
مک پیرامن نگردند .
٥ــ مج : تالاجرم . پا مک : لاجرم .
٦ــ مج : شعر مک پا ندارد . س نظم .
۷ــ عبارت : [وحالا پادشاه اسلام خبرندارد که ازتعرض مبلغی قرض شده بود.غیر از قرضها چیزی بازنیاورد] اززیادات نسخه مج میباشد

بیدرا ببادام وخاررا بخرماجمع رعایامیکنند، بدان رسیده که درختهارا ازباغهابریدند وبر کندند، وهنوزمسلمانان از شلتاق مال سردرختی خلاص نمیشوند ، و بعلت آنکه درسنوات گذشته جمع بوده مزاحم میشوند

لامیرعلیشیر

چشم بر مال ضعیفانند عمال اربرد

شاه سرشان مال می‌ماند که قوت لشکرست[۱]

درین اثنا مولانا شمس الدین علی صاحب کشف ازمیان مردم هزاره مراجعت نمود ناراضی و ناخشنود، چه آن بدبختان از ادای و جهی که تقبل کرده بودند ابا نمودند، ومولانا را نیز خدمتی لایق نکردند ،

رباعی :

آزاده بهیچ دست رس می نرسد

ورنه چیزی بیك هوس می نرسد

ایام چنان بناکسان مشغولست

کز مشغولی بهیچ کس می نرسد

و خدمت مولانا را جهت یراق راه و استعداد سفر مبلغی قرض شده بود، غیراز قرضها چیزی بازنیاورد] .[۲]

۱ــ قوت لشکرست : این کلمات درمتن نسخه مج مخدوش واحتمالاً قرائت شد .

۲ــ تااینجا اززیادات نسخه مج میباشد .

چمن چهارم[1] از روضهٔ بیستم

در ذکر ولادت[2] [شاهزاده] بایسنقر سلطان و یراق چهارطاق جهت سنت ختان (فرزندان)[3]

دراوائل شوال این سال ازمطلع عزت واقبال کوکبی[4] (طالع) شد ، و از مشرق سلطنت وجلال اخترفرخنده منظری لامع گشت ، وسلطان سعیدرا فرزند سعادتمندی دروجودآمده ، بایسنقرنام کرد ، وازظهور این نوباوهٔ باغ سلطنت مواد سرور وبهجت از همهٔ خاطرها سربرزد ، وحکم شدکه رعایا بیراق چهار طاق ، و ترتیب اسباب رود و سرود قیام نمایند ، وسوقیه و محترفان ، و ارباب هنر ، واصحاب صناعات ، مجلسی ازفردوس اعلی رنگین‌تر ، و بزمی از عرصهٔ فلك مینا با تزیین ترسر[5] (ا)نجام دادند ، و ابواب عیش و سرور ، برچهرهٔ خلایق ازنزدیك ودور برگشاد ، دورسماع رقاصان ، وزمزمهٔ سرود مطربان چرخ را ازکار می‌برد ، وزهره را درچرخ می‌آ(و)رد[6] ،

[7] [امیر] خسرو:

رقص‌کنان چـون بزمین پازنند

در حق نـاهید لـگد هـا زنند

۱ــ عبارت : [ازروضه بیستم] درهیچ‌یك از نسخه‌های مورد اعتماد موجود نیست، امابرای حفظ ورعایت نسق‌کلام دراینجا الحاق‌گردید

۲ــ مج پا : ولادت شاهزاده بایسنقر
مک : ولادت بایسنقر

۳ــ مک : (فرزندان) این‌کلمه ازسایرنسخ محذوف است

٤ــ مج پا :کوکبی شد مک :کوکبی طالع شد

٥ــ مج : سرنجام . مک . پا سرانجام

٦ــ مج آرد مک : آورد

۷ــ مج : امیرخسرو پا مک : خسرو .

از روش و جنبش دستانشان

مجلسیان سر همه حیرانشان

هر که در آن مشغله هشیار بود

مست نه از می که ز دیدار بود

فریاد[۱] کمانچها[ی] ازدست کشا کش سازندگان دایرهٔ چرخ‌زا ازپرکار برده ، و نغمهٔ قانون عود ،[۲][و] آواز [دلنواز] نـی پیرچنگ پشت ارغنون ساز فلك را بنوا آورده ، ساقیان ماه رخسار از ساغرهای مـاه کردار ساحت مجلس را روشن ساختـه و صدای روح افزای مغنیان خوش الحان نوای خرمی در رواق چهاز طاق گردون انداخته ،

خسرو :

شیشه قـرابـه بـر آورده شور

وزخس خود چشم بدان کرده دور

گشته لبا لب ز می جـان سرشت

کرده حدیث از لب جـوی بهشت

بـاده تـو گوئـی کـه درواز صفا

هست مـعلـق بـمیان هوا

و از اوایل شوال تا آخر ذی‌الحجه خلایق بترتیب ادوات [۳]چهار طاق وتصنیف

۱ـ کمانچه ، قانون ، عود ، نی ، چنگ ، وارغنون از سازها و آلات موسیقی قدیم ایران است ، نی که اکنون (نی‌لبك) ودرقدیم آنرا (بلبان) می‌نامیده‌اند ، و چنگ هم از سازهای باستانی است ، و گرچه صورت وشکل آن در بعضی مجالس درمتون قدیمه ترسیم شده اما ماهیت آن بکلی فراموش شده است ، ارغنون نیز عبارت ازچند سازمختلف است که باآهنگهای مختلف یکبار نواخته میشده است، وامروز آنرا ارکست گویند.

۲ـ مج قانون عود و آواز دلنوازی پیر.

مکب : قانون عود آواز نی پیر.

۳ـ چهار طاق امروزه طاق نصرت گویند

تعبیها و صنعتها و طمطراق آن برخاستند ، و «بـاغ زاغان» را چون دم طاوس بالوان دیباهای[۱][چین] وزربفتهای روم بیاراست، ارباب صنایع ازانواع بدایع که هیچ چشمی ندیده بود ترتیب دادند ، واصحاب ظرایف وصنایع از اصناف غرایب و رغائب که هیچ گوش مثل آن نشنیده بود برمنصهٔ عرض نهادند ، وفحوای[۲][قضیهٔ مرضیهٔ] : **مالاعین رات ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر** ، ظهور تمام یافت ، وشاهزاده سلطان[۳] [جلال‌الدین] محمود[۴](میرزا) که درمازندران بود برحسب فرمان بهرات آمد[ه][۵]،وروز جمعه‌پنجم[۶][شهر] ذی‌حجه طوی بزرگ، شاهزادگانرا برمقتضای سنت‌خلیل‌الرحمن ومتابعت شریعت خاتم پیغمبران علیه وعلیهم‌الصلواة من‌اله الکریم المنان ، امرختان بجای آورد[ند][۷]، وسلطان سعید بدل دریانوال بذل اموال پیش نهاد همت بلندساخته، اکابر واعالی را بخلعتهای گرانمایه وتشریفات کریمانه بلند پایه گردانید .

[۸][و بحکم آنکه دراوضاع عالم ، واحـوال طوایف بنی‌آدم هرسوری مستعقب سوکی ، وهرامنیهٔ مستتبع منیه‌ایست ، بعدازین سال جناب رضوان مآل ، ولایت‌پناه، شیخ‌صدرالدین محمدرواسی روح‌اله روحه ازین‌دار بی‌مدار دنیا بدارالقرار :**فی‌مقعد صدق عند ملیك مقتدر** ، خرامید ، وکان ذلك فی عاشر رمضان سنهٔ احدی و سبعین و ثمانمایه ، وجناب مشارالیه از روی تبحر در علوم ظاهری وتجرد در فنون باطنی ، وتقدم در کشف مشکلات ریاضی، وتفرد درحل معضلات الهی، وتفنن دراسالیب‌حکم

۱ـ مج دیباهای چین وزربفتهای مک : دیباهای وزربفتهای
۲ـ مج قضیهٔ مرضیهٔ مک پا این جمله را ندارد .
۳ـ مج سلطان جلال‌الدین محمود
مک : سلطان محمود .
٤ـ مک : میرزا مج ندارد
٥ـ مج آمد . مک . پا : آمده .
٦ـ مج : پنجم شهرذی‌حجه مک پنجم ذی‌حجه
۷ـ مج : آوردند مک آورد .
۸ـ عبارت : [وبحکم آنکه دراوضاع عالم و احوال طوایف ... وحظیرهٔ که ساخته بودند مدفون گشت] اززیادات نسخه مج است .

وتعین درقوالب فضایل یگانهٔ روزگاربود ، وبعداز تربیتها که ازصحبت وخدمت قطب الاولیاء شیخ زین‌الحق والدین الخوافی یافته بود ، سالها دردیار عرب وبلاد مصر وشام و مجاورت بیت‌اله الحرام وروضة النبی علیه الصلواة والسلام کارها کرده ، و اربعینها برآورده، چون نعش شریفش را رفع کردند سلطان سعید بنماز گـاه تشریف فرمود ، وفرزندان اورا شیخ‌زاده قطب‌الدین محمد رضا را عزا پرسی نمود ، و فرزند مشارالیه نعش والد بزرگوار خود را بولایت جـوین نقل کرد ، در خانقاه و حظیرهٔ که ساخته بودند مدفون گشت .][۱]

ودرسنهٔ اثنی و سبعین و ثمانمایه ممالك محروسه که در حوزهٔ سلطان[۲] [سعید] جمع شده معمور و آبادان گشته ، مجال تعرض بی‌باکان و مزاحمت مخالفان معدوم بود[۳] [ومملکت ماوراءالنهر که درهرسال[۴] ازهجوم مردم ازبك تاخت وغارت[۵] میکرد، درین سال سالم ماند ، اما از ولایت خوارزم قـاصد امیر نورسعید رسیده عرض داشت رسانید کـه حضرت اعلی ابـوالغازی سلطان حسین میرزا کـه در[۶] دشت قچاق[۷] قتراق

۱ـ تااینجا اززیادات مج است .
۲ـ مج سعید . مک پا این کلمه را ندارد
۳ـ عبارت: [ومملکت ماوراءالنهر که درهرسال وآئین عظمت وحشمت عنایت‌فرمود] اززیادات نسخه مج میباشد .
٤ـ دراصل : (که درهرسال سالم ماند هرسال) اصلاح شد
٥ـ میکرد ، کذا
٦ـ دشت قچاق : وقبچاق بکسر اول‌نام دشتی‌است درترکستان ، و طایفهٔ از ترکان همان نواحی را نیزقبچاق گویند فرهنگ برهان قاطع
۷ـ قتراق : کـذا فی‌الاصل ؟ شاید دراصل قوتورماق ، قوتولماق ، قوتورتماق خلاص شده ، دیوانه شده ، سرگردان حیران یا قورشاتماق کمر بسته آماده یا قورساق : صابر، شکیبا، منتظر ، درحال صبر ـ بوده‌است. از«فرهنگ سنکلاخ» لغت ترکی بفارسی تألیف میرزا مهدیخان مـؤلف «تـاریخ جهانگشای نـادری» و «درهٔ نادری»
وشاید این کلمه (قطوان) ـ بتحریك ـ بوده که بعربی بمعنی: گام نزدیك گذرانده‌دررفتار ـ باشد که نشانه حیرت وسرگردانی است

میگشت، درین فرصت بخوارزم آمده، سرداران و گردنکشان این نواحی تاب حملهٔ موکب او نیاوردند، وهمه فرارنمودند، اطراف خوارزم غارت یافته، وخراب شده، چنانچه دربیرونها کسی را مجال سکون وتوقف نماند، وسلطان سعید فرمود که جمعی ازامرا بخوارزم رفته کیفیت احوال تفحص نمایند، هرکس در محاربه و مقاتله مداهنه ومساهله نموده باشند جزا و سزا دهند، ومستحق آنچه شده باشند از قتل و قیدتقدیم نمایند، [1]امیرنیزدرتساهل جنگ مهم بود. امیرچون بخوارزم رسید بعدازتفحص همین قدرمعلوم کردند که لشکرخوارزم باوجود کثرت بسیار ازصدمه وصولت موکب ظفر قرین حضرت اعلی فرارنمودند:

گنجشک را تحمل چنگال باز کو

روباه را چه قوت زور غضنفر است

امیرپیر درویش فرمودند[2] که آنرا همراه تومان بزرگ بود، وامیرنورسعید را گرفته بهرات رسید، درحصار اختیارالدین محبوس شد، تاشیخ نورالدین محمد گناه آنرا شفاعت نمود، وسلطان سعید اجابت فرموده جرایم وتقصیرات اورا بعفو واغماض پادشاهانه مقابل داشت، درزمرهٔ امرای عظام سمت انتظام یافت، اما بغایت محجوب ومفلوک بود، تابحدی که اسب چنان[3] نداشت که پیش اوملازمت تواندنمود، این رباعی گفته بپایهٔ سریراعلی فرستاد، واحوال فروماندگی خود[4] بپاد پادشاه داد،

رباعیه:

این بنده شرمندهٔ درمانده بجان

اسبی دارد توقع از شاه جهان

۱ــ امیر نیز درتساهل جنگ مهم بود، ؟

۲ــ امیرپیر درویش فرمودند که آنرا همراه تومان بزرگ بود، وامیرنورسعیدرا گرفته بهرات رسید، ؟ گویا ازین عبارت کلماتی حذف شده است ؟

۳ــ دراصل (ندامت) بقرینهٔ سیاقت عبارت اصلاح شد.

٤ــ بپاد؟ این کلمه دراصل (بپاه) نوشته شده است، که برحسب سلیقه اصلاح شد. وپادوزن شاد: خدمت، پاس، نگهبان، پاسبان، بزرگ وعمده. فرهنگ جهانگیری.

چون همت آن بلند وچون بخت جوان

چون دولت آن‌قوی وچون حکم روان

سلطان سعید برحال آن ترحم فرموده انعام بسیار کرد، وچنداسب تازی وراه وار،وسراپرده وخرگاه‌بار، وهمهٔ اسباب‌امارت، وآئین عظمت وحشمت عنایت‌فرمود.][1]

تاوقتی که خسروخاور از[2](طرب) خانهٔ زهره به (قور) خانهٔ بهرام انتقال نمود، و سپاه کینه خـواه خزان برباغ و چمن تاختن آورد ،[3][و] سلطان سعید بعزم قشلاق بجانب مرو اتفاق نمود ، و هژدهم ربیع الثانی که آفتاب در آتشخانهٔ قوس بود رایت همایـون نهضت نمود(ه)[4]،همای چتر گـردون سای سایـهٔ اقبال‌بـرآن بـوم همایـون فال انداخت

در اثنای این حال[5][قاصدان ازطرف مملکت عراق و آذربیجان رسید] عـرض داشتها رسانیدند که : امیرحسن بیك سپاه میرزا جهانشاه راشکسته وویران ساخته، وجهانشاه بادوسه نوکر ازمعسکر بیرون رفته ، وازترا کم‌برف وسرما هلاك شد(ه)[6]، وپسران(آنرا)[امیرزاده‌محمدرامقتول، وامیرزاده‌یوسف را]نابیناساخته‌اند، وباقی‌امرا ومتجندهٔ اوبعداز وقوع این حادثه‌رو بآستان دیگرپسرش حسین علی‌بیك‌آورده‌اند ، وچندحصارنامدارمملوبسیم وزروانواع‌امتعه‌واسلحه‌دیگر گشاده، صدوهشتادهزارسوار را علوفه داد(ه) ، ـ که گویند اززمان چنگیزخان تااین زمان صد وهشتاد هزارسوار را هیچکس علوفه نداده ـ .

۱ـ تااینجا اززیادات مج است .

۲ـ مج خسروخاور ازخانهٔ زهره به خانهٔ بهرام

مک : خسروخاور ازطرب خانهٔ زهره به قورخانهٔ بهرام .

۳ـ مج وسلطان مک یا: سلطان.

٤ـ مج نمود مک نموده

٥ـ عبارت [قاصدان ازطرف مملکت عراق وآذربیجان رسید] ، اززیادات مج میباشد

٦ـ مک:وسرماهلاك شده وپسران آنرانابینا،

مج:وسرماهلاك‌شد،وپسران امیرزاده‌محمدرامقتول وامیرزاده یوسف‌رانابینا

القصه: حسین علی سپاهی مستعد مقابله و مقاتله آراسته، و در مقام انتقام آمده، پیغام‌بسلطان سعید فرستاد که : ممالك خراسان و عراق بلك تمامی[۱] [عرصه] آفاق‌پادشاه‌را مسخر است، اگر اندك[۲]التفات(ی) بحال‌این (بی)کسان فرماید، تاتمام‌این ممالك بقبضه تصرف بندگان درآید ، و[۳][رعایا درظلال کمال رافت آنحضرت آسوده گشته]، داد‌آن‌مظلومان‌ازخصم‌متقلب‌بستانند، هرآینه سبب‌نیکنامی و[۴][رفعت]درجات دو جهانی خواهد بود ، چون کیفیت این احوال بمسامع جلال[۵][سلطان سعید] رسید داعیه جهانگیری که همیشه پیش نهاد خاطر خطیر بود درحرکت آمد ، وفرمان داد که مجموع‌لشکرهاازسرحد ولایت‌کاشغرو[۶]قلیماق وترکستان وماوراءالنهروخراسان تاحدود عراق، واراقصای مغولستان تاانحاءِ هندوستان[۷][جمع آیند]، ودرامضای‌عزیمت عراق ازباطن‌آفتاب‌اشراق[۸](حضرت‌ولایت‌پناهی) خواجه‌ناصرالدین عبیدالله‌قدس[۹] [اله] سره طلب رأی صواب[۱۰](نمای)نمود، (حضرت)خواجه ازماوراءِالنهرمتوجه‌خراسان‌شد، [۱۱][و] چون بمرو رسید سلطان سعید ازمراسم اعزاز واجلال وشرایط تعظیم واستعلاء یك‌نکته نامرعی نگذاشت ، چنانچه یك روز پادشاه بصحبت خواجه میرفت، ویك روز

۱ـ مج عرصه . مک . یا : این را ندارر

۲ـ مک : اندك التفاتی بحال این بی‌کسان
مج : اندك التفات بحال این‌کسان .

۳ـ عبارت [رعایا درظلال‌کمال رافت آنحضرت آسوده گشته] ، اززیادات مج میباشد

٤ـ مج : رفعت مک : این‌کلمه را ندارد

٥ـ مج سلطان سعید . مک : این جمله را ندارد

٦ـ قلیماق : وقلماق نام ولایتی درترکستان ـ فرهنگ سنگلاخ

۷ـ مج جمع آیند . مک : این جمله را ندارد

۸ـ مک : حضرت ولایت پناهی
مج این جمله را ندارد .

۹ـ مج قدس‌اله سره مک : قدس سره

۱۰ـ مج : صواب نمود خواجه
مک : صواب نمای نمود حضرت خواجه

۱۱ـ مج : وچون . مک : چون

خواجه بمجلس او می‌آمد ، و بعد از مساره[۱] و مشاورت بسیار خاطر بعزیمت عراق قرار گرفت، وبحکم کریمه: **وماتدری نفس بای ارض تموت** ، رایات فرقدفرسای بجانب عراق نهضت فرمود .

[۲][**سعدی**] :

کبوتری که دگر آشیان نخواهد دید
قضا همی برد او را بسوی دانه و دام

[۳]و (حضرت) خواجه (قدس سره) بطرف ماوراءالنهر [بسعادة] معاودت نمود

۱ـ مج مک س مسارةومشاورت
پا مساورة ومشاورة
و: ساره‌ای کلمه بسر
۲ـ مج:سعدی مک پا این کلمه را ندارد
۳ـ مج وخواجه بطرف ماوراءالنهر بسعادة معاودت
مک وحضرت خواجه قدس سره بطرف ماوراءالنهرمعاودت

روضهٔ بیست و یکم

درتوجه نمودن سلطان سعید بجانب عراق ورحلت نمودن درهمین (سفر) بجوار رحمت خلاق

چون سلطان سعید اعلام آفتاب اشراق ازمقام قشلاق بعزم [استخلاص] ممالك عراق(برافراخت) ، واز غلغلهٔ طبل [کوچ]، و نفیر رحیل ولولهٔ: **ان زلزلةالساعةشی عظیم**، درساحت اقالیم بحروبرانداخت، ودراوایل شعبان که اواخرحوت بود حرکت فرمود ، عرصهٔ [گیتی] ازکثرت وغلبهٔ لشکرصفت صحرای محشر گرفت ، و مرکز خاك ازسنابك مراکب بردایرهٔ افلاك محیط گشت

بیت

گرد سواران که بخورشید جست
قطره بر چشمهٔ خورشید بست
بسکه از آن گرد سر افراشته
چشمهٔ خورشید شد انباشته

وچون‌چندروز درمرغزاررادکان و[1]اولنگ کالیوش‌باسم ییلاق بگذرانید، حکم فرمود که سه‌هزار عرابه که در[ولایت] هراترود مکمل‌است با[2]جباخانه ولشکرپیاده خراسان بجانب اردوی‌اعلا روان‌شوند، وامیر کریم دادرا بطرف مازندران واستراباد فرستاد که چند هزار عرابه سرنجام داده باردو رساند ، [وهریك از معتمدان درگاه ، و نامداران سپاه بضبط مملکتی و محافظت ناحیتی از آن ممالك نامزد فرمود] ، و [پیشتر از همه] خواجه شمس الدین محمد وزیر باصفهان تاخت و آن مملکت را

۱ـ اولنگ کالیوش ازمرغزارهای بادغیس است .
۲ـ جباخانه اسلحه‌خانه فرهنگ سنکلاخ.

باسهل وجهی مسخر ومستخلص ساخت، و امیرزاده قاسم ولد جهانشاه میرزا با سپاهی ازترا کمه قصد تسخیر اصفهان نمود ، [وجرأت بسیاراظهار کردندکاری ازپیش نرفت]، محروم ومأیوس باز گشت[ند] .

و چون سنهٔ ثلث وسبعین وثمانمایه درآمد هریك از ملازمان در گاه بجانبی که نامزد گشته بودند روان شدند ، وبهرولایت و ناحیت که رسیدند گویا مفتاح فتح آن دیار درآستین اقتدار ایشان بود ، ودرین ایام همیشه قاصدان وایلچیان امیرحسن بیك میرسیدند وعرض (بندگی و) اخلاص واظهار متابعت می‌نمودند ، ودر مرغزارکالیوش [یك] ایلچی او را طوی داده عنایتها فرمود ، و جهت امیرحسن بیك د گلهٔ زر دوزی و کمر [و] شمشیر طلا و کلاه نوروزی ارسال نمود ، و پیغام داد که لشکرهای خود از آنجانب حرکت‌نماید که عساکرهمایون‌ازین‌طرف متوجه است، تابکلی دفع‌فساد و مواد مخالفان گردیده آید ، و امیرزاده حسین علی ولد جهانشاه میرزا تبرکات (لایق) و بیلاکات بسیار ونقود ونفایس جواهر بی‌شمارفرستاده، بنیازتمام عرضه داشت نموده‌بود، که:مملکت‌آذربایجان‌وتوابع‌وعراق‌عرب و(عراق)عجم ودیارفارس‌تاسواحل عمان با گنجهای فراوان درتصرف منست ، ومن باهرچه دارم مملوك حضرت سلطانی است ، [العبد ومافی یده ملك لمولاه] ، واکابرواهالی این‌ممالك امیدوارند که حضرت پادشاه سایهٔ مرحمت برین ناحیت انداخته ، (و) بند گان امیدوار را ازافاضت احسان بی‌دریغ محروم نگذارند، وبنده برعهدی که میان‌آنحضرت وپدرم تأکید یافته راسخ وثابتم ، وبیمن‌التفات‌بندگان سلطانی‌بانتقام و دفع مادهٔ طغیان مخالفان ـ که[1][چنین] غدری نسبت بخاندان (ما) اندیشیدند ـ و آتقم ، سلطان سعید ایلچی او را نیز اجازت فرموده پیغام داد که بنفس مبارك متوجه آن دیارم هرچه صلاح وقت[2] [در آن] باشد

۱ـ مج : که چنین غدری نسبت بخاندان اندیشیدند .
مک : که غدری نسبت بخاندان ما اندیشیدند
پا : که چنین غدری که نسبت بخاندان ما اندیشیدند

۲ـ مج : صلاح وقت در آن باشد
مک . پا : صلاح وقت باشد .

تقدیم خواهدیافت وازنواحی کالیوش نهضت فرموده اردوی اعلی درظواهر بسطام مخیم ومقام ساخت، وازآنجا بجانب «هزار[۱] (جریب)» عزیمت فرمود، [۲] وازولایت ساری (ا)میر [سید] عبداله [با والدهٔ خود موازی] هفتاد تومان کپکی از نقود واقمشه و جواهر فرستاد، ودر توقف خود تمهید معذرتی نمود ، و[۳] (از) پسر ملك اسکندر رستمداری ، وازجانب گیلانات نیز ایلچی آمده، پیشکشهای لایق آوردند، و[۴] اظهار [ایلی و] خدمتگاری کردند، ودرجمیع آن ممالك خطبه وسکه بنام همایون موشح ساختند، وموکب میمون بعد ازچندروز ازراه فیروزکوه باشکوهی که :

[۵] [ع] : دارا نداشت هر گز وکاوس را کی است

[۶] به «ری» خرامید، وامرای کبار برسم ایلغار بجانب ولایت آذربایجان روان شده امیرمزید چون بسلطانیه رسید [۷] جمعی ازامرای (کبار به) تبریز درآمدند

۱ــ مج پا هزار جریب
مک:هزاره

۲ــ مج وازولایت ساری میرسید وعبداله باوالدهٔ خود موازی هفتاد تومان
مک ازولایت ساری امیرعبداله هفتاد تومان
پا ازولایت ساری امیرعبداله موازی هفتاد تومان

۳ــ مج وپسرملك اسکند رستمداری و ازجانب گیلانات
مک . پا پسرملك اسکندر رستمداری ازجانب گیلانات

٤ــ مج پا واظهار ایلی وخدمتگاری .
مک : واظهار خدمتگاری

٥ــ مج ع . مک . پا این کلمه را ندارد-

٦ــ مج . مک بری خرامید — به «ری» خرامید
پا بیرون خرامید .
وظاهراً «ری» اصح است

۷ــ مج پا جمعی ازامرای تبریز درآمدند
پا جمعی ازامراء کبار به تبریز درآمدند

[1]مقارن این حال حسین علی ولد میرزا جهانشاه که باسپاه موفور مستعد حرب وقتال دربرابر امیرحسن بیك رایت مقاومت برافراشته بود- بواسطهٔ بی‌وفائی بعضی امرا که مخالفت نموده باردوی [میر]حسن بیك ملحق شدند - ویران گشت ، وسلطان سعید چون بحوالی سلطانیه رسید عرضه داشت امیرمزید آمد کـه موکب همایون هرچند زودتر[2] نهضت فرمایند صورت نیل مقصود در آینهٔ (نیل) امـانی بهتر روی مینماید ، و[3]امیرحسن بیك- که تاا کنون بامیرمزید مـکتوب نوشته مهر بر پشت (می‌زد)- چون از آثار رافت ومرحمت سلطانی بالکل مأیوس گشته ، درین ولا بامیر مزیدنشان نوشته مهربروزده مضمون [نشان] آنـکه ما تبریزرا بفرزند[4] خود محمد داده‌ایم امرا که بتبریز آمده‌اند بیرون روند ، و امیر مـزید نشانرا پیش سلطان [ابـو] سعید فرستاد و پیغام داد که [امیر] حسن بیك از جادهٔ متابعت انحراف نموده، طـریق عناد و[5]ملاق می‌پوید پس [امیر] حسن بیك بهشت فرسخی تبریز آمده لشگرگاه ساخت ، وپسر

۱ــ مج مک : مقارن این حال حسین‌علی ولدمیرزا جهانشاه که باسپاه موفورمستعدحرب وقتال دربرابر امیرحسن بیك رایت مقاومت برافراشته بود - بواسطهٔ بی‌وفائی بعضی امرا که مخالفت نموده باردوی میرحسن بیك ملحق شدند
پا مقارن این حال حسین بیك رایت مقاومت برافراشته بود بواسطهٔ بی وفائی بعضی امرا که مخالفت نموده باردوی حسن بیك ملحق شدند

۲ــ مج نهضت فرمایند صورت نیل مقصود در آینهٔ امانی بهترروی مینماید
مک : نهضت فرماید صورت نیل مقصود درآینهٔ نیل امانی بهترروی مینماید
پا نهضت فرماید صورت نیل مقصود ومراد بهترروی مینماید

۳ــ مج و امیر حسن بیك که تاا کنون بامیر مزید مکتوب نوشته مهر مزید برپشت چون از آثار
مک : وامیرحسن بیك که تاا کنون بامیر مزید مکتوب نوشته مهر برپشت می‌زد چون از آثار
پا وامیر حسن بیك که تاا کنون که بامیرمزید مکتوب نوشته مهر برپشت میزد چون از آثار

٤ــ دراصل «اذرتق» برحسب سلیقه وبقرائن‌مقالی به کلمهٔ «خود» تبدیل واصلاح گردید.

٥ــ ملاق:ملقه،ملقاًومالقه : توددالیه وابدی‌له باساءة‌من‌الا کرام‌ما لیس‌فی‌قلبه والملاق‌التملق.

خودرا بظاهر تبریز فرستاد، وامراء خراسان که درتبریز بودند نیز بیرون آمده دربرابر نشستند، وازهردولشکر مردم (با)شهر(در)آمده سوداومعامله میکردند ، امیرحسن بیك چون خبر سلطان سعیدشنید که بسلطانیه رسید تبریزرا گذاشته متوجه قراباغ شد، وسلطان سعیدامیریوسف (شیرازی) [را]بداروغگی تبریز فرستاده درموضع «میانه» توقف فرمود،

[ع] : تا درمیانه خواستهٔ کردگار چیست

ودرین موضع قرب پنجاه هزار سوار باامرای قراقونیوق چون: امیرحسن علی بیك ولد جهانشاه مرزا، [و پسران امیر سلطان علی]، و امیرزاده یوسف دیگرولد جهانشاه مرزا ــ که اورا امیرحسن بیك میل کشیده بود ــ و دیگر امرای ترا کمه چون : [۱] پسر امیربایزیدبسطام، واولاد [۲] امیرعلی تنگر، وغیرهم بموکب همایون پیوسته وهمه دلجوئی ونوازش یافته، جهت هریك [۳] انعام تعیین رفت، وامیرزاده یوسف رافرمود که تبریز رفته بر سر قبر والد خود مجاور باشد ، و حکم همایون جهت تولیت تمام اوقاف آنجا بنام او صادر شد . و درین اوقات بکرات ایلچیان امیر حسن بیك با بیلاکات وتبرکات آمده عرض نیاز وفرمانبرداری نمودند ، و برادر زادهٔ [۴] (خود) امیر یوسف (بیك) رافرستاد ، وبهر کس ازنواب توسل نموده اظهار ایلی و مطاوعت کرد، و پیغام داد [۵] که هنوز آفتاب ازطرف مغرب طلوع نکرده که درتوبه بسته [۶] (شده) باشد، اگر ازمن گناهی صادر شده عفو فرمایند ، مدت صدسال میشود که اباًعن جد بین الطرفین طریق طاعت واخلاص مسلوك است ، وخودرا از مخصوصان (و) [۷] تربیت یافتگان آن

۱ــ پسر امیر بایزید بسطام : مطلع السعدین.

۲ــ مج.مک: امیرعلی تنگر پا:امیرعلی شکر .

۳ــ مک . مج : انعام ۰ پا الکا

٤ــ مک . پا : وبرادرزادهٔ خودامیریوسف بیک را

مج : وبرادرزاده امیریوسف را

٥ــ آفتاب طلوع کردن ازطرف مغرب نشانهٔ رستاخیز است

٦ــ مک پا : توبه بسته شده باشد

مج توبه بسته باشد .

۷ــ مک : وتربیت

مج : تربیت

خاندان میدانیم ممالك فارس و عراق که تعلق بدیوان عالی داشت ، و چندین سال مخالفان گرفته‌بودند ، ازیشان ستانیده بنواب آنحضرت گذاشتیم، و ولایت آذربایجان (را) که بدیشان تعلق نداشت خطبه و سکه بنام و القاب همایون ساختیم ، هرچند درخواست میکنم که در زمستان مرا چندان امان دهند که راه مراجعت که برف گرفته گشاده شود محل‌قبول نمی‌یابد ، واگر درین‌سخن مظنهٔ خلاف‌هست ازدشمنان من که دراردوی همایونند تفحص‌فرمایند ، اگردرین‌فرصت مراجعت‌من ممکن هست گناه ازجانب‌من باشد . واین بیت‌نیز نوشته‌بود .

[بیت] (حافظ):

گرت هواست که معشوق نگسلد پیوند

نـگـاه دار سر رشته تـا نـگـه دارد

پس‌کار گذاران درگاه مجلسی‌آئین دادند، وترتیب واساسی‌نهادند که گردون جهان گردیده بـا هزاران دیده مثل آن ندیده بود ، وامیر یوسف بیك را در آورد[ه فرمودند تا] بیست وهفت جازانوزده، بعدازآن شرف دستبوس یافت ، وسخن اوبعرض رسید، سلطان [سعید] فرمود که مواکب همایون متوجه‌آنجانب‌است، هرچه مصلحت وقت باشد تقدیم خواهد یافت ، واورا اجازت داده [پسرعمهٔ خود] امیرمحمود خواجه لاق راهمراه (او) برسالت‌فرستاد ، چون باردوی امیر حسن بیك رسیدند، امیریوسف بیك عرض کرد که سلطان سعید گنجهای عالم را طمع کرده بسخن دست از تو و این مملکت باز نخواهد داشت و از نخوت و عظمت آنچه دیده بود بیان کرد ، امیر حسن بیك گفت : **التکبرمع المتکبرصدقه** ، پس فرمود تا اطراف معسکر او را آرایش، تخت‌زرین‌نهادند، وشاهزاده ابوالمظفریادگار محمدمیرزا ولدسلطان محمدبن بایسنغر میرزا رابرآن تخت نشاند[ند]، وخود برجانب یسار در غایت ابهت و اقتدار برسریرسلطنت تکیه زد ، و چندین هزار دلاوران شجاعت شعار باتیغهای گوهردار ، وقبضهای مرصع زرنگارپیرامن بارگاه صف کشیدند ، وتمامی لشکرزرههای داودی در بر ، سلاحها برتن راست کرده منتظر اشارت بایستادند ، و امیر [زاده] محمود را

در آن محفل که از مجمع محشر نشان میداد درآوردند، وچندجازانوزده بادهشت تمام بپای تخت آمد ، [و خدمت نمود ، امیر] حسن بیك گفت که خواجه خود یعنی یادگارمحمدمیرزارادریاب امیرمحمود [بهیبت‌عظیم] پیش [تخت] رفته شرف‌دستبوس - یافت، [بعدازآن امیرحسن بیك را دست بوس‌نمود]، وسخنان درمیان‌آمد ، [و] بعداز سه‌روز امیرمحمودرا اجازت مراجعت داد(ه) ، وسلطان سعید هم درآن روز که امیر یوسف بیك (را) رخصت معاودت داده بود ازعقب او کوچ فرمود ، و در منزل «میانه» جهت اتفاق یورت (و) قشلاق کنگاج کردند . [چه درین محل سپاه سرما بـه نوعی دست بیغما برآورده، که خون درعروق چون شاخ‌مرجان افسرده گشت، وآتش بضرب سنگ ازدرون چقماق بیرون نمی‌آمد ،

بیت :

شد کبود ازدست سرما آسمان باآنکه بود

ساخت از سنجاب بهر دفع سرما پوستین]

بعد از تدبر و تأمل بسیار اندیشه برآن قرار گرفت که [امیر] حسن بیك را از«قراباغ اران» رانده درآنموضع قشلاق نمایند، وبدین عزیمت تبریزرا بردست چپ گذاشته از راه اردبیل متوجه قراباغ شدند، چـون بهفت فرسنگی [قرابـاغ] رسیدند بسبب کمی غله بطرف محمودآباد روان گشتند ، [بصحرائی رسیدند که علف او زهر گیاه‌بود،وهرچهارپای که‌می‌خوردمی‌مرد،وآب‌اونیزنیك‌نبود،چون‌درمقابل‌محمودآباد رسیدند] قلت غله بجای انجامید که نرخ گندم ازسنبلهٔ گردون بالاتررفت ، وجوقیمت جوهر گرفت، وچهارپایان [لشکر] هلاك‌شدند. [وچندوقت‌ازشیروان خوردنی بکشتی می‌آوردند که که سدرمقی میشد ، پس] چون‌اردوی [امیر] حسن‌بیك نزدیك راه بود، گروهی را فرمود تاراه را مضبوط ساختند ، که از خراسان و عراق و فارس هیچکس باردو[ی سلطان سعید] نتوانـد رفت ، وجیباخانه که از خراسان باردو میرفت گرفته جمع(ی)[را که] همراه بودندبقتل‌آورده، بعضی [دیگر] رااسیر کردند، وپیش [امیر] حسن بیك بردند ، [ازآنجمله مولانا شمس الدین محمد معمائی را بخواری‌بردند کـه

مولانا صدرالدین اصونان«کذا؟»اطبیب اورا تعریف نموده جدیت او در دین متین و تقویت شرع مبین عرضه کرد، امیر حسن بیك اورا بخشیده، در مجلس خاص رخصت جلوس داد، دیگر جمعی ازمعارف خراسان بقتل رسیدند، وبعضی استادان ماهر، وهنرمندان فایق محبوس شدند،] و چون گذر آب که شیروانشاه کشتی میفرستاد در برابر اردوی سلطان سعیدنبود، بلکه [یك] دوفرسنگ دورتر بود،[امیر] حسن بیك دویست سوار فرستاده بود که گذرگاه را غارت کنند، و سلطان [سعید] ده کس (را) بخبر گیری تعیین فرموده ارسال نموده بود، اتفاق چنان افتاد که این ده کس بخروس بیك ـ که ازاردوی[امیر] حسن بیك درعقب[آن] دویست کس میرفت ـ رسیدند، اورا گرفته پیش سلطان سعید آوردند، واحوال (را) معلوم کرده، جمعی ازدلاوران سپاه را برسر آن دویست کس فرستاد تاجمعی (ازیشان) را دستگیر کرده بازآمدند، بعد ازین صورت بچند روز شبی غلبهٔ از مخالفان بکنار اردو[ی سلطان سعید] آمده سورن انداختند، شاهزاده‌ها: سلطان محمد میرزا، وسلطان محمود،[وامرا]، وسرداران لشکر جوق جوق آمده زانوزدند، واجازت طلبیده مبالغه کردند که بیرون روند، فرمود که [در] شب برسریاغی رفتن خوش نیست واجازت نداد، علی‌الصباح هزارسوار ازعقب مخالفان رفته معلوم کردند که هزاروپانصد سوار زیاده نبود(ه)ند، تأسف بسیار خوردند [بی‌فایده]، بعدازآن ترکمانان دلیرشده بتاخت می‌آمدند، ودرحوالی اردو ازترك وتاجیك هرکرا میدیدند میکشتند، وچهارپایان می‌راندند، وچون الاغان لشکرسلطان [ازجهت قحط قوت] قوت نداشتند بیرون رفتن متعذر بود، و چندگاه اردو[ی سلطان سعید] برین روزگار تباه،

[ع : نی رأی سفر کردن ونی روی اقامت]

درآن وحشتگاه بماند.

[و درین ایام که سلطان سعید را این حالت و ملالت پیش آمده بود مردم هرات نیز تفرقه وتشتت عظیم داشتند، بواسطهٔ آنکه خبرجنبش موکب حضرت اعلی ابوالغازی سلطان حسین میرزا ازجانب خوارزم ونسا وابیورد بتواتر میرسید، جمعی حکام که

درهرات بودند چون: [1] جناب اعلی مولانا قطب الدین احمدالامامی قاضی، وجناب [2] مولانا کمال الدین حسین، وامیر تاج الدین حسن ملکی، و [3] امیر بی نظیر واشراف و کلانتران بلده وبلوکات وولایات بضبط شهر ومرمت واستحکام برج وباره قیام نمودند، و مردم از بیرونها در شهر در آمده ویرانها و چهار دیوارها بتلاش تصرف کردند، و ازدحام وکثرة خلایق بسیارخانها درزیرزمین ساختند، وحکام حکم فرمودند که درهرمحلت ازده سرا چهاررا خالی سازند جهت سپاهیان ومردم بیرونی ورعیت اگرچه درزحمت بودند رضا دادند، وخلایق برسر برج وباره رفته وبالای برج بسیبه [4] بادبند تنبی تالارها وبناها ساختند، وبا آنکه پیرامن شهر هیچکس نبود از صلابت حضرت اعلی متوهم بوده بنوعی تحفظ و حراست قیام نمودند که سپاه بیگانه درمقابل است، و این محنت بدورودراز انجامید، [5] فبالجمله ازنوزدهم جمادی الاول تاچهارم ماه رمضان برج و باره

۱ـ مولانا قطب الدین احمدالامامی قاضی: «... سالها منصب قضای هرات تعلق بآنحضرت میداشت وفاتش درغره شوال سنه ثمان وسبعین وثمانمایه اتفاق افتاد.» ـ خلاصة الاخبار فی بیان احوال الاخیار ـ امیرخواند

۲ـ مولانا کمال الدین حسین به ص ۲۲۲ تاص ۲۲۱ ازبخش یکم مراجعه شود

۳ـ امیر بی نظیر: کذا؛ شاید دراصل (بای نظر) بوده = نظر بیک که ازاسامی معموله ترکی است عبدالرزاق سمرقندی او را (امیرغیاث الدین بی نظیر) نوشته است. مطلع السعدین ومجمع البحرین.

٤ـ بسیبه بادبند تنبی تالارها وبناها ساختند این عبارت دراصل نسخه مخطوطه «سبب بادند سی تارلاها وبناها ساختند» نوشته شده است، گویا ناسخ این کلمات را ازروی نسخه منقول عنها ـ چون نتوانسته است بخواند ـ صورت نویسی کرده است، وشاید هم اصل نسخه منقول عنها چنین بوده بهرحال چون این عبارت از زیادات نسخه مج میباشد وازسایر نسخ مورد استناد محذوف است لذا اصلاح قطعی آن میسر نگردید وقیاساً و بقرینهٔ مطلب وسیاق عبارت کلمات مذکوره برحسب سلیقه قرائت و اصلاح گردید

و «سیبه»: پناه گاه، دیوار بست که درپناه آن جنگ کنند. فرهنگ وصاف غیاث اللغات

و «تنبی»: غرفه و بالاخانه.

و «تالار»: وزن سالار خانهٔ باشد که بالای چندستون سازند وبانردبان بربالای آن روند ـ آنندراج. وضمهٔ یاء تنبی بجای واو عطف میباشد.

٥ـ فبالجمله این کلمه دراصل: «فباجه» نوشته شده است وبقرینهٔ سیاقت عبارت وبرحسب سلیقه اصلاح شد.

محافظت نمودند درخلال این‌حال روزجمعه بیست‌وپنجم شعبان بعدازنماز ـ درمسجد جامع ـ[1] ایاقی که ازبلوکات هرات بلشکررفته بود نقل کرد که درشب چهاردهم ماه رجب ـ که آنشب تمامی جرم قمر بعقدهٔ رأس[2](سیاه) شده بود ـ سلطان سعید درهفت فرسنگی قراباغ اران ویران گشت ، وجمعیت بدان ارتباط پریشان شد] .[3]

۱ـ ایاقی خدمتکار سفره‌چی فرهنگ سنگلاخ .
این کلمه دراصل «ماقی» نوشته شده که بقرینهٔ سیاقت عبارت و برحسب سلیقه بکلمهٔ «ایاقی» تبدیل واصلاح گردید

۲ـ Iسیاه‌I عبارت متن در اصل «بعقدهٔ رأس شده‌بود» نوشته است، و چون قطعاً کلمه (منخسف) یا (سیاه) ازین عبارت‌حذف شده‌است،لذا کلمهٔ(سیاه)ـ برحسب‌سلیقه‌وبقرینهٔ تکرار این‌جمله‌درعبارات بعد ـ بعبارت‌متن الحاق‌وافزوده‌شد.چه درس۱۲ـ۱۱ ازص۲۹۳ گوید : (ودر شب‌همین‌روز که امیر مزید گرفتار گشت که چهاردهم رجب بود ماه تمام در برج دلـو بعقدهٔ رأس سیاه شده بود)

۳ـ تااینجا اززیادات نسخه مج میباشد = ازس ۲۲ص۲۸۷ تاس ٤ ص ۲۸۹

روضهٔ بیست ودویم

در گرفتار شدن سلطان سعید بدست[1] [لشکر] ترکمان و بوسیلهٔ[2] [یافتن] شهادت رسیدن بمسند دارالجنان

[3][مثنوی] :

جهان را چنین است آئین و داد
کـه کس را نمانـد دریـن دیـر شاد
کسی را ز خـاك سیه بـر کشد
یـکی را ز تـخت کئی درکشد
مباش ایمن از جـور ایـن کـوژ پشت
که بسیار کس چون تو پروزد و کشت

چون هر کمال را زوالی ، وهرتحویلی را انتقالی ازلوازم احوال روز گارست ، و هر عشرت را ملالی ، وهر نزولی را ارتحالی از عادت[4](ادوار) ، هیچ خردمند درین جهان پر گزند اساس اقامت نیندازد ، وهیچ عاقل ارجمند درین منزل وحشت وغرور مقام انس والفت نسازد

۱ـ مج بدست لشکر ترکمان مک پا بدست ترکمان
۲ـ مج وبوسیاه یافتن شهادت
مک پا وبوسیلهٔ شهادت
۳ـ مج ثنوی .
مک پا این کلمه را ندارد
٤ـ مج عادت ، هیچ
مک پا عادت ادوار هیچ

بیت :

همان مرحله است این بیابان دور
که گم شد در آن لشکر سلم و تور
بجز خاك خوبان درین دشت نیست
بجز خون شاهان درین طشت نیست

ومؤید این[۱] [حال ، ومصداق این] مقال [صورت] واقعهٔ سلطان سعید شهیدتمام است، که چون آفتاب دولت[۲] (او) باوج جلال رسیدبمغرب فنا افول کرد ، وچون نهال اقبال‌اوبثمرات امانی وکامرانی بارور گشت بعواصف قهرازبیخ برافتاد، و کیفیت این واقعه چنان[۳] (بود) [که] (چون) سلطان سعید چند گاه در یورت قشلاق بتشویش مالایطاق روزگار گذرانید[ه][۴] داعیهٔ آن داشت که چون اول بهار[۵] (شود) اولاغان فربه ساخته متوجه مخالفان شود ،[۶] [و] درین‌اثنا شیروانشاه‌اظهارمخالفت کرد، و کشتیهارا بجانب خود کشید ، و مردم بسیار که از سپاه سلطان سعید ازجهت مهمات و معاملات بولایت‌اورفته‌بودند همه راغارت‌نمود،وسبب‌یاغی‌شد[۷] (ن) او آن بود که[۸] [امیر] حسن بیك

۱ـ مج ومؤید این‌حال ومصداق این‌مقال صورت واقعهٔ
مک پا : ومؤید این‌مقال واقعهٔ
۲ـ مج پا : دولت باوج
مک دولت‌او باوج
۳ـ مج چنان که سلطان
مک پا : چنان بود چون‌سلطان
٤ـ مج : گذرانیده. مک.پا: گذرانید.
۵ـ مج پا بهار اولاغان
مک : بهارشود اولاغان
٦ـ مج پا ودرین
مک : درین
۷ـ مج پا : وسبب یاغی شد او آن
مک : وسبب یاغی شدن او آن
۸ـ مج : آن بود که امیرحسن بیك قاصدی پیش اوفرستاده پیغام داد که
مک پا آن بود که حسن بیك قاصد پیش اوفرستاد که

قاصد[ی] پیش او فرستاد[ه پیغام داد] که لشکر جغتای اگر زنده مانند عاقبت مراجعت خواهند نمود،[1](و) آنزمان دوستی ایشان (ترا) چه سود خواهد داشت، شیروانشاه ازین سخن اندیشناك شده اظهار[2][بغی و] مخالفت کرد ولشکر از جهت نایافت (غله)[3]و گرانی عاجز ومضطر گشته بعزم مراجعت بجانب اردبیل روان گشته، در راه بموضعی رسیدند[4](که) از کثرت گل و لای عبور مقدور نبود، نمد و پلاس، وخیمه وخرگاه، وسراپرده وبارگاه، وجهاز شتران در گل می‌انداختند تا قرب نیم فرسنگ باین حیله راه ساختند، چهارپا وجهات بسیار درین موضع ضایع گشت، تابمقام[5]«ماتیان» رسیده لشکرگاه‌ساختندوپیرامن معسکرجرزده تورهانصب کردند. و روزپنجشنبه دوازدهم رجب امیر سید مراد بقراولی نامزد شده چون اندك راهی براند ازجانب مخالفان چهارصد سوارمکمل که سردارایشان امیربیك‌بود پیش‌آمدند امیر گفت: سلطان‌سعید دشمنان صدساله‌را دوست‌وبندگان صدساله‌را دشمن گردانید، اکنون نه صلح کرده ونه جنگ بکجا میروند، فردا امرای کبار خودرا فرستد که امیرحسن‌بیك همچنان برسر[6](صلح) ودولتخواهی است، ازطرف مانیزامرای بزرگ بیایند تاقواعد صلح استحکام[7][یابد]، بنابرین معنی روز دیگر امیرسیدمزید و باقی

۱ــ مک : نمود و آنزمان دوستی ایشان ترا چه
مج پا : نمود آنزمان دوستی ایشان چه .

۲ــ مج ، اظهار بغی ومخالفت
مک : اظهار مخالفت

۳ــ مج نایافت و گرانی
پا مک : نایافت غله و گرانی

٤ــ مج . پا : رسیدند از کثرت
مک : رسیدند که از کثرت

٥ــ ماتیان : ضبط این‌نام‌درمراجع‌دیده نشد،شاید (ماخوان) که‌ازقراء مرواست‌یا«ماهیان» بوده،یاقوت گوید: «ماهیان قریة بینها و بین مرو نحو فرسخین ..» (معجم‌البلدان. ج٤ ص ٤٠٧).

٦ــ مج : برسردولتخواهی
مک . پا : برسرصلح ودولتخواهی

۷ــ مج : استحکام یابد بنابرین
مک : استحکام بنابرین

امرای نامدار بیرون رفتند ، و در همان مقام دیگر روز آن تر کمانان پیش آمدند ، امیر مزید چون آنجماعت را اندك دید حمله برایشان برده جمع ایشان را پریشان ساخت ، وهرچند امیرسلطان ارغون[1][می]گفت [که این جماعت] کومك دارند توقف می‌باید نمود ، امیرمزید نشنید تا ایشانرا شکسته و بعضی را دستگیر کرده بدرگاه فرستاد، وچندفرسنگ درعقب هزیمتیان راند[2](تا) اسبان ضعیف لاغر[ایشان] فروماند، ناگاه [امیر] حسن بیك بادوهزارسوارعفریت کردارهمه براسبان بادرفتار از کمینگاه بیرون آمده برخیل سپاه بی‌روی و راه امیرمزید که بجهة اولجة پریشان شده بودند حمله کردند ، وازهرطرف فوجی را گرفته قریب پانصد کس از امیر وامیرزاده بقتل آورد ، چون: سلطان جنید[3][وپهلوان حسین دیوانه] ، وحسین علی‌ارلات ، وغیرهم ، وامیرمزید گرفتار گشت ، وباقی ایشان گریخته باردوی اعلی آمدند

ودرشب همین روز[4][که امیر مزید گرفتار گشت] که چهاردهم رجب بود ماه تمام[5][دربرج دلو] بعقدهٔ رأس سیاه شده بود .

چون سلطان سعید خبر یافت که[6][امیر] حسن بیك اکثر دلاوران قراول را بقتل آورد ، وامیرمزید را گرفته

[7][ع] : هل من مزید میزند ازبهر باقیات ،

۱ـ مج : سلطان ارغون میگفت که این جماعت کومك
مک پا سلطان ارغون گفت کومك

۲ـ مج : راند تااسبان ضعیف لاغرایشان فروماند ناگاه امیرحسن

۳ـ مج سلطان جنید وپهلوان حسین دیوانه وحسین
مک سلطان جنید وحسین

٤ـ مج همین روز که امیرمزید گرفتار گشت که چهاردهم
مک . پا : همین روز که چهاردهم

٥ـ مج تمام دربرج دلو بعقده

٦ـ مج : که امیرحسن
مک . پا : که حسن

۷ـ مج : ع پا مک : ندارد س نظم

مصلحت چنان[۱] (دید) که جناب سیادتمآ ب[ی] امیر غیاث‌الدین محمد که قرنهای بیحد اباًعن جد پادشاه مازندران وساری بود ،[۲](پیش) [امیر] حسن بیك رود ، چون جناب [مشارالیه] باردوی[۳][مشارالیه] رسید ازخر گاه بیرون آمده اورا کنار گرفت، وشرایط تعظیم تمام بجای آورده چنین فرموده که مرا هیچ وجه داعیهٔ صلح نبود ، اما چون جناب سیادتمابی تشریف فرموده ، از فرموده تجاوز نخواهد بود ، مقارن این حال[۴][جناب] سید صدرالدین[۵]ابراهیم قمی[۶][باتفاق] والدهٔ سلطان سعید بجهت مصالحه رسیدند ، وسید اردبیلی که [امیر][۷]حسن بیك او را برسالت فرستاده بود ، درین وقت از اردوی سلطان سعید مراجعت نموده عرض کرد که لشکر جغتای قوی ضعیف و پریشان حالند ، و بخود ویران میشوند ، بهیچ طریق صلح نمی‌باید کرد ، [۸][امیر] حسن بیك مستظهر گشت پس ایلچیان عرضه داشتند که میرزا سلطان‌سعید میگوید که اول طلب صلح ازجانب شما بود ما اجابت نکردیم تابدین درد درماندیم اکنون ما طلب صلح میکنیم بهرچه مصلحت شما هست بتقدیم رسانیم چون علامت

۱ـ مج : چنان که جناب سیادتمآ بی امیر. مک پا چنان دید که جناب سیادتمآب امیر

۲ـ مج : وساری بود امیرحسن بیك
مک . پا : وساری بود پیش حسن بیك

۳ـ مج باردوی مشارالیه رسید
مک . پا باردوی رسید

٤ـ مج پا حال جناب سید صدرالدین
مک : حال سید صدرالدین

٥ـ سید صدرالدین ابراهیم قمی ، ازاجله سادات وعلماء هرات بوده ، و در دربار سلطان ابوسعید مقامی ارجمندداشت، در آغاز سلطنت ابو الغازی سلطان‌حسین بایقرا در گذشت، (مطلع السعدین ومجمع البحرین ـ وخلاصة الاخبار فی بیان احوال الاخیار)

٦ـ مج قمی باتفاق والده
مک پا قمی والده

۷ـ مج : که امیرحسن مک : که حسن

۸ـ مج : کرد امیرحسن
مک پا : کرد حسن بیك

عجز و قصور[1] و [امارات] ضعف و فتور از مجاری احوال سلطان سعید درغـایت ظهور بود ،[2] [امیر] حسن بیك فرمود که کار از مصالحه در گذشت ، ودولت وملك سلطان[3] (ابو) سعید[4] [و جغتای بر گشت ، وامرای خراسان عرضه داشتها فرستاده پیغام دادند که کار سلطان] ازدست رفت ، وروز گار[5] (او) منقلب گشت[ه] پس امیر حسن بیك[6] [بعداز اکرام واحترام‌بسیار]، امیر غیاث الدین را گفت[7] [که] چنان‌شنیده‌ایم که سلطان ابوسعیدترا ولایت ساری وعده کرده، و با وجود قدرت برآن نداده ،[8] (و) هم درمجلس‌منشی‌را طلب‌داشته، فرمودتانشان‌نوشته، ومکمل‌ساخته، تسلیم امیرمشارالیه نمودند، وامیر[9] [سید] عبدالحی‌مشهدی وامیرسیدابراهیم[10] (را با) والدهٔ [سلطان‌سعید]

۱ـ مج وقصور وامارات ضعف
مک . پا وقصور وضعف
۲ـ مج بود امیرحسن
مک پا بود حسن بیك
۳ـ مج سلطان سعید
مک پا سلطان ابوسعید
٤ـ عبارت [و جغتای بر گشت وامرای خراسان عرضه داشتها فرستاده پیغام دادند که کار سلطان] اززیادات نسخه مج میباشد
۵ـ مج : وروزگار منقلب گشته پس
مک **پا** وروزگار اومنقلب گشت پس
٦ـ عبارت [بعداز اکرام واحترام بسیار] اززیادات مج است
۷ـ مج پا : گفت که چنان
مک : گفت چنان
۸ـ مج وهم مک هم
۹ـ مج وامیرسید عبدالحی
مک . پا : وامیرعبدالحی
۱۰ـ مج پا وامیرسید ابراهیم والدهٔ سلطان سعید اجازت
مک : وامیرسید ابراهیم را باوالده اجازت

اجازت انصراف داد، چون ایشان باردوی خود رسیدند، دلاوران سپاه ترکمان‌ازعقب آمدند: امراء خراسان از روی اضطراب مقام و مورچل خود گذاشته [1] (بجانب) [امیر]حسن بیک رفتند سلطان سعید چون این حال مشاهده نمود: نیم‌روزشانزدهم رجب عنان عزیمت بهزیمت داد، وپسرحسن بیك از عقب او رفته بدورسیدند و او را گرفته نیم شب باردوی آوردند، وجماعتی[2][مستحفظان] برو گماشته بضبط واحتیاط تمام نگاه داشتند

[3][لفردوسی طوسی] :

چنین است کردار گردنده دهر

گهی نوش بار آورد گاه زهر

پس بعد از دو روز[4][امیر] حسن بیک او را طلب کرد، چون نزدیک بار گاه رسید شرایط استقبال ومراسم تعظیم واجلال بجای آورده و درمجلس هرنوع حکایتی وشکایتی بازراند، واظهارموافقت و متابعت ـ که بکرات نموده بود و سلطان سعید ابا وامتناع فرموده ـ هم تقریرنموده، وجواب یکیک سخن چنانچه مقتضی مقام‌باشد از سلطان سعید استماع کرده، و او را بموضعی که مضبوط بود باز گردانید، عزیمت چنان داشت که اصلاً آسیبی بدونرساند، واورا بایراق تمام اسباب سلطنت بمملکت او بازفرستد، و درین باب چند[5][ین] نوبت با امرا وارکان دولت خود مشاورت کرد وانجمنها ساخت، مقدمان در گاه عرض کردند: که درسوابق ایام[6][که] بین‌الجانبین

١ـ مج : گذاشته جانب امیرحسن
مک : گذاشته بجانب حسن بیك

٢ـ مج : مستحفظان . مک یا این کلمه را ندارد

٣ـ مج : لفردوسی طوسی یا فردوسی طوسی
مک : ندارد

٤ـ مج : دوروز امیرحسن
مک : دوروز حسن بیك

٥ـ مج یا چندین نوبت
مک : چند نوبت

٦ـ مج ایام که بین مک:ایام بین

اثرمخالفتی و مکاوحتی ظاهر نبود اعتماد بجانب او هیچ گونه روی نداشت ، اکنون که[1][چند]ین همه مذلت واهانت[2][وبلا ومشقت] کشیده باشد ، وانواع خلل[3][و ضرر] بملك ومال وعرض وجاه اورسیده هرآینه ازمقام انتقام نخواهد گذشت.[4][وحسب المقدور دراستدراك مافات ، وبازآورد ماضی خواهد کوشید

للاسدی] :

گنه کار چون بذنبیند ز شاه
دلیری کند بیشتر بر گناه
سر دشمن آنکو بر آرد بماه
فرو افکند خویشتن را بچاه

آخرالامر خاطر برهلاك وبوار آن پادشاه عالیمقدارقرارداده، روزبیست ودوم رجب او را پیش یادگار محمد میرزا فرستادند ، و بعد از ملاقات سلطان سعید[5] (شهید) شد

[6](فردوسی :

عالمی را گرفته بود بعدل)
رفت تا عالمی دگر گیرد

۱ـ مج . پا : که چندین همه
مک : که چند همه .
۲ـ مج: بلاومشقت مک پا این جمله راندارد.
۳ـ مج : خلل وضرر بملك
مک . پا خلل بملك
٤ـ عبارت: [وحسب المقدوردراستدراك مافات، وبازآورد ماضی خواهد کوشید.للاسدی].
اززیادات نسخه مج میباشد وازسایرنسخه‌های مورد استناد محذوف است .
٥ـ مک پا : سلطان سعید شهید شد
مج : سلطان سعید شد .
٦ـ مک (فردوسی عالمی راگرفته بود بعدل) . مج پا این عبارت را ندارد

وازمسندخلافت[1] [کثیرالامر]جها[نی] فانی، بسریرسرورملک جاودانی خرامید.

[2][فردوسی طوسی] :

بجاه ارچه بر آسمان تخت برد
بچاه لحد عاقبت رخت برد
اجل خانهٔ تن بپرداختش
پس از تخت بر تخته انداختش
جهان کار ازین گونه بسیار کرد
زمانه نخستین نه این کار کرد
یکی را ز زر بر سر افسر نهد
یکی را بخاك سیه در نهد
نه کس را مجال سخن گفتن است
نه زین غصه یارای آشفتن است

پس دیر برنیامد که یادگار محمد میرزا بتیغ انتقام حضرت اعلی در قصاص[3] (خون) سلطان‌سعید مقتول گشت، چنانچه بیان کیفیت آن درخلال‌این‌اوراق ازمساعدت روزگار مامول است ، انشاالله تعالی .

۱ــ مج خلافت کثیرالامرجهانی فانی
مک پا خلافت جهان فانی
۲ــ مج فردوسی طوسی
پا مک : ندارد
۳ــ مک.. پا قصاص خون سلطان
مج قصاص سلطان سعید

چمن اول از روضهٔ بیست و دویم

درذکر وقایعی که بعد از گرفتاری سلطان سعید[1] (شهید اناراله برهانه) حادث شد

[2][مضمون آنکه] درساعت(ی) که سلطان (سعید) از معسکر کوه شکوه خود ـ که خلل وذلل وقصور وفتورچنان لشکری درمخیلهٔ بشری‌ازقبیل محالات مینمود ـ برعزیمت هزیمت روان شد ، امارات روز محشر ، وعلامات مجمع اکبر ظهور یافت ، و فحوای کریمهٔ **یوم یفر المرء من اخیه و امه وابیه و صاحبته و بنیه** ، معاینه ومشاهده افتاد ،

[3][بیت] :

بجان ماندگان را در آن رستخیز

نه روی رهائی نه راه گریز

برفور دلاوران سپاه ترکمان شمشیر های مصری[4](آخته) و سنانهای خطی افراخته بلشکرگاه درآمدند ، و دست بتالان و تاراج و نهب وغارت برآورد[5][ند] ، و خزاین و ذخایر و نفایس و ظرایف بباد بی نیازی رفت و هنوز خیمه و خرگاه ،

۱ـ مک (شهید اناراله برهانه)
مج پا این عبارت را ندارد

۲ـ مج مضمون آنکه درساعت که سلطان ازمعسکر.
پا مک درساعتی که سلطان سعید ازمعسکر.

۳ـ مج بیت پا مک ندارد

٤ـ مک . پا آخته مج این کلمه را ندارد

٥ـ مج : برآوردند پا مک برآورد

وحرم[1](سرا)، وبارگاه بحال‌خود بود که[2][امیر] حسن بیك مظفر و کامیاب دررسید، وبردرپرده‌سرا سوار[ه][3]ایستاده،بضبط‌حرمها فرمان‌داد،[4](و)خواجه‌سرایان‌ومستحفظان[5][وموکلان] حرم را فرمود که بهمان طریق معهود مقر باشند ؛ وچند داروغه تعیین نمود که بمحافظت ایشان قیام نماید و در صدمهٔ اول بدین کیفیت مرحمتی ظاهر گردانید،[6](بعدازآن) باحوال‌باقی لشکرپرداخت، وچون فرقهٔ‌ترا کمه چون گرگان گرسنه[7][که] دررمه‌افتاد[ه] باشند، غنایم‌را اغنام‌صفت ازچنگال یکدیگرمی‌ربودند، [8][وغارت وتاراج‌بنهایت رسید] ، وبسیار(ی) ازاحرارعبید کردار درقید اسار[9] آورد[ه بود]ند، چنانچه (مقتضی فطرة سلیم) [امیر] حسن‌بیك (بود) بنفس‌خود بمنع وتدارك آن قیام نمود ، وچند کس را به تیرزده برخاك هلاك انداخت ،[10][وبآب سیاست آتش

۱ــ مک وحرم سرا وبارگاه

مج وحرم وبارگاه

۲ــ مج پا : که امیرحسن مک : که حسن

۳ــ مج پا سواره ایستاده . مک : سوار ایستاده

٤ــ مج خواجه مک پا : وخواجه

٥ــ مج وموکلان . مک پا : این کلمه را ندارد

٦ــ مک پا : گردانید ، بعد از آن باحوال

مج گردانید ، باحوال

۷ــ مج : گرسنه که دررمه افتاده باشند

مک : گرسنه دررمه افتاد .

۸ــ مج می‌ربودند ، وغارت وتاراج بنهایت رسید وبسیار از

مک می‌ربودند وبسیاری از

۹ــ مج آورده بودند چنانچه امیرحسن بیك بنفس

مک پا : آوردند چنانچه مقتضی فطرة سلیم حسن بیك بود بنفس

۱۰ــ عبارت:[وبآب‌سیاست آتش آن ومراحم‌شاهانهٔ اوهمه را در سایهٔ عنایت....☆].
ازز یادات نسخه مج میباشد ، ودرمحل ستاره چنانکه ملاحظه‌میشود عبارت ناتمام است گو یاچند کلمه‌ازقلم ناسخ‌حذف‌شده‌است.وجمله:(عنایت‌پناه‌داد)از نسخه پانقل‌والحاق‌شد.

آن فتنه‌را فرونشاند ، وحکم فرمود که سپاهی تر کمان وباقی جغتای ازمیان لشگر بیرون روند، ومجموع حسب الحکم جداشده، باقی مردم روی باردوی معمور امیر حسن بیك آوردند، ومراحم پادشاهانهٔ اوهمه‌را درسایهٔ* عنایت‌پناه‌داد[1](وحکم نمود که امراءخراسان ومتجندهٔ جغتای درظل رایت) اقبال سرایت یادگارمحمد میرزا جمع شوند [2][وجمیع امرا واعیان خراسان‌وهر کس‌را که بنام‌بود جداجدا بنظرعنایت ملحوظ داشته رعایت فرمود ،] وامیرمزید[3][خود پیشتر ازین واقعه گرفتار گشته بود ،] و [دیگر] جمع‌را ازامرای سمرقند ، ومقربان در گاه بندهای گران نهاده چند گاه مقید بودند ، عاقبت همه ایشان خلاص یافته ، میرك عبدالرحیم[4][صدر] شهادت یافت

ودروقت[5][هزیمت]سلطان‌سعید[از]اولاداو:[شاهزاده]سلطان‌محمدمیرزا،وسلطان محمودمیرزاو[6][شاهزاده]شاهرخ(میرزا)ازلشگر گاه‌بیرون رفتند، وسلطان[7] [محمد] میرزابمخالفان‌یاغی‌شده، بعدازجنگ‌وکوشش‌بسیارزخم‌دار گشته گرفتارشد. وشاهرخ

۱ــ عبارت (وحکم نمود که امراء خراسان ومتجندهٔ جغتای درظل‌رایت) اززیادات نسخه مک وپامیباشد وازدیگر نسخه‌های مورد استناد محذوف است

۲ــ عبارت:[وجمیع امرا واعیان خراسان وهر کس راکه‌بنام بود... داشته رعایت فرمود] اززیادات پاومج است

۳ــ مج وامیرمزید خود پیشتر ازین واقعه گرفتار گشته بود ودیگرجمع را
مک . پا : وامیرمزید وجمع را ازامرای سمرقند

٤ــ مج عبدالرحیم صدر شهادت .
مک عبدالرحیم شهادت

٥ــ مج ودروقت هزیمت سلطان سعید ازاولاد اوشاهزاده سلطان
مک پا :ودروقت سلطان سعید اولاد او محمد میرزا

٦ــ مج محمود میرزا وشاهزاده شاهرخ ازلشگر گاه
مک . پا محمود میرزا وشاهرخ میرزا

۷ــ مج وسلطان محمد میرزا
مک پا : وسلطان محمود میرزا

میرزا را نیز گرفته پیش امیرحسن بیك برد[1][ند] ، ومیرزا سلطان محمود با باقی ارغونیان وسپاهیان بجانب خراسان روان شدند ، و[2][امیر] حسن بیك امراء خراسان و وجوه در گاه[3][سلطان سعید] را طلب فرموده ،[4][همه را] بانواع مرحمت و اصطناع نوازش[5](نمود) ، و هر کرا میل وطن (بود) رخصت عزیمت ارزانی داشت ،[6][و] جمعی که ماندند ایشانرا درظلال اقبال یادگار محمد میرزا نامزد تسخیر خراسان فرمود، [7][وبقیهٔ عجزه وآحاد متجنده از طرف ولایت شیروان وناحیت گیلان متوجه خراسان شدند ، وپادشاه شیروانشاه دربارهٔ مردم شکسته انعام واحسان بسیار فرموده ، و همه ازفیض کف دریانوال او بهره مند گشته،وا کثر خستگان وشکستگان آن حادثه ازعواطف ومراحم او مرهم راحت وتشفی جراحت یافتند

للشیخ سعدی :

خدا را بر آن بنده بخشایش است
که خلق از وجودش در آسایش است
کسی نیك بیند بهر دو سرای
که نیکی رساند بخلق خدای

۱ـ مج حسن بیك بردند ومیرزا
پا مک : حسن بیك برد ومیرزا
۲ـ مج وامیرحسن بیك مک : وحسن بیك
۳ـ مج در گاه سلطان سعید را طلب
مک : در گاه را طلب
٤ـ مج فرمود ، همه را بانواع مک : فرمود ، بانواع
٥ـ مک نوازش نمود وهر کرا میل وطن بود رخصت
مج پا نوازش وهر کرا میل وطن رخصت
٦ـ مک ارزانی فرمود ، جمعی که
مج پا : ارزانی داشت ، وجمعی که
۷ـ عبارت:[وبقیهٔ عجزه وآحاد متجنده ازطرف ولایت شیروان... باطراف واکناف ممالك رسانید] اززیادات نسخه مج میباشد وازسایر نسخ مورد استناد محذوف است
مک نامزد تسخیرخراسان نمود وسلطان محمود میرزا

حاصل‌الامر بیشتر لشکر شکسته سر گردان جوعان‌وعریان ، و بی‌سروسامان بولایت گیلان درآمدند ، واز عواطف ومراحم پادشاهان ومعینان آن دیار خوشنود و خوشدل درگذشتند ، و ذکر خیر ، و آوازه احسان مردم ملك را باطراف و اکناف ممالك رسانید .] [1]

وسلطان محمود میرزا بالشکری که درسایهٔ [2](مرحمت‌و) رایت حمایت اوبود عزیمت مقام‌ومستقر پدرنموده ، ازمملکت عراق‌وآذربایجان‌بنواحی‌خراسان درآمد[3]، [واز نشابور گذشت]، چون بصحرای فرهاد جرد [4] (جام) رسید [5] ، امیر مبارزالدین ولی‌بیك بهادر - ازسرداران سپاه ظفرپناه [6] [حضرت اعلی] ابوالغازی سلطان حسین میرزا ، که بطرف‌مشهد رفته‌بود - درمقابله درآمده نیران‌حرب وقتال التهاب‌یافت ، سلطان محمودمیرزا [7] (راچون) [بالشکری] بی‌یراق شکسته پریشان] مجال‌مقاومت نبود ، عنان‌مسابقت بجانب‌هرات‌تافت ، و [8][صبحگاه] روزپنجشنبه دوم‌رمضان بهرات

۱ـ تااینجا اززیادات نسخه‌مج میباشد

۲ـ مک : درسایهٔ مرحمت ورایت حمایت
مج پا درسایهٔ رایت‌حمایت

۳ـ مج : واز نشابور گذشت . مک پا این عبارت راندارد

٤ـ مج پا فرهاد جرد رسید
مک : فرهادجرد جام رسید

٥ـ فرهادجرد :«... بالکسر ثم‌السکون من قری مرو بارض خراسان ...» ـ معجم‌البلدان‌ـ یاقوت ـ ج/۳/ص۸۷۸.

٦ـ مج : ظفرپناه حضرت‌اعلی ابوالغاری
مک ظفرپناه ابوالغاری

۷ـ مک : سلطان محمود میرزارا چون مجال مقاومت
مج : سلطان محمودمیرزا بالشکری بی‌یراق شکسته پریشان مجال‌مقاومت

۸ـ مج پا : تافت ، وصبحگاه‌روز
مک : تافت و روز

نزول فرمود[1](و) امیر قنبرعلی [که از «حصار شادمان» آمده در هرات بود - ملحق شد] ، و امیر سلطان علی ارغون [نیز با جمعی که از مصاف امیر مبارزالدین ولی بیك بیرون آمده بودند رسیدند]، و روز [دیگر] جمعه سوم ماه (مذکور) خطبه [بنام] امیر بزرگ [امیر تیمور گورگان [و سلطان ابوسعید میرزا]، و سلطان احمد میرزا، و سلطان محمود میرزا، خواندند، وخلایق فریاد وفزع ، وافغان وجزع بفلك اثیر رسانید(ند) ودرین روز صورت واقعهٔ سلطان سعید [در بلدهٔ هرات] ظاهر [وشایع] گشت

[2][بیت] :

ز اندوه آن ماتم جانگسل
روان گشت از دیدها خون دل

و فی‌الواقع این واقعه[3] عالمی ماتم ، و ماتم عالم بود ، [و] آتش این حادثه دود از جانها برآورد ، و طوفان این نازله خانها بسیلاب اندوه و اضطراب داد ، اما چون سلطان محمود میرزا قایم‌مقام پدر بود، خلایق را اندك تسلی و[4] اطمینانی بود، ناگاه صباح شنبه چهارم شهر مذکور کوتوال حصار اختیارالدین یاغی شده، در قلعه را بست،[5](و) مردم

١ـ مک : بهرات نزول فرمود وامیر قنبرعلی وامیر سلطان علی ارغون باو ملحق شدند، و روز جمعه سیم ماه مذکور خطبهٔ امیر بزرگ و خاقان شهید و سلطان احمد میرزا وسلطان محمود میرزا خواندند، وخلایق فریاد وفغان وفزع وجزع بفلك اثیر رسانیدند. ودرین روز صورت واقعه سلطان سعید ظاهر گشت : ز اندوه آن ماتم جانگسل .

٢ـ مج بیت یا مک این کلمه را ندارد
س : نظم

٣ـ مک : عالم ماتم وماتمی عالم بود آتش
مج عالمی ماتم وماتم عالم بود وآتش

٤ـ مج : واطمینانی بود
مک : واطمینان بود

٥ـ مک : بست ومردم
مج بست مردم .

فوج فوج و گروه گروه[1] روی استظهار [بجانب] اردوی [حضرت اعلی] (ابوالغازی سلطان حسین بهادر) نهادند، [وغلبهٔ بسیار بی‌تحاشی ازشهر بیرون رفتند]، سلطان محمود میرزا اگرچه در حداثت سن بود امارای [وتدبیر] پیران داشت، دانست که این حالات مقدمات دولت دیگر است، و این همه اسباب علامات سلطنت حضرت دیگر،[2] [روزگار ازبن دندان[3] خدمت درگاه دیگر خواهد کرد، وآسمان دوار ازسر استظهار خاك بارگاه دیگرخواهد شد]، در هرات جای توقف ندید، با جمعی امرا[4] [در] نیمروز عنان عزیمت بمرکب صرصر سرعت داده از دروازهٔ خوش بیرون راند، یکی ازلئام دروقت بیرون رفتن ازبالای بام[5] [مگر] سنگی بجانب ایشان انداخت، امیرقنبرعلی بیك خدنگ جانسوز جگردوز آنشخص را بمقام[6] خاك که منزل اولین آخرتست رسانید، وامیرحسن ملکی، و امیر بی‌نظیر در هرات ماندند، و آن شب

۱ـ مک : روی استظهار باردوی ابوالغازی سلطان‌حسین بهادر نهادند سلطان‌محمدمیرزا اگرچه درحداثت سن بود اما رأی پیران داشت که این همه مقدمات دولتی دیگراست واین همه

مج : روی استظهار بجانب اردوی حضرت اعلی نهادند وغلبه بسیار بی‌تحاشی ازشهر بیرون رفتند سلطان محمود میرزا اگرچه در حداثت سن بود اما رأی و تدبیر پیران داشت. دانست که این حالات مقدمات دولت دیگراست واین همه

۲ـ عبارت : [روزگاراز بن‌دندان‌خدمت درگاه دیگرخواهد .... خاك بارگاه دیگرخواهد شد] اززیادات نسخه مج میباشد وازدیگر نسخه‌های مورد اعتماد محذوف است

۳ـ ازبن دندان :ازدل‌وجان، خاقانی شیروانی گوید :

دندانه هرقصری پندی دهدت نونو　　　پند سر دندانه بشنوزبن دندان

۴ـ مج : باجمعی امرا درنیمروزعنان
مک باجمع امرا نیمروزعنان

۵ـ مج ازبالای بام مگرسنگی
مک : ازبالای بام سنگی

۶ـ مج خاك . مک : خاکی

بدستور محافظت[1][برج وباره] نمود ، وامیرسلطان ارغون و[2]جمع[ی] دیگر از امراء [واهل‌سلاح]متوجه‌اردوی[همایون]حضرت‌اعلی‌شدند،وامیرشیخ‌ابوسعیدخان ـ[ازاعیان درگاه‌حضرت‌اعلی]ـ بداروغگی‌هرات‌آمده‌منادی‌فرمود که هیچکس مزاحم‌ومتعرض کسی نشود ،[3][ویکی را بعلت دیگری نگیرند ، وتعرض نرسانند] ، و شهررا بنوعی ضبط نمود کـه دست صبا از گـریبان غنچه کوتاه شد ، و دامن گل از چنگال خـار باز رست ،

ظهیر فاریابی :

از آن گذشت کـه گستاخی کند پس ازین

سحر بپرده دری یـا صبا بـغمازی

وهشتم ماه مذکور اکابر واشراف ومشاهیر واعراف وسوقیه ومحترفه واصناف باستقبال بیرون[4]رفته، درشمال[5]« کوه‌باولیکاه»بشرف بساط بوسی‌همایون سرفرازشدند، وحضرت‌اعلی‌همه‌را بنظر مرحمت[6] وعنایت‌ملحوظ‌داشته،دلجوئیها فرمـود ، وپرتوالتفات [7][پاد]شاهانه بر احوال رعایا انداخت ، و موکب همایون بطالـع سعد وبخت میمون

۱ـ مج محافظت برج وباره نمود مک محافظت نمود

۲ـ مک : وجمع دیگر ازامرا متوجه اردوی حضرت اعلی شدند وامیرشیخ ابوسعیدخان درمیان بداروغگی هرات آمده
مج وجمعی دیگرامرا واهل‌سلاح متوجه‌اردوی همایون‌حضرت‌اعلی شدند، وامیرشیخ ابوسعیدخان ازاعیان درگاه حضرت اعلی بداروغگی هرات آمده

۳ـ عبارت [ویکی را بعلت دیگری نگیرند ، و تعرض نرسانند] از زیادات نسخه مج میباشد

٤ـ مج رفتند مک : رفته

٥ـ « کوه باولیکاه » کوهی‌است‌متصل بشهرهرات

٦ـ مک : بنظرعنایت ومرحمت
مج بنظرمرحمت وعنایت

۷ـ مج پادشاهانه مک شاهانه

[1]بتخت حاجی بیك نزول فرمود [2][و امیر مبارز الدین ولی بیك نهم شهر مذکور از جانب‌مشهدمقدس مظفر ومنصور باردوی‌اعلی رسید]، وروزجمعه عاشر رمضان مذکور خطبه بنام والقاب مستطاب موشح گشت ،[3][وبرسم نثاردرم ودینار بسیار برسرخطیب افشاندند]

۱ـ «تخت حاجی بیك» نام یکی از محلات‌هرات

۲ـ عبارت [و امیر مبارزالدین ولی بیك نهم شهر مذکور از جانب مشهد مقدس مظفر ومنصور باردوی اعلی رسید] اززیادات نسخه مج میباشد .

۳ـ وبرسم نثار درم ودینار بسیار برسرخطیب افشاندند]
مک . پا : این عبارت را ندارد

روضهٔ بیست و سیوم

درجلوس همایون حضرت خسرو غازی معزالسلطنة والدنیا والدین ابوالغازی سلطان[1](حسین) بهادر برسریر سلطنت و سرفرازی

چون حضرت پادشاه ازل و ابد ، مالك ناصیهٔ نیك و بد ، تعالی شانه ، و عظم سلطانه ، نفس نفیس سعادتمند بختیاری را بعواطف بیدریغ اختصاص بخشید ، و فرق فرقد فرسای اورا سزای تاج سلطانی ، وشایستهٔ افسر جهانبانی گردانید ، بر مقتضای حکمت بالغه ، جهت تجارت[2](تجارب) در طلب نیل مطالب و مآرب ، هرآینه چند روزی از سیاحت قفار محن و سباحت بحار حزن ، و ارتکاب متاعب ، و اقتراب مصاعب ، گریز نباشد تا برفراز مسند شاهی از احوال سرگشتگان تیه تباهی غافل نماند ، وشکر نعم نامتناهی حضرت آلهی باقامت رساند ، چه‌ظاهراست که نیل‌نعمت بعدازاحتمال رنج وزحمت مرغوب ترآید ، ووصول برغایب امانی وآمال پس ازارتکاب مشاق و سرگردانی محبوب‌تر نماید ، قدر نور[3][آفتاب] عالمتاب پس از ظلمت شب تاریك روشن شود ، و قیمت نعمت صحت بعد از عوارض اسقام و امراض ظاهر گردد ،[4](و) منتزهات بدیع ربیع در مقابلهٔ[5][شداید] شتیء شتا رواج گیرد ،

۱ــ مک : حسین مج : ندارد .

۲ـ مج. مک: تجارت‌درطلب. پا: تجارت‌تجارب‌درطلب

۳ــ مج پا : نور آفتاب عالمتاب . مک نورعالمتاب .

٤ــ مک : ظاهر گردد ، ومنتزهات .

مج پا ظاهر گردد ، منتزهات

٥ــ مج درمقابلهٔ شداید شتی .

مک . پا : درمقابلهٔ شتی ،

ومستلذات وصال‌محبوبان درازای شبهای‌سیاه جانکاه‌فراق رونق‌پذیرد، یوسف کنعان بعد ازحبس چاه ومحنت زندان در ملك مصر عزیز و کامران گردد ، و موسی عمران پس از قطع بوادی مدین و سر گردانی بوادی ایمن صاحب فرمان شود ، جمال طلعت مطلوب جز بر صفحهٔ آینهٔ طلب نتوان دید ، و وصال کعبهٔ آمال الابطی مراحل تعب نتوان یافت

[1][**شعر**:

بقدر الکد تکتسب المعالی

و من طلب العلی سهر اللیالی

بیت] :

این حالها بحکمت یزدان مقدرست

هر کس بسر حکمت یزدان نمیرسد

مراد از ایراد این تسبیب ، ومقصود از ورود این ترتیب بیان حال فرخنده مآل حضرت‌پادشاهی است ملك نشان وملك خصال،برافروزندهٔ طلعت سلطنت، وبرافرازندهٔ رایت‌اقبال، دارای هلال رکاب خورشید افسر ، اسکندر[2](سیر) قمر طلعت ، مشتری منظر، [3][معیار نقود سعود محیط افلاك ، معمار قصور معمولهٔ مرکز خاك ، شکنندهٔ ناموس[4]اخلاق واطوارقاآن، طی کنندهٔ طومار اشتهار عدالت نوشیروان ،

لفردوسی الطوسی :

جهان آفرین تا جهان آفرید

چنین پادشاهی نیامد پدید

۱ــ عبارات : [شعر بقدر الکد تکتسب المعالی و من طلب العلی سهر اللیالی بیت] اززیادات نسخه مج میباشد

۲ــ مج یا اسکندر فرطلعت مشتری
مک : اسکندر سیرقمرطلعت مشتری

۳ــ عبارت : [معیار نقود سعود محیط افلاك بیاراست روی زمین را بداد] از زیادات نسخه مج میباشد وازدیگر نسخه‌های مورد استناد محذوف است .

٤ــ دراصل «اخلاص» بقرینهٔمقالی وبرحسب‌سلیقه به‌کلمه: «اخلاق» تبدیل واصلاح گردید.

ببزم انـدرون آسمان وفـاست
برزم‌اندرون تیز چنـگ اژدهاست
چو بر تخت زر تاج بر سر نهاد
بیاراست روی زمین را بداد]

مجموعهٔ مکارم اخلاق ، گنجینهٔ جواهر وفا و وفاق ، مستخدم طوایف سلاطین آفاق ، وارث سریر السلطنة بالاستحقاق ،[1] [فارس مضمارفراست و فرزانگی ، سابق میدان فروسیت و مردانگی] ، پناه امن و امان اهل ایمان ، معزالسلطنة[2] (و الخلافة) والدنیا والدین ابوالغازی سلطان حسین بهادر خان ، خلد الـه الملك المنان ظلال مراحمه علی‌مفارق المسلمین الی‌انقطاع الزمان . که ذات‌مطهرش مظهرعدل واحسان[3] (آمده) ، وصیت معدلتش باطراف‌اقالیم جهان‌رفته[4] ، [وفی‌الواقع قابلیت ذات حضرتش در امور سلطنت امری است ازعطاهای الهی ، که هیچ موقوف نیست باستظهار حشم واستحضاریکجا «کذا؟»[5] ازمؤیدات این‌معنی‌آنست که حضرت‌سلطان کونین کماندار مضمار قاب قوسین علیه افضل الصلواة والتحیات فرموده است که : ولدت فی زمن السلطان العادل، واظهارمفاخرت نموده بآنکه در زمان‌پادشاه عادل که نوشیروانست ـ باآنکه‌کافر بوده[6] ـ متولد شده ، واین پادشاه فلك درگاه‌راهم سعادت ولادت وهم‌ظهور

۱ـ عبارت : [فارس‌مضمارفراست و فرزانگی سابق‌میدان فروسیت ومردانگی] اززیادات نسخه مج میباشد
۲ـ مک : (والخلافه) این کلمه ازدیگر نسخه‌های مورد استناد محذوف است .
۳ـ مک با : واحسان آمده وصیت .
مج : واحسان ، وصیت
٤ـ عبارت : [وفی‌الواقع قابلیت ذات حضرتش درامورسلطنت امری‌است ... متصور نیست که درهیچ روزگاردیگر بوده باشد دیگر] اززیادات نسخه مج میباشد ودرسایر نسخ مورد استناد مفقود است
٥ـ یکجا ؟ کذادراصل، گویادراینجا کلمه (خدم) حذف‌شده یااینکه ناسخ آنرا بدین‌صورت تحریف کرده وشایدهم دراینجاعبارتی حذف شده‌است
٦ـ ؟؟؟؟

سلطنت درزمان دو پادشاه عادل مسلمان بوده ، اول خاقان مغفور شاهرخ میرزا ، دوم سلطان‌سعید سلطان‌ابوسعیدمیرزا،انارالله‌برهانهما، واین‌عمارات خیرات،ومبانی‌مبرات که بمیامن الطاف آنحضرت اتمام یافته چه از خاصهٔ همایون ، وچه از ارکان دولت روزافزون درهیچ زمان نشان نمیدهند که وقوع یافته باشد ، چنانچه ذکر بعضی از آن ازامداد توفیق الهی مأمولست

دیگر: آنمقدارطالب علم ودانشمند وارباب فضل که درزمان میمون این‌پادشاه حمیده اخلاق بسبب کثرت وظایف ، ورونق ، مدارس ومیامن تربیتش در رسیده‌اند ، متصورنیست که درهیچ روزگار دیگربوده باشد.

دیگر:] باوجود علو مکان خفض جناح در مرتبهٔ که آحاد الناس در پایهٔ سریر گردون‌مسیرمجال‌قرب ومقام کلام‌دارند. در زمان مبارکش امورشرع نبوی بروجهی متمشی که

لمؤلفه :

نخواند خطبه بلبل تابه نوروز[1]

عـروس غنچه را در بـر نگیرد

وطرق وسبل مسلمانان ازتعرض قاطعان طریق بنوعی ایمن ومطمئن گشت که،

[2][حکیم] سوزنی ☆ :

ز عین عـدلش زای زبـان دزد بـراه

چـوها گره شود از کاف کاروان گفتن

۱ـ مج.پا نخوانده خطبه‌بلبل‌شاه‌نوروز. مک نخواند

۲ـ مج حکیم سوزنی مک سوزنی پا بیت

س نظم

☆ حکیم سوزنی شمس‌الدین محمدبن‌علی سوزنی سمرقندی از شعراءنامدار ایران ،خوش طبع ، هزال وبذله گوی بوده، وفاتش‌سال ۶۲۵ درسمرقنداز بلادخراسان‌اتفاق شده،ودرمحله«چاکدیزهٔ» آنشهرمدفون‌است.

واز میامن مقدم میمونش درین مدت بیست و شش سال روزگار[1] دولت همایون مملکت خراسان ازقحط ونیاز وطاعون و انقلاب که همیشه دز اطراف واکناف سایر وساری بود مأمون ومحفوظ ماند ،

[2] **[لاادری قائله] :**

چشم فلك ندید و نه بیند بعمر خویش
[3] آنکار ها که دولت او را میسر است

خصایص ذات بزرگوار عالی‌مقدارش‌ازآن متعالی است که دربیان آید

القصه : روزجمعه عاشر رمضان المبارك سنهٔ ثلث وسبعین و ثمانمایه ، حضرت اعلی خاقانی بـا مواکب[4] تائیدات سبحانی از حضایض صحرای مختار جنیبت همایون به «باغ زاغان» رانده برفرازمسند سلطانی وکامرانی براند ، و غلغلهٔ تهنیت ازصدای ساکنان مـرکز خـاك بگوش‌مقیمان محیط افلاك رسید

[5] **[لل]سید حسن [ال]غزنوی :**

سزدگر جبرئیل آید بدین فیروزه گون منبر[6]
کند آفاق را خطبه بنام شاه دین پرور

۱ــ تصریح دیگری‌است براینکه‌اسفزاری‌تالیف‌این کتاب‌رادرسال۲۶ ازسلطنت ابوالغازی حسین میرزا بایقرا انجام داده است .

۲ــ مج لاادری قائله . مک : ندارد . پا : بیت

۳ــ مج پا : آنکارها مک : این کارها

٤ــ مج باموا کب تأییدات سبحانی ازحضایض صحرای مختار
مک : باموا کب تأییدات سبحانی ازفضای صحرای مختار

٥ــ مج للسیدحسن الغزنوی
مک : سید حسن غزنوی

٦ــ مج فیروزه گون منبر. مک فیروزگون منظر

بیازد قـالب دولت بنازد قـامت رایت[1]

ببالد پایهٔ تخت و بخندد گـوهـر افسر

خلایق ازاطراف مراسم نثار وپیشکش[2][بجای آورده] ، حضرت خلافت پناهی پشت اقبال بـر متکای عظمت و جلال نهاده ، روی بنظم امـور ومصالح جمهور آورد . ومتعاقب ازممالك عراق وآذربیجان صنادید[3][واعیان] بدرگاه مرحمت پناه میرسیدند، و بعواطف خسروانه ونوازش پادشاهانه سرافراز میگشت ، از جمله امیر سید مـراد که ازاعاظم امراء سلطان سعید بود با فوجی ازبرادران و وجـوه ماوراءالنهر بدرگاه گیتی پناه آمده ،[4][هریك لایق حال خود مرتبه ومنصب یافت، وامیرسیدمراد] دردیوان اعلی بمقام امارت مخصوص گشت .[5][و] مقارن این حـال [جناب] خواجه قطب الدین طاوس ، و [جناب] مولانا قطب‌الدین محمد خوافی ، وخواجه سیف‌الدین مظفرشبانکاره ازجانب عراق بدرگاه گردون وفاق رسیده[6]، خواجه قطب‌الدین طاوس منصب اشراف دیوان ، وخواجه مظفرمقام وزارت یافت ، وبعداز چندروز دست صدارت بتمکن مولانا قطب‌الدین محمدخوافی مزین گشت ، وقواعد سلطنت وقوانین جهانداری مرتب[7]شد[ه]

۱ــ بیازد : در اصل بنازد و یازیدن : بالیدن و نمو کردن ، و یاز بسکون زای : نمو کننده و بالنده

۲ــ مج : بجای آورده . مک : این جمله را ندارد

۳ــ مج : واعیان مک . با اینکلمه را ندارد .

٤ــ مج : هریك لایق حال خود مرتبه ومنصب یافت وامیرسید مراد

مک : این عبارت را ندارد

۵ــ مج : و مقارن این حال-جناب خواجه قطب الدین طاوس و جناب مولانا قطب الدین محمد خوافی

مک : مقارن این حال مولانا قطب‌الدین محمد خوافی وخواجه قطب‌الدین طاوس

٦ــ مج رسیده مک رسیدند

۷ــ مج مرتب شده مایه بخت تخت شهریار بفرجلوس همایون فرقدسای گشت .

مک مرتب شد ، پایهٔ بخت تخت شهریاری بفرجلوس همایون فرقد فرسای گشت .

پایهٔ تخت‌بخت شهریاری بفرجلوس‌همایون فرقد (فر)سای گشت، و گوشهٔ تاج‌خسروی [1][وکامکاری] ازاکلیل مآه بگذشت ، امرا وارکان ملك در حوالی سریر خلافت مصیر جوزا صفت کمرخدمت برمیان بسته ،[2][و] مقربان درگاه ووجوه[3][و] اعیان (و) سپاه دراطراف بارگاه فلك اشتباه منتظراشارت ، ومترصد فرمان نشسته ،

[4]کمال [اسمعیل]:

گرد او صف زده شاهـان و کمر بسته چونی
گوئی از هر طرفی گرد شکر نی رسته

گاه در دیـوان مظالم بحکم : **اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل** ، حق مظلوم ازظالم میستاند ، و گاه درمجلس بزم حاصل دریاوکان بمستحق آن میداد ، ساعتی از باغ طلعت ساقی لاله رخسار ـ که گل از عارض او بصد وجه خجل‌بودی ـ بهار کـامرانی تـازه میداشت، و زمانی بآب طرب و شراب ارغوانی ریاض شادمانی خرم میساخت ،

[5][امیر] خسرو :

شاه بـدولت خوش و عـالم بـکام
از خوی پیشانی گل شسته جـام
گاه بهر جرعـه گهر می فشاند
گـاه بهر زمزمه زر می فشانـد

۱ـ مج :وکامکاری مک : این‌کلمه را ندارد.
۲ـ مج برمیان بسته ومقربان درگاه ووجوه واعیان سپاه دراطراف
مک : برمیان بسته مقربان درگاه ووجوه اعیان وسپاه دراطراف .
۳ـ مج واعیان سپاه مک . پا : اعیان وسپاه
٤ـ مج : کمال اسمعیل مک : اسمعیل. پا : این‌کلمه‌را ندارد
٥ـ مج امیرخسرو. مک پا : خسرو

دراثنای این احوال انوار آفتاب سنت ترویج ازپیشگاه النکاح سنتی برساحت ضمیر انور حضرت اعلی تافته ، بعقد ازدواجی، و عقد امتزاجی که سبب رونق و رواج ملك و دین تواند بود رغبت فرمود ، و فرمان داد تا اسباب مناهی و ادوات ملاهی را بر طرف کرد(ه) ، مجلسی موافق اوامر شرع نبوی علی صاحبه التحیة والسلام بیاراستند ، واکابرانام، و قضات‌اسلام‌حاضر آمده ، درةالتاج سلطنت‌و شهریاری «شهر بانوبیگم» بنت‌سلطان[سعید] ابوسعیدمیرزارا درحباله نکاح(در)آورد، وکار گزاران درگاه عالم پناه بترتیب اسباب طوی ومایحتاج مجلس زفاف مشغول شدند. وشبی که قران ماه ومشتری را لایق ، واتصال سعدین واقتران نیرین‌را موافق‌بود جهت عشرت زفاف اختیار کرده، نظارگیان عالم بالا جواهرزواهر ثابتات وسیارات را از برای نثار برطبق لاجوردی افلاك ریختند ، وجهت نثر قدوم سعادت ملزوم شاهی‌رشتهٔ عقد ثریا وحمایل جوزا ازهم بگسیخت .

سلمان :

آسمان ساخت در آفاق یکی سورچه سور
که از آن سور شد اطراف ممالك مسرور
اجتماعی است منور قمری را با شمس
اتصالی است معز ز ملکی را با حور

وچون آفتاب جهانتاب چادر شب پیش رو گرفت ، وعروس خورشید چهرهٔ عالم آرای از دیدهٔ دیده وران انجم درنقاب مغرب کشید ، عقد الفت انتظام یافت، و قاعدهٔ محبت بینهما استحکام پذیرفت ، سلسلهٔ مواصلت در حرکة آمده، رابطهٔ معاشرت بمباشرت متصل گشت ، وحبایل معانقه بوسایل مقاربه اقتران یافت ،

[۱][ایضاله] :

اتفاق هردو عالی کرد قدر تاج و تخت
اتصال‌هردوروشن ساخت‌چشم‌ملك ودین

۱ـ مج ایضاله مکـ. پا س : ندارد

چون دولت شاهی بالا گرفت، و آیین عروسی سرنجام یافت ، بحکم مرویهٔ **ان اله یبغض الدنیا ویحب عامرها** ، خاطرهمایون بعمارت چهارباغی ـ نمودارهفت چرخ مینافام ، وطیره گرهشت روضهٔ دارالسلام ـ میل فرمود،

چمن اول ازروضهٔ بیست وسیوم

[1][درذکر «باغ جهان آرای» و «قصر دلگشای»

چون ساحت همت عالی حضرت سلطانی وسیع ، وبنای دولت ابد وصلتش رفیع بود، باوجود چندین‌عمارات‌خوش، وباغها ومنتزهات دلکش- که حضرت خاقان مغفور شاهرخ میرزا و فرزندان رشید او بمدتهای مدید ساخته بودند ، و سایهٔ اهتمام باتمام آن‌انداخته ـ سرهمت بدانها فرود نیاورد ، وبطرح باغی‌ازهمه بزرگتر، وبنیاد قصری ازهمهٔ آنها بدیع‌تر فرمان داد ، و موضع آن مابین شرق وشمال‌هرات ـ درمحلی که نظرگاه جانهای پاك آسوده‌های گازرگاه است ، ومقام ولادت‌همایون آنحضرت بود- مقرر گشت ، ومعماران مهندس وکارگزاران مؤسس درساعتی که بانظار سعود مقرون ومتصل بود ، وازمناقص مناحس مفروق و منفصل ، اجرام سماوی بافاضت آثار ثبات و دوام مشعوف ، و اتصالات کواکب مسعود باصابت نظرات سعادت رسان موصوف ، باغی فضای آن چهارصد وچهل جریب طرح انداختند ، ودرمیان آن قصری بی قصور برفعت سقف مرفوع و بیت معمور بنیاد نهادند ، و استادان چابکدست ، و بنایان هنرپرست بجد تمام ازصبح تاشام بکار قیام نمودند، وارکان دولت ، واصحاب دیوان اعلی وجوه عمارت واسباب وادوات ومصالح ومؤنات‌آن ازمتوجهات ممالك وولایات[2]

۱ـ عبارت [در ذکر «باغ جهان آرای» و «قصر دلگشای» چون ساحت همت عالی حضرت سلطانی وسیع وبنای دولت ابد وصلتش رفیع بود وکابل و نواحی آن دیار عزاختصاص یافته متوجه آن جوانب گشت .
چمن سیوم ازروضهٔ بیست وسیوم] تماماً اززیادات نسخه مج میباشد وازسایر نسخه‌های مورد استناد محذوف ومفقود است بعبارهٔ آخری تمامی چمن اول ودوم وعنوان چمن سیوم‌ازروضهٔ بیست وسیوم اززیادات نسخه مج میباشد

۲ـ این کلمه در اصل«تن» نوشته است ، بقرینهٔ مقالی و برحسب سلیقه به«می» تبدیل و اصلاح گردید

می‌ساختند ، و از اطراف امصار و بلدان اصناف صناع و هنرمندان را طلب فرموده سرکارها بامراء و مقربان وملازمان و متعینان قسمت یافت ، و باهتمام لاکلام هر کس بدانچه مأمور بود اشتغال نمود ، و هریك باضعاف اجرة المثل خود از انعام پادشاهی بهره‌مند میگشت [۱] واز تاریخ سنه ثلث وسبعین وثمانمایه تا زمان تحریر این اوراق که سنه ثمان وتسعین وثمانمایه میگذرد پیوسته استادان‌کامل وهنرمندان‌فاضل درین باغ میمون بهر گونه‌صنایع وبدایع ، و طرفه‌کاری و اختراعات عجایب ، و مستبدعات غرایب ، ولطایف‌نگاری‌مشغولند، تا لاجرم بمیامن‌التفات کیمیاصفات‌حضرت سلطانی باغی ساخته شده ، وقصری پرداخته گشته ، که مثل‌آن هر گز درضمیر هیچ مهندس نگشته ، و نظیر آن در خاطر هیچ فیلسوف نگذشته ،

سلمان :

قصر شاهست بهر حال به از خلد برین
سخنی‌نیست درین‌باب که خلدست برین
شاه بیتی‌است‌متین‌وخوش‌ومطبوع وبلند
کرده در قطعهٔ او جنت اعلی تضمین

و نواحی وحوالی آن موضع ازباغات جانفزا و عمارات [۲] آسمان فضای ساحاتش نمودار خورنق و سدیر، و طیره گرحیات مستنیر و فلك مستدیرست ، ایوان قصر مرفوعش سترت بام‌زحل شده، وقامت صنوبرهای منصوبش ستون‌سقف سماوات گشته، لطافت حوضهای محرورش آبروی بحرنیل فلك برخاك خجالت ریخته ، ونسیم عنبر شمیمش مشك خطا و عنبر سارا بربساط اغبر ریخته ، طراوت لالهای حمرایش داغ تشویر بر جگر شقایق‌حدایق‌فردوس‌نهاده ، و نظارت گلهای دلگشایش آتش خجلت

۱ـ اسفزاری تألیف این‌کتاب را درسال بیست وپنجم ازسلطنت ابوالغازی سلطان حسین میرزا بایقرا یعنی درسال سبع وتسعین و ثمانمایه ـ دیباچه بخش نخستین ۳۳ ـ آغاز نموده، ودرمدت یك سال‌نگارش این‌کتاب را باین فصل رسانیده است

۲ـ دراصل : (اسما فضا حالاتش برده خورنق) برحسب سلیقه و برسبك خاص نگارش ـمصنف عبارت مذکوره اصلاح گردیده است

در جنان ِجنان رضوان انداخته ، از خضرت خوض حوض زنکار فام ماهیانش فلك لاجوردی چون‌ماهی برخشکی طپان وازغیرت مرغان خوش نوایش طاوسان خلدبرین چون مار برخود پیچان ، از رشك صفوت میاه انهارسلسبیل آثارش[۲](چشمهٔ) حیوان

ع : بزمین سیه فرورفته[۱]

وازسودای سبزهای مینانمایش فلك سبزپوش ،

ع : سربدیوانگی فرورفته ،

خواجه سلمان :

حور اگر دیده بدین روضه کند روزی باز
کند از شرم در روضهٔ فردوس فراز
بوستانیست که طاوس ملایك هر دم
از سر سد ره نماید بهوایش پرواز
خم طاقش همه با سقف فلك باشد جفت
لب بامش همه در گوش زحل گوید راز

چون کیفیت اوضاع وبیان اطراف آن درذکرعمارات متوقع است ، درین مقام زیادتی اطناب را درتوقف میدارد[۳]

۱ــ مج خضرت حوض حوض زرنگار
۲ــ کلمهٔ (چشمهٔ) دراصل نداردوقطعاً ازقلم نساخ سهواً حذف شده لذا برحسب سلیقه الحاق گردید.
۳ــ راجع به فصل مخصوص بذکر این عمارات که روضهٔ بیست و هفتم این کتاب است به دیباچه مراجعه شود

چمن دویم از روضهٔ بیست و سیوم

در بیان بعضی امور که درخلال این احوال بظهور رسیده

درفرصتی که سلطان سعید سلطان‌ابوسعید مرزا تصمیم عزیمت عراق میفرمود، اسن و ارشد اولاد خود غیاث الدین سلطان احمد میرزا را بایالت سمرقند قایم مقام گذاشته بود ، و وصیت نموده که هر گاه صیت ظهور حضرت ابوالغازی سلطان حسین میرزا ازطرفی[1] پیدا گردد ، با لشکرهای ماوراءالنهر متوجه آنحضرت شود ، از قضا درزمانی که سلطان سعید ازشدت مقابله ومقاتلهٔ امیرحسن بیك باضطرار رسیده بود ، طنطنهٔ صولت و آوازهٔ شوکت حضرت اعلی از جانب ولایت ابیورد و نسا ظهور کرد ، وامیرحسن‌ملکی- که حاکم دارالملك هرات‌بود - بضبط شهر واستحکام برج‌و باره محافظت حصار و اطراف و جوانب قیام نمود، از صورت واقعه خبر بسمرقند فرستاد، سلطان احمد میرزا بحکم وصیت پدر لشکر گران جمع نموده ، قریب به پنجاه هزار سوار نامزد از جیحون بگذشت ، و بتعجیل تمام متوجه هرات گشت ، چون بمرغاب ومروجاق رسید واقعهٔ هایلهٔ پدرشنید متحیر و سراسیمه شد مقارن این حال طایفهٔ که در عراق و آذربایجان صورت واقعه را معاینه مشاهده نموده ، گریخته بودند ، و بمواکب همایون حضرت اعلی ملحق گشته ، هم ایشان را پیش سلطان احمد میرزا فرستاد تا کیفیت حال‌را چنانچه برای‌العین دیده بودند،[2] عاقبت قضیهٔ: **العود احمد ،** را لازم وقت شمرده مراجعت نمودند و در اثنای این حال امیر زین العابدین ارلات اقبال صفت باردوی حضرت‌اعلی پیوسته بعواطف خسروانه مخصوص گشت وبرحسب

۱ــ دراصل : ازطرف قماصاً اصلاح شد

فرمان باستخلاص‌ولایت بلخ وشبرغان عزیمت نمود، دراثنای راه سلطان محمودمیرزا ـ که‌هرات را گذاشته متوجه‌ماوراءالنهربود ـ بامرای ارلات‌ملاقی شد ، و ازطرفین‌کار بکارزارقرار گرفت ، سلطان محمود میرزا یارعلی مغول را از موکب خود با فوجی ازدلاوران سپاه درمقابل‌خصم بازداشته ، اسباب ویراق سلطنت برجای‌ماند ، وازمیان کناره گرفت

بعد ازمطاردت ، ومبارزت تمام یارعلی مغول گرفتار گشته درهرات کشته شد . وامیرزین‌العابدین باتفاق عم‌خود امیرمظفر بتسخیرولایاتی که مأموربود فاین وکامیاب گشت ، و امیر شیخ زاهد طارمی ـ که بموجب‌فرمان‌حضرت اعلی والی امور و ضابط ثغور ولایت استرآباد بود ـ خبریافت که میرزا منوچهر که برادر بزرگتر سلطان ابوسعید میرزا بود از مهالك واقعهٔ آذربیجان جان بیرون برده با جمعی از متجندهٔ پراگنده در نواحی ساری و رستمدار استیلا یافته و خیال فرماندهی و کشور ستانی دارد ، امیر شیخ زاهد : **کالليث الساخط والسيل الهابط** ، ناگهان بر سر او تاخت وخیالات فاسدهٔ که دردماغ اوجمع شده پریشان ساخته اورا بقتل رسانید ،

لمؤلفه :

زانجم بحال کسی مهر کو
فریدون کجا و منوچهر کو
نه ایرج بجا ماند ونی سلم وتور
شدند آن همه طعمهٔ مار و مور

درخلال این حال که اکثر اطراف مملکت حضرت اعلی را مسخر و مستخلص گشت، شاهزادهٔ عالی‌مکان‌ابوالفتح غیاث‌الدین‌محمدسلطان ـ که درمیان قبیله‌وعشیرهٔ خود بالغ مرزا ودرمیان عوام الناس بکوچك بیك میرزا اشتهار داشت وهمشیره‌زادهٔ حضرت اعلی بود ـ با والدهٔ خود مهد مرحومهٔ آکابیگم، ووالد خود حضرت سلطنت شعاری نظام الدین سلطان احمد میرزا ، از قضایا ورزای قراباغ بسلامت نجات یافته بهرات رسیدند ، وحضرت اعلی‌بقدوم‌ایشان مبتهج ومسرور گشته ، بهمه کمال اشفاق

وعنایت وغایت عاطفت و رعایت مبذول فرمود ، کوچك بیك میرزا را مواکب و سپاه وخیمه وسراپرده وخرگاه وبارگاه‌داد ، وجهت او امرا و وزرا واسباب‌سلطنت مقرر ومهیا داشت ، وچتروعلم وطوق ونقاره و خیل وحشم تعیین فرمود ، زمام تمام مهمات بقبضهٔ اختیار و اهتمام او نهاد ، وشاه نظام الـدین یحیی سجستانی نیز کـه از واقعهٔ آذربیجان باردوی امیرحسن‌بیك‌افتاده بود - وازورعایت تمام ورخصت معاودت‌بولایت خود یافته - درین فرصت باسترآباد رسیده بود ، و امیر شیخ زاهد او را غارت کرده بهرات فرستاد ، شاه که ازجفای فلك فرزین‌رو ازاسب مراد پیاده گشته بود ، رخ‌امید بربساط بارگاه سلاطین‌پناه حضرت اعلی‌آورد ، و بنوازش والتفات پادشاهانه سرافراز گشت ، وامیرحسن شیخ تیمورنیزدروقتی که حضرت اعلی هرات را محاصره فرموده بود مخالفت نموده بشهردرآمده بود ، وازجانب سلطان ابوسعید رعایت وتربیت‌یافته ، و در نواحی قراباغ بحکومت بعضی ولایات آذربیجان رفت ، دریـن محل نمد پوش بهرات رسید وحضرت اعلی جرایم اورا باغماض کریمانه مقابل فرمود ،

مثنوی :

لطف و کرم کار کـریمان بـود

قصد و ستم فـعل لئیمان بـود

و بحکومت و ایالت مملکت نیمروز و گرمسیر وقندهار وکابل و نواحی آن دیار عز اختصاص یافته ، متوجه آن جوانب گشت

چمن سیوم از روضهٔ بیست و سیوم[1]

درذکر اولاد رشید سلطان[2](سعید شهید) [ابوسعید]

دروقتی که سلطان[3][سعید ابوسعید مرزا] در بلاد آذربیجان بعزشهادت رسید ازوی ده پسر نامور که هریك دعوی **انا ولاغیری** ،[4]میکردند بازماند ،[5]و هر(یك) پسررا خیال استقلال درسر، وسودای انفراد[سلطنت] دردماغ

واسامی شاهزادها برین [موجب] است

[6][نظام‌الدین] سلطان احمد میرزا ،

۱ـ تااینجا اززیادات نسخه مج میباشد

۲ـ مج : سلطان‌ابوسعید . مک. پا : سلطان سعید شهید

۳ـ مج : که سلطان سعید ابوسعید مرزا دربلاد آذربیجان
مک : که سلطان شهید درولایت آذربیجان
پا : که سلطان سعید میرزا در آذربیجان

٤ـ مج میکردند . پا میزدند

٥ـ مج و هر پسر را خیال استقلال درسر و سودای انفراد سلطنت در دماغ و اسامی شاهزادها برین موجب است
پا مک : وهریك پسر را خیال استقلال در سر و سودای انفراد در نظر و اسامی شاهزادها اینست

٦ـ مج نظام‌الدین سلطان احمد میرزا ،
غیاث‌الدین سلطان محمود میرزا ،
نورالدین سلطان محمد میرزا ،
معین‌الدین شاهرخ میرزا ،
مغیث‌الدین الغ بیك میرزا ،
شهاب‌الدین عمرشیخ میرزا ،

✲✲✲

[غیاث‌الدین] سلطان محمود میرزا ،

[نورالدین] سلطان محمد میرزا ،

[معین‌الدین] شاهرخ میرزا ،

[مغیث‌الدین] الغ بیك میرزا ،

[شهاب‌الدین] (سلطان) عمرشیخ میرزا ،

[زین‌الدین] سلطان ابابکر میرزا ،

[ناصرالدین] سلطان مراد میرزا ،

[مظفرالدین] سلطان خلیل میرزا ،

[جلال‌الدین] سلطان ولید میرزا ،

وازین جمله در حال واقعهٔ پدر[۱] [بعضی در اردو بودند ، و بعضی بضبط و ایالت ممالك مشغول ،]

***

زین‌الدین سلطان ابابکر میرزا ،
ناصرالدین سلطان مراد میرزا ،
مظفرالدین سلطان خلیل میرزا ،
جلال‌الدین سلطان ولید میرزا ،
مکـ پا : سلطان احمد میرزا ،
وشاهرخ میرزا ،
الغ بیك میرزا ،
سلطان عمرشیخ میرزا ،
سلطان ابابکرمیرزا ،
سلطان مراد میرزا ،
سلطان خلیل میرزا ،
سلطان محمود میرزا ،

۱ـ عبارت : [بعضی‌دراردو بودند و بعضی بضبط و ایالت‌ممالك‌مشغول] از زیادات نسخه مج میباشد .

[1](سلطان محمد میرزا ، وسلطان محمودمیرزا ، وشاهرخ میرزا دراردوبودند)، سلطان محمد میرزا و[2]سلطان شاهرخ میرزا [هم]آنجا (مقیدو) محبوس ماندند و[3] سلطان محمود میرزا بهرات آمد[ه بعد از چند روز عزیمت ماوراءِ النهر نمود] (ومتوجه سمرقند شد)، وسلطان احمد میرزا [که] بزرگتر [ووالی سمرقند بود خوش برآمد، و چندگاه درغایت صدق نیت، و کمال اخوت نیکخواه یکدیگر بودند، وبینهما طریق اشفاق واتحاد درنهایت حسن اعتقاد مسلوك بود، عاقبة الامر،

ع : دشمن که برآید بزبانش ابله خون «کذا»

بادودم تزویر ونمیمت[4]میان ایشان آتش فتنه وفساد را اشتعال والتهاب داده، سلطان محمود میرزا را برآن داشت که بابرادرموافق مخالف گشته، سخن ازدهان تیروزبان شمشیر گوید، و بدین عزیمت ببهانهٔ شکار سوار شده بسعایت قنبرعلی متوجه «حصار شادمان» گشت]

[5]والغ بیك میرزا بامر و تعیین پدر درمملکت کابل و غزنین[6][که دارالملك

۱ـ عبارت : (سلطان محمدمیرزا ، وسلطان محمود میرزا وشاهرخ میرزا ، دراردو بودند) اززیادات نسخه مک میباشد .

۲ـ مج : وسلطان شاهرخ میرزا همآنجا محبوس ماندند

مک . پا : وسلطان شاهرخ میرزا آنجا مقید ومحبوس ماندند

۳ـ مج : وسلطان محمود میرزا بهرات آمده بعد از چند روز عزیمت ماوراءالنهر نمود ومیان او وسلطان احمد میرزا ـ که برادر بزرگتر ووالی سمرقند بود ـ خوش برآمد وچندگاه درغایت صدق نیت وکمال اخوت بسعایت قنبرعلی متوجه حصار شادمان گشت والغ‌بیك میرزا بامروتعیین پدر درمملکت کابل

مک پا وسلطان محمود میرزا بهرات آمد ومتوجه سمرقند شد نزد برادر بزرگتر سلطان احمد میرزا . والغ‌بیك میرزا بامروتعیین پدرنامور درمملکت کابل

٤ـ در اصل : (میان آتش) گویا بعد از کلمه ـ میان (ایشان) سهواً از قلم نساخ حذف شده است لذا برای حفظ انسجام و رعایت سیاق عبارت کلمهٔ مذکوره الحاق گردید

۵ـ تااینجا اززیادات نسخه مج میباشد

٦ـ مج : که دارالملك سلطان محمود غزنوی است .

مک : این جمله را ندارد .

سلطان محمود غزنوی است]، تاحدود هندوستان والی بود،[1] [و اکنون نیز هست]
سلطان ابابکرمیرزا در بدخشان[2] (ونواحی آن) فرمان روا بود.
ونواحی «اندجان»[3] و[ولایت] «اوزجند» (ودیار ترکستان در تحت فرمان (سلطان) عمرشیخ میرزا بود، [وحالا نیزهست]
وولایت گرمسیر و قندهار، و تمامی آن بلاد و دیار تعلق بسلطان مراد میرزا داشت
تاوقتی که واقعهٔ سلطان سعید روی نمود، امیریوسف ترخان که ملازم او بود، عقوق حقوق ولی‌نعمت نموده، خیل وحشم اورا غارت کرد،[4] [وتاراج داد]، شاهزاده چون از همه جوانب سبل و ابواب چاره و تدبیر مسدود دید،[5] [روی امید بدر گاه مرحمت پناه حضرت اعلی ابوالغازی سلطان حسین میرزا آورد، وآنحضرت برعایت وعنایت بسیار ملحوظ گشته رخصت عزیمت بجانب سمرقند یافت.]
سلطان‌خلیل‌میرزا بفرمان پدر والی هرات بود،[6] [تازمان ظهور واقعهٔ آذربیجان]، وچون حضرت اعلی تخت خراسان را مسخر فرمود او را بنظر تربیت وشفقت ابوت

۱ـ مج : واکنون نیزهست
مک . پا : این جمله را ندارد
۲ـ مک : ونواحی آن مج این جمله را ندارد
۳ـ مج و نواحی اندجان و ولایت اوزجند در تحت فرمان عمر شیخ میرزا بود و حالا نیزهست وولایت .
مک : ونواحی اندجان واوزجند ودیار ترکستان در تحت‌فرمان سلطان عمرشیخ میرزا بود وولایت
٤ـ مج : وتاراج داد . مک پا این جمله را ندارد
٥ـ مج [روی امید بدرگاه مرحمت پناه حضرت اعلی رخصت عزیمت بجانب سمرقند یافت]
مک : این عبارت را ندارد
٦ـ مج : تازمان ظهور واقعهٔ آذربیجان .
پا مک : این عبارت را ندارد .

ملحوظ داشته بآیین و ترتیب پادشاهان[۱][بجانب] ماوراءالنهر فرستاد ، و سلطان ولد میرزا بتعهد امرای ارلات بود ،[۲][و اورا باعزاز و اجلال تمام میداشتند]

[۳](و) حالا ازین عشرۀکامله سلطان خلیل‌میرزا ، وسلطان مرادمیرزا وسلطان ابابکرمیرزا سردرسرخود رائی وبیوفائی کرده‌اند ، وهفت دیگر باقیمانده ، و اکثر ایشان درممالك[۴][ماوراءالنهر و آن نواحی] فرمان رواء ، ومالك رقاب[۵][ونواصی]اند.

۱ــ مج بجانب مک پا این کلمه را ندارد

۲ــ مج : واورا باعزاز واجلال تمام میداشتند
پا مک این عبارت را ندارد

۳ــ مک : وحالا
مج پا حالا

٤ــ مج ماوراءالنهر و آن نواحی
مک پا این عبارت را ندارد

٥ــ مک . پا رقاب‌اند
مج: رقاب و نواصی‌اند.

روضهٔ بیست و چهارم

[1] [دربیان بعضی وقایع که درمبادی جلوس همایون واقع شد

چون حضرت پادشاه خلافت‌پناه ابوالغازی سلطان حسین میرزا برسریرسلطنت خراسان تمکن‌یافت، وپرتوآفتاب دولت قاهرهٔ رش برساحت ممالك تافت، وسرکشان اطراف فرمان همایون او را گردن نهادند، و اعیان ملك طاعتش را کمربسته زبان بمدایح و مناقب حضرتش بگشادند، جمعی از جاهلان شیعه وباطلان رفضه ـ بمظنه آنکه چون‌اشعاربلاغت شعارآنحضرت «حسینی» تخلص دارد شاید میلی‌بجانب عقیدهٔ باطلهٔ ایشان باشد، ومذهب سنیهٔ سنت و جماعت مطعون خواهند ماند ـ غلوی عظیم کردند و سعایت بسیار نمودند که برمنابر اسلام خطبه بنام دوازده امام خوانند، و اسامی خلفای راشدین را مطروح سازند، از آنجمله سید حسن کربلائی نام بود که درمحلی که بساط درگاه گردون بسطت حضرت اعلی بزینت فحول علما وعدول فضلا مزین نگشته بود سررشتهٔ اسباب مایحتاجی[2] بشکیل مانی و[3] شطاحی بدست آورده ببارگاه خلافت پناه شتافته بود و بتزویر و حیله راهی پیدا ساخته درین باب سعی تمام داشت،

۱ـ عبارت: [دربیان بعضی وقایع که درمبادی جلوس همایون واقع شد که عمدهٔ‌دولت قاهره بود برسم منقلای وی بجانب مازندران درضمان امان روان گشت]، = ازس۲ ص ۳۲۸ تا س ۱۵ ص ۳۳۳ نسخه مج میباشد و از دیگر نسخه های مورد اعتماد محذوف است.

۲ـ شکیل مانی شکیل بکسراول مکر، فریب وحیله فرهنگ برهان قاطع وکلمهٔ (مانی) ممکن‌است بایاء نسبت‌باشد مثل: ساختمانی، سازمانی، شادمانی، وشاید هم این کلمه دراصل(مآبی) بوده: مثل: جلالت‌مآب، سیادت‌مآب وسیادت‌مآبی که‌نساخ آنرا تحریف کرده‌اند.

۳ـ شطاحی شطحیات باصطلاح اهل تصوف چیزهای مخالف ظاهر شرع گفتن وکلمات خلاف شریعت‌بزبان آوردن آنندراج.

و دیگر : سیدعلی واحدالعین ازقاین که دیدهٔ باطنش چون چشم ظاهرازدیدن راه حق پوشیده بود ، ومیان بتشیع‌مذهب شیعه بسته ، دهان بتشنیع‌اهل سنت گشاده، درشیوهٔ واعظی وسخنان‌مسجع ونثرونظم یدطولی‌داشت ، وجمع کثیر ازاوباش وجهال بسخنان رنگین ومقولات موافق هوای نفس ایشان شیفته و فریفته ساخته ، در جانب رفض بغایت متعصب بود ، و بخیال فاسد خود مستظهر بآنکه حضرت اعلی تقویت عقیدهٔ باطلهٔ او خواهد نمود ـ در نقص اهل سنت و جماعت سخنان میگفت و از آن غافل که زبان حال همایون فـال آنحضرت اعلی بحکم لایجتمع امتی علی الضلالة درروش پسندیدهٔ حنفیهٔ بیضاء راسخ دم وثابت قدم ، این ندا بگوش ملاءاعلی میرساند:

لخواجه سلمان الساوجی :

کوری چشم منافق من حسینی مذهبم

راه حق اینست ونتوانم نهفتن راه راست

پس روزعید اضحی سید واحدالعین درعرصهٔ مصلی برمنبر برآمده اعلام اضلال و اظلام نصب کرد ، و زبان بطعن سنی مذهبان و تقویت اباطیل شیعه که حضرت شاه اولیا علی مرتضی رضی‌اله عنه دربـارهٔ ایشان فرموده ، که :[۱]سیخرج فی آخر الزمان ینتحلون شیعتنا ولیسوا من شیعتنا اذا وجد تموهم فاقتلوهم فانهم مشرکون ، دراز بگشاد، جمعی‌ازیکجهتان مذهب سنت وجماعت ازسرحمیت جوش‌برآورده ازعیدگاه برخاستند وباشور وشغب بجانب بارگاه پادشاه پاك مذهب روان گشت ، ورکاب‌نصرت انتساب که بعزم نماز عید حرکت فرموده بود درکوچه خیابان از عربدهٔ سید مفتن وقوف یافت ، فوجی را فرمان داد تا اورا ازمنبر فرو کشیدند بخواری تمام ،

مصراع :

که شیطان را نمی‌زیبد ورای آسمان منبر

و حسن عقیده و پاکی مذهب وصفای مشرب حضرت اعلی ـ که مبهم بود ـ

۱ـ کذافی الاصل؟ چون‌این‌فصل‌از زیادات مج‌میباشد، ومتن‌حدیث درمنابعی که‌دردست رس‌بود نیز بنظر نرسید، لذاتصحیح آن میسر نگردید.

برهمهٔ عالمیان سیما اهالی خراسان واضح گشت ، و زبانها بدعاءِ مزید دولت و نصرت حضرتش جاری شد

٨

وهم درآن تاریخ که سنهٔ ثلث و سبعین و ثمانمایه بود حضرت اعلی نقش سکهٔ تنکه را باسم «بهبود» حکم‌فرمود، وزرها بسکهٔ «بهبود» رایج گشت ، و درآن فرصت مؤلف را مناسب وقت شعری اتفاق افتاده بود تخلص این بیت است

نامیا گر سکهٔ بهبود میخواهی بـرو

روی چون زربرجناب خسروآفاق بین

حاصل الامر که از ظهور این‌حال دین نبوی وشرع مصطفوی از نوقانونی‌دیگر گرفت ، وآئینی دیگر یافت ومرتقیان معارج سنت محمدی را رواج هرچه تمامتر حاصل آمد ، وطاعنان ومنکران ملت را مالش ومذلت عظیم رسید . لاجرم روز بروز رایت دولت حضرتش چون اعلام دین مبین رفیع ترست ، و بنیان مذاهب اهل بدعت وضلال ساعت بساعت وضیع‌تر، وسردعائی که برمنابراسلام برزبان خطبای عالی‌مقام جاری است که اللهم انصرمن نصرالدین واخذل من خذل‌الدین ، ظهورتمام یافت .

مصراع :

پناه دین خدا شد خداش باد پناه

چمن اول از روضهٔ بیست وچهارم

در ذکر وفات حضرت مهداعلی[1] فیروزه بیگم والدهٔ حضرت اعلی

چون اطراف مملکت از کدورت تعرض بعضی اعداء مصفی شد ، وحضرت اعلی ابوالغازی سلطان حسین میرزا بر سریر سلطنت استقراری یافت ، بحکم آنکه

بیت :

هر جام مراد را که بردست نهم
گردون ز حسد خسی در آن اندازد

امری موجع و المی مفجع از مکمن حوادث روزگار روی نمود، و آن واقعهٔ هایلهٔ نا گزیر والدهٔ مرحومهٔ حضرت اعلی : مهد عالیه فیروزه بیگم تغمده‌اله «کذا» بود ، که چون حضرت همایون برسریرخلافت میمون انتما یافت ، وپرتو آفتاب دولت قاهره‌اش ساحت مملکت را بانوار احسان منور ساخت ، والدهٔ آنحضرت که سالها الم فراق چنین فرزندی حمیده اخلاقی کشیده بود ، و در انتظار چنین دولتی و فرصتی زهرهای محنت وناکامی چشیده، دروقتی که اسباب حصول مطلوب منتظم گشت، وحضرت اعلی تمامی اختیار و ملك ومال بحسن رأی فرخ مآل آن بانوی ستوده خصال مفوض داشت،و **بالغدو والآصال** ، برطبق مرویهٔ: **من اصبح وله ابوان راضیان او احدهما فتحت علیه ابواب الجنان** ، درخدمت ورضاجوئی حضرت والده سعی تمام میفرمود ،

ع: نا گاه اجل زدر درآمد که منم

وچهاردهم ماه محرم سنهٔ اربع وسبعین وثمانمایه ۸۷۴ ازمحنت سرای پروحشت دنیا

۱ـ کذا ؟

بمسند عزونازعالم‌بقا خرامید، ودربهشت برین‌بازمرهٔ حورعین‌قرین وهمنشین گشت.

لخسرو :

ماتم‌کده شد جهان نهان نیست
ماتم زده کیست کزجهان نیست
تا خانه بود ز دولت آباد
قدرش نشناسد آدمیزاد
آمد چو غم عزیز در پیش
آنکس که عزیزتر غمش بیش

وتمامی ارکان دولت ، و اعیان مملکت از حدوث این مصیبت چون گل جامه چاك ، و چون بنفشه کبود پوش گشتند ، و زمانه نیل چشم زخمی بر رخسار دولت پایدار خضرت حضرت‌پادشاه‌کامکار کشید، ولاله‌وار داغ‌حسرتی برجگر خسرورفیع اقتدارنهاد ، و مفارقت والدهٔ بزرگوار برحضرت اعلی اثر عظیم کرد ، و ملالت تمام روی‌نمود ، چنانچه خاطرهمایون ازنظم‌وترتیب مصالح اموراعراض فرمود ، وازاشغال سلطنت ونسق مهمات مملکت ملول گشته نظر اهتمام مهام مالی وملکی باز گرفت ، وچندین روزبشرایط تعزیت و مراسم این مصیبت جانسوز قیام نمود ، و مدفن و مرقد در شارع خجسته مشارع «خیابان» که آرامگاه جانهای پاك اکابر اسلام است قریب بمزارفیض‌آثارامام الجن والانس امام‌فخرالدین عمررازی نوراله مرقده مقرر گشت، و گنبد رفیع وعمارات بدیع درآن حضیرهٔ خلدآیین بنافرمود ، و حالا از میامن پرتو التفات حضرت سلطانی آنموضع بقعه‌ایست چون سقف مرفوع و بیت معمور در غایت نزاهت ونظافت ، ومانند ریاض دارالسرور درنهایت صفا ولطافت ، وذکرآن درروضهٔ که بیان عمارات خواهد بود مذکور خواهد شد

چون حضرت اعلی ازوظایف عزا وترتیب آب و آش وطوی بازپرداخت، اخبار مترادف گشت که یادگار محمدمیرزا ولد میرزا محمد بن بایسنقرمیرزارا امیرحسن بیك رعایت نیك کرده ، امرا وسپاه خراسانرا بعدازاستیصال سلطان سعید ملازم‌رکاب

او گردانیده ، و بجانب خراسان فرستاده ، و چون بحدود بسطام رسیده خبر استعلا و استیلای حضرت اعلی شنیده عنان عزیمت بطرف استرآباد بیرون آمده ، حضرت اعلی بسبب این خبر ازغایت شوکت وحمیت خسروانه برآشفته ،

لامیر خسرو الدهلوی :

گفت که هی هی بجهان عهد من
وز دگری زلزله در مهد من
غازی ما چون نه بکار غز است
دشمن اگر تاختن آرد سزاست
پنبه کنم لشکر او را چنان
کز تن شان پنبه کنم استخوان

پس باجتماع عساکرظفر مآثر فرمان داده ، امیرزین‌العابدین ارلات را ازبلخ طلب فرمود ، وامیراسحق ترخان را ببلخ فرستاد ، وجناب سلطنت شعاری نظام‌الدین سلطان احمد میرزا را که یزنهٔ حضرت اعلی بود بحکومت و ایالت دارالسلطنت هرات تعین فرمود، و امیرمبارزالدین ولی بیك را ـ که عمدهٔ دولت قاهره بود ـ برسم منقلای وی بجانب مازندران‌درضمان امان روان گشت][1]

۱ـ تااینجا از زیادات مج‌میباشد= س۲ص۳۲۸ تا س۱۵ص۳۳۳.

چمن[1] [دوم از روضهٔ] بیست وچهارم

در ذکر لشکر کشیدن حضرت اعلی (ابو الغازی سلطان حسین میرزا) بمحاربهٔ یادگارمحمد میرزا ، وازچمن دولت گلهای نصرت چیدن

درچهاردهم ربیع الاول سنه[2](اربع و سبعین و ثمانمایه[3] اخبار مترادف گشت ، ومتعاقب رسید، که یادگارمحمد میرزا ولد سلطان محمدابن بایسنغرمیرزارا[4]امیرحسن بیك رعایت نیك کرده، امرا و سپاه خراسان را بعد از استیصال سلطان سعید ملازم او گردانیده، وبجانب خراسان فرستاده،وچون بحدودبسطام رسیده خبراستعلا واستیلاءِ

۱ــ مج چمن دوم ازروضه بیست وچهارم
مک : چمن بیست و چهارم در ذکر لشکر کشیدن حضرت اعلی ابوالغازی سلطان حسین میرزا بمحاربه یادگارمحمد میرزا وازچمن دولت گلهای نصرت چیدن
پا چمن بیست وچهارم در ذکر لشکر کشیدن حضرت ابوالغازی سلطان حسین میرزا بایادگارمحمد میرزا وازچمن دولت گلهای دولت چیدن

۲ــ عبارت : (اربع وسبعین وثمانمایه اخبار مترادف گشت ومتعاقب رسید که یادگار محمد میرزا ولد ..... وامیرولی بیك‌را برسم منغلای بجانب مازندران فرستاد ،و) اززیادات نسختان مک وپا میباشد وازمج بتمامه محذوف است .
مج : در چهاردهم ربیع‌الاول سنه مذکوره رایات همایون حضرت خسرو صاحب قران ابوالغازی سلطان حسین بهادر خان بساعتی میمون که بنظرات سعادت بخش مقرون بود بعزیمت مازندران جهت اندفاع مخالفان

۳ــ مک : سنه ۸۷٤ اخبار مترادف گشت ومتعاقب رسید که یادگارمحمد میرزا
پا سنه اربع وسبعین وثمانمایه اخبارمترادف ومتعاقب رسید که یادگارمحمد میرزا

٤ــ مک : میرزا را امیرحسن پا میرزا امیر حسن

حضرت اعلی شنیده، عنان عزیمت بطرف استرآباد و ولایت مازندران تافته، و برآن نواحی مستولی شده[۱]، وامیر شیخ زاهداز استرآباد[۲] بواسطهٔ استیلاء او بیرون آمده، حضرت اعلی[۳] از استماع این خبر بر آشفته، باجتماع عساکر ظفر مآثر فرمان داده، امیر زین العابدین ارلات را از بلخ طلب فرمود و امیر اسحق ترخان را ببلخ فرستاد،[۴] و نظام الدین سلطان احمد میرزا را که[۵] یزنهٔ حضرت اعلی بود بحکومت و ایالت هرات تعیین فرمود، وامیر ولی بیك را برسم منغلای بجانب مازندران فرستاد. و[۶]) [[۷]رایات همایون حضرت خسرو صاحب قران ابوالغازی سلطان حسین بهادرخان] بساعت[ی] میمون که بنظر[ا]ت سعادت بخش مقرون بود، بعزیمت مازندران جهت اندفاع مخالفان از بلدهٔ هرات نهضت فرمود(ه)[۸]، «پل سالار» مخیم عساکر ظفر مآثر گشت

۱ــ مک : مازندران تافته وامیر شیخ میرزا
پا مازندران تافته وبران نواحی مستولی شده وامیر شیخ زاهد

۲ــ مک ازاسترآباد بواسطهٔ استیلاء او بیرون آمده حضرت اعلی
پا ازاسترآباد بیرون آمده حضرت اعلی

۳ــ مک : حضرت اعلی ازاستماع این خبر برآشفته باجتماع
پا : حضرت اعلی بسبب این واقعه برآشفته باجتماع

٤ــ مک ببلخ فرستاد وسلطان احمد میرزا راکه یزنهٔ حضرت اعلی
پا ببلخ فرستاد و نظام الدین احمد میرزا راکه یزنهٔ حضرت اعلی

۵ــ یزنه شوهرخواهر. فرهنگ برهان قاطع

٦ــ تااینجا اززیادات نسختان مک وپا میباشد

۷ــ مج سنه مذکوره رایات همایون حضرت خسرو صاحب قران ابوالغازی سلطان حسین بهادرخان بساعتی میمون که بنظرات سعادت بخش مقرون بود بعزیمت
مک بجانب مازندران فرستاد و خود بساعت میمون که بنظر سعادت بخش مقرون بود بعزیمت
پا : بجانب مازندران فرستاد وخود بساعتی که بنظرات سعادت بخش مقرون بود بعزیمت

۸ــ مج پا : فرمود مک فرموده

مقارن این حال[۱] جناب ولایت پناه خواجه ناصرالدین عبیداله طیب‌اله مثواه بجانب حقایق‌پناهی مولانانورالدین عبدالرحمن[۲] جامی نوراله مرقده السامی مکتوبی فرستاد مضمون آنکه: [۳] جمع[ی از] امرای سمرقند بی‌اجازت حضرت‌اعلی بدین‌جانب آمده[۴]، [و] کوچها ومتعلقان ایشان در خراسان مانده[۵]، [و] مشوش اوقات [این] فقیر میشوند که درین باب جهت ایشان چیزی نویسد، [۶] هرچند بحسب عرف این صورت مستحسن نیست، چون بی رخصت آمده‌اند، [۷] التماس از خدمت مولوی آنکه چون حضرت اعلی را نسبت بدیشان کمال ارادت و اعتقاد حاصل‌است، [۸] اهتمام فرمایند که

۱ـ مج این‌حال حناب‌ولایت‌پناه خواجه ناصرالدین عبیداله طیب‌اله بجانب حقایق پناهی.
مک پا این حال حضرت ولایت پناه خواجه ناصرالدین عبیداله طیب‌اله مثواه بحضرت حقایق پناهی

۲ـ مج عبدالرحمن جامی
مک پا عبدالرحمن الجامی

۳ـ مج آنکه جمعی ازامرای سمرقند بی‌اجازت
مک آنکه جمع امراء سمرقند بی‌اجازت
پا آنکه جمعی امراء سمرقندی بی‌اجازت

٤ـ مج: آمده و کوچها
مک پا آمده کوچها

٥ـ مج مانده ومشوش اوقات این فقیرمیشوند که درین باب
مک مانده مشوش اوقات فقیرمیشوند که درین‌باب
پا مانده مشوش اوقات شریف میشود که درین‌باب

٦ـ مج مک هرچند بحسب عرف
پا هرچندبسبب عرف.

۷ـ مج مک: التماس ازخدمت مولوی
پا التماس ازحضرت مولوی

۸ـ مج اهتمام فرمایند که نظر برقصور وتقصیر آنجماعت نکند وچون خدمت مولانا را نسبت بجناب خواجه صدق اخلاص وحسن اعتقاد درجهٔ اعلا داشت از سر ارادت بنفس شریف متوجه
مک: اهتمام فرمایند که نظر برقصور و تقصیر آنجماعت نکند حضرت مولانا ازسر ارادت متوجه
پا اهتمام فرمایند که نظر برقصور وتقصیر آنجماعة نکنند حضرت مولانا ازسرارادت بنفس نفیس متوجه

نظر بر [قصور و] تقصیر آنجماعت نکنند [وچون خدمت] مولانا [را نسبت بجناب خواجه صدق اخلاص وحسن اعتقاد درجهٔ اعلا داشت] از ارادت [بنفس شریف] متوجه اردوی همایون گشت ، چون نزدیك بمعسکر فیروزی اثر رسید ازالسنه وافواه استماع نمود که حضرت اعلی بـا حـریفان مجلس انس بمباشرت و معاشرت[١] مشغولند ، [٢][واطراف مجلس[٣] بخوبان خورشید سیما وساقیان ماه طلعت زهره جبین مزین است ، وهرچه از اسباب طرب ومواد عشرت[٤] باشد مهیا ومعین] ،[٥] جناب مولوی توقفی فرمود[٦] ، (و) امرای عظام و اعیان درگاه استقبال نموده بعد از شرایط تعظیم و تکریم مقصود معلوم کرده با غزلی[٧] [که خدمت مولانا] مناسب مقام ومقتضی حال[٨] (بدیههً) فرموده بود بمجلس همایون بازگشتند ، واین دوبیت ازآن غزلست

١ــ مج مک : مشغولند .
پا مقبول‌اند

٢ــ عبارت [و اطراف مجلس بخوبان و مواد عشرت باشد مهیا ومعین] از زیادات نسختان مج وپا میباشد

٣ــ مج مجلس بخوبان خورشید
پا : مجلس بخورشید .

٤ــ مج دراصل «عزب» ؟
پا عشرت

٥ــ مج جناب مولوی .
مک . پا حضرت مولوی

٦ــ مج پا امراء عظام
مک وامرای عظام

٧ــ مج باغزلی که خدمت مولانا مناسب
مک : باغزلی مناسب
پا باغزلی که حضرت مولانا مناسب

٨ــ مج پا ومقتضی حال فرموده
مک ومقتضي حال بدیههً فرموده

[۱](لحضرت مخدوم) [مولانا عبدالرحمن جامی نوراله مرقده] :

نه زهد آمد مرا مانع زبزم عشرت اندیشان
غـم خـود دور میدارم ز بـزم عشرت ایشان
بجائی کـاطلس شاهان نشاید فرش ره حـاشا
که راه قرب باید دلق گـره آلـود درویشان

چون این سلك در شاهوار از بحر[۲]محیط ضمیر[۳] (منیر حضرت) مولوی بصدف گوش حضرت اعلی رسید که،

[۴](مصراع) : سخن درست و تعلق بگوش شه دارد ،

محیط خاطر حضرت سلطانی موج گوهر بر آورد و تمام غزل را بجواب موشح ساخته بمجلس فیض آثار[۵]جناب مولوی فرستاد ، این سه گوهر گرانمایه که گوشوارهٔ عروسان معانی ، و[۶][تمیمهٔ] وشاح[۷]حورای بهشتی میزیبد از آن سلك منظوم است ،

۱ـ مج لمولانا عبدالرحمن جامی نوراله مرقده
مک : لحضرت مخدوم .
پا این عناوین را ندارد
۲ـ مج محیط . مک پا : بسیط
۳ـ مج : ضمیر مولوی مک پا این کلمه را ندارد
٤ـ مج مصراع مک پا این کلمه را ندارد
٥ـ مج فیض آثار جناب مولوی فرستاد
پا مک : فیض آثار حضرت منبع اسرار فرستاد
٦ـ مج عروسان معانی وتمیمهٔ وشاح حورای
مک : عروسان معانی ووشاح حوراء
پا عروسان معانی وشمیمهٔ حوراء
۷ـ حوراء : حورت حوراً العین اشتد بیاض بیاضها و سواد سوادها ، فالعین حوراء و صاحبها احور ، والجمع حور .وشاح الوشاح بالکسر: السیف ، و الوشاح بالضم قلادة من نسیج عریض یرصع بالجوهر تشده المراه بین عاتقها و کشحیها ، و الجمع وشح .
تمیمه خرزة یوضع علی الاطفال للوقایة من العین والجمع : تمائم. الشمیمة والشمیم الرائحة الطیبة

[۱](لحضرت اعلی) :

نشاید مجمعی را گفت بزم عشرت‌اند یشان
که نبود پرتو رویت چراغ مجلس ایشان
بجز تشویش نبود تخت[۲][و] جاه واطلس شاهی
خوشا کنج فراغ ودلق گرد آلود درویشان
حسینی وار از پیر مغان جویم قدح باشد[۳]
ز درد جام جامی بادهٔ لعل جگر ریشان

[۴][چون قاصد جواب غزل و جواب پیغام برطبق مرام باز رسانید جناب مولانا از لجهٔ طبع گوهربار چند دُرّ آبدار دیگر در سلك نظم کشیده نثارمجلس دریا نوال سلطانی گردانید ، این دو جوهر ازآن نظم است ،

[بیت] :

رسید قاصد و درجی ز مشکناب آورد
چه جای درج که درج درخوشاب آورد
سخن درست بگویم ز شاه مسند ناز
نیاز نامهٔ دریش را جواب آورد] .

بعداز آن رایات نصرت شعار از[۵][موضع] «پل سالار» حرکت فرموده ، مرغزار

۱ـ مج لحضرت اعلی مک پا این جمله را ندارد
۲ـ مج : تخت جاه واطلس
مک : تخت وجاه واطلس
پا نبود تاج وتخت و اطلس شاهی
۳ـ مج : ازپیری مغان جویم قدح تاشد .
مک : ازپیرمغان جویم قدح جستم قدح باشد
پا : ازپیرمغان قدح تاشد .
٤ـ مج عبارت [چون قاصد جواب غزل و جواب پیغام نیازنامه درویش را جواب آورد] اززیادات نسخه مج میباشد وازنسختان مک وپا محذوف است .
٥ـ مج . پا ازموضع پل سالار
مک : ازپل سالار

رادکان مضرب خیام گردون احتشام گشت ،[1][و امیر شیخ زاهد طارمی از مازندران و امیرحسن شیخ تیمور ازسجستان] ، وامرا و سرداران اطراف خراسان در آن منزل باردوی همیون پیوستند ، چنانچه عارضان سپاه منصور سی هزار سوار عرض دادند ویادگارمحمدمیرزانیزباامرای خراسان وحشم بی‌پایان ازترکمانان ولشکرمازندران بعزم‌مقاتله ومقابله ازاسترآباد درحرکت آمده، چون‌ابروبادروان گشت، تادرصحرای «چناران» جباران وجراران هردولشکربهم‌رسیدند، چون سپاه کینه‌خواه‌یادگارمحمد میرزا چندان نبود که دربرابرلشکرفیروزی اثر[2][حضرت اعلی] صف بر کشند بسه گروه قسمت شدند ، ویك گروه بقصد[3]جوانغار ، ویکی بجانب برانغار، ویکی‌متوجه قول همایون ، بیکبارسبکخیزوعنان ریزحمله کردند ، بنوعی که کوه ازشکوه صولت ایشان ستوده شدی ، و میمنه و میسره[4][سپاه نصرت پناه] حضرت اعلی برهم خورده ، [5][امیرسید مراد بقتل رسید ، و] ایل و یاغی و دوست و دشمن وآشنا و بیگانه درهم افتاده ، امارات فزع اکبر ، و علامات روز محشر بظهور پیوست ، چون قلب همایون درصدق‌نیت وخلوص عقیدت باحضرت مالك‌الملك اعزجنده راسخ بود متفرق نگشت، وحضرت‌اعلی بنفس‌مبارك باجمعی ازدلاوران نامداروبهادران نصرت شعارجهت کومك

۱ــ مج . پا : وامیرشیخ زاهد طارمی ازمازندران‌وامیرحسن‌شیخ‌تیمورازسجستان
مک : این عبارت را ندارد

۲ــ مج . پا : فیروزی اثر حضرت اعلی صف
مک : فیروزی اثرصف .

۳ــ مج : قسمت شدند و یك گروه بقصد جوانغار و یکی بجانب برانغار و یکی متوجه قول همایون .
مک : قسمت شدند و یك گروه بقصد جانغار و یکی بجانب برانغار و یکی متوجه قول همایون .
پا : قسمت شدند یك گروه برسم جوانغار ویکی متوجه قول همایون

٤ــ مج : ومیسره سپاه نصرت پناه حضرت
مک : ومیسرهٔ حضرت
پا : ومیسرهٔ سپاه حضرت .

٥ــ مج . پا : [امیرسید مراد بقتل رسید ، و]
مک : این عبارت را ندارد

لشکر برطرف یسار ایستاده نظارهٔ جلادت و مشاهدهٔ شجاعت و مبارزت یادگار محمد میرزا مینمود، که بارمح چون شهاب، و[1] تیغ برق مانند، ونعرهٔ رعدآثار بهرطرف که حمله می‌آورد لشکری را ازپیش می‌برد، چون دید که سپاه[2] [ظفرپناه] از پا درآمده اختیار ازدست می‌رود[3]، [و اکثر افواج لشکر همایون پریشان و بی‌سامان گشتند]، حضرت اعلی بنفس[4] مبارك آهنگ جنگ وعزم رزم فرمود،

کانچه کند یک تن تنهای شاه
نیست میسر که کند صد سپاه

و دوال[5] اقبال[6] برطبل باز نصرت شعار کوفت، لشکر متفرق چون صدای طبل بازشاه شنیدند جوقاً جوقاً، فوجاً فوجاً، صفاً صفاً درظل رایت[7] (نصرت) سرایت همایون، که مهبط آی(ا)ت[8] [نصرت و] دولت روزافزونست جمع آمدند، وحضرت اعلی بدل قوی

۱ـ مج پا وتیغ برق مانند
پا: وبرق تیغ مانند

۲ـ مج سپاه ظفرپناه ازپا درآمده
مک پا سپاه ازپا درآمده

۳ـ مج پا [واکثرافوج لشکرهمایون پریشان وبی‌سامان گشتند]
مک: این عبارت را ندارد.

٤ـ مج مک: حضرت اعلی بنفس مبارك
پا حضرت اعلی بنفس اعلی

۵ـ دوال تسمهٔ رکاب وغیره آن، تازیانه

(فرهنگ برهان)

٦ـ طبل باز، طبلك باز: نقارهٔ کوچکی که بازداران همراه دارند وچون نخچیری برزمین نشسته یادرآب شناور بینند آن‌نقاره را میزنند تاازآوازآن نخچیر از جای برخاسته وبازرا برآن سردهند.

(فرهنگ غیاث اللغات)

۷ـ مج پا: رایت سرایت
مک: رایت نصرت سرایت

۸ـ مج مهبط آیت دولت
مک: مهبط آیات دولت
پا مهبط آیات نصرت ودولت

[1][وامل فسیح] ، ونیت خالص و یقین صادق حمله[2](می) کرد ،[3][وزبان روزگارمطابق برمقتضای حال را بدین رباعیه مترنم گشت ،

لامیرمعزیطاب ثراه :

ای شاه زمین بـر آسمان داری تـخت

سستست عدو تـا تـو کمان داری سخت

حمله سبك آری و گـران داری لخت[4]

پیری تو بدانش و جـوان داری بـخت]

[5]و بهمان یك حمله جملهٔ جنس جیش مخالفانرا[6] بی‌سر نعال بغال گردانید(ه)[7]، وهیأت مجموعی ایشان‌تارومارشده، اکثر(ی)[8]عرضهٔ هلاك ودمار گشتند ، و جمال فتح برصفحهٔ آینهٔ تیغ مالك رقاب حضرت اعلی جلوه‌گر و چهره‌نمای گشت ، و یادگار محمد میرزا همچنان سراسیمه وار جنگ میکرد ، تا قاضی بیك[9][درین محل] عنان اورا گرفته ازمعرکه بیرون برد ، وبجانب دامغان وسمنان راه هزیمت پیش گرفتند،

۱ـ مج : وامل فسیح مک . پا این جمله را ندارد

۲ـ مج پا : حمله کرد . مک حمله می کرد .

۳ـ عبارت [و زبان روزگار مطابق برمقتضای حال را بدین رباعیه بدانش و جوان داری بخت] از زیادات نسخه مج است و از دیگر نسخه های مورد استناد محذوف است .

٤ـ لخت : گرز، ستیزه کردن ، پاره کردن ،کارد قصابان ،کتك وشلاق فرهنگ برهان.

٥ـ مک . پا یك حمله جملهٔ جنس
پا : یك حمله جنس

٦ـ مج . پا : بی‌سپر نعال بغال .
مک : بی‌سر نعال .

۷ـ مج پا گردانید .
مک : گردانیده.

۸ـ مج : اکثرعرضهٔ
مک . پا : اکثری عرضهٔ

۹ـ مج . پا : درین محل
مک : این جمله را ندارد

و حضرت اعلی موهبت این فتح نامدار را محض عنایت و عاطفت[1][حضرت] پروردگار [2]شناخته، بسجدات شکرالهی، وایفای نذورقیام‌فرمود، ومنشیان‌بلاغت شعارفتح نامها بقلم معجز آثار رقم نموده باطراف[3][و اقطار] ممالك فرستادند و امیر حسن شیخ تیمور را بضبط و محافظت استرآباد نامزد فرمود[4] (و) مو[ا]کب همایون در ظل تأییدات حضرت بیچون سالم وغانم[5][و] مظفر و منصور ، [و] مبتهج و مسرور بمستقر سلطنت ومسند خلافت مراجعت فرمود . وظهور فتح مذکور ،[6][روز] هشتم ربیع‌الاول سنهٔ مذکوره‌بود ، وسوم جمادی‌الآخرعرصهٔ دارالملك هرات‌ازوصول رکاب هلال‌آسا، و نقوش نعال مراکب، فلك‌مواکب مزین و مقمر گشت ، وسریر شهریاری و متکای جهانداری بفرجلوس همایون فلك سای ،[7](و) فرقدفرسای شد واکابرواعیان مملکت بعز بساط بوس سرافراز گشته مراسم نثار و پیشکش بجای آوردند ،[8](و زبان) حال بفحوای این مقال مترنم گشت ،

ظهیر فاریابی :

چه پرتو است که اقبال درجهان افکند

چه‌غلغل است که دولت درآسمان‌افکند

۱ـ مج پا حضرت مک ندارد

۲ـ مج شناخته بسجد است شکرالهی وایفای نذور قیام فرمود
پا شناخته بسجدات شکرانهٔ الهی وایفاء نذور قیام نمود
مک شناخت بسجدات شکرالهی وایفاء نذور قیام نمود

۳ـ مج پا واقطار. مک ندارد

٤ـ مج مواکب همایون
مک وموکب همایون
پا ومواکب همایون

٥ـ مج ومظفرومنصور ومبتهج
مک پا مظفرومنصور مبتهج

٦ـ مج مذکور روزهشتم
مک مذکورهشتم .

۷ـ مک پا وفرقد مج : فرقد

۸ـ مج آوردند حال
مک آوردند وزبان حال

غبار موکب شاهیست یـا نسیم بهشت
که بوی امن و امان درمشام جان افکند

ویادگارمحمد میرزا که از معرکه چناران رو گردان شده[1] [بطرف دامغان و] سمنان رفته بود[2]، [کس پیش امیر حسن بیك فرستاده] جهت استخلاص خراسان مددطلبید، [3] [و] امیرحسن بیك برحسب ملتمس اوازامرای معتبر پسرعم خود[4] [امیر] یوسف بیك، و برادرزادهٔ خود[5] [امیر] حسن بیك، و امیر شاه منصور[6] [ولد امیر شاه سوار] (را) [ازقراقوملوق] بادوهزارسوارمکمل [و] مسلح بکومك فرستاد، و ایشان بخراسان درآمده آثار تسلط ظاهر کردند تاغلبه وازدحام ایشان بولایت جام رسید،

[ع :] [7] دیگرنماند ذوق درآن جام خوش گوار

مقارن این حال جمعی از اعیان[8] [ولایت] «قاین» بسبب نزاعی که [در][9] میان اقـران معهود است، [10] [متوهـم شده] بکرمـان رفته بودند، [و امیر] زینل بیك

١ـ مج شده بطرف دامغان وسمنان
مک پا شده سمنان.
٢ـ مج : کس پیش امیرحسن بیك فرستاده
مک پا این عبارت را ندارد.
٣ـ مج : وامیرحسن بیك
مک پا امیرحسن بیك
٤ـ مج پا خود امیریوسف
مک خود یوسف بیك
٥ ـ مج پا خود امیرحسن بیك
مک : خود حسن بیك
٦ـ مج : شاه منصور ولد امیرشاه سوار ازقراقوملوق بادوهزارسوارمکمل ومسلح
مک . پا شاه منصوررا بادوهزارسوارمکمل مسلح
٧ـ مج ع مک پا این کلمه را ندارد
٨ـ مج اعیان ولایت قاین
مک اعیان قاین
٩ـ مج نزاعی که درمیان مک نزاعی که میان
١٠ـ مج : معهود است متوهم شده بکرمان رفته بودند وامیرزینل
مک : معهود است بکرمان رفته بودند زینل بیك

ولدامیرحسن بیك ـ كه‌حا كم آنجا بود ـ برحسب درخواست آنجماعت هزارسوارمكمل نامزد قوهستان فرموده ، درین محل تاختن آورده،[1] [بیخبر] بر سر امیر (شیخ) زاهد طارمی که حا کم قوهستان بود در آمدند، و او رابقتل آورده ، در تمامی قوهستان ، وترشیز، وزاوه ، ومحولات، و خواف ، و باخرز، ازتغلب و تعرض و نهب و غارت هیچ باقی نگذاشتند

[2][ع : درملك سم ستور بیگانه مباد ،

و پیر حسین چولی که بامر حضرت اعلی کوتوال قلعهٔ طبس گیلکی بود ، قلعهٔ مذکوره‌را بقوت بازوی شجاعت ، ونیروی سرپنجهٔ جلادت نگاه داشته ، وتر کمانان ولشکر مخالفان را پیرامن قلعه نگذاشت ، وپیاده‌ها ازقلعه بیرون آمده ، از ترا کمه بسیاری بقتل آوردند] ،

چون‌حضرت[3](اعلی) از کیفیت این‌حال(ات) خبریافت باجتماع لشکرها فرمان داده ، غرهٔ رمضان سنهٔ مذکوره بجانب مخالفان روان شد ، چون حدود سبزوار مخیم عسا کرنصرت شعار[4][حضرت اعلی] گشت ، یادگارمحمد میرزا در[5][نواحی] سبزوار بود، قاضی بیك‌را باجمعی[6][ازدلاوران سپاه خود] (در) سبزوار گذاشته بطرف بسطام

۱ـ مج : آورده بیخبر برسر امیرزاهد
مک . پا : آورده برسر امیرشیخ زاهد

۲ـ عبارت : [ع : درملك سم ستور بیگانه مباد. وپیرحسن‌چولی بسیاری بقتل آوردند]
ازز یادات نسخه مج میباشد

۳ـ مک . پا : حضرت اعلی از کیفیت این حالات خبریافت
مج : چون حضرت از کیفیت این حال خبریافت

٤ـ مج نصرت شعار حضرت اعلی گشت
مک . پا : نصرت شعار گشت

٥ـ مج نواحی مک پا این‌کلمه را ندارد

٦ـ مج : باجمعی ازدلاوران سپاه خود سبزوار
مک پا : باجمعی درسبزوار گذاشته

رفت، وقراولان هردوجانب درظواهر[1] «بیار» و«کمند» بهم بازخورده حربی عظیم کردند، ومردم خراسان براهل عراق غالب گشتند، وازفریق مخالفان [نعمت خارزمی ونعمت دیگررا] کشتند، وچند روز سپاه همایون محاصرهٔ قلعهٔ سبزوار نموده و فتح کردند، وقاضی بیك بقتل رسید

ناگاه اخبار متواتر گشت که سلطان خلیل ولد ارشد[2] [امیر] حسن بیك بالشکر بیحد بمدد میرزا یادگارمحمد ازطرف ساری متوجه شده[3] [و] میرسد، چون خبرمحقق گشت، امراوسپهداران خراسان بتصورعاقبت اندیشی راه بیوفائی پیش گرفته، گروه گروه بجانب یادگار محمد میرزا میرفتند، وروزبروز مکنت واقتداراو بیشتر می‌شد، تا آنکه امیرحسن شیخ تیمور[4] [را] که بامرحضرت اعلی ایالت استرآباد داشت[5]، [ودر موضع «دهنه» سرراه گرفته بود، بصولت بهادرانه درهم شکست، و او پناه بقلعهٔ «شماسان» برده، بتوسل وسایل] ایل ومنقاد مخالفان گشت،[6] [وبایمان وپیمان ایشان درآمد، ودرسلك امراء آنجماعت منخرط گشت]،

حضرت اعلی چون این اخبار استماع نمود، وکیفیت احوال برین منوال مشاهده فرمود رابطهٔ اعتقاد، وضابطهٔ اعتماد ازمردم خراسان بریده[7] [گفت؛

ع: لشکر بد عهد پراگنده به

پس بسبب حرکات منکر وکثرت تعدد مخالفان منکررایات لاینصرف] بجانب

١ـ «بیار» و«کمند» :حافظ ابرو نام این دودهکده را «بهار» و«کماناد» نوشته است ورق ١٧٦ـ١٧٧

٢ـ مج ولد ارشد امیرحسن
مک ولد ارشد حسن بیك

٣ـ مج ومیرسد مک برسد

٤ـ مج تیموررا که بامر. مک: تیمور که بامر.

٥ـ عبارت [ودرموضع دهنه سرراه ... برده بتوسل وسایل] اززیادات مج میباشد

٦ـ عبارت [وبایمان وپیمان ایشان ... منخرط گشته] از زیادات مج میباشد

٧ـ عبارت [گفت ع لشکر بدعهد پراگنده به ... رایات لاینصرف] از زیادات نسخه مج میباشد.

سرخس منصرف گشت ،[1] [امازبان اقبال بزبان حال بدین مقال ترنم سرای بود ،

لخواجه سلمان الساوجی :

موکب عزم همایون تولا ینصرف است

فتح در موضع کسرش اگر آید شاید

وتمامی احشام وایماقات که در آن نواحی بود تاحدود بسطام بر گردانیدند]،[2] (واز آنجامتوجه هرات شده)[و] یازدهم ذی‌الحجه [حضرت اعلی] بباغ «نظر گاه»[نزول] اجلال فرمود[ه] ، بعدازهفتهٔ از[3] «باغ نظر گاه»[4] بمرغزار «بشرتو» و[5] [نواحی] پل‌سالار نهضت فرمود ، ودوسه روزآنجا توقف نمود ،[6] [و] لشکریان همچنان فوج فوج بطرف مخالفان میگریختند[7] ، [وآبروی وفاداری وحق‌شناسی برخاك بدنامی میریخت ، دربن اثنا بدروغ آوازه درافتاد که تفرقه بحال اورق همایون که در قلعهٔ نرتو بوده راه یافته].

حضرت اعلی چون اسباب پریشانی ازهمه جوانب جمع آمده دید، عنان عزیمت بجانب اورق همایون تافت، ومردم دودل و گروه منقلب القلب یکبارگی ابتروپریشان

۱ـ مج [اما زبان اقبال بزبان حال تا حدود بسطام بر گردانیدند] مک این عبارت را ندارد

۲ـ مج برگردانید و یازدهم ذی‌الحجه حضرت اعلی بباغ « نظرگاه » نزول اجلال فرمود و بعد از
مک : اعتماد از مردم خراسان بریده و از آنجا متوجه هرات شده یازدهم ذی الحجه بباغ نظرگاه نزول اجلال فرمود بعد از

۳ـ «باغ نظرگاه» ازباغها وقصور سلطنتی دلگشای هرات است .

٤ـ «مرغزار بشرتو» ازچمن‌زارهای خرم بادغیس است

٥ـ مج ونواحی پل‌سالار مک پا وپل سالار

٦ـ مج : ولشکریان . مک : لشکریان .

۷ـ عبارت [وآبروی‌وفاداری وحق‌شناسی که درقلعهٔ نرتو بوده راه یافته] اززیادات نسخه مج میباشد .

شده هریك بطرفی رفت ، وحضرت اعلی[1] [بظواهر قلعهٔ «نرتو» رسیده] اورق‌را بحصار درآورده[2] ، [و با جمعی از لشکر خراسان و امرای ترکمان] بجانب آب مرغاب نهضت فرمود ،[3](و) درین‌حال [امرای ترکمان و] امیرسلطان ارغون اجازت خواسته بطرف جیحون رفتند ، وموکب همایون بمیان ایل واولوس‌ارلات درآمده، تمامی‌آن مردم ازسراعتقاد کمرخدمت برمیان‌انقیادبسته، سلوك طریق‌خدمتکاری وجانسپاری پیش گرفتند ،[4][و هر یك بنوازش خسروانه سرفراز گشته ، بمناصب مناسب حال اختصاص یافتند] ، و هاتف دولت بتلقین تأیید الهی بمسامع جلال حضرت اعلی میرساند که :

شعر:

اذا اشتدت بك‌البلوی ففکرفی الم نشرح

فعسر بین یسرین اذا فکرته فافرح

[5][**لخواجو کرمانی]:**

ملك جهان زان تو خواهد شدن

بخت بفرمان تو خواهد شدن

این‌پریشانی مستتبع جمعیتها است، واین سر گردانی مستعقب امنیتها ، عوض

١ـ مج [بظواهرقلعهٔ نرتو رسیده] . مک : این جمله را ندارد

٢ـ مج : درآورده وباجمعی ازلشکرخراسان وامرای ترکمان بجانب آب مرغاب
مک : درآورده بجانب آب مرغاب .

٣ـ مک : ودرین حال امیرسلطان ارغون .
مج : درین حال امرای ترکمان وامیرسلطان

٤ـ عبارت : [و هریك بنوازش خسروانه سرفراز گشته اختصاص یافتند] ، از زیادات نسخه مج میباشد

٥ـ مج لخواجو کرمانی
مک . پا س این‌جمله‌راندارد

هرخاری که روزگار در راه همایون نهد ، در باغ مراد گلها خواهد شکفت ، و بدل هرشب که درنامرادئ گذرد، روزها درکامرانی[1][وشادمانی] خواهد گذشت

[2][للشیخ نظامی قدس سره] :

در نومیدی بسی امید است
پایان شب سیه سفید است

۱ـ مج : وشادمانی مک پا : این‌کلمه را ندارد
۲ـ مج : للشیخ نظامی قدس سره
مک پا. س : این‌عبارت‌راندارد.

روضهٔ بیست و پنجم

درجلوس یادگارمحمد میرزا برفراز مسند سلطنت انتما

در فرصتی که حضرت اعلی از نواحی «پل سالار» بجانب قلعهٔ «نرتو» عزیمت فرمود، یادگارمحمد میرزا در[1] «[مرغزار] رادکان»[2] [ازتوابع شهرطوس]مقام داشت، چون در هرات هیچ حاکمی و ضابطی نبود، «پاینده سلطان بیگم» ـ که عمهٔ یادگار محمد میرزا بود، ودربیرون شهر مسکن داشت ـ درشهر درآمد، و جمعی از امرای بخدمت او مبادرت نموده، باتفاق نقارهٔ شادیانه زدند، و رو زجمعه ششم محرم سنهٔ خمس وتسعین وثمانمایه خطبه بنام یادگارمحمد میرزا خواندند.[3] [وجمعی ازاباطیل و اوباش که در زوایای خفا و خمول بودند، سرها برآورده هریك از خود اعتباری گرفت] ویادگارمحمد میرزا چون بولایت جام رسید جهت[4] [قاضی و ائمه و) اکابر هرات مکاتبات[5] [ازروی اعزازواحترام] ارسال نموده، همکنان‌را استمالت تمام‌فرمود، بعد ازآن درعقب موکب حضرت اعلی از جانب شمال هرات گذشته تانزدیك[6] مرغاب

۱ـ مج: درمرغزار رادکان
مک. پا دررادکان

۲ـ مج ازتوابع شهرطوس مک پا این جمله را ندارد

۳ـ عبارت [و جمعی از اباطیل و اوباش از خود اعتباری گرفت] از زیادات نسخه مج میباشد.

٤ـ مج. پا قاضی وائمه و مک جهت اکابر.

٥ـ مج مکاتبات ازروی اعزاز واحترام ارسال
مک پا مکاتبات ارسال

٦ـ ولایت مرغاب ومروجاق ازشهرستانهای معتبره خراسان است، به ص۱۷۲ وص ٤۱۰ از بخش نخستین این کتاب مراجعه شود.

و مروجاق رفت ، و امیر حسن شیخ تیمور را بمحافظت آن حدود بـاز داشته متوجه دارالسلطنهٔ هرات گشت ، و اکابر رسم استقبال بجای آورده ، بتعظیم و قیام و اعزاز و احترام اختصاص یـافتند و روز دو شنبه یادگارمحمد میرزا بباغ زاغان ـ که بوم همایونش همیشه نشیمن‌شاهبازان فضای سلطنت وخلافت می‌بود ـ نزول اجلال فرمود، وبتختگاه[1] آبا[ی عظام] واجدادباحتشام خود تشرف جست، وتاج شهریاری ، ومسند کامکاری بسر[2]وقد (و)م خود سر(ا) فراز وبلند پایه گردانید ، و زبان روزگار از روی اعتبار هردم بـگوشش فروميخواند ،

[3][خواجه] حافظ :

شکوه تاج سلطانی که بیم جان در آن درج است

کـلاه دلـکش است امـا بترك سر نمی ارزد

و امرای ترکمانرا ـ که اقربای امیر حسن بیك بودند ـ همه را در باغها وعمارات سلطانی[4][وشاهزادها] مقام‌داده ، بغایت‌رعایت حال ایشان مینمود ،[5][وبانواع اکرام و احسان ملاحظهٔ جانب ایشان میفرمود] . وآنجماعت آنچه مقدوربود ، ازمحظورات ، وبی رسمیها بجای می‌آوردند ، تافساد وتعدی ایشان[6](درشهر) و توابع

۱ـ مج آبای عظام‌واجداد.
مک : آبا واجداد

۲ـ مج وقدم خود سرفراز
مک وقدوم خود سرفراز

۳ـ مج خواجه حافظ مک حافظ

٤ـ مج وعمارات سلطانی وشاهزادها مقام .
مک وعمارات سلطانی مقام -

٥ـ عبارت [وبانواع اکرام و احسان ملاحظهٔ جانب ایشان میفرمود] از زیادات نسخه مج میباشد
مک رعایت حال ایشان مینمود وآنجماعت آنچه

٦ـ مج ایشان وتوابع ازحد.
مک ایشان درشهروتوابع

از حد تجاوز نمود ،[1][و رعیت از بیراهی ایشان بیطاقت شدند] ، یادگار محمد میرزا جمعی ازترکمانانرا که ازخیل اقورلوق محمد بودند ، و اکثرجور و بیداد از ایشان واقع میشد ، همراه امیرحسن خوارزمی بجانب عراق فرستاد ،[2](و) دراثنای این حال خبررسید که سلطان‌خلیل ولد[3][امیر] حسن‌بیك با لشکرنامدار بمرغزاررادکان‌نزول نمود ، ولشکریان او در ولایات طوس[4][ومشهد] ونواحی آن [حدود] مطالبات بلیغ ، و مصادرات شنیع می‌نمایند ، یادگار محمد میرزا[5] [در صحبت رسولان همه دان] اخبار فتح خراسان پیش امیر حسن بیك بهمدان فرستاد ، و باز نمود که دربن سال مملکت خراسان بسبب تردد لشکرها ،[6][و آمد و شد جنود جوانب] خراب و پریشان است ، چنانچه از حدود[7] جاجرم تا سواحل آب مرغاب[8] [چیزی] زراعت نشده ، و دواعی[9] [خاطر] چنان بود که امرای ترکمانرا[10] [که] در سلوك طریق

۱ـ مج ورعیت از بیراهی ایشان بیطاقت شدند
مک : این عبارت را ندارد

۲ـ مج : دراثنای . مک : ودراثنای .

۳ـ مج : ولد امیرحسن مک : ولد حسن بیك

٤ـ مج : طوس ومشهد و نواحی آن حدود مطالبات
مک : طوس و نواحی آن مطالبات

٥ـ مج : [درصحبت رسولان همه دان]
مک : این عبارت را ندارد .

٦ـ مج : و آمد وشد جنود جوانب
مک : این عبارت را ندارد

۷ـ جاجرم : «از نواحی خراسان شهرچهٔ (قصبه) جاجرم است ، توابع بسیار و عمارات وباغهای زیبا وخرم دارد ، محصول آن غلهٔ فراوان و باغها میباشد » (جغرافی حافظ ابروورق۱٦۷ ـ نزهة القلوب ص ۱۵۰ لیدن).

۸ـ مج : مرغاب چیزی زراعت
مک : مرغاب زراعت

۹ـ مج : ودواعی خاطرچنان .
مک ودواعی چنان

۱۰ـ مج : ترکمان راکه در .
مک : ترکمان را در

مساعدت ومعاونت بذل مجهود نموده‌اند رعایت بسزا نماید ، اما بواسطهٔ ویرانی دیار آن مقصود درعقده‌توقف ماند، مع‌هذا هنوزمنازعان‌ملك درمقام‌انتقام هستند، وازجانب امیرحسن بیك ایلچی‌آمده رسم تهنیت بجای‌آورد ، وپیغام رسانید که : اولاد سلطان سعیدبسیارند ، ولابد منتهزفرصت بوده ، هر گاه محل یابند کار خود خواهند کرد ، وحضرت‌اعلی ابوالغازی سلطان حسین میرزا[۱][ازآن کسان نیست که دستبردی ننماید که روز گارانگشت، دردندان گیرد] ، هرآینه‌آن فرزند را ازمدد و کومك[۲][چاره] نخواهد بود ، اکنون مقرر فرموده‌ایم که لشکرها در[۳]مو[ا]ضعی که بجانب غربی پل ابریشم است منتظر فرمان آن فرزند بنشینند ،[۴][و بعضی امرا که ملازم فرزند عزیز ساخته‌ایم اگرخواهد نگاهدارد، والا رخصت فرماید که بدین جانب معاودت نمایند.] وفرزند سلطان خلیل بهادررا که بمدد اونامزد فرموده‌ایم ،[۵](و ب)مشهد مقدس رسیده حکم کرده[۶][ایم] که بی‌رخصت آن فرزند پیشتر نرود اکنون که مملکت خراسان:

[۷][ع :] بی دردسر نیزهٔ وآمدشد پیکان

مسخر گشت ؛ بهرچه درین باب رأی آن فرزند صواب بیند مختاراست

[۸][وقلعهٔ اختیارالدین نیز که شیخ بایزید نام بفرمان حضرت اعلی کوتوال آن بود مفتوح شده ، شیخ بایزید مذکور بیرون آمده ودرزمرهٔ ملازمان شاهزاده یادگار

۱ــ مج : ازآن کسان ... دردندان گیرد
مک : این عبارت را ندارد

۲ــ مج : چاره . مک : این‌کلمه را ندارد

۳ــ مج : مواضعی مک : موضعی .

٤ــ عبارت : [وبعضی امرا که ملازم فرزند بدین‌جانب معاودت نمایند] اززیادات نسخه مج میباشد .

۵ــ مج : مشهد . مک : وبمشهد

٦ــ مج کرده‌ایم مک : کرده

۷ــ مج : ع مک : ندارد

۸ــ عبارت : [وقلعهٔ اختیارالدین نیز که شیخ بایزید ....صواب بین‌اومفوض گشت] از زیادات نسخه مج میباشد

محمد میرزا انضمام یافت و دستورالوزراء خواجه قطب‌الدین سمنانی را که بحضرت امارت مآبی مشارالیه رابطهٔ[1] نسبی دارد بمنصب امارت دیوان اعلی اختصاص بخشیده واختیار ملك ومال برای رزین ورویت صواب‌بین اومفوض گشت .]

در اثنای این حالات خبر رسید که امیر حسن شیخ تیمور که او را بمحافظت حدود مرغاب بازداشته بودند، آن‌نواحی را گذاشته ازراه سرخس بولایت «جرمغان» که سیورغال او بود عزیمت[2] نمود(ه) [3] ، [و سبب این مخالفت ماده کدورتی بود که میان اووامیرعلی جلایر که امیرالامرا بود واقع می‌بوده ،] وچنان معلوم شد که میان او و[4][بندگان] حضرت‌اعلی مواضعهٔ بوده، ورسل ورسایل ازجانبین متواصل می‌بوده. [5][شاهزاده از اعاظم امراءِ خود امیر شیخ عبدالله عباسی را عوض امیرحسن بمرغاب فرستاده ، نشان بدارابیك ـ که از قبل زینل بیك بقهستان آمده بود ـ ارسال نمود ، مضمون آنکه مملکت خراسان در بسته بدین جانب تعلق دارد ، بجانب اولکا ومقام خود مراجعت نماید ، و بسلطان خلیل نیز نوشت که کس خود فرستد که جماعهٔ تراکمهٔ که درقهستان و ترشیز وخواف و با خرز مستولی‌اند وطریق تعدی و بیراهی مسلوك میدارند ایشان را ازآن نواحی برانند ، و] کوتوال قلعهٔ عماد ، و[6][پیرحسین]

۱ـ دراصل «نسبتی» قیاساً اصلاح گردید

۲ـ مج نمود مک نموده

۳ـ عبارت : [وسبب این مخالف ماده کدورتی ... امیرالامرا بود واقع شد] ، از زیادات مج است

٤ـ مج وبندگان حضرت اعلی
مک وحضرت اعلی

٥ـ عبارت : [شاهزاده اعاظم امراء خود امیر شیخ ... ایشان را ازآن نواحی برانند ، و] اززیادات نسخه مج میباشد
مک : متواصل می‌بوده کوتوال قلعهٔ عماد ومستحفظ قلعهٔ طبس

٦ـ مج : قلعهٔ عماد و پیرحسین مستحفظ
مک : ومستحفظ

مستحفظ قلعهٔ طبس که تعیین فرمودهٔ حضرت اعلی[1] بود(ند) کس بدرگاه شاهزاده فرستاده اظهار ایلی وانقیاد نمود[ند] [2]

وشاهزاده بدین اسباب که دست دریکدیگر میداد بکمال دولت خود مستظهر میگشت ، وازنیل این مطالب بحصول مقاصد کلی مستبشر می بود ،

اما روزگار اسباب[3] [حشمت]کامکار دیگر نظم میداد ، ودست تقدیر چهار بالش سلطنت ازبرای شهریار(ی)[4] دیگر می نهاد

١ـ مج بود . مک : بودند .

٢ـ مج نمودند مک نمود

٣ـ مج اسباب حشمت کامکار

مک اسباب کامکار دیگر.

٤ـ مج شهریار دیگر.

مک : شهریاری دیگر.

چمن اول از روضهٔ بیست و پنجم

در ذکر ایلغار فرمودن حضرت اعلی و بقتل آوردن یادگار محمد میرزا

بحکم کریمهٔ **عسی ان تکرهو شیئاً فهو خیرلکم** ، ای بسا پریشانی که در ضمن اسباب جمعیتها جمع باشد ، و بسیارنگرانیها کـه منتهی باصناف شادمانیها و[1][کامرانیها] شود ، سپاه خزان هرپیرایهٔ باغ و بستان که بغارت برد ، مواکب شاه ربیع ازآن بیشتر و بهتر بازآورد ، و هر مرارت فراق که مذاق جان را تلخ گرداند ساقی افضال الهی عوض آن صد شربت شیرین شادمانی بکام لب تشنگان بیابان طلب رساند ، بادیه پیمایان کعبهٔ مقصود و متعطشان بوادی آمال بعد ازطی منازل تعب، وقطع مراحل کرب بوصال حرم ، و زلال زمزم فایز گردند ، و مزمنان بستر ناکامی پس ازتجرع کؤس درد نامرادی واحتمال مشقت[2]احتما بدرجات صحت انتما یابند ،

[3][للشیخ] نظامی [قدس سره] :

چـو وقت آیـد کـه اقبال انـدر آیـد
بـاستقبال حـاجتهـا بـر آیـد
مـوافـق شد چـو بـا انـدیشه تقدیر
در آن انـدیشه حـاجت نیست تـدبیر

۱ـ مج شادمانیها و کامرانیها شود .
مک : شادمانیها شود

۲ـ احتما : احتماءً المریض امتنع ، واحتمی منه اتقاه

۳ـ مج للشیخ نظامی قدس سره .
مک : نظامی

غرض ازعرض این تسبیب آنستکه موکلان قضا وقدرچهاربالش عناصرو بساط بارگاه‌اعراض وجواهرملك‌را خالص ازبرای‌اتکا واستناد‌حضرت‌اعلی‌ساخته وپرداخته بودند،ورایت‌دولت وبارگاه حشمتش را برفراز ایوان[1][کیوان] وذروه خرگاه اطلس نهم آسمان افراخته اما چون هنوز جام آمال ازکدورات بعضی عوارض صافی نشده بود ،وکوکب اقبال از حضیض پریشانی باوج کامرانی صعود ننموده‌، چند روز[ی][2] ازارتکاب شداید ، واحتمال مقاسات چاره نبود .

حاصل‌الامر آنکه درفرصتی که حضرت‌اعلی درمیان الوس ارلات بود[3][اولاد سلطان سعید بتصور آنکه تفرقه دراسباب جمعیت حضرت‌اعلی راه یافته‌باندك کوششی مستاصل میشود، سلطان محمودمیرزا ، واابابکرمیرزا ، والغ‌بیك میرزا ، اتفاق‌نموده بعزم مقابله و محاربهٔ حضرت اعلی پیش آمدند ، چون تسویهٔ صفوف و تعبیهٔ فریقین آراسته گشت ، بعضی امرای ارلات طریق خلاف سپرده عنان‌بجانب معاندان تافتند، چون حضرت اعلی درهمه حال توکل وتولا برکرم حق‌تعالی دارد، هیچ ازآن دغدغهٔ بخاطر راه‌نداد، وبهمان معدودی که درظل رایت منصوربود حمله برسپاه مخالفان برد، وچند فرسنگ ایشانرا برداشته براند ،

بیت :

بسیار گرد معرکه پر زد همای فتح

آخر فراز رایت سلطان قرار کرد

چون‌بصولت‌دولت، وتأییدنصرت‌صورت جمعیت‌مخالفانرا ازقبیل: **تفرقوا شیعا** ، پریشان گردانید ،][4] پیوسته خبر بسمع همایون میرسید که یادگار محمد میرزا

۱ــ مج ایوان کیوان وذروهٔ .
مک : ایوان وذروهٔ .

۲ــ مج چندروزی مک : چندروز

۳ــ عبارت : [اولاد سلطان سعید بتصور آنکه تفرقه در اسباب جمعیت حضرت اعلی تفرقوا شیعاً پریشان گردانید] ، اززیادات نسخه مج میباشد و ازدیگر نسخه‌های مورد استناد محذوف است

٤ــ تااینجا اززیادات نسخه مج میباشد

در شرب مدام افتاده ، چون نرگس وبنفشه سرازخواب مستی ومخموری برنمی آرد ، وحباب وارخانه جز درسرپیاله وپیمانه ندارد ، وازغرورجوانی ، ونشاط کامرانی باموز ملك داری وسلطانی نمی‌پردازد

[۱] [لخواجه] حافظ :

حباب را چوفتد بـاد نخوت انـدر سر
کـلاه داریش انـدر سر شراب رود

همه روز از غرهٔ صباح‌تاطرهٔ رواح جزباقداح همدم نیست ، وهرشب از سیاهی شام تاسفیدی بام درشبستان او بغیر از مطرب وساقی محرم نه ، عرصهٔ ساحت درگاه وبارگاه از ضبط و حراست رقیبان ونقیبان خالی ، وحوالی دیوان و ایوان ازمحافظت وملازمت اعیان و ارکان فارغ ، و رعایا وسکنهٔ مملکت ازفساد و بیداد تراکمه عظیم مضطر و مضطرب‌اند چون ضمیر منیر حضرت اعلی بر کیفیت این احوال اطلاع یافت ، همت ونیت برا علای اعلام دین‌الهی واستخلاص مسلمانان‌ازتعرض وتعدی آن طایفهٔ یاغی باغی مرتکبان مناهی و تباهی جزم فرمود ، و عزایم پـادشاهانه برتحری مراضی حضرت خالق البرایا ودفع رزایای آن فئه ظلمه ازقاطبهٔ رعایا مقصور داشته ، متوکلاً علی‌اله نه‌باستظهارحشم وسپاه باهمان‌معدودی (چند) که درسایهٔ رایت‌ظفرپناه حاضربود(ند) ، ازنواحی میمنه وفاریاب ،

[۲][ع :] ظفرهمعنان[۳](و) ملك همرکاب
بنوعی، که فحوای کریمهٔ :

ولسلیمان الریح غدوها شهرورواحها شهر، بیان حال آمد ، ایلغارفرمود، ومانندخورشید که چون تیغ[۴]نهار ازقراب خاورببر کشد ، در روز[ی] [۵]عالمی مسخر

۱ــ مج لخواجه حافظ مک : حافظ
۲ــ مج ع مک ندارد
۳ــ مج همعنان ملك
مک : همعنان وملك
٤ــ دراصل: نهاب، والنهاب بالتشدید: الکثیرالنهب، بسیار نهب کنندهٔ تاریکی‌یاستاد گان .
۵ــ مج روزی مک : روز

گرداند، یا مثل فلك دوار که مواکب کواکب را در شبی از مطلع مشرق بمکمن مغرب رساند روان گشته، شب بیست وسیوم صفر ـ ختم بالخیر والظفر ـ[۱] (در) ظواهر هرات از درهٔ دو برادران گذشته چون[۲](در) مقابل مزار[۳] قد[و]سی پناه گازر گاه رسید توجه بروحانیت حضرت[۴] [شیخ الاسلام] خواجه [عبدالله انصاری] قدس سره نموده، نذورات [گرانمند] ونیتهای نیکو [وخصلتهای ارجمند] درخاطر[۵] [همایون قرارداده]، واستمداد همت نمود(ه)[۶]، بخیابان درآمد، ودروقتی که،

[۷][ا]خاقانی :

صبح بر آمد زکوه چون مه نخشب ز چاه
ماه برآمد بصبح چون دم ماهی ز آب
شد گهر اندر گهر صفحهٔ تیغ سحر
شد گره اندر گره حلقه درع سحاب

چون قضای الهی، وفیض صبحگاهی بباغزاغان درآمده، سکندروار با تیغهای آینه کردار، در آن ظلمات شب تار، بقصد چشمهٔ[۸] [آب] حیوة یادگار محمد میرزا مبادرت نمودند، و امیر علی جلایر، و ترکمانان[۹] [جاهل] غافل متفرق شده، هریك

۱ـ مج : والظفر ـ ظواهر. مک والظفر ـ درظواهر.
۲ـ مک چون درمقابل مج چون مقابل
۳ـ مج قدوسی مک : قدسی
٤ـ مج حضرت شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری قدس سره نموده نذورات گرانمند ونیتهای نیکو وخصلتهای ارجمند درخاطر.
مک حضرت خواجه قدس سره نموده ونذورات ونیتهای نیکو درخاطر.
٥ـ مج : همایون قرارداده
مک : این جمله را ندارد
٦ـ مک : نموده مج : نمود.
۷ـ مج لخاقانی مک خاقانی س بیت.
۸ـ مج چشمهٔ آب حیواة
مک : چشمهٔ حیواة
۹ـ مج ترکمانان جاهل غافل
مک.س : ترکمانان غافل

در گوشهٔ مست خواب ومخمور شراب افتاده بود[۱][ند، و] یاد گارمحمد میرزا ، بادوسه خدمتگار[۲][ان] پانگار[۳] در بام کوشك بنوعی در خواب غفلت رفته که گوئی تاقیامت بیدار نخواهد شد وزبان روزگار دربیان حال می‌خواند ،

[۴][لخواجه عماد فقیه] :

ترا که گفت که درباغ عیش ومسند ناز

می شبانه خور و خواب صبحگاهی کن

تا وقتی که بهادران موکب میمون سلطانی[۵] [ب]نزدیك چهل ستون رسیدند یك تن از آنجماعت واقف نگشت ،[۶][و] حضرت‌اعلی آفتاب‌وار تیغ ظفرنگاربرآورده جمعی[۷](را) فرمود تابرسریادگارمحمد[۸][میرزا] رانده اورا درخواب گرفتند ، بیچاره چون چشم خواب آلود بگشاد ، بخت خفته در خواب رفته دید ، ودولت بیدار برسر آمده ندا میکرد

[۹][مصراع] :

کافتابت برسرآمد برنمیخیزی هنوز

۱ــ مج : افتاده بودند ویادگار
مک.س : افتاده بودیادگار.
۲ــ مج : خدمتگاران . مک.س : خدمتگار.
۳ــ پانگار :زینت
٤ــ مج لخواجه عماد فقیه س:بیت.
مک : این جمله را ندارد .
٥ــ مج : سلطانی بنزدیك .
مک سلطانی نزدیك
٦ــ مج : وحضرت مک . س : حضرت
۷ــ مج : جمعی فرمود
مک : جمعی را فرمود
۸ــ مج محمد میرزا رانده
مک : محمدرانده .
۹ــ مج : مصراع . مک: کلمهٔمصراع‌ندارد.س.عبارت(مصراع؛کآفتابت...هنوز)راندارد.

هر آینه شراب دوشین ، و خواب نوشین بسا روز دولت[1] که (برسر آورده ، و) بزوال برده ، [وبسیار کوکب سعادت که بحضیض و بال آورده] ، چنانچه این دوبیت مشهور برصدق این مقال شاهد حال است :

[2][رباعیه] :

شاها ز می گـران چـه برخواهـد خاست
وزمستی بیکران چــه بر خواهـد خاست

شه مست وجهان خراب ودشمن پس وپیش
پیداست کزین میان چه بر خواهد خاست

حاصل‌الامر شاهزادهٔ مخمور[3](مهجور) را درمقابلهٔ خطاب حضرت اعلی آورده بازداشتند، حضرت‌اعلی[4][بزبان‌رفق‌ومدارا]فرمود: که ای‌برادرهم صباحت‌طلعت‌داری، وهم ملاحت فطرت ، هم نسب نامی ، وهم حسب سامی ، هم شجاعت ذاتی ، وهم شهامت جبلی اما میان ما برادران اگر بسبب ملك موروثی وطلب مقام آبای عظام مناقشه بود ، لایق آن ومناسب چنان بود ، که ترکمانان بیگانه راکه جزسفك دماء ، وسبی [5](اموال) واسراولاد، وهتك استارعیال مسلمانان شیوهٔ نمیدانند، درمملکت راه‌ندادی، وتوسل بمظاهرت ، وتعلق بمعاضدت ایشان ننمودی ،

١ــ مج . س:روزدولت که بزوال برده‌وبسیار کوکب‌سعادت که بحضیض و بال آورده‌چنانچه .
مک : روزدولت که برسر آورده وبزوال برده چنانچه

٢ــ مج : رباعیه مک : ندارد س : نظم

٣ــ مج : مخمور را درمقابلهٔ
مک . س : مخمورمهجوررا درمقابلهٔ .

٤ــ مج بزبان رفق ومدارا
مک س حضرت اعلی فرمود

٥ــ مک . س : وسبی اموال واسراولاد
مج وسبی واسراولاد
و «السبی» مایسبی ، یقال «جاء وابسبی کثیر » ، و الغالب تخصیص‌الاسر بالرجال والسبی بالنساء . من سبی یسبی سبیاً العدو : اسره

[۱][ل]عصمت ☆ :

أهل تحقیق برآنند که برنتوان خورد

از درختی که برد سایه بباغ دیگر

دراثنای این سخن بهادران ظفرقرین، ومبارزان نصرت[۲] کمین از سرقهر و کین[۳]
(تیغ) آینه آئین بر کشیده گفتند

[۴][ع :] رخنه گرملك سرافکنده به

ونهال قدصنوبرمثال اورا که راست سروی بود بر کنار جویبارملك سر کشیده
ازپا درآوردند

[۵][بیت] :

کاینست سزای روبهی کز غفلت

در بیشه شیر خواب خر گوش کند

۱ــ مج لعصمت . س : بیت.
مک : عصمت .
☆ «عصمت» : خواجه‌عصمت یاخواجه عصمت‌الله بخاری ، از بزرگ زادگان ماوراءالنهر خراسان است ، «علوم ظاهررا تکمیل کرده ، ازغایت شوخ طبعی خودرا بشعرمنسوب ساخت» ، «دیوان‌اشعارش مشهوراست... قصیدهٔ درمرثیهٔ حضرت‌صاحب قرانی سروده که مطلع آن این بیت است»

ای فلك خرگاه ویران کن که سلطان غایب است

تخت‌گو بر خاك بنشین چون سلیمان غائب است

ودرتاریخ وفات‌او گفته‌اند

تاریخ وفات خواجه عصمت هر کس که شنید گفت «تمت»

«وقبرش دربخارا درحجرهٔ اواست»
(مجالس النفائس ــ امیرعلیشیرص ۱۸۷ و ۱۲ حبیب‌السیر جزوسوم از مجلدسوم ص ۹۱. خلاصة‌الاخبار = خاتمه).
۲ــ مکین بتقدیم میم برکاف یعنی نصرت وظفرجایگاه ایشان یابتقدیم‌کاف برمیم یعنی نصرت وفیروزی درکمین وانتظارایشان
۳ــ مج وکین آینه
مک : وکین تیغ آینه
٤ــ مج ع مک : ندارد س نظم
٥ــ مج بیت مک : ندارد

[1] بیك نفس کشتی حیوة شاهزادهٔ مغرور از آسیب تند باد قهر در هم شکست ، ونوح روحش پیش از آنکه بجودی نجات و ساحل امان رسد در غرقاب فنا و گرداب بلاغوطه خورد

ودرزمان حدوث این واقعه که ازشهورشهرصفر بود، وتاریخ سال نیزاز«شهرصفر» مستفاد[2] (میشود

شد شهر صفر شهید وهم[3]«شهر صفر»

از سال شهادتش همی داد خبر)

[4] [یادگار محمد در حسن شمایل چهارده ماهی بود بنوزده سالگی رسیده که بمغرب هلاك افول نمود

بیت :

تا جهان رسم دستبرد نهاد

دستبردی چنین ندارد یاد

آنچه در تواریخ از سطوت بهرام گور منقولست که : چون خاقان چین بقصد استیصال او با لشکری چون کوه آهنین بآهنگ کین توجه نمود ، و بهرام را مواد ممانعت واسباب مدافعت اومهیا نبود ، ترك تاج کیانی وسریرخسروانی کرده ازمیان

١ـ ازاول این صفحه تا آخر کتاب نسخهٔ (س) ابتر و اوراق آن محذوف است.

٢ـ عبارت : (میشود

شد شهر صفر شهید وهم « شهر صفر »

از سال شهادتش همی داد خبر)

اززیادات نسخه مک میباشد

٣ـ شهرصفر: = سال ٨٧٥ ه

٤ـ عبارت [یادگارمحمد درحسن شمایل چهارده ماهی بود بنوزده سالگی این صولت بهادرانه گردهٔ پلنگان صحرا کباب میکرد] از زیادات نسخه مج میباشد و از دیگر نسخه‌های مورد استناد محذوف است

= ازس٨ص٣٦٣تا س٢١ص٣٦٤

مملکت کناری گرفته چنانچه هیچکس را از حال او خبری نبود ، و فرصت نگاه میداشت تاخاقان چین را ازحال او فراموش شد، واقطار و اطراف ممالك را از وجود معاند ومعارض خالی‌شمرده، ایمن ومطمئن بمعاشرت شراب ومباشرت اتراب وملاعبت لعبتان چین و معانقت دلبران زهره جبین مشغول‌می‌بود، بهرام با لشکر مریخ انتقام از گوشهٔ که هیچکس را خبر نبود بیرون تاخته، درفضای صحرای شبیخون بر سپاه خاقان زده شمل ملتئم اورا متفرق گردانید، وجمع منتظم‌اورا‌پریشان ساخته، خاقانرا بقتل رسانید وبار دیگر بجلالت[1] وافر و ابهت وافر و سطوت موفور و شوکت ظاهر متمکن گشت ، و پیش از زمان او تا بآدم و بعد از روزگار اوتا بآن دم که این فتح نامدارظهوریافته دستبرد‌بهادرانهٔ بهرام پیش‌همه کس ازسلاطین‌ایام وخواقین عالیمقام معتبر ومسلم بوده ، وهیچکس را مثل آن نصرت اتفاق نیفتاده اما از طنطنهٔ مهابت این‌فتح همایون جای‌آن هست که گوربهرام گور بلرزد، وازدبدبهٔ صلابت این‌دستبرد نادر الوقوع‌پای رستم دستان ازمقام تمکن بلغزد ، چه بهرام را درتمامی ممالك غیر ازخاقان هیچکس معاندی ومعارضی نبود ، آن تهور و مردانگی بدان دلیری نمود ، وحضرت اعلی دروقتی ازمیمته وفاریاب بعزیمت این دستبرد پای دررکاب‌کامیاب‌آورد از طرف شرقی وشمالی آن مکان تا سرحد ترکستان مردم بتبعیت اولاد سلطان سعید درمقام انتقام وعداوت بودند ، وازجانب غربی وجنوبی تا نواحی بغداد و هرمز جهت تقویت وتمشیت یادگارمحمد میرزا درمعرض معارضه و معاندت ، کسی که در چنین محلی که تصورطرفین اومحض آفت ومخالفت باشد ازین گونه جرأتی نماید ، و بدین نوع تهوری که عدیل ندارد، وهیچ متنفس را مثل‌این‌قضیه درخاطرنمیگردد، ازهیبت این سطوت مردانه زهرهٔ نهنگان دریا آب میشود ، وازسورت‌آتش این‌صولت بهادرانه گردهٔ پلنگان صحرا کباب میگردد][2]

از وقوع این حال شعلهٔ نیران قهر سلطانی در دلهای سخت اعادی چون آتش

۱ــ کذا ؛ بتکرار کلمهٔ «وافر»؟.

۲ ــتا اینجا اززیادات نسخه مج میباشد

درسنگ جای گرفت، و آثار خوف وباس ، و رعب و هراس موکب همایون در ضمایر مخالفان مانند خمار درخمرمخمر گشت، قاصدان ملك ـ که‌ازاطراف وجوانب گردن بر کشیده بودند ـ ازاستماع‌این‌احدوثه سرافکنده گشتند ، و مبارزان معارك مردی ومردانگی ـ که تیرایشان ازقبهٔ زرین خورشیدمیگذشت ، وسپرلاجوردی افلاك اززخم تیغ وسنان ایشان مشبك می گشت ـ ازحیرت این واقعه شرمنده بماندند.

[1][در آن فرصت بالتماس یکی از ارباب[2] «علم ادوار» ـ که در باب این قضیه صوتی ساخته بود ـ مؤلف را غزلی اتفاق افتاده که بعضی‌ازابیات آن اینست

لمؤلفه :

ای غبار راه تو درچشم گریان یادگار
رفتی وماند ازتودردل داغ هجران یادگار

ماند بر رخسارهای زرد تا دور ابد
برمثال سکه بر زرداغ سلطان یادگار

این بیاض چهرهٔ روز و سواد زلف شب
مانده است ازروی وموی خوبرویان‌یادگار

۱ـ عبارت : [درآن فرصت بالتماس یکی ازارباب «علم ادوار» تا ابد این شعر نامی درخراسان یادگار] اززیادات مج میباشد

۲ـ «علم الادوار» مراد مصنف علم موسیقی است که ازفروع آن «علم تألیف الالحان والاصوات» و «علم الایقاعات» میباشد، اما علم‌الادوار در اصطلاح فرهنگ اسلامی نام یکی ازفروع علم نجوم وهیئت افلاك میباشد، واطلاق آن برعلم موسیقی درجائی بنظرنرسید. مولی‌احمدبن مصطفی معروف به‌طاش‌کبری‌زاده مینویسد «علم‌الادوار والاکوار ـ والدور یطلق فی اصطلاحهم علی ثلثة مایة و ستین سنة شمسیه والکور علی مایة و عشرین سنة قمریة ، و یبحث فی العلم المذکور عن تبدل الاحوال الجاریة فی کل دورو کور وهذا من فروع علم احکام النجوم» و کتاب «علم الادوار فی‌احکام النجوم» ازتصانیف‌ابومعشر بلخی‌مشهوراست. (مفاتیح‌العلوم ـ خوارزمی ص.۲۳۵ لیدن. مفتاح السعادة و مصباح السیادة ج/۱ ـ ص ۳۲۲ و کشف الظنون ـ ج/۱ ص ۵۰).

ماند همچون صیت تیغ‌شاه دین سلطان‌حسین

تا ابد این شعر نامی در خراسان یادگار] [۱]

القصه: افواج ترا کمه که در هرات بودند هم در آن صبح شام سروری روی بهزیمت نموده بجانب قهستان روان شدند، و علی الصباح بیست و سوم شهر صفر [۲][گفت و گوی] این خبر درالسنه و افواه افتاد، و هرچند مردم بیشتر تکرار این واقعه میکردند عجیبتر می‌نمود، بلکه از[۳](غایت) ندرت واعجاب جمعی که میدیدندهم تصدیق نمی‌نمودند

زهی‌صنعت که میخواهد چنین قدرت پدیدآرد

که مردم گر چه می‌بینند هم ناید زخود باور

و«باغ زاغان» که مشحون بود بنفایس جواهروظروف فضه وذهب واسبان بدوی و زینهای مرصع وغرایب‌سلاح[۴][وسلب]، ورغایب کتب و چینی‌آلات، وعجایب طرایف وتنسوقات تمام بغارت رفت [۵][وامیرعلی جلایر که عمدهٔ استظهار ومدارعلیه‌کار وبار آن درگاه بود، چون استماع این خبر نمود بضرورت گوشهٔ گرفت، و بعد از تفحص وتجسس بقضای الهی گرفتار آمده. بوساطت برهان قاطع تیغ‌آبدار سرش وداع تن، وروحش فراق بدن‌اختیار کرد واز[٦]]جمع امرای ـ که تربیت یافته وازخاك برداشتهٔ

۱ـ تااینجا اززیادات نسخه مج میباشد

۲ـ مج [گفت و گوی]

مک این جمله را ندارد.

۳ـ مک بلکه ازغایت ندرت

مج بلکه ازندرت

٤ـ مج وسلب مک: ندارد

ﻫـ عبارت: [وامیرعلی جلایر که عمدهٔ استظهارومدار علیه‌کاروبار ... فراق بدن اختیار کرد واز] ازیادات‌نسخه مج میباشد

٦ـ تااینجا اززیادات نسخه‌مج‌میباشد

این‌خاندان بودند ـ باوجود عفوجلیل وصفح جمیل حضرت‌اعلی که دریا[1] [در]از[ای] آن قطرهٔ ، وآفتاب ذرهٔ تواند بود بعضی از خوف بدکرداری ، و بعضی از[2] (انفعال و) شرمساری [تقصیرخدمتگاری] متفرق شدند

۱ـ مج : که دریا درازای آن قطرهٔ
مک : که دریا از آن قطرهٔ
۲ـ مک : وبعضی ازانفعال وشرمساری متفرق
مج : وبعضی ازشرمساری تقصیرخدمتگاری متفرق

روضهٔ بیست و ششم[1]

درارتفاع دولت حضرت سلطانی از افق تأییدات ربانی و بر آمدن براوج[2] (سریر) جهانبانی کرت ثانی

علی‌الصباح همان روزمیمون که آفتاب این فتح همایون در صبح آن ازمشرق تأیید حضرت[3] [مهیمن] بیچون طلوع نمود ، حضرت[4] [پادشاه جمشید جاه خورشید طلعت کیوان‌منزلت معزالسلطنة والدنیاوالدین] ابوالغازی سلطان‌حسین[5] [بهادرخان خلدالله تعالی ظلال دولته وسلطنته فی کمال العدل والاحسان] آفتاب‌وار براوج سریر فرقد فرسای گردون[6] [آسای] بر آمد(ه) ، و عرصهٔ مملکت را بلمعات بارقات انوار

۱ــ در نسخه مج عنوان این فصل را «چمن دویم ازروضهٔ بیست‌وپنجم نوشته ، ودر نسخه مک عنوان آنرا: «روضهٔ بیست‌وششم» قرارداده است وچون در دیباجهٔ نسخه مج که مورد اعتماد است شمارهٔ روضه‌ها را بیست و شش نوشته و بعلاوه مندرجات این فصل باروضهٔ مستقلی مناسبت داردلذا : درتصحیح عنوان اخیر اختیارشد

۲ــ مک : براوج سریرجهانبانی
مج براوج جهانبانی

۳ــ مج : حضرت مهیمن بیچون
مک : حضرت بیچون

٤ــ مج : حضرت پادشاه جمشید جاه خورشید طلعت کیوان منزلت معزالسلطنة والدنیا والدین ابوالغازی
مک : حضرت ابوالغازی .

٥ــ مج سلطان حسین بهادر خان خلدالله تعالی ظلال دولته و ساطنته فی کمال العدل والاحسان آفتاب وار براوج .
مک : سلطان حسین آفتاب‌وار براوج .

٦ــ مج گردون آسای بر آمد وعرصه
مک گردون بر آمده وعرصه

جبین مبین ، واشراقات ساطعات نیررأی مستبین منور ساخت ، دست تقدیرنقود سعود انجم از بهر نثار بر اطباق لاجوردی افلاك ریخت ، هندوی پاسبان کیوان بچاوشی درگاه همایونش جوزاصفت کمرخدمت برمیان‌بست مشتری برفرازمنبر[1][عالی‌منظر] گردون بتکرار خطبه[2][موشح] بالقاب میمون قیام نمود بهرام شدید الانتقام حسام خون آشام[3]:[قصد] ضرب اعناق دشمنان دولتش از نیام بر کشید آفتاب عالمتاب مجمرهٔ گر[4](دون) [آن] مجلس بهشت آیین گشت زهره زهرا بدف کشی مطربان بزم طرب ونواسازان محفل عشرتش مبادرت نمود عطارد بنوك قلم بلاغت رقم‌تهنیت نامهٔ این جلوس مبارك بربیاض صفحات ایام نگاشت . قمرسریع‌السیربانتشاراین خبر فرخنده اثرچون‌پیکان نامه‌بر ورسولان مژده‌آور، در[5]دوادوافتاد . وعالم‌را ازسر آیینی. وسلطنت را ازنوترتیبی ، وآشوب حوادث را تسکینی پیدا آمد

[6][بیت] :

ز بـأس تیغ نیلـوفـر مثـالش
ز سوسن مـرتفع شد ده زبـانی
بـدور دولتش هـرگـز نیابـی
بجز در رطـل بـاده دلگرانـی

۱ــ مج برفراز منبرعالی منظر گردون
مک : برفراز منبر گردون
۲ــ مج خطبه موشح بالقاب
مک : خطبه بالقاب.
۳ــ مج : آشام بقصد ضرب .
مک : آشام بضرب
٤ــ مج : مجمرهٔ گر آن مجلس ؟
مک : مجمرهٔ گردون مجلس . ؟
٥ــ دوادو :دویدن بهرطرف ازپی هم ــ فرهنگ آنندراج.
٦ــ مج : بیت . مک . پا این کلمه را ندارد .

عجب نبود که از دیوان لطفش
ستاند گرگ مرسوم شبانی

و حضرت اعلی بحکم : **رفع الامر و اصفه ، و حصد الزرع زارعه** ، پرتو التفات بر اتمام مصالح سلطنت ، و انتظام امور مملکت انداخت ، و ابواب مرحمت و عاطفت بر چهرهٔ حال ستم رسیده گان بوادی تعب ، و محنت کشیدگان بیابان کرب مفتوح ساخت ، جراحات جارحات روزگار گذشته را بمرهم مراحم تشفی نمود ، واسقام دهر پر آلام را بمفرح معدلت ـ که مفرج ازشدت ملال و ملام ایام است ـ مداوی فرمود .

[۱][لمولانا مجیر الدین البیلقانی]☆ :

لب چو خاتم پرشکرخند است عالم را ازآنك
خاتم گم گشته با دست سلیمان آمد است
نیم شب خیز(ان) دولت جوی را اندر مشام
بوی اقبال از دم صبح درخشان آمد است
چشم روشن گشته‌اند الحق عزیزان جهان
زین نسیم خوش که از یوسف بکنعان آمداست

[۲][پس] چون برضمیر آفتاب تأثیر عکس پذیر گشته بود ، که بعضی رعایا که ازتکلیفات[۳][و] مطالبات‌ایام گذشته مضطرشده بودندعظیم خایف‌اند،وحال استقبال‌را

۱ـ مج : [لمولانا مجیرالدین البیلقانی]
مک این عبارت را ندارد .
☆ مجیرالدین بیلقانی : از نامداران شعراء ایران و از معاصرین : ظهیر الدین فاریابی ، شرف‌الدین شفروه وقوامی مطرزی است، دردرباراتابك‌ایلدگزمقامی ارجمندداشت، قصیدهٔ مصنوعی درمدح‌قزل‌ارسلان‌سروده است ، و بیلقان‌ازاعمال آذربایجان درجوار قراباغ است. (تذکره دولتشاه‌سمرقندی ص۱۱۵ ـــ ص۱۱۷ هفت اقلم- ورق‌ص۵۲٤)
۲ـ مج : پس چون برضمیر.
مک چون برضمیر.
۳ـ مج : ومطالبات .
مک : مطالبات

برزمان ماضی قیاس میکنند ، جهت دفع تردد ورفع توهم ایشان دراشاعت آثارمعدلت و افاضت انوار مرحمت مبالغه فرمود[1] ، [و] روزدیگر اول صباح که خسرو جهانگیر خاوری[2] [برفر]از سر[یر-گر] د[ون] برآمده، وساحت گیتی را بضیاء تاج وهاج خود منور گردانید ، حضرت سلطانی آفتاب مثال براوج مسند آسمان جلال بارداده جناب اقضی القضاتی مولانا قطب الدین احمد[3] [الامامی] ، و مولانا کمال الدین شیخ حسین[4] [طاب مرقدهما] را احضارفرمود، وبرزبان معجزبیان‌راند که این نوبت انوارتوفیقات ربانی برپیشگاه ضمیر ماتافته وهمگی نیت وجملگی امنیت برآن قرار یافته که‌کافهٔ رعایا که ودایع حضرت واهب العطایااند درمهادآسایش و آرامش مرفه‌الحال باشند، وبسبب حوالات ومقاسمات وتحمیلات وعوارضات زحمتی[5] [بکس] نرسد و همکنان درظل‌ظلیل عاطفت وحصن‌حصین[6] (رحمت) ورافت مافارغ‌البال، ومنتظم‌احوال روزگار گذرانند ، عجالة الوقت حکم فرمودیم که تامدت دو سال در بلده و بلوکات و قصبات وولایات وجوه خارجی ونام‌بردار- که بیشترآزار ودماررعیت ازسبب آنست - نطلبند، و اصلاً بدین جهات حوالتی ننمایند . و حکم شد: که جناب اقضی القضاتی با آنکه هرگز معهود نبود که با مثال این مهمات مأمور گردد باتفاق مولانا شیخ حسین منادی‌گرهمراه داشته گردشهر برآیند،ودربازارهاومحلات‌بانتشاراین‌بشارت خلایق‌را

۱ــ مج : وروزدیگر.مك:روزدیگر.

۲ــ مج : خاوری برفراز سریر گردون برآمده
مک : خاوری ازسر گرد دیر آمده.

۳ــ مج احمدالامامی ومولانا
مک : احمدومولانا

٤ــ مج طاب مرقدهما
مک : این‌جمله را ندارد .

٥ــ مج زحمتی بکس نرسد
مک : زحمتی نرسد

٦ــ مک : رحمت
مج این کلمه را ندارد

ترفیه و تأمین نمایند، وایشان حسب‌الحکم بقیام این امر اقدام نمودند، وسکنه ومتوطنهٔ بلادودیارازاستماع این اخبارمسرت آثارغلغلهٔ شادمانی وزمزمهٔ دعای[1](دولت)[حضرت] خلافت‌مکانی[2] بذورهٔ (ایوان) [آسمان] وقبهٔ کیوان رسانیدند، وصباح پنجشنبه که تقدیم زیارت[3] مزار قدوسی پناه گازر گاه دستور معهود است ، رکاب ظفر انتساب بطواف آن مقام کعبه احترام تجشم فرمود ، و از سر نیاز روی اخلاص برتراب افاضت مآب آن آستان کروبی آشیان مالید ،

عارفی[4](هروی) :

عـارفی برخاك راهـت چهره سود و سود کرد
دیگران[5] بر(زر) زیان کردند واوبرخاك سود

وبعدازاقامت شرایط ومراسم زیارت واستفاضه واستمدادهمت،مولانا[6][کمال‌الدین] شیخ حسین را ـ که بامرجلیل‌الحساب[7] احتساب(انتساب) داشت ـ نزدیك موقف همایون

۱ــ مج : دعای حضرت‌خلافت
مک : دعای دولت‌خلافت .
پا : وزمزمهٔ دولت ودعای خلافت مکانی
۲ــ مج : بذروهٔ آسمان وقبهٔ
مک : بذروهٔ ایوان وقبهٔ
۳ــ مج : مزار قدوس‌پناه
پا مک : مزارقدسی‌پناه .
٤ــ مک : عارفی هروی
مج : عارفی
پا : این عنوان را ندارد
٥ــ مک دیگران برزیان .
مج : دیگران برزرزیان .
٦ــ مج : مولانا کمال الدین شیخ حسین
مك پا : مولاناشیخ حسین.
۷ــ مک : احتساب انتساب داشت
پا بامرجلیل الحساب انتساب داشت .
مج : احتساب داشت .

طلبیده امرعالی ارزانی رفت که بلدهٔ هراترا بدستور زمان سلطان سعید ضبط نماید، وفرمود که اگر برنفس[۱] همایون (ما) یایکی ازفرزندان [و برادران] از حدود شرعیه امری متوجه گردد باید که بهیچ وجه اهمال وتأخیرنرود .

[۲][مصراع] :

که آفتهاست درتأخیر وانجامش پشیمانی

ودرهمهٔ احوال وظایف امداد و اعانت مامتعاقب خواهد بود . و اگر از خدمت مولوی خلاف این معنی[۳] بصدور رسد یقین که مواقق خاطر اشرف نخواهد بود ،[۴][و] ازاظهار این اطوارپسندیده معالم دین ودولت و معاقد ملك وملت ــ که ازحلیهٔ نظام[۵] و سرانجام عاری و عاطل مانده بود ــ ملتئم و منتظم گشت و مجاری امور و مناظم مصالح جمهور رونق تمام گرفت . وشرایع دین احمدی ، وشعائر ملت محمدی تمشیت وتقویت لا کلام یافت

[۶][وحیدالدین] انوری:

محتاج بود ملك به پیرایهٔ چنین

آخر مراد ملك روا کرد روزگار

۱ــ مج بدستور زمان سلطان سعید ضبط نماید وفرمود که اگر برنفس همایون یایکی از فرزندان وبرادران ازحدود.

مک : بدستورزمان‌خاقان‌شهید ضبط نماید وفرمود که اگر برنفس‌همایون ما یایکی از فرزندان از حدود

۲ــ مج : مصراع . مک : ندارد . پا این کلمه را ندارد

۳ــ مج مک : این معنی بصدور رسد یقین که موافق .

پا این معنی بظهورانجامد یقین باشد که موافق .

٤ــ مج : نخواهد بود وازاظهار .

مک . پا نخواهد بود ، ازاظهار

٥ــ مج . مک : حلیهٔ نظام وسرانجام .

پا : حلیهٔ نظم وسرنجام

٦ــ مج : وحیدالدین انوری .

مک : انوری .

پا : این جمله را ندارد

هر شادی که فتنه زما فوت کرده بود
آنرا ببیك لطیفه قضا کرد روزگار

[1]لب غنچهٔ امل از نشاط [چون دهان گل] بخنده درآمد، وچهرهٔ شاهد[2][امانی] از فرح مانند خورشید درخشان برافروخت نهال آمال مرتقیان معارج دین اسلام ازسدرة المنتهی در گذشت و رایت[3]اقبال مقتدیان مناهج شریعت نبوی علیه الصلواة بذورهٔ :[4]ومامناالاله مقام، سر کشید،لاجرم رعایاوبرایا چنان بزراعت وعمارت مشغول ومشعوف گشتند ،[5](که) ازمرغزار وسنگستان هیچ جا[6](نماند) که مزرعه و باغستان نگشت[7] [و در تمام بوادی و صحراوات هرچند مواضع یابس و اراضی موات بود ازاحداث انهارواجرای قنوات احیا یافت .] ازجمله آنکه ازخطهٔ مرغاب تامروشاهجان قریب بسی فرسخ صحرای موات فاصله بود ،[8]و از سرخس تامرو بیست و پنج فرسخ

۱ــ مج : لب غنچهٔ امل از نشاط چون دهان گل بخنده
پا روزگار لب غنچهٔ امل از نشاط چون دهان گل بخنده
مک : لب غنچهٔ امل از نشاط بخنده

۲ــ مک : وچهرهٔ شاهد ازفرح
پا مج وچهرهٔ شاهد امانی از فرح

۳ــ مج مک : ورایت اقبال مقتدیان .
پا ورایت مقتدیان

٤ــ مج مك ومنا الالهمقام .
پا : وما منا الاله مقام معلوم .

٥ــ مج مشعوف گشتند ، ازمرغزار
پا مک : مشعوف گشتند که ازمرغزار.

٦ــ مج هیچ جا که مزرعه
پا مک : هیچ جا نماند که مزرعه

۷ــ عبارت : [ودرتمام بوادی و صحراوات ... قنوات احیا یافت] از زیادات نسختان مج. وپا میباشد وازمک محذوف است .

۸ــ مج مک وازسرخس تامرو بیست وپنج فرسخ دیگر درین ایام .
پا : وازمرو تاسرخس بیست وپنج فرسخ صحرای موات دیگر درین ایام .

دیگر ، درین ایام همایون[1][آن فواصل] تمام مزروع ومعمور گشته (بود) ، [چنانکه بیکدیگر متصل شده]

[2][و] دربیان این حال رباعیهٔ مؤلف را اتفاق افتاده

[3][رباعیه] :

ای[4] خاك زجویبار عدلت سیرآب

باران ز کفت جودچوباران زسحاب

در دور تو هر چند بجویند بملك

جز خانهٔ دشمنت نیابند خراب

[5][وصلی‌اله علی حبیبه محمد واله و اصحابه وعترته الطیبین الطاهرین و سلم تسلیماً کثیراً کثیرا] .

پایان بخش دوم

انجام

۱ـ مج : درین ایام همایون آن فواصل تمام مزروع و معمور گشته چنانکه بیکدیگر متصل شده
مک درین ایام همایون تمام مزروع گشته بود
پا درین‌ایام همایون فواصل تمام مزروغ ومعمور گشته چنانکه بیکدیگرمتصل شده

۲ـ مج پا ودربیان
مک : دربیان .

۳ـ مج : رباعیه
مک پا این‌کلمه را ندارد

٤ـ مج مک : ای خاك زجویبار.
پا ای ملك زجویبار

۵ـ عبارت [و صلی‌اله علی حبیبه محمد واله .... و سلم تسلیماًکثیراًکثیرا] از زیادات نسخه مج است واز نسختان مک وپا محذوف است

۱ـ پایان نسخه مک :

«تمت الکتاب بعون الملك الوهاب فی شهور سنه ۹۸۱»

۲ـ پایان نسخه پا

«در تاریخ ۲۷ شهر رجب سنه ۹۹٤ با تمام انجامید»

۳ـ پایان نسخه مج :

«قد وقع الفراغ علی ید العبد الضعیف النحیف الراجی الی رحمة اله عبدالحی بن حبیب الله تاسع ذی الحجة سنة تسع و تسعین و تسعمایة تم»

٤ـ پایان نسخه س :

نسخه س تا آخر جمله «خواب خر گوش کند» سطر ۱۱ از ص ۳٦۲ بیشتر ندارد و بقیه اوراق آن تا آخر کتاب سقط شده است

٥ـ پایان نسخه مد:

نسخه مد فقط شامل پنج روضه است = از آغاز کتاب تا پایان روضه پنجم.

پایان

فائت و مستدرکات حواشی

ص ۱ س ۱۲ ، ابن حسام : مولانا جمال‌الدین محمدبن‌حسام ازجمله‌دانشمندان و افاضل مدرسه هرات بوده ، و در عصر ملك شمس‌الدین محمد کرت پسر ملك غیاث‌الدین کرت‌میزیسته، وعلاوه برمقام‌فضل ودانش درشعروشاعری وسرودن اشعار بدوزبان فارسی وتازی نیزیدی داشته است

ازجمله قطعهٔ بزبان‌عربی درتاریخ جلوس ملك شمس‌الدین محمد کرت گفته که درمتن مذکور است

ابن‌حسام‌درسال ۷۳۷ هـ درهرات وفات‌یافت.

و درعهد سلطنت ابوالغازی سلطان حسین میرزا بایقرا در شهر هرات شاعری دیگر بنام جمال الدین محمد بن حسام مشهور بابن حسام میزیسته ، و اشعار و قصاید او اغلب در مدایح ائمه اطهار و خاندان رسالت بوده‌است. مخصوصاً اشعاروقصایدبسیاری‌درمدح‌ومناقب‌حضرت‌امیرالمؤمنین علی ع سروده است و از جمله مدایح او مثنوی است بر وزن ومنوال شاهنامه فردوسی درمدح وثناء وذکرشجاعت حضرت امیرالمؤمنین‌علی‌ابن ابی‌طالب ع موسوم به «خاورنامه»

وفات‌این‌ابن‌حسام مذکوردرماه‌ربیع‌الثانی سال ۸۹۳ هـ . درقصبهٔ «خوسف» ازشهرستان قهستان اتفاق افتاده است

(خلاصة‌الاخبارفی بیان احوال الاخیار ـ نسخه مخطوطه کتابخانه ملی ملك حبیب السیر جزءِ سوم ازمجلد سوم ص۳۳۶. عرفات العاشقین ـ اوحدی بلیانی ـ نسخه مخطوطه کتابخانه ملی ملك)

ص ٤ س ۱۲ ، اثیراومانی اثیرالدین عبداله اومانی ازصنادید شعراءِ ایران واز معاصرین کمال اسمعیل بوده است ، وی علاوه برمقام شاعری دانشمندی فاضل ودرعلوم فاسفه وحکمت و طبیعیات شاگرد خواجه نصیرالدین طوسی بوده است. و«اومان» که بدان منسوب میباشد نام قریه‌ایست ازقراءِ همدان وفات او درسال ٦۸٦ اتفاق شده است .

(تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی ص۱۷۲ لیدن مجمع‌الفصحاء هدایت ج۱ ص ۱۰۵ ـ ۱۰٦ ، فرهنگ آنندراج کلمه اومان)

ص ٦ س ۱۲ ، بلدة «کش» «بالفتح ثم التشدید قریة علی ثلثة فراسخ من جرجان علی جبل وقال ابوالفضل المقدسی :

الکشی منسوب الی موضع بماوراءِالنهر.... و کش قریة من قری اصفهان و (کسف) بسین مهملة قریة من نواحی الصغد» (معجم البلدان ـ یاقوت حموی ج/٤ ـ ص ۲۲۷ ـ ص ۲۷٦ مراصد الاطلاع ـ ص ۵۰۰ ج/۲ نزهة القلوب ص ۲٦۱)

ص ۸- س ٤ ـ سربداران : سلسلهٔ پادشاهان«سربداران»مدت تقریباً نیم‌قرن ـ یکی ازنواحی‌مهمه خراسان اعنی «سبزوار» و توابع آنرا درتحت سیطرهٔ خود قرار داده بودند و در این مدت دوازده تن از آن سلسله برارِیکه فرمانروائی تکیه زدند بدین تفصیل

۱ـ عبدالرزاق بن فضل‌اله بیهقی	۷۳۷ هـ
۲ـ وجیه‌الدین مسعود ابن فضل‌اله	۷۳۸ »
۳ـ آی تیمورمحمد	۷٤٤ »
٤ـ اسفندیار	۷٤٦ »
۵ـ فضل‌اله	۷٤۷ »
٦ـ شمس‌الدین‌علی	۷٤۸ »

۷ ـ یحیی بن کراب	۷۵۳ هـ
۸ ـ ظهرالدین	۷۵۷ »
۹ ـ پهلوان حیدرقصاب	۷۶۰ »
۱۰ـ لطف‌اله	۷۶۰ »
۱۱ـ خواجه‌حسن دامغانی	۷۶۱ »
۱۲ـ خواجه علی المؤید	۷۶۶ »

فرمانروایان این سلسله از معتقدین و متعصبین پر حرارت شیعه اثنا عشری بوده‌اند ، در حالیکه در نیشابور ، طوس و هرات مذهب سنت و جماعت رواج داشته است ، مع الوصف خواجه علی مؤید آخرین پادشاه این سلسله پس ازفتح بسطام وفرهاد جرد نیشابوررا نیزفتح کرده وضمیمهٔ ملك و قلمرو فرمانروائی خود گردانید ، ولی پادشاهان کرت آن شهر را درماه شعبان ۷۷۷هـ. مجدداً بتصرف‌خویش درآورده وضمیمهٔ قلمروحکومت خود ساختند .

جهانگرد معروف ابن بطوطه در نیمه دوم سدهٔ هشتم هجری درعهد سلطنت آل کرت و دراثناءِ کشمکشها وجنگهای آن فرقه با ملوك کرت بخراسان رسیده ودرشهرطوس شاهد و ناظر قیام سربداران و تصرف شهر طوس ، نیشابور و سرخس بدست آنـان بوده مینویسد : « سربداران می‌خواستندبرسراسرخاك‌خراسان‌دست‌یافته‌وحکومت خودرادرآن‌سرزمین بزرگ مستقرسازند ، ومذهب «رفض» ـ تشیع ـ را درتمامی بلاد خراسان اشاعه وتعمیم دهند ومذهب سنت وجماعت راواز آندیار براندازند ، وپس از چند نبرد خونین که باملك معزالدین حسین کرت کردند اگرچه بمقصود خویش کـه تسخیر هرات بـود توفیق نیافتند امـا علی العجاله شهرهای : اسفراین ، نیشابور ، طوس و مشهد الرضا را از ید عمال دولت کرت خارج ساخته وبر کشور کوچك‌ومنطقه‌نفوذخویش‌اعنی‌بلوك‌بیهق وسبزواراافزودند.

پس از تسخیر شهرطوس و مشهد الرضا یکی از شیوخ و پیشوایان متصوفه بنام شیخ‌حسن درمشهدالرضا اقامت‌داشت ومردی‌پارسا وپرهیز گار بود اونیز با گروه سربداران همدست و همداستان گردیده وباپیروان خود بیاری‌ایشان شتافت و سربداران منصب «خلافت»را باوتفویض نموده ومشهد الرضا را «دارالخلافه» اعلام نمودند.

میگوید:«... وعزمواعلی‌ان‌یجعلوامذهب‌الرفض کلمة واحدةرافضیة بخراسان ... و کان بمشهد طوس شیخ من الرافضه یسمی بحسن و هو عندهم من الصلحاء فوافقهم علی ان یجعلوا مذهب الـرفض کلمةً واحـدة رافضیة بارض‌خراسان وسموه بالخلیفة وامرهم‌بالعدل فاظهروه وتغلبوا علی‌نیسابور وسرخس ...»

(تحفة النظار فـی غـرائب الامصار و عجایب الاسفار) = رحلـهٔ ابن بطوطه ـ ص ۲۹٤

حافظ ابرو مینویسد «سربداران از شیعیان متعصب بوده‌اند واغلب‌بتظاهرات مذهبی قیام میکردند، درزمان خواجه علی مؤید آخرین فرمانروای این طایفه در شهر سبزوار اسبی را میآراسته و با کوکبهٔ عظیم وحشمت‌وشکوه وافرآنرا در کوچه وبازارهای‌شهرمیگردانیدندومیگفتند این‌اسب‌برای‌سواری حضرت امام زمان علیه‌السلام است، که عنقریب ظهور خواهد کرد. وازطرفی دشمنان‌سرسخت سربداران سلسلهٔ ملوك کرت بوده که سنی حنفی بوده‌اند (زبدة التواریخ بایسنقری ـ حافظ ابرو)

نخستین‌شورشی که موجب‌پیدایش سلسلهٔ سربداران گردید درماه شعبان سال ۷۳۷ هـ . در شهر سبزوار اتفاق افتاد ، بدین معنی که پیروان ومریدان شیخ‌حسین جوری شوریده وپرچم‌طغیان‌را برافراشته‌میگفتند که: «جمعی مفسدان استیلا یافته‌برخلایق ستم می کنند ، اگر توفیق

یابیم دفع ظلم و ظالمان نمائیم ، و الا سر خود بردار بینیم » بدین سبب ایشان را «سربدار» لقب شد (روضات الجنات ـ اسفزاری ص ۸ ج ۲)

پیدایش وظهور سربداران وقیام دولت آل کرت درخراسان هردو ازجمله مظاهرخود نمائی روح ملیت و ازجنبشهای استقلال طلبی ایرانیان است که اززمان انهدام دولت ساسانیان و آغاز غزوات وغارات قبائل صحراء درخاك ایران برای محو نفوذسیاسی وجنگی واجتماعی بیگانگان درصحنهٔ اجتماع ایران بروز و ظهور میکرده است ، اما افسوس که بسیاری ازین جنبشهای مقدس را دشمنان بوسیله عوامل و ایادی خویش بنفع خود سوق داده و بجهات مصالح خویش هدایت میکرده‌اند . و سرانجام آن جنبشها یانتیجهٔ معکوس میداده ومصائب وبدبختیهای دیگری ببار آورده، ویالااقل بلااثر میگردیده است

دولت ایلخانی مغولان که مانند بیماری مهلك سرطان چنگالهای خون آشام خودرا درپیکر اجتماع فرسوده ورنجدیدهٔ ایرانی فروبرده بودند از اقتدار روز افزون جنگی و نفوذ سیاسی پادشاهان لایق و مدبر خردمند دودمان کرت اندیشناك بود ، وپس ازقیام سربداران بی‌درنگ در دستگاه آنان نفوذ کرده ، ونیروی جنگی شگرف وجوان آن فرقه را برای خورد کردن کرتها بسیج کرده ، وازطرف دیگر کرتها را نیزبرای نابودساختن سربداران آماده ساخت ، در حالیکه حقیقتاً سربداران تحت ستار اصول تصوف وعرفان وعنوان «دفع ظلم و ظالمان» مقصدی جز مبارزه با دستگاه جنگی مغولان ومحونفوذ جنگی وسیاسی آن وحشیان آدم خوارنداشته‌اند.

ایلخان مخصوصاً از اختلاف مذهبی سربداران و کرتها از حیث تشیع و تسنن استفاده کرده بوسیله تبلیغات شدید چنان دشمنی میانه این دودولت کوچك خراسانی ودونیروی جوان شگرف ملی ایرانی ایجادنمودند

که حتی پس از مرگ سلطان ابوسعید و انقراض دولت ایلخان در ایران نیز این دشمنی وجودداشته است

عبدالرزاق سمرقندی درشرح احوال شیخ خلیفه پیرومقتدای شیخ حسن جوری و بدایت احوال سربداران میگوید «علماء سبزوار فتوی بقتل شیخ خلیفه نوشته وهمگی آنرا مهر کرده صورة حکم را به نزد سلطان ابوسعید بردند، و عرضه داشتها پیش سلطان ابوسعید فرستادند سلطان فرمود که من متعرض درویشان نمیشوم»

افسوس که در آنعصر علماء دین وپیشوایان علم الیقین بدون توجه بوظائف اصلی و شرعی خود آلت اجرای حوادث شوم سیاسی بیگانگان گردیده وسجادهٔ قدس وورع خویشتن را درمعرض هبوب عواصف وزوبعات فتنه و آشوب و دوئیت ونفاقی که خود کور کورانه بجهات مصالح مغولان بوجودآورده بودند گسترانیده وبرادرانی را که رشته‌های محکم و استوار دین، میهن، نژاد، تاریخ آنانرا بهمدیگر می‌پیوست بجان یکدیگر انداخته کشتاربیرحمانه‌آن مردم‌را خدمت‌بخلق وعبادت‌خالق می‌پنداشتند.

چنانکه در زمان سلطنت ملك غیاث‌الدین کرت فقهای مدرسه نظامیه‌هرات ونیشابورفتوی دادند که قلع وقمع طایفهٔ سربداران که مبتدع هستند بنابر اصول مذهب اسلام واجب است ؟؟؟ و پس از صدور این فتوی جنگهای‌خونینی میانه سپاهیان کرت ولشکریان‌سربداران بوقوع‌پیوست.

جنگ کرتها با سربداران در زاوه

بزرگترین نبردی که میان دونیروی سربداران و کرتها رخ‌داده جنگی است که درتاریخ سیزدهم ماه صفرسال ٧٣٤ میانه لشکریان امیر وجیه‌الدین مسعود وملك‌معزالدین حسین کرت درروستای‌زاوه درنزدیکی هرات اتفاق‌افتاده است، درین جنگ امیروجیه‌الدین مسعود با ده هزارتن از پهلوانان و دلیران کارزار دیده خراسانی‌بعزم تسخیر دارالسلطنه هرات

رهسپار گردید ، ملك معزالدین حسین کرت نیز بالشکری انبوه ازمردان شمشیرزن خراسان باستقبال اوشتافت، و در روستای زاوه نبرد سختی میانه دو گروه رخ داده ، و عـاقبت نسیم فتح و پیروزی بـر پرچم سربداران وزیدن گرفت .

اما در آن میانه شیخ حسن جوری کشته شد، و امیروجیه الدین مسعود پس از آنکه پیروز گردیده بود با سپاه سربـداران منهزماً بطرف دارالملك خود سبزوار عطف عنان نموده ، و ملك معزالدین حسین کرت پس از آنکه شکست خورده بود پرچم پیروزی وظفررابرافراشته‌وفاتحانه دشمن‌را تعقیب کرد ، وبسیاری ازدلیران سربداران‌را کشته واسیر گرفت. یکی از سرایندگان مطلع درین باره اشاره بـه هدف اصلی سربداران وسرانجام شوم این جنگ کرده گفته است

گـر خسرو کرت بردلیران نزدی

وزتیغ یـلی گـردن شیران نـزدی

از بیم سنـان سربـداران تـا حشر

یك ترك د گرخیمه بـایران نزدی

(زبدةالتواریخ بایسنقری ـ ذیل جامع التواریخ ـ جغرافی: حافظ ابرو، نسخه‌های مخطوطه کتابخانه‌ملی‌ملك.مطلع‌السعدین‌ومجمع‌البحرین عبدالرزاق سمرقندی ، مخطوطه کتابخانه ملی ملك تحفة النظارفی‌غرایب الامصار و عجائب الاسفار = رحله ابن بطوطه ، ج/۱ ص ۲۰۱ ، ص ۲۲۲ وص ۲٤۸ تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی ص ۲۷۷ ـ ۲۸۸لیدن)

ص ۱۲ــ س ٥ ، امیر ابن یمین :

امیر محمود بن امیر یمین الدین طغرائی یـکی از مشاهیر شعراء ایران بوده ودردربارسربداران میزیسته است ، تادرسال ۷٤۳هـ که جنگ زاوه اتفاق افتاد ، پس ازکشته شدن شیخ حسن جـوری و هـزیمت سپاه

سربداران ابن یمین بردست لشکریان ملك معزالدین حسین کرت اسیر شد ، اما دیری نگذشت که وی در نزد پادشاه کرت مقام لایقی را احراز نموده، ومورد تحسین و احترام او قرار گرفته،ودرجرگه‌شعراءدربارهرات منخرط ومنسلك گردید

دیوان ابن یمین در ضمن سایر اثاثیهٔ او در جنگ زاوه بغارة رفته و مفقود گردید، و درقصیدهٔ که برای ملك معزالدین فرستاده بواقعه ازمیان رفتن دیوان اشعارخود اشاره کرده‌است .

حافظ ابرومینویسد : [امیرفخرالدین محمود بن الامیرالفریوندی المستوفی در آن واقعه[۱] در لشکر امیر مسعود بوده است ، او را لشکریان هرات گرفته پیش ملك معزالدین آوردند ، ملك او را بتربیت و عنایت مخصوص گردانید. واوقصیدهٔ درمدح ملك‌معزالدین بعرض‌رسانید، وصورت این واقعه را در خطبهٔ دیوان[۲] بدین عبارت آورده است که : آنچه جمع گشته بود از گفته های خود درسفر وحضرباخود همی داشتم، و اگرسخنی گفته میشد بر آن می‌نگاشتم ، نـا گاه از قضای آسمانی و تقدیـر یزدانی درمحاربهٔ که شیخ‌الاسلام سلطان‌اولیاءالله العظام مرشدالسالکین الی‌الثواب منقذالهالکین من العقبات شیخ حسن جوری، وسلطان الاسلام شهنشاه هفت اقلیم المؤید من السماءِ المظفر عـلی الاعداء وجیه الحق والدین مسعود را بـا لشکر هرات در ولایت خـواف بحدود زاوه در سیزدهم صفر سنه ثلث واربعین وسبعمایه واقع شد .

بیت :

بچنگال غـارتـکـران اوفتاد
وزان پس کسی زونشانی‌نداد

۱ـ حافظ ابرواین‌مطلب رادرضمن‌شرح وقایع جنگ زاوه نوشته‌ومقصوداز« آن واقعه» جنگ مزبور است

۲ـ مقصود دیوان جدیدی است ازابن یمین که دردست حافظ ابرو بوده .

ودرشرح تأسف وتلهف آن قطعهٔ گفته شد ، وهی هذه :

گر بدستان بستد از دستم فلك ديوان من
شکر ایزد آنکه اومیساخت دیوان بامن است
ور ربود ازمن زمانه سلك در شاهوار
زان چوغم دارم که طبع گوهر افشان بامن است
ورز شاخ گلبن فضلم گلی بر بود باد
گلشن پرلاله ونسرين وريحان بامن است
ورتهی شد يك صدف از لؤلؤ لالا مرا
پرز گوهر خواطری چون بحر عمان بامن است
قطرهٔ چند ازرشاش کلکم ار گم شد چوشد
خاطر فياض همچون ابر نيسان با من است
آب شعر عذب من چون خاك اگر برباد شد
سهل باشد چشمه سار آب حیوان بامن است
ورچه آمد دل بدرد از گشتن ديوان تلف
ليك ازدردش نینديشم چودرمان بامن است
ور ثنای شاه عالم همچو صيت عدل و داد
منتشر شد درجهان طبع ثناخوان بامن است
گر چه ديوان دگر ترتيب دانم کرد ليك
حاصل عمرم هبا شد انده آن با من است
بيعنايت گربود گردون دون بامن چه باك
چون عنايتهای شاهنشاه ايران با من است
خسرو ايران معزالدين که گويد قدر او
کز جلالت آنچه میگنجد درامکان بامن است

معظم چاکر نوازیها که اندر کل حال
شهریار عدل را ازجمله ایران با من است
این بود کز لطف او گوید مرا آزادهٔ
شادباش ابن یمین کاجزای دیوان بامن است
عمر شه درکامرانی تا ابد باد و بود
وردمن چاکردعای شاه تاجان بامن است]
(نقل از کتاب «جغرافی» حافظ ابرو ورق ۲۹۵ ـ ۲۹٤)

صفحه ۱۹- س ٤ ، یوسف اهل :

یوسف اهل : جلال الدین یوسف بن شمس الدین محمد بن شهاب الدین عبداله جامی ، از فضلا و دانشمندان عصر شاهرخی و از ادبا ، شعرا ونویسندگان زبردست ونامی خراسان وازدبیران دربارسلطان شاهرخ‌میرزا بوده ودر شهر «تربت جام» اقامت داشته است ، از آثار او مجموعهٔ منشآتی مشتمل بر آثار قلمی و نامه ها و فرمانها و احکام ملوك ، امراء ، وزراء ، شاهزادگان ، فقها ، اقطاب ، شعرا ونویسندگان نامی و زبردست که با او معاصر یاقریب العصربوده‌اند موجود است

وی اغلب آن اسنادرا از آرشیودولتی هرات که در اختیار داشته جمع آوری و تدوین نموده است این مجموعهٔ نفیس را در حوالی سال ۸٤۵ هـ . بنام سلطان شاهرخ میرزا تدوین وتألیف ، وآنرا به خواجه غیاث الدین بن خواجه رشیدالدین وزیرسلطان شاهرخ میرزا تقدیم، ودر دیباچه آن باین معنی تصریح نموده، وبه همین‌مناسبت این مجموعه را به «فرائد غیاثی» موسوم گردانیده است

یوسف اهل تحصیلات خودرا درشهر «تربت جام» ـ که در آن عهد یکی ازمراکزمهمه علم ، عرفان ، ادب وشعرخراسان بوده باتمام رسانیده واز مولانا جلال الدین قاینی ـ که درآنعصر ازبزرگان علما عرفا و مفتیان

خراسان وجام بوده ـ باخذ اجازه فارغ‌التحصیلی نائل گردیده ، ومتن آنرا عیناً درمجموعه «فرائد غیاثی» مذکورنقل کرده است

وچون این اجازه نامه یك سندقطعی است ازعظمت حوزهٔ علمیهٔ «تربت جام» ـ که یکی ازمراکز مهمهٔ ادبی وعلمی خراسان بوده ـ ونشانه‌ایست که آن‌سرزمین مقدس در آن روزگار معموروآبادان ومشحون ازعلماء ، عرفا، مشایخ ، شعراء ، نویسندگان ، هنرمندان ، مدارس ، کتابخانه‌ها ، لنگرها وحلقات درس بوده است ونمونه عالی است از سبك اجازات علمی آنعهد که ازدستبرد حوادث وسوانح دوران مصون مانده وبدست ما رسیده است ، دراینجا مزیداً للفائده تماماً وعیناً نقل میشود

صورة اجـازه نامه استاد و مدرس بزرگ جام و هرات مولانا جلال‌الدین قاینی به یوسف اهل :

«بسم‌الله الرحمن‌الرحیم الحمد فی الأول والآخر والصلواة والسلم الاتمان الاکملان علی رسوله‌محمد وصحبه وعترته الطاهره، وبعد فقد سمع منی الاخ الاعز الاکرم الاخص البارع الورع المتقن المستغنی ذوالفضائل السنیه والاخلاص السمیه المولی الاعظم الاعلم افصح المتکلمین جلال‌الحق والدین یوسف بن الصالح العابد شهاب الدین عبداله الجامی زیدت میامنه وبورك فی عمره و علمه وعمله، بعضاً من صحیح‌البخازی، و بعضاً من صحیح مسلم، وبعضاً من کتاب المصابیح، وبعضاً من کتاب‌المشارق، وتمام الکتاب الحصن الحصین لشیخنا العلامه الجزری، وتمام الرساله المعینیه ایضاً له، وبعضاً من کتاب ابن جماعه قاضی مصرفی علوم الحدیث، وبعضاً من خلاصة الطیبی وبعضاً من کتاب الحاکم ابی عبدالله النیسابوری رحمه‌اله،فاجزت‌له زیدفضله ان یروی عن‌شیخنا‌الامام‌الکبیر‌الحافظ الجلیل‌رحلة‌الارض(کذا؟) سند العالم مولانا شمس‌الحق والشریعه والدین ابی‌الخیر محمدبن محمدبن محمدبن‌الجزری سلمه‌الله وابقاه صحیح‌البخاری، وصحیح‌النیسابوری، وسنن

ابی‌داود، والترمذی، والنسائی،والدارمی، والسمرقندی، وابن‌ماجةالقزوینی، ومسندالامام الاعظم ،ومسندالامام‌الشافعی،ومسندالامام احمد، و موطاءالامام مالك رحمه‌اله،وسایرالکتب‌التی انتخب‌الحصن‌الحصین‌منها،و کتاب‌المصابیح ومشکوته، و کتاب‌المشارق، ورياض الصالحین، و کتاب‌الاذکارللامام‌النواوی رحمه‌اله،وسایرمرویاته‌من‌مسموعاته‌ومقرواته‌ومناولاته‌ومجازاته‌ومستجازاته ومصنفاته‌باسانیده‌العالیه‌التی‌لانوجداليوم‌اعلی‌منها بتخلل‌اسم‌الکاتب‌وبدوزبانی (کذا ؟) مجاز عن‌الشیخ‌ان‌اجیزالروایه عن‌الشیخ(کذا؟) وایضاً اجزت‌له‌ان

یروی مرویات شیخنا العلامه‌قدوةالمحققین‌برهان المدرسین العالم الربانی و الحبر الصمدانی مولانا حسام الملة والدین محمد بن الشیخ السالك جلال العبدنبی (کذا؟) رحمه‌اله من‌الکشاف والمفتاح‌والهدایه والمواقف العضدیه واصول ابن الحاجب، وشرحه للقاضی،و کتاب الطوالع، والتنقیح و التوضیح والتلویح، وسایرالکتب الدرسیه، و من مرویاته مرویات الشیخ الامام قدوة المحدثین ابن‌الزرندی محدث المدینه، ومن مرویاته مرویات الشیخ الامام مولانا سعیدالکازرونی‌رحمه‌اله، ومنها مرویات الشیخ الامام محب الدین بن الشیخ الامام المسند القدوه فی‌الاقراء والتحدیث سراج الدین عمرالقزوینی المقرئ، فاجزت له‌زید فضله روایة هذا المجموع عن شیخنا العلامة العبیدی بتخلل اسم الکاتب، وایضاً اجزت له زید فضله ان یــروی مرویات شیخنا شیخ الاسلام قدوة الانام الحبر المتین سلالة المشایخ العظام الکرام قدوة اهل التحقیق امام الایمه خواجه عبد الاول بن شیخ‌الاسلام السمرقندی من الهدایه و غیرها، واجزت له زید فضله ان یروی عنی کتاب انـوار المشارق ولمعاته ولوامع‌الاصول ، والله خیرمسئول ، و اکرم مأمول ، و اوصیه بتقوی الله ، وارجومنه ان لاینسانی فی‌صالح دعائه

کتب الملتجی الی اله الغنی : جلال بن محمد بن عبیداله القاینی مولداً والبخاری محتداً ، عصمه‌اله عن‌سوء الخاتمه، فی‌ذی‌الحجة حجةاثنتین

وعشرین وثمانمایه بتربت جام ، قدس‌اله روح سا کنها»

(نقل ازمجموعه «فرائد غیاثی» ، ورق ۳٤۱ـ۳۳۹)

یوسف‌اهل در«تربت‌جام» درمدرسهٔ سلطان ابراهیم میرزا مسکن داشته ، و در نامهٔ که از آنجا به سلطان ابراهیم میرزا مذکور نوشته و بخوارزم‌فرستاده‌است‌باین‌نکته‌اشاره کرده مینویسد: «... ومسکن مسکین درمدرسهٔ آن شاه پادشاه نشان که محط رحال رجال افاضل جهان ومسقط اثقال و احمال شعراوندمای دوران‌است بیت معمور و بحر مغمور دارد ...»

یوسف اهل علاوه برمقام فضل وادب از خشنویسان روزگار خود بشمارمیرفته وحسن خط اورا مولانا جعفرتبریزی ـ که ازاستادان بزرگ هنرخطاطی مدرسهٔ هرات بوده ـ تحسین وتمجید بسیارنموده است

وچنانکه ازتضاعیف‌مجموعه «فرائدغیاثی» مذکورمستفاده‌میگردد کلمهٔ «اهل» تخلص شاعرانه وعرفانی‌اوبوده است

(مجموعهٔ « فرائد غیاثی » ، ورق ۳۱۸ ـ۳۱۹ و ۱٤۵ ـ ۱۲۳ و ۱٤۲ـ۱۳۸ و ۳٤۱ـ۳۳۹)

ص ۲۲ ـ س ٤ ، خواجه حسن :

« خواجه حسن خضرشاه استرابادی بوده بسیارخوش طبع وخوش محاوره ، شعر نیکو گفته ، و از حسن خط بهرهٔ تمام داشت ، و در نوشتن، خط پیروطریقه ومدرسه مولانا جعفرتبریزی‌بوده، ولیلی ومجنون میگفته

واین بیت ازاوست :

ای چهره گشای هرجمیلی ـ

نام تـو شفای هـر علیلی

وهمو گفته :

سایه‌ات هرجا که افتد برزمین گل‌بردمد

نی گل تنها که سرتاسر گل وشکر دمـد

وقبراو دراسترآباد است»

(مجالس النفائس ـ ص ۲۱۱ و ص ۲۷۹ خلاصة الاخبار فی بیان احوال الاخیار ـ مخطوطه کتابخانه مجلس شورای ملی. حبیب السیر، جزء سوم ازمجلد سوم ص۱۵۲).

ص ۲۷ - س ۵ ، تاریخ وفات خسروغورشود:

سعد الدین مسعود بن عمر التفتازانی از جمله دانشمندان نامی و بزرگ خراسان بوده، ودردربارملك معزالدین حسین کرت درهرات مقامی ارجمند داشته ، و ازاستادان نامدار مدرسه هرات بشماراست

ولادت او در ماه صفرسال ۷۲۲ هـ در قریهٔ تفتازان[1] از ولایت نسا اتفاق شده است ، وی مدتی در شهر هرات و در دربار آل کرت ، و سپس در دربار امیر تیمور گورگان در شهر سمرقند معزز و محترم میزیسته ، ودرسال ۷۹۷ وفات یافت وقبراو درشهرسرخس است .

جلال الدین سیوطی تفتازانی را از اعلام و افاضل پیروان امام شافعی دانسته است [2]

و صاحب « هدیة العارفین » او را از علماء مذهب ابو حنیفه نعمان بن ثابت دانسته مینویسد «الامام سعدالدین مسعودبن عمربن عبداله الهروی الخراسانی العلامة الفقیه الادیب الحنفی الشهیر بالتفتازانی ، ولادتش درسال ۷۲۲ هـ.و وفات او در ماه محرم سال ۷۹۲ هـ در شهرسمرقند اتفاق شده است »[3]

تفتازانی در زمان سلطنت ملك معزالدین حسین کرت در شهر

۱ـ یاقوت مینویسد: «تفتازان... قریة کبیرة من نواحی نسا وراء الجبل خرج منهاجماعة منهم ...». (معجم البلدان ـ یاقوت ـ ج/۲ص۳۹۵. نزهة القلوب ـ حمدالله ص۱۵۷ لیدن).

۲ـ بغیة الوعاة سیوطی ۳۹۱ معجم المطبوعات العربیة ـ الیان سرکیس ـ ج/۱ص۶۳۷ـ ص ۶۳۵.

۳ـ هدیة العارفین اسماء المصنفین و آثار المؤلفین ـ اسماعیل پاشا ، ح/۲ ـ ص ۴۲۹ ـ ص ۴۳۰

هرات میزیست، وشرحی را که بر کتاب « تلخیص المفتاح» خطیب قزوینی نگاشته وبه «شرح مطول» مشهور است در آنجا تألیف نمود، ودیباچهٔ آنرا بنام ملك معزالدین موشح ساخته، وشهرهرات را مدح گفته است:

تفتازانی تصانیف بسیاری دارد از آنجمله است

کتاب الاربعین دراحادیث ،

» ارشاد الهادی درعلم نحو ،

« تهذیب المنطق و الکلام ،

« شرح تصریف الزنجانی ،

« شرح الشمسیه درعلم منطق،

« کشف‌الاسرار وعدة الابرار درتفسیرقرآن بفارسی[۱]

از تفتازانی یك پسر بنام محمد برجای ماند که تا دیرگاهی او وسپس فرزندش قطب‌الدین یحیی بن محمد وپس ازوفرزندش سیف‌الدین احمدبن قطب‌الدین یحیی بن محمدبن سعدالدین مسعود بن عمر التفتازانی درخراسان مظهر علم و تقوی بوده و در هرات برمسند افاده و افاضه نشسته بوده‌اند .

تفتازانی در هنگام وفات ملك معزالدین حسین کرت در خوارزم بود ، واز آنجا نامهٔ مشعر براظهار افسوس از وفات ملك معزالدین حسین وعرض تسلیت و تبریك جلوس ملك غیاث‌الدین پیرعلی کرت فرزند ملك معزالدین حسین کرت بر اریکه سلطنت خراسان ارسال داشته است .

چون این نامه یکی‌ازاسناد مهمهٔ سیاسی وادبی دورهٔ ملوك کرت، ونمونه عالی ازسبك انشاء مکاتیب درآنعهد میباشد ، و بعلاوه از تفتازانی ــ که یکی ازائمه واستادان ادبیات زبان عربی بشماراست ـ آثاری در زبان فارسی بجای نمانده (غیر ازتفسیر فارسی که حاجی خلیفه و اسماعیل پاشا

---

۱ ــ کشف‌الظنون ـ کاتب چلبی ، ج/۲ ص ۱٤۸۷

باو نسبت داده‌اند واز آنهم نشانی درمیان نیست) لذا متن نامه مذکور تماماً وعیناً مزیداً للفایده دراینجا نقل میشود :

نامهٔ سعدالدین تفتازانی ازخوارزم الی هرات به‌ملك غیاث الدین پیرعلی کرت درخصوص وفات پدراوملك‌معزالدین ابوالحسین محمد کرت :

«هوالحی الذی لااله الاهو»

شعر

اله ابقاك للدنیا وللدین

ولا یخلیك عن عز وتمکین

اگر نه سابق قضای حضرت مالك الملك عز وعلا بمقتضی: یؤتی الملك من یشاء ، و فحوای آیت: ان مع العسریسرا چنان اقتضا نمودی که سریرسلطنت وجهانداری ومستقرعظمت و کام کاری بعزدولت سایهٔ حضرت آلهی وانتساب عاطفت نامتناهی وماه رایت پادشاهی و کتابهٔ علم شهنشاهی ،

شعر

خدایگان سلاطین مشرق و مغرب

که باد عرصهٔ ملکش زماه تاماهی

سلطان‌ملوك‌الاسلام،مالك رقاب‌الانام، ناصب‌لواء المعدلة والانصاف فی‌الآفاق، وارث سریر السلطنة بالاستحقاق، ملك ملك قدر وجاه، فلك قصر وبار گاه ، مظهرانوار رافت اله ملجاءِ وملاذ ارباب دولت و انتباه ،

شعر

خجسته رایت ورأی وستوده نام ونشان

بزرگ همت و قدر وبلند افسروجاه

ع : آفتاب دین ودولت آسمان عدل وداد ،

قامع ذوی البغی والفساد، مهرسریرمرحمت بحرمحیط مکرمت، زیب سریرسلطنت ،

ع ، فلک‌محل، ملک طبع، مشتری طلعت

شعر:

آفتاب اوج دولت سایهٔ لطف اله
داور دارا منش اسکندر جم بارگاه
مظهر فتح و ظفر پیرایهٔ فضل و هنر
نازش تیغ و قلم آرامش دیهیم و گاه
مملکت بخش جهان پرور غیاث ملک دین
شاه کیوان قدر گردون رتبت انجم سپاه

خلداله زمان‌معدلته. وشید ارکان دولته، زیب وزینت گیرد، ونظام و انتظام پذیرد،وخاتم دولت و دین ونگین تمکین آن خلاصهٔ سلاطین روی زمین آراسته گردد، وافسر ملك و ملت بیمن دولت آن صاحب دولت ابهت وعظمت از سر گیرد، ونسیم معدلت و انصاف ومرحمت واسعاف آن ملجاء وملاذ اشراف‌اطراف واکناف غبارِرداءت[1] ازچهرهٔ روزگاربردارد، وسحاب رافت و رحمت آن جم رتبت نوایر فتن زمان و محن دوران را تسکینی بخشد ، ناوك حادثه دل دوز،وشعله نایرهٔ جگرسوز قضیهٔ

شعر:

معی سلیمان فاکل الشیاطین(؟ کذا)
تبکی علیه العطایا و الصلات کما
تبکی علیه الرعایا والسلاطین

یعنی آنك رایت دولت سلطان سعید مغفور مبرور سقی‌اله ثراه وجعل الجنة مثواه سربدین عالم فرو نیاورده

ع ، رفت تاعالمی دگر گیرد ،

وپای برسرعالم فانی نهاده ، نهضت نمود تاحیات باقی بدست آرد گرداز بنیاد ودوداز نهاد بنی‌آدم برآوردی ، مع‌هذا

۱ـ یاوذاءت از: وذأ، یذأ ، وذأ فلاناً زجره. حقره

ع زمین چون آسمان دراضطرابست
وشرع واسلام مصاب ،

وفی کل بیت رنة وعویل، شرری از آن نایره ، وحشری از آن نایبه بقبة الاسلام خوارزم رسید ، هیبت و لولهٔ حالت نشور ، وصدمت زلزلهٔ یوم ینفخ فی الصور مشاهده افتاد ، و چند کرت محیط افلاك بربسیط خاك بدست یازی، وهوا چون اهل‌هوا درولای آن باریافتهٔ جناب خالق بی منن- انارالله‌برهانه‌وثقل‌بالمبرات‌میزانه - آتش‌بازی کرد،چنانچه‌جماعت‌آیندگان مشاهده کرده تقدیرخواهند نمود، وجیحون پرخون که هرسال درین فصل چون حساد دولت روزافزون ازپای تاسرهمه در بند امن بودی امسال چون چشمه ساردیدهٔ موالی وهوالی واکابرواعالی‌بلکه سایهٔ بندگان باری سایل وجاری‌است ،

شعر:

دریغ حشمت ایمان و حرمت اسلام
دریغ شرع پیمبر دریغ دین اله

ع چارهٔ نیست درین مسأله الا تسلیم

شعر:

با قضا بر نمی‌توان آمد
با قدر در نمی توان آویخت

معذلك‌كه‌لله الحمد که‌آستان عظمت ایشان‌آن، نورحدقه سلطنت وجهانداری،ونورحدیقه‌مکرمت وشهریاری، ملجاء وملاذعالمیان، ومرجع و معاد اسلامیان‌است، و درگاه جهان پناه آن سایه حضرت اله، ومتمکن متکاء : **السلطان‌ظل‌اله**، مظهرعنایت‌ایزدی، ومنبع کرامت سرمدی‌است

ع : ایزدش درحفظ خود پاینده دار،

اگرآفتاب دولت لایزالی بمغرب افول غروب نموده ؟ ماه آسمان معالی لم یزلی از شرق جلال تابان باد ، و اگر عین الحیوة ریاض اسلام

بنزهت آباد حیاض دارالسلام پیوست؟ بحرمحیط حیات آن بر گزیدهٔ واهب العطیات وبر کشیدهٔ رفیع الدرجات بی پایان باد، واگر مهر سپهر سلطنت درنقاب حجاب سحاب اجل متواری شد؟ اختربرج سعادت ازلی ازافق دولت لم یزلی مدی الاعصاروالازمان طالع باد ، واگرباز بلند پروازساعدسلطنت ازفضای عالم ملك در حضایر قدس آشیان ساخت؟ فر واقبال پر و بال همای همایون دولت روزافزون برجهانیان مدة الدهر مستفیض وشایع باد ،

شعر:

اگر چرخ بر گشت محور بپا باد

محیط ار خلل یافت مرکز بجا باد

ور از تند بادی درختی در افتاد

چه تدبیر سرو سهی را بقا باد

درچنین احوال واهوال جزطریق مصابرت واحتمال را هرچندسمت محال دارد مجال نیست ،

ع : تاجهان هست چنین بود وچنین خواهدبود،

همه را عاقبت کار همین خواهد بود

للّه الحمدو المنه که در اندك مدت و اسهل فرصت صیت معدلت آن صاحب دولت خلداله ملکه و سلطانه و اعلی امره وشانه ، باطراف واکناف جهان رسیده ، و خاص و عام آرام بدعا و ثنای آن شایسته حضرت عزت ، و هوا وولای آن آفتاب سپهرعاطفت زبان گشاده ، ومیان بسته ،

شعر؟:

مقبل ز سر رغبت و بدبخت بناکام

یقین که همگی همت بر نصرت اسلام، و رافت انام، وتربیت علما، وتقویت ضعفا، وآرامش بلاد، وآسایش عباد، وقمع اعادی وحساد، وقلع اهل ظلم وفساد، درتمهیدقواعدشریعت، وتشیید مبانی دولت ، وامضای اوامرحضرت عزت ، واغضای جرایم اصحاب ندامت و حسرت ، مصروف خواهند داشت،

وفرصت دولت غنیمت شمرند ، چه همه‌خلق آن معنی‌را امیدوارند،وحصول آن امنیت برمرصد انتظار ،

شعر:

جدت ورق زمانه از ظلم بشست
عدل پدرت شکستها کرد درست
ای بر تو قبای مملکت آمد چست
هان تا چه کنی که نوبت دولت تست

ارادت و دلخواه بلکه واجب و لازم بی‌شبه و اشتباه آن بود که: درسلك سایر عبید وخدام انتظام یافته ، باقامت مراسم تهنیت‌بجلوس سریر مملکت بیمن طلعت آن صاحب دولت قیام نمودی، ودر روضهٔ متبر که‌آن صاحب قران ماضی انارالله برهانه وظایف ختمات و خدمات بادارسانیدی ، اما احراز آن امنیت را شریطهٔ استطاعت مفقود بود،بررواتب دعای دولت روزافزون مواظبت نموده بلعل وعسی روز گار میگذراند .

ع : تاسر زکدام شب برآرد آن روز ،

باآنك

شعر:

در خاك نهاده چون توانم دیدن
آنکس که مرا ز خاك برداشته است

بلکه بزبان سرچه گونه

شعر:

نوّرالله قبره گویم -
خلد الله ملکه گفته

باقی:چنان‌شایع‌شد که‌کافهٔ‌عبیدراخط بیزاری‌داده،وداغ آزادی‌نهاده و ذخائر ونفائس موروث را روز بازار کرم وجود درمن یزید **وهب‌واضاف** آورده، ودرنظرباذرات‌هوابرابرداشته،وهبای‌منثورانگاشته،اوهام گونا گون

بخاطر مخزون محزون این بندهٔ قدیم را می‌یابد که: مبادا که چون سایر عبید از سعادت مملوکیت محروم، و چون باقی مواریث بسمت قلت التفات موسوم گردد،

بیزارم از آن بیزاری ، آزادم از آن آزادی

شعر:

مـن خود دانم کز تـو خطایی نـایـد

لیـکـن دل عـاشقـان بدانـدیش بود

انشاالله که از عوالم غیب لطیفهٔ که متضمن احراز دولت وصول بآستان سعادت ایشان باشد فایض گردد ،

چـه غایت امانی و نهایت سعادت ایـن جهانی بـر این مقصورست، و از حضرت عزت آناء اللیل و اطراف النهار بتضرع و ابتهال تیسیر اسباب آن مساءِ ول ومأمول

ع : دولت آن دولتست وکار آن کار ،

حالا چون بواسطهٔ هجوم لشکر سرما، ووفود قافلهٔ شتا، شکفتن غنچه امید آن دولت را دو سه روزی تأخیر افتاد، اجل محترم مکرم مفخر الحاج والحرم خواجه تاج الدین جاجرمی ـ صحبته السلامه ـ بعنایت باری عز اسمه سببی باعث گشت که مفضی بسعادت تقبیل آستان آسمان رفعت خواهد گشت، تا وظیفهٔ عبودیت این کمینه بموقف عرض رساند ، والحق آن آیت عنایت بی‌غایت حضرت عزتست که اسباب احراز چنان دولت عظیم وموهبتی جسیم بآسانی دست دهد، وماذلك علی الله بعزیز، امیداست که عنقریب مراجعت نموده اخبار مسار انتظام امور دولت ـ که در تزاید باد ـ بازرساند

شعر:

مـگر بجان رمقی از حیات بـاز دهـد

مـگر بدیده خیالـی ز خواب باز آرد

از خجالت ابرام: **یضیق صدری ولاینطق لسانی** ، اما چه کنم،

ع : شوریده حال را نبود معتبر سخن

با آنك آنچه ازدولتخواهی واختصاص که در باطن حقیر این فقیر است، ازهزاریکی وازبسیاراندکی مقدور تقریربیان، ومیسور تحریر بنان نیست، مع ذلك سلوك طریق اختصار بادب لایق تر.

شعر:

عمرت دراز باد و برین ختم شد سخن

بیرون نمی نهم ز ره اختصار پای

ایزد تعالی ظلال معدلت آن آفتاب رافت و عاطفت را بر جهانیان تامنقرض زمان پاینده دارد، وآفتاب دولت آن سایهٔ حضرت یزدان را برسر عالمیان تامنتهای دوران تابنده، بحق الحق واله الطاهرین.

المباهی بعبودیته التفتازانی». [۱]

ص ۳۰، س ۸، شمس الدین طبس:

«شمس طبسی نامش قاضی شمس الدین محمدبن عبدالکریم بوده، در کنف حمایت وتربیت خواجه نظام الملك طوسی میزیست، دیری درشهر هرات بزیست، سپس بـه بخارا رفت، و در آنجا در محضر صدر الشریعه بخاری استفاضه و استفاده مینمود» (مجمع الفصحاء ـ ج/ اول ص ۳۰٦ تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی ـ ص ١٦٦ـ١٦١ لیدن)

ص ۵۵، س ۱۲، دیگر ازحوادث بزرگ آن بود:

حافظ ابرو ازحدوث یك زلزلهٔ دیگر که درسال ۷٦۵ ﻫ در هرات اتفاق افتاده، وموجب ویرانی مسجد جامع هرات گردیده، وازتاریخچهٔ بنیاد آن جامع قدیمی ومشهور سخن رانده گوید: «ذکرزلزلهٔ هرات: در شهور سنه خمس و ستین وسبعمایه در هرات زلزلهٔ عظیم واقع شد چنانچه بسیاری

۱ـ فرائد غیاثی ـ تألیف جلال الدین یوسف اهل ابن شمس الدین محمدبن شهاب الدین عبداله جامی ورق ۸۱ـ۸۵

ازعمارات خراب شد ، و مقابلتهای دیوار شهر بیفتاد، وطاق مقصوره مسجد جامع ـ که درهیچ شهر عمارتیچنان نشان ندادهاند ـ بیفتاد فامادوپایۀ طاق بقرارخود بماند ، وملك معزالدین حسین مرحوم آنرا عمارت کرد ودرست نمود چنانکه حالا ظاهر است

واصل عمارت مسجد ازشمس الدین مسعودهروی ـ که وزیرمملکت سلطان تکش بود ـ بررسم اصحاب شافعی عمارت کرده بود ، و پوشش آن از چوب بود ، و در ایام سلاطین غوربود که متعصبان آتش زدند ، و سلطان غیاث الدین محمدبن سام تقلید مذهب شافعی گرفته بود ، ازین معنی متألم خاطرشد، همان‌مسجد که سوخته‌بودند وچند موضع دیگرازاطراف آن‌بآن متصل گردانید، واین‌مسجد که حالا هست هم بررسم‌اصحاب شافعی عمارت کرد ، و سلطان غیاث الدین درسنه ستمایه برحمت حق پیوست ، و هم در آنمسجد در گنبدی که متصل مسجد ساخته‌است مدفون‌است، وهنوز عمارت تمام نشده بود ، پسرش سلطان محمود باتمام رسانید ، درسنه اثنی وستمایه و تاریخ این‌زلزله‌را عزیزی نظم فرموده بدین عبارت :

بیت :

ز هجرت شده هفتصد و شصت و پنج
چو خورشید بر زد سر از برج حوت
بلرزید ارکان شهر هرات
بفرمان حی الذی لایموت

(جغرافی ـ حافظ ابرو ، نسخه مخطوطه کتابخانه ملی ملك ورق ۲۹۸)

غیاث الدین خواند میر در وصف جامع هرات و تاریخ بنیاد آن مینویسد : «واین بقعۀ شریفه را سلطان ابوالفتح غیاث الدین محمد بن سام دراواخرایام دولت خویش بنافرمود ، وسلطان شهاب الدین وسلطان محمود

درآن نیز تعمیراتی کرده، ودرعهد چنگیز این بنا روی بویرانی نهاد، تااینکه سلطان غیاث الدین کرت آنرا تجدید عمارت نمود، و بعد سلطان ملك معزالدین نیز درآن تعمیراتی نمود، وباز پس از زمانی روی بخرابی نهاد، تااینکه درعهدسلطان حسین میرزا بایقرا وزیروصدرمشهورخراسان امیرعلیشیرنوائی بدستور آن پادشاه درماه رمضان سال ۹۰۳ ه تجدید بنای کلی نمود»

آنگاه گوید: «وآن‌بانی مبانی‌خیرات (یعنی امیرعلیشیر) بواسطه کثرت اهتمام باین عمارت هرروز بنفس نفیس بآن مقام شریف تشریف می‌آورد، ودربسیاری‌ازروزها دامن درمیان‌زده مانند سایر مزدوران خشت بدست استاد میداد وکارمیکرد، ودرهرچند روز معماران واستادان وسایر پیشه‌کاران آنجائی را تمام جامهای گرانمایه پوشانیدی، وبنوازش موفور وانعامات غیرمحصور خوشدل ومسرور میگردانید، لاجرم بتوفیق الهی وبتأیید نامتناهی پادشاهی کاربنا وتعمیرآن بقعه شریفه باتمام رسید،

ورفعت ایوان مقصوره بمقتضای همت آن صدر عالی همت ازآنچه پیشتربود شش وهفت ذرع در گذشت

«و بالجمله در روز ١٤ ماه شعبان سنه ۹۰۵ که تکلیف و تزیین این مسجد جنت آئین باتمام رسیده بود، آن صاحب صاحب توفیق صایب تدبیر آشی عظیم ترتیب داده، خطیب وامام وواعظ وحفاظ و متولی و خدام واستادکاران وعملهٔ عمارت‌را بتمام همه را طلب داشته شرط ضیافت بتقدیم رسانید، آنگاه قامت‌قابلیت آنجماعت را به پوستینهای گرانبها وجامهای صوف اعلی وقباهای قطنی ودیگر ثیاب فاخره مزین وآراسته گردانید»

«وفضلاء شعراء درتاریخ تجدیدآن بناابیات فصاحت‌آیات درسلك نظم کشیده‌اند، و غالیحضرت خداوندی مقرب الحضرت السلطانی (امیر علیشیر) لفظ (مرمت کرد) جهت آن تاریخ سال یافته بودند، وبحسب توارد

جناب مولوی مخدومی مولانامعین‌الدین الاسفزاری[1] را نیزهمین لفظ بخاطر آمده بدین گونه نظم فرمود :

نظام دولت و دین میر پادشاه نشان
که دولت دوجهانیش حق کرامت کرد
مرمتی که ز اصل بنا فزون تر بود
درین مقام شریف از علوّ همت کرد
تو اتفاق حسن بین و اقتضای قضا
که‌چون‌موافق‌تاریخ‌شد[2] [مرمت کرد]»

«واین مسجد جامع شریف مشتمل است بر:

۲۰۸ گنبد. و۱۳۰ رواق و٤٤٤ پیرایه.وطولش- سوی عرض دیوار- ۲۵۰ذرع وعرض ش ۱۵۰ ذرع وطول صفهٔ مقصوره‌اش ٦٥ذرع . وعرضش۸ ذرع است ودهنهٔ طاقش ۲٦ ذرع و طول صفهٔ شمالی ۲۳ ذرع . و عرضش ۱۵ ذرع. وطول صفهٔ جنوبی ۲۲ ذرع وعرضش۹۳ ذرع ونیم وطول گنبد مقبرهٔ ملوك ۲٤ ذرع وعرضش ۸ ذرع واین بقعه شش دردارد»

نقل‌باختصار از: (خلاصةالاخبار فی‌بیان احوال الاخیار = خاتمه: نسخه مخطوطه کتابخانه مجلس شورای ملی)

وسعت‌دامنه ادبیات شیرین‌پارسی‌دری دردوران حکومت‌پادشاهان کرت و گورگانیان وبخصوص درعهد سلطنت حسین‌میرزابایقرا ، وآنهمه شعراء ، سخندانان ، معمائیان نویسندگان ، خوشنویسان ، نقاشان ، نوازندگان ، وصاحبان هنرهای زیبا که پروانه وار بر گرد تختگاه هرات مجتمع بودندآثار ومحصولات‌ادبی شگرفی ازآن‌کانون ادبی‌بزرگ بوجود آورده بر صفحات دفاتر مخلد ساخته است که چشم و گوش هر بیننده

۱ــ مقصودمعین‌الدین‌محمد زمجی‌اسفزاری مؤلف همین کتات (روضات الجنات)حاضر است.

۲ــ سال ۹۰٤ هـ .

وشنونده را خیره و حیران میسازد. توسعه ورواج ادبیات دری در هرات باندازهٔ بود که علاوه برسینه صاحب دلان وصفحات کتب وبطون دفاتر ـ که از آثار ادبی انباشته ولب ریز گردیده بود ـ درودیوار وابنیه وحظایر زیبای آنشهر پرشکوه ـ که درقطعه زمین خرم و سرسبزی درطول نود کیلومتر گسترده شده بود ـ نیز با اشعار آبدار و قصاید دلکش و عبارات نثرشیوا و شیرین پارسی تزیین یافته بوده است.

مجالس سور و سرور و سماع اهل دل، و بزم صاحبدلان که با آهنگهای لاهوتی و نشید اشعار دلکش وشیرین پارسی نواخته میشد رهروان طرق و شوارع حقیقت و عرفان را بوجد و شوق آورده از خود بی‌خود میساخته گریبان چاکزده جامه برتن میدریدند

در دل تیرهٔ شبهای تاربرفراز گلدسته های مساجد وخانقاهها شب زنده‌داران خوش آواز بزبان شیرین دری واشعار دلکش فارسی خدایرا نیایش گفته وباپرورد گارجهان‌مناجاة ورازونیاز میکرده‌اند.

کتیبه‌های مساجد، مدارس، خانقاهها، لنگرها، بیمارستانها، کتابخانه‌ها، مزارات بزرگان، باغها وکاخهای سلطنتی مانند باغ‌زاغان، باغ سفید، باغ نظرگاه و کاخ دلگشا همه با خطوط خوشنویسان برروی کاشیهای زیبا و گرانبها بقصاید واشعار آبدار شعراء نامی ایران وباعبارات نثرشیوای پارسی تزیین گردیده بود

وامروز پس از گذشت بیش ازچهارقرن وخرابی وویرانی بسیاری ازآن ابنیه وعمارات وصدماتی که ازتجاوزمتجاسرین جاهل ومتعصب ازبك که درطول این مدت متمادی برآن آثاروارد گردیده، معذلك آنچه که از کتیبه‌های مذکوره باقی مانده است اگرجمع آوری وتدوین گردد هرآینه مجموعهٔ بسیاربزرگ بل مجلداتی ازآثاردلکش ادبی پارسی فراهم خواهدشد

برای نمونه‌در اینجا بخشی از یك قطعهٔ نثر شیوا که درستایش و نیایش پروردگار در کتیبه کاشی پیشانی ایوان بزرگ مسجد جامع هرات بخط زیبائی نقش شده وهم اکنون موجود وچشم هر بیننده را نخست بخود جلب وخیره میسازد ـ عیناً نوشته میشود.

«بشتابید ودر حرمش پناه آورید، در این بارگاه برروی همگان گشاده است، این حرم قدس اوست، راهنمای آوارگان، وکارساز بیچارگان، اینجا است که نالهٔ نیم‌شبان بر افلاك پر میگشاید، وصیت نوبت جهانداران فرومی‌نشیند، اینجاست که تاجداران چنین بوده‌اند، وپرهیزگاران بخت آزموده، اینجااست که بسا احلام شبانگاه درقبال سپیده حق متلاشی گردیده، وعفاریت نفس اماره چون تنگاوری رام گشته طوفانها وطغیانها در بنیان آن خللی نیاورده، اینجا حصن آزادگان است که منجنیق زمانه بر کنگره سنگی نیاره، این پرستشگاه داوریکتا است، خداوند کبریا وجبروت، سبحان ذی الملك و الملکوت، هرآنگه که روبخانه خدا آرید وی‌را سپاس وستایش گوئید، درود بر پیغمبر برگزیده‌اش»

ص ۵۸، س ۱۱ تاریخ سراج منهاج :

قاضی منهاج الدین ابوعمرو عثمان بن الامام سراج الدین محمد بن منهاج الدین عثمان بن ابراهیم ابن الامام عبدالخالق الجوزجانی[۱] که او را باختصار (منهاج سراج) گویند، چنانکه پدرش‌را نیز (سراج منهاج) نامند، وی مؤلف کتاب تاریخ موسوم به «طبقات ناصری» میباشد که آنرا بنام سلطان ابوالمظفر ناصرالدین محمود بن ایلتمش (از پادشاهان گورگانیه

۱ـ جوزجان معرب (کوزه کنان) یکی از شهرستانهای خراسان شرقی است

هندوستان) تألیف کرده ، وبمناسبت نام سلطان ناصرالدین مذکورآنرا به «طبقات ناصری» موسوم گردانیده است

اسماعیل پاشا مینویسد   القاضی منهاج الدین ابو عمر و عثمان بن سراج الدین عمرالجوزجانی المورخ الحنفی ولد سنة ٥٨٩ ﻫ. وتوفی‌سنة ٦٦٠ ﻫ.

من‌تصانیفه(طبقات‌الناصری)فی‌غزوات ناصرالدین‌محمودالدهلوی، (المخمسات الادبیه)فارسی‌فی‌اللغة ـ (هدیة العارفین اسماء المصنفین وآثار المؤلفین ـ ج/١ ص ٦٥٥)

پدرش قاضی سراج الدین محمد مذکور یکی از افاضل و اعاظم شهرغزنین‌بود وازطرف ملك‌تاج‌الدین حرب پادشاه سیستان دوباربسفارت بغداد رفت   وخودش دردربار سلطان ناصرالدین ایلتمش درپای‌تخت دهلی مقامی ارجمند داشته و معزز و محترم میزیست   (هدیة العارفین ـ ج/١ ص ٦٥٥   کشف الظنون ـ کاتب چلبی ـ ج/٢ ص ٦٩   لباب الالباب ـ نورالدین محمد عوفی ـ ج/ ٢ ص ٣٦٣ـ ص ٣٦٢)

کتاب «طبقات ناصری» باحذف پاره ازفصول آن درسال ١٨٦٤ م درشهرکلکته ازبلاد هندوستان بطبع رسیده است .

ص ٥٨ ، س ١٥ ، تاریخ سیفی :

سیف بن محمدبن یعقوب‌الهروی مؤلف کتاب «تاریخ‌نامهٔ هرات» برای‌شرح‌احوال‌سیفی‌هروی‌وتاریخ‌هرات به دیباچه این مجلد مراجعه‌شود.

ص ٦٤ ، س٢، چغرتان :

قراءِ : چغاره ، چغرتان ، شمعان ، بشوران ، وخرد زوان ، ازبلوك سبقراست که یکی ازبلوك نه‌گانه توابع شهر هرات است . (جغرافی حافظ ابرو ، نسخه مخطوطه کتابخانه ملی‌ملك ورق١٦٧)

ص ٧٠ ، س ٣ «تاریخ ملوك کرت» :

غرض مصنف «تاریخ نامه هرات» تألیف سیف بن محمد بن یعقوب الهروی است که در تاریخ وقایع ایام سلطنت بعضی از ملوك کرت میباشد برای شرح واقعه قتلقیان در مسجد جامع هرات به ص ٩١ تا ص ٩٣ کتاب نامبرده رجوع شود

ص ٧٥ ، س ١٧ ، حصار شمعانیان :

به حاشیه ص ٦٤ ، س ٢ و ١٧ رجوع شود

ص ٨٦ ، س ٣ ، مولانا فضل الله حروفی :

فضل اله استرآبادی مؤسس مسلك «نقطویه» و بنیاد گذارندهٔ «فرقهٔ حروفیه» در ایران بوده و در زمان امیر تیمور گورگانی میزیسته است ، ابن حجر عسقلانی او را «فضل اله بن ابومحمد تبریزی» نوشته است ، و خواجه عضدالدین نوهٔ فضل اله استرآبادی مذکور است

پیدایش و قیام این فرقه یکی دیگر از مظاهر جنبشهای روح ملیت وشعوبیت (آزادمردان) ایرانی است که برای مبارزه با اشغالگران خونخوار وغارتگر و اوضاع پریشان ومفاسد آنعصر در صحنه اجتماع ایران در تحت ستار: (فلسفه حروف) بروز وظهور کرده‌اند ،

از آثار فضل اله استرآبادی حروفی مذکور کتاب «جاویدان کبیر» میباشد که پیروان او آنرا بمنزله الواح سماوی تلقی کرده و بدان اهمیت بسیار داده‌اند

فضل اله استرآبادی مذکور درشهر تبریز بتحریك و تکفیر علماء ماوراءالنهر که همگی مزدوران دستگاه خون آشام تیمور گورگان بوده‌اند بردست میرانشاه بن امیرتیمور گورگانی بوضع فجیعی بقتل رسید .

فضل اله استرآبادی را باستناد اقوال او تکفیر کردند، درصورتیکه هیچ سندی برای کفر والحاد او دردست نبوده، وجزمشتی کلمات و جملات

لایفهم و اباطیل مهمل و بی‌معنی که برای ارهاب و جلب مردم ساده‌دل بدور خود تلفیق کرده چیزدیگری‌نبوده است

در حقیقت حکومت تیمور میدانست که قیام این آزاد مردان طوفان خشم و کین خواهی ملت است که زیر عنوان فلسفه حروف بزودی بنیادکاخ بیداد گری اورا واژگون خواهد ساخت

برای شرح احوال فضل‌اله استرآبادی واشارات اجمالی مورخین ایرانی‌بحادثهٔ ظهوروقیام این‌فرقه واسباب انقراض قطعی این‌مسلك درایران بمنابع زیرمراجعه شود

کتاب عالم آرای عباسی ـ اسکندر بیك منشی حوادث سال ۱۰۰۲ هـ. مجمل فصیحی خوافی حوادث سال ۸۲۹ هـ. حبیب‌السیر ـ جزء سوم ازمجلد سوم ص ۱۲۷ روضات الجنات ـ اسفزاری (همین کتاب وفصل حاضر) ازسعدی تاجامی یاترجمه مجلدسوم از کتاب تاریخ ادبیات ایران ازادوارد براون

A history of pesian litrature under tartar dominian combridge 1920.

ص ۸٦ ، س ٤ ، سیدقاسم الانوار:

درسال ۷۵۷ هـ درسراب تبریزمتولد شده وازشا گردان و مریدان شیخ اوحدالدین کرمانی است

وی پس ازرسیدن‌بمراحل کمال معنوی بخراسان شتافت ودرشهر هرات‌اقامت گزید، ودرآن‌وقت‌اوج‌عظمت‌واقتدارسلطنت‌شاهرخ‌میرزا بوده ، سید قاسم‌الانوار درهرات دارای نفوذ وعظمت فوق‌العاده گردیده و مریدان بسیار در گرد اوجمع شدند.

ودرسال ۸۳۰هـ. وقتیکه شاهرخ‌میرزا درمسجدجامع هرات مورد حمله احمد لر قرار گرفت سید قاسم الانوار مورد سوءِ ظن بایسنقرمیرزا ـ که مأمور کشف جرم و دستگیری توطئه گران بود ـ واقع شد و او را

بسمرقند تبعید نمودند   وبالاخره پس از چند سال سید بخرجردجام رفت
ودرآنجا ببود تا درتاریخ ۸۳۸ وفات یافت
وقبر او اکنون درقریه لنگرموجود است
(تذکرهٔدولتشاهسمرقندیص۳٤٦ـ۳۵۲لیدن.مجمع الفصحا ـهدایت
ص۲۸ـ۲۷ج/۲   ریاض‌العارفین‌ص۱۲۳ـ۱۲۲   ریاض‌الشعراء   آتشکده آذر
ص۳۵ـ۳۲)

ص ۹۵ ، س ۱۸ ، «کمال‌الدین عبدالرزاق»:

کمال الـدین عبدالرزاق سمرقندی فـرزند مولانا جـلال الدین اسحق سمرقندی در تـاریخ ۱۲ شعبان بسال ۸۱٦ هـ. درشهر هرات متولـد گردیده است

پدرش اسحق در دربار شاهرخ میرزامقامی ارجمند داشته و «در مجلس اعـلی و اردوی همایون بشرف امـامت و منصب قضا منصوب بـود ، وبقرائت کتب معتبره وروایت مسائل مقرره اشتغال می‌نمود»

پدر وبرادران عبدالرزاق همگی اهل علم وفضل وادب وازسالکان طرق تصوف وعرفان بوده‌اند

عبدالرزاق در آغاز سن در دارالعلم هـرات به تحصیل علم و ادب پرداخت وچون پدرش خود اهل‌فضل‌بود درتربیت وتعلیم او کوشش بسیار می‌نمود واورا درمجلس درس شیخ شمس‌الدین الجزری فرستاد میگوید

« شیخ الاسلام شمس الدین محمد الجزری ـ متوفی بسال ۸۳۳ـ که در فقه و حدیث از سرامدان زمان بود بهرات آمد ، وپـدر من مولانا جلال‌الدین اسحق سمرقندی صحیحین (صحیح مسلم و بخاری) را درمحضر او قرائت نموده،ودرروایت آنهاازطرف‌او تحصیل‌اجازه نموده،وفرزندان‌خودجمال‌الدین عبدالغفار، وشریف‌الدین‌عبدالقهار، وعفیف الدین عبدالوهاب، و کمال‌الدین عبدالرزاق (صاحب ترجمه) را در مجلس درس جزری حاضر نموده ودرنزد اوتلمذ وازاواجازه روایت حاصل نمودند .

عبدالرزاق پس ازفراغ ازتحصیل علم وادب وارد عرصهٔ زندگانی گردیده و راهی راکه قبلاً پدرش برای ارتقاء بمدارج عالیه دنیائی برای خود انتخاب نموده بود او نیزاختیار کرد، بدین معنی کـه در سال ۸٤١هـ. در سن ٢٥ سالگی در ادبیات کتاب مختصری تألیف کرده، و دیباچهٔ آنرا بنام شاهرخ مصدرومزین نموده، وبوسیله آنکتاب مقام فضل وادب ودانش خودرا بهپیشگاهسلطانشاهرخشناسانده،وبدربار آنپادشاهپیوست، وملازمت اورااختیار نمود، وتاسال ۸٥٠ هـ. که شاهرخ در ری وفات یافت یعنی مدت نه سال تمام ازندما ومقربین وملازمان آن درگاه بوده است

ودرسال ۸٤٣هـ. یعنی دوسال بعد ازاختیار ملازمت شاهرخ میرزا جمعی ازرقباء عبدالرزاق او را به نقص علم ودانش وعدم تکمیل تحصیلات متهمساخته، وبعرض شاهرخ میرزا رسانیدند که: اوبااینکه مردیدانشمند و عالم زاده است معذلك تحصیلات خود را تکمیل ناکرده ملازمت دربار شاهی را اختیار کـرده است ، شاهرخ میرزا بی درنگ فـرمان داد هیئتی از علما و دانشمندان هرات عبدالرزاق و چندتن دیگر از مدرسان رسمی هراترادرمحضرشاهزادگان،ووجوهاعیان، ورجال، مهتران وصدورخراسان وشهرهرات امتحان نمایند

اما «یکی از ارباب عمایم که بحلیهٔ انصاف اتصاف داشت بموقف عرض رسانید که عبدالرزاق برجمعی از مدرسان فایق است ، خاقان سعید استفساراسامیآنجمعفرمود ومولانا ازآنجمله مولانای اعظم حاجی محمد فراهیرا نام برد ... فرمان همایون صادرشد که علمایاسلام بردرگاه جمع آمده وعبدالرزاق وحاجی محمد فراهی را امتحان فرمایند»

«وفرماناعلی نفاذ یافت که علمای کبار کتابی اختیار کنند وفقیر و مولانا حاجی محمد فراهی را امتحان فرمایند، وعلماميان کشاف و هدایه مخیرساختند، و عاقبت برهدایه قراردادند ، و از اول هدایه کتاب طهارت

اختیار کردند ، وهم درمجلس خاص مشحون بشاهزادگان وامراء وخواص سطری‌چند بمنزلهٔ شرح‌نوشته‌شد، و علما نوشته فقیررا پسندیدند، ونوشتند که ادق‌واحسن است ، وبموقف عرض رسانیدند ، حضرت اعلی را مستحسن نمود ، مولانا قطب الدین احمد وباقی ائمه مرسوم و علوفه تعیین فرمودند. وبنده چون زرخالص ازبوتهٔ امتحان تمام عیاربیرون‌آمد، وقلب روی اندود ارباب حسد رواج نیافت»

پر حادثه ترین ادوار زندگی و مهم ترین سنین خدمت نـه سالهٔ عبدالرزاق را دردربارهرات باید سالهای ۸٤۷،۸٤٦ و ۸٤۸ دانست ، زیرا وی درسال۸٤٦ ازطرف شاهرخ میرزا بعنوان سفارت بدربارو الی‌کالیکوتی بهندوستان‌رفت،وازآنجا بر حسب‌دعوت‌پادشاه‌بیجانگر با بعنوان‌سفارت‌بشهر بیجانگرهندوستان Bijangar شتافت،واین‌سفارت‌مدت‌سه سال‌بطول‌انجامید، وازحوادث این سفرشرح مبسوط و مفصلی در ضمن حوادث سالهای ۸٤٦ ، ۸٤۷ ، ۸٤۸ درتاریخ مطلع‌السعدین نگاشته است .

گوید : «حضرت‌خاقان‌سعیدعزم داشت که‌ایلچی‌خاصهٔ بهندوستان به نزد والی‌کالیکوت فرستد، امرا رافرمود که ایلچی‌یراق کنند ورقم‌تعیین برفقیر کشیدند ، و بعضی ساعی گردیدند بخیال آنکه شاید ازین سفر باز نیاید ، این فقیرازآن سفر خطیر بعد ازسه سال فرخنده‌فال‌بازآمد وساعیان براه‌عدم رفته بودند»

«القصه: حضرت‌خاقان‌سعیداسب وپوستین ود گلهٔ طلادوزی و کلاه نوروزی‌جهت‌والی‌کالیکوت تعیین‌فرمود واحکام‌وانعام عنایت‌فرمود، واین ضعیف‌جزئیات ساخته‌باتفاق‌برادربزرگ خود مولانا عفیف‌الدین‌عبدالوهاب و چند تن دیگر همراهان غره رمضان عزیمت نموده، وبراه قهستان بیرون رفت، و ۱۸ رمضان‌بکرمان درآمده و۵ شوال ازکرمان روان شد ومنتصف ماه بساحل عمان وبندر هرموز رسید ...»

وسپس شرح مبسوطی در توصیف شهر کالیکوتی ودربار والی آنجا ودرخصوص اخلاق ، عادات، بتخانه‌ها، رسوم ومذاهب مردم هندوستان نوشته و از صعوبات و سختیهائی که در راه متحمل شده سخن رانده از جمله مینویسد که در شهر «قلهات» ازشدت گرمای سوزان و بدی آب وهوای آن دیار برادرش عفیف الدین عبدالوهاب بیمار شده ودرهمانجا در گذشت

عبدالرزاق در ملاقات خود با پادشاه بیجانگر میگوید: «پادشاه درچهل ستونی بعظمت تمام نشسته فقیررا پیش اوبردند وسرفرودآورد و التفات نمود وکلمه چی (مترجم) را گفت: خاطرما خوشوقت گشت که پادشاه بزرگ برای ماایلچی فرستاد

و گفت معمولاً سفرا و ایلچیان که بدربار ما میآیند میهمان ما هستند اماچون شما غذای مارا نجس میدانید و نمی‌خورید بنابرین هرروز ازطرف شاه مقدار... طبقی آورند درو دستهٔ[1] تنبول و بستهٔ پانصد[2] فنم ومقدار بیست مثقال کافورجودانه

وعلوفه هرروز:دو گوسفند،وچهارجفت مرغ،وپنج من برنج، و یك من روغن، ویك من شکر،ودو ورهه زرآوردند، وهمچنین هرروز می‌آوردند.

و۱۲ شعبان سال۸٤٧ شهربیجانگررا بقصد مراجعت بهرات ترك گفته وتا اواسط ماه صفرسال ۸٤۸ به بندر هرموز رسیده ویکماه بعد وارد هرات گردید

ودرسال ۸۵۰ عبدالرزاق ازطرف شاهرخ برسالت به گیلان رفت. «وبیمن عنایت الهی وقوت پادشاهی هم نکورفت وهم نکو آمد»

وهم درسال ۸۵۰ پس از باز گشت از سفر گیلان برای سومین بار ازطرف شاهرخ بسفارت دربارمصر تعیین گردید

۱ـ تنبول برگ معطر وخوشبوئی که درهندوستان معمولاً می‌جوند

۲ـ فنم پول رایج کشور بیجانگر.

گوید «رأی عالم آرای حضرت اعلی میل آن فرمود که رسول بطرف مصر ارسال فرماید وحاصل اوقاف حرمین را بآنجا رساند ، وحاوی اوراق (عبدالرزاق) که ازرسالت گیلان باز آمده بود حضرت اعلی حکم فرمود که برسالت جانب مصر عزیمت نماید، ونشان همایون مکمل ساخته، اما ایام با تمام آن مرام قیام ننمود»

زیرا سلطان شاهرخ بلافاصله وفات یافت (سال ٨٥٠)

عبدالرزاق پس ازوفات شاهرخ متوالیاً بخدمت شاهزادگان میرزا عبداللطیف، میرزاعبدالله، میرزا ابوالقاسم بابر ، وعاقبت بخدمت سلطان ابوسعید پیوست

ودرسال ٨٥٨ پس از آنکه میانه میرزاابوسعید ومیرزاابوالقاسم بابر مصالحه برقرارشد، و ابوسعید با اردوی خود مظفرانه وارد هرات گردید دوتن ازمخصوصان خویش اعنی امیرسلطان احمدتیمورتاش وخواجه ابوسعید ترقابادی را فرستاد وعبدالرزاق را بحضوراو درآوردند ،

و درین سال بسمرقند شتافت و بخدمت قطب و شیخ خود «خواجه ناصرالدین عبیدالله استسعاد یافت ودرآن مجلس انس ومقام قدس

یافت در آن آنچه یافت

دید در آن آنچه دید »

و پس از بازگشت بهرات و مرگ سلطان ابو سعید گوشهٔ انزوا گرفت، و پریشانی بحال او راه یافت، تا اینکه درسال ٨٦٧ بیاری خواجه قطب الدین طاوس سمنانی وسایراعاظم ومشاهیرهرات به سمت شیخی خانقاه سلطان شاهرخ میرزا درهرات منصوب گردید

وتاآخرعمردرین منصب برقراربودتااینکه درسال ٨٨٧ ھ. درشهر هرات وفات یافت ودرمزارامام فخرالدین رازی درخیابان مدفون گردید

عبدالرزاق پیرومذهب ابوحنیفه نعمان بن ثابت الزوطی الخراسانی

بوده، وخود وپدروبرادران اوسالکان طریقه تصوف وعرفان بوده، وازمریدان خواجه ناصرالدین عبیدالله بوده‌اند

خاندان عبدالرزاق

ازین خاندان اشخاص ذیل الذکر درتاریخ معروف میباشند

جلال الدین اسحق سمرقندی (پدر عبدالرزاق) وفات ٨٤١ ه

فرزندان جلال‌الدین اسحق مذکور

مولانا شریف‌الدین عبدالقهار ، وفات ٨٦٩ ه .

« جمال‌الدین عبدالغفار، وفات ٨٣٥ ه

« عفیف الدین عبدالوهاب ، وفات غره محرم ٨٤٦ ه درراه هندوستان

« کمال الدین عبدالرزاق (صاحب ترجمه)

دختر کمال الدین عبدالرزاق زوجهٔ امیرنورالدین محمدامین که از امرا ومشاهیرهرات بوده

عبدالرزاق مردی فاضل ، دانشمند ، تاریخ دان ، و خوش نویس بوده و در شعر و شاعری نیز یدی داشته ، و نویسندهٔ زبردست بوده است چنانکه کتاب مطلع السعدین که با سبکی شیوا نگارش یافته گواه این مدعی میباشد .

تصانیف او:

١ـ رسالهٔ کوچکی است که درسن ٢٥ سالگی تألیف نموده وعبارت ازشرحی است که بر رسالهٔ عضدالدین در تحقیق معنی حرف واسماءِ اشاره نگاشته است .

٢ـ مطلع السعدین ومجمع البحرین

این کتاب مشتمل است برتاریخ وشرح وقایع وحوادث یکصدوهفتادویك

ساله ایران و خراسان از تاریخ تولد سلطان ابوسعید مغولی (٧٠٤هـ)[١] تا وفات سمی او نوادهٔ تیمور میرزا ابوسعید گورگانی، و ازین دونام ابوسعید که بزعم او دوستارهٔ سعد نامیده شده اند نام این کتاب انتخاب شده است.

این کتاب در دومجلد است ومجلد اول خاتمه مییابد بوفات امیر تیمور بسال ٨٠٧، ومجلد دوم ازدنبالهٔ وقایع سال ٨٠٧ یعنی ازجلوس شاهرخ تاقسمتی ازسلطنت حسین میرزا بایقرا وبسال ٨٧٥ خاتمه یافته است

منابع مطلع السعدین

منابع ومصادرمجلد دوم این کتاب: مشاهدات، مسموعات، تحقیقات خود عبدالرزاق است که دربسیاری ازحوادث خود نیزشرکت داشته است.

امـا منابع جلد اول چنانکه از تصفح و تفحص و استقراء دقیق مندرجات آن معلوم میگردد.

مصنف درنگارش این جلد ازکتب زیر

زبدة التواریخ حافظ ابرو
کتاب جغرافی « «
ذیل جامع التواریخ «
تاریخ هرات ازسیفی هروی
ظفرنامه شرف الدین یزدی

نوشته های سرشار گرفته، و در اغلب موارد فصول ومقالات مطول ومبسوطی ازکتب حافظ ابرو و سیفی هروی عیناً و بدون اندك کم وکاست نقل کرده است

١ـ «تاریخ ولادت سلطان ابوسعید بن اولجایتو بن ارغون بن ابقاخان بن هلاکوخان بن تولوی خان بن چنگیزخان درشب چهارشنبه ششم شهر ذیقعده سنه اربع وسبعمائه» (دیباچه مجلد اول مطلع السعدین مخطوطه کتابخانه ملی ملك)

وازنویسندگانی که بعداً ازین کتاب استفاده بسیار کرده‌اند باید: صاحب روضة‌الصفا، حبیب‌السیر وخلاصة‌الاخبارفی‌بیان‌احوال‌الاخیاررانام‌برد، اسفزاری نیز درین کتاب درهمین محل (روضه ١٣) شطری از کتاب مطلع السعدین نقل کرده است

(مطلع السعدین و مجمع البحرین حوادث سالهای ٨٥٨ و ٨٦٧ و٨٤٨ ـ ٨٤٤و٨٧٥،٨٤١،نسخه مخطوطه کتابخانه‌ملی ملك . حبیب‌السیر جزءسوم‌ازمجلدسوم‌ص٣٣٥. خلاصة‌الاخبارفی‌بیان احوال‌الاخیار = خاتمه مجالس النفائس ص ٢٤٠ وص ٣٠)

ص ٩٥، س١٩ ، قلعه طبرك :

قلعه‌ایست برفراز کوهی درنزدیکی شهرری درسمت راست راهی که بخراسان میرود ، و در سمت چپ قلعه طبرك کوه بزرگ ری ـ کوه دماوند ـ قراردارد، سلطان طغرل بن ارسلان بن طغرل بن ملکشاه سلجوقی این‌قلعه را در سال ٥٨٨ منهدم وویران ساخت» (معجم‌البلدان ـ یاقوت ـ ص٥٠٧ حرف ـ ط ـ).

ص ٩٨ ، س ١٦-١٧ ، وقایه ، هدایه و صلوة مسعودی :

(«وقایة الروایة فی‌مسائل الهدایة»: للامام برهان الشریعة محمود ابن صدر الشریعة الاول عبدالله المحبوبی الحنفی ، وهو متن مشهور اعتنی بشانه العلماء بالقراءة والتدریس والحفظ ،وشرحه کثیرمن‌العلماء ....ـ)

«هدایة الطالب لمایلزمه من‌الواجب»: للشیخ‌شمس‌الدین ابی‌الحسن محمد البکری . ـ

و «الهدایة فی‌الفروع» لشیخ‌الاسلام برهان‌الدین علی‌بن ابی‌بکر المرغینانی الحنفی المتوفی سنة ٥٩٣ .وظاهراً مراد حافظ ابروهمین کتاب دوم است .

«صلاة المسعودی» ابی عبدالله محمدبن عبدالله بن مسعودبن‌احمد

الفقیه الشافعی المروزی المشهور بـالمسعودی تلمیذ القفال المروزی شارح مختصر المزنی ، توفی سنة نیف وعشرین واربعمایة بمرو

(طبقات الشافعیه الکبری ـ ابن سبکی ـ ج/٣ ص٧٥ـ٧٢ و فیات الاعیان ابن خلکان ـ ج/١ ص ٢٧٣ ـ ٢٧٤ کشف الظنون ـ کاتب چلبی ـ ج/٢ ـ ص٢٠٢٠ـ ٢٠٢٤ وص٢٠٣١ وص٢٠٤٠ هدیة العارفین ـ اسماعیل پاشا ـ ج/٢ ص٤٢٨)

ص ١٧٥ ، س ١٢، چغرتان :

قراءِ چغاره،چغرتان، شمعان،بشوران وخردزوان ازبلوك «سبقر» است وبلوك سبقر ازجمله بلوکات نه گانه توابع بلدهٔ هرات میباشد .

(جغرافی حافظ ابرو، ورق١٦٧ نسخه مخطوطه کتابخانه ملی ملك. روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات بخش یکم ص ٨٤)

ص ١٧٥ ، س ١٧ ، شلمغان :

شاید درست آن «شمعان» بوده که از اجزاءِ بلوك سبقر است ؟

ص ١٨٦ ، س ٧ ، «کولخشك»

دهکدهٔ «کولخشك» از توابع خبوشان است و اکنون موجود ومعمور و بهمین نام نیز موسوم میباشد، ودرسمت چپ جادهٔ مشهد به قوچان واقع است

ص ١٨٨ ، س٥ ، بابر میرزا :

« بابرمیرزا گورگانی فرزند میرزا عمرشیخ ابن سلطان ابوسعید گورگانی گاهی شعری بفارسی میگفته است ،

ازگفته‌های اواست :

نوروز و نوبهار و می و دلبری خـوشست
بـابر بعیش کوش که عالم دو باره نیست

وله

باز آی ای همای که بی طوطی خطت
نـزدیك شد که زاغ بـرد استخوان مـا »
(مجمع الفصحاء ـ هدایت ـ ج/۱ ص ۱۹)

ص ۲۰۲، س ٤، جرزوان

شهری است از توابع جوزجان (کوز کنان)، یاقوت گوید: «جرزوان: والخراسانیون یقولون «گرزوان» وهی مدینة من اعمال الجوزجان فی الجبال» (معجم البلدان ـ یاقوت ـ حرف ج ص ۵۹)

ص ۲۰۳، س ۸-۱۷، گوهرشاد بیگم:

گوهرشاد بیگم ـ زوجه سلطان شاهرخ میرزا فرزند وجای نشین امیر تیمور گورگانی ـ یکی از زنان نیکوکار ونامدار بوده است، واز آثار و ابنیهٔ خیریه او مسجد جامع، مدرسه و خانقاه شهر هرات ومسجد جامع مشهد مقدس میباشد که در هر دو شهر به نام آن بانوی نیکنام به «مسجد گوهرشاد» موسوم ومشهور میباشد، «و برین بقاع خیر مستغلات خوب واسباب مرغوب وقف کرده است».

گوهرشاد بیگم پس از مرگ شاهرخ میرزا در نهم ماه رمضان سال ۸٦۱هـ. درعهدسلطنت ابوسعید میرزا دراثناءِ غائله قیام میرزا ابوالقاسم بابر بدسیسهٔ جمعی از امرا و مشاورین سلطان ابوسعید بدستور آن پادشاه درشهرهرات مقتول گردید ودرجنب قبر فرزندش شاهزاده بایسنقر میرزا درمسجد گوهرشاد بیگم هرات مدفون گردید، وقبر او اکنون موجود است.

عمارات مسجد و خانقاه ومدرسه گوهرشاد بیگم درهرات ومشهد مقدس از جمله آیات فن معماری و هنری ایران در سدهٔ نهم میباشد. این ابنیه علاوه براستحکام بنا با کاشی‌های بسیار زیبای معرق تزیین گردیده و کتیبه‌های آنها بخط بسیارزیبای فرزندش بایسنقر میرزا نوشته‌شده است.

معمار ومهندس مسجد وخانقاه ومدرسه گوهرشاد بیگم در هرات ومشهد استاد قوام الدین شیرازی‌است، وی درآنعصرمعمار بزرگ ونامدار خراسان‌بوده، وبدربارسلطان شاهرخ میرزامنتسب‌ودرسلك هنروران‌نامدار دربارهرات بشمارمیرفته است

عبدالرزاق سمرقندی مینویسد: «استاد قوام الدین معمارشیرازی که دربنائی اعجوبهٔ روزگاربود غره شعبان رحلت نمود، وازجمله عمارات که بمعماری آن قیام نمود مدرسه و جامع مهد علیا گوهرشاد آقا است. (مطلع السعدین ومجمع البحرین ـ عبدالرزاق سمرقندی ـ نسخه مخطوطه کتابخانه ملی ملك)

بنای مسجد گوهرشاد مشهد ـ چنانکه درکتیبه بالای ایوان بزرگ که بخط بایسنقر میرزاست تصریح شده (اتفق تحریرها فی اوایل شهرالهالمبارك رجب المرجب سنةاحدی وعشرین وثمانمایه)ـ درسال ۸۲۱ باتمام رسیده است.

و در ماه شعبان این سال (۸۲۱) سلطان شاهرخ میرزا باکوکبهٔ سلطنتی از هرات بقصد زیارت مشهد الرضاع وحضور در مراسم اتمام بنای مسجد مذکور بمشهد مقدس‌آمد. عبدالرزاق سمرقندی در حوادث سال ۸۲۱ مینویسد

« ذکر توجه حضرت خاقان سعید بعزم زیارت مشهد مقدس، سلطان عالی شأن اوایل شعبان (یعنی در سال ۸۲۱) عزیمت زیارت سلطان خراسان،

بیت:

علی بن موسی رضا گوی و بس

که القاب یابد ز نامش کمال

فرمود، وچون بآنمقام متبرك و مشهد مبارك رسید شرایط زیارت بجای

آورده ، نذور و صدقات بمستحقان رسانید و قندیلی سه هزار مثقال طلا که آنحضرت بحسن ارادت ساخته وپرداخته بود فرمود تادر گنبد مرقد آویختند ، و پیش ازین مهد علیا گوهرشاد آقا مسجد جامعی در جوار قبهٔ حضرت امام علیه السلام بنا نهاده بود در غایت تکلف وتزیین ، درین ایام نزدیك باتمام رسید ، وآن‌عمارت‌بالطافت درنظرحضرت خاقان سعیدبغایت مستحسن نمود ...»(مطلع السعدین‌ومجمع‌البحرین۔ عبدالرزاق‌سمرقندی ۔ نسخه‌مخطوطه ملی‌ملك)

این عمارات تا پایان سلطنت سلطان حسین میرزا بایقرا معمور و در کمال جلال و شکوه برپای و مورد توجه عامه مردم خراسان بوده است .

در مجموعهٔ مکاتیب و فرامین خواجه عبداله مروارید نشانی (فرمانی) از سلطان حسین میرزا بایقرا در خصوص انتصاب یکی از مشاهیر قراء وقت بعنوان «صدرالحفاظ مسجد گوهرشاد بیگم در هرات» مذکور است متن این فرمان ــ که خود فصلی ازتاریخ ابنیه خیریه گوهرشادبیگم میباشد و نشانه کمال عنایت خسروان گورگانی بخصوص سلطان حسین میرزا باموراجتماعی‌ومذهبی وتوجه‌خاص باین‌ابنیه خیریه میباشد دراینجا مزیداً للفائده تماماً وعیناً نقل میشود

متن این نشان از انشاءِ خواجه عبداله مروارید[1] است که یکی از

۱ــ خواجه عبداله فرزند خواجه محمدمروارید مدتی درزمان سلطنت سلطان حسین میرزا بایقرا وزیرصاحب اختیاربود ، ودر دیوان وزارت مهر میزد ، و عاقبت ازین‌کار کناره گرفته وطریقه فقروسلوك پیش گرفت وی‌مردی جامع فضائل بوده وعلاوه براینکه ازخوشنویسان آنعهد بشمارمیرفت ، منشی زبردست و نویسنده بزرگ بود ، ودر نواختن اصناف سازها مخصوصاً قانون استادی بی‌نظیر بشمارمیرفت ، وصاحب اخلاق پسندیده بوده‌واغلب درمصاحبت اهل فضل میگذرانید

✿✿✿

منشیان زبردست دربار سلطان حسین میرزا بایقرا بوده، و درمجموعهٔ مکاتیب[1] او باین‌عنوان ذکرشده است: «نشان خواجه حافظ حسین‌علی جهت مصدری مسجد جامع بیگم» ودرمرقعی متعلق بکتابخانه ملی ملك ـ که ظاهراً درهمانعصر درهرات نوشته‌شده ـ عنوان این‌نشان چنین است «نشان مصدری حفاظ مسجد گوهرشاد»

نشان مصدری حفاظ مسجد گوهرشاد

«چون حافظ کلام معجزنظام اقبال سرمدی و قاری مصاحف قدسی لطائف دولت ابدی که در مدارج مخارج تأیید نغمات بشارت خلود مدغم دارد، وپیوسته عندلیب خوش الحان بوستان این حشمت‌رابصیت دلشگای: **یاداود اناجعلناك خلیفة فی‌الارض** امیدوار میدارد، لاجرم بشکرانه این موهبت عظمی استماع زمزمهٔ عمرزا و ترانهٔ فرح افزای

اعط القوس باریها، و انزل الدار بانیها،

برذمت دولت ابد پیوند لازم ومتحتم میدانیم، وچون قدوة‌الحفاظ

✲✲✲

پدرش خواجه شمس الدین محمد مروارید از اشراف وبزرگان کرمان بود، ودرایام سلطنت میرزا جهانشاه ترکمان درخراسان بهرات آمد، ودرآنجا بوزارت سلطان ابوسعید رسید، و سپس کناره گیری کرد، و تولیت موقوفات مزار خواجه عبدالله انصاری باوتفویض شد، ودرسال ٩٠٤ درهرات درگذشت، و در جنب مزار مولانا شمس‌الدین محمد تبادگانی مدفون شد و از آن پس سلطان ابوسعید همت برتربیت فرزند اوخواجه عبدالله گماشت و بعد از خواجه عبدالله مروارید دو فرزند او خواجه عبدالمؤمن و خواجه محمد مؤمن شهرت یافتند

(تضاعیف‌مجموعه مکاتیب وفرامین‌خواجه عبدالله‌مروارید خلاصة الاخبار فی بیان احوال الاخیار ـ نسخه مخطوطه کتابخانه مجلس شورای‌ملی .حبیب‌السیرجزءچهارم از مجلدسوم ص١١٧ـ١١٨، وجزءسوم ازمجلد سوم ص٣٣١.مجالس النفائس علیشیر نوائی ص١٠٦ وص ٢٨١)

١ـ نسخه ازمجموعهٔ مکاتیب خواجه عبداله مروارید که درسال ٩٨٥ تحریرشده (بقرائن وامارات قطعی درشهرهرات نوشته شده است) در کتابخانه ملی ملك موجود میباشد.

والقراء حافظ کمال‌الدین حسین علی که بیمن تلاوت کلام مجید ، وقرائت فرقان حمید ازشعبه قراءِ و طبقهٔ حفاظ قدم‌قابلیت ورشاد درمقام: **و رفعناه مکاناً علیا** نهاده بحسن صوت ، و رقت لهجه بلبل چمن قرائت وتجویداست خاطر انور بر تربیت و تمشیت او گماشته، منصب عالی مصدری حفاظ (بیت المغفره) و (مسجد جامع) حضرت مهد مرخومه تاج النساء فی العالمین گوهرشادآقا طاب ثراه که ازاعاظم بقاع فلك‌ارتفاع بر تبت وزینت دربسیط خاك‌ممتازاست بدوتفویض‌فرمودیم،تاچنانچه از کمال‌صلاح‌وسداد واستحقاق او این شغل خطیر را سزد بلوازم آن اشتغال نماید، وجماعت حفاظ او را مقدم وپیشوای خود دانسته سرازربقهٔ مطاوعت و متابعت او نه پیچند ، واز سخن صواب دیدهٔ او درباب تمشیت امرتلاوت آنچه گوید بیرون نه روند، مشارالیه نیزباید که بواجبی بمراقبت این شغل جسیم مواظبت‌نموده دقیقهٔ ازدقایق جد وجهاد نامرعی نگذارد

سبیل فرزندان کامکار و امرای نامدار و صدوربا اعتبار ووزرای عالی مقدار آنکه او را بدین امر عظیم القدر مقرر دانسته تقویت او لازم شمرند .

و چون بواجبی بدین امر قیام نماید وظیفه بدستوری که در شرط واقف مقرر است گیرد وبدورسانند ، ازجوانب برین جمله بروند»

ص ۲۰۹ ، س ٤ ، قلعهٔ صعلوك :

صعلوك نام دهکدهٔ است در سه فرسنگی شمال شرقی شهر طوس قدیم ، وازتوابع دهستان خبوشان (قوچان) میباشد، واکنون موجود وآباد وبهمین نام نیزموسوم است .

بسیاری ازنام‌آوران دانش وادب باین مکان منسوب میباشند ، اما ذکرآن درهیچ یك ازمنابع نیامده است

سمعانی درضبط این نام گوید : «الصعلوکی : بضم الصاد و سکون

العین المهملتین وضم اللام وفی آخرها الکاف، هذه النسبه الی الصعلوك (کذا؟) و هو ابوسهل محمد بن سلیمان بن هرون الصعلوکی الحنفی کان امام عصره و فرید دهره ... » (انساب سمعانی ـ نسخه مخطوطه کتابخانه ملی ملك. حرف س و P. 352 نسخه فتوگرافی) ابوسهل صعلوکی مذکور یکی ازائمه علم حدیث و فقه وازاستادان بزرگ و نامدار مدرسه نیشابور وازبزرگان اقطاب ومشایخ صوفیه واهل الله بوده است

(کشف المحجوب ـ هجویری غزنوی ص٣٥٤ وص ٣٦٦ وص٤١٢ چاپ لنینگراد نفحات الانس جامی ص ٢٨٧)

ص ٢١١ ، س ٧ ، کهدستان

از اماکن و اجزاء بلوك «غوروان» است که ازجمله بلوك نه گانه توابع شهرهرات بوده. (جغرافی حافظ ابرو ورق ١٦٦)

ص ٢٤٩ ، س ١ ، کوه نور بخارا:

«نور بخارا» نام دهستانی است ازتوابع بخارا، راوندی در آغاز حال سلجوقیان گوید «... از ترکستان بحکم انبوهی خانه و تنگی چراخوار بولایت ماوراءالنهر آمدند، بزمستان منزلگاهشان نوربخارا بوذ، وبتابستان سغد سمرقند» وهمو درین باره گوید :

«... و مراعی و مرغزارهای نور بخارا و سغد سمرقند بدست فرو گرفته» (راحة الصدور راوندی ـ ص ٨٦ ، ص ٨٨ لیدن)

ص ٢٥١ ،س ٤ ، تغوز رباط :

«از قراء بلوك پروانه و هوردشتك (هوادشتك) است ، و آنرا خواجه مودود عصمی ـ که ممدوح حکیم انوری است ـ در زمان سلطان سنجرساخته است ، وازشهرهرات تاتغوز رباط مذکور دوفرسنگ است» (جغرافی حافظ ابرو ـ ورق ١٦٨ نسخهٔ کتابخانهٔ ملی ملك)

ص ٢٦٩ ، س ٧ ، مولانا شمس‌الدین‌علی‌فارسی :

مولاناشمس‌الدین علی فارسی‌صاحب کشف ازدانشمندان‌وفضلاء نامدارهرات بود،سلطان‌ابوسعیدنسبت‌باوعنایت والتفاف بسیار می‌نمود، سالها در مدرسهٔ غیاثیه بدرس وافاده اشتغال داشته‌است ، پس‌ازوفات سلطان ابوسعید وطلوع دولت سلطان ابوالغازی حسین میرزا بایقرا چند گاهی بنوشتن‌تاریخ وقایع زمان آن پادشاه مشغول بود ، اما عاقبت از درباریان او رنجیده به «حصار شادمان» رفت ومورد لطف وعنایت سلطان محمود میرزا واقع شد

ودرآنجا می‌بود تا درگذشت و چون مولانا نسبش بمؤلف کتاب «الکشف»[1] که یکی از شروح تفسیر«کشاف» زمخشری است ـ میرسیده بصاحب کشف مشهور گردیده است. (خلاصة الاخبارفی‌بیان احوال الاخیار خواندمیر نسخه مخطوطه مجلس شورای ملی)

ص ٢٧٣ ، س ٦ ، ارغنون :

معرب کلمهٔ یونانی «اورگانون » (Organoon) است ، نام یکی‌از الات معازف و موسیقاریونانی‌است، خوارزمی‌درتعریف‌آن گوید:«الارغانون آلة للیونانیین والروم تعمل من ثلثة زقاق کبار من جلود الجوامیس یضم بعضها الی بعض و یرکب علی رأس الزق الاوسط زق کبیرعلی نسب معلومه یخرج منها اصوات طیبة مطربة مشجیه علی مایرید المستعمل» (مفاتیح العلوم خوارزمی ص ٢٣٦ لیدن . مفتاح السعاده ـ طاش کبری زاده ، ص ٣٣٣ـ جـ اول).

ص ٢٧٥ ، س ١٢ ، قتراق :

این کلمه‌درمتن‌بهمین‌املاء نوشته‌شده‌واحتمالات‌ومعانی‌آن‌درحاشیه شماره ٧ ص ٢٧٥ مذکور شد ، اما ظاهراً «قسراق» درست است ، وچنانکه

١ـ الکشف : تألیف الامام العلامه عمر بن عبدالرحمن الفارسی القزوینی المتوفی سنة ٧٤٥ . (کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون جـ٢ ص ٣١٣).

کاشغری درباب (فعلال، فعلل وفعلال) از کلمات خماسی مینویسد «قسراق: [1]الرمکة الفتیة،وعندالغزیه[2]الرمکةکائناً ماکانت ، وفی‌المثل

(**قیز برلاکرشما ، قسراق برلایرشما**) معناه لاتصارع العذراء فانها تکون قویة فتصرعك ، ولا تسابق فی الرهان مع الرمکة الفتیه فانها اقوی من‌الفرس و [3]انزق فتغلبك ،

و ممکن است « قترماق » باشد که بمعنی بی‌مصرف و بیکار است (نقل از«دیوان لغات الترك»تألیف محمودبن‌الحسین بن محمد الکاشغری ـ تاریخ‌تألیف‌سال ٤٦٦ هـ ج١ص٣٩٤ وج/٢ ـ ص٦١) ومعنی عبارت‌متن

سلطان‌حسین‌میرزاجنگجوئی‌فحل‌بود که‌دردشت قبچاق درانتظار فرصت‌بود-یابی‌کاروبی‌مصرف‌میگشت- تادرموقع مناسب‌تاج‌وتخت خراسان رابدست آورده رقباء خودرا از میان بردارد

ص ٣٠٤ ، س ١ ، «حصارشادمان» :

«شادمانه» قریة بینها و بین مدینة هرات نصف فرسخ

«شادوان» الجبل الذی من جنوبی سمرقند و فیه رستاق وقری ، وطول هذا الرستاق عشرفراسخ وزیاده ـ (معجم البلدان ـ یاقوت ج/٣ ـ ص ٢٢٨ لیپزیك)

ص ٣٤٠ ، س ٨ ، جوانغار :

جواؤن قول بفتح واو و ضم همزه و سکون نون بلغت مغولی سمت چپ بود که حال به (جوانغار) اشتهار دارد

(جوانغار) بسکون نون و رای مهمله و فتح غین معجمه محرف جواؤن قول باشد بلغت مغولی یعنی: (سمت‌چپ). فرهنگ سنگلاخ

١ـ الرمکه الفرس والبرذون تتخذ للنسل ، جمع رمک وارماك

٢ـ الغزیة ترکان غز.

٣ـ انزق افعل من نزق ینزق نزقا الرجل نشط وطاش وخف عند الغضب فهو نزق

قول : قلب لشکر که روز جنگ قرار گـاه امیر لشکر بـاشد سر انگشتان تابنددست. سمت‌وجانب. وباشباع ضمهٔقاف بمعنی عبدوبنده= قل وقل‌محمد=عبدمحمد. فرهنگ سنگلاخ.

ص ٣٤٦ ، س ١ ، «بیار» و «کمند»

این دو کلمه درمطلع‌السعدین: بیاروجمندنوشته شده ونام دهکدهٔ کمند در کتاب (کشف المحجوب) آمده گوید : «وادیب کمندی از سادات زمانه بود» (کشف المحجوب) غزنوی بسعی ژوکوفسکی ص ٢١٥ چاپ لنینگراد.

ص ٣٥٤ ، س ٥ ، جرمغان

یاجرمق وجرمقان : نام دهکده یادهستانی است که دربیابانی که میانه خراسان ، اصفهان ، کرمان وری واقع‌است یاقوت مینویسد : «جرمق بلدة بفارس کثیرة الخصب رخیصة الاسعار ، کثیرة الاشجار علی جـادة المفازة قال الاصطخری ـ و هو یذکر المفازة التی بین خراسان و کرمان واصبهان والری ثم‌قال وفی‌المفازه علی طریق اصبهان الی نیشابورموضع یعرف بالجرمق و هو ثلث قری تحیط بها المفازة احداها اسمها «بیاذق» والاخری « جرمق » و الثالثة « ارابه » تعد من خراسان و بها نخل و عیون وزروع ...» (معجم البلدان ـ یاقوت ـ حرف ج ـ ص ٩٤)

ص ٣٦٢ ، س ٦، «شهرصفر»

شد شهر صفر شهید و هـم «شهر صفر»

از سال شهادتش دهـد بـاز خبر

این بیت‌ازمولانا کمال‌الدین عبدالواسع‌النظامی است که درتاریخ‌واقعهٔ قتل یادگارمحمدمیرزا گفته است، وی ازافاضل معاصرین اسفزاری وازمشاهیر شعراء ونویسندگان‌نامی‌هرات بوده، وازمنتسبین‌بدربارسلطان‌حسین‌میرزا بایقرا میباشد.

سالها درسایه عنایت وزیردانش گسترخواجه نظام‌الملك درهرات میریسته وآثار بسیاری درنظم ونثردارد

(خلاصة الاخبار فی احوال الاخیار ـ خواند میر خاتمه نسخه مخطوطه کتابخانهٔ ملی ملك حبیب السیر ـ جزء سوم از مجلد سوم ص ۳۳۷)

ص ۲۷۰ ، س ۹ ، لمولانا مجیر الدین البیلقانی

امین احمدرازی میگوید: مجیرالدین بیلقانی برای تحصیل وجوه دیوانی ازتبریز باصفهان‌رفت، و در آنجا بواسطه اشعاری که در هجو مردم آنشهر گفته بود اورابقتل‌رسانیده ویکهزارتومان کیکی بعنوان‌خون‌بهای اوبرای قزل ارسلان به تبریز فرستادند

(هفت اقلیم ـ امین احمد رازی ـ ورق ٥٢٤ نسخه مخطوطه کتابخانه ملی ملك) .

ص ۲۷۰ ، س ۱۰ ، لب چوخاتم پرشکر خندست

این‌اشعاراز‌جمله ابیات قصیده‌ایست که مجیرالدین‌بیلقانی درمدح اتابك پهلوان[1] سروده است ومطلع آن این است

مژده ای دل هان که مارا مژدهٔ جان آمد ست
وزنسیم صبح بوی زلف جانان آمد ست
دم مزن ایدل بزن دستی وجانرا برفشان
زآنکه این‌خوش مژده دردل ازره جان‌آمدست
نیمشب خیزان دولت جوی را اندر مشام
بوی اقبال از دم صبح در افشان آمدست
چشم روشن گشته اندالحق عزیزان جهان
زین نسیم خوش که ازیوسف بکنعان آمدست

۱ـ اتابك پهلوان مراد شمس‌الدین ابوجعفرمحمد جهان پهلوان بن ایلدگز ازپادشاهان (اتابکان) آذربایجان بوده (٥٦٨ هـ) که به پهلوانیان مشهور میباشند

از فغان بانگ گردون برصلای جان فشان
عیسی اندر حجرهٔ گردون بافغان آمدست
لب چو خاتم پرشکر خندست عالم را ازآنك
خاتم گم گشته با دست سلیمان آمدست
این سعادت بین که مهد کبریای احمدی
پیش بو ایوب انصاری بمیهمان آمدست
(دیوان مجیرالدین بیلقانی نسخه مخطوطه کتابخانه ملی‌ملك)

فرهنگ لغات مغولی و ترکی

آ

آق سفید

آقچه بالف ممدود و قاف زده پول سفید سیم ، خواجه رشید الدین فضل الله گوید : «چنان آقچه‌ها که بیکبارمس می‌نمود ، وازنقره زیادت اثری در آن پیدانه ، می‌زدند و روان می‌داشتند » ـ تاریخ مبارك غازانی ص۲۸۲ لیدن ـ آنندراج

آق سنقر « وزن چار عنصر مرغی است شکاری از جنس شاهین و چرغ یا مرغ شکاری سفید» فرهنگ آنندراج

آق شهر نام شهری است درترکستان .

آق‌شنقار: = آق سنقر.

آل سرخ

آلاچوق : آلچوق ، آلاچق بالف ممدود در اول و دوم و بالف مفتوح در سوم وضم جیم‌پارسی‌درهرسه خانه‌ایست که ترکمانان‌واهل‌دشت از چوب ومو سازند ودرآن بسر برند. فرهنگ وصاف، غیاث‌اللغات

آلتمغا مهرسرخ ، چه ، (آل =سرخ وتمغا=مهر) وآن عبارت بوده از مهر چهار گوشه که برروی یرلیغها وفرمانها واحکام ومراسلات رسمی با مرکب سرخ زده‌اند ، واگراین مهرها بامرکب آب طلا باشد آنرا (التون‌تمغا) می گفته‌اند ، (آلتون=طلا) ، واگربامرکب سیاه بوده آنرا (قراتمغا) میگفته‌اند، (قرا = سیاه) ـ حواشی مطلع السعدین ج/۱ ـ ۲ . جامع التواریخ چاپ بلوشه ص ۲٤٦ فرهنگ وصاف

ا

ارلات نام یکی ازطوائف خراسان که درنواحی بلخ مقام داشته‌اند

اپردی نام یکی از طوائف خراسان که در نواحی شبرغان واندخود سکونت داشته‌اند.

اردو قشون ، سپاه

اردوشهر: شهری است در مرز ختای مسالك الممالك ـ ابوالحسن صاعد بن علی الجرجانی

اشتلم بضم اول و سوم و لام و سکون دوم و میم تندی ، زور ، تعدی وستم کردن وبزور چیزی گرفتن برهان قاطع . غیاث اللغات

الوس دودمان ، طایفه ، تبار

الگای اورق ، خانمان ، مقام و مسکن

ایناکچیان. ایناقچیان : مصاحبان ومقربان در گاه پادشاه

ایشکچیان : دروازه‌بانان، مرکب ازدو کلمه ایشك دروازه ، و(چیان) صاحبان ـ فرهنگ سنگلاخ

أیل دوست ، موافق ، همراه ، رام ، اطاعت و فرمانبرداری و بمعنی طایفه **وایماق** . فرهنگ وصاف آنندراج تاریخ مبارك غازانی

ایلچی نماینده ، رسول ، گماشنه ، سفیر ، مرکب از دو کلمه ایل طائفه ، وچی= علامت نسبت .

ایاقی خدمتگار ، سفره‌چی ، آشپز ـ فرهنگ سنگلاخ

ایاقچی = ایاقی

ایماق بضم اول تبار ، دودمان ، خاندان ، جمع **ایماقات** آنندراج

الاغ **اولاغ :** وزن چلاغ و پولاد : اسب سواری که آنرا بیگار گیرند ، ومطلق‌مراکب سواری را نیز گویند. آنندراج

اورق دودمان ، خاندان ، خویشاوندان

اولجه بضم و فتح اول مال و جنسی که در تاخت ملك بیگانــه گیرنــد آنندراج

اولنگ مرغزار ، چمن‌زار ، سرزمین سبزوخرم

ب

برلاس بسکون راء و سین مهمله و فتح لام نام طایفه ایست از ترکان کــه سلاطین گورگانیه‌هندوستان از آن فرقه‌اند فرهنگ‌سنگلاخ

برانغار ضد جوانغار = سمت راست

بغرا «آشی است که از آرد نخود ، و نام پلاویست که از گوشت و میدهٔ نخود وروغن و قند و سرکه سازند» فرهنگ انجمن آرای ناصری آنندراج

بیلاك هدیه ، ارمغان ، ره‌آورد

بیرق پرچم ، علم ، لواء

بیتکچی مستوفی وصاحب جمع و تحصیلدار مالیه است خواجه رشید الدین فضل‌الله درذکرانتظامات امورمالی وتدقیق غازان خان درجمع‌آوری مالیات و خراج نواحی گوید : «و فرمود تا بهر ولایت بیتکچی جلد برود ، ومجموع آن ملك دیه‌دیه مفصل‌بنویسد» تاریخ مبارك‌غازانی ص ۲۵۳ لیدن

بنکچی مرکب از دوکلمه (بنه) یا (بنك) وبنك بضم باء موحده تحتانی و فتح نون و کاف ز د ه مصغر (بنه) ـ فارسی است ـ بمعنی جا ومکان ، و جائی که نقد و جنس در آن نهند ـ و بنگاه نیز بهمین معنی است ـ و (چی) که در زبان ترکی علامت نسبت و نیز بمعنی دارنده است پس (بنکچی) : دارنده وصاحب یا سرپرست بنه وبنك است

پ

پایزه. پائیزه: لوحه بوده از زر وسیم و گاهی از چوب برحسب رتبه اشخاص بعرض کف دست و بطول نیم ذرع تقریباً که نام خدا و نام پادشاه با نشان وعلامت مخصوص روی آن محکوك بوده است ، وپادشاهان مغول آنرا بکسانی که مورد مرحمت و توجه خاص واقع میشده‌اند و مخصوصاً برؤسای سپاه اعطاء میکرده‌اند حواشی جهانگشای جوینی

ت

تالان غارت ، چپاول ، ویران ساختن عمارت وغارت ابزار وآلات آن

تابین «وزن کابین باصطلاح چون عدد جماعتی بچهل رسد آنرا یك تابین گویند ، وباصطلاح اتراك توران جمعی را نامند که در تاخت وتاز شریك باشند» ـ فرهنگ سنگلاخ[1]

ترخان لقبی که خانان‌مغول بکسی دهند که هروقت‌خواهد بی‌احضار بحضور پادشاه رود ، واگر تقصیری‌یاخطائی کند اورا بمؤاخذه نگیرند .

حکیم نزاری :

اگرصدخون بیك غمزه بریزی کس نمیپرسد

مگر یرلیغ ترخانی ز سلطان ایلخان داری

فرهنگ سنگلاخ غیاث‌اللغات آنندراج

تزك. تزوك: تزوك . بضم‌اول‌ودوم‌نظام‌وامیریامیرتزك‌بمعنی‌میرنظام، نقیب، چوبدار، رئیس انتظامات = یساول و «تـزوك بابری» نام کتابی است کـه در شرح نظامات و قوانین و یساقهای سلطان ابوالقاسم بابر میرزا گورگانی بزبان جغتائی نوشته شده است

۱ـ «فرهنگ سنگلاخ» لغت ترکی بپارسی تألیف‌میرزامهدیخان‌مؤلف« تاریخ جهانگشای نادری» و«درهٔ نادری» نسخه مخطوطه کتابخانه ملی ملك

تغار «وزن قطار : تشت گلین است که درآن آب یا گندم و جو پر کنند ، ونیزبمعنی آزوقه وخوردنی وراتبه

سعید هروی :

از برای مطبخ انعام او کیوان ز چرخ

ارتفاع سنبله هر روز بفرستد تغار

و (تغار دادن) میهمانی و آش بزرگ وآنرا (تغاره) نیز گویند » ـ فرهنگ وصاف آنندراج .

تنسوقات : بفتح و ضم سین مهمله و قاف معجمه اشیاء کمیاب ، اشیاء عجیبه ونادرات ، ومفرد آن تنسوق است فرهنگ آنندراج .

تومان کپکی : . «زر کپکی» . «دینار کپکی» :

حافظ ابرو در ذیل ظفر نامه شامی گوید «امیر تیمور در سال ۸۰۱ مسجد جامعی درسمرقند بنیاد کرد که یکهزار و پانصد تومان رایج کپکی که نه‌هزار تومان عراقی‌باشد بر آن‌صرف کرده» (ذیل‌ظفر نامه شامی ـ مخطوطه کتابخانه ملی ملك)

اما در جائی وجه تسمیه آن بنظر نرسید خواجه رشید الدین فضل‌الله مینویسد: «میگویند زریست که کپك خان سکه زد» تاریخ مبارك غازانی

تغوزرباط: «نام دیهی از بلوك پروانه و هوردشتك است ، و آنرا خواجه مودود عصمی که ممدوح حکیم انوری است در زمان سلطان سنجر ساخته است ، وازشهرهرات تاتغوزرباط مذکوردوفرسنگ است» جغرافی حافظ ابرو ـ ورق ۱۶۸ مخطوطه کتابخانه ملی ملك

ج

جبه خانه . جیباخانه : زره خانه (= انبارزره)، اسلحه‌خانه وجیبه بکسراول وجبه بفتح اول = زره

جلدوی . جلد : بضم اول ـ و بکسر هم آمده ـ : جائزه ، انعام ، صله و عطای پادشاهان آنندراج

جوانغار : «بفتح واووضم همزه وسکون نون بلغت مغولی سمت چپ بود که حال به (جوانغار) اشتهاردارد» فرهنگ سنگلاخ

جوانغار : «بسکون نون و راء مهمله و فتح غین معجمه محرف جواؤن قول باشد = سمت چپ» فرهنگ سنگلاخ

چ

چماق بضم اول چوب وعصای سر کج

چریك وزن شریك لشکر پراگنده که از ولایتهای دیگر بمدد لشکری بفرستند فرهنگ وصاف ، آنندراج

چاوش وزن طاوس نقیب قافله ولشکر. فرهنگ آنندراج

س

ساچق بکسر جیم پارسی هدایائی که داماد بخانهٔ عروس فرستد و گاهی مطلق هدایا را گویند . پیشکش که برای امرا فرستند فرهنگ سنگلاخ

سکزیلدوز: سکز= عدد هشت ویلدوز = ستاره ، واین نام هشت ستاره است که مجموعه آنها را بترکی (سکزیلدوز) وبعربی (فکه) نامند

سنجق پرچم . علامت پادشاهان که آنرا پیشاپیش لشکر و کوکبه پادشاه کشند.

سورن فریاد وغریو سپاهیان ونعرهٔ دلاوران درمیدان نبرد

سیورغال: هودبری و بعربی اقطاع ملکی که منافع آن را مدة العمر بکسی واگذر کرده‌اند

سیورغامیشی : کسی‌راموردمرحمت‌قراردادن‌وملك‌باوبهودبری‌واقطاع‌بخشیدن

ش

شلتاق باشتلم وزور وستم وبی‌رسمی اموال ازمردم ستدن .

ط

طوی آش ، تغاره ، میهمانی دادن .

ق

قاپوچیان: جمع قاپوچی دالان دار، دربان ، وصاف آنندراج

قاق معرب یامترك‌ـ ترکی‌شده ـکلمهٔ (کاك) فارسی‌است که بمعنی خشك شده میباشد ، مانند: گوشت‌کاك ، خربزهٔکاك ، نان‌کاك ، یا گوشت قاق، نان قاق . فرهنگ غیاث اللغات سنگلاخ

قباق یا قپاق = قپق افکندن و هدف زدن ، فرهنگ غیاث اللغات . فرهنك رشیدی

قپق بفتحتین چوب هدف که درمیدان‌نصب کرده وجنگجویان آنرا باتیر هدف سازند . و نیز کدوئی را گویند که در میدان برسر چوب قپق میگذاشته وآنرا هدف‌میکرده‌اند فرهنگ‌غیاث اللغات

قبچاق دشت یاصحرای‌قپچاق (باباوجیم عربی‌وفارسی) نام‌دشتی درترکستان و نام طائفهٔ که در آنجا سکونت دارند فرهنگ سنگلاخ دیوان لغات الترك غیاث اللغات

ـقترماق بی‌مصرف ، بیکار دیوان لغات الترك

قسراق به ص ٤٢٣ مراجعه شود

قشلاق « قشلق فعلل (بکسر القاف واللام وسکون الشین والقاف) : البیت الشتوی و کذالك کل‌شیئی اعدللشتاء» [۱] دیوان‌لغات الترك ـکاشغری

۱ـ فرهنگ ترکی بعربی ازمحمودبن‌الحسین‌بن محمدکاشغری ـ سال تألیف ٤٧٢ ه .

و«قشلاق بکسر قاف جای گرم که زمستان در آن بسر برند» فرهنگ غیاث اللغات ، آنندراج

قشلامیشی: رفتن بسرزمین گرم درزمستان

قول وزن غول: قلب لشکر که روزجنگ قرار گاه امیر لشکر باشد ، سمت وجانب ، تپه وتل ، سر انگشتان تا بنددست ، فرهنگ سنگلاخ

قل بضم واشباع قاف عبد ، بنده، چنانکه گویند قل محمد = عبدمحمد ـ فرهنگ سنگلاخ

قورماج گندم بریان شده ، و(قورماج قلعه) نام قلعهٔ ایست درحوالی جیجکتو ازبلاد ترکستان

قورلتای : انجمن ، شورای ، مجلس مشاورهٔ سران قوم

قوشچیان: قوش بضم اول و شین نقطه دار مرغ شکاری ، و قوشچی میرشکار ، جمع قوشچیان

ک

کپکی به تومان کپکی رجوع شود .

کرده . کرد : بضم اول کوسپند چران ، برهان قاطع

کریاس بالاخانه سراپرده دربارپادشاه غیاث اللغات

کماج بضم اول نانی است مشهور، نانی که بر انگشت پزند . فرهنگ سنگلاخ، برهان قاطع

کوچ مهاجرت ونقل وانتقال طوائف . بهادری، مردانگی ودلاوری ، لشکر، دودمان وطائفه

کوتوال : دژبان ، قلعه دار ، رئیس قلعه

کنکاش مشاوره ، مذاکره

گ

گورگه بفتح اول وضم و او و راء زده مهمله وفتح گاف پارسی : نقاره ، نقارهٔ کلان ، فرهنگ رشیدی غیاث اللغات

م

مچر.مچرگ: وزن تگرگ بیگار وبزور وستم‌کارفرمودن فرهنگ سنگلاخ. آنندراج

منقلای. منغلای: مقدمة الجیش ، پیش آهنگان سپاه ، پیش قراول فرهنگ سنگلاخ.

ن

نوکر خدمتگار گماشته

نوئینان جمع‌نوئین : امرا ، بزرگان ، خان‌زادگان واشراف مغول فرهنگ سنگلاخ.

ی

یرلیغ فرمان ، نشان ، حکم ، فرمان شاه

یراق تهیهٔ اسباب کار ، آمادگی ، حاضرباش ، ابزار وآلات فرهنگ غیاث اللغات

یاساق.یساق قانون ، نظم ، عدل

یاساقچی. یساقچی: مجری قوانین ونظامات. مامورین دولتی، مامورین‌انتظامی.

یساول بفتح اول وضم واومیرترك ، نقیب ، چوبدار ، رئیس انتظامات

یورش هجوم سپاه ، غارة ، ایلغار

ییلاق جای سردسیر، محل اقامت تابستانی ، ضد قشلاق

یورت جایگاه ، مکان ، موضع غیاث اللغات

هـ

هودبری: این کلمه درین کتاب و در آثار معاصر او مانند آثار : حافظ ابرو ، عبدالرزاق سمرقندی ، محمد خاوند شاه ، خواند میر و غیره مکرر استعمال شده است ، چنانکه عبدالرزاق سمرقندی در احوال امیر صاحب قران گوید «و تمامی سیورغالات را در دیوان هرسال حکم مجددطلبیدی مگر آنکه بقیدهودبری مقید بودی» (مطلع السعدین ومجمع البحرین ـ مخطوطه کتابخانه ملی ملك) و ازسیاق عبارات و قرائن حالیه و مقالیه موارد استعمال آن چنین معلوم میگردد که بمعنی (اقطاعی) است یعنی منافع ملکی را بکسی بخشودن و گویا از کلمه (هوده) پارسی ـ که اکنون فقط با پیشوند نفی (= بی‌هوده) استعمال میشود گرفته شده است یعنی : فائده بری و در مجموعه مکاتیب خواجه عبدالله مرواریدنشانی (فرمانی) ازسلطان حسین‌میرزا بایقرا موجود است که در آن خواجه قل محمد میچکی ـ که از نوازندگان مشهور هرات بوده ـ درخواست نموده که : موضع چهار باغ را از ولایت شبرغان که موطن و مولد اوست بدو ارزانی داشته مثال نافذ گردد که عمال و متصدیان بعلت مال و منال دیوانی تعرض نرسانند

«... و ایجاباً لمسئوله حکم جهانمطاع عز صدور یافت که موضع مذکوررا سیورغال وهذبری‌مشارالیه دانسته مال واخراجات نطلبند، و از کل تکالیف دیوانی معاف و مرفوع القلم دانسته بهیچ وجه من‌الوجوه حواله ومطالبتی ننمایند». (مجموعه مکاتیب خواجه‌عبداله مروارید ـ مخطوطه کتابخانه ملی ملك) .

و این عبارات صریح است که هودبری بمعنی سیورغال و اقطاع ومعاف ازمالیات واخراجات دولتی است

فهرست اعلام

ا

ب

پ

ت

ج

چ

ح

خ

د

ر

ز

س

ص

ط

ظ

ع

غ

ف

ق

ك

ن

و

ه

ی

فهرست جایها

آ

ا

ب

پ

ت

ج

چ

ح

خ

د

ر

ز

س

ش

ص

ط

ع

غ

ف

ق

ك

گ

ل

م

ن

ه

ی

فهرست کتب

آ

ا

ب

ت

ق

ك

ل

م

فهرست ابواب و فصول بخش دوم

مطالب	شمارهٔ صفحه

مطلب	شمارهٔ صفحه
چمن دویم ازروضه چهاردهم	۱۱۵
ذکرحکومت قرلغ وامیرعزالدین وسوکو درهرات	۱۱۵
چمن سیوم ازروضه چهاودهم	۱۱۸
حکومت ملك مجدالدین کالیونی درهرات	۱۱۸
مرگ شمس‌الدین محمد	۱۲۲
روضه پانزدهم	۱۲۳
مدعیان تاج وتخت خراسان ازاولاد شاهرخ	۱۲٤
چمن اول ازروضه پانزدهم	۱۲۸
درتوجه میرزا الغ بیك گورگان بجانب خراسان	۱۲۸
چمن دویم ازروضه پانزدهم	۱۳٤
جشن ختان ابراهیم سلطان فرزند علاءالدوله میرزا	۱۳٤
چمن سوم ازروضه پانزدهم	۱۳۷
محاربه علاءالدوله میرزا باالغ بیك‌میرزا	۱۳۷
روضه شانزدهم	۱٤۸
جلوس ابوالقاسم میرزا بابرخان برتخت خراسان	۱٤۸
چمن اول ازروضه شانزدهم	۱۵۵
عزیمت سلطان محمد میرزا ازفارس بعزم تسخیر خراسان	۱۵۵
چمن دویم ازروضهٔ شانزدهم	۱۵۹
محاربه بابرمیرزاباامراء سلطان محمد میرزا	۱۵۹
روضه هفدهم	۱٦۳
جلوس بابرمیرزامرتبه دوم برسریر سلطنت خراسان	۱٦۳
چمن اول ازروضه هفدهم	۱٦۷
آغازسلطنت سلطان ابوسعید	۱٦۷

مطلب	شمارهٔ صفحه

مطلب	شمارهٔ صفحه
چمن سیوم ازروضه بیستم	۲۴۸
توجه خواجه ناصرالدین عبیدالله بجانب خراسان	۲۴۸
قتل خواجه معزالدین شیرازی وشیخ احمد صراف	۲۶۰
ذکرواقعه طاعون درسال ۸۶۷ درهرات	۲۶۲
چمن چهارم ازروضه بیستم	۲۷۲
ذکرولادت شاهزاده بایسنقر میرزا	۲۷۲
روضه بیست ویکم	۲۸۰
توجه سلطان سعید بجانب عراق	۲۸۰
انهدام وویرانی سلطان سعید درقراباغ اران	۲۸۹
روضه بیست ودویم	۲۹۰
گرفتاری سلطان سعید بدست لشکرترکمان وقتل او	۲۹۰
چمن اول ازروضه بیست ودویم	۲۹۹
روضه بیست وسیوم	۳۰۸
جلوس سلطان حسین میرزا بایقرا برتخت خراسان	۳۰۸
ازدواج سلطان حسین میرزا بایقرا باشهربانو بیگم دخت سلطان ابوسعید میرزا	۳۱۵
چمن اول ازروضه بیست و سوم	۳۱۷
ذکربنیاد باغ جهان آرای وکاخ دلگشای	۳۱۷
چمن دویم ازروضه بیست وسیوم	۳۲۰
چمن سیوم ازروضه بیست وسیوم	۳۲۳
ذکراسامی اولاد سلطان سعید	۳۲۸
روضه بیست وچهارم	۳۲۸
ذکربعضی ازوقایعی که درآغازجلوس سلطان حسین میرزا بایقرا	۳۲۳

مطلب	شمارهٔ صفحه
درهرات واقع شد	
سید حسن کربلائی وقرائت خطبه بنام «دوازده امام» درهرات	۳۲۸
چمن اول ازروضه بیست وچهارم	۳۳۱
ذکروفات مهدعلیا فیروزه‌بیگم والدهٔ سلطان حسین میرزا	۳۳۱
چمن دوم ازروضه بیست وچهارم	۳۳٤
لشکر کشیدن سلطان حسین میرزا بایقرا به محاربه یادگارمیرزا	۳۳٤
روضه بیست وپنجم	۳۵۰
ذکرجلوس یادگار محمد میرزا برتخت خراسان	۳۵۰
چمن اول ازروضه بیست وپنجم	۳۵٦
ذکرایلغار سلطان حسین میرزا برهرات وبقتل آوردن یادگار	۳۵٦
محمد میرزا	
غزل مؤلف درواقعهٔ قتل یادگار محمد میرزا	۳٦۵
غارت باغ زاغان	۳٦٦
روضه بیست وششم	۳٦۸
جلوس سلطان حسین میرزا بایقرا	۳٦۸
کرت ثانی برتخت خراسان	
تفویض منصب قضاءِ هرات	۳۷۱
بمولانا قطب‌الدین احمدالامامی	
تفویض امورحسبیهٔ هرات	۳۷۲
بمولانا کمال‌الدین شیخ حسین	
آبادانی خراسان درعهد سلطنت حسین	۳۷٤
میرزا بایقرا	

تکمله حواشی

ص، ۲۸۲، س ۸:

دارا نداشت هرگز و کاوس را کی است

مولانا خزانی از شعراءِ عهد سلطان حسین میرزا بایقرا این قطعه را از بابر میرزا نقل کرده است

در دور ما ز کهنه سواران یکی می است
وآنکودم از قبول نفس میزندنی است
دانی کمان ابروی خوبان سیه چراست
کز گوشهاش دود دل خلق در پی است
این سلطنت که ما ز گدائیش یافتیم
دارا نداشت هرگز و کاوس را کی است

(مجالس النفائس ـ ص ۳۷۸)

ص، ۳۱۸، س ۱۴ـ ۱۰ : سلمان:

قصر شاهست بهرحال به ازخلد برین

(سلمان) مطلق یا (خواجه سلمان) هرجا که در متن آمده است مراد شاعری است از شعراء دربار هرات از معاصرین اسفزاری، ومختصری از احوال او در تضاعیف حواشی مذکور شده‌است، ولی قطعهٔ مذکوره در متن در منابعی که ذکر سلمان رفته دیده نشد ، در کتاب «نقش پارسی براحجار هند» تألیف استاد دانشمند و دانش گستر ارجمند جناب آقای علی‌اصغرخان حکمت دربیان کتیبه‌های پارسی کاخهای بزرگان وپادشاهان هندوستان مینویسد :

قلعه فتح پورسیکری که مدت هیجده سال در آغاز سلطنت پایتخت جلال الدین محمد اکبر پادشاه بوده‌است، در اطاق کوچك فوقانی که نشیمنگاه خود آن پادشاه است بالای هریك از آن درها بآب طلا این ابیات چهار کانه مسطوراست

قصرشاهیست بهرباب به از خلد برین
سخنی‌نیست دراین باب که خلدیست‌برین
غرفهٔ شاه‌نشینش خوش ومطبوع و بلند
کرده در قطعهٔ او جنت اعلی تضمین
چون ملك هر که کند سجدهٔ خاك درتو
شود از خاصیت خاك درت زهره جبین
فرش ایوان ترا آینه سازد رضوان
خاك درگاه ترا سرمه کند حور العین

(از کتاب «نقش پارسی براحجارهند» ص ۲۷)

ص، ۳۲۹ س۱۴: سیخرج فی آخر الزمان :

اسفزاری از آغاز کتاب تا این محل حقایق جغرافیائی و تاریخی و نکات ادبی را در کمال امانت و درستی باقلمی سحار، منشیانه و ادیبانه سوق داده، اما ناگهان درین فصل خامه را بدست تعصبات موروثی و غیر - منطقی سپرده وازجاده حقیقت و راستی بکلی خارج شده است.

میانهٔ او وصدراسلام پردهٔ ضخیمی از اعصار و ادوار چند صد ساله فاصله افکنده است، و برحقایق تاریخی هرگز دست رسی نداشته، وفقط سروکار او با مجموعه ها و کتب قطوری است که بنام کتب حدیث موسوم ودراعصارمختلفه سیاسات شیطانی آنها را بوجود آورده ومملو ازیك مشت اباطیل واکذوباتی است که تماماً مخلوقات اغراض اهریمنی سیاستمداران وقت بوده است، او نه باصحابه رسول رض خویشاوندی ونه با دوازده امام

علیهم السلام دشمنی داشته است ، تنها تعصبات موروثی کور کورانـه است که اورا ازیکی دور وبدیگری نزدیك ساخته‌است.

واینکه اسفزاری میگویـد سلطان حسین میرزا دستور داد کـه سید سبزواری را از فراز منبریخواری فرود آورند شاید درست باشد ، امـا دیگر این را نگفت که او دستور داد تا اهل سنت را هم کـه دریـن واقعه غوغا کرده بودند بخواری تمام سر کوبی نموده وبجای خود نشانند

درحقیقت سلطان حسین‌میرزا نه‌سنی‌بود ونه شیعه‌اومردی‌سیاسی وسلطان‌بود و می‌خواست سلطنت کند **والملك عقیم** ، اومیخواست بگوید که من سالها بیابان گردی کرده‌ام وبارها با اخطار ومهالك روبرو شده و کراراً بامر گك دست بگریبان شده‌ام، باخویشاوندان خود جنگك وستیز کرده‌ام ، ودرآخر کارهم پسرعموی خودیادگارمحمد میرزا را نیمه شب در بسترخواب‌ناجوانمردانه بقتل‌رسانیده‌ام وهمهٔ این گارهارا برای بدست آوردن تاج و تخت کشور عظیم خراسان مـرتکب شده‌ام ، و اینك که در کمال اقتدار برتخت کشور آفتاب تابان نشسته‌ام و پرچم پیروزی برفراز کاخ شهریاری‌من دراهتزاز است کیست که در کشور امن وآرام من‌غوغـا وبلوا براه بیندازد ؟

عبدالرزاق سمرقندی شرح این واقعه را با لحنی مؤدبانه نـوشته و اضافه میکند که : جمعی از اعـاظم مذهب حنفی در این واقعه بمولانـا عبدالرحمن‌جامی‌مراجعه‌نموده‌ومولاناسلطان حسین‌میرزارا «ازتغییرقاعدهٔ قدیم ومخالفت طریقهٔ سلف منع‌فرمود» (مطلع‌السعدین ومجمع البحرین)

غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٤	۱۳	لایشرالاومانی	لاثیرالاومانی
۱٦	٦	فرستد؛ وامیر	فرستد، وامیر
۱٦	۷	بود؛ وروزگار	بود، وروزگار
۳۲	٦	یذیرد	پذیرد
۳۸	۷	اشتغال حرب	اشتعال حرب
۳۸	۲۷	تاریح نامه	تاریخ نامه
٤۰	۳	هزاره	هزار
٤۱	۱۲	صاحب فرانی	صاحب قرانی
٤٤	٦	آتس	آتش
٤۹	۱۰	قرستاد	فرستاد
٥۷	۱٥	پپاده	پیاده
٥۸	۳	یس	پس
٦۰	۱۷	احاطهٔ	احاطه
٥۳	۲۱	بسمزد	بمزد
٥٦	۱۸	تحریص	تحریض
٦٦	۱٤	نقلست [که توفیق	نقلست [که توفیق
۷۲	۲۰	از آخر ص ۷۲ بعد ازجمله «رضا نداده‌ام او برای» =	
۷۳	۱	آخر سطر آخر ص۷۲ و پیش از کلمهٔ «میتواند» = کلمه	

اول ازسطر اول ص۷۳ عبارت: «خود این دلیری کرده، و او حالا دو هزار مرد دلاور مسلح مکمل دارد مردم هرات کی» ازمتن سهواً حذف شده وافتاده است.

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷۷	۱	میگوئیـ	میگوئید
۷۹	۵	برلیغ	یرلیغ
۷۹	۲۵	تابین	تا یین
۸۰	۷	عطیم	عظیم
۱۰۲	۱۱	افناده	افتاده
۱۰۳	٦	پبغام	پیغام
۱۰۳	۲۱	همگنان	همکنان
۱۰۸	۲٤	یراود	براورد
۱۱٤	۱۱	وفرمود	«وفرمود
۱۱٦	۳	ومارا صحرا	ومارصحرا
۱۲۰	۲۱	اززیارت	اززیادات
۱۲۵	۲۱	پننهان	پنهان
۱۲۸	۲	گورکان	گورگان
۱۳۱	٤	مفرق	متفرق
۱۳۳	۷	مست	هست
۱۳۳	۱۰	اشارات	اشارت
۱۳۸	۷	السطنة	السلطنة
۱۳۸	۲۳	سنان	ستان
۱٤۲	۱۰	یدومیکردند	بد میکردند
۱٤۸	۲	ابولقاسم	ابوالقاسم
۱٤۸	۱۰	بابریهادر	بابربهادر
۱٤۸	۱۸	تیشانی	پیشانی
۱٤۸	۲۰	پیحکش	پیشکش
۱۵۰	۱۵	کنشتیها	کشتیها
۱۵۲	۱۲	اشتغال	اشتعال

صفحه	سطر	غلط	صحیح
١٦٨	٤	یسی	نسی
١٦٨	٥	یسی	نسی
١٦٨	٨	یسی	نسی
١٦٨	٩	درلت	دولت
١٦٨	١٩	یسی	نسی
١٦٩	٧	شدند :	شدند ،
١٧٠	٧	گنار	کنار
١٧٢	١٩	«قول	قول
١٧٤	٢٢	تفحض	تفحص
١٧٧	١١	نقسهای	نفسهای
١٧٧	١٥	اضاف	اصناف
١٧٨	٦	آسمانی	آسمان
١٨١	١٧	تمال	تمام
١٨٢	٢٠	دوگلهٔ	دگلهٔ
١٨٤	٨	غلط ینجهٔ	غلط به پنجهٔ
١٨٦	٥	مبنمود	مینمود
١٩١	٦	ابوسعید قراارسلان	ابوسعید وقراارسلان
١٩٨	١٢	بصد	بصید
١٩٨	٢٢	خوان	خواه
٢٢٦	٣	شیخ سعد	شیخ سعدی
٢٣٥	٧	ترتیب یافت]	ترتیب یافت .
٢٣٦	١٦	وزوال	وزاول
٢٤٩	١	اسماع خواجه	این جمله زائداست
٢٥٤	٢٦	مضرت	مضرب
٢٦٠	١٨	شمش	شمس

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٢٦٠	٢٤	درسی	دری
٢٧٠	١٢	عالمتات	عالمتاب
٢٧٤	٢٥	آنگه	آنکه
٢٧٨	١	حسین غلی	حسین علی
٢٧٨	٩	واراقصای	وازاقصای
٢٨٤	١٩	علی تنکرپا	علی تنگر. پا:
٢٨٦	٢٠	آوردند که که سدرمقی[1]	آوردند که سدرمقی
٢٨٧	١	اصونان «کذا؟» اطبیب	اصونان «کذا ؟» طبیب
٢٨٧	٢٤	ابوالغازی	ابوالغازی
٣٠٠	٣	معهود مقرباشند	معهود مقرر باشند
٣٠٣	١٨	البیدان	الیلدان
٣١٨	١٨	محرورش آبروی	محرورش «کذا ؟» آبروی
٣٢٠	٢٠	حاشیه شماره ٢ تماماً حذف شده است	٢ـ کذا فی الاصل ، گویا کلمه
٣٢٠	٢٠		بحضرت اعلی عرضه داشتند» یا «نقل کردند» از قلم نساخ حذف شده است ،
٣٢٦	٣	(ودیار ترکستان‌درتحت	(ودیار ترکستان) درتحت
٣٢٨	٤	قاهره رش	قاهره‌اش
٣٢٨	١٧	٣٣٣ نسخه مج	٣٣٣ اززیادات نسخه مج
٣٣١	١٣	وفتی	وقتی
٣٣٦	٨	حناب	جناب
٣٣٩	١٥	درویش	درویش

١ـ درنسخه مج کلمه «که» نیز مگیرر نوشته شده که گویا مکرر و زاید واز سهو نساخ است ، و شاید در اصل »گه گه» مخفف گاه گاه باشد که درین صورت صحیح است

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٣٤١	١٩	نسمه	تسمه
٣٤٣	١٦	بسجداست	بسجدات
٣٤٤	٢٥	قاین	قاین
٣٥٣	١٢	نیزهٔ	نیزه
٣٥٤	١٢	جماعةٔ	جماعة
٣٦٠	١٧	پانگار : زینت	نگار زینت
٣٦٦	٢٣	ازیادات	اززیادات
٣٦٦	٦	مجمرهٔ	مجمره
٣٦٩	٢٢	مجمرهٔ	مجمره
٣٧٢	٣	بذورهٔ	بذروهٔ
٣٧٤	٦	بذورهٔ	بذروهٔ
٣٧٨	١٢	ص ـ ٢٢٧ـ٢٧٦	ص ٢٧٧ـ ٢٧٦
٣٨١	٤	طلی	طلبی
٣٩٥	٥	حضایر	حظایر
٤٠١	٢٣	کتات	کتاب
٤١٢	٢٠	در. تحقیق	در تحقیق
٤١٢	٢٣	وفایع	وقایع
٤٢١	٤	حرف س و	حرف ص و
٤٢٢	٣	التفاف	التفات
٤٢٨	١٦	گماشنه	گماشته
٤٣٨	١٩	الذهی	الذهلی
٤٣٩	١٠	سنجز	سنجر
٤٥٦	١٦	٨١٢	٢١٢
٤٦٤	١٤	اویر	امیر
٤٦٦	١٢	غیات	غیاث
٤٦٦	١٦	دلداری	دلدای
٤٨٠	١٢	مغولِ : ٤٢	زائد است

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٤٧٣	١	فوچین	قوچین
٤٩٧	١	قبةالخضر	قبةالخضراء
٤٩٨	١٣	کارشغر	کاشغر
٤٩٧	١٧	کارشان	کاشان
٤١٩	٩	دلشگای	دلگشای
٥٠٣	١٤	کودمختار	کوهمختار
٥١٧	٤	چهاودهم	چهاردهم
٥١٧	٢٢	میززا	میرزا
٥١٥	٢	شیمران	شمیران
دیباچه			
٣	١٤	حراسان	خراسان
٥	١٦	ذخارف	زخارف
١٣	١٧	رسین	رصین

صورت کتابهائی که تاکنون از طرف دانشگاه تهران منتشر شده است

۱ ـ وراثت (۱)	تألیف دکتر عزت‌الله خبیری
۲ ـ A Strain Theory of Matter	» » محمود حسابی
۳ آراء فلاسفه دربارهٔ عادت	ترجمهٔ » برزو سپهری
٤ کالبدشناسی هنری	تألیف » نعمت‌الله کیهانی
٥ تاریخ بیهقی جلد دوم	بتصحیح سعید نفیسی
٦ ـ بیماریهای دندان	تألیف دکتر محمود سیاسی
۷ ـ بهداشت و بازرسی خوراکیها	» » سرهنگ شمس
۸ ـ حماسه سرائی در ایران	» ذبیح‌الله صفا
۹ ـ مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی	» » محمد معین
۱۰ـ نقشه برداری (جلد دوم)	» مهندس حسن شمسی
۱۱ـ گیاه شناسی	» حسین گل گلاب
۱۲ـ اساس‌الاقتباس خواجه نصیر طوسی	بتصحیح مدرس رضوی
۱۳ـ تاریخ دیپلوماسی عمومی (جلد اول)	تألیف دکتر حسن ستودهٔ تهرانی
۱٤ـ روش تجزیه	» » علی‌اکبر پریمن
۱٥ـ تاریخ افضل ـ بدایع‌الازمان فی وقایع کرمان	فراهم‌آوردهٔ دکتر مهدی بیانی
۱٦ـ حقوق اساسی	تألیف دکتر قاسم زاده
۱۷ـ فقه و تجارت	» زین‌العابدین ذوالمجدین
۱۸ـ راهنمای دانشگاه	—
۱۹ـ مقررات دانشگاه	—
۲۰ـ درختان جنگلی ایران	» مهندس حبیب‌الله ثابتی
۲۱ـ راهنمای دانشگاه بانگلیسی	—
۲۲ـ راهنمای دانشگاه بفرانسه	—
۲۳ـ Les Espaces Normaux	تألیف دکتر هشترودی
۲٤ـ موسیقی دورهٔ ساسانی	» مهدی برکشلی
۲٥ـ حماسه ملی ایران	ترجمهٔ بزرگ علوی
۲٦ـ زیست شناسی (۳) بحث در نظریهٔ لامارک	تألیف دکتر عزت‌الله خبیری
۲۷ـ هندسه تحلیلی	» » علینقی وحدتی
۲۸ـ اصول گداز و استخراج فلزات (جلد اول)	تألیف دکتر یگانه حایری
۲۹ـ اصول گداز و استخراج فلزات (» دوم)	» » »
۳۰ـ اصول گداز و استخراج فلزات (» سوم)	» » »
۳۱ـ ریاضیات در شیمی	نگارش دکتر هورفر
۳۲ـ جنگل شناسی (جلد اول)	» مرحوم مهندس کریم ساعی
۳۳ـ اصول آموزش و پرورش	» دکتر محمد باقر هوشیار
۳٤ـ فیزیولژی گیاهی (جلد اول)	» » اسمعیل زاهدی

۳۶-	گزارش سفر هند	« « غلامحسین صدیقی
۳۷-	تحقیق انتقادی در عروض فارسی	« « پرویز ناتل خانلری
۳۸-	تاریخ صنایع ایران - ظروف سفالین	تألیف دکتر مهدی بهرامی
۳۹-	واژه نامه طبری	« « صادق کیا
۴۰-	تاریخ صنایع اروپا درقرون وسطی	« عیسی بهنام
۴۱-	تاریخ اسلام	« دکتر فیاض
۴۲-	جانورشناسی عمومی	« « فاطمی
۴۳-	Les Connexions Normales	« « هشترودی
۴۴-	کالبد شناسی توصیفی (۱) - استخوان شناسی	« « امیراعلم - دکتر حکیم دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی - دکتر نیك نفس - دکتر نائینی
۴۵-	روانشناسی کودك	نگارش دکتر مهدی جلالی
۴۶-	اصول شیمی پزشکی	« « آ . وارتانی
۴۷-	ترجمه وشرح تبصرهٔ علامه (جلداول)	« زین العابدین ذوالمجدین
۴۸-	اکوستیك «صوت» (۱) ارتعاشات - سرعت	« « ضیاء الدین اسمعیل بیگی
۴۹-	انگل شناسی	« « ناصر انصاری
۵۰-	نظریه توابع متغیر مختلط	« « افضلی پور
۵۱-	هندسه ترسیمی و هندسه رقومی	« احمد بیرشک
۵۲-	درس اللغة والادب (۱)	« دکتر محمدی
۵۳-	جانور شناسی سیستماتیك	« آزرم
۵۴-	پزشکی عملی	« « نجم آبادی
۵۵-	روش تهیه مواد آلی	« « صفوی گلپایگانی
۵۶-	مامائی	« « آهی
۵۷-	فیزیولژی گیاهی (جلد دوم)	« « زاهدی
۵۸-	فلسفه آموزش و پرورش	« دکتر فتح الله امیرهوشمند
۵۹-	شیمی تجزیه	« « علی اکبر پریمن
۶۰-	شیمی عمومی	« مهندس سعیدی
۶۱-	امیل	ترجمهٔ مرحوم غلامحسین زیرك زاده
۶۲-	اصول علم اقتصاد	تألیف دکتر محمود کیهان
۶۳-	مقاومت مصالح	« مهندس گوهریان
۶۴-	کشت گیاه حشره کش پیرتر	« مهندس میردامادی
۶۵-	آسیب شناسی	« دکتر آرمین
۶۶-	مکانیك فیزیك	تألیف دکتر کمال جناب
۶۷-	کالبدشناسی توصیفی (۴) - مفصل شناسی	« « امیراعلم - دکتر حکیم - دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی - دکتر نیك نفس
۶۸-	درمانشناسی (جلد اول)	تألیف دکتر عطائی
۶۹-	درمانشناسی (« دوم)	« « «
۷۰-	گیاه شناسی - تشریح عمومی نباتات	« مهندس حبیب الله ثابتی
۷۱-	شیمی آنالیتیك	« دکتر گاگیك
۷۲-	اقتصاد (جلد اول)	« « علی اصغر پورهمایون
۷۳-	دیوان سید حسن غزنوی	بتصحیح مدرس رضوی

۷۴- راهنمای دانشگاه	
۷۵- اقتصاد اجتماعی	تألیف دکتر شیدفر
۷۶- تاریخ دیپلوماسی عمومی (جلد دوم)	» » حسن ستوده تهرانی
۷۷- زیبا شناسی	» علینقی وزیری
۷۸- تئوری سنتیک گازها	» دکتر روشن
۷۹- کارآموزی داروسازی	تألیف دکتر جنیدی
۸۰- قوانین دامپزشکی	» » میمندی‌نژاد
۸۱- جنگل‌شناسی (جلد دوم)	» مرحوم مهندس ساعی
۸۲- استقلال آمریکا	» دکتر مجیر شیبانی
۸۳- کنجکاویهای علمی و ادبی	—
۸۴- ادوار فقه	» محمود شهابی
۸۵- دینامیک گازها	» دکتر غفاری
۸۶- آئین دادرسی در اسلام	» محمد سنگلجی
۸۷- ادبیات فرانسه	» دکتر سپهبدی
۸۸- از سربن تا یونسکو- دو ماه در پاریس	» » علی‌اکبر سیاسی
۸۹- حقوق تطبیقی	» » حسن افشار
۹۰- میکروب‌شناسی (جلد اول)	تألیف دکتر سهراب- دکتر میردامادی
۹۱- میزه‌راه (جلد اول)	» » حسین گلژ
۹۲- » (جلد دوم)	» » » »
۹۳- کالبدشکافی (تشریح عملی دست‌وپا)	» » نعمت‌الله کیهانی
۹۴- ترجمه وشرح تبصره علامه (جلددوم)	» زین‌العابدین ذوالمجدین
۹۵- کالبدشناسی توصیفی (۴) - عضله شناسی	» دکتر امیراعلم- دکتر حکیم دکتر کیهانی- دکتر نجم‌آبادی- دکتر نیک‌نفس
۹۶- » » (۴) - رگ شناسی	» » » »
۹۷- بیماریهای گوش وحلق و بینی (جلداول)	تألیف دکتر جمشید اعلم
۹۸- هندسهٔ تحلیلی	» » کامکار پارسی
۹۹- جبر و آنالیز	» » » »
۱۰۰- تفوق و برتری اسپانیا (۱۵۵۹-۱٦٦۰)	» » بیانی
۱۰۱- کالبدشناسی توصیفی - استخوان‌شناسی اسب	تألیف دکتر میر بابائی
۱۰۲- تاریخ عقاید سیاسی	» » محسن عزیزی
۱۰۳- آزمایش و تصفیهٔ آبها	نگارش » محمد جواد جنیدی
۱۰۴- هشت مقاله تاریخی وادبی	نصرالله فلسفی
۱۰۵- فیه مافیه	» بدیع‌الزمان فروزانفر
۱۰٦- جغرافیای اقتصادی (جلداول)	» دکتر محسن عزیزی
۱۰۷- الکتریسیته وموارد استعمال آن	» مهندس عبدالله ریاضی
۱۰۸- مبادلات انرژی در گیاه	» دکتر اسمعیل زاهدی
۱۰۹- تلخیص البیان عن مجازات القرآن	» سید محمد باقر سبزواری
۱۱۰- دو رساله - وضع الفاظ و قاعده لاضرر	» محمود شهابی
۱۱۱- شیمی آلی (جلداول) تئوری واصول کلی	» دکتر عابدی
۱۱۲- شیمی آلی «ارگانیک» (جلداول)	» » شیخ
۱۱۳- حکمت الهی عام و خاص	» مهدی قمشهٔ
۱۱۴- امراض حلق و بینی و حنجره	» دکتر علیم مروستی

۱۱۵ـ	آنالیز ریاضی	نگارش منوچهر وصال
۱۱۶ـ	هندسه تحلیلی	» » احمد عقیلی
۱۱۷ـ	شکسته بندی (جلد دوم)	» » امیر کیا
۱۱۸ـ	باغبانی (۴) باغبانی عمومی	» مهندس شیبانی
۱۱۹ـ	اساس التوحید	» مهدی آشتیانی
۱۲۰ـ	فیزیك پزشکی	دکتر فرهاد
۱۲۱ـ	اکوستیك « صوت » (۲) مشخصات صوت - اوله - تار	» » اسمعیل بیگی
۱۲۲ـ	جراحی فوری اطفال	تألیف دکتر مرعشی
۱۲۳ـ	فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (۱)	» علینقی منزوی تهرانی
۱۲۴ـ	چشم پزشکی (جلد اول)	» دکتر ضرابی
۱۲۵ـ	شیمی فیزیك	» » بازرگان
۱۲۶ـ	بیماریهای گیاه	» » خبیری
۱۲۷ـ	بحث در مسائل پرورش اخلاقی	» » سپهری
۱۲۸ـ	اصول عقاید و کرائم اخلاق	» زین العابدین ذوالمجدین
۱۲۹ـ	تاریخ کشاورزی	» دکتر تقی بهرامی
۱۳۰ـ	کالبدشناسی انسانی (۹) سر و گردن	» » حکیم و دکتر گنج بخش
۱۳۱ـ	امراض واگیر دام	» » رستگار
۱۳۲ـ	درس اللغة والادب (۳)	» » محمدی
۱۳۳ـ	واژه نامه گرگانی	» » صادق کیا
۱۳۴ـ	آنك یاخته شناسی	» » عزیز رفیعی
۱۳۵ـ	حقوق اساسی چاپ پنجم (اصلاح شده)	» » قاسم زاده
۱۳۶ـ	عضله و زیبائی پلاستیك	» » کیهانی
۱۳۷ـ	طیف جذبی و اشعهٔ ایکس	» » فاضل زندی
۱۳۸ـ	مصنفات افضل الدین کاشانی	نگارش دکتر مینوی و یحیی مهدوی
۱۳۹ـ	روانشناسی (ازلحاظ تربیت)	» » علی اکبر سیاسی
۱۴۰ـ	ترمودینامیك (۱)	» مهندس بازرگان
۱۴۱ـ	بهداشت روستائی	نگارش دکتر زوین
۱۴۲ـ	زمین شناسی	» » یدالله سحابی
۱۴۳ـ	مکانیك عمومی	» » مجتبی ریاضی
۱۴۴ـ	فیزیولوژی (جلد اول)	» » کاتوزیان
۱۴۵ـ	کالبدشناسی و فیزیولوژی	» » نصرالله نیك نفس
۱۴۶ـ	تاریخ تمدن ساسانی (جلد اول)	» سعید نفیسی
۱۴۷ـ	کالبدشناسی توصیفی (۵) قسمت اول سلسله اعصاب محیطی	» دکتر امیراعلم ـ دکتر حکیم دکتر کیهانی ـ دکتر نجم آبادی ـ دکتر نیك
۱۴۸ـ	کالبدشناسی توصیفی (۵) قسمت دوم سلسله اعصاب مرکزی	» » » »
۱۴۹ـ	کالبدشناسی توصیفی (۶) اعضای حواس پنجگانه	» » » »
۱۵۰ـ	هندسه عالی (گروه و هندسه)	تألیف دکتر اسدالله آل بویه
۱۵۱ـ	اندام شناسی گیاهان	» » پارسا
۱۵۲ـ	چشم پزشکی (۳)	نگارش دکتر ضرابی
۱۵۳ـ	بهداشت شهری	» » اعتمادیان
۱۵۴ـ	انشاء انگلیسی	» بازارگادی

۱۵۵- شیمی آلی (ارگانیک) (۴)	نگارش دکتر شیخ
۱۵٦- آسیب شناسی (گانگلیونت استلر)	« آرمین
۱۵۷- تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی	« ذبیح‌الله صفا
۱۵۸- تفسیر خواجه عبدالله انصاری	بتصحیح علی اصغر حکمت
۱۵۹- حشره‌شناسی	تألیف جلال افشار
۱٦۰- نشانه‌شناسی (علم العلامات) (جلد اول)	« دکتر محمدحسین میمندی نژاد
۱٦۱- نشانه‌شناسی بیماریهای اعصاب	صادق صبا
۱٦۲- آسیب‌شناسی عملی	« « حسین رحمتیان
۱٦۳- احتمالات و آمار	« مهدوی اردبیلی
۱٦٤- الکتریسیته صنعتی	تألیف دکتر محمد مظفری زنگنه
۱٦۵- آئین دادرسی کیفری	« « محمدعلی هدایتی
۱٦٦- اقتصاد سال اول (چاپ دوم اصلاح شده)	« علی اصغر پورهمایون
۱٦۷- فیزیک (تابش)	« « روشن
۱٦۸- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلد دوم)	علینقی منزوی
۱٦۹- « « « « « (جلد سوم-قسمت اول)	« محمدتقی دانش پژوه
۱۷۰- رساله بود و نمود	« محمود شهابی
۱۷۱- زندگانی شاه عباس اول	« نصرالله فلسفی
۱۷۲- تاریخ بیهقی (جلد سوم)	بتصحیح سعید نفیسی
۱۷۳- فهرست نشریات ابوعلی سینا بزبان فرانسه	«
۱۷٤- تاریخ مصر (جلد اول)	تألیف احمد بهمنش
۱۷۵- آسیب‌شناسی آزردگی سیستم رتیکولو آندوتلیال	« دکتر آرمین
۱۷٦- نهضت ادبیات فرانسه در دوره رومانتیک	« مرحوم زیرک‌زاده
۱۷۷- فیزیولژی (طب عمومی)	نگارش دکتر مصباح
۱۷۸- خطوط لبه‌های جذبی (اشعهٔ ایکس)	« زندی
۱۷۹- تاریخ مصر (جلد دوم)	« احمد بهمنش
۱۸۰- سیر فرهنگ در ایران و مغرب زمین	« دکتر صدیق اعلم
۱۸۱- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلد سوم-قسمت دوم)	« محمدتقی دانش پژوه
۱۸۲- اصول فن کتابداری	« دکتر محسن صبا
۱۸۳- رادیو الکتریسیته	« « رحیمی
۱۸٤- پیوره	« « محمود سیاسی
۱۸۵- چهار رساله	« محمد سنگلجی
۱۸٦- آسیب‌شناسی (جلد دوم)	« دکتر آرمین
۱۸۷- یادداشت‌های مرحوم قزوینی	فراهم آورده آقای ایرج افشار
۱۸۸- استخوان شناسی مقایسه‌ای (جلد دوم)	تألیف دکتر میربابائی
۱۸۹- جغرافیای عمومی (جلد اول)	« « مستوفی
۱۹۰- بیماریهای واگیر (جلد اول)	« « غلامعلی بینش‌ور
۱۹۱- بتن فولادی (جلد اول)	« مهندس خلیلی
۱۹۲- حساب جامع و فاضل	نگارش دکتر مجتهدی
۱۹۳- مبدء و معاد	ترجمه محمود شهابی
۱۹٤- تاریخ ادبیات روسی	تألیف سعید نفیسی
۱۹۵- تاریخ تمدن ایران ساسانی (جلد دوم)	« « « «

۱۹۶- درمان تراخم با الکتروکوآگولاسیون	تألیف دکتر پروفسور شمس
۱۹۷- شیمی وفیزیك (جلداول)	« « توسلی
۱۹۸- فیزیولوژی عمومی	« « شیبانی
۱۹۹- داروسازی جالینوسی	« « مقدم
۲۰۰- علم‌العلامات نشانه‌شناسی (جلد دوم)	« « میمندی نژاد
۲۰۱- استخوان شناسی (جلد اول)	« نعمت‌الله کیهانی
۲۰۲- پیوره (جلد دوم)	« « محمود سیاسی
۲۰۳- علم‌النفس ابن‌سینا وتطبیق آن با روانشناسی جدید	« « علی‌اکبر سیاسی
۲۰۴- قواعدفقه	« محمودشهابی
۲۰۵- تاریخ‌سیاسی‌ودیپلوماسی‌ایران	« دکتر علی‌اکبر بینا
۲۰۶- فهرست مصنفات ابن‌سینا	« « مهدوی
۲۰۷- مخارج‌الحروف	تصحیح وترجمهٔ دکتر پرویز ناتل‌خانلری
۲۰۸- عیون الحکمه	ازابن‌سینا ـ چاپ عکسی
۲۰۹- شیمی بیولوژی	تألیف دکترمافی
۲۱۰- میکربشناسی (جلد دوم)	« دکتر سهراب ـ دکتر میردامادی
۲۱۱- حشرات زیان‌آور ایران	« مهندس عباس‌دواچی
۲۱۲- هواشناسی	« دکتر محمد منجمی
۲۱۳- حقوق‌مدنی	« « سیدحسن امامی
۲۱۴- ماخذقصص وتمثیلات مثنوی	نگارش فروزانفر
۲۱۵- مکانیك استدلالی	« پروفسورفاطمی
۲۱۶- ترمودینامیك (جلد دوم)	« مهندس بازرگان
۲۱۷- گروه بندی وانتقال خون	« دکتریحیی پویا
۲۱۸- فیزیك، ترمودینامیك(جلداول)	« « روشن
۲۱۹- روان پزشکی (جلدسوم)	« « میرسپاسی
۲۲۰- بیماریهای درونی (جلداول)	« « میمندی‌نژاد
۲۲۱- حالات‌عصبانی یانورز	ترجمه « چهرازی
۲۲۲- کالبدشناسی‌توصیفی (۷) (دستگاه گوارش)	تألیف دکتر امیراعلم ـ دکترحکیم دکتر کیهانی ـ دکترنجم‌آبادی ـ دکتر نیك‌نفس
۲۲۳- علم‌الاجتماع	تألیف دکتر مهدوی
۲۲۴- الهیات	« فاضل تونی
۲۲۵- هیدرولیك‌عمومی	« مهندس ریاضی
۲۲۶- شیمی عمومی‌معدنی‌فلزات(جلداول)	تألیف دکتر فضل‌الله شیروانی
۲۲۷- آسیب‌شناسی آزردگیهای سورنال « غده فوق کلیوی »	« « آرمین
۲۲۸- اصول‌الصرف	« علی‌اکبرشهابی
۲۲۹- سازمان فرهنگی‌ایران	تألیف دکترعلی کنی
۲۳۰- فیزیك، ترمودینامیك (جلد دوم)	نگارش دکتر روشن
۲۳۱- راهنمای‌دانشگاه	—
۲۳۲- مجموعهٔ اصطلاحات علمی	—
۲۳۳- بهداشت غذائی (بهداشت نسل)	نگارش دکتر فضل‌الله صدیق

۲۳۴- جغرافیای کشاورزی ایران	نگارش دکتر تقی بهرامی
۲۳۵- ترجمة النهایه باتصحیح ومقدمه (۱)	« سیدمحمد سبزواری
۲۳۶- احتمالات وآمار ریاضی (۲)	« دکتر مهدوی اردبیلی
۲۳۷- اصول تشریح چوب	« مهندس رضا حجازی
۲۳۸- خون‌شناسی عملی (جلد اول)	« دکتر رحمتیان دکتر شمسا
۲۳۹- تاریخ ملل قدیم آسیای غربی	« « بهمنش
۲۴۰- شیمی تجزیه	« « شیروانی
۲۴۱- دانشگاهها و مدارس عالی امریکا	« « ضیاءالدین اسمعیل بیگی
۲۴۲- پانزده گفتار	« مجتبی مینوی
۲۴۳- بیماریهای خون (جلد دوم)	« دکتر یحیی پویا
۲۴۴- اقتصاد کشاورزی	نگارش دکتر احمد مومن
۲۴۵- علم العلامات (جلد سوم)	« میمندی نژاد
۲۴۶- بتن آرمه (۲)	« مهندس خلیلی
۲۴۷- هندسهٔ دیفرانسیل	« دکتر بهفروز
۲۴۸- فیزیولوژی گل ورده بندی تك لپه ایها	تألیف دکتر زاهدی
۲۴۹- تاریخ زندیه	« « هادی هدایتی
۲۵۰- ترجمة النهایه باتصحیح ومقدمه (۲)	« سبزواری
۲۵۱- حقوق مدنی (۲)	« « دکتر امامی
۲۵۲- دفتر دانش وادب (جزء دوم)	—
۲۵۳- یادداشتهای قزوینی (جلد دوم ب، ت، ث، ج)	« ایرج افشار
۲۵۴- تفوق وبرتری اسپانیا	« دکتر خانبابا بیانی
۲۵۵- تیره شناسی (جلد اول)	« « احمد پارسا
۲۵۶- کالبد شناسی توصیفی (۸) دستگاه ادرار وتناسل - پردهٔ صفاق	تألیف دکتر امیر اعلم - دکتر حکیم - دکتر کیهانی دکتر نجم‌آبادی - دکتر نیك نفس
۲۵۷- حل مسائل هندسه تحلیلی	نگارش دکتر علینقی وحدتی
۲۵۸- کالبد شناسی توصیفی (حیوانات اهلی مفصل شناسی مقایسه‌ای) «	« میربابائی
۲۵۹- اصول ساختمان ومحاسبه ماشینهای برق	« مهندس احمد رضوی
۲۶۰- بیماریهای خون ولنف (بررسی بالینی وآسیب شناسی) «	دکتر رحمتیان
۲۶۱- سرطان‌شناسی (جلد اول)	« « آرمین
۲۶۲- شکسته بندی (جلد سوم)	« « امیرکیا
۲۶۳- بیماریهای واگیر (جلد دوم)	« « بینش‌ور
۲۶۴- انگل شناسی (بندپائیان)	« « عزیز رفیعی
۲۶۵- بیماریهای درونی (جلد دوم)	« « میمندی نژاد
۲۶۶- دامپروری عمومی (جلد اول)	« « بهرامی
۲۶۷- فیزیولوژی (جلد دوم)	« « علی کاتوزیان
۲۶۸- شعر فارسی (در عهد شاهرخ)	« « یارشاطر
۲۶۹- فن انگشت نگاری (جلد اول و دوم)	نگارش ناصرقلی رادسر
۲۷۰- منطق التلویحات	« دکتر فیاض
۲۷۱- حقوق جنائی	تألیف آقای دکتر عبدالحسین علی‌آبادی
۲۷۲- سمیولوژی اعصاب	« « « چهرازی

۲۷۳– کالبد شناسی توصیفی (۹) (دستگاه تولید صوت وتنفس)	تألیف دکتر امیر اعلم – دکتر حکیم – دکتر کیهانی دکتر نجم آبادی – دکتر نیك نفس
۲۷۴– اصول آمار و کلیات آمار اقتصادی	نگارش دکتر محسن صبا
۲۷۵– گزارش کنفرانس اتمی ژنو	« جناب دکتر بازرگان
۲۷۶– امکان آلوده کردن آبهای مشروب	نگارش دکتر حسین سهراب – دکتر میمندی نژاد
۲۷۷– مدخل منطق صورت	نگارش دکتر غلامحسین مصاحب
۲۷۸– ویروسها	« فرج الله شفا
۲۷۹– تالفیت‌ها (آلکیها)	« عزت الله خبیری
۲۸۰– گیاه‌شناسی سیستماتیك	« « محمد درویش
۲۸۱– تیره‌شناسی (جلددوم)	« « پارسا
۲۸۲– احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی	« مدرس رضوی
۲۸۳– احادیث مثنوی	« فروزانفر
۲۸۴– قواعد النحو	« قاسم تویسرکانی
۲۸۵– آزمایشهای فیزیك	« دکتر محمدباقر محمودیان
۲۸۶– پندنامه اهوازی یا آئین پزشکی	« محمود نجم آبادی
۲۸۷– بیماریهای خون (جلدسوم)	نگارش دکتر یحیی پویا
۲۸۸– جنین شناسی (رویان‌شناسی) جلد اول	« « احمد شفائی
۲۸۹– مکانیك فیزیك (اندازه گیری مکانیك نقطه مادی وفرضیه نسبی)(چاپ دوم)	تألیف دکتر کمال الدین جناب
۲۹۰– بیماریهای جراحی قفسه سینه (ریه، مری، قفسه سینه) «	« محمدتقی قوامیان
۲۹۱– اکوستیك (صوت) چاپ دوم	« « ضیاءالدین اسماعیل بیگی
۲۹۲– چهار مقاله	بتصحیح « محمد معین
۲۹۳– داریوش یکم (پادشاه پارسها)	نگارش « منشی زاده
۲۹۴– کالبدشکافی تشریح عملی سر و گردن–سلسلهٔ اعصاب مرکزی «	« نعمت الله کیهانی
۲۹۵– درس اللغة والادب (۱) چاپ دوم	« « محمد محمدی
۲۹۶– سه گفتار خواجه طوسی	بکوشش محمدتقی دانش‌پژوه
۲۹۷– Sur les espaces de Riemann	نگارش دکتر هشترودی
۲۹۸– فصول خواجه طوسی	بکوشش محمدتقی دانش‌پژوه
۲۹۹– فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلدسوم) بخش سوم	نگارش محمدتقی دانش‌پژوه
۳۰۰– الرسالة المعینیة	« « «
۳۰۱– آغاز و انجام	« ایرج افشار
۳۰۲– رسالهٔ امامت خواجهٔ طوسی	بکوشش محمدتقی دانش‌پژوه
۳۰۳– فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلدسوم) بخش چهارم	« « «
۳۰۴– حل مشکلات معینه خواجه نصیر	« « «
۳۰۵– مقدمه قدیم اخلاق ناصری	« جلال الدین همائی
۳۰۶– بیوگرافی خواجه نصیرالدین طوسی (بزبان فرانسه)	نگارش دکتر ا [illegible]
۳۰۷– رساله بیست باب در معرفت اسطرلاب	« مدرس رضوی
۳۰۸– مجموعهٔ رسائل خواجه نصیرالدین	«

۳۰۹ - سرگذشت وعقائدفلسفی خواجه نصیر الدین طوسی	نگارش محمد مدرسی (زنجانی)
۳۱۰ - فیزیك (پدیده‌های فیزیکی در دماهای بسیار خفیف)	» دکتر روشن
کتاب هفتم	
۳۱۱ - رساله جبر ومقابله خواجه نصیرطوسی	بکوشش اکبردانا سرشت
۳۱۲ - آلرژی بیماریهای ناشی از آن	تألیف دکتر هادوی
۳۱۳ - راهنمای دانشگاه (بفرانسه) دوم چاپ	—
۳۱۴ - احوال و آثارمحمدبن جریری طبری	تألیف علی‌اکبرشهابی
۳۱۵ - مکانیك سینماتیك	» دکتراحمد وزیری
۳۱۶ - مقدمه روانشناسی (قسمت اول)	» دکترمهدی جلالی
۳۱۷ - دامپروری (جلد دوم)	» « تقی بهرامی
۳۱۸ - تمرینات و تجربیات (شیمی آلی)	» « ابوالحسن شیخ
۳۱۹ - جغرافیای اقتصادی (جلد دوم)	» » عزیزی
۳۲۰ - پاتولوژی مقایسه‌ای (بیماریهای مشترك انسان ودام)	» » میمندی‌نژاد
۳۲۱ - اصول نظریه ریاضی احتمال	تألیف دکترافضلی‌پور
۳۲۲ - رده‌بندی دولپه‌ای ها و بازدانگان	» » زاهدی
۳۲۳ - قوانین مالیه ومحاسبات عمومی ومطالعه بودجه از ابتدای مشروطیت تا حال	» » جزایری
۳۲۴ - کالبدشناسی انسانی (۱) سروگردن (توصیفی - موضعی - طرز تشریح)	» » منوچهرحکیم و » سیدحسین گنج‌بخش
۳۲۵ - ایمنی‌شناسی (جلد اول)	» » میردامادی
۳۲۶ - حکمت‌الهی عام وخاص (تجدید چاپ)	» مهدی الهی قمشه‌ای
۳۲۷ - اصول بیماری‌های ارثی انسان (۱)	» دکترمحمدعلی‌مولوی
۳۲۸ - اصول استخراج معادن	» مهندس محمودی
۳۲۹ - مقررات دانشگاه (۱) مقررات استخدامی ومالی	جمع‌آوری دکتر کی‌نیا
۳۳۰ - شلیمر	دانشکده پزشکی
۳۳۱ - تجزیه ادرار	مرحوم دکترابوالقاسم بهرامی
۳۳۲ - جراحی فك وصورت	تألیف دکترحسین‌مهدوی
۳۳۳ - فلسفه آموزش وپرورش	» » امیرهوشمند
۳۳۴ - اکوستیك (۲) صوت	» » اسماعیل‌بیگی
۳۳۵ - الکتریسیته صنعتی (جلداول چاپ‌دوم)	» مهندس زنگنه
۳۳۶ - سالنامه دانشگاه	—
۳۳۷ - فیزیك جلد هشتم - کارهای آزمایشگاه ومسائل ترمودینامیك	» دکتر روشن
۳۳۸ - تاریخ اسلام (چاپ دوم)	» » فیاض
۳۳۹ - هندسهٔ تحلیلی (چاپ دوم)	» » وحدتی
۳۴۰ - آداب اللغة العربیة وتاریخها (۱)	» » محمد محمدی
۳۴۱ - حل مسائل ریاضیات عمومی	تألیف دکتر کامکارپارسی
۳۴۲ - جوامع الحکایات	» » محمد معین
۳۴۳ - شیمی تحلیلی	» مهندس قاسمی

۳۴۴ – ارادهٔ معطوف بقدرت (از نیچه)	ترجمه دکتر هوشیار
۳۴۵ – دفتر دانش و ادب (جلد سوم)	مقالهٔ دکتر مهدوی
۳۴۶ – حقوق مدنی (جلد اول تجدید چاپ)	تألیف دکتر امامی
۳۴۷ – نمایشنامه لوسید	ترجمهٔ دکتر سپهبدی
۳۴۸ – آب شناسی هیدرولوژی	تألیف دکتر جنیدی
۳۴۹ – روش شیمی تجزیه (۱)	» » فخرالدین خوشنویسان
۳۵۰ – هندسهٔ ترسیمی	» » جمال عصار
۳۵۱ – اصول الصرف	» علی اکبر شهابی
۳۵۲ – استخراج نفت (جلد اول)	» دکتر جلال الدین توانا
۳۵۳ – سخنرانیهای پروفسور رنه ونسان	ترجمه دکتر سیاسی ـ دکتر سیمجور
۳۵۴ – کورش کبیر	تألیف دکتر هادی هدایتی
۳۵۵ – فرهنگ غفاری فارسی فرانسه (جلد اول)	مهندس امیرجلال الدین غفاری
۳۵۶ – اقتصاد اجتماعی	دکتر سید شمس الدین جزایری
۳۵۷ – بیولوژی (وراثت) (تجدید چاپ)	» خبیری
۳۵۸ – بیماریهای مغز و روان (۳)	» حسین رضاعی
۳۵۹ – آئین دادرسی در اسلام (تجدید چاپ)	محمد سنگلجی
۳۶۰ – تقریرات اصول	محمود شهابی
۳۶۱ – کالبد شکافی توصیفی (جلد ٤ ـ عضله شناسی اسب)	تألیف دکتر میربابائی
۳۶۲ – الرسالة الکمالیه فی الحقایق الالهیه	» سبزواری
۳۶۳ – بی‌حسی‌های ناحیه‌ای در دندان پزشکی	» دکتر محمود مستوفی
۳۶٤ – چشم و بیماریهای آن	تألیف دکتر باستان
۳۶۵ – هندسهٔ تحلیلی	» » مصطفی کامکار پارسی
۳۶۶ – شیمی آلی ترکیبات حلقوی (چاپ دوم)	» » ابوالحسن شیخ
۳۶۷ پزشکی عملی	» » ابوالقاسم نجم آبادی
۳۶۸ – اصول آموزش و پرورش (چاپ سوم)	» » هوشیار
۳۶۹ – پرتو اسلام	بقلم عباس خلیلی
۳۷۰ – جراحی عملی دهان و دندان (جلد اول)	تألیف دکتر کاظم سیمجور
۳۷۱ – درد شناسی دندان (۱)	» » محمود سیاسی
۳۷۲ – مجموعهٔ اصطلاحات علمی (قسمت دوم)	–
۳۷۳ – تیره شناسی (جلد سوم)	» » احمد پارسا
۳۷٤ – المعجم	بتصحیح مدرس رضوی
۳۷۵ – جواهر الآثار (ترجمهٔ مثنوی)	بقلم عبدالعزیز صاحب الجواهر
۳۷۶ – تاریخ دیپلوماسی عمومی	تألیف دکتر محسن عزیزی
۳۷۷ – Textes Français	» بانو نفیسی
۳۷۸ – شیمی فیزیك (جلد دوم)	» دکتر علی اکبر توسلی
۳۷۹ – زیباشناسی	» علینقی وزیری
۳۸۰ – بیماریهای مشترك انسان و دام	» دکتر میمندی نژاد
۳۸۱ – فرزان تن و روان	» » بصیر
۳۸۲ – بهبود نسل بشر	» » محمد علی مولوی

۳۸۳ ـ یادداشتهای قزوینی (۳) ایرج افشار
۳۸۴ ـ گویش آشتیان تألیف دکتر صادق کیا
۳۸۵ ـ کالبد شکافی (تشریح عملی قفسه سینه وقلب وریه) نگارش دکتر نعمت‌الله کیهانی
۳۸٦ ـ ایران بعد از اسلام » عباس خلیلی
۳۸۷ ـ تاریخ مصر قدیم (جلداول چاپ دوم) » دکتر احمد بهمنش
۳۸۸ ـ آرگلونیاتها (۱) سرخس‌ها » » خبیری
۳۸۹ ـ شیمی صنعتی (جلد اول) » » رادفر
۳۹۰ ـ فیزیك عمومی الکتریسیته (جلد اول) » » روشن
۳۹۱ ـ مبادی علم هوا شناسی » » احمد سعادت
۳۹۲ ـ منطق و روش شناسی » » علی اکبر سیاسی
۳۹۳ ـ الکترونیك (جلد اول) » » رحیمی قاجار
۳۹٤ ـ فرهنگ غفاری (جلد دوم) » مهندس جلال‌الدین غفاری
۳۹۵ ـ حکمت الهی عام وخاص (جلد دوم) » محیی‌الدین مهدی الهی قمشه‌ای
۳۹٦ ـ گنج جواهر دانش (٤) » حسن آل طه
۳۹۷ ـ فن کالبد گشائی و آسیب شناسی » دکتر محمدکار
۳۹۸ ـ فرهنگ غفاری (جلد سوم) » مهندس جلال‌الدین غفاری
۳۹۹ ـ مزدا پرستی در ایران قدیم » دکتر ذبیح‌الله صفا
٤۰۰ ـ اصول روشهای ریاضی آمار » » افضلی پور
٤۰۱ ـ تاریخ مصر قدیم (جلد دوم) » » دکتر احمد بهمنش
٤۰۲ ـ عددمن بلغاء ایران فی‌اللغة » قاسم تویسرکانی
٤۰۳ ـ علم اخلاق (نظری وعملی) » دکتر علی اکبر سیاسی
٤۰٤ ـ ادوار فقه (جلددوم) » محمود شهابی
٤۰۵ ـ جراحی عملی دهان‌ودندان (جلددوم) نگارش دکتر کاظم سیمجور
٤۰٦ ـ فیزیولژی بالینی » » گیتی
٤۰۷ ـ سهم الارث » نصر اصفهانی
٤۰۸ ـ جبر آنالیز » دکتر محمدعلی مجتهدی
٤۰۹ ـ هوا شناسی (جلد اول) » » محمد منجمی
٤۱۰ ـ بیماریهای درونی (جلدسوم) » » میمندی نژاد
٤۱۱ ـ مبانی فلسفه » » علی اکبر سیاسی
٤۱۲ ـ فرهنگ غفاری (جلد چهارم) » مهندس امیر جلال‌الدین غفاری
٤۱۳ ـ هندسهٔ تحلیلی (چاپ دوم) » دکتر احمد سادات عقیلی
٤۱٤ ـ کالبد شناسی (عضله‌شناسی مقایسه‌ای) (جلد پنجم) » » میر بابائی
٤۱۵ ـ سالنامه دانشگاه ۱۳۳٦-۱۳۳۵ ـ
٤۱٦ ـ یادنامهٔ خواجه نصیر طوسی نگارش دکتر صفا
٤۱۷ ـ تئوریهای اساسی ژنتیك » » آزرم
٤۱۸ ـ فولاد وعملیات حرارتی آن » مهندس هوشنگ خسرویار
٤۱۹ ـ تأسیسات آبی » مهندس عبدالله ریاضی
٤۲۰ ـ بیماریهای اعصاب (جلد نخست) نگارش دکتر صادق صبا
٤۲۱ ـ مکانیك عمومی (جلد دوم) » دکتر مجتبی ریاضی

٤٢٢ ـ صنایع شیمی معدنی (جلداول)	نگارش مهندس مرتضی قاسمی
٤٢٣ ـ مکانیك استدلالی	» پروفسور تقی فاطمی
٤٢٤ ـ تاریخ فرهنگ ایران	» دکتر عیسی صدیق
٤٢٥ ـ شرح تبصره آیة الله علامهٔ حلی (جلد دوم)	» زین العابدین ذوالمجدین
٤٢٦ ـ حکیم ازرقی هروی	بتصحیح مرحوم علی عبدالرسولی
٤٢٧ ـ علوم عقلی	نگارش دکتر ذبیح الله صفا
٤٢٨ ـ شیمی آنالیتیك	» دکتر گاگیك
٤٢٩ ـ فیزیك الکتریسیته (جلد دوم)	» » روشن
٤٣٠ ـ کلیات شمس تبریزی	باتصحیحات وحواشی آقای فروزانفر
٤٣١ ـ کانی شناسی (تحقیق دربارهٔ بعضی از کانهای جزیره هرمز)	نگارش دکتر عبدالکریم قریب
٤٣٢ ـ فرهنگ غفاری فارسی بفرانسه (جلد پنجم)	» امیرجلالالدین غفاری
٤٣٣ ـ ریاضیات درشیمی (جلد دوم)	» دکترهورفر
٤٣٤ ـ تحقیق درفهم بشر	ترجمه دکتر رضازاده شفق
٤٣٥ ـ السعادة والاسعار	بتصحیح مجتبی مینوی
٤٣٦ ـ تاریخ فرهنگ اروپا	نگارش دکترعیسی صدیق
٤٣٧ ـ نقشه برداری (جلددوم)	» مهندس حسن شمسی
٤٣٨ ـ بیماریهای گیاه (تجدیدچاپ)	» دکتر خبیری
٤٣٩ ـ حقوق مدنی (جلد سوم)	» دکتر سیدحسن امامی
٤٤٠ ـ سخنرانیهای آقای انیس المقدسی (استاد دانشگاه آمریکائی بیروت)	
٤٤١ ـ دردشناسی دندان (جلد دوم)	نگارش دکتر محمودسیاسی
٤٤٢ ـ حقوق اساسی فرانسه	» » قاسم زاده
٤٤٣ ـ حقوق عمومی واداری	» » شیدفر
٤٤٤ ـ پاتولوژی مقایسه‌ای (جلد سوم)	» » میمندی نژاد
٤٤٥ ـ شیمی عمومی معدنی فلزات	» » شیروانی
٤٤٦ ـ فسیل شناسی	» » فرشاد
٤٤٧ ـ فرهنگ غفاری فارسی بفرانسه (جلد ششم)	نگارش امیرجلالالدین غفاری
٤٤٨ ـ تحقیق در تاریخ قندسازی ایران	» مهندس ابرهیم ریاحی
٤٤٩ ـ مشخصات جغرافیای طبیعی ایران	» دکترحسین گل گلاب
٤٥٠ ـ جراحی فك وصورت (جلد دوم)	» » حسین مهدوی
٤٥١ ـ تاریخ هرودت	» » هادی هدایتی
٤٥٢ ـ تاریخ دیپلماسی عمومی (چاپ دوم)	» » حسن ستوده تهرانی
٤٥٣ ـ سازمان فرهنگی ایران (تجدید چاپ)	» » علی کنی
٤٥٤ ـ مسائل گوناگون پزشکی	» » محمدعلی مولوی
٤٥٥ ـ فیزیك الکتریسیته (جلد سوم)	» » روشن
٤٥٦ ـ جامعه شناسی یاعلم الاجتماع	» » یحیی مهدوی
٤٥٧ ـ اورمی	» » رفعت
٤٥٨ ـ بهداشت عمومی (پیش گیری بیماریهای واگیر)	نگارش دکتراعتمادیان
٤٥٩ ـ تاریخ عقاید اقتصادی (چاپ دوم)	» مرحوم دکترحسن شهید نورائی
٤٦٠ ـ تبصره ودورسالهٔ دیگر درمنطق	بکوشش دانش پژوه
٤٦١ ـ مسائل گوناگون پزشکی (جلد سوم)	نگارش دکتر مولوی

۴۶۲ - کلیات شمس تبریزی (جزوه دوم)	تصحیح فروزانفر
۴۶۳ - ارتدنسی (جلد اول)	نگارش دکتر ریاض
۴۶۴ - یادداشتهای قزوینی (جلد اول)	بکوشش ایرج افشار
۴۶۵ - فهرست پیشنهادی اسامی پرندگان ایران	» سایمون جرویس رید
۴۶۶ - تاریخ دیپلوماسی جلد اول	نگارش دکتر بینا
۴۶۷ - مینودر - یاباب الجنه	» محمدعلی گلریز
۴۶۸ - فلسفه عالی یاحکمت صدرالمتألهین	ترجمه جواد مصلح
۴۶۹ - کالبد شناسی انسانی (تنه)	نگارش پروفسور حکیم
۴۷۰ - شیمی آلی	» دکتر شیخ
۴۷۱ - بابا افضل کاشی (جلد دوم)	» » مهدوی
۴۷۲ - تجزیه سنگهای معدنی	» مهندس محمدرضا رجالی
۴۷۳ - اکوستیک	» دکتر اسمعیل بیگی
۴۷۴ - تاریخ دیپلوماسی عمومی (جلد دوم)	» » محسن عزیزی
۴۷۵ - راهنمای زبان اردو (جلد اول)	» » سیدباحیدر شهریار
۴۷۶ - تشخیص جراحی‌های فوری شکم	» » امان‌الله وزیرزاده
۴۷۷ - اصول آمار و کلیات آمار اقتصادی (تجدید چاپ)	» » محسن صبا
۴۷۸ - جواهرالاثار در ترجمه مثنوی (جلد دوم)	» » جواهر کلام
۴۷۹ - لغات و اصطلاحات مثنوی (جلد اول)	» » گوهرین
۴۸۰ - تاریخ دامپزشکی (جلد اول)	» » میمندی‌نژاد
۴۸۱ - نشانه شناسی بیماریهای اعصاب	» » صادق صبا
۴۸۲ - حساب عددی ترسیمی	» مهندس ریاضی
۴۸۳ - شرح تبصره آیت‌الله علامه حلی جلد دوم (چاپ دوم)	» زین العابدین ذوالمجدین
۴۸۴ - ترمودینامیک جلد اول (چاپ دوم)	» دکتر روشن
۴۸۵ - کتابشناسی فهرستهای نسخه‌های خطی فارسی	» ایرج افشار
۴۸۶ - واژه‌نامه فارسی (بخش ۴ معیار جمالی)	» دکتر صادق کیا
۴۸۷ - دیوان قصائد - هزار غزل - مقطعات	» تقی دانش
۴۸۸ - مکانیک عمومی (جلد اول)	» دکتر مجتبی ریاضی
۴۸۹ - میکرب‌شناسی و زینهاری‌شناسی عمومی	دکتر رستگار - دکتر کاوه - دکتر احمد شیمی
۴۹۰ - حقوق جنائی (۱) (تجدید چاپ)	» » غلامحسین علی‌آبادی
۴۹۱ - داروهای جالینوسی (۴) (تجدید چاپ)	» » صادق مقدم
۴۹۲ - روش تدریس زبان انگلیسی در دبیرستان (تجدید چاپ)	» » بازارگادی
۴۹۳ - اندام‌شناسی اسب	» » محمود یزدی‌زاده -
۴۹۴ - شیمی آلی (جلد اول)	» » نادر شرقی
۴۹۵ - بیماریهای دندان	» » محمود سیاسی
۴۹۶ - راهنمای مذهب شافعی (جلداول)	» حاج سیدمحمد شیخ‌الاسلام کردستانی
۴۹۷ - مفرد و جمع و معرفه و نکره	» دکتر محمد معین
۴۹۸ - بافت‌شناسی	» » ناصرالدین بامشاد (علوی)

٤٩٩ ـ هیدرلیك (تجدید چاپ)	نگارش مهندس ریاضی
٥٠٠ ـ مؤلفات ومصنفات رازی	« دکتر محمود نجم‌آبادی
٥٠١ ـ روشهای نوین سرم شناسی	« « نظری
٥٠٢ ـ شیمی آنالیتیك	« « حسین زادمرد
٥٠٣ ـ مكانيك سيالات	« « احمد وزیری
٥٠٤ ـ فلور ایران (جلد هفتم)	« « احمد پارسا
٥٠٥ ـ شیمی مختصر آلی	« « پریمن
٥٠٦ ـ راهنمای دانشگاه (انگلیسی)	ـ ـ
٥٠٧ ـ فرهنگ غفاری (جلد هفتم)	« امیرجلال‌الدین غفاری
٥٠٨ ـ « « (جلد هشتم)	« « «
٥٠٩ ـ نام علمی گیاهان ـ واژه‌نامه گیاهی به انگلیسی ـ فرانسه ـ آلمانی ـ عربی ـ فارسی	« دکتر اسمعیل زاهدی
٥١٠ ـ بیوشیمی	« دکتر گاگیك ودکتر باقدیانس
٥١١ ـ سرطان شناسی (جلد دوم)	« « کمال آرمین
٥١٢ ـ مكانیك صنعتی (مقاومت مصالح)	« مهندس محمدی
٥١٣ ـ فرهنگنامه‌های عربی بفارسی	« علینقی منزوی
٥١٤ ـ وزن شعر فارسی	« دکتر پرویز ناتل خانلری
٥١٥ ـ سرزمین هند	« علی اصغر حکمت
٥١٦ ـ مقدمه روان‌شناسی (تجدید چاپ با اصلاحات)	« دکتر مهدی جلالی
٥١٧ ـ یادداشتهای قزوینی (جلد چهارم)	« ایرج افشار
٥١٨ ـ پزشکی قانونی	« دکتر یاسمی
٥١٩ ـ کلیات صنعت قندسازی	« مهندس ابراهیم ریاحی
٥٢٠ ـ وزارت درعهدسلاطین بزرگ سلجوقی	« مرحوم عباس اقبال
٥٢١ ـ راهنمای سانسکریت	« پروفسور ایندوشیکهر
٥٢٢ ـ اصول بایگانی	« دکتر محسن صبا
٥٢٣ ـ تاریخ تمدن (جلد اول)	« دکتر نظام‌الدین مجیر شیبانی
٥٢٤ ـ درس اللغة والادب (جلد دوم)	« « محمد محمدی
٥٢٥ ـ علم اقتصاد	« « علی اصغر مهدوی
٥٢٦ ـ زراعت (جلد اول)	« مهندس منصور عطائی
٥٢٧ ـ ژاپن (مسابقات آسیائی توکیو)	« دکتر کنی
٥٢٨ ـ آثارالوزراء	بتصحیح میرجلال‌الدین محدث
٥٢٩ ـ تاریخ عمومی هنرهای مصور	تألیف علینقی وزیری
٥٣٠ ـ چینه شناسی	« دکتر فرشاد
٥٣١ ـ شیمی صنعتی (جلد دوم)	« مهندس قاسمی
٥٣٢ ـ بررسی مقاطع بافت شناسی	« دکتر شفائی
٥٣٣ ـ فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلد سوم)	« محمدتقی دانش‌پژوه
٥٣٤ ـ فیزیك الكتریسیته	« دکتر محمد منجمی
٥٣٥ ـ روضات الجنات	« سیدکاظم امام
٥٣٦ ـ نسائم الاسحار من لطائم الاخبار	« میرجلال‌الدین محدث

٥٣٧ ـ ترجمهٔ وقصه‌های قرآن نیمه اول	بسعی واهتمام یحیی مهدوی ومهدی بیانی
٥٣٨ ـ « « « نیمه دوم	« « « «
٥٣٩ ـ تاریخ هرودت (جلد دوم)	ترجمهٔ دکتر هدایتی
٥٤٠ ـ کشف‌الاسرار	بسعی واهتمام : علی‌اصغر حکمت
٥٤١ ـ کلیات دیوان شمس تبریزی	بتصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر
٥٤٢ ـ فیزیك عمومی (ماده وانرژی) (جلد اول)	تألیف دکتر روشن
٥٤٣ ـ انوارالملکوت فی‌شرح الیاقوت	بتصحیح محمد نجمی زنجانی
٥٤٤ ـ آزمایش آبها	تألیف : دکترجنیدی
٥٤٥ ـ فرهنگ لغات واصطلاحات مثنوی	تألیف دکتر گوهرین
٥٤٦ ـ اصول روزنامه نگاری	ترجمه مهین دخت صبا
٥٤٧ ـ خون وتوارث	تألیف دکتر محمد حسین ادیب
٥٤٨ ـ قضا دراسلام	« محمد سنگلجی
٥٤٩ ـ آمار بیمارستانهای دانشکده پزشکی	
٥٥٠ ـ حقوق مدنی (جلد چهارم)	نگارش دکتر سید حسن امامی
٥٥١ ـ هندسه عالی (چاپ دوم)	اسدالله آل بویه
٥٥٢ ـ قندسازی‌ازچغندر (جلداول)	« مهندس ابراهیم ریاحی
٥٥٣ ـ مزدیسنا وادب پارسی	« دکتر محمد معین
٥٥٤ ـ المعجم	با مقابله وتصحیح مدرس رضوی
٥٥٥ ـ شیمی حیاتی پزشکی	تألیف دکتر وارتانی
٥٥٦ ـ زیباشناسی (چاپ دوم)	« دکتر علی‌نقی وزیری
٥٥٧ ـ قوانین منطق صوری	« محمد خوانساری
٥٥٨ ـ حل مسائل هندسه تحلیلی جلد دوم	نگارش : دکترعلینقی وحدتی
٥٥٩ ـ فیزیك عمومی (ماده وانرژی) جلددوم تألیف	« روشن
٥٦٠ ـ مکانیك صنعتی (مقاومت مصالح) جلد دوم	« عباس محمدی
٥٦١ ـ دامپروری (جلد سوم)	« تقی بهرامی
٥٦٢ ـ فسیل شناسی مهره‌داران	« فریدون فرشاد
٥٦٣ ـ بیماریهای واگیردام (جلد اول)	« دکتررستگار ـ دکترکاوه ـ دکترشیمی
٥٦٤ ـ انقلاب واستقلال آمریکا (چاپ دوم)	« دکتر مجیر شیبانی
٥٦٥ ـ تاریخ یونان قدیم (جلد اول)	« بهمنش
٥٦٦ ـ فیزیك پزشکی (جلد دوم)	« ذبیح‌الله عزیزی
٥٦٧ ـ تاریخ فرهنگ ایران (چاپ دوم)	« « عیسی صدیق
٥٦٨ ـ تظاهرات دهانی (بیماریهای خون)	« « خلیل طاهرزاده
٥٦٩ ـ شیمی معدنی نافلزات	« ـ سیدابراهیم انگجی
٥٧٠ ـ چند قصه ازچند سورهٔ قرآن	منقول ازتفسیرابوبکر عتیق
٥٧١ ـ نامه‌های رشیدالدین وطواط	تألیف آقای دکتر قاسم تویسرکانی
٥٧٢ ـ تغذیه دام	« محمد درویش
٥٧٣ ـ انگل‌شناسی (کرم‌شناسی) (جلداول)	عزیز رفیعی